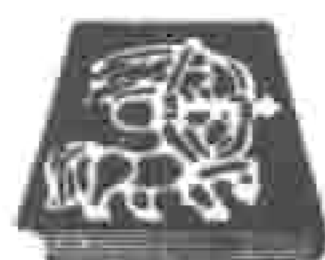
الفهرست

تألیف

محمّد بن اسحاق بن ندیم

ترجمهٔ

محمّدرضا تجدّد



انتشارات اساطیر

۳۴۰

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ابن ندیم، محمد بن اسحق، - ۳۸۰ ق.	
... الفهرست / تألیف محمد بن اسحاق الندیم؛ ترجمه م. رضا تجدد ابن علی بن زین‌العابدین مازندرانی. - تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.	
سی و چهار، ۸۵۴ ص. (انتشارات اساطیر، ۳۴۰)	ISBN 964-331-118-x
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.	
۱. ادبیات عربی -- سرگذشتنامه و کتابشناسی. ۲. کتابشناسی. ۳. کشورهای اسلامی -- سرگذشتنامه و کتابشناسی. الف. تجدد، محمدرضا، ۱۲۷۲ - ۱۳۲۵، مترجم. ب. عنوان.	
۹۰۴۱ف۲الف/Z۷۰۵۲	۰۱۱/۲۹۲۷
۱۳۸۱	م۸۱-۴۳۰۰



با همکاری



کتاب الفهرست
تألیف: محمد بن اسحاق بن ندیم
ترجمه و تحشیه: محمدرضا تجدد
چاپ اول: ۱۳۸۱
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
شابک: x-۱۱۸-۳۳۱-۹۶۴

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳ نمابر: ۸۳۰۱۹۸۵

بنام خدای مهربان

باآنکه بیش‌ازسه سال ازچاپ اول‌این‌کتاب نگذشته ، باز بجهاتی‌که در زیر اشاره میشود ، ما خود را مکلف بتجدید چاپ و تجدید نظر در مندرجات آن مشاهده مینمائیم .

۱ـ حسن استقبال بی‌اندازه‌که از ناحیه فضلا ودانشمندان طبقات مختلف علمی‌نسبت باین اثر ابراز شده . وهمین توجه مشوق ومحرك ما در این‌کار ، بـرای تحسین و تکمیل این‌اثر گردید .

۲ـ آگاهی از یك نسخه قدیمی‌این‌کتاب در خانقاه سعیدیه راجستان هند که دارای اضافاتی برنسخه‌های مورد نظرما بوده ، و ما از نقطه نظرهدف وآرزوئیکه در جمع‌آوری منتسبات باب‌ندیم را داریم درمقام بدست‌آوردن‌آن نسخه واستفاده ازآن برآمدیم .

۳ـ مشاهـدهٔ پارهٔ از هفوات و افتادگی‌هائی‌که در قسمت تألیفات مـؤلفان مشهود گردید، ما را وادار بتصحیح واصلاح عمل خود نموده زیرا اتقان‌کار و خوب درآوردن ، از وظائف اولیه صاحب همان‌کار است .

۴ـ بررسی‌انتقاداتی‌که ازاین‌اثرشده زیرا انتقاد صحیح‌جلابخش‌حقیقت، وناصحیح‌آن باز موجب جلوهٔ مورد بحث است .

۵ـ ترس‌وبیم ازپیش‌آمدهای زمانه‌که ناگهان مارا برباید و ازانجام این‌وظیفه‌ای‌که اختصاص بخودم دارد ، باز دارد .

این موجبات ما را براین واداشت‌که هرچه زودتردست بکار شویم تا بعالم علم وادب بدهکار نمانیم .

نسخه خطی‌هندی‌تأخیریأس‌آوری داشت ولی خوشبختانه موقعی‌رسید که میتوانیم‌بشرح زیر ممیزات‌آنرا با اضافاتی‌که درآن مشهودگردیده است عرضه داریم .

ممیزات نسخه هند

این‌نسخه یك‌کتاب‌کامل ازالفهرست نبوده، بلکه جزوهٔ نسبتاً کوچکی‌است‌که متن‌آن

در هشتاد وشش صفحه بقطع ۱۴ × ۱۹ است که ما آنرا شماره گذاری نموده‌ایم. شش‌ورق در اول ، و دو ورق درآخر بآن الحاق شده و خط‌آن نسخ خوانا وریزاست که تصور میرود از خطوط قرن یازده یا دوازده باشد مطالب دنبال‌هم وبسیارفشرده بهم نوشته شده و هرصفحه دارای سی‌ویك سطراست .

آغاز آن ازوسط ترجمهٔ جحظه درفن‌سوم ازمقاله سوم است[1] که ازبالای صفحه‌پس‌از بسمله ازاین‌شعر شروع میشود :

اذا ماظمئت الی ریقه جعلت المدامة منها بدیلا

پایان‌آن پس از فلوطرخس دیگر در مقاله‌هفتم[2] چنین‌است .

تم‌الجزء الثانی من‌کتاب الفهرست بعون‌الله ولطفه وتیلوه
انشاءالله تعالی الجزء الثالث اخبار یحیی النحوی وکتبه
حسن‌بن‌عبدالله‌سبط یحیی‌الجوهری والحمدلله رب‌العالمین

و گمان میرودکه شخص فوق نویسندهٔ این جزوه بوده ولی‌تاریخی ندارد .

محتویات شش‌ورق الحاقی در اول این‌جزوه چنین است .

ورق اول ـ بانگلیسی

EXPOSURES 51

ورق دوم ـ بانگلیسی

MICROFILMED BY NATIONAL ARCHIVES OF INDIA NEW DELHI 1966

ورق سوم ـ بانگلیسی

‹IBN-E-NADEEM› BY ABU ABDULLAH BASRIEH
FINd SPOT : KHANGAHE-SAIDIYAH

ورق چهارم بخط نسخ

فوزالعلوم معروف بفهرست ابن‌ندیم ۲۱

ورق پنجم بخط نسخ

ابوعبدالله البصری المتوفی ۳۶۹ ابن‌المعلم ۳۱۳
جلد ثانی ۵جزء (وبزبان اردو دارد)

۱ـ ر. ك. ص ۲۴۰ همین‌کتاب. ۲ـ ر. ك. ص ۴۶۳ همین‌کتاب.

ورق ششم بخط نسخ

فهرست اخبارالحکماء واسماء تصائیفهم وهو محمدبن اسحاق (پاك شده) یعقوب الوراق دو ورق آخر چیز قابل تذکر ندارد .

در نتیجه بررسی مختصری که بعمل آمد معلوم شد ـ اولا ـ میان صفحات نوزده وبیست (برحسب شماره گزاری که خودمان نمودیم) افتادگیهائی دارد که صفحات ومیزان آن معلوم نیست ، زیرا از اواخر مقاله چهارم است تا اواسط فن اول از مقاله پنجم ـ باین ترتیب که صفحه ۱۹ بجمله :ـ ویسلك فی شعره.... در شرح حال خلیع رقی ختم میشود .[1] و صفحه ۲۰ بجمله :ـ علی ابن الروندی .... شروع شده و دنباله اش اسامی تألیفات صاحب ترجمه ـ ایست که هویتش معلوم نیست .

ثانیاً ـ اختلافات کوچکی از حیث کلمه یا جمله ـ با سایر نسخه های خطی و چاپی دیده شد که چون مهم بنظر نرسید از اشاره بآن خودداری نمودیم .

این بود خلاصهٔ ازممیزات نسخه خطی هندکه ما ترجمه اضافات آنرا که ازصفحه ۲۰ تا اواسط صفحه ۲۲ وشرح حال ـ الواسطی[2] ـ دیدیم مستقلا بنظر خوانندگان محترم میرسانیم.

انتقادات

در اوائل انتشارچاپ اول انتقاداتی از طرف دونفر از فضلا رسید که متأسفانه آن انتقادات با نام نویسندگانش مفقود و موجب نهایت درجه تأثر و تأسف ماگردید ـ فقط آنچه از مضامین آن در خاطر مانده یکـی مربوط به لهما وبسرا بودکه لهما گـوشت و بسرانان بوده وا بن ندیم اشتباهاً لهما را نان وبسرا راگوشت دانسته (رجـوع شود بـه صفحه ۲۴۰) ویکی هم گویا مربوط بمانی وکیش او بودکه علی رغم کوششی که دریافتن آن نمودیم نتیجه بدست نیامد ، و جزپوزش وسیلهٔ دیگری برای معذرتخواهـی از نقادان بـا فضل ندارم .

انتقاداتی که بعد رسید بشرح زیراست .

فاضل محترم آقا سید موسی زنجانی از قم انتقاداتی باین خلاصه نوشته بودند:

۱ـ در مقدمه ترجمه فهرست ابن ندیم تاریخ ولادت ابن ندیم را بنقل ازکتاب هدیة ـ الاحباب تألیف مرحوم حاج شیخ عباس قمی درسال ۲۹۷ هجری ذکر شده ومطابـق آنچه درآن ترجمه نوشته شده وبنده هم قبلا تتبع کرده ام و قبل از مرحوم محدث قمی این تاریخ

۱ـ ر.ك. ۲۸۴ این کتاب و ص ۲۴۲ چاپ مصر ۲ـ ر. ك ۳۲۰ این کتاب .

در کلام احدی دیده نشده و اطلاعات تراجمی‌آن مرحوم بسیار محدود و اگر فرضاً در کتابیکه در دسترس نیست تاریخ مزبور را پیداکرده بود علی‌القاعده مأخذ آنرا نشان میداد. مرحوم قمی در ترجمه ابن‌ندیم عین عبارات مقدمه راکه یکی از فضلا مصر برای چاپ الفهرست درمصر نوشته شده وارد نموده بدون اینکه کوچکترین تغییری در عبارات آن داده باشد. فقط مقداری از اواسط مقدمه را اسقاط کرده است ـ درآن مقدمه تاریخ ولادت را بطور تحقیق بیان نکرده ، فقط از بعض کلمات ابن‌ندیم بطورتقریب مطلبی نوشته ، از جمله ابن‌ندیم دربارهٔ مرزبانی نقل کرده ـ وذکر ـ ابن‌ندیم ـ فی‌ترجمة ـ المرزبانی‌آن مولده‌کان فی‌جمادی‌الاخرة ۲۹۷ الخ و مرحوم قمی خیال کرده است که مرجع ضمیر ـ مولده ـ ابن‌ندیم میباشد وآن را سال وماه تاریخ ابن‌ندیم پنداشته است .

۲ـ ابن‌ندیم دربارهٔ ابوطالب انباری (صفحهٔ ۳۶۶) نوشته‌که از فرقه بابوشیه‌بوده از این فرقه در هیچیك ازکتب ملل و نحل اسمی‌برده نشده ، و در ترجمه‌هم باین معنا توجه داده شده‌که ممکن است بابوشیه محرف ـ بوباشیه ـ باشد چون در ترجمه انباری کلمهٔ بوباش‌آمده ؛ ولی ظاهراً کلمه بابوشیه محرف ناووسیه است زیرا شیخ طوسی درکتاب فهرست در بسیاری از موارد ازفهرست ابن‌ندیم استفاده‌کرده و در مواردی بدون ذکراسم عین عبارت ابن ندیم را درکتاب خود ایرادکرده ، ازجمله در ترجمهٔ شخص مزبور همان عبارت ابن ندیم را ذکرکرده فقط در مورد بابوشیه ـ ناووسیه ذکرکرده است .

۳ـ بابیه حشویه (ص۳۳۵) ظاهراً نابته حشویه است چنانکه ز محشری در اساس ـ البلاغه نوشته: وهذا قول‌التابتة والنوابت هم‌الحشویه .

۴ـ در صفحه ۴۱۳ بن‌جریح‌آمده وصحیح‌آن بن‌جریج با جیم اول و آخر است .

۵ـ درصفحه ۳۵۰ ـ ابوطاهرحسن‌بن ابوسعید جنانی‌آمده وصحیح‌آن جنابی با باء بعد از الف است .

فاضل دانشمندآقای جلال‌الدین همانی استاد دانشکده ادبیات راجع بدهویه وششویه وپاره‌ای از اغلاط متن عربی چاپ مصر شرحی مرقوم داشته‌اندکه عیناً نقل میشود .

بسمه تعالی شأنه

... آقای تجدد[1]

امرفرموده بودید نظر خود را در باره جملهٔ :ـکیف تصنع بدهویه وششویه ـکتاب الفهرست ابن‌الندیم صفحه ۳۳۸ طبع مصر سنه ۱۳۴۸ ه بنویسم بنظر حقیر در کلمه ششویه تحریف شده و صحیح‌آن ـ بیستویه ـ است مرکب از : ـ بیست × ویه — یعنی بیست ـ یك یا ـ یك بیستم و از این جهت است که آنرا به ـ نصف عشر ـ ترجمه و تبدیل کرده بودند .

۱ـ کلمات تفخیمی نامه ایشانرا حذف نمودیم.

اما دهویه صحیح است، آن نیز مرکب است از : ده × ویه ـ بمعنی ده یك ـ یا یکدهم، که تفسیر وتبدیل بعشر شده بود .

ضمناً عرض کنم که در همین سطر جمله بعد ـ فکیف تصنع بوید ـ احتمال میرود ـ وند ـ صحیح باشد ، مرادفاند ـ که بهمین مناسبت به ـ نیف ـ نیف ـ عربی تفسیر شده است .

برای مزید فائدت پارای اغلاط دیگر نسخه راکه اینحقیر بنظرخود تصحیح کردهام باطلاع حضرتعالی میرسانم و منظور همان طبع مصر استکه در فوق اشاره شد .

صفحه	سطر	
۳۱	۸	السیاق ظاهراً غلط وصحیحآن البستاق است[۱] یعنی اوستا
۴۲	۱۹	(... بنسعید) بجای نقطهها بنظرحقیر ظاهراً ابوسعید عثمانبن سعید باشد همان کسیکه مابین قراء به ـ ورش ـ ملقب است[۲] .
۴۵	۱۹	عبدالله بن عباس بن ابیربیعه ـ کلمه عباس تصحیف وصحیحآن عیاشاست[۳].
۵۳	۴	جعفرالرحی ـ لعلالصواب (البرجلی) کمایاتی فی ص ۵۸.
۱۶۹	۷	عیسیبن معقلبن ادریسالعجل ـ اقول والمشهور عیسیبن ادریسبن معقل کما ذکره ابنخلکان فیترجمة ابیدلفالعجلی ـ وایضاالصواب ـ العجلی ـ لاالعجل[۴] .
۱۹۶	۱۸	و اسمه ... دیمرت ـ وعندیآن الصواب ـ واسمه قاسمبنمحمد ـ ودیمرت. کمامرفی ص ۱۲۸ من الکتاب و ایضاکماذکرهالسمعانی ذیلنسبةالدیمرتی وکذلك فیمعجمالادباء و طبقاتالنحاة ـ وغیرذلك منالماخذ .
۱۹۷	۸	ویکنیاباالحسین ـ اقول والصواب اباالحسن، و اما ابوالحسین احمدبن یحییبن ابیالبغل فهواخوه کمایظهرمنالکامل لابنالاثیرفی حوادث ۲۹۹[۵] .
۲۶۲	۸	واسمه عبیداللهبنمحمد ـ اقول والصواب ـ عبداللهبن محمد وتری ترجمة فی تاریخ بغداد للخطیبالبغدادی ـ وتذکرةالحفاظ للذهبی .
۳۶۵	۸	و اهل مجلتهم ـ لعلالصواب ـ واهلنحلتهم[۶]
۲۶۷	۵	بابكالحرمی، والصحیح ـ بابكالخرمی[۷].
۲۶۷	۷	منناحیةالکرخ ـ الصواب ـ الکرج ـ یعنی ـ کرج ابیدلفالمشهور[۸]

۱ـ معرب اوستا ـ الوستاق است. ۲ـ ر.ك. ص۴۸ این کتاب

۳ـ ر.ك. ص۵۳ این کتاب ۴ـ ر.ك. ص۱۹۱

۵ـ ر.ك. ص۲۲۶ این کتاب که مراد همان احمدبوده نهمحمد

۶ـ ر.ك ص۳۴۹. ۷ـ ر.ك ص۳۵۲ این کتاب ۸ـ ر.ك ص۳۵۲ این کتاب

صفحه ـ سطر

۲۶۷ ۱۵ من‌قبل‌حمویه ـ اقول والصحیح ـ احموله ـ یعنی‌احموله‌ابلر وجردی و زید ابی‌دلف .

۲۷۷ ۶ و ذکرحیدر ـ لعل‌الصواب وذکرجنید ـ علی‌ماذکره فی ص ۲۷۵ .

۳۳۵ ۹ من طین‌الشقیق ـ والظاهرالشفتق ـ معرب شفته[1] .

۳۷۷ ۵ کتاب‌الزبرج ـ لعل‌الصواب ـ بزیدج ـ معرب ویژیدك ـ او فژیدك ـ بمعنی ـ گزیده وبرگزیده .

۴۷۹ ۱۳-۱۴ الحرمیه ـ الصحیح ـ الخرمیه ـ یعنی‌خرم دینی وخرم دینان[2] .

۴۶٫۳٫۹ جلال‌الدین همائی

***

در قسمت دهویه و ششویه بدون آنکه بخواهم وارد بحث در بارهٔ وَیهْ بفتح واو . و سکون یا ـ ویه بکسریاء وسکون هاء شویم درتأیید نظریه خودکه در صفحه ۴۴۲ این‌کتاب آمده، میگوئیم‌که اساس سخن‌درباره موضوعات دفتری ودیوان محاسباتی چهارده قرن‌پیش است‌که عرب برای نگاهداری درآمدهای دولت جدیدالتأسیس خود از ایران اقتباس نمود درآن‌زمان اسلام‌که تازه‌بجلوه‌گری‌درآمده‌بود ظاهراً سه‌نوع‌درآمد داشته، زکوة ـ خمس ـ ومالیات ارضی، زکوه مآخذ مختلف برپایه حد نصاب داشت. ولی دو نوع‌دیگرپایه ومآخذ ثابتی داشتند. عربها این دو مآخذ را بمصطلحات حسابداری قدیم ایران بدهویه و ششویه تعبیرنمودند ـ زیرا خمس‌شرعی‌پایه شش‌را درعمل داشت وشایدبهمین‌ملاحظه صالح‌که خواست آن‌را بعربی درآورد دهویه‌را عشر، وششویه را نصف عشرکه همان خمس‌بود درآورد .

آقای دکترسیدجعفرسجادی معلم دانشکده ادبیات درمجله دانشکده شماره سوم سال سیزدهم ـ فروردین ۴۵ ـ در صفحات ۱۵۶ـ۱۶۱ ـ ضمن ترجمه فهرست محتویات مقالات دهگانه ابن‌ندیم ازترجمه این‌کتاب ستایش واززحمت‌دراین‌راه قدردانی‌نموده سپس‌انتقاداتی بشرح زیرکرده‌اند :

الف ـ در متن عربی‌این‌کتاب از لحاظ بکاربردن لغات و اصطلاحات نـامأنوس و هم‌ازجهت استعمال اصطلاحات تاریخی وملل و ادیان ، برای دانشجویان و مبتدیان علـوم تاریخی و اجتماعی چندان قابل استفاده ومفید نمیباشد !!

ب ـ مترجم دربرخی از موارد ناچار شده‌اند لغات را بحال خود بگذارند یا لغات

۱ـ ر.ك. ص ۴۳۹ این‌کتاب. ۲ـ ر.ك. ص ۶۱۰ این‌کتاب.

نامأنوسی استعمال کنند ، چنانکه در ص۳۸ گوید: خداوند تبارك و تعالی نفرات (توراة) را برپنج پنجم برموسی نازل فرمود وهریك منقسم بدو سفر و هرسفر منقسم بچند فرسه !!

ج- مقدمهٔ کتاب از استعمال الفاظ غیرادبی وروزنامه‌ای خالی نیست .

د- مهمترین کاریکه درترجمه این کتاب میبایست انجام میشد ضبط درست اصطلاحات علمی ومذهبی ، اعلام اشخاص ، اسامی کتب ، القاب، اسامی فرقه‌ها ، و پیدا کردن ریشه واساس تاریخی آنهاست که کمتر بدان توجه شده است ، وحتی در سرفصلها این معنا رعایت نشده و بطور قطع تلفظ اسامی مانند عاصم‌بن‌بهدله - بن‌شنبوذ - ابوثروان - ابومسحل اعرابی - مؤرج مسدوسی کار مشکلی است ! وبسیاری از موارد رعایت نکات دستوری نشده است .

ه . درشمردن کتب اشخاص اولا بترتیب منظمی فهرست نشده است و بطور درهم و غیرمعقول !! تنظیم شده است وثانیاً میبایست معلوم میشد که این کتابها اکنون موجود است یانه - بچاپ رسیده است یانه - و نام صحیح ودرست آنهارا میبایستی ذکر میکردند .

و - فهرست اعلام ولغات ، و اصطلاحات علمی را درهم نوشته‌اند و اینکار بطور قطع خلاف اصول است ، مثلاکلمه طوبیقاً وقاطاقوریاس در ضمن اعلام خاص ویا نام کتاب کاریست مسلم نابجا ! !

این است خلاصه‌ای ازانتقادات فاضلانه ایشان که چون میدانیم این مجلهٔ وزین زیر نظراستاد دانشمند آقای دکترصفا رئیس دانشکده ادبیات اداره میشود . بجواب هریك مبادرت وقضاوت را بخوانندگان محترم واگذار مینمائیم .

اولا- عقیده ایشان که متن عربی الفهرست از لحاظ بکار بردن لغات و اصطلاحات نامأنوس الخ.... عقیده‌ایست که ظاهراً اختصاص بشخص‌خودشان‌داشته وتاکنون دیده وشنیده نشده است که کسی این‌عقیده را داشته باشد وآیا بهتر نبودکه ایشان در صورتیکه متن عربی را خوانده باشند - نمونه‌ای ازآن لغات واصطلاحات را نشان میدادندکه برای دانشجویان و مبتدیان، درس با ارزشی‌باشد ؟

ثانیاً اینکه نوشته‌اند لغات نامأنوس استعمال شده وبمندرجات ص ۳۸ اشاره کرده‌اند ما متن عربی را دراینجا میاوریم، تا معلوم شودکه استعمال پاره‌ای از کلمات مانند فراسه (نه فرسه) برای چه بوده .

الکلام علی‌التوراة التی فی‌یدالیهود - سئلت رجلامن افاضلهم عن‌ذالك
فقال انزل‌الله جل‌اسمه علی موسی‌التوراة وهی **خمسة اخماس** وینقسم
کل خمس الی‌سفرین وینقسم السفر الی عدة **فراسات** ومعناها **السوره**
و تنقسم کل فراسة الی عدة بسوقات و معناهاالایات (ص ۳۸ الفهرست چاپ مصر

ترجمه کامل این متن بدون هیچ‌گونه دخل وتصرفی در صفحهٔ ۳۸ ترجمه آمده و مؤلف کلمه فراسه وابسوقرا برای بیان مصطلحات مذهبی یهود باذکرمعانی‌آنهاآورده واین‌دوکلمه هم عربی یا فارسی نیست تاموردی برای مأنوس بودن یا نبودن داشته باشد . وای‌کاش‌خود ایشان این‌متن عربی را بدون ذکر فراسه یا ابسوق ترجمه میکردند تاقدرت و تسلط ادبی ایشان برخوانندگان گرامی‌آشکار میگردید .

ثالثاً ـ تذکر باستعمال الفاظ غیر ادبی وروزنامه در مقدمه کتاب بدون ذکر موارد یا مورد از جنبه انتقاد پسندیده نیست زیرا نه ما میتوانیم غلط واشتباه خود را تصحیح و اصلاح نمائیم نه سایرین میتوانند از فیض دانش ایشان بهره‌مند گردند .

رابعاً ـ ما نتوانستیم منظور ایشان را از این انتقاد بدست آوریم . مراد از ضبط درست اصطلاحات علمی و مذهبی ـ یا ـ اعلام اشخاص ـ چیست ؟ آن اصطلاحات علمی و مذهبی . وآن اعلام اشخاص چگونه بوده که ما در ضبط‌آن از جنبه ترجمه قصور ورزیده‌ایم . وهمچنین درباره ضبط اسامی کتب ، و القاب ـ آیا جز ذکر آنچه راکه مؤلف آورده و نقل کرده کار دیگری امکان داشت ؟ و میتوانستیم آنها را بصورت دیگری درآوریم :

راجع بفرقه‌ها تاآنجائیکه برای ما امکان داشت از تحقیقات و کنجکاویها خودداری نکرده‌ایم و اگر بصفحه ـ ط ـ مقدمه و ـ تحقیقاتی که بجائی نرسید نظری انداخته بودند متوجه میشدندکه ما بوظیفه خود عمل کرده‌ایم .

اما رفع اشکال از تلفظ اسامی، مانند عاصم‌بن بهدلی‌وغیره ... نه تنها برای ما بلکه برای هیچکس متصور نبوده فقط این اعتراض بمؤلف وارد است که چرا این قبیل اعلام ـ مشکل‌التلفظ ـ را مورد بحث قرارداده‌اند !!

خامساً تنظیم فهرست اسامی کتابهائیکه ضمن شرح حال مؤلفانش‌آمده گذشته ازاینکه کار بیهوده وبیجائی بود ، موجب اشکالاتی هنگام مقابله در تصحیح کتاب میگردید و این کار **درهم وغیرمعقول** را خود مؤلف مرتکب شده است اما معلوم داشتن‌اینکه: آن‌کتابها اکنون موجود است یا نه ؟ بچاپ رسیده‌است یانه ؟ ونام صحیح‌آنها چه بوده؟ چون بنظرما کاری‌است مستقل و ارتباطی‌بترجمه ندارد امید است خود منقد محترم این‌کار را ـ بخصوص برای بدست‌آوردن نام صحیح آنها ـ البته غیراز گفته مؤلف ـ در عهده گرفته وچنین خدمت بزرگی را انجام دهند .

سادساً ـ طوبیقا ـ قاطیغوریاس، مانند انالوطیقا وغیره نام‌کتابهای ارسطو درمنطق بوده (ص۴۵۳) که ذکر آنها ضمن اسامی کتب ـ برخلاف نظریه ایشان ، مسلماً کار بجائی بوده است .

درقسمت اغلاط اعراب‌پاره‌ای ازاشعارعربی مانیزحق‌را بجانب‌ایشان‌داده وخوشوقتیم که خودشان پی‌بعلت‌آن برده ، وما را معذور دانسته‌اند.

البته جای تردید نیست‌که سخن سنجی وورود بمیدان سخن شناسی کار سهل‌وآسانی نبوده ، وخرمنی است‌که‌کوبیدن‌آن احتیاج بورزیدگی زیادی دارد .

درخاتمه خوشوقتیم ازاینکه توانستیم فهرست‌کاملی ازاسامی کتابهائی‌که دراین‌ترجمه چه در متن و چه در حاشیه آمده و بالغ بر ۷۷۳۸ کتاب است برفهرستهای این چاپ علاوه نمائیم .

از مراقبت بیشتری‌که ازکارکنان چاپخانه بانك بازرگانی بویژه‌آقای امیرجلالی و آقای مقربان در تحسین‌این چاپ مشهودگردید سپاسگزاری مینمایم .

الحمدلله وله‌الحمد تهران تیرماه ۳۴۶ ـ م. رضا تجدد

ترجمهٔ

اضافات نسخهٔ خانقاه

سعیدیه در راجستان هند

ازصفحه ۲۰ ـ تا صفحه ۲۲

... علی‌ابن‌الروندی ـ کتاب‌نقض‌الزمرد علی‌الروندی فی‌ذلك . کتاب نقض کتاب عبادبن سلما فی‌العکس . (کذا) کتاب نقض‌کتاب التاج علی‌الروندی . کتاب نقض‌کتاب الدامع علی‌الروندی . کتاب نقض‌البرهان[1] .

بردعی

ابوالحسن احمدبن عمربن‌عبدالرحمن بردعی، ونژادش ازبردعه آذربایجان است و از بزرگان معتزله بغداد بشمار میرفت .

شطوی

ابوالحسن احمدبن علی‌شطوی ، ازبزرگان معتزله ، ومرد بخیل وبا غیرتی بود در سال هفتاد ونه[2] بحال خفه‌گی از دنیا رفت . وپسر ودخترش ویرا خفه‌کردند برای اینکه دختر از او خواسته بودکه ویرا بعقد مردیکه طرف علاقه‌اش بود درآورد اونپذیرفته‌وبیشتر ویرا درتنگنا وفشار میگذاشت ، دختر بابرادرش سازش نموده وهمینکه خرماچین بدرخانه‌شان‌آمد ، او را خفه نمود. خانه شطوی درباب‌التاب ـ درکرخ بود .

حارث ورّاق

بلخی درکتاب المحاسن ویرا ابوالقاسم حارث‌بن علی از مردم خراسان خوانده و گویدکه مرد بـا اخلاق و متدین وپرهیزکار وپاکدامن بود ، و از روساء اهل‌نظر بشمار

---

۱ ـ صاحب ترجمه معلوم نیست چه‌کسی بوده
۲ ـ بدون ذکرسال.

میرفت وکسی همانند او دیده نشد . تألیفاتش محکم و کتابهایش بسیارخوب ، و نقائضی بر تألیفات ابن‌راوندی داشت .

اودر دورهٔ ابوعلی‌جبائی‌زندگانی‌میکرد، وبا ابوعلی مناظراتی داشت ودربازار اهواز باهم ملاقات وبرخورد داشته‌اند .

و بازگوید : اوکتاب فروشی داشت ودرقصروضاح برای مردم صحافی میکرد و این کتابهاازاوست : کتاب‌المخلوق . کتاب‌الاسماء والاحکام ـ کتاب‌الامامه . کتاب نقض‌الدامغ . کتاب نقض‌الزمرد . کتاب نقض نعت‌الحکمه ـ کتاب نقض‌التاج. کتاب متشابه‌القران . کتاب حدوث‌العالم والادلة علیها .

ابوالقاسم

عبدالله بن احمدبن محمود بلخی، معروف بکعبی از رؤساء متکلمان زمان خود بود، و در نزد یکی‌از سرکردگان نصربن احمد معروف باحمدبن سهل کتابت مینمود ، وهموبود که نصربن احمد را خلع نموده و نیشابور را مقرخود قرارداد . احمدکه پیروزی یافت ، بلخی‌هم میان‌کسانی‌بودکه‌بازداشت گردید. این‌خبرکه بعلی‌بن‌عیسی و زیررسید امرکردکه ویرا بنزدش روانه دارند، واین واقعه در وزارت حامدبن عباس بود . بلخی‌همینکه بمجلس ابواحمد یحیی‌بن‌علی، که محل‌اجتماع متکلمان بود، درآمد همه متکلمانی‌کـه‌آنجا بودند مقدمش‌راگرامی‌داشته وبالادست خودنشاندند، وهمه نسبت بوی حالت اطاعت وفرمانبرداری داشتند. دراین‌میانه یکنفریهودی نیزدرآن مجلس‌حضوربهمرسانیده وبرخی‌ازحاضران‌مجلس موضوع فسخ شریعت را بمیان‌آورده ودراین‌باره مباحثاتی‌داشتند وسخن‌بجائی رسیدکه همه باابوالقاسم‌حکمیت‌دادند. وچون‌نوبت سخن بایهودی‌بود ابوالقاسم‌بوی‌گفت سخن باشماست، یهودی‌گفت توچه‌دانی‌که این‌سخنان‌چیست. ابوالقاسم‌گفت صبرکن، آیا تو دربغداد ازاین مجلس‌مهمتر سراغ‌داری . یهودی‌گفت نه. ابوالقاسم‌گفت‌آیاکسی ازمتکلمان را میشناسی‌که دراینجا حاضرنباشد یهودی جواب داد نه ابوالقاسم پرسیدآیا دراین‌میانه‌کسی از متکلمان را دیده‌ای‌که درمقابل من ازجابرنخواسته باشد و مقدم مراگرامی نشمرده باشد . یهودی گفت نه .

ابـوالقاسم‌گفت پس تو خیال میکنی‌من با ندانستن چیزی این اندازه مورد احترام اینها هستم .

بلخی دراول‌شعبان سال‌سیصد ونه درگذشت و ایـن‌کتابها از اوست : کتاب‌المقالات ـ که برآن ـ عیون‌المسائل والجوابات ـ را اضافه نمـود ، کتاب الغور والنوادر . کتاب کیفیة‌الاستدلال بالشاهد علی‌الغائب . کتاب الجدل وآداب اهله و تصحیح علله ـ کتاب‌السنة والجماعة. کتاب المجالس‌الکبیر. کتاب‌المجالس‌الصغیر. کتاب نقض‌کتاب خلیل علی‌برغوث.

کتاب الکتاب الثانی علی ابی علی فی الجنة. کتاب مسائل الخجندی فیما خالف فیه اباعلی. کتاب تأیید مقالة ابی الهذیل فی الحر[1]. کتاب المضاهات علی برغوث. کتاب التفسیر الکبیر للقران. کتاب فصول الخطاب فی الرد علی رجل تنبی بخراسان. کتاب النهایة فی الاصلح علی ابی علی و نقضه علیه الصمیری. کتاب الکلام فی الامه[2] علی بن قتیبة. کتاب النقض علی الرازی فی علم الالهی.

متکلمانیکه در دوره بلخی بودند

ابوبکر الجلنانی[3] و ابواسحاق الواهبی

صمیری

ابوعبدالله محمدبن عمر الصمیری، از مردم صمیره واز معتزلیان بصره بود و خودرا ازشاگردان ابوعلی جبانی میدانست وپس از ابوعلی بمقام ریاست رسید. زیرا سن اوهم درحدود سن وسال ابوعلی بود ودرسال سیصد وپانزده وفات یافت.

از ابوعلی نقل شده که میگفته است، شیخ ما ابوعبدالله.

وابوسعید سیرافی علم کلام را از او آموخته، و بـر ابوبکر بن اخشید سمت استادی داشته، و این کتابهـا ازاوست: کتاب المسائل والجوابات له. کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الطبانع. کتاب نقض کتاب البلخی المعروف بکتاب النهایة فی الاصلاح علی ابی علی الجبانی

باهلی

ابوعمر محمدبن عمر بن سعید باهلی بصری از مردم باهله[4] ولادت وتربیتش در بصره بود وکلام را برمذهب بصریان بخوبی میدانست و از قاضیانی بودکه متکلمان در محضرش حاضرمیشدند وگویند ابوعلی نیز حضوربهم میرسانید واز خوش بیانی ورقت انگیزی بیانات وحکایاتش مـردم ومتکلمان بگریه میافتادند. و این کتابها از اوست: کتاب اعجاز القران. کتاب الاصول فی التوحید. کتاب التوحید مفرد عن الاصول.

احمدبن یحیی المنجم[5]

ابوالحسن احمدبن یحیی بن علی بن یحیی بن ابومنصور منجم، در ادب بسیار خوب ودرکلام دانشمند و درکلام وسائرادبیات تألیفاتی دارد وما دراخبار ندماء شرح حال اورا

۱ـ درمتن بی نقطه ۲ـ احتمال دارد فی الامامه باشد. ۳ـ درمتن بهمینگونه است
۴ـ باهله ازقبیله معن در سحال جزیرة العرب کشتزارهائی داشتند بعد ببصره آمـدنـد (اعلام المنجد) ۵ـ ر.ك. ص۲۳۸ ضمن ترجمه یحیی بن علی منجم وص۴۲۶ ضمن ترجه طبری.

آورده‌ایم ازکتابهای او درکلام : کتاب اثبات نبوة محمد علیه‌السلام . کتاب‌التوحید والرد علی‌المشبهة .

بخط ابواحمد یحیی‌بن علی‌خوانده‌ام‌که ابوالقاسم بلخی میگفت، بزرگان معتزله‌که دارای تألیف وتصنیف بوده وبعدازواصل‌بن عطا شهرت پیداکردند: ابوالهذیل. نظام. معمربن عباد . هشام فوطی . ابن‌عمرو. بشربن‌معتمر . ثمامه . جاحظ . وپس‌از آنان : ــ بشربن خالد. علی‌اسواری . عیسی‌بن صبیح. جعفربن‌حرب. شحام، آدمی، ابوزفر، محمدبن سوید ابومجالد. ابوالطیب بلخی. محمدبن‌علی‌مکی. ابوالحسین خیاط . شطوی . محمدبن‌سعیدبن زنجیه نیشابور . محمدبن عبدالوهاب‌المنانی‌البلخی، الحرث‌الوراق و الصمیری بودند.

نام‌گروهی از متکلمان‌که معلوم نیست
ازمعتزله‌اند یا ازمرجئه

حمیدبن‌سعیدبختیار متکلم، و این‌کتابها از اوست : کتاب خلق‌القران . کتاب‌الفصل فی‌الردعلی‌المشبهة . کتاب نفی‌التجسم‌عن‌الله . کتاب الرد علی‌یوشع‌بن‌بخت ، مطران فارس. کتاب‌الرد علی‌المجوس. کتاب الردعلی اهل‌القول‌بالاجرام وازلیتها. کتاب‌جواب اهل‌الفلك. کتاب اثبات‌التحریف فی‌الحدیث . کتاب اصناف‌العلوم. کتاب علی‌النصاری فی‌النعیم والاکل والشرب فی‌الاخرة و علی‌جمیع من‌قال بضدذلك . کتاب متکلمی‌اهل‌الاسلام. کتاب جواب الملحدالبصری‌الذی طعن علی‌اهل‌الملل و قصدالاسلام . کتاب فیما احدث بعض‌المسلمین من‌القرآت و وجوهها .

محمدبن عبدالکریم

ازکتابهای اوست : کتاب‌المخلوق علی‌برغوث . کتاب‌المعرفة .

ابوعفان الفارقی

واسمه عبدالرحمن‌بن مسلم. ازمتکلمان ، و این‌کتابها از اوست:ــ کتاب علی‌برغوث فی‌المساواة بینه وبین‌الملحدین . کتاب‌المسائل‌التی جرت بینه و بین‌الاسکافی فی‌مجلس‌ابن ابی‌داود . کتاب‌التولد علی‌الاسکافی .

الواسطی

مقدمه

از خوانندگان محترم تقاضا میشود برای
احاطه کامل بخصوصیات این ترجمه،
مقدمه را از نظر بگذرانند

بنام ایزد دانا و توانا

درود بر خوانندهٔ محترم ـ البته میدانیـد که دانشمندان وعلماء تاریخ برآنند که کتاب الفهرست ابن‌ندیم اثری جاویدان و چـراغ هدایت ، و راهنـمای علوم باستانی از بآثار وتألیفات واخلاق وعادات و مذاهب ملل و اقوام عالم بوده . وعمر این‌کتاب از عمر نوح بیشتر و دراین مدت ، چون چشمهٔ سلسبیل بهشت دانش و معرفت را آبیاری میکند.

این‌کتاب آئینهٔ قسمتی ازعلوم پیشینیان، وسیر تکامل بشراست‌که نهضتهای علمی ، و بالاخص نهضت علمی عالم‌اسلام تاقرن چهارم هجری در آن جلوه‌گر بوده ، واز آن زمان تاامروز وشاید قرنها بعد ـ کمترکتابی درتاریخ آداب ملل ونحل نوشته شده ، ومیشودکه از این‌کتاب چیزی اقتباس نکرده ویا نکنند .

درگذشته، هزاران سال پیش، علم درخشندگی وتابش برق آسای امروزرا نداشت . وهمچون چراغی بودکه برروزنهٔ حوادث وانقلابات گذاشته شود، دانشمندان نسبتاً انگشت شماربوده ، و کتاب بادست نوشته میشد ، و شماره و اندازهٔ محدودی داشت ، وای چه بسا علومیکه برای‌تهاجم وزورآزمائی قدرت طلبان درسینه صاحبانش ، درجنگها وکشتارها در خاك نهان‌گردید، وای چه بسا کتابهاکه بتاراج رفته ، ویاشعلهٔ آتش را فروزانتر نمود . شرق میسوخت ، وشهردانش وحکمت غرب‌نیز دستخوش هرج ومرج وحوادث‌سهمگین شده، وچراغ علم درآنجا نیز رو بخاموشی گذاشته بود ، که درخشندگی ناگهانی آفتاب اسلام دوبارهٔ آنرا بتلألؤ در آورده ، و از تلألؤش نهضتی در اسلام هویدا شد، که نهضت علمی غرب از آن سرچشمه گرفت ، وکتاب ابن ندیم فهرستی ازآن نهضت علمی وادبی اسلام و

تراوشات آن بعالم غوب بوده که بدنیا نشان میدهد اسلام چگونه ازغرب چیزهائی گرفته وآنهارا بصورت بهتری درآورد .

ولـی باز به ناموس طبیعی ـ انماالدنیا دول ـ سر نیزه بجای قلم بکار افتاد ، و فن آدمکشی ولشکرکشی ، علم وادب را تحت‌الشعاع خود درآورد ، گردباد حوادث‌سهمگین، وتاخت وتاز چنگیز و چنـگیز صفتان مقدمات انحـطاط را در تمام مراحل حیاتی شرقیان فراهم ساخت ، ازعلوم باستانی ایران‌که شاید چیزی بجا مانده بود ، و همچنین آثار عظیم اسلامی ازمیان رفته و یاخطر نابودی آنرا تهدید میکرد ، و بازکتابها یا گلخن حمامها راگرم‌کرده ویا درکنج کتابخانه ، درزیرگردوغبار پنهان‌ماند ، که مشتاقان علم ودانش ـ پژوهان ازآن‌خبری نداشته، وکمترکسی ازپایهٔ ترقیات قرون اولیهٔ اسلام باخبر بوده وجز کتابهای دینی و یا افسانه مانندی از هارون‌الرشید و برمکیان واشعار شعراء بزرگ عرب کتابهائی‌که پایهٔ نهضت علمی گذشته راکماً وکیفاً نشان دهد دردست مردم دیده نمیشد.شاید نام‌کتاب‌الفهرست در زبانها برده می‌شد ولی‌جز معدودی که نسخه های خطی ومحدودآنرا داشتندکسی از مندرجات آن‌آگاه نبود .

درقرن سیزدهم هجری ، ونوزدهم میلادی اول کسی‌که قدمردانگی علم‌کرده، و این شمعدان جواهرنشان را اززیرخاك وخاشاك در آورده ، وآنرا جلاداده ، ودرطاقنمای کاخ دانش گذاشت ، شادروان گوستاوفلوگل دانشمند اطریشی بود که در بحبوحهٔ انحطاط عـالم اسلامی نسخه های‌مختلفی ازاین‌کتاب‌جمع، وازروی تمام‌آنها ـ بشرحیکه در ممیزات چاپ فلوگل خواهدآمد ـ یك نسخهٔ جامعی‌باتعلیقات تهیه ودرلیپزیك چاپ، وبعالم‌ادب‌وفرهنگ دنیا عرضه داشت .

و با اینکه این کتاب اغلاط وپیچیدگی هائی دارد که خواننده را دروادی حیرت و گمراهی میاندازد ، ولی باید اعتراف‌کردکه : **الفضل للمتقدم .**

این دانشمند اطریشی که ، یکمرد بیگانه از حیث نژاد ، وزبان عرب بود، بانهایت صداقت وامانت وکنجکاوی ودقت، بوظیفه علمی ووجدانی خودعمل نموده ، وسالها عمرخود را صرف این‌کار بزرگ وباارزش‌کرد، ولی‌کسانی‌که بعدازاو قدم باین میدان‌گذاشتند ، و خودرا عرب، وازنژاد عرب میدانستند ، ودرتجدید چاپ این‌کتاب بهره‌کلانی داشته‌اند ، آنها سزاوار همه‌گونه سرزنش وملامتندکه نخواستند پیش از مبادرت بتجدیدچاپ، یکبار بمندرجات‌آن نظری‌اندازند، ولااقل پارهٔ ازاغلاط وهفوات آنرا تذکرداده ودانش پژوهان را ازاین سرگشتی خواندن‌کتاب الفهرست نجات دهند .

این ترجمه درابتداازروی نسخهٔ مصر که‌درسال۱۳۴۸هجری‌چاپ شده، شروع‌ودرهر صفحه‌مواجه‌بااغلاط‌وگسیختگی‌ونارسائیهائی دربیان‌مطالب گردیدم که‌پس‌ازخاتمه‌ترجمهٔ‌آنرا

قابل انتشار نیافتم، وچون گفته میشد که چاپ فلوگل ازهرجهت صحیحتر از چاپ مصر است درمقام تهیه آن برآمده ، وبااینکه نایاب بود وپس ازجستجوی فراوان ، موفق بیافتن آن درترکهٔ پروفسور رنه باسه گردیده، بوسیلهٔ کتابخانهٔ بریل - Brille . در لیدن - Leiden - هلند - ، آنرا بدست آورده واین پیش آمدرا بفال نیك گرفتم .

آن نسخهٔ رسید ، ومتأسفانه ارمغانی ببار نداشت . ودرحقیقت نسخهٔ اصلی چاپ‌مصر بااختلافی درشمارهٔ صفحات‌بوده. ولی‌علی‌رغم حالت یأسی که درمن ایجاد شد ، بازدست از طلب، وجستجو برنداشته ، وسودمندترین نتیجهٔ که بدست‌آوردم راهنمائی باارزش دانشمند محترم آقای مجتبی مینوئی بود ، که ازترکیه نوشتند : - درکتابخانهٔ آقای چستربیتی‌در ایرلند یك نسخه خطی بسیار قدیمی ، در چهار مقاله ، و مقداری از مقالهٔ پنجم است که مقدار مزبور هم تاکنون بچاپ نرسیده ودر جائی دیده نشده ، ویك نسخهٔ خطی دیگربنام نسخه‌شهید علی‌پاشا درکتابخانه استانبول ،ازمقالهٔ پنجم تاآخرکتاب است‌که برای‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران عکسبرداری وارسال شده، و آقای پروفسور فوك آلمانی نیز مشغول چاپ نسخهٔ کاملی از الفهرست براساس آن دونسخهٔ خطی میباشند .

آقای پروفسور فوك نوشتندکه هنوزموفق بتجدیدچاپ الفهرست نشده وضمناً عکس آن مقدار اضافات نسخهٔ چستربیتی‌را برای من فرستاده ، وتذکردادندکه‌آقای‌دکتربایارد دوج، رئیس سابق دانشگاهٔ آمریکائی دربیروت مشغول ترجمه این‌کتاب بانگلیسی است .

ومشارالیه نیزپایهٔ ترجمهٔ خودرا برروی آن دونسخهٔ خطی اعلام داشت .

وبالاخره بامساعدت آقای پروفسور اربری استاد دانشگاه‌کامبریج، وهمراهی دکتر هایس مدیرکتابخانهٔ چستربیتی ، وکتابخانهٔ ملی ایرلند ، موفق بتحصیل یك میکروفیلم از نسخهٔ چستربیتی شدم که آنرا بکتابخانهٔ دانشگاه اهدا نموده ، و یك نسخهٔ عکس برداری شده ازآن ، همچنین یك نسخه عکس برداری شده ازنسخهٔ شهید علی پاشا را از کتابخانهٔ دانشگاه گرفته ، وباقلبی پرازامید مشغول بکار شدم .

ومن يطلب العلياء لم يغلها المهر

درابتداء بمقابلهٔ متن‌نسخه‌های خطی‌باچاپ فلوگل- وتعیین اغلاط - وگسیختگیهای آن پرداخته ویك نسخهٔ کامل از متن عربی بانهایت دقت و نشان دادن اغلاط و اختلاف کلمات ولغزشهائی که درچاپی بوده، تهیه نمودم، که امیدوارم درآتیهٔ نزدیك موفق‌بانتشار آن بشوم . سپس بتجدید نظر در ترجمه ، و تطبیق آن بامتنی‌که تهیه شده بود پرداخته و سعی نمودم‌که بانهایت صحت وامانت ترجمان گفته‌های این ندیم باشم .

۱- درسال ۱۳۴۶ متن عربی بوسیلهٔ شرکت خیاط دربیروت چاپ و انتشار یافته است.

غلطها ولغزشهای چاپ فلوگل

شهرت ودر عین حال کمیاب بودن این کتاب سبب بی‌خبری دانشمندان از اغلاط آن بوده وتنها چاپ مصر را که همگانی بود مشحون باغلاط میدانستند، وحال آنکه چاپ مصر همان چاپ فلوگل بود باضافه سه چهارغلط که چندان مهم وقابل تذکر نیست . ومادر نشان دادن اغلاط وهفوات این کتاب قناعت دراشاره به‌نسخه فلوگل نمودیم .

ما صحیحاً نمیدانیم که شادروان فلوگل چه نسخه های خطی این کتاب را در دست داشته است، درآن تاریخ دونسخهٔ خطی ازاین کتاب درکتابخانهٔ ملی‌پاریس بوده که بشماره‌های ۴۴۵۷ ـ و۴۴۵۸ درآن کتابخانهٔ ثبت شده، ویك نسخه هم متعلق بکتابخانه کوپرولو دراستانبول بوده ـ که بگفته آقای پروفسور دوج تمام اینها مغلوط وقابل استناد نیست ، و نسخهٔ شهید علی پاشارا ـ چنانکه در ممیزات این دو نسخه خواهیم گفت داشته است . ولی مسلماً نسخهٔ چستر بیتی را نداشته ،، و اغلاط وافتادگیها و پیچیدگی عبارات که در چاپ فلوگل یامصر دیده میشود بعقیدهٔ ما بجهات زیر بوده است .

اول : ـ هفوات نویسندگان آن نسخه‌ها .

دوم : ـ بی‌نقطه بودن غالب کلمات که برای کسانی که درعربیت تبحر ندارند تولید اشتباه درقرائت مینماید .

سوم : ـ افقی خواندن جاهائی که درنسخه خطی عمودی نوشته شده‌است[1] .

والبته چنانکه در بالاگفته شد ایـن اشتباهات از فلوگل نبوده و ازکسانـی بود که متصدی چاپ آن شده ویقیناً تبحر فلوگل را درعربیت نداشته‌اند ، وما برای اینکه آن اغلاط وهفوات و اختلافات واضافات نسخهٔ چاپی با نسخه خطی را نشان داده باشیم بترتیب زیر عمل نمودیم .

۱ ـ اضافات نسخهٔ خطی چستر بیتی وشهید علی پاشارا ، ازیك حرف، وکلمه تایك سطر وصفحه ـ میان دوهلال قراردادیم .

۲ ـ اضافات چاپ فلوگل را باخطی درزیر نشان دادیم .

۳ ـ اضافاتی‌راکه درتکملة الفهرست چاپ مصر درسال ۱۳۴۸ یافتیم در ذیل‌صفحات مربوطه آوردیم .

۴ـ اختلاف‌کلمات‌را بعلامت ـ ف ـ یا ـ جب ـ یا ـ ش ـ درزیرصفحه، نشان‌داده، ودرپاره جاها نیز معنی لغوی آن‌کلمه را از فرهنگهای عربی وفارسی استخراج نموده‌ایم .

۱ـ رجوع شود بصفحات ۲۳۴ـ ۳۴۵ـ ۵۰۸ ـ این کتاب .

شخصیت ابن ندیم

نام ابن ندیم ، وکنیه ، ونام پدرش همان است که درهمه جای این کتاب دیده میشود تنهادرکنیه‌اش اختلاف کوچکی است که برخی - ابوالفتح - دانسته‌اند. نژادش صحیحاً معلوم نیست، که آیا عرب خالص بوده ، ویا بمللی غیرازعرب پیوسته میشود،قدر مسلم اینست که از مردم بغداد بوده ، و برای منظور خود بخارج بغداد ، چون موصل و شهرهای دیگر مسافرتهائی داشته است .

اینکه گویند ابن‌ندیم ازعلمای‌علم‌نجوم وازمنجمان‌علوی‌مصری‌بوده ظاهراً پایه‌ندارد[1] زیرا ازکتابش‌چنین‌امری، حتی‌مسافرت بمصر ،معلوم نمیشود،وممکن‌نیست‌کسی‌چون‌ابن‌ندیم در جرگهٔ منجمان خلیفه باشد ، و یا در علم نجوم تخصصی داشته باشد ، و از بیانات و کنجکاویهایش چنین معانی استفاده نگردد ، دربغداد بکار وراقی وکتابفروشی مشغول ، وباین صفت معروفیت داشته . منتهی یك کتابفروش ، یاوراق سادهٔ نبود که برای صحافی ، یانسخه نویسی تألیفات علماء نشسته‌باشد، بلکه هنرمند، ودرسنجش وارزیابی‌کتاب توانا ، ومؤلفی بوده‌که بشهادت‌کتاب‌الفهرست ، توانسته است بانهایت درایت و دقت آثار باستانی مللرا جمع‌آوری نماید. وجزآن نیز کتابی بنام - التشبیهات والاوصاف - تألیف‌کند. واین کار درآن دوره‌وزمان - که وسائل‌تحقیق ، وروابط بین‌المللی ، وبدست آوردن مبانی‌عادات واخلاق ومعلومات سایر ملل بی‌اندازه دشوار ، ومحدود بوده ، این بغدادی - که شاید جز عربی زبان دیگر نمیدانسته - کاری انجام داد که شایسته تکریم و احترام ، و اعجاب و تقدیر بوده ، وچراغی برافروخت‌که تادنیا دنیاست آن‌چراغ‌پرتو انداز زاویه های‌تاریکی است، که دانشمندان ، اشتیاق بکنجکاوی آنهارا دارند .

اگر ابن ندیم - درزمان خود تنها بوراق و کتابفروش معروف بود ، امروز مورخی شناخته می‌شودکه تحقیقات ، وگفته‌هایش مأخذ ومستند رجال علم وادب است .

ولی متأسفانه درکتابهای شرح احوال وآثار دانشمندان چیز قابل توجه واستفاده‌در بارهٔ زندگانی ، وسال تولد وسایر کارهایش بدست نمی‌آوریم و مورخان در این قسمت چشم پوشی کرده ، وشایدازروی تعمد نخواسته‌اند نام او را درصف علماء بزرگ‌قرارداده باشند. شاهد ومؤید گفتارما شرحی بقلم یکی ازاستادان دانشگاه‌مصر در مقدمه ایست‌که برای‌چاپ الفهرست درسال ۱۳۴۸ هجری نوشته ، وماشمهٔ از آنرا ذیلاً بنظر خوانندگان محترم میرسانیم . استاد مزبورکه نامش مجهول مانده گوید :

---

۱ - رجوع شود .کتاب ریحانة الادب چاپ تبریز ج ۶ص۱۸۴ .

تاریخ دادرس دادگستری نیست ، تاهر کسی را بتناسب کارش شهرت دهد و باندازهٔ شایستگی و استحقاقی که دارد مکافاتی بخشد . چه بسا اشخاصی راکه از تلفیق و بهمبافتن گفته‌های دیگران صفحاتی سیاه کرده‌اند ، با القاب بالا بلند یاد نموده ، و نام آنها را جاودان‌داشته ، وبرعکس کسانی‌راکه درحقیقت نابغهٔ زمان خود درعلم وعمل‌بوده‌اند، نادیده انگاشته و نمونهٔآن ، رفتاریست‌که نسبت بابن ندیم روا داشته است ، ابن خلکان‌نامی ازاو نبرده ، درحالیکه ازکسانی نام برده‌که درمقایسه با ابن ندیم ، بپشیزی ارزش نداشتند ، و همچنین صاحب ـ وفات الوفیات دراستدراکاتیکه بر ـ وفیات الاعیات ـ نوشته ، نامی از ابن‌ندیم نبرده . وکسانی هم‌که نامی‌از او برده‌اند . باندازهٔ مجمل‌وناقص‌است ، که مقصود کسی را در شناختن ابن‌ندیم ایفانمینماید ، چنانکه یاقوت درکتاب معجم الادباء همینقدر گوید : ـ محمدبن اسحاق ندیم ، مکنی بابوالفرج ،کنیهٔ پدرش ابو یعقوب ، مصنف‌کتاب الفهرست‌است ،که بسیارخوب وباحاطهٔ‌کامل ، آنراازکاردرآورده ، و میرساندکه اطلاعات کاملی در فنون علمی داشته ، و از وی نیز چنین کاری بعید نبود ، زیـرا کارش وراقی و وکتابفروشی بوده : و درمقدمه‌کتابش ،گفته است‌که آنرا در سال ۳۷۷ تألیف کرده ، و بجزاین فهرست ـکتابی نیز بنام‌کتاب‌التشبیهات دارد . و از شیعیان معتزله بشمار میرود ، این است تمام آنچه که یاقوت نوشته ، و از این ترجمه ، و سرگذشت هیچ بدست نمیاید که تولد ابن‌ندیم درچه سال ، ودرکجا بوده ، و چگونه زندگانی نموده و چه معلومـاتـی داشته ، و درچه زمان وفات یافته است . و همین قدر هم میدانیم‌کـه ابن نجار در کتاب ـذیل تاریخ‌بغداد ـ میگوید : ـ ابن‌ندیم‌کتاب‌الفهرست را درماه شعبان ۳۷۷ تألیف نموده و دربیستم شعبان‌۳۸۵ وفات یافته است[1] . الخ

مؤیداین گفتارنیزاین‌شرحیست کەدرحاشیهٔصفحهٔاول نسخهٔ‌خطی‌چستر بیتی‌مشاهده‌میشود: مؤلف‌این‌کتاب محمدبن‌ابویعقوب ، اسحاق‌بن‌محمدبن‌اسحاق‌وراق ، معروف‌بابن‌ندیم است .که ازابوسعیدسیرافی ، وابوالفرج اصفهانی ، وابوعبدالله مرزبان ، و دیگران روایت‌نموده ، وازخوداوکسی روایت نکرده ،و وفاتش‌درروزچهارشنبه بیستم شعبان سال‌سیصدوهشتاد ، دربغدادبوده ، واورابشیعیت متهم میداشتند ، وخدااوراعفونماید .

این‌نوشته تاریخی‌ندارد ولی‌چنانکه درممیزات نسخهٔ چستربیتی ، متن عربی آن را با سایرممیزات آن نسخهٔ ذکرکرده ایم ، ظاهراً از احمد پاشا مقریزی و بخط او است‌که مالك آن‌کتاب بوده ودرحدود سال ۸۲۴ هجری و قبل یابعدازآن نوشته است .

و درکتاب الوافی بالوفیات ، نیزوفات او را درسال سیصد و هشتاد ذکرکرده[2] ولی

---

۱ ـ کتاب‌الوافی‌بالوفیات ج ۲ ـ ص ۱۹۷

۲ ـ رجوع شود بصفحهٔ اول‌مقدمهٔ چاپ مصردرسال ۱۳۴۸ هجری

در کتاب معجم المطبوعات العربیه والمعربه درصفحهٔ ۲۶۸ وفاتش را درسالهای بعداز سیصدونود آورده که بعقیدهٔ اینجانب ناشی از تاریخ وفات ابن جنی در ۳۹۲ است که در کتاب الفهرست آمده است.

مذهب ابن ندیم

شیعه بودن او مسلم است ، و از تظاهر باین معنا نیز امتناع ، و خودداری نداشته ، و در هرجا که نام علی و اولادش بمیان آمده ، باجملات : ـ علیه السلام ـ و علیهم السلام ـ از آنها یاد نموده ، که این کار از مختصات شیعیان است ، شاهد این معنا نسخهٔ چستربیتی است که مسلماً از روی نسخهٔ اصلی استنساخ شده ، ودر نسخهٔ چاپی هرجاکه دنبال نام ائمه ـ رضی الله عنه ـ یا عنهم ـ یا کرم الله وجهه ـ باشد ، کار نویسندگان سنی مذهب است که بعادت دیرینه خود چنین مینویسند .

و شاید همین اتصاف ـ یا بگفته مؤلفان سنی مذهب ـ اتهام ـ او بشیعه بودن ، سبب اغماض وچشم پوشی دربارهٔ اوشده باشد .

زمان تولد و وفات ابن ندیم

تاریخ تولد ابن ندیم کاملا معلوم نیست ، ازخود او چیزی نقل نشده ، وکسی هم بطور ثابت اشاره بآن نکرده فقط درکتاب هدیة الاحباب دارد تولدش درجمادی الاخر سال ۲۹۷ بوده ودرسال ۳۷۵ وفات یافته است که اگر وفاتش رادرسال ۳۸۰ بدانیم هنگام وفات ۸۳ سال داشته واگروفاتش رادرسال ۳۸۵ بدانیم هنگام وفات ۸۸ سال داشته است . ولی مستند این گفته روشن و آشکار نیست[1]. تاریخ وفاتش که از ابن نجار نقل شده ، روزچهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۵ هجری بوده ، ولی مقریزی ومؤلف کتاب الوافی بالوفیات آن را درروزچهارشنبه بیستم شعبان ۳۸۰ دانسته اند . وما این را بحقیقت نزدیکتر میدانیم . واحتمال دارد گفته ابن نجار نیز ۳۸۰ بوده ، و صفر ، که بعادت عربان توخالی نوشته میشود ، پنج ـ خوانده شده باشد . وازاوضاع واحوال کتاب استنباط میشود که ابن ندیم خودرا دریك وضع و حالی مشاهده مینموده ـ خاصه اگر گفته هدیة الاحباب را درنظر گیریم ـ که درعرضه داشتن نتیجه وثمر تحقیقات چندین ساله خودشتاب وعجله پیدا کرده ومؤید این معنا کیفیتی است که دراین کتاب توجه خواننده را بخود جلب مینماید .

اول : ـ جاهائی راکه مؤلف خالی گذاشته بود بهمان کیفیت درکتاب آمده که پارهٔ از آنها بآسانی ممکن بوده است تکمیل گردد .

دوم ـ تکرار مخل بحسن انسجام عبارات است که در پارهٔ از جاها مشهود بوده ، و از نویسندهٔ مانند ابن ندیم که باکتاب و مؤلفان بزرگ سروکار داشته بعید بنظر میاید ، مثلا درفصل مربوط بمذهب مانی ، درسه صفحه درحدود ـ ۴۱ ـ جا ـ قال مانی ـ و ـ قال ـ

---

۱ ـ ر . ك ، کتاب هدیة الاحباب تألیف شیخ عباس قمی ـ ص ـ ۱۰۶ چاپ دوم .

تکرارشده و در ـ بودا ـ و نیز سایر تحقیقاتی که داشته همین تکرارمشهود ، و میتوان گفت که این کلمات درآغاز یاد داشتهائی بوده که بهمان پیکره بصورت کتاب درآمده است .

سوم : ـ درپایان مقالهٔ اول دارد :

هذا آخرما صنفناه من المقالةالاولی من کتاب الفهرست الی یوم
السبت مستهل شعبان سنة سبع و سبعین وثلمائه

و درپایان مقالهٔ دوم نیز دارد :

هذا آخرماصنفناه من مقالة النحویین واللغویین الی یوم
السبت مستهل شعبان سنة سبع و سبعین و ثلثمائه

که تمام شدن این دومقاله دریك روز ازماه و سال میرساند که این کتاب در دست عدهٔ نویسندگانی بوده که بکارتمام کردن وپاکنویسی این کتاب مشغول ، و شاید خودابن ندیم هم نظارت بر آنها نداشته است . وبر اساس این قرائن استحسانی ، ماوفات اورادر ۳۸۰ که مقریزی نوشته یعنی سه سال پس از تألیف الفهرست صحیحترمیدانیم .

اما تردید برخی از نویسندگان[1] در تاریخ تصنیف ، و وفـات ابن ندیم بمناسبت ذکر وفات مرزبانی درسال ۳۷۸ ، [2] و وفات ابن جنی درسال ۲۹۲ ،و وفات ابن نباته ـ نصر بن نباته ـ بعداز سال ۴۰۰ قابل توجه و ترتیب اثر نیست ، زیرا ازنسخهٔ چستر بیتی معلوم شدکه این قسمتها الحاقی بوده ، و ازتراوشات قلم ابن ندیم نیست[3]،فلوگل نیز برای اشتباه دار ـ الروم ، بقسطنطنیه گمان کرده است که ابن ندیم درسال ۳۷۷ راهب نجرانی را درقسطنطنیه ملاقات ، و سرگذشت مسافرتش را بچنین شنیده است [4] وازاین رو ، در بارهٔ زمان تألیف الفهرست ـ وتاریخ وفات ابن ندیم دچار تردید گردیده ، و درمقدمهٔ که برای چاپ نوشته، این مطلب را تذکرداده است . و حال آنکه دارالروم همان محلهٔ نصرانیان بغداد بوده[5] و ابن ندیم درکلیسای آن محله بدیدارراهب نجرانی رفته است[6].

سبك نگارش ابن ندیم

از مقدمهٔ کتاب الفهرست ، شیوه و سبك نگارش ابن ندیم نمایان ، و معلوم میدارد

۱ـ رجوع شود بمقدمه چاپ مصر ۱۳۴۸ ص ب .

۲ـ درنسخهٔ چستربیتی ـ ۳۸۴ـ است که درجای خود اشاره شد .

۳ـ رجوع شود بصفحات ـ ۱۴۶ـ۲۱۷ـ۲۸۲ ـ این کتاب .

۴ـ رجوع شودبمقدمهٔ چاپ فلوگل ص ۱۳ـ۱۴ درکتابخانهٔ دانشگاه وغیره .

۵ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۷ این کتاب . ۶ـ رجوع شودبصفحهٔ ۶۲۵ این کتاب .

تاچه پایه اقتصاد دربیان مطلب ، و استعمال کلمه داشته است . سبك نوشتن او ، همان سبك سخنگوئی و محاورهٔ معمولی است ، وجملهٔ معترضه ـ که گاهی بدرازاکشیده وخالی ازتأثیر در سلاست و روانی عبارت نیست ، درنوشتجاتش زیاد دیده میشود ، و شاید درمختصر نویسی و رعایت اقتصاد درجملات تعمد داشته ، تا بتواند یك کتابخانه را دریك کتاب کوچکی جای دهد که سهل‌التناول و قابل حمل ونقل ، ورفیق طریق باشد واین کاررا هم با بهترین‌صورتی انجام داده است .

از شرحیکه درآخرمقاله چهارم‌آورده ، چنین فهمیده میشودکه کتاب خود را در دو جزو ـ یعنی دوجلد ـ ترتیب داده بود ، که جزو اول چهارمقاله ، و جزو دوم ، بقیه کتاب بوده است[1] .

تحقیقاتی که بجائی نرسید

هدف مادرترجمه ، سعی وکوشش درحل مشکلات ، وروشن‌داشتن مبهمات این کتاب بود ، که خوانندگان متن عربی را سرگشته و حیران میداشت ، و ما هم تا جائیکه امکان داشت ، دراین باره فروگذاری نکرده‌ایم ، ولی متأسفانه پارهٔ مشکلات که ذیلااشاره میشود بحال خود باقیمانده وکوشش وکنجکاوی ما برای حل‌آنهابجائی نرسید .

۱ ـ موضوع فرقه‌هائی که میان زمان عیسی علیه‌السلام ، و پیامبر ما محمد صلی‌الله ـ علیه وآله بوده و شماره این فرقه‌ها ـ باستثناء مارونیه که مکرراست ـ شصت فرقه بنامهای عجیب وغریبی ازکتاب قحطبی نقل شده ، و ما پس از جستجو در کتابهای مربوطه ، جز چند فرقه که شرح دادیم سوابق باقیمانده را بدست نیاوردیم ، ومراجعه بدانشمندان‌اروپائی بویژه‌آقای پروفسوربایارد دوج که مشغول ترجمهٔ این کتاب‌بانگلیسی هستند ، جزیأس‌نتیجهٔ نداشت و پروفسورمومی الیه دربیستم ، مارس ، ۱۹۶۱ ، چنین نوشتند :

« . . . اوقاتیکه دربیروت بودم ، روی مقالهٔ نهم‌کار کردم ، و نتوانستم سوابق بیش‌ازهشت ، تاده فرقه رابدست‌آورم‌بگمان من قسمتی از اینهااز نوع : گفته های گنوستیك Gnostic [2] است وفرقه مذهبی‌نبوده ، و اکنون‌هم ازمیان رفته است . تنها کاریکه میتوان‌کرد ، آنها را بهمانگونه که ابن ندیم ذکرکرده است ، بیاوریم . و

۱ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۲۸۷ این کتاب

۲ـ Nostic ـ Nostik ـ طریقهٔ فیلسوفانه‌ایست که در اوائل قرن عیسویت بوده و میگفتند معرفت ، مایهٔ نجات است نه صرف ایمان ـ ونیزمعانی دیگری هم دارد .

(ر ك : Chamber Dictionary)

من از سر استفن رونسمن Sir Stephen Runciman– که درپرینستون کنفرانسی داشت‌ویگانه دانشمندبعلوم بیزانس‌است ، دراین‌باره‌تحقیقاتی نموده : واو گفت ، من کتاب یا فهرستی را سراغ ندارم‌که دراین‌زمینه مفید فائده برای شماباشد ، و اگر یافتن پارهٔ ازاین فرقه ها در فرهنگ‌عیسویان امکان پذیر باشد ، یافتن آنچه راکه ابن‌ندیم‌نوشته محال‌وممتنع است . وخودم نیزدربارهٔ قحطبی ، درکاتالوك بروکلمن، و کتابخانهٔ پرینستون چیزی نیافتم ، و مسلماً ابن ندیم درزمان خودچیزهائی‌میدانسته است‌که باگذشت زمان ، بردانشمندان ما پوشیده مانده است » .

پروفسوراربری هم نوشت‌که این‌تحقیقات بجائی نمیرسد ، وخود را برای این قبیل چیزها معطل‌نکنید ، ازاین جهة ازادامهٔ تحقیقات چشم پوشیدم .

۷– پارهٔ عناوین چون – ای وعملکما– و – خیفةالسماء – و–کشطیان[1]– و غیره را نیز نتوانستیم بدرستی پی‌ببریم واولی‌را غلطی درکتابت میدانیم ، وشاید ، انی‌وعلکما –باشد[2]. واحتمال میرودکه اینها دراصل‌نامهای مخصوصی‌بوده ، و ابن‌ندیم از آنها تعبیر بمعناکرده باشد . و امیدواریم درآتیه دانشمندان محقق بتوانند این مشکلات و مبهمات را برطرف سازند .

ممیزات نسخهٔ چستربیتی

این نسخه – تقریباً – بقطع ۱۶ × ۲۴ و در۲۳۷ صفحه است که هرصفحه‌گنجایش سی‌سطردارد . خطش‌بسیاق خط مکی ومدنی[3] ، و پاره سطرهایش‌سیاه شده است ، وظاهراًدر قرن‌پنجم – یا– ششم هجری نوشته شده ، وکتابخانهٔ ایرلند برآن سه ورق افزوده است : ورق اول – دریکصفحه ، بزبان انگلیسی دارد :

کتابخانهٔ ملی ایرلند – ادارهٔ فرآوردهای عکاسی

وزیرآن خط مستطیلی است‌که بالا و پائین‌آن علامات– اینچ – و – سانتیمتر نوشته شده است .

۱– شاید مراد برهنه‌گان باشد (ر ك : اقرب الموارد)

۲– رجوع شود بصفحهٔ ۶۰۶ این‌کتاب .

۳– رجوع شود بصفحهٔ ۱۰ این‌کتاب

ورق دوم یکصفحه سیاهی است که میانش بخط سفید دارد M . P. 3315 ـ که ظاهراً شماره ثبت کتاب درآن کتابخانه است .

ورق سوم دریکصفحه بزبان انگلیسی دارد :

این نسخه خطی یا هرقسمتی ازآن نباید مورد استفاده قرارگیرد ، مگر باجازهٔ کتابخانه ملی ایرلند[1] .

صفحهٔ اول کتاب ، درقسمت بالا مربع مستطیلی داردکه میانآن با قلم درشت و خط نسخ خوبی نوشته : **کتاب الفهرست للندیم** و در زیرآن وقفنامهٔ درشش خط است که پارهٔ کلماتش سیاه شد ، وهمینقدردانسته میشودکه احمد پاشا جزار ـ که مقریزی مورخ است ـ آنرا بمسجدی که در ـ عکا ـ ساخته ، اختصاص باهل علم داده ، و مهر بزرگ ومدوری بر روی آن خطها زده شده که درچهار سطرحکاکی و از پارهٔ حروفش که خواناست معلوم میشود خط آن نستعلیق است . ودرفاصله دوخط اول وقفنامه یکجا دارد :

من کتب احمدبن علی بدمشق سنهٔ ۸۲۵ ـ درکنارش دارد ـ من کتب الحقیر محی الدین ـ یا محمدالقاضی ـ سنهٔ ۸۱۵ ، واین تردید برای اینست که مانندامضاء درهم نوشته شده ، وبا دشواری وقرائن باید خوانده شود .

درحاشیه طرف راست ، یکجا درپنج سطر کوچك نوشته :

مؤلف هذاالکتاب محمدبن ابی‌یعقوب . اسحاق بن محمد بن اسحاق الوراق‌المعروف بالندیم.وروی عن‌ابی‌سعیدالسیرافی‌وابی‌الفرج‌الاصفهانی وابی‌عبدالله‌المرزبانی‌وآخرین‌ولم‌یروعنه‌احد. وتوفی‌یوم‌الاربعا‌لعشر بقین من‌شعبان‌سنهٔ ثمانین‌وثلثمائة ببغدادوقداتهم بالتشیع عفی‌الله عنه .

ودرقسمت دیگراین حاشیه دارد ـ ابتعناه .... (بقیه سیاه شده) . احمد بن علی المقریزی سنهٔ ۸۲۴ـ ورقم چهاردرا بهمین گونه ـ۴ـ که رسم الخط ایرانیانست نوشته ، و پیداست که این صفحه درزمان مقریزی افزوده شده است . پس‌ازاین صفحه متن کتاب چنین شروع میشود :

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم ـ استعنت‌بالله الواحدالقهار ، وکناره راست وبسیاری‌ازکلمات دیگراین صفحه بکلی سیاه شده است . وبعقیدهٔ ما دراینجا صفحه مخصوص باجزاء کتاب ـ بهمانگونه‌که تا اول‌مقالهٔ‌پنجم است بوده وازمیان رفته است .

۱ـ باین جانب اجازه‌کتبی داده شد .

درحاشیه وزیرصفحات جمله‌های : الی‌هاهنا بخط المصنف و ـ بغیرخط المصنف ـ و ـعورض‌مع‌الاصل‌المصنف رحمه‌الله . ـ المنقول‌من‌دستوره وبخطه . و ـ عورض . بسیار دیده میشود ، و پیش‌از هرمقاله ، صفحهٔ جداگانهٔ داردکه متضمن‌شماره ترتیبی‌بعنوان ـ الجزؤـ و محتویات مقاله و نمونهٔ ازخط مصنف بوده ، و درنسخه شهیدعلی پاشا هم این صفحه ، و همچنین‌کلمه ـ عورض ـ درپای پارهٔ ازصفحات دیده میشود .

این نسخه فقط در چهار مقالهٔ اول ، و مقداری از مقاله پنجم است ، که با سرلوحه ـلم سمیت المعتزلة بهذاالاسم ـ شروع و در۲۶صفحه ، و بجملهٔ ـ هذاماحدثنی‌بهابن‌الجنید، ختم میشود . واین‌قسمت تاکنون درهیچ جائی دیده نشده وبچاپ نرسیده است .

ازمقاله اول ، متأسفانه مقدار زیادی افتاده[1] واین افتادگی را آقای پروفسورادبری که فهرست‌کتابهای خطی‌کتابخانه چستربیتی را تنظیم و چاپ نموده ، وهمچنین مدیرهمان کتابخانه تأیید نمودند .

اغلاط این نسخه بسیارکم ، و مسلماً اگر بدست نمیآمد اغلاط فراوان نسخهٔ چاپی فلوگل ، قابل تصحیح و اصلاح نبود . وازاینکه محتویات‌آن‌صفحه جداگانه دراول مقالات تا مقالهٔ پنجم درچاپ فلوگل نیست معلوم میشودکه فلوگل‌این نسخه رانداشته است .

ممیزات نسخهٔ شهید علی پاشا

قطع صفحات این‌نسخه مانندنسخهٔ چستربیتی‌است ، وهردوصفحه‌کنارهم، بشکل‌بیاض عکسبرداری‌شده ودر۳۶۲ صفحه‌است . این‌نسخه نیزسه ورق اضافه داردکه بدینگونه‌است :

صفحه اول : دربالای‌صفحه طرف راست‌نوشته : فی‌الادبیات . و قدری بالاترو خارج ازردیف حرف ـش‌ـوکلمه‌ایست‌که خوانده نمیشود ، سپس دردوسطرکوتاه‌نوشته : ـ من‌الطف نعم‌الله علی‌عبده ولی‌الدین‌جارالله سنه ـ ۱۳۱۱ . ودرزیرآن دومهراست‌که چون یکی سیاه شده ، مهردیگرزده‌اند وخطش نستعلیق ، و همان مهر ولی‌الدین جارالله است ، پس از این باز درهمان ردیف بشکل مخروطی نوشته ـ ملکه العبدالفقیرالی عون الغفورالودود،مسعود ـ ابن‌ابراهیم‌بن‌امرالله بن‌عبدی بن‌طورمش ، غفرالله له و لاسلافه ورضی‌عنهم ، بالشراءالشرعی بمدینة قسطنطنیة المحروسه .

صفحه دوم : سفید بوده‌که‌آقای مجتبی مینوئی درآن نوشته‌است : ـ جلد دوم‌کتاب الفهرست ابن الندیم ، از قرن پنجم تا ششم هجری ـ ۱۹۰ ورق ، برای‌کتابخانهٔ دانشگاه تهران عکس گرفته شد . اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ .

۱ـ رجوع شود بصفحات ۲۵ـ۵۰ این‌کتاب .

صفحه سوم : باخط شکسته نستعلیق خوبی نوشته : ـ کتاب الفهرست اخبارالعلما ـ والمحدثین لمحمدبن اسحاق‌الندیم . پس‌از این‌متن‌کتاب شروع میشود .

بالای صفحه با خط نسخ بسیار خوبی دارد ـ الواسطی ـ وهیچ اضافاتی هم ندارد ، ولی باخط و مرکب دیگر بالای الواسطی نوشته شده : ـ الفن الاول من المقالة الخامسة من‌الکتاب ـ و درزیر ـ الکتاب ـ دارد ـ فهرس ـ و دریك گوشه مهر گردیست‌که دارد : وقف هذاالکتاب ابوعبدالله ولی‌الدین‌جارالله بشرط انلایخرج من خزانة بناها بجامع سلطان محمدبقسطنطنیه‌سنة ... و رقم سال در مهرسیاه شده ، و در زیر این مهر رقم ـ ۱۹۳۴ ـ دیده میشودکه ظاهراً شمارهٔ ثبت‌کتابخانه است ، و درحاشیه نیزمهرادارى مستطیل درچهار خانه است‌که بحروف لاتین ـ ترکی‌دارد ـ سلیمانیه‌کتابخانه سی‌ـو‌ـ شهید علی پاشا ـ و ـ ۱۹۳۴ و درصفحه‌آخر نسخه ، این دومهر نیز دیده میشود .

خط این نسخه بهمان اسلوب وگردش قلم نسخه چستربیتی ، و قدری بهترو‌واضحتر است ، و در پارهٔ صفحات ، مطالب را عمودی ، وکنارهم نوشته‌که در چاپ فلوگل بصورت افقی خوانده شده ، و بقرائن زیر ، این نسخه ، دنباله نسخه چستربیتی ، ومتمم‌آن ، ودر یکوقت و زمان نوشته شده است .

۱ـ از مقالهٔ ششم تا دهم پیش از هرمقاله ، همان صفحه جداگانه را مبنی بر شمارهٔ جزء و محتویات مقاله ، ونمونه خط مصنف ـ چون نسخه چستربیتی ـ دارد .

۲ـ این نسخه بدون هیچ تشریفاتی ، مانند ـ المقالة الخامسه ، و محتویات مقاله ـ از الواسطی شروع شده ، و پیداست‌که دنبالهٔ مقاله پنجم است‌که در نسخهٔ چستربیتی ناتمام مانده ، وآن صفحهٔ جداگانه را بدینجهت نداردکه درنسخهٔ چستربیتی ، پیش‌از مقاله پنجم بوده است .

۳ـ بهمان اسلوب نسخهٔ چستربیتی ، درپائین پارهٔ ازصفحات دارد ، عورض ـ یعنی مقابله‌گردید . تنها نقص این‌نسخه ، نداشتن شرح دیصانیه ، وقسمت عمدهٔ مرقیونیه است‌که جای خالی‌آن درصفحه هویدا ، ومیرساندکه غفلتی‌از نویسنده بوده ، چنانچه درصفحهٔ بعد آخرین قسمت مرقیونیه را نوشته است .[1]

ممیزات چاپ فلوگل

این‌نسخه بقطع ۲۰×۲۸ ـ در ۳۶۲ صفحه است‌که هر صفحه گنجایش ۳۰ سطر دارد ، و۴۳ صفحه دراختلاف‌کلمات وجملات ، و یك جلد دیگر بهمان قطع در ۲۷۷ صفحه مشتمل بر تعلیقات و شرح حال پارهٔ اشخاص ، و نسخه بدلها ، بر متن‌کتاب اضافه شده‌که

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۶۰۲ این‌کتاب.

بسیار سودمند است . و چنانکه گفتیم ، آقای گوستاوفلوگل Gustaue Flugel مستشرق دانشمند اطریشی اول کسی است که دامان همت بکمرزده ، ودرمدت بیست وپنجسال با جمع آوری نسخه های متعدد ، عمرخود راصرف تصحیح وتهیه متن کامل ، وتعلیقات برآن نموده ، و متأسفانه پیش ازآنکه شاهد مقصود رادرآغوش گیرد ، پس ازچاپ شش ورق ، درپنجم ژویه سال ۱۸۷۰ ، درآغوش خاك خوابید ، وپسرش دکترفلوگل ازآقایان دکترجوهانس رودیگر- Dr . J . Roedger ودکترمولل Dr . Muller خواست که نهال پدرش راآبیاری نموده و ثمربخش سازند ، اولی بکارچاپ وتصحیح متن ، و دومی بکارجمع آوری تعلیقات وسائر اضافات پرداخته ، ودرسال ۱۸۷۱ میلادی درلیپزیك ـ Leipzig آنرا چاپ ، و این اثر جاویدان را بفرهنگ دنیا عرضه داشتند[1].

جای تردیدنیست که اغلاط ، وپیچیدگی عبارات وبی سلیقه گیهائی درتنظیم وتصحیح متن دیده میشود ، چون گذاشتن کلمهٔ غلط درمتن ، وکلمه صحیح درنسخه بدل ، یا افقی خواندن جاهائیکه عمودی بوده و سائرهفوات دیگر ، از شخص فلوگل نبوده است ، زیرا او ، که قرآنی بآن خوبی چاپ کرده[2] وکتابی درکشف الایات برای قرآن بنام ـ کتاب نجوم الفرقان فی اطراف القرآن ـ تألیف ودرسال ۱۸۴۲ درلیپزیك بچاپ رسانده بهتر از هرکس میدانست که درآیهٔ :ـ انظرو نا نقتبس من نورکم ـ کلمه ـ والنار ـ نیست[3].

و چنانکه گفتیم فلوگل نسخه های متعددی از این کتاب در دست داشته ، و مسلماً نسخهٔ شهید علی پاشا را نیزداشته ، ومقاله پنجم را از همین نسخه ـ از الواسطی ـ شروع کرده ، زیرا از مقاله ششم تا مقاله دهم ، محتویات آن صفحه جداگانه را در اول هرمقاله آورده ، و مواردیکه افقی خوانده شده است ، همانست که در نسخهٔ شهید علی پاشا عمودی نوشته شده ، و ازحیث متن کتاب میان چاپ فلوگل و نسخهٔ شهید علی پاشا اختلاف زیادی دیده نمیشود ، وگویا در نسخهٔ که او داشته ، نقص دیصانیه ومرقیونیه نبوده است .

ولی چنانکه گفته شد نسخهٔ چستر بیتی را نداشته ، زیرا تا مقالهٔ ششم اثری از آن صفحه جداگانه در چاپ دیده نمیشود ، واز حیث متن هم اختلاف زیادی با هم دارند ، که درترجمه تمام آن اختلافات نشان داده شده است . و ما ازاین فرصت استفاده نموده مختصر سرگذشت فلوگل را بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

۱ـ رجوع شود بمقدمهٔ تعلیقات بقلم دکتر رودیگر

۲ـ این قرآن درکتابخانهٔ مجلس شورای ملی هست .

۳ـ ر ك : (مقدمهٔ کتاب المعجم المفهرس لالفاظ القرآن ـ تألیف محمد فواد . وکتاب المرشد الی آیات القرآن الکریم وکلماته ص ـ و).

شخصیت فلوگل

گوستاولبرخت فلوگل . مستشرق آلمانیست که در ۱۸ فوریهٔ ۱۸۰۲م ــ دربوتزن ــ Bautzen بدنیاآمده ، و تحصیلات مقدماتی رادر همان زادگاهش بپایان رسانیدوحکمت الهی و زبانشناسی را در لیپزیك تکمیل نموده و سپس توجهش را بزبانهای شرقی معطوف داشته و دروین ، و پاریس مطالعات زیادی در این زمینه بعمل آورد .

فلوگل درسال ۱۸۳۲ بسمت پروفسور در دانشکدهٔ فروستره شول ، سنت افرا ــ در مینسن Meissen تعیین گردید ولی در سال ۱۸۵۰.م بعلت ناسازگاری مزاج ازاین سمت استعفا داده ، و درسال ۱۸۵۱ بوین رفت ، و درکتابخانهٔ سلطنتی بکار تهیهٔ فهرست ازکتب خطی عربی ، ترکی و فارسی مشغول شده و در پنجم ژوئیهٔ ۱۸۷۰ در درسدن Dresden وفات یافت .

ازکارهای مهم فلوگل :

۱ــ چاپ کتاب حاجی‌خلیفه درهفت جلد باترجمهٔ لاتینی آن که درسال۱۸۳۵-۱۸۵۸ درلندن ولیپزیك چاپ شد .

۲ــ چاپ قرآن درسال ۱۸۳۴ و بعد در۱۸۹۳ درلیپزیك .

۳ــ تنظیم کشف الایات قرآن که درسال ۱۸۴۲ ــ و بعد در سال ۱۸۹۸ در لیپزیك بچاپ رسید .

۴ــ مانی‌وتعلیمات او ــ درسال ۱۸۶۲ درلیپزیك چاپ شد .

۵ــ مدارس نحوی‌عرب « ۱۸۶۲ « « « «

۶ــ چاپ تاج التراجم ــ ابن‌قطلوبغا درسال ۱۸۶۲ درلیپزیك چاپ شد .

۷ــ تهیهٔ کتاب الفهرست ابن‌ندیم با تعلیقات که پس‌ازوفاتش درلیپزیك چاپ شد[1].

ممیزات چاپ مصر

مبادرت مصریان بچاپ این‌کتاب ، برای کمیاب شدن چاپ فلوگل بوده که مصریان برای استفادهٔ مادی درسال ۱۳۴۸ هجری متن فلوگل‌را ــ بدون هیچ تجدید نظری ، در مطبعهٔ رحمانیه بچاپ رسانده ، وگویاآن جلد تعلیقات ، یا صفحات مربوط بنسخه بدلهارا نداشته ، یا نخواسته‌اندکه‌آنها را مورد توجه و نظرقراردهند ، ــ و چهارپنج غلط هم ــ که غلط مطبعه ایست ــ بر متن اضافه شده ، و ما اساساً در ترجمهٔ خود اشاره بچاپ مصر را لازم ندیدیم .

۱ــ (ر ك : انسیکلوپیدیا بریتانیکا ــ ج ۹ ــ ص۴۲۱ چاپ ۱۹۵۹) .

امتیازی که این‌چاپ دارد ، اضافه نمودن‌پنج ورق، برآخر کتاب تحت عنوان‌ـ تکملة‌ـ الفهرست ـ است که مشتمل برشرح حال ناقصی از معتزلیان بوده ، و چنین نوشته‌است :

این تراجم احوال ، درچاپ فلوگل ازاول مقالهٔ پنجم ص ۱۷۲ ، و از چاپ ما صفحهٔ ۲۴۵ افتاده بود ، و برخی از مستشرقان آلمان پس از چاپ شدن این‌کتاب ، بآن توجه پیدا کرده ، و در سال ۱۸۸۵ میلادی در مجله : Die Kund des Morgen landes آنــرا انتشار داده ، و علامه احمد تیمورپاشا آنرا برنسخهٔ خود افزوده . وازراه تلطف ، بما اجازه نقل‌آنرا از نسخهٔ خود دادند ، وماآنرا بصورت ـ تکلمة الفهرست ـ برچاپ خود اضافه نموده‌ایم .

این تراجم ، ازواصل بن عطا شروع ، و بشیطان‌الطاق ختم شده‌است. وماچون دراحوال پارهٔ از اشخاص نامبرده در این تکمله ـ که مفصلش در نسخهٔ چستر بیتّی است ـ اضافاتی دیدیم ، از نقطه نظرجمع داشتن هرچه راکه باابن‌ندیم نسبت داده شده‌است ، آن اضافات رادرجای خود ، زیرصفحه ، بعلامت ـ تك ـ آوردیم ، تامورد استفادهٔ خوانندگان محترم قرار گیرد .

چاپ دوم مصرامتیازی که دارد، بودن مندرجات‌تکملة الفهرست ، درآغازمقالهٔ پنجم است ، وجزاینهائی که ذکرشد ، چاپهای مصردیگرممیزات وارزشی ندارد .

این بود ممیزات ، نسخه هائی که اساس وپایهٔ‌کارترجمه قرار داشت ، و درمدت هفت سال‌ازروی‌صداقت وامانت ، وتدقیق وتحقیق ، با معاضدت‌وهمراهی‌همسرشایسته ودانش‌پژوهم مهین دخت جهانبیگلو این‌کار بسی دشواررا انجام داده‌که بپاس زحمات وکمکهای معنوی و ادبی مشار الیها این کتاب را بایشان اهدا مینمایم . و ازگرامی فرزندم هوشنگ‌تحدد قدردانی مینمایم‌که امورمکاتبه و تحقیقات را بزبان انگلیسی باکمال‌لیاقت انجام داد .

شك نیست‌که اگراین نسخه های خطی ، بویژه نسخهٔ چستر بیتّی نبود ، ترجمهٔ این کتاب چنین صورت نسبتاً رضایت بخشی‌پیدانمیکرد . وبااینکه دراین راه ازصرف مساعی ، و دقت‌کامل درمفاد عبارات ، برای فهمیدن منظور مؤلف و سنجش کلمات ، و یافتن قراء و قصبات وشهرهای غیرمعروف دریغ نشده ، باز یقیناً اشتباهات ، و لغزشهائی دراین کتاب هست‌که اگرازنظرم مخفی مانده است . برنظردانشمندان خورده بین پوشیده نخواهدبود . ازاین‌رو ازخوانندگان محترم تقاضادارم بنام خدمت بفرهنگ، با مشاهدهٔ جزئی لغزشی ، غمض عین‌ننموده ، ومراآگاه دارند ، تاباصلاح‌آن ـ بشرط حیاة ـ مبادرت جویم زیرا :

يك سطر صحیح به زصد جزوه غلط

در اینجا برخود لازم و واجب میدانم‌که بفرمودهٔ ـ من لم یشکرالمخلوق لم یشکرـ الخالق ، ازدو دانشمند بزرگوار : آقای دکترمحمد معین ، استاد دانشگاه تهران ورئیس

مؤسسه لغتنامه مرحوم دهخدا ، وآقای حاج شیخ محمدباقر آیت‌الله‌زاده مازندرانی ، یگانه علامهٔ علوم اسلامی صمیمانه تشکر نمایم که مرا وادار بترجمه این اثر جاویدان نموده ، واز ابکار افکار فاضلانه خود مرا مستفیض داشته‌اند .

و نیزاز استادان و دانشمندان ، مفصلةالاسامی سپاسگزارم که از راهنمائی، وکمکهای فاضلانهٔ خود ، در پیشرفت این‌کار دریغ نکردند .

آقای دکتر ذبیح‌الله صفا ـ رئیس دانشکده ادبیات تهران

« دکتر حسن مینوچهر ، استاد دانشکده ادبیات تهران

« پورداود ، استاد دانشکده ادبیات تهران

« دکتر شهیدی معاون مؤسسه لغتنامه مرحوم دهخدا

« دکتر عباس زریاب رئیس‌کتابخانهٔ مجلس سنا

« دکتر سیدجعفر شعار استاد دانشسرایعالی

« پروفسور اربری ، استاد دانشگاه‌کامبریج

Prof. Dr.A.J Arberry Pembruke. College. Cambridge.u.k.

و آقای پروفسور فوك‌آلمانی

Prof. Dr.J.w Fuck. Halle Saale

وآقای پروفسور بایارد دوج ، استاد دانشگاه پرینستون ـ نیوجرسی

Prof.Dr. Bayard dodge Princeton Unlvarsity New – Jersay

آقای دکتر ماتسوخ چکسلواکی

Dr. R. Macuch Freieuniversitat. west Berline

دکتر ار.جی. هایس ، مدیرکتابخانهٔ چستربیتی ، وکتابخانهٔ ملی ایرلند .

Dr. R.J. Hayes Director of Natioaal Library Irelanb

که درتاریخ ۳۰ - می - ۱۹۶۰ میلادی اجازه در نوع استفاده و ترجمه از نسخهٔ چستربیتی را باینجانب دادند .

در خاتمه

از آقای حسام‌الدین بهبهانی‌که زحمت عکسبرداری مکرر از متن و حواشی نسخه چستربیتی را عهده‌دار بودند، واز آقای مهندس ایرج‌غفاری مدیرکل شهرداری‌که برایگان از خطوط باستانی این‌کتاب برای‌کلیشه ، عکسبرداری ماهرانه نموده‌اند ، صمیمانه سپاسگزاری مینمایم .

والحمدلله رب‌العالمین

بهمن‌ماه ۱۳۴۳ شمسی ـ مطابق با
رمضان ۱۳۸۴ قمری . تهران

علامات

ف ـ رمز چاپ فلوگل
جب ـ رمز نسخهٔ خطی چستربیتی
ش ـ رمز نسخه خطی شهید پاشا
تك ـ رمز تکلمة‌الفهرست چاپ مصر در سال ۱۳۴۸

نخستین جزء

از

کتاب الفهرست ابن ندیم[1]

در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف

بابو یعقوب ورّاق

---

(۱) هرچند درنسخهٔ خطی آقای چستربیتی «الجزء الاول» دیده نمیشود ولی بقرینهٔ بودن این اجزاء از شمارهٔ دو تا ده در صفحهٔ جداگانهٔ اول هرمقاله ، تصور میرود که در اینجا نیز آن‌صفحه بوده و از میان رفته است چنانکه در چاپ فلوگل بسال ۱۸۷۱ میلادی در لیپزیک «الجزء الاول» در آغاز مقالهٔ اول آمده است و ما برعایت ترتیبی که در این نسخهٔ خطی دیده میشود « نخستین جزء » را در صفحهٔ جداگانه برآن افزودیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

(از خداوند یگانه و قهار کمک و یاری را خواستارم)[1]

خداوند بر عمر آن آقای دانشمند بیفزاید ؛ مردم[2] تشنهٔ بدست آوردن نتایجند نه مقدمات ، و از رسیدن بآرزو و هدف خود شاد میشوند نه از تطویل واطناب درعبارات . از این‌رو ما در مقدمهٔ کتاب خود باین چندکلمه اکتفا نموده و همین را برای مقصودی‌که در تألیف این کتاب داریم کافی میدانیم، وبا طلب یاری از ذات‌باری و درخواست درود برانبیاء وبندگان با اخلاص در اطاعتش ، که میدانند روگردانی ازگناه و توانایی دربندگی تنها بوسیلهٔ خداوند متعال امکان‌پذیر بوده و هست ، چنین میگوییم :

این است فهرستی از تمام‌کتابهای امم از عرب وعجم[3] که دررشته‌های گوناگون علمی بزبان‌وخط عربی‌موجود بوده، با تاریخچه‌یی ازمصنفان وطبقات مؤلفان وسلسلهٔ خانوادگی وتاریخ تولد و دورهٔ زندگانی ووفات آنان وجاها وشهرهایی‌که درآن مقیم بوده ؛ وصفات نیکو و ارجمند ، یا زشت و ناپسندی‌که داشته‌اند ، از آغاز پیدایش هرعلم تا این زمان و عصر ما که سال سیصدو هفتاد وهفت هجری است .

فهرست

مقالات دهگانه این کتاب

مقالهٔ اول

در سه فن

فن اول ــ در توصیف لغات امم ازعرب‌وعجم ، وچگونگی قلمهایشان وخطوطشان‌و شکل نوشتن آنها .

فن دوم ــ درنام کتابهای دینی‌که برمذهب مسلمانان‌ومذاهب‌دیگران نازل گردیده

---

۱) دراین‌کتاب‌آنچه میان دوهلال قراردارد اضافاتی است‌که درنسخه‌های خطی بوده و انچه‌که خطی در زیر دارد اضافاتی است‌که درچاپ فلوکل است .

۲) چپ بس از(النفوس) دارد (اطال‌الله بقاءالسیدالفاضل) که درترجمه انرا برالنفوس مقدم‌گذاشتیم

۳) مراد از عجم مردمان غیر از عرب است (فرهنگ نفیسی)

مقالهٔ دوم

سه فن

در علماء نحو و لغت

مقالهٔ سوم

سه فن

در اخبار و آداب و سیر و انساب

مقالهٔ چهارم

دو فن

در شعر و شاعران

(۱) سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۲ (۲) دیوان ماخوذ از فارسی است (فرهنگ نفیسی)
(۳) رجل صفعان بالفتح مرد سیلی زننده ، صفعه صفعاً : سیلی زد او را یا نرم زد پس‌گردن اورا ، وقیل الصفع لغة مولدة (منتهی‌الارب) . دزی Dozy گوید : صفاعنه اشخاص مسخرهٔ بودندکه بمیل خود از مردم پس‌گردنی خورده و انعام میگرفتند . رجوع شود بفرهنگ دزی ج۱ص۸۳۷ (٤) صفادمه درلغت‌دیده‌نشد.وظاهراً ازصفدبمعنی‌بستن‌یا بندباشد(فرهنگ‌نفیسی)

مقالهٔ پنجم

پنج فن

در کلام ومتکلمان

مقالهٔ ششم

هشت فن

درفقه وفقیهان ومحدثان

مقالهٔ هفتم

سه فن

درفلسفه وعلوم قدیم

(۱(«ف» : ابی‌حنیفةالنعمان ،   (۲) شراة بمعنی خوارج است (اقرب‌الموارد).
(٤) صاحبان تعالیم بکسانی اطلاق میشود که مبتکروباصطلاح صاحب مکتب باشند .

ومنجمان وکسانی که آلات واسباب آنرامیساختند واصحاب حیل وحرکات[1]

فن سوم ــ درپیدایش طب واخباراطبا ازقدما و متأخران ونام کتابها وترجمه‌ها و تفسیرهایی که داشته‌اند .

مقالهٔ هشتم

سه فن

دراسمار وخرافات وعزائم وسحر وشعبده

فن اول ــ دراخبارداستان سرایـان وخرافه گویان و نقاشان (صورتگران) و نام کتابهایی که درداستان‌سرایی وخرافات تألیف کرده‌اند .

فن دوم ــ دراخبارافسونگران وشعبده‌بازان و ساحران ونام کتابهای آنان .

فن سوم ــ درکتابهایی که درمعانی مختلف تألیف‌شده ومؤلفان آنهاشناخته نشده‌اند.

مقالهٔ نهم

دو فن

درمذاهب واعتقادات

فن اول ــ درچگونگی مذهب حرانیهٔ کلدانی که دراین عصرمعروف بصابئه میباشند و مذاهب ثنویه از مانیه و دیصانیه و حرمیه[2] و مرقیونیه ومزدکیه و غیره ونام کتابهای آنان .

فن دوم ــ درچگونگی پاره‌یی ازمذاهب غریب ونادرمانندمذهب اهل چین وهندوسایر ملل.

مقالهٔ دهم

مشتمل براخبار کیمیاگران واهل صنعت[3] ازفیلسوفان قدیم وجدید.

---

(۱) علم حیل وحرکات عبارتست ازمعرفت اصولی که بدان براظهارامورغریب ازحرکات وآلات قادرباشند (نفائس‌الفنون ص ۲۰۹). (۲) ظاهراً خرمیه است.

(۳) اهل صنعت بکسانی اطلاق میشد که بکار کیمیاگری اشتغـال میورزیدنـد (فرهنگ نفیسی در کیمیا).

بسم‌الله الرحمن الرحیم

(و هو حسبنا و علیه نتوکل و به نستعین)

فن اول از مقالهٔ اول

در چگونگی لغات عرب وعجم وتوصیف اقلام[1] وخطها وطرز نوشتن آنها.

سخن دربارهٔ قلم عربی

اختلاف است در اینکه واضع خط عربی چه کسی بوده . هشام کلبی گوید : نخستین کسانی که آنرا وضع کردند گروهی ازعرب‌عاربه[2] بودند که برعدنان بن‌اد(ابن‌اددابن‌ا بومعدبن عدنان بن‌اد،واو،ابویسع بن همیسع بن‌همیسع بن‌سلامان بن‌زلف بن‌حمل بن‌قیدار بن‌اسماعیل‌علیه‌السلام) درآمدند ، وبنوشته ابن‌کوفی نامشان : ابوجاد[3] ، هواز ، حطی ،کلمون ، صعفض، قریسات[4] بود. که‌آنان بهمین شکل واعراب نوشتن را براساس نام خود وضع‌نمودندوچون بعدها حروفی یافتند که جزء نامشان نبود مانند تاء ، خاء ، ذال ، ظاء ، شین و غین ، آن‌را روادف خواندند و بگفته هشام این اشخاص از پادشاهان مدین[5] بودند که در زمان شعیب علیه‌السلام‌دریوم‌الظلة[6] بهلاکت رسیدند و این‌مرثیه اززبان خواهر کلمون گفته شد:

---

(۱) قلم تغییراتی است‌که در یك خط داده شود (سبك شناسی ج ۱ ص ۹۵ حاشیهٔ۲). (۲) عرب‌عاربه بنی‌قحطانند که از حوزهٔ فرات بیمن رفتند و زبانشان آمیخته بزبان پیشینیان گردید، وبعد درگوشه‌وکنار جزیرةالعرب‌پراکنده شدندوکهلان وحمیر ازامهات‌آن‌قبیله‌میباشند (الوسیط‌ص٦).(۳) درباب‌ابجدهوز حکایاتی عجیب‌وغریب درمیان‌عرب‌شایع‌بوده است‌وآنان‌را یعنی ابجد و هوز وکلمن الخ را مردمی از ملوك می‌شمردند و اشعاری دربارهٔ آنان جعل‌کرده بودندکه حمزةبن‌الحسن در «التنبیه» ذکرکرده وآنرا تخطئه‌نموده‌است(سبك‌شناسی‌ج۱-ص۷٦ حاشیهٔ۱). (٤) برای بدست‌آوردن ریشهٔ این‌کلمات رجوع‌شود به‌لغت‌نامه ذیل‌کلمهٔ‌ابجد(٥)مدین دربحرقلزم است‌ونیزنام قبیله‌ایست (معجم‌البلدان). (٦) روز هلاکت ملوك مدین بزمان‌شعیب (لغت‌نامه ذیل‌کلمهٔ ظله) :

کَلَمون هَدَّ رُکنی هَلَکَت وَسْطَ اَلمَحَلَّة [۱]

سَیِّدا لقَوْم اُتاه اَلحَتْف ثاو وَسْط ظُلَه [۲]

جَعَلْت نارا عَلَیْهم دارُهم کالمُضْمَحلة [۳]

و من بخط ابن ابوسعد بدین صورت و اعراب آنرا خوانده‌ام : ابجاد ، هاوز ، حاطی ، کلمان ، صاع فض ، قرست ، و اینها را آخرین دسته دانند که برعدنان بن اد و همانندان او درآمده و همینکه صورت عربها را بخود گرفتند خط عربی را وضع کردند ، والله اعلم .

کعب ، که من از گفتهٔ او بیزاری جویم[۴] گوید : اول کسی که خط عربی و فارسی و سایر خطوط را وضع کرد آدم علیه‌السلام بود که سیصد سال قبل از مرگش آنـرا در گل (نوشت) و با آتش پخت ووقتیکه زمین را طوفان زد آن خطوط سالم ماند و هر دسته و گروهی خط خود را یافتند و بهمان گونه نوشتند .

ابن‌عباس گوید : اول کسی که خط عربی را وضع کرد سه‌نفر از قبیله بولان[۵] بودند که در انبار[۶] سکونت داشتند . این سه‌نفر بگردهم درآمده حروف منقطع و متصل را وضع کردند ونامشان مرامر بن‌مره ، اسلم‌بن سدره و عامر بن جدره وبقولی مروه و جدله بود : مرامر صورت وشکل ، اسلم فصل ووصل ، وعامر نقطه را وضع کرد .

از مردم حیره[۷] پرسیدند عربی را از چه‌کسی آموختید ؟ گفتند : از مردم انبار ؛ و گویند : خداوند تبارك‌وتعالی اسماعیل‌را درسن‌وبیست‌وچهارسالگی‌بعربی واضح گویا نمود.

محمدبن اسحاق[۸] گوید : چیزی‌که بحقیقت نزدیك وقابل قبول است ومردمان‌موثقی نیز آن را تأیید کرده‌اند این است که زبان عربی بلغت حمیر ، طسم ، جدیس ، ارم وحویل[۹] بود که همان عرب عاربه باشند ، و اسماعیل پس از آنکـه در حرم اقامت نمود و در آنجا پرورش یافت‌وبزرگ شد، ازقبیلهٔ جرهم‌وخاندان معاویة‌بن مضاض‌جرهمی‌زنی گرفت، واینان دائیان فرزندان اوشدند، واز این‌جهت‌زبان ایشان‌را آموخت، وفرزندان اسماعیل پیوسته‌از کلمات عربی اشتقاقاتی درآورده وبرای هرچیز بتناسب پیدایش و ظهورآن ، نامی گذاشتند وآنرا بدان‌نام خواندند وهمینکه دایرهٔ این اشتقاقات توسعه یافت شعرخوب وفصیح‌درقبیلهٔ عدنان‌پیدا شدو بعد ازمعدبن‌عدنان شعر گفتن‌رونقی یافت‌وهرقبیله از قبایل‌عرب لغت‌مخصوص بخود داشت و مردم از آن قبیله میآموختند منتهی در اصل زبان عربی همه با هـم شرکت

(۱) ای‌کلمون ! پایهٔ من ویران‌گردید که میان برزن هلاك شدی . (۲) سرور قوم را مرگ ربود و در میان ظله سر بخاك فرو برد . (۳) آتشی برآنان فرو ریخت کـه خانه‌هایشان نابودگردید (٤) «ف» : و انا ابرء الی‌الله . «جب» : و انا ابری من قوله . (٥) یکی از قبایل عرب است‌که در زمین بولان در راه حاجیان‌که ازبصره میرفتند سکونت داشتند و منسوب ببولان‌بن عمروبن غوث‌بن طی بودند (معجم‌البلدان) . (٦) انبار شهریست درکنار فرات، درده فرسنگی بغداد که‌درقدیم فارسیان‌آنرا فیروزشاپور مینامیدند(مجم‌البلدان) (۷)حیره شهری‌بود درسه میلی‌کوفه درجایی‌که بآن نجف‌گویند (معجم‌البلدان) (۸) (محمدبن اسحاق دراینجا وهرجای دیگر این‌کتاب خود مؤلف الفهرست است . (۹) در جدول «العرب البائده والعاربه» که درالوسیط آمده حویل‌دیده نمیشود محتمل است خولان یا جدیله باشد . (رجوع شود به‌الوسیط ص ۸)

داشتند ، وعرب پس از بعثت پیغمبر صلی‌الله علیه‌وسلم برای‌رعایت قرآن ، از افزودن لغات خودداری‌نمود : ودرتأیید این‌مطلب‌روایتی ازمکحول است که از رجال‌خودنقل‌کرده گوید: اول کسی‌که خط عربی را درآورد نفیس ، نضر ، تیما و دومه فرزندان اسماعیل بودندکه بتفصیل آنرا وضع نمودند، و قادور نبت[1] بن‌همیسع‌بن قادورآنرا انتشار داد ، وباز گوید: چندتن از مردم انبارکه از قبیلهٔ ایاد[2] قدیم بودند حروف الف ، ب ، ت ، ث ، را وضع کردند وعرب ازآنان آموخت .

درکتاب‌مکه تألیف عمر بن‌شبّه‌بخط‌خود اوخواندم ، گروهی ازعلمای مضر بمن گفتند: کسی‌که این خط عربی جزم[3] را نوشت مردی ازبنی‌مخلدبن نضر بن‌کنانه بود و عرب از او پیروی نمود ، و دیگری گفته است ، کسی‌که نوشتن را برای قریش مکه‌آورد ابوقیس‌بن مناف‌بن زهره و بقولی حرب‌بن امیه بود ، و برخی نیز گفته‌اند : هنگامیکه قریش کعبه را خراب کرد[4] در رکنی ازرکنهای آن سنگی‌یافتندکه برآن نوشته بود: در آغاز سه‌هزارمین سال ، سلف‌بن عبقر بخدای خود درود میفرستد .

در خزانهٔ مأمون نوشته‌یی بخط عبدالمطلب‌بن هاشم برپوست ادم[5] بودکه درآن‌چنین ذکر شده : « طلب عبدالمطلب‌بن هاشم از مردم مکه ازفلان پسرفلان حمیری از مردم وزل صنعا[6] هزار درهم نقره بوزن حدیده[7] است‌کـه هر زمان از وی خواست باوکارسازی نماید وخداوند وفرشتگانش براین امر گواه باشند» . و این‌خط شباهت بسیاری بخطزنان داشت.

ویکی‌از نویسندگان عرب اسیدبن ابوعیص‌بود زیرا درمسجد سور[8] کنار قبرمریین[9] که دراثر سیل‌زدگی شکافی درآن پیداشده بود، سنگی بدست‌آمدکه برآن نوشته شده بود: «من اسیدبن ابوعیص هستم خداوند بنی‌عبد مناف را بیامرزد» .

چرا عرب را باین نام خواندند

ابن ابوسعد نوشته است گویند : ابراهیم علیه‌السلام نگاهش بفرزندان اسماعیل‌ودائیان جرهمی آنان‌که افتاد پرسید اینان چه‌کسانی هستند ؟ اسماعیل در جواب گفت : فرزندان

(۱) «ف» : بنت همیسع . (۲) ایاد قبیله‌ئی ازعرب‌است‌که به‌بنی‌سعدازسلالهٔ اسماعیل انتساب دارد (اعلام‌المنجد) . (۳) بعد از معاشرت اعراب با مردم حیره وبنای‌کوفه در جنب حیره خطی‌که‌آنهم تقلیدی از خط نبطی‌بود شایع شدکه آنرا حیری یا جزم می‌خواندند (سبك‌ـ شناسی ج ۱ ص ۹۵) وگویند خط‌کوفی است (سبك‌شناسی ج۱ص ۹۲) . (٤) چون‌کعبه در شرف خرابی بود قریش تصمیم بساختن آن‌گرفت وآنرا ساخت دراین‌زمان پیغمبرسی‌وسه‌سال داشت (الطبقات‌الکبری) (٥) ادم بفتح‌اول و دوم بمعنی‌چرم وادم بمعنی‌آهوان سفید هم آمده است (لغت‌نامهٔ دهخدا) . (٦) وزل درفرهنگها دیده نشدو در لغت‌نامهٔ دهخدا و قاموس‌الاعلام ترکی «ازال» نام نخست صنعا ذکرشده است . (۷) حدیده افزاریست برای زرکشان‌که بارسیم وزر را بآن‌کشند (فرهنگ نفیسی) . (۸) «سور» یا سورا قصبه‌ایست درعراق نزدیك دجله‌که مرکز سریانیان بوده وحالا خرابست (قاموس‌الاعلام ترکی) . (۹) قبر مریین‌ظاهراً گورستان مردمانی بوده‌که بقریهٔ (مریه) واقع در میان واسط و بصره انتساب داشته‌اند ــ (رجوع شود به معجم‌البلدان)

من و دائیان آنان از جرهم. ابراهیم بهمان زبان سریانی قدیم که سخن میگفت به‌اسماعیل گفت: اعرب‌له، یعنی آنان را با هم بیامیز، والله اعلم.

سخن دربارهٔ خط حمیری

شخص موثقی میگفت از مشایخ مردم یمن شنیده است که حمیر بخط مسند[۱] و برخلاف شکل الف، ب، ت مینوشت؛ و من هم درخزانهٔ مأمون جزوه‌یی دیدم که برآن نوشته شده بود: ترجمه‌هایی که امیرامؤمنین عبدالله مأمون اکرمه الله امر بنسخه برداری از آنها کرده است، ودر میان آنها خطی ازحمیر بودکه من نمونهٔ آنرا مطابق آنچه درآن نسخه بود در اینجا میآورم:

نمونهٔ خط حمیری

(۲)

محمدبن اسحاق گوید: نخستین‌خط عربی خط‌مکی است، پس از آن خط مدنی، وبعدبصری و سپس‌کوفی. اما مکی ومدنی درالفهایش تمایل کمی بطرف‌راست وبالای‌انگشتان، ودرشکل آن کمی خوابیدگی هویداست و این است نمونهٔ آن.

بسم الله الرحمن الرحيم (۳)

(۱) مسند نام یکی از خطهای عرب و منسوب بمردم یمن بوده و مردم یمن آن خط را از ایرانیان گرفته‌اند. رجوع شود به‌سبک‌شناسی ج۱ـص۹۳ (۲) مختصر تفاوتی با«ف»دارد (۳) مؤلف برای نشان دادن نمونهٔ‌کامل خط مکی و مدنی پس‌از جملهٔ «و هذا مثاله» این بسمله‌را آورده است‌که درآخر سطر صفحه نسخهٔ چستر بیتی قرارگرفته ولی فلوگل ←

خطوطی که مصاحف را بآن مینوشتند :

مکی ، مدینی ، التئم ، مدور ، کوفی ، بصری ، مشق ، تجاوید ، سلواطی ، مصنوع ، حائل ، راصف ، اصفهانی . سجلی، فیراموز[۱] که ایرانیان آنرا استخراج نموده و بدان خوانند ، وحدب قریباً که دونوع است : ناصری و مدور .

محمدبن اسحاق گوید : اول کسی که در صدراسلام قرآن نوشت‌ودرخوبی خط‌شهرت داشت خالدبن ابوهیاج بود و من قرآنی را بخط او دیده‌ام . و سعد او را نـزد ولیدبن عبدالملك آورد ، و بنوشتن مصاحف و شعر و اخبار گماشت[۲] و اوکسی است که در سمت‌قبله مسجد پیغمبر صلعم سورهٔ «والشمس وضحیها» را تاآخر قرآن بطلا بنوشت؛ وگویند عمر بن عبدالعزیز از او خواست که قرآنی بهمانگونه برایش بنویسد ، او هم نوشت وهنرنمائیهایی درآن بکار برد . عمر آن‌راکه دید بسیار پسندید ولی چون دست مزد آن را زیاد یافت باو مسترد داشت .

←

بتصور اینکه این بسمله سرلوحه برای « خطوط‌المصاحف» است آنرا با همان حروف سربی که متن‌کتاب را چـاپ کرده ، آورده . و بجای « هذا مثاله » چند نقطه‌گـذاشته است ، و در چاپ مصر سال ۱۳٤۸ این بسمله با خط نستعلیق بالای « خطوط المصاحف » قـرار داده شده است .

استاد مجتبی مینوی اول‌کسی است‌که پس از ملاحظهٔ نسخهٔ خطی چستر بیتی و توجه بطرز نوشتن‌آن بسمله و مطابقتش باگفتهٔ ابن‌ندیم باین اشتباه پی‌برده و نظرخود را درمقالهٔ مفصلی‌که اختصاص‌بکتاب (A surway on the Persian art) تألیف مستر پوپ Pope داده بودبزبان انگلیسی انتشار داده وآن نمونه را همچنانکه درنسخهٔ خطی چستربیتی میباشد درمعرض افکار عمومی‌گذاشت (رجوع شود بصفحهٔ ۱۷۱۰ ج ۱ همان‌کتاب) .

دوشیزه نابیا ابوت نامـی پس از ملاحظهٔ آن مقالـه بشدت از آن انتقاد نمـود و آقای پروفسور اربری Professor Arberry ـ استاد دانشگاه‌کامبریج شرحی مبنی بررد دوشیزهٔ مؤمی الیها در مجلهٔ (Islamic Research association Méscellany) انتشار دادکه ما خلاصه آنرا بنظر خوانندگان محترم میرسانیم .

دوشیزه نابیا ابوت در ملاحظاتی‌که در باره مقالـه آقای م مینوی در جلد هشتم از (Ars Islamic) انتشار داده تردید کرده است‌که آن نمونه با خط بقیهٔ کتاب تفاوتی داشته باشد و با لحن زننده و خشونت‌آمیزی اطلاعات آقای مینوی را درعربی ناقص دانسته است وحال‌آنکه درواقع ونفس‌الامر مشارالیه عالم بسیار ماهری در زبان عربی است وحقیقت این است‌که عبارت «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» را که ابن‌ندیم برای نشان‌دادن نمونهٔ خط مکی و مدنی بکار برده ، فلوگل بدفهمیده وآنرا بصورت عنوان فصل بعد چاپ‌کرده است ومن این فرصت را مغتنم میشمارم و از عمل آقای مینوی‌که چنین اکتشاف مهمی را نموده‌اند دفـاع مینمایم و تردیدی نیست‌که میان‌آن دوکتابت اختلاف بارزی موجود است» (رجوع شود به ج ۱ـ ص ۲٤ از مجله Research association Mescellany Islamic)

(۱) فیراموز یا پیراموز بمعنی سهل وآسان (رجوع شود بفرهنگ فارسی آقای دکتر معین ، والمعجم‌فی معایر اشعار العجم آقای مـدرس ص ٤۸٦) . (۲) « ف » : نصبه لکتب « جب » : خصه بکتب .

و مالك‌بن دینار بردهٔ اسامةبن لوی‌بن غالب مکنی بابویحیی (و بقولی مالك‌بن دینار‌بن دادبهار‌بن دادبه) نیز از نویسندگان قرآن بود که برای‌کار خود اجرت میگرفت و درسال صدوسی وفات یافت .

و از جمله نویسندگان قرآن : ــ

خشنام بصری و مهدی‌کوفی ، در زمان خلافت رشید بودند .که تاکنون همانندی نداشته‌اند ، والفهای خشنام بدرازای یك ذراع بود که بیك قلم‌کشیده میشد .

و دیگری ابوحدی نویسندهٔ قرآنهای نازك دردوران معتصم است‌که از بزرگان کوفه بوده و درکارخود مهارت داشت ؛ و بعد از اینان از مردم‌کوفه ، ابن ام شیبان ، مسحور، ابو خمیره[1] ، ابن‌حمیره ، و ابوالفرجی است‌که در زمان ما حیات دارد .

اما ورافاتی‌که قرآن را بخط محقق و مشق وامثال آن مینوشتند عبارتند از : ابن‌ــ ابوحسان ، ابن حضرمی ، ابن زید ، فریابی ، ابن ابو فاطمه ، ابن مجالد ، شراسیو مصری[2] ، ابن‌سیر ، ابن‌حسن ملیح ، حسن بن تعالی ، ابن حدیده ، ابوعقیل ، ابومحمد اصفهانی ، ابوبکر احمدبن نصروپسرش ابوالحسین‌که من این دونفر را دیده‌ام .

رونوشت نسخه‌یی‌که بخط ابوالعباس ابن ثوابه است

دردوران بنی‌امیه اول‌کسی‌که‌کتابت نمود قطبه است. وی اقلام چهارگانه را درآورد که یکی از دیگری استخراج شده است ، وقطبه در عــربی یگانه نویسندهٔ روی زمین بشمار میرفت . پس از وی ضحاك‌بن عجلان‌کاتب است‌که در اوایل خلافت بنی‌عباس بود و بر قطبه فزونی داشت وکسی بپای او نمیرسید. پس ازضحاك، اسحاق بن حمادکاتب است‌که در زمان خلافت منصور و مهدی بود و برضحاك نیز برتری یافت . و اسحــاق بن حماد شاگردانی مانند یوسف‌کاتب ملقب به « لقوةالشاعر » داشت و برتر از هرنویسنده‌ای‌بود، وازآن جمله ابراهیم بن مجشر[3] است‌که بریوسف برتری یافت . یکی هم شقیر خادم استکــه زر خرید (بن قیوما) آموزگار قاسم‌بن منصور بود و یکی نیز ثناء کاتبه‌کنیز بن قیوما[4] میباشد، واز آن‌جمله : عبدالجبار رومی ، شعرانی ، ابرش، سلیم خادم‌که از منشیان و خادمان جعفر بن یحیی بود، عمروبن مسعده ، احمدبن ابوخالد ، احمدکلبی کاتب مأمون ، عبدالله‌بن شداد ، عثمان‌بن زیادالعابد[5] ، محمدبن عبدالله ملقب به مدنی ، و ابــوالفضل صالح بن عبدالملك تمیمی خراسانی میباشند، واین اشخاص خطوط اصلی وموزون‌را چنان مینوشتند‌که هیچکس آن توانائی را نداشت .

(۱) «ف» . (ابوحیره) . (۲) «ف» : (شراشیر) . (۳) « ف » : (المحسن) .
(٤) « ف » : (فیوما) . (٥) «ف» . (العایل) .

نام قلمهای[۱] موزون وچگونگی نوشتن باهریك ازآنها که هر کسی آن توانایی را ندارد

یکی ازآن قلمها قلم جلیل است که پدرتمام اقلام نامیده میشود[۲]، وهر کس توانایی نوشتن آن **را** ندارد مگر آنکه بادشواری وزحمت بسیارآن راآموخته باشد . یوسف لقوه دراین باره گوید : قلم جلیل نهاد نویسنده رامیکوبد. بااین قلم ازطرف خلفا برطومارهای کامل بپادشاهان روی زمین نامه مینوشتند. ازاین قلم دوقلم استخراج گردیده‌است: قلم سجلات و قلم دیباج. ازقلم سجلات‌اوسط دوقلم استخراج شده : قلم سمیع وقلم اشریه . قلم دیباج در نوشتن طومارها بکارمیرود وازآن‌قلم طومار کبیر استخراج شده وطومارها راباآن نویسند و مخرجش همان دیباج‌است. وازاین قلم،قلم خرفاج وقلم ثلثین صغیرثقیل استخراج شده‌است که باآن ازطرف خلفا، بعمال وامرای اطراف نویسند، وازآن سه‌قلم استخراج شده : قلم زنبورمستخرج ازثلثین که در دادخواهی بکار رود وازآن چیزی استخراج نشده‌است، وقلم مفتح که ازآن قلم‌حرم[۳] استخراج گردیده ودر دادخواهی ازپادشاهان باآن‌قلم مینویسند و مستخرج ازثقیل است،وقلم مؤامرات که مستخرج ازثلثین‌است ودردادخواهی میان ملوك بکار میرود. وازاین دوقلم چهارقلم استخراج شده‌است که عبارتنداز: قلم حرم، قلم مؤامرات،قلم عهود مستخرج ازحرم، که دردوثلث طومار بکارمیرود وازآن چیزی استخراج نشده. وقلم امثال‌النصف، که‌ازاین قلم نیزدوقلم استخراج شده‌است: خفیف ومفتح. دیگرقلم قصص‌است که مستخرج ازحرم وقلم مؤامرات‌است که دردادخواهی بکارمیرودوازآن چیزی استخراج نشده است دیگرقلم اجوبه مستخرج ازحرم وقلم مؤامرات‌است که درنوشتن اثلاث بکارمیرود واز آن چیزی استخراج نشده‌است .

اینها دوازده قلمی است که دوازده قلم دیگرازآنها استخراج گردیده است که ازآن جمله قلم خرفاج ثقیل است که خفیفی از طومار کبیر و مستخرج از آن است و در نوشتن طومارها بکار میرود و ازآن قلم خرفاج خفیف استخراج شده اشت ؛ و از آن جمله قلم سمیعی است که شبیه قلم سجلات و مستخرج از سجلات اوسط است و در نوشتن طومارها وغیره بکار میرود؛ وازآن جمله قلمی است که بآن قلم اشریه گویند ومستخرج ازقلم سجلات اوسط بوده و در نوشتن رقم آزادی بندگان و خریداری زمین و خانه وغیره بکار میرود وازآن‌جمله قلم‌مفتح مستخرج ازقلم‌ثقیل‌النصف ممسك‌است که درنوشتن دادخواهی بکارمیرود ومخرجش نیزهمان است، وازآن سه‌قلم استخراج شده‌است . قلمی که بآن مدور کبیر گویند

---

(۱) مرحوم استاد بهاردرسبك‌شناسی ج۱ص۹۵ درحاشیهٔ۲ چنین نوشته‌اند،اینکه‌ما «قلم» نام میبریم ازاین روی‌است که «خط» مراد حروفی‌است که درشکل خودازدیگراشکال مستقل‌باشد مثل‌خط‌لاتین‌وخط‌عربی‌وخط سنسکریت، ولی‌قلم‌مرادتغییراتی‌است که‌دریك خط‌داده‌شود. (۲) «ف». و(هولاءالاقلام). «جب»؛ (وهوابوالاقلام.) (۳) ظاهراً الجزم‌است (سبك‌شناسی‌ج۱ص۹۵).

وازخفيف‌النصف ثقيل‌استخراج‌شده ونويسندگان امروزبآن رياسي گويند ودر نصفت‌بكارميرود، وازآن قلمي استخراج شده است كه بآن‌قلم مدورصغير گويند و آن قلم جامعي است كه دفاتر وحديث‌واشعاررا باآن‌نويسند. وازآن‌جمله قلمي‌است كه بآن‌خفيف‌ثلث‌كبير گويند ودرنوشتن نصفت بكار ميرود و مخرج‌آن خفيف النصف ثقيل است ؛ و ازآن قلمي‌كه مسمى بخط رقاع است استخراج شده ، ومخرجش از خفيف ثلث‌كبير است ودرنوشتن توقيعات ومانندآن بكار ميرود ؛ وازآن جمله قلمي است كه بآن مفتح نصف گويند و مخرج آن نصف ثقيل است ، و ديگرقلم نرجس است‌كه درنوشتن اثلاث بكار ميرود ومخرج‌آن خفيف‌النصف است .

اين است بيست وچهارقلمي‌كه مخرج تمام‌آنها ازچهارقلم بنامهاي : قلم جليل وقلم طومار كبير وقلم نصف ثقيل و قلم ثلث‌كبير ثقيل است ومخرج اين چهار قلم نيزازقلم جليل ميباشد‌كه پدراقلام نام دارد .

نوشتهٔ‌كسان ديگرغيرازابن‌ثوابه

تاآغاز دولت عباسي مردم بهمان شيوهٔ خط قديم‌كه ذكر كرديم مينوشتند ، وهمينكه خاندان هاشمي ظاهر گرديد نوشتن قرآن بآن خطوط اختصاص يافت ؛ خطي پيدا شدكه بآن خط عراقي ميگفتندوهمان خط محقق بودكه‌بآن وراقي نيز گفته ميشد؛ واين‌خط مرتبا روبازدياد و زيبايي گذاشت تاكار بمأمون رسيد و اصحاب و نويسندگان او به‌نيكو ساختن خط خود پرداختند و مردم برسراين‌كار بـاهم تفاخر داشتند ، تاآنكه مردي بنـام احول محرر پيداشدكه‌ازپرورش‌يافتگان برمكيان بودوبمعاني خط واشكال‌آن‌دانش بسزايي‌داشت.او قواعد و قوانين خط را روشن كرد و آن را درجه بندي نمود . ونويسندهٔ نامه‌هايي بودكه ازطرف سلطان براي ملوك اطراف در طومـارها فرستاده ميشد وبـااينكه مردي‌كم فهم و چركين بود دست ودل بازي داشت وهمه چيز در نزد او بي‌ارزش بود . وي در درجه بندي خطوط ، قلمهاي سنگين را در مرتبهٔ اول قرار داد ، ازآن جمله قلم طوماربودكه برساير قلمها برتري داشت و دريك طومار تمام [1] باسعف [2] نوشته ميشد وگاهي هم باقلم مينوشتند ؛ ونامه‌هاي ملوك بآن خط فرستاده ميشد . وازآن اقلام :ـ قلم ثلثين، قلم سجلات،قلم عهود، قلم مؤامرات، قلم امانات، قلم ديباج، قلم مديح [3]،قلم مرصع وقلم تشاجي [4] است .

درزمانيكه ذوالرياستين فضل‌بن‌سهل روي‌كارآمد قلمي رااختراع كردكه بهترازساير اقلام بود و به‌رياسي معروف شد و متفرعاتي پيدا نمودكه ازآن جمله : قلم ريـاسي‌كبير ، قلم نصف رياسي، قلم ثلث، قلم صغيرنصف، خفيف ثلث، قلم محقق، قلم منشور، قلم وشي، قلم رقاع، قلم مكاتبات، قلم غبارالحليه، قلم نرجس وقلم‌بياض، بود .

---

(۱) «ف» : (في‌طومارشآم) «جب» : (في‌طومارتام) (۲) سعف بمعني شاخهٔ‌خشك‌خرماست (اقرب‌الموارد) (۳) «ف» : قلم(المدمج) «جب» : (قلم‌المديح) (٤) «ف» : (قلم‌النساخ) . «جب» : (قلم‌التشاجي) .

(واسحاق کتابی بنام ـ کتاب‌القلم ـ داردکه من‌آنرا بخط خود او دیده‌ام)

اخبار بربری محرر وفرزندان او

دراینجا مقتضی‌دانستیم ازبربری ذکری‌بمیان‌آوریم، واواسحاق بن‌ابراهیم‌بن عبدالله ابن صباح بن‌بشربن سویدبن اسود تمیمی وسپس سعدی است. ابراهیم،احول بود، واسحاق آموزگاری‌مقتدروفرزندانش راداشت ومکنی‌باابوالحسین بود؛رسالهٔ درخط وکتابت داردکه آنرا تحفة‌الوامق نامیده ودر زمان اوکسی خوش خطتر و داناترازوی باسلوب کتابت دیده نشده است. برادرش ابوالحسن نیز مانند او بود وروبهٔ اورا پیروی میکرد. فرزند او ابوالقاسم اسماعیل‌بن‌ابراهیم، وفرزند ابوالقاسم، ابومحمد قاسم‌بن‌اسماعیل بن‌اسحاق‌است و نیز ابوالعباس عبدالله بن ابواسحاق از فرزندان اوست. و این گروه بی‌نهایت خوش خط و عارف بکتابت بودند. قبل‌ازاسحاق مردی معروف به‌ابن‌معدان‌بودکه اسحاق‌ازوی‌آموخت؛ وازغلامان ابن‌معدان، ابواسحاق ابراهیم‌نمس است. وازجمله نویسندگان :ـ بنوحجاء‌النعجه وابن منیر، وزنفلطی، ورواندی میباشند.

محمد بن اسحاق گوید؛ از وزرا و نویسندگان [1] که بامداد [2] مینوشتند ابو احمد عباس بن حسن، ابوالحسن علی‌بن عیسی وابوعلی محمد بن‌علی بن مقله است. تولد ابن‌ـ مقله بعد ازعصر روز پنجشنبه نه روز بآخر شوال سال دویست وهفتاد و دو بود، ودر روز یکشنبه دهم شوال سال سیصد و بیست و هشت وفات یافت. ازکسانی‌که بامرکب [3] نوشتند برادرابن مقله، ابوعبدالله حسن‌بن‌علی است که‌فجرروزچهارشنبه سلخ ماه رمضان‌سال‌دویست‌و هفتاد وهشت بدنیاآمد و درماه ربیع‌الاخر سال سیصد وسی وهشت وفات یافت، و نظیر این دونفر درگذشته تازمان مادیده نشده‌است، وهردوبه‌پیکرهٔ خط پدرشان مینوشتند. نام‌مقله‌علی ابن حسن‌بن عبدالله، ومقله‌لقب اوبود. گروهی ازخانواده وفرزندانشان‌درزمان‌حیات‌این‌دو تن وبعدازآن، بنویسندگی مشغول بودند ولی بپایهٔ این دونفر نرسیدند بلکه‌گاهی [4] بعضی ازآنان حرفی درپی حرفی ویاکلمه‌یی بدانگونه مینوشتند اما مرتبهٔ‌کمال مخصوص‌ابوعلی و ابوعبدالله بود. از فرزندان این دوتن‌که نویسنده بودند ابومحمد عبدالله، ابوالحسن بن ابوعلی، و ابواحمد سلیمان بن ابوالحسن وابوالحسین‌بن‌ابوعلی است، ومن قرآنی بخط جدشان مقله دیده‌ام.

نام مشاهیر تذهیب‌کنندگان قرآن

یقطینی، ابراهیم صغیر، ابو موسی بن عمـار، ابن سقطی، محمد و فرزنـدش،

(۱) «ف»:(الوزراءالکتاب) «جب»: (الوزراءوالکتاب). (۲) مداد نوعی‌ازمرکب است‌که خوش‌نویسان پیشین باآن مینوشتند (فهرست‌کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق بقلم‌آقای دانش پژوه). (۳) درمتن (حبر)است وحبرنوع دیگری‌ازمرکب‌است که‌درساختن،اندك فرقی‌بامداد دارد. برای‌آگاهی بیشتررجوع‌شودبه‌صبح‌الاعشی۲ص۶ـ۴۴ (۴)«ف»:(یبذر).«جب»:ینذر.

ابوعبدالله خزیمی وفرزندانش که درزمان مامیباشند .

نام مشاهیر جلدکنندگان قرآن

ابن ابوحریش که صحاف خزانة الحکمة [1] مأمـون بود ، شفة المقراض عجیفی ، ابوعیسی بن شیران ، دمیانهٔ اعسر ، ابن حجام ، ابراهیم و فرزندش محمد ، و حسین بن صفار .

سخن در برتری قلم

عتابی گوید : اقلام ستوران ذکاوتند ، ابن ابو دؤاد گوید : قلم سفیرعقل ورسول آن وزبان گویا ، وبهترین ترجمان اوست. طریح‌بن‌اسماعیل ثقفی گوید: عقل بزرگان زیرزبان قلمشان است . ارسطاطالیس گوید : قلم علت فاعله ومداد علت هیولانیه ، وخط علت صوریه و بلاغت علت متمه است . عتابی گوید : بگریهٔ اقلام‌کتابها خندانند . کندی گوید : القلم دروزن با « نفاع » [2] یکی است ، زیرا ف (۸۰) ن (۵۰) الف (۱) ع (۷۰) جمع آن دویست و یك . همچنین الف (۱) ل (۳۰) ق (۱۰۰) ل (۳۰) م (۴۰) جمع آن دویست ویك است .

عبدالحمید گوید : قلم درختی است که میوهٔ آن‌الفاظ ، وفکردریایی است که مروارید آن حکمت‌است وعقول تشنگان ازآن سیراب گردد .

سخن در برتری خط وستایش گفتارعربی

سهل بن‌هـارون رئیس بیت‌الحکمه‌که معروف به‌ابن راهیون کاتب است‌گوید : عدد حروف عربی بیست و هشت و بشمـاره عدد منازل قمر است و هرکلمه بـاحروف زایدی که بآن میپیوندد بیش از هفت حرف نیست و مطابق باعدد نجوم هفتگانه است ، و حروف زاید دوازده حرف مطابق بـابروج دوازده‌گانه است ، و نیز گویـد : حروفی کـه باالام تعریف ادغام میگردد چهارده حرف و بشماره خانه‌های قمر است‌که در زیرزمین مستترند و چهارده حرف ظاهری است‌که ادغام نمیشود و بشماره بقیهٔ خانه‌هـای آشکار قمر است . برای اعراب هم سه حرکت وضع شده است : پیش، زیر وزبر، بدین جهت‌که طبیعت راسه حرکت است : حرکتی از وسط مانند حرکت آتش ، حرکتی بسوی وسط مـانند حرکت زمین ، حرکتی بروسط مـانند حرکت فلك ؛ و این اتفـاقی است ظریف و تأویلی است ظریف . کندی گوید : هیچ‌کتابتی را سراغ ندارم کـه مـانندکتابت عربی حروف‌آن درخور تحلیل و تدقیق باشد چنانکه تندنویسی‌که درآن امکان پذیر است در سایر نوشتنها امکان پذیر نیست . افـلاطون گوید : خط عقـال [3] عقـل است . اقلیدس گویـد : خط

(۱) خزانةالحکمه یابیت‌الحکمه‌کتابخانهٔ مشهور بغداد است‌که درزمان هارون‌الرشید ایجادشده ودردورهٔ مأمون توسعه یافت، ومرکزتجمع دانشمندان بوده‌است. (رجوع شود به‌تاریخ علوم عقلی‌ج۱ص۴۸) (۲)سودمند (فرهنگ‌نفیسی) (۳)عقال بندی‌است‌که زانوی شترانرابا آن می‌بندند (المنجد)

هندسه‌ایست روحانی اگرچه به‌آلت جسمانی ظاهرشده است. ابو دلف گوید : خط، بوستان دانش است . نظام گوید : خط امر روحی است اگرچه در حواس بدنی ظاهر است .

سخن در زشتی خط

گویند : بدی خط یکی از دو آفت است و گفته‌اند بدی خط آفت ادب بوده ، و باز گفته‌اند : بدی خط نشانه خشك سالی ادب است .

سخن در برتری کتاب

به سقراط گفتند در ادامهٔ نظر بکتاب آیا بیمی بردیدگان خود نداری ؟ جواب داد : اگر بصیرت سالم باشد اهمیتی به بیماری بصر نمیدهم ، مهنود گوید : اگر کتاب رشتهٔ تجربه‌های گذشتگان‌را بهم پیوسته‌نمیداشت، رشته‌های متأخرین‌بسبب‌فراموشی ازهم گسیخته میشد . بزرگمهر گوید : کتاب صدف حکمت است که از جواهر طبیعت باز میگردد . دیگری گوید : این علمها تك تك میروند باکتاب آنها را بنظم درآورید، واین ابیات فراری هستند باکتاب آنها را مهار کنید . کلثوم‌بن عمرو عتابی گوید :

لَنَا نُدَمَاءُ مَا یُمَلُّ[1] حَدِیثُهُم — أمِینُونَ مأمُونُونَ غَیْباً و مَشْهَدا (۲)
یُفیدُونَنا مِنْ عِلْمِهِم عِلْمَ مَامَضَی — وَرأیاً وَتأدِیباً وَ أمْراً مُسَدَّدا (۳)
بِلَاعِلَّةٍ نَخشَی وَ لَاخُوفَ رِیْبَةٍ — وَلَانَتَّقِی مِنْهُم بِنَاناً وَلَایَدا (۴)
فَانْ قُلْتُ هُمْ اَحیا لَسْتُ بِکاذِبٍ — وَانْ قُلْتُ هُمْ مَوتی فَلَسْتُ مُفَنِّدا (۵)

نطاحه که نامش احمدبن اسماعیل و کنیه‌اش ابوعلی است و پس از این ذکری از او خواهیم کرد درصفت کتاب گوید: کتاب مسامری است که‌هنگام مشغول بودنت بکار، باتوسخنی نگوید و وقتیکه در شادی وخوشی‌هستی، تورا بخود نخواندوبرای دیدارخود، ازتوتقاضای آرایش ندارد . کتاب همنشینی است که سخنی مبالغه آمیز نگوید و دوستی است که تو را فریب ندهد، ورفیقی است که تو را بستوه نیاورد، و ناصحی است که از تو برای خود فزونی نخواهد[6] .

سری بن احمدکندی این اشعار راکه خود سروده برای من خواند و گفت آن را بر جزوهٔ نوشتم و جلد سیاهی برآن نهاده و بدوستی هدیه نمودم .

---

(۱) «ف» : مانمل . (۲) ما ندیمانی داریم‌که سخنانشان ملالت‌آور نیست و در نهان و آشکار امین و مامون باشند . (۳) و از دانش خود علم‌گذشته و تدبیر وادب واستواری را بما افاده بخشند . (٤) بیخود بیمناك هستیم و جای ترس از تهمتی نبوده نه از دست و نه از انگشتان آن پرهیزی نداریم . (٥) اگرگویم زنده‌اند دروغ نگفته‌ام واگرگویم‌که مرده‌اند یاوه سرانی نکرده‌ام . (٦) ف (لایستزلك) جب (لایستزیدك) .

وَ اَدهَم یَسفِرُ عَن ضِدِّه کَمَا سَفَّرَ اللَّیلُ اِذْ وَدَّعا ۱

بعثتُ الیکَ بِه اَخرَساً یُناجِی العُیونَ بِمَا استَودَعا ۲

صَموتٌ اذا زَرَّ جَلبابَه لَبیبٌ فَانْ حَلَّه اَمتعا ۳

تُخبِرُ اَنوارُه جامِعٌ ۴ یَروحُ وَ یَغدولَها مجمعاً ۵

تُلاقی النُّفوسُ سُرورابـه وَ تَلقَی الهُمومُ به مَصرَعاً ۶

فَلا تَعدِلَنْ بـه نَزهـة فَقَد حازَها تبتَغی اَجمعاً ۷

ابوبکر زهیری[8] این اشعار را که ابن‌طبا درباره دفاتر سروده است برای من خواند :

لِلّهِ اخـوانٌ اَفـادوا مَفخَراً فَبِوَصلِهِم وَ وَفـائِهِم اَتَکثَّرُ ۹

هُمْ ناطِقُون بِغَیرِ اَلسِنَةٍ تُری هُم فاحِصُون عَنِ السَّرائرِ تُضمَرُ ۱۰

اِنْ اَبغِ مِنْ عَرَبٍ وَمِنْ عَجَمٍ مَعاً عِلماً مَضَی فیه الدَّفاتِرِ تُخبِرُ ۱۱

حَتّی کَاَنّی شاهِدٌ لِزَمانِها وَلَقَد مَضَت مِنْ دُونِ ذلکَ اَعصُرٌ ۱۲

خُطَباءُ، اَنْ اَبغِ الخِطابَةَ یَرتَقُوا کَفَی وَ کَفَّی ۱۳ لِلدَّفاتِرِ مِنبَرٌ ۱۴

کَم قَدبَلَوتُ بِهاالرِّجالَ وَ اِنَّما عَقلُ الفَتَی بِکِتابِ عِلمٍ یُسبَرُ ۱۵

(۱) سیاهی که پرده‌ازضدخود بردارد همچنانکه شب‌هنگام‌رفتنش پرده از روز برفکند.

(۲) بـا آن برای توگنگ زبانی فرستادم کـه هرچـه در دل دارد با دیده با تو در میان گذارد .

(۳) بخاموشی گراید اگر بند جامه را بسته باشد و اگر بازکند دانشمندیست که تو را بهره‌مند سازد .

(٤) ف (تخبر انواعه جامعاً) .

(٥) انوار آن خبر از جایگاهی میدهدکه مردم دسته دسته بآن رفت وآمد دارند .

(٦) دیدارش نفوس را شادمانی بخشد و غم واندوه را قتلگاهی باشد .

(۷) هیچ نزهتگاهی با آن برابری نتواند وهرچه راکه‌آرزومند باشی بتوارزانی دارد.

(۸) ف (ابوبکر زهری) .

(۹) خدا یاور برادرانی است‌که ما را مفتخـر داشتند و ما بوصل و وفای ، آنان چیزها بدست آورده‌ایم .

(۱۰) سخن پردازند بی‌آنکه زبانشان دیده شود و جستجوکننده چیزهائی هستندکه در سینه‌ها نهفته باشد .

(۱۱) اگر جویای علمی از عرب و عجم باشم دفاتر است‌که مرا از آن آگاه سازند .

(۱۲) بدان‌سان‌که من‌همان زمان را می‌بینم وحال‌آنکه قرنها ازآن زمان‌گذشته باشد.

(۱۳) ف (کفی کفی) (١٤) خطبائی باشندکه من اگرسخن‌سرائی بخواهم بردستانم بالا روند و دستانم برای دفاتر همچو منبری باشد .

(۱٥) چه بسا مردمانی راکه باآن آزمایش نمودم و خردمندی هرجوانی بکتاب علمی سنجیده گردد .

كَمْ قدهزمتُ به جَليساً مُبرماً　　لاَيستطيع لَهُ الهزيمةَ عسكرٌ[۱]

محمد[۲] گوید : در « کتاب‌الاوصاف والتشبیهات» خود این معنی را با چیزهائی که در ردیف آن بود در مقالهٔ « الکتابة و ادواتها » شرح داده‌ام .

سخن درباره قلم سریانی

تیادورس در تفسیری که از سفر اول تورات کرده است گوید : خداوند تبارك و تعالی بزبان نبطی[۳] که فصیحترین زبان سریانی است[۴] با آدم سخن گفت ؛ و مردم بابل نیز بهمان زبان سخن میگفتند ؛ و هنگامیکه خداوند زبانها را بهـم در آمیخت و مردم بهر گوشه و کناری پراکنده شدند، زبان اهل‌بابل بحال خود باقی مـاند . ولی آن زبان نبطی کـه روستایان با آن سخن گویند سریانی شکسته‌ایست که استقامت لفظ ندارد .

دیگری غیراز تیادورس گوید : زبانی که درکتابت و خواندن متداول بود همان زبان فصیح نبطی‌بود و بعد علماء ، زبان مـردم سوریا و حران[۵] و همچنین خط سریانی و سایـر خطوط را از آن استخراج کرده و مصطلح خود قراردادند . دیگری گوید : در یکـی از انجیلها یا در یکی از سایرکتابهـای نصاری چنین آمده است که فـرشته‌ای بنام سیمورس نوشتن سریانی را بهمین گونه‌که نزد نصرانیان متداول است به آدم آموخت .

مردم سوریا دارای سه نوع خطند : مفتوح ، کـه بآن اسطرنجالا گـویند و از سایر خطوط بهتر و نیکوتر است وآنرا خط‌الثقیل نیز خوانند و شباهت بخطوط مصاحف دارد ، و تحریر المحقق[۶] که آنرا اسکولینا و شکل مدور نیز خوانند، و بقلم وراقان شبیه‌است . و سرطا که با آن نامه‌نگاری کنند و نظیر آن در عربی قلم رقاع است . این است نمـونه خط سریانی . . . .[۷]

(۱) و ای بسا همنشین ستیزه‌کنندهٔ راکه با آب از میدان برون انداختم و حال آنکه لشکری نمیتوانست او رافراردهد. (۲) محمد در اینجا همان محمدبن اسحاق‌الندیم‌است‌که مؤلف‌کتاب‌الاوصاف‌والتشبیهات نیزمیباشد. (۳) نبط‌بمعنی‌چشمه‌آب ونیز گروهی‌ازایرانیانند کـه در بطائح ، وزمینهای عـراق ساکن بودند وچون آب فـراوانی داشتند آنانرا نبطی خواندند (اقرب الموارد). (٤) «ف» : و هوافصح من‌اللسان السریانی «جب» : وهوافصح‌ـ اللسان‌السریانی . (٥) حران از شهرهای قدیم بین‌النهرین است‌که امروز ازآن جزدهکده‌یی چیزی نمانده است و این شهرمرکز صابئیان بود (قاموس‌الاعلام‌ترکی). (٦) «ف» المخفف. (۷) درحاشیه «جب» این عبارت دیده میشود : «اخللنا کما وجدنا فی‌الدستور وکذالک‌فی‌جمیع‌ـ الکتاب» وجای نمونهٔ خطسریانی سفید است ودر بسیاری ازجاهای این‌کتاب ذکرمطلب یا نام شخص یا نام‌کتاب سفید‌گذاشته شده ، و پیداست‌که مؤلف هنگـام تألیف ، آن مطلب یا نام را حاضرنداشته وجای‌آنرا خالی‌گذاشته است وبعد ناسخان نیزاین موضوع را رعایت نموده‌اند .

سخن دربارهٔ قلم فارسی

گویند اول کسی که بفارسی‌سخن گفت کیومرث[1] بود که‌فارسیان او را گلشاه[2] خوانند و معنی‌آن پادشاه گل است ، واودرنزد آنان ابوالبشر باشد ، و بقولی اول کسی که بفارسی نوشت بیوراسب پسر ونداسب معروف بضحاك صاحب اژدهاك است[3] و گویند فریدون بن اثفیان[4] وقتیکه زمین را میان فرزندان خود سلم و طوج و ایـرج تقسیم نمود بهریك ثلث قسمت آباد را بخشوده و این را در نامهٔ نوشته و بآنان داد . اماد مؤبد بمن گفت : آن نبشته در نزد پادشاه چین است که در روزگار یزدگرد با گنجینه‌های ایران نزد او فرستاده شد والله اعلم .

گویند : اول کسی که خط بنوشت جمشید پسر اونجهان[5] بود و دراسان[6] کـه یکی از کرانه‌های ششتر است اقامت داشت . بعقیدهٔ ایرانیان هنگامیکه او زمین رامتصرف شد، و جن وانس‌باو سر فرود آوردند، و ابلیس فرمانبردارش گردید، بوی‌امر کرد آنچه درانديشه

---

(۱) کیومرث بفتح اول‌وثانی‌ومیم مفتوح نخستین‌کسی راگویند که درعالم پادشاهی کرد ومعنی ترکی‌آن «زندهٔ‌گویا» است چه‌کیو‌بمعنی‌گویا ومرث بمعنی زنده‌آمده است(برهان‌قاطع) استاد دکترمعین درحاشیهٔ «برهان» ذیل‌کیومرث ونیزذیل‌کیو‌گوید : صحیح نیست . (۲) گلشاه بکسر‌اول بروزن دلخواه‌کیومرث را خوانند ؛ ووجه تسمیه‌اش اینست که چون‌درزمان او غیراز خاك چیزی نبود که متصرف شود او را بدین نام خواندند . (برهان‌قاطع) استاد دکترمعین در حاشیهٔ زیرشماره (۸) گوید : گل بفتح اول (= گربمعنی‌کوه+شاه، جزءاول دراوستا **GAIRI** بمعنی‌کوه است ؛ کیومرث راگرشاه نامیده‌اند ، حمزهٔ اصفهانی این‌کلمه را «ملك‌الطین» ترجمه کرده و تصور نموده‌که‌گر مبدل‌گل بکسر اولست و این اشتباه است چه طبق سنت زرتشتیان کیومرث درکوه میزیسته بدین مناسبت اوراگرشاه گفتند . (۳) صاحب برهان قاطع اژدهاك باکاف رایکی‌از معانی «اژدها» و «ضحاك‌ماران» دانسته . واستاددکترمعین درحاشیه برهان‌در لغت «اژدها» زیرشمارهٔ (۳) گوید : ازیدهاك‌مخفف ضحاك است . (٤) انفیان نام پدرفریدون پادشاه پیشدادی‌است . مؤلف مجمل‌التواریخ والقصص(ص۲٦) آرد : افریدون‌بن انفیان. اندر شاهنامه ابتین‌گوید پدر افریدون‌را : وبدیگر نسختها اثفال، ونسب ذکرشده: فریدون‌بن انفال‌بن همایون‌بن جمشیدالملك انتهی(لغت‌نامه) درجای دیگرزیر نام «ابتین» درلغت‌نامه‌آمده : ابتین نام پدرفریدون مصحف اتبین و بکسرباء هم ضبط کرده‌اند . وزیرلغت اتبین نوشته است : نام پدرفریدون ؛ چند شعر از فردوسی شاهد آورده است رجوع شود به لغت‌نامه ذیل‌لغات مذکور . (٥) «جم» دراوستا **Yima** و«شید» **Xshata** بمعنی درخشان وروشن، جمعاً یعنی‌جم‌درخشان، درگاتها وسراسراوستا پسرویونگهان است، دراوستا ویونگهونت ، و درپهلوی ویونگهان‌آمده که معرب‌آن ویونجهان‌میباشد درروایات داستانی ایران«جم» یکی‌ازبزرگترین پادشاهان‌سلسلهٔ پیشدادی است ، و در ادبیات فارسی «جام جهان‌نما» بدو منسوب است‌که جام جم نیز‌گویند. رجوع شود به برهان قاطع ص۵۸۷ حاشیه شماره(۵) بقلم استاد دکترمعین ویادداشتهای‌گاتها تألیف استاد پورداود ص٤۲۵ (٦) «اسان» درلغت‌نامه بنقل‌از ابن ندیم ، طسوجی‌ازطساسیج تستر‌ذکر شده است ، درسایر کتب جغرافیائی قدیم بنام اسان درخوزستان برنمیخوریم فقط‌نام «اسك» دیده‌میشود که شهری درحوالی ششتربوده وظاهراً درنسخهٔ اصلی الفهرست بطرزنگارش عربی (اساك) بوده ، ودرنسخه برداریهائی‌که شده به«اسان تصحیف»گردیده است . رجوع شود به‌کتاب «جغرافیای تاریخی از سرزمینهای خلافت شرقی» تألیف لیسترنج ترجمهٔ محمودعرفان ص ۲٦۳ وکتاب «صورة‌الارض» تألیف ابن‌حوقل چاپ‌دوم ج۲ص۲۵۱ ، و«معجم‌البلدان» ج۱ـص ۵۷ ولغتنامه دهخدا ستون‌اول از صفحه ۲٦٦۸ زیـرکلمهٔ (اشك) .

و دل دارد بصورت آشکار وعیان در آورد، اوهم نوشتن را بوی آموخت . بخط ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری درکتاب الوزراء . تألیف خود اوخواندم که : در زمان پادشاهی گشتاسب پسر لهراسب نامه‌نگاری بسیارکم بود، و مردم بربسط کلام و بیان معانی بالفاظ فصیح توانائی نداشته‌اند، واین گفته‌ها ازجمشید[1] است که درخاطره‌ها مانده وتدوین گردیده.

از جمشید پسر اونجهان با در باذانی[2] : ـ من بتو امرمیکنم که هفت اقلیم را اداره کنی ، بآنجا رهسپار شو و سیاست تو همان باشد که بتو امر کردم . و از آن جمله است : از فریدون پسر کاواثفیان[3] پسر فریدون پسر اثفیان به . . . . من ریگستان[4] تابان دماوند را بتو بخشودم ، آنرا بپذیر ، و برای خود تختی از سیم وزراندوده بساز . و نیز از آن جمله است: ازکیکاوس پسر کیقباد برستم : من تو را از قید بردگی آزاد ساختم وسجستان[5] را بملکیت تو دادم. بردگی را برای هیچکس مخواه ، و سجستان را بملکیت خود درآور بهمانگونه که بتو امر کردم .

هنگامیکه بستاسب[6] بپادشاهی رسید نوشتن توسعه یافت، و زرتشت پسراسپتمان[7] آئین‌گذار مجوس ظاهرشد، وکتاب شگفت‌انگیز خود راکه بهمه زبانها بود نشان داد، ومردمی

(۱) «جب» بعداز جملهٔ «من کلام جم‌الشید» دارد : من جم‌الشیدبن اونجهان .

(۲) ظاهراً یکی از بزرگان دوران جمشید است. درلغت‌نامهٔ دهخدا «اذرباذانی» مصحف اتروپاتکان یا آذربایجان دانسته شده و پس از نقل گفتهٔ ابن‌الندیم در همان صفحه زیر شماره (۲) چنین آمده است : بدیهی است که از عصرآتروپاتکان تا عصرجمشید پادشاه داستانی فاصله بسیار است ومراد ابن‌الندیم معلوم نیست . انتهی، ونیز درلغت‌نامه «اتروپاتن» نام قدیم واصلی آذربایجان دانسته شده ، ولی در دائرةالمعارف اسلامی چنین آمده : درقدیم این‌منطقه قسمت بزرگی از ایالت پهناور «ماد» را در زمان شاهنشاهی هخامنشیان تشکیل میداد وفقط دردورهٔ جانشینان اسکندر پایهٔ آن بـالاگرفته و در صف ایالات بتمام معنی خودمختار و مستقل بنام (اتروپاتن atropatene قرارگرفت: این نام از «اتروپات» atropate آمده‌است، که نام یکی از فرمانفرمایان ایران بود که بخدمت اسکندر کبیردرآمد وهنگام تقسیم متصرفات اسکندر این قسمت از شمال غربی ماد راکه بطورکلی «ماد کوچك» گفته میشد بخود اختصاص داد . (دائرة‌ـ المعارف اسلامی ج۱ ، ص ۱۳۶) صاحب قاموس‌الاعلام ترکی زیرلغت «اتروپات» و «اتروپاتنه» همین مطلب را یاد نموده ، و چنین افزوده است که پایتخت آن تبریز را «غراقه» میگفتند .

(۳) «جب» : من افریدن بن ترکاواثفیان و(ف) من افریدون بن کاواثفیان. (٤) «ف» : انی قد حبوتك ببرمعه دباوند (جب) (انی قدحبوتك بیرمعة دباوند) و یرمع بمعنی سنگ ریزهٔ سفید و تابان است (المنجد ومنتهی‌الارب) . (٥) سجستان معرب «سگستان» همان سیستان یازابلستان است. (برهان قاطع). (٦) بستاسب معرب گشتاسب رجوع شود به برهان قاطع وحاشیهٔ ۱۱ ص ۱۸۱۹. (۷) نام‌مؤسس آئین ایران‌باستان درفارسی بصورتهای زردشت ، زرتشت، زردهشت، زراتشت، زارتشت ، زره‌تشت، زاردهشت ، زاردشت ، زارتهشت، زارهوشت، زرادشت، زراهشت، زره‌دشت، زره‌هشت آمده. معمولتر ازهمه زردشت‌وزرتشت است این‌نام درگاتها (Zarathusbtra) یاد شده درجزو دوم (اشترا) بمعنی شتراختلافی نیست ولی دروجه اشتقاق جزء اول‌سخن‌بسیار رفته بـاحتمال قوی بمعنی زرد است . وجمعاً بمعنی‌دارنده شترزرد ، ونام خانوادگی اوسپیتمه Spitama است که درپهلوی‌سپیتمان یا سپنیتمان شده، درزادگاه او اختلاف است برخی اورا

بقیه درصفحه بعد

که خود را بآموختن خط و نوشتن حاضر کرده و مهارت پیدا کرده بودند بسیار شدند عبدالله بن مقفع گوید: زبانهای فارسی عبارت از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی وسریانی است. پهلوی منسوب است به پهله که نام پنج شهر است: اصفهان، ری، همدان، ماه‌نهاوند[1] وآذربایجان. و اما دری زبان شهرنشینان بود، و درباریان با آن سخن میگفتند و منسوب بدربار پادشاهی است و از میان زبانهای اهل خراسان و مشرق، زبان مردم بلخ در آن بیشتر است. اما فارسی، زبان موبدان و علما و امثال آنان بود، و مردم‌فارس با آن سخن میگفتند. و خوزی زبانی بود که با آن شاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن میگفتند، و سریانی زبان همگانی، و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود.

ابن مقفع گوید: ایرانیان را هفت نوع خط است که یکی از آنها بنوشتن دین اختصاص‌داشت‌وبآن‌دین دفیریه[2]میگویندواوستارا[3] باآن نویسند این است‌نمونهٔ آن. . . . . .

خط دیگری نیز دارند که بآن «ویش دبیریه» میگویند و سیصد و شصت وپنج حرف دارد و با آن فراست (آثار قیافه) و زجر (تفأل و مانندآن) و شرشرآب و طنین گوش و اشارات چشم و چشمك زدن و ایماء واشاره و امثال آنرا مینویسند. این خط بدست کسی نیفتاده است که ما بدانیم[4] و از فرزندان ایرانی امروزه نیز کسی نیست که با آن بنویسد. در این‌باره از اماد موبد[5] پرسیدم درجواب گفت: آری این خط بمنزلهٔ معمابوده، چنانکه در خط عربی هم معماهائی است[6].

(۱) ماه‌نهاوند یعنی ولایت باستان نهاوند، وکلمهٔ ماه در اینجا باقی مانده (ماد) یا (مای) قدیم است (سبکشناسی ج ۱ـ ص ۲٦) (۲) دین دفیریه یا دین دپیری در اصل «دین دپیوریه» است یعنی خط دینی؛ وکلمهٔ «دین» بیاء مجهول بهمان معنی «دین» تازی است که بیاء معروف و ازلغت ارامی‌بعربی رسیده است. وشاید اصل این‌دولغت یکی‌باشد وایرانیان‌ازسامیان یا بالعکس سامیان از ایرانیان‌گرفته باشند؛ اما کلمهٔ دوم «دپی‌وریه»، مرکب است از «دپی» بمعنی خط و «ور» از ادات فاعلی و «یه» که همان یاء مصدری فارسی است که با هاء ساکن همراه بوده است و معنی آن خط نویسی دینی است (سبك‌شناسی، ج ۱ـص۸۱ حاشیه ۲). (۲) درمتن عربی الوستاق است، واوستا کتاب مذهبی زرتشتیان وشامل پنج بخش‌است: یسنا، یشتها، و یسپرد، و ندیداد و خرده اوستا، (رجوع شود به مزدیسنا تألیف استاد دکتر معین‌ص۱۲٦). (۳) برای‌دانستن طرزخط دین‌دبیره رجوع‌کنید بکتاب «یشتها» تألیف‌استاد پورداود (ج۱ـص الف تا ـج). (٤) «ف» ولم یقع‌لاحد قلمها. «جب»: ولم‌یقع‌لاحدنعلمها. (٥) شرح‌حال امادمؤبد بدست نیامد. «ف» یوستی درکتاب «نامهای ایرانی» ص۱٤ همینقدر گوید که موبدطرف اعتماد ابوالفرج در الفهرست بود. در اوستا «اماتا» بمعنی کارآمده و در فارسی‌نو«آماده». (٦) دزی Dozy درفرهنگ عربی بفرانسه زیرکلمه ترجمه «یکی ازمعانی آنرا ENGIME = معما دانسته وبرای شاهد این مثال را آورده است: «وکان صالح‌الفکرة فی‌حل‌التراجم».

بقیه از صفحه قبل

ازآذربایجان وبرخی ازری وغالباً ازشمال‌شرقی ایران دانند، دربارهٔ زمان اونیزسخنهای‌بسیار گفته‌شده. سنت زردتشتیان زمان اورا درحدود ٦۰۰ ق م تعیین‌میکنند وگروه دیگرزمان اورا درهزاره دوم پیش ازمیلاد قرار داده‌اند. پدرزرتشت پورشب و مادر او دغدو نام‌داشت واو معاصر کی‌گشتاسب بود و گشتاسب دین اورا پذیرفت (برهان قاطع ج۲ـص۱۰۱۱-۱۰۱۲).

ایرانیان خط دیگری نیز دارند که بآن کشتج گویند[1] و بیست و چهارحرف دارد و با آن عهود و موریه[2] و اقطاعات را نویسند و نقش انگشتر و نگارهای جامه و فرش و سکه درهم[3] فارسیان با این خط است و این است نمونهٔ آن :

(۴)

و نیز خطی دیگر دارند بنام نیم‌کشتج[5] در بیست و هشت حرف که طب وفلسفه را با آن مینویسند ، بدینگونه :

(۶)

و خطی دیگر بنام شاه دبیریه دارند که پادشاهان ــ نه سایر مردم ــ در میان خود با آن مکاتبه نمایند و آموختن آن برمردم ممنوع است ، زیرا جز شاه‌کسان دیگر نبایستی

(۱) «ف» کستج وکشتج ظاهراً معرب «گشتك» است که امروزه بآن گشتك یا گشته گویند یعنی تغییر یافته (سبکشناسی ج ۱ ــ ص ۷۷ حاشیهٔ ۲) . (۲) «ف» : «المورنه» دارد و برای مورنه یا موریه معنی مناسبی بدست نیامد استاد دکتر محمد صادق کیا در مجلهٔ ایران کوده شماره ۵ گوید : موریه باید با مؤامرات که درجای دیگر الفهرست ذکر شده یکی باشد . خوارزمی در مفاتیح‌العلوم (ص۳۸) مؤامرات را چنین معنی کرده است ، المؤامره عمل تجمع فیه‌الاوامر الخارجه فی‌مدة ایام الطمع و توقیع‌السلطان فی‌آخره باجازة ذلك . و قد تعمل المؤامرة فی‌کل دیوان تجمع جمیع مایحتاج الیه من استئمار و استدعاء توقیع ــ انتهی) و الطمع محرکة رزق‌الجند . اطماع او اطماعهم اوقات قبض ارزاقهم» . (۳) «ف» : سکهٔ دنانیرهم. (٤) «ف» نقش زیرخط را اضافه دارد : (٥) «ف» (نیم‌کستج). (٦) «ف» نقش زیر خط را اضافه دارد :

بر اسرار شاهان آگاه شوند، و ما این خط را بدست نیاورده‌ایم. اما طرز نگارش نامه بهمانگونه است که سخن گویند و حروف آن نقطه ندارد وپاره از حروف را بزبان سریانی قدیم که زبان بابلیان است نوشته وآنرا بفارسی میخوانند ، و عددآن سی‌وسه حرف است و بآن « نامه دبیریه و « هام دبیریه »[۱] گویند ، و این خط ویژه تمام طبقات مملکت است جز پادشاهان ؛ و این است نمونهٔ آن :

(۲)

وخطی دیگردارندکه آنرا « راز سهریه » مینامند، و پادشاهان اسرارخودرا برای اشخاص سایرملل باآن مینویسند؛ وشمارهٔ حروف وصداهای آن‌چهل حرف است که‌هرحرف وصدایی صورت معروفی دارد واز زبان نبطی چیزی درآن نیست . این‌است نمونهٔ‌آن .....

خط دیگری نیز بنام « راس سهریه »[۳] دارند و فلسفه و منطق را با آن مینویسند . حروف آن بیست و چهار ، و دارای نقطه است ، و ما آنرا بدست نیاوردیم .

هجائی نیز دارندکه بآن‌زوارشن[۴] گویند، وآنراجداگانه یا پیوسته مینویسند ، ودر حدود هزارکلمه است و برای جداکردن متشابهات از یکدیگر بکار میرود ؛ مثلاکسی‌که بخواهدگوشت بنویسدکه در عربی « لحم » است (بسرا) مینویسد وگوشت میخواند ، این است نمونهٔ آن : ، و اگرخواست نان بنویسدکه در عربی «خبز» است

(۱) ظاهراً «هماك دبیریه» بمعنی‌خط همگانی‌است (سبك شناسی ج ۱ ص ۷۷ حاشیه۳).
(۲) (ف)این نقش‌زیر رااضافه دارد .

(۳) کلمهٔ «سهریه» در «راز سهریه» و همچنین در «راس سهریه» را نتوانستیم صحیحاً بدست‌آوریم‌که چیست ؛ و ممکن است که چیزدیگری بوده وتحریف شده است ؛ (٤) زوارشن همان هزوارش است . استاد پور داود در مقدمه برهان قاطع صفحهٔ (۱۲)گوید ، هزوارش در سراسر نوشته‌های پهلوی چه درسنگنبشتها و چه درگزارش پهلوی اوستا (= زند) و درنامه‌های پیش از اسلام و پس از اسلام (باستثنای آثار تورفان مانوی) ، هزارهـا کلمهٔ سامی از لهجهٔ آرامی بکاررفته است . باین‌گونه‌کلمات که فقط درکتاب میآمده وبزبان رانده نمیشد «هزوارش» نام داده‌اند . بعبارت دیگر هزوارش ، ایدئوگرام . Idéogramme یا علامت و نشانه‌ای بوده بهیئت یك کلمهٔ آرامی‌که بجای آن‌درخواندن ، یك‌کلمهٔ ایرانی مینشاندند . وخودکلمهٔ هزوارش (= زوارش) از مصدر (اوزوارتن (Uzvartan) بمعنی بیان‌کردن ، تفسیرنمودن ، شرح دادن است ، و بهمین معنی درنامه‌های پهلوی‌چون‌دینکرد، بندهش. ونامکیهای منوچهر.وچیتکیهای زادسپرم، وشکند‌گمانیك،ویچار آمده‌ودرنوشته‌های‌تورفان«ایزوارتن» Ezvartan بکاررفته‌است . بنابراین اسم مصدر اوزاوارش «هزوارش» درپهلوی بمعنی شرح و تفسیر وتوضیح وبیان است .

«لهما» مینویسد و نان میخوانند بدینگونه : [illegible] ، وبهمین منوال هرچه راکه می‌خواهند مینویسند وچیزهائیکه احتیاج به گردانیدن آن نیست آن‌را بهمان لفظ خود آورند .

سخن در بارهٔ قلم عبری

در پارهٔ ازکتابهای قدیمی خواندم : اول کسی که به عبری نوشت عابربن شالخ[1] بود که آنرا برای قوم خود وضع کرد ، و همه بدان روش نوشتند . تیادورس گوید . عبری مشتق از سریانی است، واین لقب رازمانی بآن دادند که ابراهیم هنگام فرار ازنمرودبن‌کوش‌بن‌کنعان[2] بقصد رفتن بشام از فرات عبور کرد . اما درباره نوشتن ، میان یهود و نصاری[3] اختلافی نیست در اینکه خط عبری در دولوحی از سنگ بود که خداوند آن را بوی[4] داد، و هنگامیکه ازجبل[5] پایین‌آمد، و میان قوم خود رفت ، دیدآنان بتی را پرستش کنند، واواز تندخوئی که داشت برآنان خشمگین گردیده و آن دولوح را برزمین زد و بشکاند ؛ وگویند بعد پشیمان گردید ، خداوند بوی امرکردکه آن لوح را بر دولوح دیگر نویسد تا از آن دولوح نوشتن خط اولیه را بیاموزند . یکی از فضلای یهود میگفت که : آن خط عبری غیرازاین بوده و در آن تغییرات و تصحیفاتی شده است . برخی از علمای یهود گویندکه یوسف علیه‌السلام زمانیکه وزیر عزیز مصر بودکارهای مملکتی را بحساب و علامات جمع و ضبط میکرد : و این است صورتی از حروف عبری :

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف
ف ص ق ر ش ت

ا ب ج د ه و ز ح ط ل م

(۱) عابربن شالخ‌بن ارفخشدبن‌سام‌بن‌نوح علیه‌السلام (منتهی‌الارب). (۲) نمرود پادشاه کلدانی پسر لوش‌بن‌حام(اعلام‌المنجد). (۳) متأسفانه‌در نسخهٔ خطی چستربیتی ازکلمه«والنصاری» تا«اخذالقرآن» که برابرص۱٤ سطر۲۲ تاص۲۹ سطر۱۳ نسخهٔ چاپی فلوگل= (سطرپنجم از ص۲۲ تا سطر۲۱ ازص۴۳ چاپ مصر در سال ۱۳٤۸) است افتاده، و وجود این نقص را مدیر کتابخانهٔ مومی‌الیه‌نیز تأیید کرد، از اینرو،اساس ترجمه‌را دراین قسمت متن فلوگل‌قراردادیم. (٤) درمتن‌کتاب «دفع‌ذلك‌الیه» است ومرجع ضمیرمسلماً ابراهیم نباید باشد زیرا موضوع‌جبل که مرادکوه سیناست و«لوح» و «شعب» و «پرستش بت» که مربوط بقصیهٔ سامری است ارتباطی باابراهیم نداشته ومربوط بموسی‌است بنابراین مرجع ضمیر(الیه) را باید موسی دانست‌گو آنکه نام موسی دراین‌قسمت دیده‌نمیشود . (۵) جبل : کوهی‌است‌درجنوب صحرای سیناکه معروف بطورسینا یا جبل سیناست (معجم‌البلدان) .

سخن دربارهٔ قلم رومیان

در بعضی از تاریخهای قدیم خواندم که یونانیان[1] در زمان قدیم نوشتن را نمیدانستند تا آنکه دو تن از اهل مصر یکی بنام «قیمس» و دیگری بنام «اغنور» برآنان واردشدند، و با خود شانزده حرف داشتند و یونانیان با همان حروف نوشتن را آغازکردند، سپس یکی از آن دو تن چهار حرف دیگر استنباط کرد، و مردم با آن نوشتند، بعدها نیز شخص دیگری بنام «سمویندس» چهار حرف دیگر از خود در آورد که جمعاً بیست و چهار حرف گردید.

اسحاق راهب در تاریخی که نوشته است گوید: در همین ایام بود که سقراط ظاهر گردید، و از شخصی که دانا بزبان یونانی بوده و میگفت که درآن زبان بپایه اطومولوجیا[2] که نحو رومی است رسیده است پرسشی در این باره نمودم، جواب داد که: متعارف ومعمول رومیان در مدینةالسلام[3] سه خط است: خط اول را لیطون[4] گویند، و نظیر آن درعربی خط وراقان است که باآن مصاحف را مینویسند، وآنان نیز با همین خط مصاحف خود را مینویسند ومعروف به «یریا»[5]ی ملت روم یعنی «مقدس» میباشد و این است نمونهٔ آن . . . .

و خطی دارند که بآن «افوسیفیادون»[6] گویند و در خطوط عربی نظیر خط ثلث آمیخته بهالمحقق والمسهل[7] بوده، و این است نمونهٔ آن . . . .

خطی هم بنام سوریطون[8] دارند که خط تندنویسان و نظیر خط ترسل دیوانی و حروف آن بهم فشرده است، و این است نمونهٔ آن . . . .

خطی هم بنام ساميا[9] دارند که ما نظیرآنرا نداریم و یك حرف از آن شامل معانی بسیار و جامع چندین کلمه است، و جالینوس در فینکس[10] کتابهای خود آنرا ذکر کرده و معنی کلمه فینکس ثبت کتب است. جالینوس گوید: دریك مجلس همگانی در تشریح سخنرانی نمودم، پس از چند روزیکی از دوستانم بمن گفت: فلانشخص هرچه را درآنمجلس گفته بودی حفظ کرده و میگوید: تو چنین و چنان گفتهای، وکلمات مرا عیناً بمن برگردانید. از او پرسیدم چگونه آنرا بدست آوردهای گفت من بنویسندهٔ ماهری درساميا برخوردم که اودر نوشتن گفتار تو برتو سبقت میجست. اینخط را پادشاهان ونویسندگان بزرگ میآموزند، و از لحاظ جلالتی که دارد دیگرانرا از آموختن آن باز میدارند.

(۱) از دورهٔ اسکندر مقدونی (آخرقرن چهارپیش از مسیح) تا قرن ششم بعدازمسیح یونانرا «کرگو-رومن» greco_romaine مینامیدند (لاروس بزرگ ذیل grece).

(۲) Etymoloqie علممبادی واشتقاقکلمات. (۳) منصور خلیفهٔ عباسی در سال ۱۴۵ هجری در همین محلیکه امروز ببغداد معروف است وپیش ازاوهم بهمین نام خوانده میشده طرح شهر نوی افکند وآنرا مدینةالسلام خواند (مجلةالدرسات الادبیه سال دوم شمارهٔ ۴ ـ ص ۴۱۷). (۴) Liton یعنی سهل وآسان. (۵) Yeria این نام را در یونان قدیم بزنانی میدادند که کار کشیشها را میکردند و شاید باین جهت است که بآن نام قدسیت دادهاند. (۶) افوسفیادون Voustrephidon مرکب از سهکلمه است: Vous ، Strophi و don وشبیه بخطسیرگاو درمزرعه از راست بچپ است. (۷) نامهای نوعی از خطوط عربی است که درصفحهٔ ۱۳ همین کتاب بآن اشاره شدهاست. (۸) Souridon. (۹) Samia منسوب بجزیرهٔ Samos است. (۱۱) Pinex پنباکس بزبان یونانی بمعنی فهرست است.

در سال چهل وهشت[1] مردی که مدعی طبابت بود از بعلبك[2] بنزد مـا آمده و عقیده داشت که خط سامیارا میداند ؛ ما او را آزمودیم و گفته‌اش را صحیح یافتیم . اگر ده کلمه میگفتیم او گوش فرا میداد و سپس مینوشت . از او خواستم نـوشتهٔ خود را بخواند او عین الفاظ ما را خواند . جعفربن مکتفی گوید : رومیان بدین سبب از چپ براست نویسند که عقیده دارند کسی که‌می‌نشیند. درهرحال باید رورا بطرف مشرق‌داشته‌باشد چه‌اگر رو بمشرق نشست شمال درطرف چپ اوقرارمیگیرد، و اینطورکه باشد چپ‌براست میدهد، پس نویسنده نیز باید از شمال آغاز نموده‌بجنوب رود . و بازگوید : رومیان درخط، رسوم و قوانینی دارند، ازآن‌جمله‌حروفی پیاپی‌هم در بیست‌وچهار حرف دارندکه عبارتست از . غما[3] دلطا[4] قبا[5] سیغما[6] طاو[7] وخی[8] . و حروفی نیز دارند بنام حروف صدا دار و آنها: الفا[9] وابی.[10] ایطا.[11] یوطا[12] هو.[13] واوکوچك[14] . واو بزرگ[15] که‌آنرا اوطومیقا[16] نیز گـویند ، و حروف مؤنث چهار[17] حرف است: الفا، و واوکوچك، و واو بزرگ،وحروف مذکر: ابی، ایطا، یوطا و هواست[18] واعراب برحروف یونان داخل نمیگردد مگر برهفت حرف صدادار که بآن‌لجین‌و بلجین گویند[19] وزبان یونانی از شش حرف عربی حاء ، ذال ، ضاد ، عین، هاء و لام الف بی‌نیاز است[20] .

خط لنکبرده[21] و لـاکسه[22]

اینان از ملل میان روم‌و فرنگ[23] باشندکه فرمانروای اندلس[24] باآنان نزدیك است. حروف‌کتابت ایشان بیست و دو حـرف میباشد و خط آنان را افیسطلیق مینامند و از چپ

(۱) ظاهراً ؛ مراد سال۳٤۸ است. (۲) بعلبك شهریست دارای آثارباستانی‌که در۸۰ کیلومتری شمال‌شام واقع ومرکب ازدوکلمه است بعل=بت، وبك نام‌کسی که‌آن‌را ساخته است. رومیان ویونانیان‌آنرا (هیلیوپولیس) یعنی «شهر آفتاب» مینامند (رجوع شود بقاموس‌الاعلام ترکی وسایرکتب جغرافیایی). (۳) gh = Gamma. (٤) D = Delta. (٥) K = Kappa.
(٦) S = Sigma. (۷) T = Tau. (۸) Kh = Khi. (۹) A = Alpha. (۱۰) E = Epsilonn. (۱۱) ê = ita (۱۲) i = iota (۱۳) u = upsilonn (۱٤) o = omicronn (۱٥) W_ô = oméga
(۱٦) مراد ازاین‌کلمه همان واوکوچك و واو بزرگ است که از حیث تلفظ بهـم‌آمیخته است (۱۷) درمتن (اربعه) نوشته و ظاهـراً اشتباه است زیرا مؤلف سه‌حرف را بیشتر نیاورده ، و حرف مذکررا چهارحرف نوشته است‌که جمعاً هفت حرف صدادارمیشود (۱۸) آقای جورجس گروپتیس Georges Gropétis رئیس‌کلیسیای ارتودکس یونان درتهران‌که اطلاعات با ارزشی در این قسمت بما داده است اظهار داشت تا آنجا کـه میدانم در حروف یونانی مذکر و مؤنث نیست . (۱۹) لجین وبلجین (حرف اول‌کلمه دوم معلوم نیست ب و یا ت باشد) بگفتهٔ شخص نامبرده بالا همان Syllabe (هجا) است‌که سیاق عبارت هم مؤید آنست ، درجلد دوم فلوگل‌که مربوط بشرح‌کلمات ونسخه بدلهای الفهرست است درصفحه ۱۰ لحن و ملحین (باز بدون نقطهٔ حرف اول‌کلمه دوم) آورده است‌که بی‌تناسب باکلمه هجاء نیست . (۲۰) «ف» یکـی از شش حرف عربی‌را «دال» ضبط کرده درصورتیکه در یونانی، دال بمعنی دلتا وجود دارد ولی «ذال» ندارد ازاینرو ما بجای دال ، ذال نـوشتیم. (۲۱) لنکبرده یا انکبرده همان لـومباردی ــ Lombardie است‌که درقسمت شمال ایتالیا واقع ومرکز فعلی‌آن میلان Millan است . رجوع شود به ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۱۲۷ حاشیهٔ ۱٤) .

بقیه درصفحه بعد

براست نوشته میشود و سبب آنرا غیراز سببی که رومیان عقیده دارند میدانند. آنان گویند، برای این است که از حرکت قلب کمك گرفته شود نه علیه قلب ونوشتن از طرف راست از کبد وعلیه قلب باشد و این است نمونه آن . . . . . .

خط چین

نوشتن خط چینی مانند نقاشی است و نویسندهٔ آن هرقدرکه حاذق و ماهر باشد در نوشتن بدشواری میافتد، گویند: هیچ تندنویسی نمیتواند در یك روز بیش از دو یا سه‌ورق نویسد، و باین خط کتب دینی وعلمی خود را بربادزنها مینویسند و من چند نفراز چینیان را دیدم که بیشترشان از ثنویه[1] و سمنیه[2] بودندکه ما بعداً تاریخچه آنان را ذکر خواهیم کرد. چینیان خطی دارندکه آنرا «مجموع» مینامند بدین گونه که هر کلمه سه حرفی یا بیشتر صورت واحدی دارد، وهر کلام طولانی را شکلی از حرف است که دلالت بر معانی بسیاری میکند، چنانکه اگر خواستند چیزی‌بنویسند که گنجایش آن صد صفحه باشد بآن‌خط آنرا دریك صفحه مینویسند ، محمدبن زکریاء رازی گوید : مردی از اهل چین نزد من آمد ، و یك سال نزد ما مقیم بود . در ظرف پنج ماه سخن گفتن و نوشتن عربی را چنان آموخت که فصیح و حاذق و تندنویس گردید ، زمانیکه خواست بشهر خود برگردد یك‌ماه قبل ازحرکت بمن گفت : چون‌قصد رفتن دارم خواهشمندم کتابهای جالینوس راکه شانزده جلد است برای من بخوانید تا آنرا بنویسیم . بوی گفتم وقت تنگ است و این مدت که میخواهی اینجا باشی کفایت برای نوشتن مقدارکمی از آنرا هم نکند،آن جوان گفت: خواهش من این است که شما خود را در این مدتی که اینجا خواهم بودبمن و اگذارید ، و تا آنجاکه میتوانید برای من املاء کنیدکه من درنوشتن برشما سبقت خواهم جست . من از چند نفر شاگردان خود خواستم که در این‌کار با ما همراهی کنند ، و ما با سرعتی که ممکن‌بود براو میخواندیم، واو درنوشتن‌برما سبقت میجست و ما باور نداشتیم تا وقت‌مقابله رسید، و او نوشتهٔ خودرامقابله کرد. چگونگی این امرراکه از وی پرسیدم گفت :ما خطی داریم بنام «مجموع» وهمین‌است که‌ملاحظه میکنید، اگربخواهیم مطالب بسیاری‌را درمدت کوتاهی بنویسیم با این‌خط مینویسیم، و بعد اگر خواستیم، آنرا بخط متعارف و مفصل برمیگردانیم ؛ و بعقیدهٔ او یك شخص با ذکاوتی که در فراگرفتن والقاء سرعت خاطر داشته باشد ممکن نیست کمتراز بیست سال آنرا بیاموزد .

(۱) ثنویه‌دوگانه پرستی، واعتقادبازلی‌بودن نوروظلمت است (ملل ونحل‌شهرستانی‌ج۲ ص ۷۲).(۲)رجوع شود بصفحات ٦١٦ـ ۵۹۹ همین‌کتاب.

بقیه از صفحه قبل

(۲۲) لساکسة . La sax که تازیان بآن شنطونیه‌گویند در شمال فرانسه است (ترجمه مقدمهٔ ابن‌خلدون ص ۱٤۷) . (۲۳) افرنك= فرنك، معرب Frank ، لاتینی Fancus : قوم ژرمنی که در قدیم درجوار رود رن : Rhin سکونت داشتند (حاشیه برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین ص۱٤۷. (۲٤) نام اسپانیا و پرتقال است که عربها در مدت حکمداری خود بآن داده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی) ذیل‌کلمهٔ (اندلس) .

چینیان مدادی[1] دارند که از چیزهایی شبیه روغن چینی میسازند ، و من مقداری از آنرا دیدم که مانند لوحی بود و نقش‌صورت پادشاه راداشت؛ و یك تکه از آن برای مدت زیادی که دائماً بنویسند کفایت میکرد ؛ و این است نمونهٔ خط آنان :

سخن دربارهٔ قلم منانی [2]

خط منانی از فارسی و سوریانی[3] استخراج شده و مخترع آن مانی است چنانکه مذهب اوهم ترکیبی از مجوسیت و نصرانیت است . حروف این خط بیش از حروف عربی است . وبا آن اناجیل‌وکتابهای مذهبی خود را مینویسند؛ و مردم ماوراءالنهر[4] وسمرقند[5] نیز کتابهای دینی خود را با آن نوشته وآنرا خط دینی نامند . ومرقیونیه[6] خطی دارند که بخودشان اختصاص دارد و شخص موثقی که آن را دیده است بمن گفت : این خط شبیه بخط منانی ولی غیر از آن است وحروف منانی بدینگونه است :

(۱) مداد نوعی ازمرکب است‌که خوشنویسان با آن‌مینویسند رجوع شود به‌صبح‌الاعشی ج ۲ ص‌٦ و ٤٦٤. و فهرست کتابخانه دانشکدهٔ حقوق نگارش آقای دانش‌پژوه ج ۳- ص‌۱۵.
(۲) منانی‌نامی است‌که تازیان بآنارمانی داده‌اند . (۳) سوریانی یاسریانی منسوب بسورستان (عراق و بلاد شام) ؛ نام قومی سامی نژاد است‌که با قوم ارامی خویشاوند بودند (برهان قاطع حاشیهٔ ص ۱۱۳۵) . (٤) ماوراءالنهر بماوراء رود جیحون درخراسان‌گویند و آن قسمتی است‌که درشرق رودبوده وبلاد هیاطله نام داشته ودراسلام ماوراءالنهر نامیده شد(معجم‌البلدان)
(٥) سمرقند از شهرهای مشهور خاورمیانه در قسمت سغد ماوراء النهر است و اکنون درتصرف روسهاست (قاموس الاعلام ترکی) (٦) مرقیونیه پیروان مرقیونند که قبل از دیصانیه بودند (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص ۹۱) و رجوع شودبمرقونیان‌ص۳۰۶ دراین‌کتاب .

صورتی نیز دارند که اختلافی در حروف آن است و چنین نویسند[1] :

صاد . جیم . حا . کاف

قاف ها

سخن در بارهٔ قلم صغد[2]

شخص موثقی گفت : بشهر صغد رفتم که در ناحیهٔ ماوراءالنهر و موسوم بصغد ایران بالا بود، و پایتخت ترکها شهر بزرگی است بنام قرنکت[3] ومردمش ثنویه و نصاری هستند و بزبان خود ثنویه را اهارکف مینامند ، و این است نمونهٔ خط آنان :

سخن در بارهٔ سند[4]

مردم آنجا زبانهای مختلف، ومذاهب‌مختلف، وخطوط گوناگونی دارند: یکی‌از کسانی

(۱) «ف» حروف صاد جیم الی‌آخر را که برسم‌الخط عربی معمول نوشته شده جزء نمونه قلمداد کرده است درحالیکه ظاهراً چنین نبوده و مؤلف‌قصد نشاندادن حروف منانی ومعادل‌آن را بحروف عربی داشته است . (۲) صغد یا سغد بضم اول سرزمینی است درآسیای مرکزی‌در پارسی باستان Suguda یا Sugda دراوستای متأخر Sughdha (کشور سغدیان)آمده . سغدیان قومی از نژاد ایرانی تابع دولت پارس هخامنشی بودند و سرزمین‌آنان از جیحون (آمودریا) تا سیحون (سیر دریا) امتداد داشته است . (مقدمه برهان قاطع تصحیح آقای دکتر معین ج ۱ ص۱۷). (۳) قرنکت در فرهنگها دیده نشد ظاهراً مصحف (کبوکت) است که جیهانی در کتاب خود بآن اشاره کرده است (معجم‌البلدان ج۵ ص ۳۱۲). (٤) سند در شمال غربی هندوستان و درکنار رودخانه‌یی بهمین نام است و اکنون جزء پاکستان میباشد (برهان قاطع تصحیح دکتر معین ج ۲ ص۱۱۷۲ حاشیهٔ ۹ وقاموس الاعلام ترکی).

که در شهرهای آنان رفت‌وآمد کرده بود بمن گفت : این مردم را تقریباً دویست گونه خط است، وچیزی که درآنجا دیدم بتی از روی[1] بود که در دارالحکومه قرار داشت و میگفتند صورت «بد»[2] است وآن شخصی بودکه برکرسی نشسته و یکدست خود را برعدد سی گره زده داشت[3] و برآن کرسی خطی دیده میشد که نمونهٔ آن اینست :

شخص نامبرده میگفت : آنان بیشتر با نه حرف مینویسند ، بدینگونه :

که ابتدای آن ا ، ب ، ج ، د ، ه ، و ، ز ، ح و ط است ؛ بطاء که رسیدند بحرف اول برمیگردند و زیرآن یك نقطه میگذارند بدینگونه :

که میشود : ی، ك، ل، م، ن، س، ع، ف، ص . که ده بده افزایش مییابد ، و بصاد که رسیدند بدینگونه مینویسند و زیر هرحرف دونقطه میگذارند .

که میشود . ق، ر، ش، ت، ث، خ، ذ، ظ و بظاء که رسیدند حرف اول اصل را که آ است اینطور (آ ...) سه نقطه زیرآن میگذارندوبدین ترتیب تمام حروف‌معجم را آورده و هرچه خواهند مینویسند .

(۱) درمتن (صنما صفرا) آمده وصفر بمعنی روی ، برنج وطلاست و مرادگوینده ظاهراً بتی از طلا بوده است. (۲) بد درکتب اسلامی بمعنی بودا مؤسس آئین بودایی هند، وبمعنی بت و بمعنی بتخانه آمده است (برهان قاطع ج ۱ ص ۲۴۲ حاشیهٔ ۲) . (۳) عقدالانامل حسابی است که درقدیم معمول بود و پایهٔ آن بربند انگشت و خود انگشتان دست قرار دارد وآن را قواعد مخصوص است مثلا قاعدهٔ عشرات آنست که برای عدد ده سرناخن سبابه دست راست را بربند انگشت ابهام میگذارند ، چنانکه یك حلقهٔ گرد بنظر میآید ؛ و برای عدد بیست دست راست را بر بند انگشت ابهام میگذارند ، و برای عدد سی ابهام را راست نگه میدارند و سه‌بند انگشت سبابه را برطرف‌آن قرار دهند . برای بدست آوردن سایرقواعد این حساب رجوع شود به مجمع‌البحرین و مجلهٔ ماهانهٔ فرهنگ جهان شمارهٔ اول سال اول ص ۲۱ و شمارهٔ ۵ص ۱۸۳ بقلم آقای تقی مدرسی چهاردهی .

سخن دربارهٔ خط سودان[۱]

سودانیان مانند نوبه[۲] بجه[۳] زغاوه[۴] مراوه[۵] استان[۶] وبربر[۷] و سائر زنجیان ، جز «سند» برای ارتباطی که با هند دارند بزبان هندی مینویسند وخط وکتابی از آنان بدست نیامده . جاحظ درکتاب البیان خود چنین آورده است، کهزنجیان دارای خطابت و بلاغت درمذهب ولغت خود هستند، وکسیکه آن را دیده و مشاهده کرده بودبمن گفت، وقتیکه کار برآنان دشوار و دچار سختی شوند، خطیب آنان برزمینیکه برآمدگیداشته باشد مینشیند و سر را بزیر میاندازد، وخشم آلود بطور خفیسخنمیگوید، حاضران آنرا میفهمند ، و نیز گفت : در خطابهٔ او مردم بوظیفهٔ خودمتوجه میشوند و بهمانگونه عمل میکنند ، والله اعلم.

یکی از جهانگردان بمن گفت که مردمان «بجه» خط وکتابی دارند ولی ما آنرا بدست نیاوردیم، و دیگریکه مانندا و جهانگرد بود اظهار میداشت که مردمان «نوبه» امور دینی خود را بخط سریانی و رومی و قبطی مینویسند .

اما مردمان حبشه[۸] خطی دارند که حروف آن بهم متصل و مانند حروف حمیر است که از چپ براست میرود ، و هراسم را با سه‌نقطه از هم جدا میسازند ، وآن نقطه‌ها را بشکل مثلث میان دواسم میگذارند ، این است نمونهٔ آن حروف ونوشتن آن که درکتابخانهٔ مأمون بوده و غیر از خطشان است :

---

(۱) سودان قطعهٔ بزرگی از افریقا و مرکب از مملکت پهناوریست که سیاه‌پوستان در آنجا سکونت دارندومنقسم بسودان شرقی ، سودان وسطی وسودان غربی است . (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل‌سودان) . (۲) نوبه مملکت پهناوری است که در جنوب مصرو در دو طرف درهٔ نیل واقع است و درجنوب آن مروه و سایرممالك سودان قراردارد (قاموس‌الاعلام ترکی). (۳) بجه یا بجا ، میان صعید مصروحبشه ورود نیل و بحر احمر است و قبایل زیادی درآن سکونت دارند (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل‌بجه) . (٤) زغاوه را مورخان عرب از ممالك سودان

بقیه درصفحهٔ بعد

حرف ثوت یکی؛ وحرف ر، و ز، یکی؛ و حرف حوخ یکی؛ وحرف عوغ یکی؛ و حرف ط و ظ یکیست.

سخن دربارهٔ ترگان و همجنسان ایشان

اما ترك[1]، و بلغر[2]، و بلغار[3]، و برغز[4]، و خزر[5]، و آلان[6]، و اجناسی که دارای چشمانی ریز وپوستی بسیار سفیدند خطی مخصوص ندارند جزقوم بلغر و تبت[7] که بخطچینی ومانی مینویسند؛ وخط خزر عبری است؛ واز ترکان چیزی که بدست آمده این حکایت است که ابوالحسن محمدبن حسن بن اشناس آنرا برای من نقل کرد وگفت: حمود حرارترك

(۱) ترك ازملل مشهورآسیا ودرشماراقوام تورانی ونژادمغول است(قاموس الاعلام ترکی).

(۲) بلغر ــ باین نام چیزی بدست نیامد وشاید مراد مردم صربستان باشد که پایتختشان بلغراد، ونژادشان از مردم کوهستان کارپات بوده و با بلغارها امتزاج داشتند (قاموس الاعلام ترکی ومعجم البلدان ذیل کلمهٔ صربستان و بلغراد).

(۳) بلغار از ملل معروف بالکان واز نژاد تاتارند که بمرور زمان خوی اسلاو گرفتند واصلا از درهٔ ولگا وکوهستان اورال میباشند ومرکزآن شهریست در کوههای اورال بنام بلغار (قاموس الاعلام ترکی).

(٤) برغز بگفتهٔ مسعودی قومی بودند در شمال دریای سیاه؛ و یاقوت حموی پس از نقل گفتهٔ مسعودی بودن آنها را از بلغاریان غلط دانسته است (قاموس الاعلام ترکی).

(٥) خزریکی از اقوام ترك است. این قوم درشمال غربی دریای خزر یعنی دردوطرف رود ولگا ودر مرزآسیا واروپا سکونت داشتند (قاموس الاعلام ترکی).

(٦) آلان قومی هستند که درعصراول میلادی از آسیای وسطی آمده ودر جنوب شرقی روسیه سکونت کردند ویکدسته از آنان بقفقاز درآمدند (قاموس اعلام ترکی).

(۷) تبت مملکت پهناوریست که درآسیای وسطی وهمسایهٔ چین است. مردم آن ازمغول وچهرهٔ تاتارها را دارند (قاموس الاعلام ترکی).

بقیه از صفحهٔ قبل

غزلی میدانند، ولی ابومنصور درکتاب خودآنرا ازطرف مشرق همجوار نوبه دانسته است و از اینرو باید جزء سودان شرقی باشد (قاموس الاعلام ترکی).

(٥) مراوه یا مروه **Meroë** در طرف جنوب نوبه قراردارد (قاموس الاعلام ترکی).

(٦) استان درفرهنگها وکتب جغرافی دیده نشد، درسودان قطعه‌ایست بنام (اوشانتی **Ochonte**) که درآفریقای غربی واقع، و در شمال آن سودان است (قاموس الاعلام ترکی ذیل اشانتی، ولاروس بزرگ).

(۷) بربر نام قبایل بسیاری درکوهستان مغرب است که اول آن برقه تاآخر مغرب و بحرمحیط (معجم البلدان).

(۸) حبشه یکی از ممالك آفریقای شمالی است که درجنوب غربی دریای احمر قراردارد (معجم البلدان).

مکلی ازمردم توزینه[1] وازکسانی بود که درپیری ازشهر خود خارج‌شده وآبله گرفته بود، او برای‌من نقل کرد که پادشاه بزرگ ترکان وقتی بخواهد بیکی از شاهان کوچك نامه‌بنویسد وزیرخود را احضار وبوی امرمیکندکه تیری را از میان بشکافد، وبرآن نقشهائــی ترسیم نمایدکه دانشمندان ترك برآن آگاهی‌دارند، این‌نقشها برمعانی مقصوده پادشاه دلالت داشته ومرسل الیه نیزآنرا میفهمد. وبعقیدهٔ او آن نقشهای‌کوچك حکایت ازمعانی بسیاری کندو این‌کاررا وقتی کنندکه‌قصدمسالمت وترك مخاصمت داشته باشند و دروقت جنگ نیزآنرا بکار میبرند، وآن تیرها را برای همیشه نگاهداری نموده و بمفادآن وفادار هستند والله اعلم.

روسیه

کسی‌که بگفتارش اعتماددارم بمن‌گفت: یکی از ملوك‌کوهستان قبق[2] مرا برسالت نزد پادشاه روس فرستاد، و بعقیدهٔ او روسها خطی دارندکه برروی تخته چوب کنده‌کاری میکنند وقطعه چوب سپیدی بمن نشان دادکه برآن نقشهائی ترسیم شده بود و من ندانستم که آنها کلماتست یا حروف مفرده، و این است نمونهٔ آن:

فرنگ[3]

این قوم خطی دارند شبیه خط رومیان ولی سرراست‌تر و بهتر از آنست، چــه بسا آنرا بر شمشیر فرنگیان مشاهده‌کرده‌ایم، وقتی ملکهٔ فرنگ‌بــه مکتفی[4] نامه‌یی بــر حریر سفید نوشته، و بوسیلهٔ یکــی از خادمان‌که از طرف مغرب[5] بشهر او رفته بود برای او

(۱) توزینه در فرهنگها بدست نیامد ظاهراً تورتونه است‌که یکی از شهرهــای ایالت الکساندریاست‌که در شمال ایتالی واقع است (قاموس‌الاعلام ترکی ذیل تورتونه) وممکن است توزین باشدکه دهستانی در حلب است (معجم‌البلدان).

(۲) قبق‌نامی است‌که جغرافی‌دانان عرب بسلسله‌کوههای قفقاز داده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی).

(۳) در متن فرنجه است وفرنجه یا افرنج Francs قبیله ژرمن است‌که درقرن پنجم میلادی در فــرانسه متوطن گردید و در شرق بطور اجمال بملل اروپــایی اطلاق میشود (اعلام المنجد).

(٤) المکتفی‌بامرالله‌هفدهمین‌خلیفهٔ‌عباسی‌است ووفاتش‌در۲۹۵ بود.(قاموس‌الاعلام‌ترکی).

(٥) درنظرجغرافی‌دانان غرب (مغرب) باستثناء مصر شامل تمام سواحل شمال آفریقا (طرابلس غرب، تونس، الجزایر وحتی اندلس) است (قاموس‌الاعلام ترکی).

فرستاد ، و دوستی او را خواستار شده و تقاضای ازدواج با او را نموده بود نام‌آن خادم علبا و از خادمان ابن‌اغلب[۱] بود .

ارمن و غیر ارمن

ارامنه بسبب نزدیکی وهمسایگی که با شهرهای روم و عرب داشتند بیشتر برومی و عربی مینویسند وانجیل آنان بخط رومی است ، وخودشان خطی دارندکه شبیه بخط رومی است و اما پادشاهان مقیم کوهستان قبق و پایین‌آن که لکز[۲] ، شروان[۳] وزرزق[۴] باشندخطی ندارند وبمناسبت همسایگی که باهم دارند زبانشان مشترك بوده وهر گروهی لغت مخصوصی داشته ودر عبارت باهم اختلاف‌دارند؛ وما تاریخچهٔ‌آنانرا درجای خود ذکرخواهیم کرد .

سخن در کیفیت تراشیدن قلم

در تراشیدن سرقلم ملل عالم یکسان نیستند ، عبریان سرقلم را خیلی‌کج میتراشند، وتراش‌سریانی انحرافی بطرف چپ دارد و چه بساکجی‌آن بطرف راست است ، وگاهی‌قلم را بپشت برگردانند وگاهی نی را از میان بریده وآن‌را تراشیده و با آن مینویسند وآن را صلبا نامند، و تراش رومیان انحراف بسیاری بطرف راست دارد ؛ و فارسیان سرقلم را ریش ریش سازند باین ترتیب‌که نویسنده یا برروی زمین و یا با دنـدان آن را ریشه‌دار میکند تا خطش بهتر گردد ، وگاهی هم با نی نتراشیده مینویسند و آنرا خامه[۵] مینامند ، و با آن‌هماه دیباب[۶] راکه ازکتب دینی وسیاق وغیره است مینویسند ، چینیان بامو مینویسند وآنرا مانند نقاشان برسر لوله‌ای قراردهند؛ و عرب با هرگونه قلم و تـراشی مینویسندو معمولا کجی‌آن بطرف راست است و منشیان قلم را بدون انحراف قد میزنند .

---

(۱) ابن اغلب - یا - بنواغلب دولتی است‌که درتونس‌والجزایر تشکیل‌گردیده وتابع دولت بنی‌عباس بوده مؤسس این دولت ابراهیم‌بن اغلب‌است‌که درسال ۱۸٤ هجری قمری‌از طرف هارون‌الرشید فرمانفرمای‌آن نواحی‌گردید (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۲) لکز شهرکوچکی است در پشت دربند، و بنام بانی‌آنست ؛ ولکز ؛ خزر ، صلقب وینجر پسران یافث‌بن نوح هستندکه بان‌دیارآمده هریك جایی‌را آبادکردند (معجم‌البلدان‌و قاموس‌الاعلام ترکی) .

(۳) شروان از شهرهای قفقاز است‌که درساحل غربی دریای خزر قرار دارد و مرکز آن نحاض است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

(٤) زرزق درفرهنگها دیده نشد، محتمل است زرنوج(زرتوق) باشدکه جای‌مشهوریست در ترکستان وبالای خجند، یا زوزاق باشدکه درمیان‌کوههای ارمنستان واخلاط وآذربایجان بوده ومردمش ارمنی هستند (قاموس‌الاعلام ترکی ومعجم‌البلدان) .

(٥) خامه بروزن نامه قلم راگویندکه بدان چیزی مینویسند (برهان قاطع) .

(٦) هماه دیباب ظاهراً مصحف همار دفتره (=دبیره) است منتهی‌کتب دینی را با آن مینویسند، ویا آنکه نام‌کتاب دینی است ، محل تأمل است واحتمال داردکه «هماه» «دیباب» دوکتاب باشد یکی باموردینی ویکی نیزبسیاق وغیره اختصاص داشته است .

سخن دربارهٔ انواع ورق

گویند آدم اول کسی بود که بر گل نوشت، و پس از چندی سایر ملل نوشتن را برروی مس وسنگ آغاز کردند تا برای همیشه پایدار بماند. و این امر در زمان قبل از طوفان بود، وچه‌بسا هنگام‌حاجت برروی تخته وبرگ درخت نیز مینوشتند، ونیز روی توز[1] که کمانها را بآن میپوشانند مینوشتند تا همیشه پایدار بماند و ما شرح آن را درمقالهٔ فلاسفه آورده‌ایم؛ وبعد که دباغی پوست معمول گردید مردم برروی آن نوشتند؛ و مصریان بر کاغذ مصری که از نی بردی[2] بعمل میآمد نوشتند وگویند اول کسی که آن را بعمل آورد یوسف نبی علیه‌السلام بود. رومیان برحریر سپید ورق[3]؛ و طومارمصری وفلجان که‌پوست گورخر است مینویسند. فارسیان برپوست گاومیش وگاو، وگوسفند. و عرب براستخوان کتف شتر، و لخاف که سنگ پهن سپیدی است، و شاخهٔ درخت خرما که برگهای آنرا کنده باشند مینویسند؛ و چینیان بر کاغذ مصری که از گیاه خشك بمقدار فراوان بعمل میآوردند، وهندیان برمس و حریر سپید مینوشتند.

اما کاغذ خراسانی، از کتان بدست میآید، و گویند این کار در زمان بنی‌امیه و بقولی در زمان بنی عباس رواج یافت، و برخی آنرا قدیم و برخی آنرا جدید دانسته‌اند و نیز گویند: کارگران چینی آنرا در خراسان همانندکاغذ چینی میساختند، و انواع آن طلحی، نوحی، فرعونی، جعفری و طاهری است. در بغداد مردم سالها بر نوعی‌کاغذ مینوشتندکه ممکن بود آن را پاك کرده و دوباره برآن نوشت، زیرا در واقعهٔ محمدبن زبیده[4] نوشته‌های دیوانهای دولتی که برپوست بود بتاراج ویغما رفت، وکتابها نیز برپوست نوشته میشد وچون پوست را با آهك دباغی میکردند خشکی زیادی‌پیدا میکرد، وبعد دباغی کوفی معمول شدکه پوست با خرما دباغی میشد و نرم میماند.

پایان

فن اول ــ از مقالهٔ اول در اخبار علماء

والحمدلله وحده

(۱) توز، پوست درخت خدنگ است و آن پوستی است‌که‌کمانها و سپرها را بدان میپوشانند (برهان قاطع مصحح‌آقای دکترمعین ص ۵۳۳ حاشیهٔ ۸).

(۲) بردی بافتح نباتی است‌که درآب روید ودرمصر ازآن‌کاغذ سازند (منتهی‌الارب).

(۳) رق پوست نازکی است‌که برآن مینویسند (المنجد).

(٤) اشاره بجنگ امین ومأمون پسران هارون‌الرشید وغارت بغداد درسال ۱۹۶ هجری ومحمدبن زبیده نام امین است (معجم‌البلدان وناموس‌الاعلام ترکی).

فن دوم از مقالهٔ اول

کتاب الفهرست

در نام کتابهای دینی که بمذهب مسلمانان و مذاهب صاحبان آنها نازل گردیده است

محمدبن اسحاق گوید: کتابی از نسخه‌های قدیمی و گویا از کتابخانهٔ مأمون بودبدست آوردیم که مؤلفش نام وشمارهٔ صحف ، وکتابهای آسمانی ، و مبلغان آنها راکه بیشترمورد تصدیق وگروش مردمان جاهل و اوباش میباشند درآن ذکر نموده بود و من قسمتهائی از این کتاب رادر مواردی که لازم بنقل دانستم با همان الفاظی که نویسنده بکار برده است در اینجا نقل میکنم :

احمدبن عبدالله بن سلام بردهٔ امیرالمؤمنین هارون ـ گویا رشید باشد ـ گوید : این کتاب ترجمه‌ایست ازکتاب‌الحنفـاء صابئیان ابراهیمیه کـه مؤمنان به ابراهیم علیه‌السلام بوده و صحفی راکه خداوند براو نازل کرده بود با خود میداشتند و چون کتاب مفصلی بود من باندازهٔ لزوم و برای روشن داشتن علل وموجبات تفرقه و اختلافاتشان آنـرا مختصر نموده ودلائلی نیز ازقرآن و آثار پیغمبر (ص) واصحابش وسایر مسلمانانی که از اهل کتاب بودند مانند عبدالله بن سلام ، یامین بن یامین ، و هب بن منبه ، کعب‌الاخبار ، ابن تیهان ، و بحیر راهب برآن افزودم .

احمدبن سلام گوید : صدر آن کتاب مشتمل برصحف ، توراة ، انجیل وکتب انبیاء وتلامذه بودکه من از زبانهای عبری ، یونانی و صابئه که لغات آن کتابها بود ـ حرف بحرف بعربی ترجمه کردم و بزیبا کردن و آراستن الفاظ آن نپرداختم ، برای آنکه مبادا سبب تحریف گردد ، و در ترجمه نه چیزی افزودم و نه چیزیرا کم کردم مگر در مواردی که سیاق عبارت و درستی جمله‌بندی درعربی موجب تقدیم و یا تأخیرکلمه بود مثلا درترجمه «ات مایم تان» که ترجمهٔ آن بعربی «ماء هات» میباشد «ماء» را عقب و«هات» را جلوقرار دادم تا درستی ترجمه محفوظ بماند ، و این رویه را در تمام جاهایی کـه درستی الفاظ در ترجمه بعربی اقتضا مینمود رعایت کردم و خدا داندکه نه چیزی برآن افزودم ونه چیزی راکاستم مگر بکیفیتی که ذکر گردید .

در جای دیگر آن کتاب گوید : تمام انبیاء صد و بیست وچهار هزار نفرند و کسانی که بوحی شفاهی پیامبر بودند، سیصدوپانزده نفرند ، و تمام کتابهائی که از طرف خداوندنازل گردیده یکصدوچهار کتاب است که صد صحیفه از آنرا خداوند درفاصلهٔ میان آدم و موسی نازل فرمود . و اولین کتابی که خداوند نازل کرد صحف آدم علیه‌السلام است که بیست‌ویك صحیفه بود . کتاب دوم را خداوند برشیث علیه‌السلام نازل کرد که بیست و نه صحیفه بود کتاب سوم براخنوخ که ادریس علیه‌السلام است نازل گردید : و سی صحیفه بود . کتاب چهارم را خداوند برابراهیم نازل کرد که ده‌صحیفه بود. و کتاب پنجم برموسی نازل گردید و ده صحیفه بود که مجموع آنها پنج کتاب ویکصدصحیفه میشود . وپس‌از آن صحف‌ده‌گانه، خداوند تورات را در ده لوح بر موسی علیه‌السلام نازل گردانید .

احمدبن عبدالله گوید : آن الواح رنگ سبز داشت و خطش سرخ فام مانند شعاع آفتاب بود ، و احمدبن اسحق گوید : این صفتها را یهود قبول ندارند . احمد گوید : موسی که از طور پائین آمد ، وپیروان خود راپرستندهٔ گوساله یافت، آن الواح را بر زمین زد و در هم شکاند ؛ و چون ، از این‌کار پشیمان شد ، از خداوند درخواست کرد که آنها را بوی بر گرداند؛ خداوند باو وحی فرستاد که آنها را در دو لوح برمیگردانم ، و چنین کرد . یکی از آنها لوح میثاق و دیگری لوح شهادت بود . پس از اینها خداوند مزامیر را که همان زبور است برداود نازل نمود ، و آن زبوری است که در دست یهود و نصاری بوده و یکصدوپنجاه زبور است .

سخن دربارهٔ توراتی که در دست یهود است و نام کتابها و اخبار علماء و مصنفان آنان

از یك دانشمند یهودی در این باره سؤالهایی نمودم و او چنین جواب داد :

خداوند تبارك و تعالی تورات را برپنج قسمت برموسی نازل فرمود که‌هریك منقسم بدو سفر ، و هر سفر منقسم بچند فراسه ــ یعنی سوره ــ و هر فراسه منقسم بچند ابسوق ، یعنی آیه ، بود . و موسی کتابی نیزداشت که بآن مشنا میگفتند ، و یهود علم فقه و شرایع و احکام را ازآن استخراج میکنند، وآن کتابی ، بزرگ وبزبان کسدانی[1] و عبریست . وبعد ازتورات این کتابهاازانبیاست: کتاب یهوسع، کتاب سفطی، کتاب شموئل، کتاب سفر اشعیا، کتاب سفر ارمیا، کتاب سفر حزقیل، کتاب ملخی، که همان سفرداود واصحاب او بوده ومعروف بتفسیر

[1] ــ کسدان ظاهراً بنطیان باشند (تاریخ علوم عقلی ص ۳۶۱) .

ملخي‌الملوك است ، کتاب‌الانبیاء که دوازده‌سفر کوچك است . کتابهای دیگری هم دارند که آنهارابطارات نامند وازهشت‌کتاب‌انبیاء استخراج گردیده‌است.واز جملهٔ کتب ایشان: کتاب عزور[1] ، کتاب دانیال ، کتاب ایـوب ، کتاب سیر سیرین ، کتاب اخا ، کتاب روث ، کتاب قوهلت . کتاب زبور داود، کتاب امثال سلیمان، کتاب دیوان‌الایام است که در آن سیرهٔ ملوك و تاریخشان ذکرشده ، و کتاب حشوارش که آنرا مجله نامند .

و از دانشمندان یهودکه در زبان عبری توانا بوده و یهود معتقدندکه مانند او دیده نشده ، فیومی است که نامش سعید و بقولی سعدیاست که قریب‌العهد بما بوده و در زمان ما گروهی ویرا دیده‌اند ، و این کتابها از اوست : کتاب‌المبادی ، کتاب‌الشرایع ، کتاب تفسیر اشعیاء ، کتاب تفسیر التوراة ، تحت‌اللفظی بدون شرح . کتاب‌الامثال، در ده مقاله کتاب تفسیر احکام داود . کتاب تفسیر النکت که تفسیری از زبـور داود علیه‌السلام است ، کتاب تفسیرالسفر الثالث من‌النصف‌الاخر من‌التوراة ــ که مشروح است ، کتاب تفسیر کتاب ایوب . کتاب اقامة الصلوات والشرائع ــ کتاب‌العبور ــ که در تاریخ است .

سخن دربارهٔ انجیل نصاری
و نام کتابها وعلماء ومصنفان آنها

از یونس کشیش که از دانشمندان است پرسیدم چه کتابها از کتبی که مورد تفسیر و عمل قرار داده‌اید بزبان عربی ترجمه شده است ، جواب گفت : از جمله‌آن کتابها ، کتاب الصورة است که بدو قسمت تقسیم گردیده : صورة العتیقه و صورةالحدیثه[2] و بعقیده او عتیقه سند قدیمی برمذهب یهود ؛ و حدیثه بـرمذهب نصاری است ؛ و عتیقه استناد بچندین کتاب داردکه اول‌آن تورات است که پنج سفرمیباشد . کتاب محتوی ، که شامل چندین کتاب است کتاب یوسع‌بن نون ، کتاب الاسباط ، یاکتاب القضاة ، کتاب شماویل و قضیة داود ، کتاب اخبار بنی اسرائیل ، کتاب قضیة رعوث ، کتاب سلیمان بن داود فی الحکم ، کتاب قوهلت ، کتاب سیرسیرین ، کتاب حکمة هویسع‌بن سیری ، کتاب الانبیاء که شامل چهار کتاب است : کتاب‌اشعیاءالنبی علیه‌السلام ، کتاب ارمیا النبی علیه‌السلام. کتاب‌الاثنی عشر نبیا علیهم‌السلام و کتاب حزقیل .

کتاب الصورة الحدیثه مشتمل براناجیل اربعه است ، کتاب انجیل متی ، کتاب انجیل مرقس، کتاب انجیل‌لوقا، کتاب انجیل یوحنا و کتاب الحواریین معروف بفراکسیس و کتاب بولس‌السلیح، در بیست‌وچهار رساله .

---

۱ ــ عـزور ظاهراً عزیز است که در تورات و قرآن نامش برده شده است (رجوع شود به قاموس‌الاعلام ترکی و اعلام‌المنجد)

۲ ــ مرادکتاب عهد قدیم و کتاب عهد جدید است .

گروهی از نصاری در فقه و احکام کتابهائی دارند که از آن جمله کتاب سیهودس مغربی و مشرقی است که هریك از این دو کتاب شامل چندین کتاب در احکام است .

و از علمای آنان درشریعت و فتوی ابن بهریز است که نامش عبدیسوع بود ؛ وی در ابتداء مطران[1] حران[2] و بعد مطران موصل و حره[3] گردید ؛ و چندین کتاب و رساله دارد که ازآن جمله : کتاب المرقس یعقوبـی معروف ببادوی است؛ و این کتاب در جواب دو نامه‌ایست در ایمان که مرقس بابـن بهریز نوشته و در آن وحـدانیت اقنوم را که یعقوبیه و ملکیه بآن معتقدند بـاطل دانسته است . و حکمت ابن‌بهریز بحکمت اسلام نزدیك بود ، و بسیاری ازکتب منطق و فلسفه را ترجمه کرده است .

و ازآن جمله قینون است که ترجمه‌های وی صحیحتر از ترجمهٔ دیگران و عبارات و الفاظش نیز بهتر از دیگران است .

تیادورس ، بوشع بخت . و حـزقیل ، و طماثاوس ، و یوسع‌بن‌بد ، از مترجمان و مفسرانی هستند که ما در مقالهٔ علوم قدیمه دربارهٔ آنان سخن خواهیم گفت .

از جملهٔ علمای نصاری تاومای رهاوی است که رساله‌یی بخـواهرش نوشته و در آن جریاناتی که میان او و مخالفینش در اسکندریه رخ داده بود نگاشته است، و دیگر لالیا مطران دمشق است و کتاب الدعاء از اوست ، و نیز ابو عـزه اسقف حران است که کتابی در انتقاد از نسطورس رئیس تألیف کرده ؛ وگروهی نیز بر رد اوکتابهایی نوشته‌اند .

۱ــ بزرگ و مهتر ترسایان (منتهی‌الارب) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۸ حاشیهٔ ۱۰

۳ــ حره‌نام چندین محل است و در اینجا ظاهراً قسمت جنوبی دمشق و سوریه میباشد (اعلام‌المنجد) .

فن سوم
از مقاله اول - از کتاب الفهرست

در اخبار علما و نام کتابهای آنان

این فن مشتمل بر وصف کتابی است که لَایَاْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیهِ وَلامِنْ خَلْفِه تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ[1] ونام کتابهائی که در این باره تألیف شده و اخبار قراء سبعه و قاریان دیگر و تصنیفات آنان

محمدبن اسحاق گوید: ابوالحسن محمدبن یوسف ناقط حکایت میکرد که یحیی‌بن محمد ابوالقاسم بمن گفت سلیمان بن داود هاشمی از قول ابراهیم بن سعد از زهری و او از عبیدبن سلف نقل کرد، که زیدبن ثابت بمن گفت، ابوبکر مرا احضار کرد، و هنگامیکه بروی درآمدم عمربن خطاب را درآنجا دیدم. ابوبکر بمن گفت: عمر میگوید روز یمامه[2] کشتار سختی از قراء قرآن شده، و اگر در جاهای دیگر اینگونه کشتارها اتفاق افتد، بیم آن میرود که گروه بسیاری از قاریان قرآن نابود گردند. نظر ورای من براین است که قرآن را بصورت جمع آوری شده‌درآوریم. من بعمر گفتم چگونه‌کاری راکه رسول خدا نکرده است من انجام دهم. عمر گفت، خدا میداند که این‌کار بسیار خوب و شایسته است. و در این‌باره پی‌درپی بمن مراجعه مینمود تا آنکه خداوند بمن یارائی این‌کار را داد. و من نیزهمان را دیدم که عمر پیش‌بینی میکرد.

زیدبن ثابت گوید: ابوبکر بمن گفت تورا جوان خردمندی‌میشناسم که‌آلودگی بکارهای

۱ـ قرآن سورهٔ فصلت آیهٔ ۴۳ .

۲ـ یمامه جای بزرگیست دو جزیرةالعرب که میان نجد و بحرین قرار دارد در آنجا مسیلمه‌کذاب خروج کرد و در جنگی که میان او و مسلمانان بسرکردگی خالدبن ولید اتفاق افتاد شکست خورده و کشته شد (قاموس الاعلام ترکی) .

زشت و ناپسند نداری، و نزد رسول خدا کاتب وحی بودی، بیا و بجستجوی قرآن برخیز، وآن‌را جمع آوری بنما. زید گوید، بخدا سوگند، که برداشتن کوهی از کوهها برمن سنگین‌تر ازکار جمع‌آوری قرآن نبود. من از روی تکه‌پاره‌ها، و سنگهای سفید، و ساقهٔ شاخه‌های درخت خرما، و سینه‌های مردم آنرا جمع کردم. حتی سورهٔ توبه‌ایرا که نزد ابوخزیمه انصاری یافتم نزد هیچ کسی ندیده بودم: ــ لَقَدجاءَکُم‌رَسُولٌ مِنْ‌اَنفُسِکُم‌عَزِیزٌعَلَیه ما عَنِتّم ــ تا آخر سوره[۱]. این قرآن تا زمانیکه ابوبکر حیات داشت نزد او بود، پس از وفاتش عمر آن را با خود داشت و پس از مرگ عمر نزدحفصه دخترعمر بود.

محمدبن اسحاق گوید: شخص موثقی روایت کرده است که حذیفةبن یمان از عراق برعثمان وارد گردید وبعثمان گفت: درباب این امت را قبل ازآنکه در قرآن همان‌اختلافی را پیدا نمایندکه یهود ونصاری درکتاب‌خود پیدا نمودند. عثمان برای حفصه پیغام فرستاد که قرآن را برای ما بفرست تا چند نسخه از آن برداریم وسپس آن را بتو بازگردانیم. حفصه آنرا برای عثمان‌فرستاد. و عثمان، یزیدبن ثابت، وعبدالله‌بن زبیر، و سعیدبن عاص، وعبدالرحمن‌بن حارث‌بن هشام دستورداد ازآن‌نسخه‌برداری کنند، وبقریشیان گفت‌اگرمیان شما و زیدبن ثابت اختلاف درچیزی از قرآن پدید آید آنرا بزبان قریش بنویسید زیرا قرآن بزبان قریش نازل گردیده، وآنان نیز بهمین گونه رفتار نمودند، و همینکه نسخه برداری پایان یافت‌عثمان‌آن قرآن‌را بحفصه برگردانید وازآن نسخه‌ها بهرطرف نسخه‌ئی فرستاده و امرکرد غیر ازآن هرچه باشد بسوزانند.

باب نزول قرآن درمکه و مدینه و ترتیب نزول آن

ابوالحسن محمدبن یوسف از قول ابوعبدالله‌محمدبن غالب برای من حکایت کرد: ــ در سال دویست‌و نوزده که عبدالله بن حجاج مدینی از مدینه‌آمد از قول بکربن عبدالوهاب مدینی از محمدبن عمر واقدی، واو از معمربن راشد، و او از زهری، واو از محمدبن نعمان‌بن بشیرحکایت کرد: اول چیزیکه از قرآن برپیغمبر صلعم نازل گردید، اقرأ باسم ربك‌الذی خلق ــ تاعلم‌الانسان مالم یعلم ــ بود. پس از آن ــ ن والقلم ــ پس از آن ــ یا ایهاالمزمل است که‌آخرآن در راه مکه نازل گردید. پس ازآن ــ المدثر است.

و از مجاهد چنین روایت شده: ــ تبت یداابی‌لهب ــ پس ازآن ــ اذاالشمس کورت ــ پس‌ازآن ــ سبح اسم‌ربك الاعلی ــ پس ازآن ــ الم نشرح‌لك‌صدرك ــ پس‌ازآن ــ والفجر ــ پس‌ازآن ــ والضحی ــ پس ازآن ــ واللیل ــ پس ازآن ــ والعادیات ضبحا ــ پس ازآن ــ انا اعطناك‌الکوثر ــ پس ازآن ــ الهیکم‌التکاثر ــ پس ازآن ــ ارایت الذی ــ پس از آن ــ

۱ ــ آیه‌های ۱۲۹ــ۱۳۰ آخرسورهٔ توبه است (رجوع کنید بقرآن سوره توبه).

قل یاایها الکافرون ـ پس از آن ـ الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل ـ پس از آن ـ قل هوالله احد ـ پس از آن ـ قل اعوذ برب الفلق ـ پس از آن ـ قل اعوذ برب الناس ـ و بقولی این سوره مدنی است ـ پس از آن ـ والنجم ـ پس از آن ـ عبس و تولی ـ پس از آن ـ انا انزلناه ـ پس از آن ـ والشمس وضحیها ـ پس از آن ـ والسماء ذات البروج ـ پس از آن ـ والتین والزیتون ـ پس از آن ـ لایلاف قریش ـ پس از آن ـ القارعة ـ پس از آن ـ ویل لکل همزة ـ پس از آن ـ والمرسلات ـ پس از آن ـ ق والقرآن ـ پس از آن ـ لااقسم بهذا البلد ـ پس از آن ـ الرحمن ـ پس از آن ـ قل اوحی ـ پس از آن ـ یس ـ پس از آن ـ المص ـ پس از آن ـ تبارك الذی نزل الفرقان ـ پس از آن سوره الملایکه ـ پس از آن ـ الحمدلله فاطر ـ [1] ـ پس از آن ـ سورهٔ مریم ـ پس از آن ـ سورهٔ طه ـ پس از آن ـ سورهٔ اذاوقعت الواقعة ـ پس از آن ـ طسم الشعراء ـ پس از آن ـ طس ـ پس از آن ـ طسم دیگر ـ پس از آن سورهٔ بنی اسرائیل ـ پس از آن ـ سورهٔ هود ـ پس از آن سورهٔ یوسف ـ پس از آن ـ سورهٔ یونس پس از آن ـ سورهٔ الحجر ـ پس از آن سورهٔ والصافات پس ازان سورهٔ لقمان ـ وآخراین سورهٔ مدنی است ـ پس از آن ـ قد افلح المؤمنون ـ پس از آن ـ سبأ ـ پس از آن ـ سورهٔ الانبیاء ـ پس از آن ـ سورهٔ الزمر ـ پس از آن ـ سورهٔ حم المومن ـ پس از آن ـ سورهٔ حم السجده[2] ـ پس از آن ـ سورهٔ حم عسق ـ پس از آن ـ حم الزخرف ـ پس از آن ـ حم الدخان ـ پس از آن ـ حم الشریعة ـ پس از آن حم الاحقاف و دراین سوره چند آیه مدنی است ـ پس از آن ـ والذاریات ـ پس از آن ـ هل اتیك حدیث الغاشیة ـ پس از آن ـ سورهٔ الکهف ـ وآخر آن مدنی است ـ پس از آن ـ انعام ـ و چند آیه ازآن مدنی است ـ پس از آن ـ سورهٔ نحل ـ که آخرش مدنی ـ پس از آن ـ سورهٔ نوح ـ پس از آن ـ سورهٔ ابراهیم ـ پس از آن ـ سورهٔ سجده ـ پس از آن ـ سوره والطور ـ پس از آن ـ تبارك الذی بیده الملك ـ پس از آن ـ الحاقه ـ پس از آن ـ سأل سائل ـ پس از آن عم یتسائلون ـ پس از آن ـ والنازعات ـ پس از آن ـ اذا السماء انفطرت ـ پس از آن ـ اذا السماء انشقت ـ پس از آن ـ روم ـ پس از آن ـ عنکبوت ـ پس از آن ـ ویل للمطففین ـ و گویند مدنی است ـ پس از آن ـ اقتربت الساعة وانشق القمر ـ پس از آن ـ والسماء والطارق.

وگوید[4]: ـ ثوری ازفراس و او از شعبی برای من حکایت کرد که سورهٔ نحل درمکه

---

۱ ـ درقرآنهائیکه اخیراً چاپ شده سورهٔ ملائکه نیست درقرآنهای چاپ قدیم وقرآنیکه فلوکل چاپ کرده ودرکتابخانه مجلس است سورهٔ ملائکه را همان سوره فاطرذکر کرده‌اند.

۲ ـ همان سورهٔ فصلت است. ۳ ـ ظاهراً سورهٔ جاثیه است.

٤ ـ ظاهراً گوینده مجاهد باشد.

نازل شده جز این آیات : ـ و اَنْ عاقَبْتُم فَعاقِبوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُم بِه [۱] .

ابن جریح از قول عطاء خراسانی از ابن عباس نقل کرده است : هشتاد و پنج سوره در مکه ، و بیست و هشت سوره در مدینه ، نازل شده است . در مدینه ؛ بقره پس ازآن ـ انفال ـ پس‌ازآن ـ اعراف ـ پس‌ازآن ـ آل‌عمران ـ پس‌ازآن ـ ممتحنه ـ پس ازآن ـ نساء ـ پس‌ازآن ـ لم‌یکن‌الذین کفروا ـ پس‌ازآن ـ رعد ـ پس‌ازآن ـ هل‌اتی‌علی‌الانسان ـ پس ازآن ـ یا ایهاالنبی اذا طلقتم النساء ـ پس ازآن ـ لم‌یکن الذین کفروا ـ پس ازآن حشر ـ پس ازآن ـ اذا جاء نصرالله والفتح . پس از آن ـ نور ـ پس ازآن ـ منافقون ـ پس ازآن ـ مجادله ـ پس ازآن ـ حجرات ـ پس ازآن ـ یاایها النبی لم تحرم ـ پس از آن ـ جمعه ـ پس از آن ـ تغابن ـ پس ازآن ـ حواریین[۲] ـ پس از آن فتح ـ پس از آن ـ مائده ـ پس ازآن ـ توبه است .

و گویند در مدینه ، معوذات[۳] ، و پس از آن بقیه قرآن نازل گردیده است .

ترتیب قرآن در مصحف عبدالله‌بن مسعود

فضل‌بن شاذان گوید : ـ ترتیب سوره‌های قرآن را در مصحف عبدالله بن مسعود بدینگونه یافتم :

بقره . نساء . آل عمران . المص . انعام . مائده . یونس . برائة . نحل . هود . یوسف . بنی‌اسرائیل . انبیاء مؤمنون . شعراء . صافات . احزاب . قصص . نور . انفال . مریم . عنکبوت. روم . یس . فرقان . حج . رعد . سبا . ملائکه . ابراهیم . ص. الذین کفروا. قمر. زمر . حوامیم . مسبحات[۴]: حم مؤمن . حم‌زخرف . سجده . احقاف. جاثیه . دخان، انا فتحنا . حدید . سبح . حشر . تنزیل . سجده[۵] . ق. طلاق. حجرات. تبارك‌الذی بیده‌الملك . تغابن . منافقون . جمعه . حواریون . قل‌اوحی . انا ارسلنانوحاً مجادلـه . ممتحنه . یا ایها النبی لم‌تحرم . الرحمن . ذاریات . طور . اقتربت‌الساعة . الحاقه . اذاوقعت . ن والقلم . النازعات . سأل سائل . مدثر . مزمل . مطففین . عبس . هل‌اتی علی‌الانسان. القیامة. مرسلات . عم یتسائلون. اذاالشمس کورت. اذاالسماءانفطرت. هل‌اتیك حدیث‌الغاشیه . سبح اسم ربك الاعلی . واللیل اذا یغشی . فجر . بروج . انشقت .

۱ـ با ذکر کلمه (آیات) ظاهراً آیهٔ مذکوره وبقیه آیات تا آخر سوره است (رجوع کنید . قرآن سوره نحل) .

۲ـ ظاهراً سوره (صف) است .

۳ـ معوذات سوره قل‌اعوذ برب‌الناس و قل اعوذ برب‌الفلق است .

۴ـ حوامیم ومسبحات نام سوره مستقل نیست .

۵ـ ظاهراً سوره (الم تنزیل‌الکتاب) است .

اقراء باسم ربك . لا اقسم بهذا البلد . والضحی . الم نشرح لك . والسماء والطارق . والعادیات . ارایت . قارعة . لم‌یکن‌الذین کفروامن اهل الکتاب . والشمس و ضحیهـا . والتین. ویل‌لکل همزة . فیل : لایلاف قریش. تکاثر . انا انزلنا . والعصر لقد خلقناالانسان لخسر وانه فیه الی اخرالدهر الاالذین آمنوا و تواصوا بالتقوی و تواصوا بالصبر[۱] اذاجاء نصرالله . انا اعطیناك ، قل‌للذین کفرو لااعبد ماتعبدون[۲] . تبت یدا ابی‌لهب وقد[۳] تب‌مااغنی عنه ماله و ماکسب و امراته حمالةالحطب . الله الواحدالصمد[۴] .

و این میشود یکصد و ده سوره[۵] . و بروایتی سوره طور پیش از والذاریات نازل گردیده است .

ابوشاذان از قول ابن سیرین نقل کند که عبدالله‌بن مسعود معوذتان و فاتحة الکتاب را درقرآن خود نداشت . وفضل از گفته اعمش روایت کند که عبدالله حم سق قرائت مینمود .

محمدبن اسحاق گوید : ـ چندین قرآن دیدم که نویسندگانش‌آن را قرآن ابن‌مسعود دانسته‌اند درحالیکه‌حتی دونسخه از آن باهم توافق نداشت . و غالب‌آنها در برگهائی بود که زیاد خط‌خوردگی داشت . و قرآنی نیزدیدم که درحدود دویست سال پیش نوشته شده بود و سورهٔ فاتحةالکتاب را داشت .

وفضل‌بن شاذان یکی از پیشوایان درقرآن وروایات است . وبهمین جهة ماگفته‌های او را بدون اینکه خود دیده باشیم نقل نمودیم .

ترتیب قرآن در مصحف

ابیّ‌بن کعب

فضل‌بن شاذان گوید : ـ یکی از اصحاب ما که مورد اعتماد است میگفت ، ترتیب سوره‌های قرآن‌را بقرائت ابی‌بن کعب دربصره در دهکدهٔ بنام قریةالانصار ، در دوفرسنگی بصره، نزد محمدبن عبدالملك انصاری‌یافتم. و او قرآنی بما نشان داده وگفت این قرآن متعلق بپدر من بوده و ما از پدران خود آنرا روایت مینمائیم . من نظری درآن‌کردم و اوائل و اواخرسوره‌ها وعدد آیات آنرا درآوردم . اول‌آن ، فاتحه الکتاب . بقره . نساء

۱ـ درقرآنهای موجوده سوره والعصر بدینگونه نیست. (رجوع‌کنیدسوره ۱۰۷ .)

۲ـ چنین سوره درقرآن دیده نشد .

۳ـ سورهٔ تبت (وقد) ندارد (رجوع کنید قرآن سوره ۱۱۱) .

٤ـ چنین سوره درقرآن دیده نمیشود (رجوع‌کنید قرآن سوره اخلاص ۱۱۲) .

۵ـ باستثنا حوامیم ومسبحات‌که سوره نمیباشد یکصدوشش سوره‌است

آل‌عمران . انعام. اعراف. مائده– و در داشتن یونس تردید دارم ؛ انفال . توبه . هود. مریم . شعراء . حج . یوسف . کهف . نحل . احزاب . بنی اسرائیل . زمر . حم‌تنزیل. طه . ابنیاء . نور . مؤمنین . حم‌المؤمن . رعد. طسم‌القصص . طس سلیمان . صافات . داود[۱] . سورهٔ ص . یس . اصحاب‌الحجر . حمعسق . روم . زخرف . حم سجده . سوره ابراهیم . ملائکه . فتح . محمدصلعم . حدید . طهار[۲] تبارك الفرقان . الم تنزیل. نوح . احقاف . ق . الرحمن . واقعه . جن . نجم . الحاقة . حشر . ممتحنه . مرسلات . عم‌یتسائلون . انسان[۳] . لااقسم. کورت . النازعات. عبس . مطففین . اذالسماء انشقت . التین . اقراء باسم ربك . حجرات . منافقون . نبی علیه‌السلام[۴] . فجر . ملك . و اللیل اذایغشی . اذا السماء انفطرت . والشمس وضحیها . السماء ذات‌البروج . طارق . سبح‌اسم ربك‌الاعلی . غاشیة . عبس[۵] . وهی اهل‌الکتاب[۶] . لم‌یکن اول ماکان[۷] . صف . ضحی . الم نشرح‌لك . قارعة . تکاثر. خلع – سه‌آیه[۸] . جید . شش‌آیه: – اللهم ایاك نعبد – و اخران– بالکفار ملحق[۹]. لمز. اذازلزلت . عادیات. اصحاب‌الفیل. التین[۱۰] . کوثر . قدر .کافرون. نصر . ابولهب . قریش . صمد . فلق . ناس . که جمع آن میشود، یکصدوشانزده سوره[۱۱] .

وباز گوید : تا اینجا بودآنچه از قرآن ابی‌بن‌کعب بدست‌آورم . و تمامی آیه‌های قرآن ، بگفته ابی بن‌کعب ، ششهزار و دویست و ده آیه است ، و بگفته عطاءبن یسار ، تمامی سوره‌های قرآن ، یکصدوچهارده سوره ، وآیات آن ، ششهزار ویکصدوهفتاد آیه ،

۱– سورهٔ باین نام درقرآن دیده نمیشود .

۲– درقرآن باین نام سوره دیده نمیشود .

۳– ظاهراً سوره الدهر است (سوره ۷٦ درقرآن) .

٤– باین نام سورهٔ در قرآن دیده نمیشود .

٥– ظاهراً مکرر است .

٦– درقرآن چنین سورهٔ نیست .

۷– درقرآن چنین سوره نیست .

۸– درقرآن نیست ولی درقرآن چاپ سنگی‌حاج علی‌آقا بسال ۱۳۱۹ قمری درصفحه مخصوص شماره سوره‌ها وآیات وکلمات قرآن چنین‌آورده (بسم‌الله‌الرحمن الرحیم . اللهم انی استعینك و نستغفرك و نثنی علیك ولانکفرك ونخلع ونترك من‌یفجرك) .

۹– درقرآن مذکور درهمان صفحه این سوره را چنین‌آورده ، (بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. اللهم ایاك‌نعبد ولك نصلی ونسجدونستعین و نحفل و نرجوارحمتك ونخشی عذابك ان‌عذابك بالکفار ملحق) .

۱۰– ظاهراً مکرر است .

۱۱– مجموع این سوره‌ها – : پس از وضع دوسورهٔ مکرر ، وبا احتساب سورهٔ یونس باز ۱۱٦ سوره نیست .

و کلمات‌آن ، هفتاد وهفت هزار و چهارصدوسی ونه‌کلمه ، وحروف‌آن ، سیصد و بیست وسه هزار و پانزده حرف است .

و بگفته عاصم جحدری ، سوره‌های قـرآن ، یکصد وسیزده سوره است ، و یحیی‌بن حارث ذماری تمامی آیات قرآنرا ششهزار و دویست و بیست و شش‌آیه ، و حـروفش را سیصدو بیست‌و یك هزار و پانصدو سی حرف دانسته است .

گردآورندگان قرآن در زمان
پیغمبر صلعم

علی‌بن ابوطالب ، رضوان‌الله علیه . سعدبن عبیدبن نعمان‌بن عمروبن زید، ابودرداء عویمربن زید ، رضی‌الله عنه ، معاذبن جبل‌بن اوس ، رضی‌الله عنه . ابوزید ثابت بن‌زیدبن نعمان. ابی‌بن کعب‌بن قیس‌بن مالك‌بن امروالقیس. عبیدبن معاویةبن زیدبن ثابت‌بن‌ضحاك.

ترتیب سوره‌های قرآن
در مصحف امیرالمؤمنین علی‌بن ابوطالب کرم‌الله وجهه

ابن منادی گوید : ــ حسن‌بن عباس برای من نقل کرد ، که وی از عبدالرحمن‌بن ابوحماد ، واو از حکـم‌بن ظهیر سدوسی واو از عبد خیر از علی علیه‌السلام شنیده است‌که در وقت رحلت پیغمبر صلعم در مـردم حالت تشائم و بدبینی مشاهده مینماید ، از این جهة سوگند یاد میکند جامه ازتن برنگیرد مگر پس از جمع‌آوری قرآن ، وبهمین منظورسه‌روز در خانه نشست وبجمع‌آوری قرآن پرداخت . و او اول کسی است‌که از حافظه خود قرآن را جمع‌کرد . وآن قرآن در خاندان جعفر نگاهداری شد . و من نـزد ابویعلی حمزة حسنی رحمه‌الله قرآنی بخط علی بن ابوطالب دیدم‌که چندورقی افتاده داشت . وآن قرآن در خاندان حسن بتوارث مانده بود . وترتیب سوره‌های‌آن چنین است ......

اخبار قراء سبعه و نام راویان
قرائت آنان

ابوعمروبن علا . نامش زبان‌بن علاءبن عماربن عبدالله بن حسن‌بن حارث بن‌جلهم بن خزاعی‌بن مازن‌بن مالك‌بن عمرومازنی از اشخاص بنام درقرآن است . ویونس وسائر مشایخ بصره‌که در طبقه چهار از قراء میباشند از او آموخته‌اند .

نام راویان قرائت ابوعمرو

کتاب قرائة ابی عمرو. تصنیف احمدبن‌زید حلوانی ، کتاب قرائة ابی‌عمروبن‌العلاء. از ابوذهل ، بروایت عصمةبن ذهل از وی . کتاب قرائة ابی‌عمرو . بروایت یزیدی .

اخبار نافع بن عبدالرحمن بن

ابو نعیم مدنی

ویرا آبان ، و بقولی ابوالحسن ، نیز گفته‌اند . اصمعی گوید ، نافع بمن گفت که اصل او اصفهانی است .

نام راویان از نافع

عیسی بن میناقالون[۱] . محمدبن اسحاق مسیبی . اصمعی . اسماعیل بن جعفر بن ابوکثیرانصاری . یعقوب بن ابراهیم .... بن سعید زهدی[۲] .

۱ــ قالون . ابوموسی عیسی‌بن لینابن و ردان بن عبدالله رزقی ، و بقولی حری، بردهٔ بنی‌زهره، ملقب بقالون. ازقاریان مدینه واز نحویان (کذا) بود . ویرا ربیب نافع دانندچون بستگی نزدیك باو داشت و بسیار خوب قرآن‌را قرائت میکرد، و بهمین‌جهة نافع اورا قالون نامید . وقالون بزبان رومی بمعنی (بسیارخوب) است . جزری گوید : در این باره از رومیان پرسش نمودم که گفتند، آری همین‌طور است. منتهی بعادت خود قاف‌راکاف تلفظمیکردند. قالون گوید : هنگامیکه برای نافع قرآن میخواندم، وی انگشتان خود را برای من بعلامت (سی) گره زده ومیگفت : قالون. قالون. یعنی نیکو. نیکو ـ من گویم: ـ گره‌بر (سی) زدن خواباندن چهارانگشت بکف‌دست‌وبالا نگاهداشتن انگشت‌ابهام‌است. واین ازعادات رومیان‌هنگام ستایش میباشدکه‌انگشتان خود را بدینگونه‌گره‌زده، وبا انگشت ابهام‌بشخص موردستایش اشاره کنند. نافع بزبان رومی با او سخن میگفت زیــرا قالون نژاد روم را داشت ، و جد جد جدش از اسیران روم در دوران خلافت عمربن خطاب بودکه او را بمدینه نزد عمرآوردند ، وعمر او را بیکی از انصار فروخت . واز آن ببعد بردهٔ محمدبن محمد فیروز بود . ابومحمد بغدادی گوید : ــ قالون‌کر بود بطوریکه صـدای بوق را نمیشنید ، ولی اگر قرآن برایش میخواندند صدای خواننده را میشنید . ابن ابوخاتم گوید : ــ قالون اشتباهات وغلط خواننده را ازحرکت لبانش درك میکرد . تولدش در سال بیست بود و پنجاه سال نزد نـافع قرآن خواند . وفاتش پیش از سال ۲۲۰ یا ۲۰۵ است . (ر. تعلیقات فلوکل ص ۱۸) .

۲ــ ورش ـ عثمان بن سعید ـ یـا ـ ابو عمرو قرشی است‌که بردهٔ آنان بود . وی از قبطیان مصر، وملقب بورش وسرآمد قاریان وپیشوای خوانندگان قرآن درحسن اداء و تجوید بود . در زمان خود ریاست قاریان مصر را داشت . ودر سال صدو ده درمصر بدنیاآمد . ونزد نافع رفت . وچندین مرتبه نزد او قرآن را تا بآخرمقابله‌کرد. نافع ویرا ورشان لقب‌داده بود زیرا با قدکوتاهی‌که داشت جامه‌های‌کوتاهی میپوشید. و پاهایش با اختلافی‌که در رنگ‌داشته عریان بنظر میآمد . و نیزگویند برای‌کم خوراکی وکمی‌گوشت بدنش باین نام نامیده شد . نافع همیشه ویرا بدینگونه میخواند : ــ ورشان بیاور . ورشان بخوان وکم‌کم این‌کلمه‌کوتاه شده و (ورش) گفته میشد . ورشان نیز نـام یکی از پرندگان معروف است . وگویند . ورش چیزی است‌که از شیرساخته میشود ، و بقولی پنیر یا چیزی شبیه پنیر است و برای سفیدی‌کــه داشت‌آنرا باین لقب خوانده‌اند . و خودش این لقب را بیش از نامش دوست میداشت .

وفاتش درسال یکصدو نود وهفت بود و درآن تاریخ هشتاد وهفت سال داشت (ر. ك. تعلیقات فلوکل ص ۱۸ بنقل از طاش‌کبری‌زاده) .

اخبار ابن کثیر

نامش عبدالله بن سعید، کنیه‌اش ابو سعید، و بقولی ابوبکر. از قاریان طبقهٔ دوم مکه است.

وی بردهٔ عمروبن علقمه کنانی، و بقولی دارانی بود. چون حجره عطاری داشت و حجازیان عطار را دارانی گویند. ولی صحیح، داری لخمی است. زیرا با بنی‌دارم‌بن هانی‌بن لخم، کــه تمیم داری از ایشان است مهربانی و تمایلی داشت. و بقولی وی از فــرزندان ایرانیانی است کــه کسری برای راندن حبشیان از یمن باکشتیهای زیادی بیمن گسیل داشته بود. وفاتش در سال یکصد و بیست درمکه اتفاق افتاد و همانجا بخاك سپرده شد. و بمقام ریاست هم رسید.

نام راویان ابن کثیر

اسماعیل بن عبدالله‌بن قسطنطین، برده میسره، که او نیز برده عاص بن هشام بود.

اخبار عاصم‌بن بهدله

کنیه‌اش ابوبکرابن‌ابوالنجود. و بردهٔ بنی جذیمة‌بن مالك‌بن‌نصربن قعین، که بعد از یحیی‌بن وثاب، درطبقه سه کوفیان بشمار میرفت. وفاتش در سال یکصدو بیست وهشت بوده، و نزد عبدالرحمن سلمی، وزربن حبیش قرائت داشته است.

نام راویان از عاصم

ابوبکربن عیاش که نامش محمد و بقولی شعبة[1] بن سالم اسدی، راوی عاصم است. و در نامش اختلاف زیاد است تا آنجاکه گویندکنیه و نامش یکی بوده و بهمان معروفیت پیداکرده است.

وی از بردگان واصل بن حیان احدب بود، و درسال یکصدونود وسه‌درهمان ماهی

۱ـ شعبة‌بن عیاش بن سالم، ابوبکرحناط اسدی نهشلی‌کوفی. پیشوائی عالم، و راوی عاصم، درنامش اختلاف زیادی است که بسیزده نظریه میرسد. ولی از همه صحیحتر همان شعبة است، احمد، عبدالله، عنتره، سالم، قاسم، و محمد، الخ نیز گفته‌اند.

وی در سال نودوسه بدنیاآمد. و برعاصم، و عطاءبن سائب و اسلم منقری، سه‌مرتبه قرآن را قرائت‌کرد. عمرزیاد پیدا نمود ولی هفت سال یا بیشتر پیش ازمرگش دیگرآموختن قرائت را رهاکرد. وی یکی از علماء با عمل و حجتی بود و خــودش میگفت:

من نیمی از اسلام هستم. در سال ۱۹۳ یا ۱۹۴ درگذشت (ر.ك. ج تعلیقات فلوکل ص ۱۸ـ نقل از طاش‌کپری‌زاده).

که رشید وفات یافت ، او هم در کوفه از دنیا رفت . و حفص بن سلیمان[1] ابو عمرو بزاز راوی او بود ، وقرائتی راکه از عاصم آموخته بود، بروایت ابو عبدالرحمن سلمی، منتهی بعلی‌بن ابوطالب علیه‌السلام میشد .

حفص پیش از سال طاعون درگذشت . و طاعون در سال یکصد وسی بود .

اخبار عبدالله‌بن عامر یحصبی[2]

یکی از قراء سبعه ، وکنیه‌اش ابوعمران است . گویند ، وی قرآن را از عثمان بن عفان فراگرفت[3] و براو قرائت داشته واز طبقهٔ اول از تابعان[4] اهل دمشق بشمار میرفت . و در سال یکصد وهجده وفات یافت. وازگروهی از صحابه ، چون واثلة بن اسقع ، وفضالة بن عبید ، و معاویة بن ابوسفیان ، روایت‌کرده است .

نام راویان ابن‌عامر

یحیی‌بن حارث ذماری ، (ومکنی باْبو عمار) منسوب بذمار است‌که یکی از نواحی یمن میباشد . و در سال یکصدو چهل‌وپنج وفات یافت .

۱ـ حفص بن سلیمان بن مغیره ، ابوعمرو بن ابوداود اسدی‌کوفی غاضری بزاز .کارش پارچه فروشی بود و او را حفیص میگفتند . قرائت را از روی مقابله و تلقین عاصم‌آموخت ، زیرا ربیب او، و پسرزنش بود .

ولادتش در سال نود است . چندی در بغداد بآموختن قرائت پرداخت . و بعد مجاور مکه شد ودرآنجا مقری قرآن بود .

یحیی‌بن معین‌گوید : ـ صحیح‌ترین روایات قرائت‌عاصم ، روایت حفص است . و او از هرکسی داناتر بقرائت عاصم بوده وبرشعبه برتری داشت . تاریخ صحیح وفاتش سال یکصد و هشتاد است . ولی سالهای میان هشتاد و نود را نیز گفته‌اند (ر.ك.ج تعلیقات فلوکل ص ۱۹ـ بنقل از طاش‌کبری‌زاده).

۲ـ عبدالله بن عامربن یزیدبن عمران یحصبی ، بضم صاد یاکسر آن ، منسوب است بیحصب بن دهمان بن عامر بن یعرب بن قحطان بن عابر ،که هود علیه‌السلام است . و بقولی یحصب بن مالك بن اصبح‌بن ابرهة بن صباح است . یحصب را باکسره وضمه خوانده‌اند ، واگر کسره را ثابت‌تر بدانیم ، هنگام نسبت دادن ، فتحه برآن جائز بوده . و از این‌رو حرکات سه‌گانه دریحصب جائز باشد . درکنیه‌اش اختلاف زیادی بوده ومشهور همان ابوعمران است . درقرائت‌پیشوای‌مردم‌شام ، و ریاست آموختن‌قرائت قران‌بااوبود خوداوقرائت رادر مقابله، از ابودرداء و مغیرة‌بن ابوشهاب مصاحب عثمان‌بن عفان‌آموخته‌بود . گویندباعثمان‌نیز قرآن را مقابله‌کرده است. وشکی نیست‌که وی از صحابه ، چون واثلة بن اسقع ، ومعاویة بن ابوسفیان، و نعمان بن بشیر ، و فضالة بن عبید ، قرآن را شنیده داشت . و در سال یکصد و هجده در شام وفات یافت(تعلیقات‌فلوکل ص۱۹) .

۳ـ قسمت افتادگی نسخه (جب) تـا اینجاست (ر. ك. ص ۲۵ همین‌کتاب و از اینجا ببعد اساس ترجمه برمتن نسخه (جب) است .

۴ـ تابعان بآن‌کسانی‌گویندکه یکی از اصحاب پیغمبر را دیده باشد (منتهی‌الارب) .

اسماعیل بن عبدالله بن ابو مهاجر ، و عبدالرحمن بن عامر ، برادر ابن عامر ، و سعیدبن عبدالعزیز ، و هشام الغار[1] . وثوربن یزید . و گروهی مانند ایوب بن تمیم ، و سویدبن عبدالعزیز ، وصدقة بن یحیی . و محمدبن سعیدبن سابور ، و عمر بن عبدالواحد ، و غزال بن خالد ، و یحیی بن حمزه ، و دیگران ، از یحیی بن حارث روایت کرده‌اند .

اخبار حمزه بن حبیب زیات[2]

یکی از قراء سبعة

و گفته‌اند : فرزند عماره بود ، و ابو عماره کنیه داشت . و بردهٔ خاندان عکرمة‌بن ربعی تمیمی بود . ازکوفه بحلوان[3] روغن میبرد ، و از آنجا پنیر و نارگیل بکوفه میآورد

۱ ــ هشام‌بن عمار بن میسرة‌بن ابوالولید سلمی یا ظفری دمشقی . پیشوای مردم دمشق، خطیب ، محدث ، مقری قرآن ، ومفتی آنان بود .

ولادتش در سال یکصدوپنجاه و سه است . قرائت قرآن را از روی مقابله‌کردن ، از گروه زیادی آموخت ، مردی فصیح ، علامه ، و با اطلاع بروایات بود . قرائت را از ایوب‌بن تمیم تمیمی فراگرفت ، که او از یحیی‌بن حارث زهادی ، از ابن عامرآموخته بود .

پس از وفات ایوب ، دو نفر در امر قرائت پیشوا شدند . هشام و ابن ذکوان ، هشام در صحت نقل ، وفصاحت ، وعلم ، و روایت ، و فهم ، و درایت ، شهرتی بسزا داشت و باآنکه سالخوردگی پیدا کرد ، خردمند ودارای رای صائبی بود . و مردم برای فراگرفتن قرائت و حدیث، باو روی میآوردند. وفاتش در سال ۲۴۴ـ یا ـ ۲۴۵ است. (تعلیقات فلوکل ص۱۹).

۲ ــ حمزة‌بن حبیب‌بن عمارة‌بن اسماعیل ، از هد قاریان ، و پیشوای دانشمندان،مکنی بابوعمارهٔ کوفی تمیمی ، و بردهٔ آنان بود . او را از تمیمیان خالص نیزگفته‌اند . وی یکی‌از قراء سبعه ، وتولدش در سال هشتاد است . صحابه را درك کرده ، و احتمال میرود که بعضی از آنها را دیده باشد . قرائت‌را از روی مقابله قرآن. از اعمش، و جعفرالصادق ، و ابواسحاق‌ـ بن ابولیلی آموخت . و ابراهیم‌بن ادهم ، و سفیان ثوری ، وشریك‌بن عبدالله ، قرائت را از وی روایت‌کرده‌اند . پس از عاصم ، و اعمش ، او پیشوای مردم درقرائت قرآن‌گردید . و در نزد همه‌مردم ، پیشوا، وحجت ، وموثق ، و ثابت قدم ، وراضی برضای خدا و قائم بقرآن، وبصیر درفرائض بود ، عربیت را خوب میدانست . و حدیث را از برداشت . عابد ، و زاهد، وخاشعی بودکه‌نظیراو دیده نشد.ازعراق روغن‌بحلوان‌میبرد. و از حلوان پنیرونارگیل بکوفه میآورد . سفیان ثوری‌گوید حمزه مافوق همهٔ مردم درقرآن وعمل بواجبات بود . افراط در مد و همزه را نهی میکرد، و بکسیکه در این‌باره افراط داشت میگفت ، این‌کار را نباید بکنی ، مگرندانی‌که بالای سفیدی برص بوده ، و بالای موی مجعد ،کوتاه‌کردن‌آن ، وبالای قرائت ، بی‌قرائتی است . وفات حمزه را باختلاف در سال ۱۵۸ ــ ۱۵۶ ـ ۱۵۴ گفته‌اند . (تعلیقات فلوکل ص ۲۰) .

۳ ــ حلوان یکی از شهرهای عراق و نزدیك کوهستان است (ر. ك. معجم‌البلدان) .

و درطبقه چهار ازکوفیان و ازعلماء فقه بشمار میرفت . وفاتش درسال یکصدو پنجاه وشش، در دوران خـلافت ابو جعفر بود . ازکتابهـای اوست : ـکتاب قـرائة حمـزة . کتاب الفرائض .

نام راویان از حمزه

خالدبن یزید. عایدبن ابوعاید . کسائی . حسن بن عطیه . عبدالله بن موسی العبسی

اخبارکسائی نحوی[1]

علی‌بن حمزة‌بن عبدالله بن بهمن‌بن فیروز ، از نژاد ایران ، و از قراء سبعه ، واز مردم‌کوفه بود . و درهمانجا پرورش یافته وهمیشه ازشهری بشهری‌میرفت ودر سال یکصد و هفتاد و نه در رنبویه[2] که از دهات ری میباشد درگذشت . قرائت وی در نزد عبدالرحمن بن ابو لیلی ، و حمزة بن حبیب بوده ، وهرجاکه در قرائت با حمزه مخالفت‌کرده باشد بر اساس قرائت ابو لیلی است ، زیرا ابو لیلی حروف را همچون علی علیه‌السلام قـرائت میکرد . کسائی از قاریان مدینه‌السلام بود ، و در ابتداء قرائت حمزه را بمردم میآموخت و پس از مدتی برای خود قـرائتی برگزید : و آن قرائت را در خلافت هارون بمردم آموخت . و ما بعد از این اخبار او را ذکرخواهیم‌کرد انشاءالله تعالی .

نام راویان‌کسائی

اسحاق بن ابراهیم مروزی ، ابو حارث لیث بن خالد ، ابو عمر[3] جعفر بن عمر بن عبدالعزیز و هاشم بربری[4] .

۱ـ کسائی ، علی‌بن حمزة بن عبدالله‌بن بهمن‌بن فیروز اسدی ، برده اسدیان ، از نژاد ایران ، ومردم سواد عراق است ، و پس از حمزة بن زیات ریاست قرائت قرآن را درکوفه داشت . چهار مرتبه قرآن را نزد حمزه قرائت‌کرد ، و حمزه باو اعتمادداشت، امـام احمد حنبل ، و یحیی بن معین از او روایت‌کردند . امـام حنبل میگفت من راستگـوتر ازکسائی ندیده‌ام . شافعی‌گوید :کسیکه در نحو دانشمند باشد . جیره‌خوارکسائی بوده است ، وگروهی اورا از دهکده‌کسایا دانسته‌اندولی‌گفته اول‌صحیح‌تراست (ر. ك. تعلیقات فلوکل ص۲۰-۲۱) .

۲ـ رنبویه دهکده ایست از دهات ری (معجم‌البلدان) .

۳ـ ف (ابوعمرو) .

٤ـ ف (الیزیدی) .

کسانیکه قرائت را از او آموختندو درپاره‌ای از حروف بااومخالفت کرده‌اند: ابو عبید قاسم‌بن سلام . نصیربن یوسف، احمدبن جبیر[۱] قاری شام ، ابو توبه میمون بن حفص ، علی‌بن مبارك لحیانی[۲] ، هشام نحوی نابینا ، ابو ذهل احمدبن ابو ذهل و صالح‌بن عاصم ناقط . واین‌شخص بر کسائی قرائت نداشته ولی از او آموخته بود ، یحیی بن آدم نیز روایاتی از قرائت کسائی دارد که چندان زیاد نیست .

نام کتابهائیکه علما درقرائت

کسائی تألیف کرده‌اند

کتاب ما خالف الکسائی فیه (حمزة) . تألیف ابوجعفر (محمد) بن مغیره . کتاب قرائتة . از مغیرةبن شعیب تمیمی . کتاب قرائته . از ابومسلم عبدالرحمن‌بن واقد واقدی . کتاب حروف الکسائی از سورة بن مبارك[۳] وکتاب معانی القرآن از اوست .

نام قاریانی که ازخود قرائتی

داشتندو نسب آنان

از مردمان مدینه

عبدالله بن عباس‌بن ابوربیعه مخزومی ،در طبقه اول ، از مردم مدینه وازتابعان است که از خود قرائت داشت .

ابوسعید ابان‌بن عثمان بن عفان ، در طبقه اول ، از تابعان، از خود قرائتی‌داشت . مسلم‌بن حبیب (نهدی) ، از تابعان ازخود قرائتی داشت.

شیبةبن نضاح[۴] بن سرجس بن یعقوب ، از مردم مدینه ودر طبقه دوم ، از خود قرائتی داشت ، و بردهٔام سلمه بود ، و از نضاح[۵] جز فرزندش کسی را نمیشناسیم که از وی روایت کرده باشد ، و او نیز در زمان خود یگانه پیشوا در قرائت قرآن بوده ، و ازخود قرائتی داشته است .

ابو جعفر مدنی ، نامش یزید بن قعقاع ، برده عباس[۶] بن ابوربیعهٔ عتاقه ، و از

۱ـ ف (حسن) .
۲ـ ف (العحانی).
۳ـ ف (المبرد) .
۴ـ ف (نصاح) .
۵ـ ف (نصاح) .
۶ـ ف (عیاش) .

ابو هریره ، و ابن عمر ، و دیگران نیز روایت کرده ، و در خلافت هارون وفات یافت و از خود قرائتی داشت .

از مردمان مکه

ابن ابوعماره ، از خود قرائتی داشته ، و عمروبن علا ، ازوی روایت کرده است .
ابن محیصن ، از خود قرائتی داشت . درباس ، از خود قرائتی داشت ، حمید بن قیس اعرج ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان بصره

عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی ، از خود قرائتی داشت . عاصم جحدری . از خود قرائتی داشت . عیسی بن عمر ثقفی . از خود قرائتی داشت . یعقوب حضرمی ، از خود قرائتی داشت . ابومنذر سلام ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان کوفه

طلحةبن مصرف ایامی ، از همدان[1] ، کنیه‌اش ابوعبدالله ، از مردم کوفه ؛ و همینکه دید مردم باو زیاد گرویده‌اند ، نزد اعمش رفت ، و قرآن را براو قرائت کرد ، بدین‌جهة مردم از او روی گردانیده بطرف اعمش رفتند . طلحه درسال (یکصد و دوازده وفات یافت یحیی بن وثاب کوفی ، برده بنی‌کاهل از بنی اسد خزیمه ، و در سال) یکصد و سه وفات یافته و از خود قرائتی داشت . عیسی بن عمر همدانی ، نه عیسی نحوی ، از خود قرائتی داشت . اعمش، از خود قرائتی داشت ؛ و ما شرح حال این دو نفر را بعداً خواهیم آورد. ابن ابولیلی که ذکرش خواهد آمد ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان شام

ابو برهسم[2] نامش عمران[3] بن عثمان زبیدی ، از خود قرائتی داشت .
یزید بربری[4] ، از خود قرائتی داشت . خلف[5] بن معدان ، از خود قرائتی داشت .

از مردمان یمن

محمدبن سمیفع ، نژادش یمنی بود ، ولی در اواخر عمر مقیم بصره گردید ، و از خود قرائتی داشت .

۱ــ ف (از اهل همدان) .
۲ــ ف (ابوالبرحشم) .
۳ــ ف (عنوان) .
۴ــ ف (البریدی) .
۵ــ ف (خالد) .

از مردمان بغداد

خلف‌بن هشام بن ثعلب بزاز ، از فم الصلح[1] ، که بمدینةالسلام آمده و خود را از مردم آنجا بشمار آورد ، و از شریك ، و ابوعوانه ، و حمادبن یزید قرآن را شنیده ، و برسلیم ، مصاحب حمزه قرائت داشته ، و در چیزهائی با حمزه مخالفت کرده ، و در سال دویست و بیست نه ، وفات یافت . و از کتابهای اوست : (کتاب‌القرائة) .

ابن مجاهد

آخرین کسی که در عصر خود رئیس قاریان مدینةالسلام بود

نامش ابوبکر احمدبن موسی‌بن عباس‌بن مجاهد ، و بدون گفتگو ، یگانهٔ عصر خود بود، و با آنکه فضل و دانش و تدین و معرفت بقرائتها و علوم قرآنی داشت ، بسیار بـا ادب وخوش اخلاق و شوخ و خوش طبع ، و با هوش و سخاوت بود . در سال دویست‌وچهل پنج‌بدنیا آمد، ودر سال سیصدو بیست‌وچهار وفات یافت، و روز دوم‌وفاتش در زمین مجاور خانه‌اش در محله سوق العطش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب القرات‌ـ الکبیر کتاب.القراات‌الصغیر . کتاب‌الیاات. کتاب‌الهاات. کتاب قرائة ابی‌عمرو . کتاب قرائة ابن کثیر. کتاب‌قرائة عاصم. کتاب قرائة نافع. کتاب قرائة حمزة . کتاب قرائةالکسائی ، کتاب قرائة ابن عامر ، کتاب قرائة النبی صلعم .

ابن‌شنبوذ

نامش محمدبن احمدبن ایوب بن شنبوذ است . و از ابوبکر دوری میجست وبا او معاشرت[2] نداشت ، و مردی متدین و بی گزند و احمق بود . شیخ ابومحمدیوسف‌بن حسن سیرافی‌ایده‌الله بمن گفت: پدرم او را کثیراللحن وکم‌علم میدانست . وی راوی قراات زیادی بود ودرآن تألیفاتی داشت . و درسال سیصدو بیست وهشت در زندان دارالحکـومه وفات یافت، چون‌ابوعلی‌بن مقله وزیروقت اورا بتازیانه‌بسته، واو هم‌دعا کردکه خداوند دستهایش را قطع‌کند . و از عجائب اتفاق دستهای ابوعلی را قطع‌کردند .

۱ــ فم‌الصلح رودخانه بزرگیست در بالای واسط وچندین دهکده درکنار آنست‌وخانهٔ حسن‌بن سهل وزیر مأمون درآنجا بود (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (ولایفـده)جب (ولایعشره) .

ذکر پاره چیزهائیکه ابن‌شنبوذ میخواند

اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فامضوا الی ذکرالله[۱] . و میخواند : وکان امامهم ملك یاخذکل سفینة صالحة غصبا[۲] . (ومیخواند : کالصنوف المنفوش[۳] . و میخواند : تبت یدا ابی لهب و قد تب‌ما اغنی[۴]) . و میخواند : الیوم ننجیك ببدانك[۵] لتکون لمن‌خلفك آیة[۶] . ومیخواند : فلماخر تبینت‌الانس[۷] ان الجن لوکانوا یعلمون الغیب مالبثواحولافی العذاب الالیم[۸] . و میخواند : واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی والذکر والانثی[۹] . و میخواند : فقدکذب الکافرون فسوف یکون‌لزاما[۱۰] . و میخواند : الاتفعلوه تکن فتنة فی‌الارض و فساد عریض[۱۱] . و میخواند . ولیکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف ناهون عن‌المنکر ویستعینون علی ما اصابهم اولیئك‌هم المفلحون[۱۲] والله‌اخرجکم من‌بطون امهاتکم .

گویند او بتمام این قرائتها اعتراف کرد . و از او خواستند توبه کند ، و نوشتهٔ مبنی بر توبه بدین‌مضمون از او گرفتند : محمدبن احمدبن ایوب گوید ، حروفی را مخالف باقرآن عثمان (بن‌عفان) که مجمع‌علیه اصحاب پیامبر است . قرائت مینمودم ، و بعد برمن آشکار شدکه خطا بوده ، و من از آن توبه میکنم و از آن دست برمیدارم ، و بخداوند جل اسمه از آن تبری میجویم ، زیرا قرآن عثمان برحق بوده ، و مخالفت با آن جائز نبوده و جز آن نباید خوانده شود ، و ازکتابهای اوست : کتاب ما خالف فیه ابن کثیر ابا عمرو .

۱ــ اصل‌آیه : اذانودی‌للصلوة من یوم‌الجمعه فاسعواالی ذکرالله (سوره‌جمعه آیه۹) .

۲ــ اصل‌آیه : وکان امامهم ملك یاخذکل سفینة غصبا (سوره کهف آیه ۷۸) .

۳ــ اصل‌آیه : وتکون‌الجبال‌کالعهن المنفوش (سوره قارعه‌آیه ٤) .

٤ــ اصل‌آیه : تبت یدا ابی‌لهب و تب ماأغنی (سوره تبت‌آیه۲) .

۵ــ ف(ببدنك) .

٦ــ اصل‌آیه :ــ فالیوم ننجیك ببدنك لتکون لمن خلفك آیه (سوره یونس‌آیه ۹۲) .

۷ــ ف (الناس) .

۸ــ اصل‌آیه : فلماخر تبینت‌الجن ان لوکانوا یعلمون‌الغیب مالبثواحولا فی‌العذاب‌المهین (سوره سبا آیه ١٤) .

۹ــ اصل آیه :ــ واللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی و ما خلق الذکر والانثی (سوره واللیل آیه ٤) .

۱۰ــ اصل آیه : فقدکذبتم فسوف یکون لزاما (سوره فرقان‌آیه ۷۸) .

۱۱ــ اصل‌آیه : الاتفعلوه تکن فتنة فی‌الارض وفسادکبیر (سوره انفال‌آیه ۷۳) .

۱۲ــ اصل آیه : ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولیئك هم‌المفلحون (سوره آل عمران آیه ۱۰۲) .

ابن کامل ابو بکر

یکی از مشاهیر درعلوم قرآن ، احمدبن‌کامل بن خلف شجره است ، در سرمن رای[۱] بدنیا آمد . و دربسیاری ازعلوم صاحب‌نظر بود . وفاتش ... و ازکتابهـای اوست : کتاب غریب‌القرآن . کتاب‌القراات . کتاب التقریب فی‌کشف الغریب . کتاب موجز التاویل عن معجزالتنزیل . کتاب‌الوقوف . کتاب‌التاریخ . کتاب المختصر فی‌الفقه . کتاب الشروط‌الکبیر والصغیر .

ابو طاهر

نامش‌عبدالواحدبن‌عمر بن‌محمدبن‌ابوهاشم بزاز،وازمردم‌بغداد است. ونزدابوبکر بن مجاهد : و ابـوالعباس احمدبن سهل اشنانی ، و ابو عثمان سعیدبن عبدالرحمن نابینای مقری قرائت داشته و درملازمت شخص اخیر بوده، در القاء و تعلیم قرائت مهارتی داشت، و نحو را بخوبی میدانست . و در روز پنجشنبه هشت‌روز بآخر شوال سال سیصدوچهل و نه وفات یافت . و این‌کتابهـا از اوست : کتاب شواذ السبعة . کتاب الیا ات . کتاب الهاات . کتاب قرائةالاعمش . کتاب قرائة حمزة الکبیر . کتاب قرائة الکسائی الکبیر . کتاب‌الرسالة فی‌الجهر ببسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم . کتاب الفصل بین ابی عمرو والکسائـی . کتاب الخلاف بین ابی عمرو والکسائـی . کتاب الانتصار لحمزة . کتاب قرائة حفص . ساخته خـوداو . کتاب الخلاف بین اصحاب عاصم و حفص‌بن سلیمان[۲] .

نقار[۳]

ابوعلی حسن بن داود ، معروف بنقار[۴] از قرشیان بنی‌امیه ، و از مردم کوفه است . قرائتش برابومحمد قاسم معروف بخیاط بود . و خیاط برشمونی[۵] قرائت داشته ، وشمونی[۶] براعشی ، و اعشی برابوبکر ، و ابوبکر برعاصم ، وعاصم بر ابوعبدالرحمن سلمی،سلمی برعلی علیه‌السلام، وعلی علیه‌السلام بر پیغمبر قرائت‌داشته است . نقار[۷] درکوفه وفات یافت. و این‌کتابها از اوست: کتاب قـرائة الاعشی . کتاب اللغة ومخارج الحروف واصول‌النحو.

۱ـ سرمن رای . یا . سامرا . یا سرمری . شهریست در ۱۰۷ کیلومتری شمال غـربی بغداد درطرف چپ ساحل دجله. و از بناهای خلیفه معتصم عباسی است (قاموس‌الاعلام‌ترکی) .

۲ـ ف (وحفص و سلیمان) .

۳ـ۴ـ ف (النقاد) .

۵ـ۶ـ ف (الشمولی) .

۷ـ ف (النقاد) .

ابن مقسم

ابوبکر محمد بن حسن بن مقسم بن یعقوب ، از قاریان مدینة السلام ، و قریب العهد بزمان ما ، و از علماء لغت و شعراست، سماعش بر ثعلب بوده (واز او روایت کرده است) وفاتش در سال سیصدوسی و دو[1] میباشد (ابوعمرو مقری رحمةالله در کتاب طبقات القراء والمقرین آورده است که ، بنوشتهٔ برخی از مشایخ ما وفات ابوبکر بن مقسم درسال سیصدو پنجاه وپنج است)[2] . و این کتابها از اوست : کتاب فی النحو (بزرگ) . کتاب مقصور و ممدود. کتاب مذکر ومؤنث[3] . کتاب الوقف والابتداء . کتاب عدد التمام . کتاب المصاحف . کتاب اختیار نفسه . [4] کتاب السبعة بعللها الکبیر . کتاب السبعة الاوسط . کتاب الاوسط . دیگر . کتاب الاصغر ـ معروف بشفاء الصدور . کتاب انفراداته . کتاب مجالس ثعلب .

نقاش

ابوبکر محمدبن حسن انصاری ، از مردم موصل و متولد همانجا ، ویکی از قاریان مدینةالسلام است . و مردم از اطراف بسوی او کوچ میکردند که بروی قرائت کنند . این کتابها از اوست : کتاب الاشارة فی غریب القرآن . کتاب الموضح فی القرآن و معانیه . (کتاب العقل). کتاب ضدالعقل. کتاب المناسك . کتاب اخبار القصاص . کتاب ذم الحسد . کتاب دلائل النبوة . کتاب الابواب فی القرآن. کتاب ارم ذات العماد . کتاب المعجم الاوسط. کتاب المعجم الاصغر . کتاب المعجم الکبیر فی اسماء القّراء و قراآتهم . کتاب الاشاره فی غریب القرائین[5] کتاب السبعة بعللها الکبیر . کتاب السبعة الاوسط . کتاب السبعة الاصغر[6]. کتاب التفسیر الکبیر . (درحدوددوهزاروَرق) .

نقاش درسال سیصدو پنجاه ویك در بغداد وفات یافته ، و ابن مجاهد چند حدیثی از او شنیده داشته ، و این امر بسیار شگفت آور است .

۱ ـ ف (سنه اثنین وستین وثلثمائة درسال سیصدوشصت و دو) .
۲ ـ این قسمت در حاشیه (جب) و بخطی غیر از خط نویسندهٔ کتاب است .
۳ ـ ف (کتاب المذکر و المؤنث) .
٤ ـ ف (کتاب اختیار فقه) .
٥ ـ ف (کتاب الاشاره فی غریب القرآن) واگرچنین باشد ظاهراً مکرر است .
٦ ـ احتمال میرود این سه کتاب همان باشد که فلوکل در ابن مقسم آورده .

کتابهائی که در تفسیر قرآن تألیف شده :

کتاب الباقر محمدبن علی‌بن‌الحسین علیهم السلام . بروایت ابوالجارود زیادبن منذر رئیس جارودیهٔ زیدیه[۱] که در جای خود تاریخچه او را ذکر خواهیم کرد.

کتاب ابن عباس . بروایت مجاهد . وحمیدبن قیس ازمجاهد . و ورقاء ازابونجیح از مجاهد ، و عیسی‌بن میمون از ابونجیح از مجاهد آنرا روایت کرده‌اند .

کتاب التفسیر. تألیف ابن‌ثعلب . کتاب التفسیر . تألیف ابو حمزه ثمالی ، که نامش ثابت‌بن سیار ، وکنیه‌اش دینار ابو صفیه ، از پیروان علی علیه‌السلام ، و از نجبا و موثق بود و با ابوجعفر مصاحبت داشت ، کتاب تفسیر محمدبن علی‌بن جنی . چند جزوی ازقرآن کتاب التفسیر . که بنوشته سکری از زید بن اسلم است . کتاب تفسیر مالك بن انس . کتاب تفسیر سدی که ذکرش خواهد آمد . کتاب تفسیر اسماعیل‌بن ابوزیاد . کتاب تفسیر داود بن ابوهند. کتاب تفسیرابوروق . کتاب تفسیر سید[۲] بن‌داود . کتاب تفسیر سفیان[۳] بن عیینه کتاب تفسیر نهشل ابن ضحاك بن مزاحم . کتاب تفسیر عکرمه ، از ابن عباس . کتاب تفسیر حسن بن ابوالحسن‌بصری . کتاب تفسیر ابوبکر اصم ، از متکلمان . کتاب تفسیرابوکریمه یحیی‌بن مهلب . کتاب (تفسیر) شیبان[۴] بن عبدالرحمن نحوی . کتاب (تفسیر) سعیدبن بشیر ،از قتاده . کتاب تفسیر محمد بن ثور ، از معمر ، از قتاده . کتاب تفسیر الکلبی، محمدبن سائب . کتاب تفسیر مقاتل‌بن سلیمان . کتاب تفسیر یعقوب دورقی . کتاب تفسیر حسن بن واقد وکتاب الناسخ والمنسوخ از اوست . کتاب تفسیر مقاتل بن حیان .

کتاب تفسیر سعیدبن جبیر . کتاب تفسیر وکیع بن جراح. کتاب تفسیر ابورجامحمد بن‌ـ سیف . کتاب تفسیریوسف قطان ـ کتاب تفسیر محمدبن ابوبکرمقدمی . کتاب‌تفسیرابوبکرـ بن‌ابوشیبه . کتاب تفسیر هشیم‌بن بشیر. کتاب‌تفسیر ابن ابونعیم فضل بن‌دکین. کتاب تفسیر ابوسعید اشج ، کتاب الای الذی نزل فی اقوام باعیانهم ، تألیف هشام‌کلبی . کتاب تفسیر ابوجعفر طبری . کتاب تفسیر ابن ابو داود سجستانی . کتاب تفسیر ابوبکر[۵] بن ابوالثلج . کتاب ابوعلی محمد بن عبدالوهاب جبائی . کتاب ابوالقاسم بلخی . کتاب ابومسلم محمدبن بحر اصفهانی . کتاب ابوبکربن اخشیددر اختصارکتاب ابوجعفر طبری . کتاب المدخل الی تفسیرالقرآن.از ابن امام مصری . کتاب‌التفسیر . از ابوبکر اصم .

۱ـ جارودیه پیروان ابوجارود هستندکه عقیده‌داشت پیغمبر وصفا امامت علی‌را تصریح کرده نه اسما (ر. ك. ج۱ ص۲۵۵ ملل ونحل شهرستانی) .

۲ـ ف (رشید) .

۳ـ ف (سعید) .

٤ـ ف (سیار) .

۵ـ ف (بکربن ابی‌الثلج) .

کتابهائیکه در معانی
و مشکلات و مجاز قرآن تألیف شده : ـ

کتاب معانی القرآن، تألیف رؤاسی ، کتاب معانی القرآن ، تألیف یونس بن حبیب. بزرگ و کوچك . کتاب معانی القرآن ، تألیف کسائی . کتاب معانی القرآن ، تألیف اخفش سعیدبن مسعده . کتاب معانی القرآن ، تألیف قطرب نحوی . کتاب معانی القرآن ، تألیف فراء برای عمربن بکیر . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابوعبیده . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابوفید مؤرج سدوسی . کتاب معانی القرآن، تألیف ابومحمد یزیدی[۱] . کتاب معانی-القرآن، تألیف فضل[۲] بن سلمه ـ کتاب ضیاء القلوب فی[۳] معانی القرآن و غریبه و مشکله ، تألیف مفضل بن سلمه. کتاب معانی القرآن ، تألیف اخفش. نازکست . کتاب معانی القرآن . تألیف ابن کیسان . و معروف بالعسرات[۴] . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابن انباری ، کتاب معانی القرآن ، تألیف زجاج . کتاب معانی القرآن : تألیف خلف نحوی . کتاب معانی القرآن ، تالیف ثعلب . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابومعاذ فضل بن خالد[۵] نحوی ، بزرگ است . کتاب معانی القرآن ، تألیف ابومنهال عیینة بن منهال ، برای اسحاق بن ابراهیم طاهری[۶] . کتاب التوسط بین ثعلب والاخفش فی المعانی ، تألیف ابن درستویه . کتاب ریاضة الالسنة فی اعراب القرآن و معانیه ، تألیف ابوبکر بن اشته اصبهانی . کتاب ابی الحسن علی بن عیسی بن داود بن الجراح الوزیر ، فی معانی القرآن و تفسیره ومشکله ، که ابوبکر بن مجاهد، و ابوالحسین[۷] خزاز نحوی در تألیف این کتاب بوی کمك کرده اند . کتاب معانی القرآن ، تألیف مبرد . کتاب الرد علی من نفی المجاز من القرآن ، تألیف حسن بن جعفر الرحی . کتاب جوابات القرآن ، تالیف ابن عبینه .

کتابهائیکه در غریب قرآن تألیف شده : ـ

کتاب غریب القرآن ، تألیف ابوعبیده . کتاب غریب القرآن ، تالیف مؤرج سدوسی کتاب غریب القرآن تألیف ابن قتیبة . کتاب غریب القرآن، تألیف ابوعبدالرحمن یزیدی.

۱ـ ف (السدوسی) .
۲ـ ف (للمفضل) .
۳ـ جب (من) .
٤ـ ف (بالعشرات) .
٥ـ ف (خلف) .
٦ـ ف این قسمت را بعد از کتاب فضل بن خالد آورده است .
۷ـ ف (ابوالحسن) .

کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن سلام جمحی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوجعفر بن رستم طبری . کتاب غریب القرآن، تالیف ابوعبید القاسم . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن عزیز سجستانی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف ابوالحسن عروضی . کتاب غریب‌القرآن ، تألیف محمدبن دینار احول . کتاب غریب القرآن ، تألیف ابوزیدبلخی ، کتاب اعراب ثلاثین‌سورة من‌القرآن، تألیف ابن خالویه . کتاب غریب‌المصاحف ، تألیف ابوبکر وراق .

کتابهائیکه در لغات قرآن

تـألیف شده :

کتاب لغات القرآن، از فراء . کتاب لغات القرآن، از ابوزید . کتاب لغات‌القرآن از اصمعی. کتاب لغات القرآن ، از هیثم‌بن عدی . کتاب لغات‌القرآن ، از محمدبن یحیی قطیعی . کتاب لغات‌القرآن ، از ابن‌درید ، ناتمام .

کتابهائیکه در قرائت قرآن

تـألیف شده :

کتاب القرا ات ، از خلف‌بن هشام بزاز . کتاب القرا ات ، از ابن سعدان . کتاب‌القرات، از ابوعبید القاسم . کتاب القرات ، از ابوحاتم سجستانی . کتاب القرا ات ، از ثعلب . کتاب غرائب[1] القرات، از ثعلب . کتاب القرات ، از ابن قتیبه . کتاب القرات‌الکبیر ، از ابن مجاهد . کتاب القرا ات الصغیر ، از ابن مجاهد ، کتاب القرا ات ، از هشام‌بن بشیر. کتاب القرات، از ابوالطیب‌بن اشناس . کتاب القرات، از علی‌بن عمر دار قطنی . کتاب القرات ، از یحیی‌بن آدم . کتاب القرات ، از واقدی . کتاب القرا ات ، از نصربن علی . کتاب‌القرات، از ابن‌کامل ، ناتمام . کتاب القرات ، از فضل‌بن شاذان. کتاب القرات، از ابوطاهر . کتاب القرات ، از هارون‌بن حاتم‌کوفی . کتاب القرات، از عباس‌بن فضل انصاری . کتاب الاحتجاج للقراء : از ابن درستویـه . کتاب القرات ، تألیف ابوعمرو عـلاء .

کتابهائیکه در نقطه وشکل[2]

قـرآن تالیف شده :

کتاب‌الخلیل ، فی النقط . کتاب محمـد بن عیسی ، فی النقط . کتاب الیزیـدی ،

۱ ـ ف (غریب) .

۲ ـ مراد از شکل : حرکات زیر وزبر وپیش است (ر. ك. اقرب‌الموارد) .

فی‌النقط . کتاب ابن الانباری ، فی‌النقطه والشکل . کتاب ابی حاتم السجستانی ، فی‌النقطه والشکل . کتاب (ابی حنیفة) الدینوری ، فی‌النقطه والشکل ، بجد اول ودارات[1] .

کتابهائیکه در لامهای قرآن تألیف شده :

کتاب اللامات ، از داودبن ابوطیبه . کتاب اللامات ، از محمدبن سعید . کتاب اللامات از ابن انباری . کتاب‌اللامات ، تألیف اخفش سعید .

کتابهائیکه در وقف و ابتداء در قرآن تألیف شده : ـ

کتاب الوقف والابتداء، از حمزه . کتاب الوقف والابتداء ، از فراء . کتاب‌الوقف‌و الابتداء ، از خلف. کتاب‌الوقف والابتداء ، از ابن سعدان. کتاب الوقف والابتداء ، از ضرار بن صرد . کتاب الوقف والابتداء ، از ابوعمر دوری . کتاب الوقف والابتداء ، از هشام‌بن عبدالله. کتاب الوقف والابتداء، از ابوعبدالرحمن یزیدی . کتاب الوقف‌والابتداء ، از ابن انباری . کتاب‌الوقف والابتداء ، از ابن‌کیسان . کتاب الوقف والابتداء ، ازجعدی. کتاب‌الوقف والابتداء ، از ابو ایوب سلیمان‌بن یحیی ضبی .

کتابهائیکه در اختلاف مصاحف تألیف شده :

کتاب اختلاف مصاحف اهل المدینه ، و اهل الکوفة و اهل‌البصرة ، ازکسائی. کتاب اختلاف‌المصاحف،ازخلف. کتاب‌اختلاف‌اهل‌الکوفة، والبصرة،والشام‌فی‌المصاحف،ازفراء . کتاب اختلاف المصاحف از (ابن) ابو داودسجستانی . کتاب المدائنی فی‌اختلاف المصاحف و جمع[2] القرآن . کتاب اختلاف مصاحف الشام والحجاز والعراق ، از ابن عامر یحصبی. کتاب ، فی اختلاف المصاحف . ازمحمدبن‌عبدالرحمن اصبهانی.

کتابهائیکه در وقف تمام تألیف شده :

کتاب احمد بن عیسی اللولوی . کتاب الاخفش سعید ، کتاب نصر ، کتاب یعقوب‌ـ الحضرمی ، کتاب نافع‌بن عبدالرحمن . کتاب روح بن عبدالمؤمن .

۱ـ ف (بجد اول و دارات)رابعد ازکتاب سجستانی آورده است .
۲ـ ف (جمیع) .

کتابهای تألیف شده در مواردی از قرآن که الفاظ و معانیش یکی است

کتاب ابی‌العباس المبرد. کتاب ابی‌عمر الدوری.

کتابهائیکه در متشابهات قرآن تألیف شده:

کتاب محبوب[1] بن‌الحسن. کتاب خلف‌بن هشام. کتاب القطیعی. کتاب نافع. کتاب حمزه. کتاب علی بن القاسم الرشیدی. کتاب جعفربن حرب المعتزلی. کتاب مقاتل‌بن‌سلیمان. کتاب ابی علی‌الجبائی. کتاب ابی الهذیل‌العلاف.

کتابهائیکه در هجاء قرآن تألیف شده:

کتاب یحیی‌بن الحارث. کتاب ابن‌شبیب. کتاب احمدبن ابراهیم الوراق. (کتاب یعقوب بن ابی شیبه).

کتابهائیکه در مقطوع و موصول قرآن تألیف شده:

کتاب الکسائی. (کتاب السری). کتاب حمزة بن حبیب. کتاب عبدالله بن عامر‌الیحصبی.

کتابهائیکه در اجزاء قرآن تألیف شده:

کتاب ابی‌عمر الدوری. کتاب حمیدبن قیس‌الهلالی. کتاب اسباع القرآن، ازحمزه. کتاب الکسائی. کتاب سلیمان بن عیسی. کتاب اجزاء ثلاثین، از ابوبکربن عیاش[2].

کتابهائیکه در فضائل قرآن تألیف شده:

کتاب ابی‌عبیدالقاسم‌ابن سلام. کتاب محمدبن عثمان بن ابی شیبه. کتاب احمد بن‌المعذل. کتاب هشام بن عمار، کتاب ابی عمر[3] الدوری. کتاب ابی شبیل. (کتاب خلف

۱ـ ف (محمود).

۲ـ ف (عباس).

۳ـ ف (ابی‌عبدالله).

بن‌هشام البزاز) . کتاب ابی‌بن کعب الانصاری . کتاب الحداد . کتاب عمروبن هیثم‌الکوفی. کتاب علی‌بن الحسن‌بن فضال ــ از شیعه . کتاب علی‌بن ابراهیم‌بن‌هاشم فی نوادرالقرآن . از شیعه . کتاب ابی‌نصرالعباسی . ازشیعه.

کتابهائیکه در عدد آیات قرآن تألیف شده:

اهل مدینه

کتاب‌العدد المدینی[1] الاول ، از نافع . کتاب العددالثانی . از نافع . کتاب العدد ، از عبسی[2] کتاب ابن عیاش[3] فی العددالعدد المـدینی الاول. کتاب اسماعیل بن ابی‌کثیر فی المدینی الاخیر . کتاب نافع فی عواشر القرآن .

اهل مکه

کتاب العدد ، از عطاء بن یسار . کتاب‌العدد ، از خزاعی. کتاب حـروف القرآن ، از خلف بـزاز .

اهل کوفه

کتاب العدد ، از حمزهٔ زیات . کتاب العدد ، از خلف . کتاب العدد ، از محمد بن عیسی . کتاب العدد ، ازکسائی .

اهل بصره

کتاب العدد ، از ابومعافا . کتاب العدد ، از عاصم جحدری . کتاب الحسن بن ابی الحسن فی‌العدد .

اهل شام

کتاب یحیی‌بن حارث الذماری . کتاب خالدبن معدان ، کتاب اختلاف العـدد ، از وکیع بمذهب اهل شام و دیگران .

کتابهائیکه در ناسخ و منسوخ قـرآن تألیف شده :

کتاب حجاج الاعور. کتاب عبدالرحمن‌بن زید . کتاب ابی‌اسحاق ابراهیم المؤدب .

۱ ـ ف (المدنی) .
۲ ـ ف (العیسی) .
۳ ـ ف (ابن عباس)

(کتابهای تألیف شده در هات قرآن)
(و برگشت آن)

(کتاب ابی عمرالدوری) .

کتابهای تألیف شده در نزول قرآن

کتاب الحسن بن ابی‌الحسن[۱] . کتاب عکرمة از ابن عباس .

کتابهای تألیف شده در احکام قرآن

کتاب احکام‌القرآن ، تألیف اسماعیل‌بن اسحاق قاضی . کتاب احکام القرآن علی مذهب مالك . کتاب احکام القرآن ، از احمدبن معذل . کتاب احکام القرآن ، از ابوبکر رازی ، بمذهب اهل عراق . کتاب احکام القرآن ، از امام ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی . کتاب مجرد احکام القرآن ، از یحیی بن آدم . کتاب احکام القرآن ، از ابو ثور ابراهیم بن خالد . کتاب احکام‌القرآن ، از داودبن علی . کتاب الایضاح عن احکام‌القرآن مؤلفش مجهول . باید تحقیق شود .

کتابهای گوناگونی که دربارهٔ قرآن تألیف شده

کتاب احمدبن علی‌المهرجانی المقری فی جوابات القرآن . کتاب ترك المراء فی[۲] القرآن . تألیف فریابی . کتاب المجاز ، تألیف ابـو عبیده[۳] . کتاب نظم‌القرآن ، تألیف جاحظ . کتاب قطرب فیما سئل عنه‌الملحدون عن آی القرآن . کتاب المسایل فی‌القرآن ، تألیف‌جاحظ . کتاب‌المخلوق ، تألیف ابوعلی‌جبائی . کتاب الحروف ، تألیف عبدالرحمن‌بن ابو حمادکوفی. کتاب بشربن‌معتمرفی‌متشابه القرآن . کتاب اعجازالقرآن فی‌نظمه وتألیفه، تألیف محمدبن زید[۴] واسطی معتزلی ، کتاب نظم القرآن ، تألیف ابن اخشید . کتاب خلق-القرآن ، تـألیف ابن راوندی . کتاب ابی زید البلخی فی ان سورة الحمد تنوب عن سائر القرآن. کتاب‌المسائل المنثورة فی‌القرآن، تألیف ابوشقیر. کتاب‌الانوار ، تالیف ابومقسم.

کتاب البیان عن بعض‌الشعر مع فصاحة القـرآن ، تألیف حسن بن جعفر بر جلی . کتاب

۱ ــ ف (الحسین) .
۲ ــ ف (عن) .
۳ ــ ف (ابوعبید) .
٤ ــ ف (یزید) .

الناسخ والمنسوخ ، تألیف جعد . کتاب احکام القرآن ، تألیف ابوبکر رازی . کتاب اللغات فی القرآن . تألیف گروهی ازعلماء . کتاب نظم القرآن ، تألیف ابوعلی حسن بن علی بن نصر . کتاب الامثال ، از ابن جنید .

م م م م

اینست آخرین قسمت مقاله اول ، ازکتاب الفهرست، که در روز شنبه اول شعبان سال سیصدوهفتاد وهفت پایان یافت، واز خداوند مسئلت داریم، که ما و تمام کسانی که این کتابرا برایشان تصنیف کرده‌ایم ، بتندرستی، و امن وکفایت نگاهداری نماید ، و بلطف خود این کار را بپایان رساند ، و ما را ملهم برضای خود سازد ، وبکرم وقدرت خود ما را بطاعتش توانا نماید . (وحسبنا الله و نعم‌الوکیل و صلی‌الله علی خیرته من خلقه محمد وآله)[۱] .

نام گروهی از متاخران قاریان

ابن منادی

ابوالحسن احمد بن جعفربن محمد بن عبیدالله[۲] بن ابو داود . از مـردم بغداد ، و در رصافه[۳] اقامت داشت . وی القاب[۴] کتابهای خود را با زبر و زیر تلفظ میکـرد ، و در تألیفاتش فصاحت مابی بخرج میداد ، ازاین رو ، مـردم صحبت ویرا خوش نداشتند[۵]. وی قراات قرآن، وغیرازآن‌را خوب‌میدانست ، وبیش ازصدوبیست کتاب تألیف کرد. ولی‌دانش وی بعلوم قرآنی بیش از چیزهای دیگر بود . وفاتش در سال سیصدو سی‌و چهار ، و این کتابها از اوست : کتـاب اختلاف العدد . کتاب دعـاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات .

نقاش (دیگر)

علی‌بن مره ، کنیه‌اش ابوالحسن ، از مردم بغداد ، و در چهار سوق‌الفرس[۶] منزل داشت. وفاتش ... واین‌کتابها از اوست : کتاب الـکسائی . کتاب حمزه ـ کتاب‌القراات[۷] الثمانیه ، که برقراات سبعه ، قرائت‌خلف‌بن هشام بزاز را افزوده است[۸] .

۱ــ جب ، در حاشیه این صفحه دارد (در دستور بهمین‌گونهٔ یافتیم) .

۲ــ ف (عبدالله) .

۳ــ رصافه نام یکی از محلات بغداد است وهمان (عسکرالمهدی) است که بعد برصافه نامیده شد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰۷ ـ و منتهی‌الارب) .

٤ــ ف (فی‌القراات) جب (فی‌القاب) .

٥ــ ف (خرجه‌الی‌الاشتغال) جب(خرجه الی‌الاستثقال) .

٦ــ ف (چهارسوق‌العطش) وچون درجائی دیده نشدکه ، چهار سوق‌الفرس نام یکی‌از محـلات بغداد باشد ، محتمل است (چهارسوق الفردوس) بوده ، ولی در نوشتن (فردوس) ب (فرس) تصحیف گردیده ، زیرا خلیفه معتضد عباسی‌قصری‌بنام (الفردوس) در همان منطقه‌سوق العطش داشته‌وممکن‌است چهارسوقی باین نام درآنجا بوده است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۲۲ و ۹۲٦) ولی درکتاب امام الصادق ج ۱ ص ۲۰۵ نام سوق‌العجم دیده میشود .

۷ــ ف (القراء) .

۸ــ ف (اضاف الیه روایة خلف بن هشام البزاز) و جب‌کلمهٔ روایة را ندارد .

بکار

بکاربن احمدبن بکار . کنیه‌اش ابوعیسی ، از قاریان مدینة السلام[۱] است . در(سال) سیصدوپنجاه و دو وفـات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب قـرائة الکسائـی . کتاب قرائة حمزه .

ابن واثق

ابو محمد عبدالعزیز بن واثق . قـرائت حمزه را از ضبی فراگرفت و منزلش در مدینهٔ ابو جعفر منصوربود[۲]. این کتابهـا از اوست : کتاب قرائة حمـزه . کتاب السنن . کتاب التفسیر . رسالة الی ثعلب ای‌البلاغتین ابلغ .

ابوالفرج

مصاحب ابن‌شنبوذ .

۲،۱ ـ مدینة السلام ـ یـا ـ مدینه ابوجعفر منصور آن قسمت از بغداد است که خلیفهٔ عباسی ابوجعفر منصورمعروف بدوانقی درسال ۱۴۵هجری بناکرد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۴۳ و منتهی‌الارب) .

(دومین جزء)

(از)

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابویعقوب)

(وراق)

(از روی دستور[1] وخط خود او)

(نقل گردید)

حکایة خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

گراور بالانمونه ایست از خط نویسندهٔ
نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی که ازخط
مصنف نموده است

(مشتمل برمقاله دوم)

---

۱ ـ دستور کلمه‌ایست فارسی که در اطراف ترکیب لفظی ومعنای‌آن مؤلفان را تحقیقات و تتبعات است که مشروحاً در تألیفات خود ذکر کرده‌اند . و در اینجا مراد از دستور ظاهراً کارنامه‌ایست که ابن ندیم برای تألیف کتاب خود داشته ، و یا دفترچه‌ایست که این کتاب از آن استخراج شده است . و با توجه بطرز استعمال این کلمه در فارسی قدیم و امروز که گاهی آنرا با الف وتاء (دستورات) وگاهی باهاء (دستورها) جمع بسته‌اند میتوان گفت بمعنی آئین‌وروش کار است (ر.ك. برهان قاطع ص ۸۲ ـ و مجلة الدراسات الادبیه نشریهٔ دانشگاه بیروت شماره ۳ـص ـ ۲۲۵ ـ ۲۲۶) .

بسم الله الرحمن الرحیم

(وهو ثقتی و به‌استعین)

مقاله دوم ـ از کتاب الفهرست

مشتمل

بر سه فن

در اخبار نحویان و لغویان و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

فن اول

آغاز سخن درباره نحو و اخبار نحویان و لغویان بصره و فصحاء اعراب و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

محمد ابن اسحاق گوید : بسیاری ازعلماء عقیده دارندکه نحو ازابو اسود دوئلی فرا گرفته شده و ابواسود نیز از امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه[1] آنرا فرا گرفته است. و دیگران نصربن عاصم دوئلی و بقولی لیثی را پایه‌گذار نحو دانند.

بخط ابو عبدالله‌بن مقله خواندم ، که ثعلب گوید ابن لهیعه از ابو نضر نقل نمود ، که عبدالرحمن بن هرمز اول کسی است که پایه‌گذار عربیت بود زیرا ، بیش از هر کسی انساب قریش واخبارشانرا میدانست، وخوداو هم‌یکی‌ازقراء قرآن‌بشمارمیرفت. شیخ‌ابوسعید (سیرافی) رضی الله عنه نیز همین مطلب را برای من نقل کرد ، و بعلاوه گفت : نصربن عاصم لیثی از قراء و فصحائی بودکه ابو عمرو بن علاء و سائر مردم از او آموختند.

---

۱ ـ ف (علیه‌السلام) .

ابو جعفر بن رستم طبری گوید : ـ نحو را از این جهت نحو خوانندکه هنگامیکه علی علیه‌السلام چیزی از اصول‌آن را بابوا سود دوئلی میآموخت ، او اجازه خواست که چیزی مانند آن بسازد . و از این جهة آنرا نحو نامیدند .

درباره‌سببی که ابواسودوادار باین‌کارشد اختلاف است ، ابوعبیده گوید : ابواسود نحو را ازعلی‌بن ابیطالب علیه‌السلام آموخته ولی‌آنچه راکه فراگرفته بود بکسی‌نیاموخت تاآنکه زیاد[1] ویرا پیغام‌کردکه چیزی سازد تاراهنمای مردم بمعرفت‌کتاب الله باشد، وی نپذیرفت و از این‌کار خودداری نمود ، تا وقتی شنیدکه‌کسی قرآنرا چنین میخواند : ان الله بریئی من‌المشرکین ورسوله بکسر.ل،[2] با خودگفت: گمان نداشتم‌کار مردم باینجا کشیده شود ؛ و بنزد زیادرفته وگفت : من حاضرم‌آنچه راکه خواسته تو باشد انجام‌دهم. یك نویسنده تیز هوشی‌لازم است تا بگفتهٔ من عمل نماید . برای وی نویسندهٔ از عبدالقیس آوردند ، او را پسند نکرد ، دیگری را آوردند ،که بقول ابوالعباس مبرد ، او نیز از عبدالقیس‌بود . ابواسود او راگفت : اگر دیدی دهانم را بر حرفی‌گشودم ، یك نقطه روی آن‌حرف بگذار. و اگردیدی دهانم را بستم ، یك نقطه‌کنارآن بگذار ، و اگرکسره دادم دو نقطه بگذار[3] . و اینها را نقطه‌های ابواسود نامیدند .

ابو سعید رضی‌الله عنه‌گوید : یك سبب دیگر هم آن بود ،که سعد فارسی از مردم نوبندجان[4] ازکنار ابواسود میگذشت ، واین شخص با خانواده خودببصره آمده، وبرقدامة بن مظعون در آمده ، ومدعی بودکه بردست او اسلام آورده واز بردگانش میباشد، سعد که ازکنار ابواسودگذشت ، اسب خود را بیدك میکشید ، ابواسود بوی‌گفت : تو را چه شده ، چرا سوار نمیشوی، جواب داد : اسبم‌کج شده، و مرادش این بود ،که لنگ است. حاضران بخنده درآمدند ، ابواسودگفت اینان بردگانی باشندکه خواهان اسلام شده وبآن گرویدند ، ودر شمار برادران ما درآمده‌اند ، این ما هستیم‌که باید شیوهٔ سخن‌گفتن را بآنان بیاموزیم . و باب فاعل و مفعول به[5] را وضع‌کرد .

۱ـ زیادبن‌ابیه است (ر . ك تعلیقات فلوکل‌ص۲۸) .

۲ـ اصل‌آیه (ورسوله) بضمه . ل، است (سورهٔ توبه‌آیهٔ ۳) .

۳ـ ف (و ان‌کسرت فاجعل النقطه من تحت‌الحرف) جب (فان‌کسرت فاجعل النقطه نقطتین) .

٤ـ ف (زندخان) و نوبندجان یکی از شهرهای فارس است‌که در خوبی و خوش آب‌و هوائی مشهور بوده ومتنبی شاعر در اشعاری آنرا ستوده است (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۵ـ ف (باب‌الفاعل والمفعول) .

یکی از دلائل دیگر که پایه‌گذار نحو ابواسود دوئلی است

محمدبن اسحاق گوید: در شهر حدیثه[1] شخصی بنام محمد حسین معروف با بن بعره بود که کتاب جمع آوری میکرد، و خزانهٔ پر از کتابهای عربی زیادی در نحو و لغت، و آداب، و کتابهـای قدیمی داشت کـه من مانند آنـرا نزدکسی ندیـده بـودم. من بارها نزد او رفته، و با او همدم و مـأنوس بودم، و او نفرتی داشت، ازاینکـه چیزهای خودرا بکسی نشان‌دهد. وازبنی حمدان بیمناك وهراسان بود. کتابدانی نشان‌داد که وزن آن سیصد رطل[2] ومحتویات آن عبارت بود از: پوست گوره‌خر، وصك،وکاغذهای مصری، وچینی، وتهامی، و پوست شتر وکاغذهای خراسانی با حـواشی و تعلیقات از (لغت) عرب، وقصیده‌های یکدانه ومفردی از اشعارعرب، وچیزهائی در نحو، وحکایات، و اخبار، و اسمار[3]، و انساب، وسائر علوم عرب و غیر عرب، و نام مردی از اهل کوفه را برد که من فراموش کـرده‌ام، گفـت: این شخص در جمع آوری، و بدست آوردن نوشتجات قدیمی حرصی داشت، و همینکه اجلش سررسید، برعایت دوستی که با من داشت، و نیکوئیهائی که من درباره او کرده بودم، وهم عقیده گی که در مذهب با هم داشتیم، چه اونیز ازشیعیان‌بود، تمام اینها را بمن بخشیده است.

من تمام آنهارا دیده، وزیرو روکرده، وشگفتانگیزچیزهائی‌را درآنهامشاهده‌نمودم و باآنکه گذشت زمان‌کارخود راکرده وآنهارا پلاسیده، و پوسانده، وتحریفاتی‌درآنها ایجاد کرده‌بود. باز دریکایك‌آن‌جزوه‌ها، نوشته‌ها، ولوله کتاب‌ها امضاهائی‌ازعلمادیده میشدکه‌نام نویسندگان‌آنهارا تصریح، درزیرهرامضائی پنج شش‌نفرخط همدیگررا گواهی‌کرده بودند. ازجمله: قرآنی‌بخط خالدبن ابوهیاج، ازاصحاب علی علیه‌السلام[4]دیدم، که بعدها آن‌قرآن بابوعبدالله بن حانی رحمةالله رسید. و نامه‌هائی بخط امام حسن‌بامام حسین[5] علیهماالسلام و امانات و عهدنامه‌هائی بخط امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام، وخط سائرکاتبان پیغمبر صلعم[6] درآن دیده، ونوشتجاتی نیز درنحو، ولغت، از علماء مانند ابو عمروبن علاء، واصمعی،

۱ـ حدیثه نام چندین شهر و قصبه است مانند حدیثة الموصل که شهر کوچکی است در جهة شرقی دجله نزدیك زآب بالا. وحدیثة الفرات در چند فرسخی انبار، و حـدیثه از قراء غوطه دمشق و در اینجا ظاهراً حدیثة الفراتست. (ر.ك. معجم‌البلدان).

۲ـ رطل معادل دوازده اوقیه، و اوقیه چهل درم است (فرهنگ نفیسی).

۳ـ ف (والاسماء).

٤ـ ف (رضی‌الله عنه).

٥ـ ف (بخطوط‌الامامین الحسن والحسین) جب (بخطوط الائمة من‌الحسن‌الی‌الحسین).

٦ـ جب (علیه‌السلام).

و ابوعمرو شیبانی ، و ابن اعرابی وسیبویـه و فراء وکسائـی ، و نوشنجاتی از اصحاب حدیث، مانند سفیان بن عیینه ، و سفیان ثوری، و اوزاعی ، و دیگران درآنها دیده میشد و چیزی میان آنها دیده‌شدکه دلالت داشت‌براینکه نحو ازابو اسود است . وآن چهارورقی بودکه‌گویا ورقش چینی ، و برآن نوشته بود : در اینجاکـلامی است در فاعل و مفعول ، از ابواسود رحمه‌الله ودر زیراین خط . بخطی قدیم نوشته بود ، این است خط علان‌نحوی، و درزیرآن داشت ، این است خط نضربن شمیل .

پس از وفـات این شخص ، آن‌کتابدان و هرچـه در آن بود ، ناپدید گردیده . و خبری از آن بدست نیامد . ومن با جستجوی فراوانی‌که ازآن نمودم ، جزهمان قرآن، نه چیزی از آن دیدم ، و نه چیزی ازآن شنیدم .

نام‌کسانیکه نحو را از ابو اسود دوئلی فرا گرفتند

گروهی مانند : یحیی‌بن یعمر ، و عنبسة بن معدان ، کـه همان عنبسة الفیل است ، و میمون بن اقرن ، نحو را از ابو اسود فرا گرفتند . برخی از علمـاءگویند : نصربن عاصم نیز از ابو اسود آموخته بود .

اما یحیی‌بن یعمر، وی‌از عدوان‌بن قیس‌بن غیلان‌بن مضر ، همپایه بنی لیث بن‌کنانه است ،که مردی امین و عالم بود . از وی نقل حدیث‌کنند . وابن عباس، و ابن عمـر ، و دیگران را دیده داشت، وقتاده و غیره از او روایت‌کرده‌اند. اما عنبسة ، بن‌معدان فهری ، مردی از مردم میسان[1] است،که ببصره‌آمده و درآنجا اقامت‌کرد، وبدین جهة ویرا ملقب بفیل‌داشتند،که پدرش‌هزینه فیل‌زیاد را عهده داربود، و باین نام خوانده میشد.

پس از عنبسة ، عبدالله بن اسحاق حضرمی ، بردهٔ حضرموت است‌کـه فرزدق او را باین شعر هجوکـرد :

فَلَوْكَانَ عبدُاللهِ مَوْلًى هَجَوْتُهُ ... وَلٰكِنَّ عَبْدَاللهِ مَوْلَـىْ المَوَالِيَا[2]

واز کسانی‌کـه‌در دوران خود سرآمـد اقران‌گردید ، عیسی بن عمـر ثقفی است ابوسعید رحمه الله برایم حکایت‌کرد: که مزاحم بن ابوسعد[3] از قول ما زنی، و او از قول

۱ـ میسان شهریست میان واسط و بصره (قاموس الاعلام ترکی) .

۲ـ عبدالله اگر تنها بردهٔ بود، من هجوش میکردم ، ولی او بردهٔ بردگان میباشد .

۳ـ ف (ابوسعید) .

اصمعی ، از عیسی‌بن عمر نقل کرد که ، ما با حسن در راهی میرفتیم ، و عبدالله بن اسحاق همراه ما بود ، حسن گفت: این مردمانرا بسوی خود بکشید که طلعه[۱] اند . ابو عبدالله بن اسحاق از بغل یادداشتهای خود را درآورده ، و آنرا نوشته و گفت : ای ابوسعید ، طلعه را ما از شما آموختیم ... وهمچنین ابوعمرو بن علاء[۲] .

اخبار عیسی‌بن عمر ثقفی از طبقه ابوعمرو بن علاء

واو عیسی‌بن عمر ثقفی است نه عیسی‌بن عمرهمدانی که از مردم کوفه بود ، و از او قرائتهائی روایت شده است . این عیسی‌بن عمر ، از مردم بصره ، و از نحـویان برجستهٔ آنجا بشمار میرفت. و از عبدالله بن اسحاق و دیگران آمـوخته ، و خلیل‌بن احمد از او آموخته است .

عیسی از دو چشم نابینا ، و از قاریان بصره است که در سال یکصد وچهل و نه وفات یافت و کتاب الجامع ، و کتاب المکمل از اوست .

قاضی ابوسعید رحمه‌الله ، این شعرخلیل راکه درآن نام عیسی‌وآن دوکتابراآورده، برای ما خوانـد :

بَطَلَ اَلنَّحو جَمیعاً کُلُّهُ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ غَیرَما اَحْدَثَ عیسَیْ‌بن عُمَر[۳]
ذاكَ اِكمالٌ وَ هٰذا جامِعٌ ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وَ هُما لِلنّاسِ شَمْسٌ وَ قَمَرٌ[۴]

این دوکتاب اکنون نـایابست ، و در دست کسی نیست و ازکسی هم شنیده نشدکـه بگوید آنها را دیده است .

اما درباره ابو عمروبن علا ، ما در مقاله اول ، ضمن اخبار قاریان قرآن ، یـادی از او کرده‌ایم .

۱ــ نفس طلعه ، بضمه و بعد فتحه ، آرزوهای هوس پرورانه (قرب‌الموارد) .

۲ــ ف ابوعمرو بن العلاء را متصل بجمله قبل آورده که بنظر خواننده مغلق میآید و جب پس از چند نقطه آنرا آورده برای‌آنکه برساند ابوعمروبن علا نیز ازکسانی است که در دوران خود سرآمد اقران بوده است .

۳ــ نحو سربسر باطل گردید . جزآنچه راکه عیسی‌بن عمر بوجود آورده .

۴ــ ان یکی (اکمال) و این نیز (جامع) است وهردو برای مردم مانند شمس وقمرند.

اخبار یونس بن حبیب

بخط ابوالحسن خزاز خوانده‌ام که نوشته است ، چنین پندارم ، ابو عبدالرحمن یونس‌بن حبیب برده بنی لیث‌بن بکربن عبد مناة بن کنانه است. ولی این را از روی تحقیق نمیدانم ، چون او همیشه با آنان زندگانی میکرد ، دیگر برده بودن ، یا نبودن او را بدست‌نیاورده‌ام، ابوسعید اورا مکنی‌بابومحمد، وبردهٔ ضبه گفته. وصاحب‌مفاخرالعجم، ویرا از نژاد ایران وازمردم جبل[1] دانسته و بآن مفاخرت ورزیده است . وی داناتر ازهرکس بچگونگی نحو بوده و از وی حکایت شده است که گفته بود : من از عبدالله بن ابو اسحاق حضرمی چیزی شنیده ندارم ، ولی از او پرسیدم آیا میداندکسی سویق را بجای صویق[2] گفته باشد جواب داد : این لغت عمروبن تمیم است .

یونس از اصحاب ابو عمرو بن علا بود ، و در بصره حلقه مجلس درسی داشت . دانشجویان و اهل ادب ، وفصحاء اعراب ، ووفود[3] بادیه نشینان ، بآنجا روی‌میآوردند. و بخط ابوعبدالله‌بن مقله خواندم که، ابوالعباس ثعلب، سن او را بیش از صدسال میدانست. وبرای سالخوردگی خانه نشین گردید . وبسال یکصدوهشتاد ازدنیا رفت . و بنوشته اسحاق بن ابراهیم موصلی ، یونس هشتاد وهشت سال زندگانی‌کرد ، نه زن داشت ، و نه‌جاریه ، و هیچ هدفی نداشت جز طلب علم ، وگفتگو با بزرگان ، و ازکتابهای اوست : کتاب معانی‌القرآن . کتاب اللغات . کتاب النوادرالکبیر . کتاب النوادرالصغیر . کتاب‌الامثال .

اخبار خلیل‌بن احمد

عبدالرحمن خلیل‌بن احمد، و ابن ابوخیثمه گوید ، احمد پدر خلیل اولین نفری است که دراسلام بنام احمد خوانده شد. نژادش از ازدفراهید[4] است و یونس‌میگفت:ــ فرهودی چون اردوسی. وی توانائی زیادی در استخراج مسائل ، و تصحیح قیاسات داشت و اول‌کسی است که عروض را درآورد ، و اشعار عرب را در پناه آن قرار داد . و از زاهدانی بودکه تنها با علم و دانش سروکار داشت (و از عاصم و غیره نیز روایاتی دارد)و اشعارکمی نیز گفته است .

۱ـ جبل نام شهرهائیست‌که در میان آذربایجان ، و عراق، وخوزستان ، و فارس ، و دیلم است (معجم‌البلدان) .

۲ـ سویق و صویق در معنا یکی ، و بمعنی قاوت است. (منتهی‌الارب) .

۳ـ وفود جمع وافد وبمعنی فرستادگانست (اقرب‌الموارد) .

۴ـ فراهید تیره ایست از ازدکه نام پدرشان فرهود بوده و بآنها فراهیدگویند (منتهی‌الارب) .

خلیل درسال یکصد و هفتاد دربصره وفات یافت ، وهفتاد و چهار سال زندگانی کرد و از تصنیفات او کتاب‌العین است .

بخط ابوالفتح نحوی . رئیس بنی فرات ، که راستگو ، و موشکاف ،وکنجکاوبود ، خواندم که ابوبکر بن درید گویــد: درسال(دویست) وچهل‌وهشت‌یکی‌از وراقان، کتاب‌العین را از خراسان ببصره‌آوردو در چهل و هشت جزء بود که بپنجاه دینار آنرا فروخت . ما شنیده بودیم که این کتاب در خراسان ، ودر خزینهٔ طاهریهٔ است ، تا آنکه وراق مومی‌الیه آنرا ببصره آورد .

گویند : خلیل این کتاب را تألیف کرد و بسفرحج رفت وآنرا در خراسان گذاشت . واز خزائن طاهریه بعراق آورده شد . این کتاب راکسی از خلیل روایت نکــرده ، و در اخبار هم شنیده نشدکه مؤلفش اوست .

گفته‌اند لیث از فرزندان نصربن سیار درمدت‌کوتاهی‌که با خلیل مصاحبت داشت ، خلیل این را برای او ترتیب داده ، و رویه‌کار را باو گفته ، وچون مرگ او را در ربود ، لیث‌آنرا باتمام رسانید، و حروف‌آن از حروف حلق و گلو آغاز میگردد که اولش : عین . حــاء . هــاء . غین . قاف . کاف . جیم . شین . صاد . ضاد سین . راء . طاء . دال . تاء . ذال . ثا . زاء . لام . نون . فا . میم . (باء) . الف یاء . واو . است .

حکایت دیگر دربارهٔ

کتاب العین

ابو محمدبن درستویه چنین آورده است‌که ، من‌کتاب العین را باین اسناد شنیده‌ام ابوالحسن علی‌بن مهدی‌کسروی ، میگفت محمدبن منصور معروف بمحدث برای من حکایت کردکه، لیث‌بن مظفربن نصربن سیارگفت : من نزد خلیل بن احمد (رضی‌الله عنه) میرفتم، روزی خلیل بمن‌گفت اگرکسی الف . با . تا . ثا . و امثال‌آنرا بترتیبی‌کــه من میدهم تألیف‌کند ، تمام‌کلام عرب را درآن‌گنجانده و پایهٔ میگرددکه هیچ چیزی از آن خارج نخواهد ماند ، من باو گفتم چگونه میتوان این‌کار را انجام داد . گفت‌آنرا بردو حرفی ، سه حرفی، چهار حرفی، و پنج حرفی : تألیف‌کنند ، چون در لغت عرب از این بیشترکلمهٔ نیست . لیث میگفت ، من مرتب سؤالهائی مینمودم و او جوابهائی میدادکه من بدرستی پی بآن نمیبردم وبهمین منظور چند روزی بنزدش میرفتم ، تا آنکه بیمار شد و من هم بقصد حج بمکه رفته ونگرانی بسیاری داشتم‌که نبادا بمیرد ، و آنچه برای من شرح داده ازمیان

برود . از حج که برگشتم بدیدارش رفتم ، دیدم که او تمام حروف را بهمانگونه که درصدر کتاب است تألیف کرده ، وآنرا از حفظ برای من املا نمود ، و در جائی که تردید پیدا میکرد ، از من میخواست که تحقیقی درآن نموده ، در صورت صحت ، آنرا بنویسم . و بهمین گونه عمل کردیم ، تا تمام این کتاب ازکار درآمد[۱] .

علی بن مهدی گوید: من از محمدبن منصوریك نسخه از همان کتاب‌العین راگرفتم که محمدبن‌منصور از لیث‌بن مظفر نسخه‌برداری کرده بود ، ولیث از فقهاء وزهادی‌بودکه مأمون کوششی داشت اورا بقضاوت تعیین کند واو نپذیرفت، وابوهندام کلابی از وی روایت کرده است .

محمدبن اسحاق گوید : نسخهٔ که دعلج داشت ، همان نسخهٔ ابن علا سجستانی بود . و ابن درستویه گوید : ابن علاء از آن اشخاصی بودکه برای شنیدن این کتاب حاضر میشد .

گروهی از علماء اشتباهات و تصحیفاتی از خلیل درکتاب‌العین گرفته‌اند ، که او چیزهای مستعملی‌را مهمل، و چیزهای مهملی را مستعمل دانسته است . و از این گروهند: مفضل بن سلمه، و عبدالله‌بن محمدکرمانی ، وابوبکربن درید ، و جهضمی، و هناء دوسی[۲]. وگروهی از علماء نیز به پشتیبانی از خلیل برخواسته ، و هردستهٔ دسته دیگر را تخطئه کرده‌اند، که ما آنرا در جای خود ، هنگام شرح احوال این اشخاص ، ذکر خواهیم کرد انشاءالله تعالی .

و نیزاین کتابها از خلیل است : کتاب‌النغم.کتاب‌العروض ،کتاب الشواهد .کتاب النقط والشکل .کتاب فائت‌العین .کتاب الایقاع .

نام مشاهیر فحصاء اعراب[۳] که علماء از آنان شنیده‌اند ، و شمهٔ از اخبار و انساب آنان

محمد[۴] گوید: در اینجا مقتضی دانستیم ازآنان یادی نمائیم ولوآنکه زمان‌و مکان این اشخاص با هم تفاوت زیادی دارد . زیرا علما از آنان آموخته بودند ، و ما نام آنها را بدون رعایت ترتیب در اینجا ذکر مینمائیم .

افار بن لقیط

گویند: ــ اوبرتپهٔ بلندی ازسرگین جلوس‌میکرد ، و اصحابش گرداگرد اونشسته،و

۱ــ جب در پای صفحه دارد (با دستور منقول از مصنف رحمه‌الله مقابله گردید) .

۲ــ ف (السدوسی) .

۳ــ ف (فصحاء العرب) وجب (فصحاء الاعراب) وکلمه اعراب اختصاص ببادیه نشینان دارد ، و مفردان ؛ اعرابی است (المنجد) .

٤ــ ظاهراً همان ، محمدبن اسحاق ، مؤلف کتابست .

از وی میآموختند، روزی گفت : این بوی عفونت ازچیست ؟ برخی گفتند : شما برکالبدان نشسته‌اید .

ابوالبیداء ریاحی

شوهر مادر ابومالك، عمروبن‌کرکره ، و نامش اسعدبن عصمه ، از اعراب بادیه ومقیم بصره بود وبآموزگاری کودکان اشتغال‌داشت واجرتی دریافت‌میکرد. وتمام‌عمرش‌را در بصره گذرانده، و مردم‌از او استفاده علمی داشتند. وی شاعرهم‌بود ، واز اشعار اوست:ـ

قَالَ فیها الْبلیغُ مٰا قَالَ ذُو العَیّ وَکُلٌ بوصَفها منطیق[۱]

وَ کَذٰاكَ العَدُولَمْ یعدُ قَدَ قَال جَمیلا کَمٰا یقَولُ الصَدیق[۲]

ابو مالك عمروبن کرکره

اعرابی

در بادیه آموزگاری و در شهر صحافی میکرد . بردهٔ بنی سعد و راویه[۳] ابـوالبیداء بود . ومادرش را ابوالبیدا ، بزنی داشت . گویند : ـ ابو مالك تمام لغت عرب را درحفظ داشته ، و پیروی از رویه بصریان مینمود . جاحظ گوید : ابـو مالك از خوبان بوده ، و میگفت اغنیاء و توانگران نزد خداوندگرامیتر ازفقراء و درویشانند ، و فرعون نزدخدا عزیزتر از موسی است. چیزهائی گرم و سوزنده راکه خوردنش غیرممکن بود میبلعید ، و آزاری نمیدید[۴] . و این‌کتابها از اوست ؛ کتاب خلق‌الانسان . کتاب الخیل .

ابو عرار اعرابی

از بنی عجل ، و از فصحاست. گویند : ـ در بسیاری معرفت بعلم‌لغت، بپایه ابومالك میرسید . و طبع شعر داشت .

روزی جناد، و اسحاق بن جصاص نزد ابوعرار رفتند ، و جناد گفت ، چیزی گفته‌ام گوشدار (وجایزه آنرا بده) گفت بگو .

۱ــ دربارهٔ او بلیغ همان راگوید ،که مردمان ناتوان در سخن‌گفته و همه در ستایش او سخن سرا باشند .

۲ــ چنانکه دشمنان او، چشم‌پوشی نکرده ، و همان خوبیهائی را گویند که دوستانش گفته‌اند .

۳ــ راویه‌کسی راگویندکه حدیث یا شعر دیگریرا نقل‌کند (المنجد) .

۴ــ جب (ویلتقم الحار الممتنع ولایولمه) .

(جناد) گفت :

فَانْ[1] کُنتَ لَاتَدرین مَا الْمَوت فَانْظُری اِلٰی دَیرِ هِندٍ کَیفَ خُطَّت مَقابِرُه[2]

اسحاق گفت :

تَرٰی عَجَباً مِمّا قَضَی الله فیهِم رَهائِنَ حَتْفٍ اَوْ جُبَّتِهِ مَقادِرُه[3]

ابو عرار گفت :

بُیوتٌ تَرٰی اَثْقالُها[4] فَوقَ اَهلِها وَ مَجمَعَ زَوْرٍ لایُکَلِّم زائِرُهُ

و ابو عرار تألیفاتی نداشت .

ابو زید کلابی

نامش یزید بن عبدالله بن حر ، اعرابی بدوی است ، دعبل گوید : در ایام مهدی که مردم دچار قحطی شدند . او ببغداد آمده و در قطیعه[6] عباس بن محمد چهل سال اقامت نموده ، و همانجا درگذشت . و از شاعران بنی عامر بن کلاب بشمار میرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب النوادر . کتاب الفرق . کتاب الابل . کتاب خلق الانسان .

ابوسرار[7] غنوی

از فصحاست . ابوعبیده و کسانیکه بعد از او بودند ، از وی آموخته‌اند . وی با محمد بن حبیب بن ابوعثمان مازنی معاشرت داشت ، چنانکه ابوعثمان گوید : من جوان بودم و نزد پدرم این آیه را میخواندم « فتری الودق یخرج من خلاله »[8] ، ابوسرار[9] که از فصحا بود گفت : یخرج من خلله . پدرم گفت : من خلله نیز قرائتی است . ابوسرار[10] گفت : مگر گفتهٔ این شاعر را نشنیده : —

۱ـ ف . (ان) .

۲ـ اگر نمیدانی که مرگ چه باشد ، بدیر هند نظر افکن که چگونه قبرهایش بخط در آورده شده است .

۳ـ تا شگفت انگیز قضاوت خداوندرا درباره آنها مشاهده کنی ، که همه گروگان مرگی باشند که تقدیر بر آنها روا داشته است .

۴ـ ف (اقفالها) .

۵ـ خانه‌هائی را میبینی که بارهایش برروی مردمش باشد وزیارتگاهی است که زائرانش سخنی نگویند .

۶ـ قطیعه ، (بنه) حشمدارانست (منتهی الارب) .

۷ـ ف (ابوسوار) .

۸ـ این آیه در دو سوره از قرآنست یکی در سوره نور آیه ۴۳ ـ ویکی درسورهٔ روم آیه ۴۷ .

۹ـ ف (ابوسوار) . ۱۰ـ ف (ابوسوار) .

ثَنَين بعُمرةٍ فخَرَجنَ منها[۱] خُروجَ الوَدَق من خَللِ السحاب[۲]

ابو عثمان گوید : خلل و خلال یکی است ، و هردومصدرنـد .

ابو جاموس

ثور بن یزید ، اعرابی است که ببصره میآمد ، و برخانوادهٔ سلیمان بن علـی وارد میشد . ابن مقفع فصاحت را از او فراگرفت . و مصنفاتی ندارد .

ابو شمخ[۳]

اعرابی بدوی ، مقیم حیره[۴] وکتاب الابل . از اوست ، و شیخ ابومحمد ابن ابوسعید آنرا بخط صعودا دیده است .

شبیل بن عزره[۵] ضبعی

از خطیبان و علماء خوارج بود ، و قصیدة الغریب از اوست . و در ابتداء امرهفتاد سال رافضی بود، وبعد بخـوارج پیوست، ومیگفت: در قیامت ، و در این دنیا ، از رافضیان بیزاری جویم، وفاتش در بصره است ، ودرآنجا باز ماندگانی دارد.

ابو عدنان

ابوعبدالرحمن (بن) عبدالاعلی (سلمی) . وبقولی ، ورد بن حکیم . راویهٔ ابوالبیداء ریاحی ، و از بصریان ، و شاعر وعالم بلغت است . این کتابهـا از اوست : کتاب القوس . کتاب غریب الحدیث[۶] که در آن احادیث وارده ازپیغمبر را تفسیر کرده، و تفسیرهای علمـاء سلف درپیروی از اوست .

ابو ثوابه اسدی

اعرابی است . اموی از وی روایت کرده ، وگوید : براین ثوابه درآمدیم . بمـا

۱ـ ف (یشیر بغمزة یخرجن منها) .

۲ـ خرامان خرامان بعمره پرداختند و ازآن درآمدند مانند بـرون شدن باران از میان ابرها .

۳ـ ف (ابوشمح).

٤ـ حیره شهریست نزدیک کوفه (منتهی‌الارب) .

٥ـ ف (عرعره) .

٦ـ ف (کتاب غریب ـ کتاب الحدیث) دارد . ولی ظاهراً یکی باشد .

گفت ، چه چیزشما را باینجاآورده ، مرا نه طعامی است مشنق[۱] و نه حدیثی است مؤنق[۲] .

ابو خیّره

نامش نهشل‌بن زید ، اعرابی بادیه نشین ، و از بنی عدی بود که شهرنشین[۳] گردید و این‌کتاب از اوست : کتاب الحسرات[۴] .

ابوشنبل[۵] عقیلی

نامش خلیخ ، از شاعران ، و اعرابی فصیح است ، که بررشید درآمــده و ببرمکیان پیوست . و این‌کتابها از اوست : کتاب‌النوادر. من این‌کتابرا بخط قدیمی ، و اصلاح ابو عمر زاهد دیده‌ام که درحدود سیصد ورق بود .

دهمج[۶]

بن محرر نصری ، بن قعین[۷] ، از بنی اسد خزیمه است . ایـن‌کتاب از اوست : کتاب النوادر ، و محمدبن حجاج‌بن‌نصیر[۸] انباری آنرا روایت‌کرده است . من این‌کتاب را با اصلاحی بخط ابو عمرزاهد ، دیدم‌که درحدود یکصدو پنجاه ورق بود .

ابو محلم شیبانی

نامش محمد بن سعد ، و بقولی محمد بن هشام بن عــوف سعدی ، محمد و احمد نیز گفته‌اند . وی اعرابی و داناتر از هرکس بشعر و لغت بود ، خــودی میگرفت ، و بگفتار و منطق خود بزرگوار منشی ، وفصاحت مآبی میداد، بخط ابن سکیت خواندم ، که نـژاد ابومحلم فارسی است و در فارس بدنیا آمده ، ولی به بنی سعد انتساب پیدا کـرد . مبرد گــوید : از ابــومحلم شنیدم‌کــه پانزده هاون دارد ، و بمن گفت : در بادیــه‌کــه بودم هاون را ندیده بــودم ، همینکه آنــرا دیدم ، تکبیر گفتم[۹] ابــومحلم شاعر بــود و میان او و احمد بن ابراهیم هجوهائی بشعر مبادله شده ولی اشعار او ارزش اشعار ابراهیم را نــداشت . مؤرج گـوید : ابــو محلم در قوه حــافظه برهمه برتــری داشت ، و از من

۱ـ مشنق دو معنا دارد ، یکی دوست‌داشتن چیزی ، ویکی هم ، گوشت پاره پاره شد، و خمیری‌که با روغن زیتون مالیده شده باشد (منتهی‌الارب) .
۲ـ مؤنق ، خوش‌آیند . و پسندیده (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ ف (دخل‌الحرة)جب (دخل‌الحضرة).
٤ـ ف (کتاب‌الحشرات) .
۵ـ ف (ابوشیل) .
٦ـ ف (رهمج) .
۷ـ ف (بن‌محررالبصری نصربن مضر) .
۸ـ ف (نصر) .
۹ـ و (استنکرت) جب (استکبرت) .

جزوهٔ بعاریت گرفت ، و روز بعد بمن بر گردانید. و در یك شب تمامی آنرا بخاطرسپرده بود ، درحالیکه آن جزوه پنجاه ورق داشت . ابومحلم میگفت : در سالی بدنیا آمدم که در همانسال منصور بحـج رفت . وی در سال دویست و چهل و هشت وفـات یافت ، و این کتابها از اوست . کتاب الانـواء ،کتاب الخیل .کتاب خلق‌الانسان .

ابو مهدیه

اعرابی ، و مصاحب غریب بود ، بصریان از وی روایت کرده‌اند . وی در هر سال، مدت کمی گرفتار بیماری چشم میشد[۱] . و تصنیفی ندارد .

ابو مسحل اعرابی

کنیه‌اش ابومحمد ، نامش عبدالوهاب بن حریش ، بسمت نمایندگی ببغداد آمد وبر حسن بن سهل وارد شد . و در تصریف با اصمعی مناظراتی دارد . این کتابهـا از اوست : کتاب النوادر .کتاب الغریب (الوحشی)[۲] .

ابو سروان عکلی

از بنی عکل ، اعرابی فصیحی است که در بادیه آموزگار بود . و این را یعقوب‌بن سکیت (بخط خـود) نوشته ، و این کتابهـا از اوست : کتاب خلـق الفرس[۳] .کتاب معانی الشعر .

ابن[۴] ضمضم کلابی

ابوعثمان ، سعیدبن ضمضم، از بادیه برحسن‌بن سهل فرود آمد ، و درباره او اشعار بسیار خوبی دارد ،که ازآن جمله قصیده‌ایست که با آن قافیه[۵] کسی بروی سبقت نداشته . و اولش این است :

سقیاً لِحَیٍّ باللِّوَی عَهِدْتُهم   مُنذُ زَمانٍ ثُمّ هذا عَهْدُهم[۶]

۱ــ ف (یهیج به‌المبرد) (بهیج بـه‌المره) و مره تبـاهی چشم از بی سرمـه‌گیست (فرهنگ نفیسی) .

۲ــ فکلمهٔ (الوحشی)را بالای ابوثروان عکلی قرار داده‌است.

۳ــ ف (کتاب خلق‌الانسان) .   ٤ــ ف (ابو) .

٥ــ ف (لم‌یسبق الی مافیها) جب (لم یسبق الی قافیتها) .

٦ــ سیراب و شاداب باشد خاندانی‌که دیر زمانی‌است‌آنهارا میشناسم واکنون‌هم دوران آنان رسیده است .

(و تصنیفاتی ندارد) .

بهدلی

نامش عمرو بن عامر ، کنیه‌اش ابوخطاب . رجزخوانی فصیح و راویه است . اصمعی از او آموخته و او را حجت خود میدانست ، و اشعارش را روایت کرد، از اشعاراوست :

أهْدَى اَلَینا مُعمِراً خَروفاً كان زَمـاناً عِنْدَهُ مكتُوفاً [۱]

حَتّی اذا ماكان مُستجِيفاً أهدى فاهْدَى قَصَباً ملفوفاً [۲]

جهم بن خلف مازنی

راویه ایست عالم بغریب و شعر، هم زمان با خلف و اصمعی . و این سه‌نفر[۳] درغریب و شعر همپایه بودند . ویرا اشعاریست درباره حشرات ، و مرغان شکاری ، و چون از خاندان ابو عمر بن علا بود ابن مناذر در مدحش چنین گفته است :

سُمِّيتُم آل العُلاء لأنكُم أهل العُلاء و مَعدن العلم [۴]

وَ لقد بَنى آل‌العُلاء لِمازن بيتاً أحلّوه مَعَ النَجَم [۵]

و از روی نوشتجات علماء[۶]

ابو هیثم اعرابی . ابو مجیب ربعی ، که نامش مزید[۷] بن محیا بود . ابو جـراح عقیلی . ابو صاعد کـلابی . عدبس کنانی ، ابو زکریا احمر . ابو ادهم کلابی ، ابو صقر[۸] عدوی . غنیة ام الحمـارس (و بنوشته سکری) : ـ ابو قره کلابی . (بنوشته سکری) : ـ ابوحدرجان . ابوتمام حراد[۹] . حصین هجیمی[۱۰] . مکوره ابوعمرو ، نامش علاءبن بکر بن عبدرب بن مسحل بن محلق بن حشم بن شداد[۱۱] بن ربیعة بن عبدالله بن ابوبکر .

۱ـ معمر برای ما برهٔ فرستاد که مدتها آن را در بند داشت .

۲ـ همینکه نزدیك شد که مرداری شود آنرا بما هدیه کرد ولی چون نی بهم پیچیدهٔ شده بود .

۳ـ ف (وکانوا بکتبهم یتقاربون) جب (وکانوا ثلاثتهم یتقاربون) .

٤ـ شما را خاندان علاء نامیدند برای آنکه شایسته بزرگواری وکان دانش هستید .

٥ـ خاندان علا برای مازن کاخی بناگذاشتند وآنرا میان ستارگان افراشتند .

٦ـ این جمله معطوف بەسرلوحه ، ـ نام مشاهیر فصحاء اعراب ، است .

۷ـ ف (مرثد) . ۸ـ ق (ابوالصعق) .

۹ـ ف (الحرانی) . ۱۰ـ ف (الهجمی) .

۱۱ـ ف (سداد) .

بنوشته یعقوب : ابوقمـاقم فقعسی[۱] که کسائی[۲] از وی روایت کـرده . ابو زیاد ، کـه ویرا اعوربن براء کلابی ، گویند . (صمونی کلابی) . صقیل مکنی بابـو کمیت عقیلی . ابو فقعس لزار . ابودقیش[۳] قنانی غنوی . ابو سقر[۴] کلابی . هـداب هجیمی . غیثه[۵] ام هیثم ، رداد کلابی. قریبه‌ام بهلول (اسدیه) و این‌ام بهلول کتابی‌دارد بنام کتاب النوادر والمصادر. بخط سکری[۶]. ابو دثار فقعینی[۷] که دارای جزوه‌ایست ملحون[۸]. ابو کبس[۹] باهلی ابوصالح طائی . ابوکلس نمری. ابوسبح طائی ، که در دوران معتز اورا آوردند تا از وی‌بیاموزند. ابوالید کلابی . ابوعلی یمامی رهمی ، که در دوران قاسم انباری بود ، و از ابـوعبید قاسم روایت کرده . (عرام) بن اصبغ سلمی . ابوحجار عبدالرحمن بن منصور کلابی .

و بنوشتهٔ ابن ابوسعد : هرم‌بن زیدکلیبی[۱۰] . ابو زید مازنی ، که محمدبن حبیب از او روایت کرده. ابونعمان اعرابی، که محمدبن حبیب از او روایت کرده . ابومسلم غاضی[۱۱] که ابوعمرو شیبانی درنوا درخود از او روایت کرده‌است. و از فصحاء اعراب : ابو مسهر اعرابی است، که ابو عطیه جروبن قطن نبتی[۱۲] از او روایت کرده ، و بازاز فصحاء آنان : ابومصرحی[۱۳] است ، که کتاب النوادر ، از او بوده ، و من آنرا بخط ابن ابوسعد دیده‌ام .

و از غیر این طبقهٔ : ابو دعامهٔ عبسی است ، کـه علامه و راویه ، و اصلا از بادیـه بوده ، و مدتها شهرنشین شده ، و ببرمکیان بستگی داشت ؛ و بخط یوسفی خواندم که نام او علی‌بن برید[۱۴] ، باراء است و کتاب الشعر و الشعراء از اوست .

مؤرج سدوسی

مؤرج بن عمروسدوسی عجلی ، کنیه‌اش ابوفید . و بخط عبدالله بن معتز ، خواندم : که مؤرج‌بن عمرو نسابه ، از فرزندان مؤرج ، و نامش ، مرثدبن حارث‌بن ثوربن حرملة

۱ـ (ابوالعماقرالقعینی) . ۲ـ ف (الکنانی) .
۳ـ ف (ابوالدقیس) . ٤ـ (ابوالصقر) .
٥ـ ف (غنیه) . ٦ـ ف (دلامزالیول . رایت لـه کتاب النوادر و المصادر بخط السکری) .
۷ـ ف (الفقعسی).
۸ـ لحن ، و ملحون خطاء در اعراب کلمات است (اقرب الموارد) .
۹ـ (ابوالکلس) . ۱۰ـ ف (هدم بن زیدالکلبی) .
۱۱ـ ف (العاصی) .
۱۲ـ ف (حردبن قطن الثکنی) . ۱۳ـ ف (ابوالمضرحی) .
۱٤ـ (علی‌بن مرثد) .

بن علقمة بن عمروبن سدوس است . و فيد ، زعفران ، بقولی بوی زعفرانست . وفـاد يفيد فيداً در جائی گويندکه کسی از دنيا رفته باشد ، ابو فيد از اصحاب خليل بود ، و در سال يکصد و نود و پنج. روز وفات ابو نواس، درگذشت، و اين‌کتابها از اوست : کتاب‌الانواء . کتاب غريب القران. کتاب جماهيرالقبائل . کتاب المعانی .

لحيانی غلام‌کسائی

نامش علی‌بن مبارك . و بقولی ، بل خازم[1] ، کنيه‌اش ابوالحسن . علماء و فصحاء اعراب را ديده و ابوعبيد قاسم بن سلام از او آموخته است . از کتابهای اوست : کتاب‌ـ النوادر .

اموی

نامش عبدالله بن سعيد . وی خفتان اعـراب را پوشيد[2] و علماء را ديد ، و ببـاديـه رفت ، و از فصحــاء اعراب آمـوخت . و اين‌کتابهــا از اوست : کتاب النوادر . کتاب رحل‌البيت .

ابومنهال

عيينة بن منهال ، از راويان دانشمند است . و اين‌کتابها از اوست : کتاب‌السراب کتاب الامثال السائره ، و درجای ديگر ديده‌ام الابيات‌السائره .

حرمازی

محمدبن داود ازابراهيم‌بن سعيد نقل کرده که؛ نام حرمازی ابوعلی‌بن حسن‌بن علی است ، وی اعرابی بدوی ، و راويه بودکه ببصره آمد . و رحل اقامت انداخت . ومنسـوب بحرمازبن مالك‌بن عمروبن‌تميم است وبقولی ، چون دربنی حرماز سکونت داشت‌بحرمازی ناميده شد ، و شاعروراويه بود . حرمازی گويد : ازيـك زن شهری پرسيدند ، سحرگاه را از چه ميشناسی، گفت ، از سردی زيورهائی‌که بتن دارم . از يك زن دهقانی پرسيدند،

---

۱ ــ ف (ابن‌حـازم) .

۲ ــ ف (وليس من الاعـراب) جب (ولبس قفطن الاعراب) و قفطن ــ خفتان ــ بمعنی جامه است (برهان قاطع) .

سحرگاه را بچه میشناسی ، گفت ، از بوی خوش گلهـای گلستان (و از یك زن گبر همین پرسش راکه نمودند ، جواب داد ، ستاره خرات مـرا بشادی درآورد[۱]) . و این کتاب از اوست : کتاب خلق‌الانسان .

ابو عمیثل اعرابی

نامش عبدالله بن خلید ، بردهٔ جعفربن سلیمان است ــ وعمیثل از نامهای اسب بوده، وبکره اسبی گویندکه‌دم را بلند دارد ، وبا تبختر راه رود ــ وی در خراسان ادب‌آموزی فرزندان عبدالله‌بن طاهر را عهده داشت ، وگویند از مردم ری بود . وبا بزرگ منشی سخن‌میگفت، والفاظ را باملاء صحیح ادا مینمود. میگفت پدرم[۲] برده بنی‌هاشم، وجدم بنام سعد ، برده عباس‌بن عبدالمطلب بود : بطاهربن حسین و فرزندش عبدالله خدماتی کرده است . روزی برعبدالله درآمد ، و دست او را بوسید عبدالله بشوخی گفت : سبلتهایت دستم را خراشانید . فوراً در جواب گفت ، خار خارپشت پنجهٔ شیر را نیازارد . عبدالله را این سخن شگفتی دست داده، و پاداش خوبی بوی عطاکرد ، روزی نزد عبدالله آمد وبارنیافت ، گفت :

سَاَترُكَ هذَاالبابَ ماٰدامَ اِذْنُهُ عَلیٰ ما اَریٰ حَتّیٰ یَخِفَّ قلیلا[۳]

اذالَمْ اَجِدْیوماًاِلیِ الاذنِ سُلَّماً وَجِدتُ الیٰ تَرْكِ اللقَاْسبیلا[۴]

این خبرکه بگوش عبدالله رسید ، منکرآن‌شده و امرکرد در هرحالی‌که باشد اورا بار دهند .

ابوعمیثل درسال دویست و چهل وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب‌التشابه. کتاب الابیات السائرة ... کتاب معانی‌الشعر .

عباد بن کسیب

ازبنی عمروبن جندب از بنی‌عنبر ، وکنیه‌اش ابوخنساء ، راوی اشعار و عالم باخبار عرب است .

۱ــ جب (وقیل لعلجة : فقالت تطربنی الخرات) و علجة ، مونث علج ــ کبر و عجمی استکه دین ندارد (منتهی‌الارب) و خرات یکی از دوستارهٔ زبرة الاسد است (لغتنامه‌دهخدا) خراة نام یکی از دو ستارهٔ استکه هردو را خراتان گویند (اقرب‌الموارد) .

۲ــ ف (انی) جب (ابی) .

۳ــ من این در را ترك خواهم‌کرد مادامیکه باریافتن ! چنانکه بینم ، براین است ؛ تاکمی سبك شود .

٤ــ و اگرروزی‌راهی برای بدست‌آوردن اجازه نیافتم، ترك‌دیداررا بهترازهمه‌چیزدانم.

فقعسی

نامش محمد بن عبدالملك اسدی ، راویهٔ بنی اسد ، و صاحب مآثر و اخبارشان‌بوده، و از شاعرانی است که‌دوران منصور و بعد ازاورا درك کرد . علماء مآثر بنی‌اسد را ازوی گرفتند ، و از قصیدهٔ که در مدح فضل‌بن ربیع سرود ، یك شعرش این است :

اَلناس مُخْتَلِفُوْن فی اَحْوالِهم　　وَاْبنُ‌الرَبیعِ‌علیٰطَریقٍ واْحدٍ[1]

ابن ابی صبح

نامش عبدالله بن عمروبن ابوصبح مازنی ، اعرابی بدوی است که ببغداد آمد ، و در همانجا وفات یافت . شاعر فصیحی بود ، و علما از وی آموختند ، و با فقعسی اخباری شگفت‌آمیز دارد ، دعبل گوید : فقعسی بخانهٔ رفت که میهمانی داشتند ، ابن ابو صبح نیز بآنجا آمد ، و در داخل شدن بخانه میان این دونفر تزاحم وکشمکشی دست داده ، و ابن ابوصبح پیروز شده ، و پیش از محمد بداخل خانه راه یافته و گفت :

اَلاٰ یاٰلیَت اَنَّكَ اُم عمرو　　شَهِدتَ‌مُقاوِمی[2] لِیْ‌تَعْذُرینی[3]

وَ دَفعِی مَنْکَبَ الاَسَدی عَنی　　علی عَجَلٍ بناحیةِ زَبونی[4]

بِمَنْزِلةٍ کَاَنَّ الاُسدَ فیهـا　　رَمَتْنی بالحَواجب وَالعُیون[5]

وَکنت اذا سَمِعْتِ لَحَق خَصم　　مَنَعَت القَومَ اَن یَتَقَدّ مُونی[6]

ربیعه بصری

بدوی است که شهرنشین شد. و شاعر وراویه بود . این‌کتابها از اوست : کتاب ماقیل فی‌الخیار[7] من‌الشعر والرجز . کتاب حنین‌الابل الی الاوطان .

۱ـ مردم درحالاتشان دگرگونیهائی دارند ، جز ابن ربیع‌که همیشه بریك حال است.
۲ـ ف (مقامنا) .
۳ـ ای ام عمروکاشکی می‌بودی‌و مقاومت‌کنندهٔ با من را میدیدی تا مرا معذور داری.
٤ـ که با شتاب شانه اسدی را بکنار زدم ، وبکوشه بیچاره‌گیش افکندم .
٥ـ بدانسان‌که دلیران‌آنجا با چشم و ابرو بمن اشاره میکردند .
٦ـ و اگر تو دنبال‌کردن‌دشمن را میدیدی، مردم را از سبقت‌جوئی برمن بازمیداشتی.
۷ـ ف (فی‌الحیاة) .

اخبار خلف‌الاحمر

خلف‌بن حیان ، کنیه‌اش ابومحرز ، بردهٔ ابوموسی اشعری ، و بقولی بردهٔ بنی‌امیه. نژادش را خراسانی ، و از اسیران قتیبة بن مسلم نیز گفته‌اند . در شناسائی یك بیت شعر ، از هرکس زیرکتر ، و با فراست‌تر بود . اشعاری از زبان شعرای عرب میساخت و بآنان نسبت میداد . بخط اسحاق بن ابراهیم خواندم که گوید : ازکیسان نحوی شنیدم که از خلف الاحمر سؤالی کرده و گفت ای ابومحرز[1] ، علقمة بن عبده جاهلی است ، یا از بنی‌ضبه . ، و ازکتابهای اوست : کتاب (حیاة) العرب و ماقیل فیها من‌الشعر .

محمدبن اسحاق گوید : از روایان و اعراب هنوز اشخاصی هستند که ما نامشان را در جای خود ضمن اخبار نحویان و لغویان کوفه ، ذکرخواهیم نمود .

اخبار یزیدیان از روی ترتیب

قاضی ابوسعید رحمه‌الله ، چیزی بخط ابوبکربن سراج نشانم داد که درآن از قول ابوعبدالله محمدبن‌عباس یزیدی نوشته‌بود: ابومحمد یحیی‌بن‌مبارك عدوی ، معروف‌بیزیدی ـ که در اثرمصاحبت با یزیدبن منصور دائی مهدی ، بیزیدی معروف شده، و ابو عمروبن علا سبب پیوستگی او بیزیدگردیده ، و یزید او را بمصاحبت با مهدی گذاشته بود ـ پسرانی داشت بنام : محمدبن ابو محمد، که از همه بزرگتر[2] و جد ابوعبدالله بود ، و اشعارش از سائراین خانواده بیشتر است . و ابراهیم ، اسماعیل ، عبدالله ، یعقوب و اسحاق، که نامشان را بترتیب تقدمی که در سن داشتند ، ذکرنمودیم .

یعقوب و اسحق از زاهدان و عالمان بحدیث بودند . چهار برادر دیگر در عربیت‌و لغت ، مهارت و برجستگی داشتند . محمد و ابراهیم ندیم[3] مامون شدند ، و محمد برابراهیم تقدم داشته ، و با معتصم هنگام عزیمتش بمصر برای جنگ با مبیضه[4] همراه‌بود، و در همانجا وفات یافت . و سائر برادران همه در بغداد از دنیا رفته‌اند .

۱ـ ف (قال سمعت کیسان النحوی سأل خلف‌الاحمر فقال یا با محمد) جب (قال سمعت کیسان النحوی فقال یا با محرز) .

۲ـ ف (ازهمه مشهورتر) .

۳ـ ف (خادم) .

٤ـ مبیضه یا سپید جامکان نامی است‌که بگروهی از غلاة شیعه داده شده (ر.ك. تاریخ ایران تألیف دکتر صفا ۶۰ـ۶۱ و ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۸۸ ـ ۲۸۹ تحت‌عنوان الغالیه) .

پسران محمد دوازده‌نفر بودند ، اولی احمد و پس از او عبدالله که بیشتر باوعبدوس میگفتند ، وباین لقب ملقب بود .و عباس‌بن محمد بن ابوعبدالله[۱] . این سه‌نفر وصایت پدر را داشتند ، و جعفر ، علی ، حسن ، فضل ، حسین که دوقلو بودند ، و سلیمان ، عبیدالله و یوسف .

دانشمندتر از همه برادران ، احمد، عباس ، وجعفر ، فضل ، سلیمان و عبیدالله بودند . احمد پیش از سال دویست و شصت ، درگذشت (و عباس بسال دویست و چهل ویك وفات یافت) . ومرگ عبدوس مـدتی پیش از این دو نفر است . و او چنان شیفته بساز و آواز بودکه نواختن عود را آموخت ، و دوفرزند خود را نیز تعلیم داده و هردو نفرشان صدا وآواز خوبی داشتند. فضل[۲] در سال دویست و هفتاد وهشت ، و عبیدالله درسال هشتادو چهاروفات یافتند. وحسن‌درمصر از دنیا رفت، چون همراه ابوایوب پسرخواهر ابوالوزیر که ولایت مصر را داشت ، بمصر رفته و در همانجا درگذشت . وفات جعفر در سال دویست و سی و اندی دربصره، و وفات سلیمان درسال چهل و پنج است، و اینـانرا فرزندی نبود که راوی علمی باشد ، جز ابوعبدالله ، و دوفرزند احمدبن محمد ، بنام موسی‌بن احمد ، مکنی بابو عیسی و عیسی مکنی بابو موسی[۳]. واین دونفراز پدرشان[۴] ابراهیم‌بن ابومحمد آنچه را که از ابوزید واصمعی شنیده داشت روایت کرده‌اند .

ابومحمد این‌کتابها را تألیف‌کرد : کتاب النوادر ؛ بـرای جعفر بن یحیی ، کتاب المقصور والممدود . کتاب مختصر نحو ؛ برای بـرخی از فـرزندان مأمون . کتاب النقط والشکل[۵] .

تألیفات ابراهیم‌بن ابومحمد یزیدی : کتاب ما اتفقت الفاظه و اختلفت معاینه ، کتاب المصادر فی‌القرآن . و در این‌کتاب بسورهٔ حدیدکه رسید وفات یافت .

تألیفات عبدالله‌بن ابومحمد ، مکنی بابو عبدالرحمن : کتاب غریب القرآن . کتاب اقامة اللسان علی‌المنطق . کتاب الوقف والابتداء .

تألیفات اسماعیل‌بن ابومحمد یزیدی : کتاب طبقات‌الشعراء .

۱ـ (محمدبن ابی‌محمد) .

۲ـ ف (ومات‌قبل) جب (ومات‌فضل) .

۳ـ ف (ویکنی بابی‌عیسی ... و یکنی بابی موسی) .

٤ـ ف (از عموی پدرشان) .

٥ـ ف (این‌کتاب را ضمن تألیفات ابراهیم آورده است) .

تألیفات ابو عبدالله محمدبن عباس بن ابـومحمد یزیدی : کتاب مختصر نحو . کتاب الخیل . کتاب مناقب بنی‌العباس . کتاب اخبار الیزید بیین .

ابوعبدالله یزیدی درسال سیصد وده وفات یافت ، و در اواخر عمر از او خواستند که عهده‌دار تعلیم فرزندان مقتدر بالله شود ، او هم مدتی در ملازمتشان بود . شنیده‌ام درزمان بستگی او بدربار یکی از اصحابش ویرا ملاقات کرده ، واز او خواست که پارهٔ روایاتی که دارد برای او بخواند ، در جوابش گفته بود : موی سرم ریخته (و پیر شده‌ام) یعنی وقت این کار ندارم .

اخبار سیبویه از اصحاب خلیل

شیخ ما ابو سعید رحمه‌الله گوید : نام سیبویه ، عمروبن عثمان بن قنبر ، و بـردهٔ بنی حارث بن کعب بن عمر وبن علة[1] بن خالدبن مالك بن اددبود . کنیه‌اش ابـو بشر ، و بقولی ابوالحسن است . درفارسی سیبویه یعنی ، بوی سیب . وی نحو را از استادش خلیل، و از عیسی‌بن عمر ، و از یـونس آموخته ، و لغت را از ابوخطاب‌اخفش بزرگ‌فرا گرفت. وکتابی را تألیف‌کرد ،که نه‌پیش از وی‌کسی مانندآنرا تألیف‌نموده، و نه بعد از او کسی تألیف خواهدکرد .

بخط ابوالعباس ثعلب خواندم : برای ازکار درآوردن‌کتاب سیبویه چهل و دونفر ، که یکی از آنها سیبویه بود، بگردهم درآمدند . و اصول و مسائل آن نیز از خلیل بود .

سیبویه سی‌و دوسال ازعمرش میگذشت که دردوران رشید بعراق آمد . و چهل واندی سال داشت که در فارس وفات یافت . غیر از ثعلب گوید : سیبویه بقصد دیدار یحیی‌بن خالد بعراق‌آمد. و یحیی‌نیزاو را باکسائی واخفش در یکجا جمع نموده ، وآن دو نفرباسیبویه مناظره نموده و در جوابهائی که وی بسؤالهای ایشان داد ، ویرا تخطئه[2] کرده ، و قضاوت درآن را بفصحاء اعراب که بدربارآمده بودند ، گذاشتند . وآنان ابوفقعس ، و ابـودثار ، وابوجراح ، و ابوثروان، بودند وحق‌را بجانب‌کسائی دانستند. وکسائی با یحیی‌بن‌خالد، مذاکرهٔ نمود ، و یحیی ده هـزار درهم جایزه بسیبویه داده ،که او با دریافت آن پاداش ببصره رفته ، و ازآنجا رهسپار فارس گردیده ، و در سال دویست و هفتاد وهفت[3] درهمانجا

۱ـ ف (وعله) .
۲ـ ف (وخاطباه فی‌مسائل) ، جب(وخطآه فی‌مسائل).
۳ـ ف (یکصدو هفتاد وهفت) .

وفات یافت .

و بخط دیگری غیر از ثعلب است که : مبرد بکسیکه خواستار خواندن کتاب سیبویه بر او میشد ، میگفت ، (آیا) دریانوردی کردهٔ . و در این سخن نظرش تجلیل از کتاب و مشکلات[1] آن بود .

مازنی گوید : شرمساری برای آنکسی میماند که پس از سیبویه بخواهد کتاب بزرگی در نحو تألیف کند .

اخبار نضر بن شمیل

نضر بن شمیل بن خرشة بن یزید بن کلثوم بن عنترة بن زهیر بن (عمر بن) جلهمة بن حجر بن خزاعی بن مالك بن عمرو بن تمیم . از مردم بصره بود که درمروروذ [2] ، ازشهرهای مازن ، اقامت داشت. از خلیل وفصحاء اعراب آموخت . ودر سال دویست و سه ، یا چهار، وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب الصفات ؛ و این کتابی است بزرگ مشتمل بر چند کتاب ؛ و ابوعبید قاسم بن سلام برای کتاب غریب المصنف ، خود از آن استفاده کـرده است. ومن دراینجا محتویات آنرا روی نوشتهٔ ابوالحسن بن کوفی نقل مینمایم، وبچیزهائی که خود دیده دارم تکیه نمیکنم ، ابن کوفی گوید :

جزء اول ، مشتمل است بر : خلق انسان، وجود، و سخاوت، و صفات زنان .

جزء دوم . مشتمل است بر. اخبیه[3] ، و خانهها ، و صفت کوهها ، ودرهها ، وکالاها.

جزء سوم . مشتمل است بر : شتران . فقط .

جزء چهارم، مشتمل است بر : گوسفندان ، و پرندگان ، وآفتاب ، و ماه ، وشب، و روز ، و شیرهای آشامیدنی ، و سماروغ ، و چاهها ، و حوضها ، و ریسمانهای آبکشی،و دلوچاه ، وصفات شراب .

جزء پنجم ، مشتمل است بر : کشاورزی ، ومو ، وانگور، و نام بقولات ،ودرختان، و بادها ، و ابرها ، و بارانها ،وکتاب السلاح ، وکتاب خلق الفرس .

و این تصنیفات نیز از اوست که جـز کتاب الصفات نیست : کتاب الانواء . کتاب

۱ـ ف اسعظاما) وجب(استعهابا).

۲ـ مروالروذ . یا مرورود از شهرهای خراسانست وتامرو شاهجان پنجروز فاصله دارد (قاموس الاعلام ترکی) .

۳ـ اخبیه جمع خباء ـــ خرگاهی که از مو یا پشم سازند (فرهنگ نفیسی) .

المعانی . کتاب غـریب الحدیث (کتاب المصافنه) . کتاب المدخل الـی کتاب العین کتاب المصادر . کتاب الجیم . کتاب الشمس والقمر .

اخبار اخفش مجاشعی

ابوالحسن سعید بن مسعده ، بردهٔ بنی مجاشع بن دارم ، از مشاهیر نحـویان بصره است. ازسیبویه آموخته ، واز اصحاب او بشمار میرفت ... اخفش از سیبویه سالخورده‌تر، و تمام آن علمائی را دیده است که سیبویه دیده بود .

اخفش را راهنمای کتاب سیبویه دانند ، زیرا معلوم نیست کسی کتاب سیبویه را براو خوانده ، ویـا سیبویه آنـرا برای کسی خوانده باشد ؛ ولی همینکه وفات یافت، آن کتاب بر اخفش قرائت گردید. وخوانندگان آن: ابوعمروجرمی، وابوعثمان مازنی، ودیگران بودند. اخفش پس ازفراء ، درسال دویست ویازده[1] درگذشت. بلخی درکتاب فضائل خراسان، نژاد ویرا ازخراسان دانسته، ووفاتش را بسال دویست وپانزده نوشته است، ونیزاخفش ازحمادبن زبرقان که از بصریان بود روایت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب الاوسط فی النحو. کتاب تفسیرمعانی القرآن . کتاب المقاییس فی النحو ، کتاب الاشتقاق، کتاب الاربعة . کتاب العروض. کتاب المسائل الکبیر. کتاب المسائل الصغیر . کتاب القوافی ، کتاب الملوك. کتاب معانی الشعر. کتاب وقف التمام . کتاب الاصوات . کتاب صفات الغنم و الوانها و عـلاجها و اسنانها .[2]

اخبار قطرب

ابوعلی محمدبن مستنیر ، و بقولی احمد بن محمد ، و حسن بن محمد هم گفته شده، و اولی صحیحتر از سائر اقوال است . وی از سیبویه ، و گروهی از علماء بصره آموخته ، وسخنانش مورد اعتماد بود .

قطرب نام حیوان کوچکی است که همیشه درحرکت بوده و ایست ندارد . گویند این لقب را سیبویه باو داد ، زیرا سحرگاهان بسراغ او میرفت . روزی بـاو گفت : تو همان قطرب شب هستی. قطرب آموزگار فرزندان ابودلف قاسم بن عیسی بود ، وپس ازوی حسن[3]

۱ـ ف (دویست وبیست ویك) . ۲ـ ف (واسبابها) .
۳ـ ف (الحسین) .

پسرش همین‌کار را داشت . و بسال دویست و شش درگذشت و این‌کتابها از اوست : کتاب معانی القرآن . کتاب القوافی . کتاب النوادر . کتاب الازمنه. کتاب‌الاصوات. کتاب المثلث . کتاب الصفات . کتاب العلل فی‌النحو . کتاب الاضداد . کتاب خلق‌الفرس ، کتاب خلق‌الانسان . کتاب غریب الحدیث[1] . کتاب الرد علی‌الملحدین فی متشابه‌القرآن . کتاب الهمز . کتاب فعل وافعل. کتاب اعراب‌القرآن .

اخبار ابو عبیده

شیخ ابوسعید رحمه‌الله گوید : ابو عبیده معمر بن مثنای تیمی ، از تیم قریش[2] ، نه از تیم الرباب[3] ، بردهٔ آنان ، و بقولی بردهٔ بنی عبدالله بن معمر تیمی بود . وگوید : ابوبکر بن مجاهد از قول کدیمی و ابو عیناء حکایت کرد ، که مردی بابو عبیده گفت: ای ابو عبیده ، تو بهمه مردم بدگوئی کنی ، و در نسبشان طعنه‌ها میزنی ، تو را بخدا بمن بگو ، پدرت چه‌کس ، وکجائی بود . جواب دادم : پدرم خود را از یهود با جروان[4] میدانست . بخط ابوعبدالله‌بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب گوید . ابوعبیده عقیدهٔ خوارج را داشت . و قرآن را از روی سنجیدن و نظر میخواند ، و غریب‌القرآن و مجازالقرآن نوشت ، و با همهٔ دانش و معرفتی که داشت ، اگر شعری میگفت از عهدهٔ اعرابش‌بدرستی برنمیآمد . در هنگام مرگش هیچ‌کسی برجنازهٔ او حاضر نشد ، زیرا مردمان شریف باو سلام نمیدادند[5]. و درکتاب المثالب بنزدیکان پیغمبر علیه‌السلام[6] طعنه‌ها زده است .

ابوالعباس گوید : ابوعبیده را عمر بصد سال رسید . و لثغهٔ[7] زیادی داشته ، و بعلوم ادوار جاهلیت و اسلام آگاه، و منزلش دیوان عرب بود . درباره اصحابش ، چون‌اصمعی، و ابوزید ، ودیگران ازهیچ‌چیز مضایقت نداشت . وبا این وصف در نسب و دین او تردید میرفت .

بخط علان‌شعوبی خواندم ،که بابوعبیده لقب ، سخت[8] داده بودند ، و از مردم

۱ـ ف (غریب‌الاثار).

۲ـ تیم قریش مرکب است از : تیم‌بن مرة ، خویشاوندان ابوبکر ـ و تیم بن فهر و تیم‌بن قیس‌بن ثعلبه (منتهی‌الارب) .

۳ـ تیم الرباب بکسر راء پنج قبیله عرب است که با هم یکی شدند ؛ ضبه ، ثور ، عکل ، و تیم ، وعدی (منتهی‌الارب) .

٤ـ با جروان : قریه است از دیار مصر (لغتنامه دهخدا) .

٥ـ ف (ولم‌یکن یسلم منه) جب (ولم یکن یسلم علیه) .

٦ـ ف (صلعم) .

۷ـ لثغه : گرفتگی در زبان بنحویکه راء را لام ، و یا غین و سین را تاء گفتن و یا حرفی بجای حرف دیگرآوردن و یاآنکه در زبان سنگینی داشته باشد ونتواند . حروف را اداکند (فرهنگ‌نفیسی) .

۸ـ ف (یلقب بسحسب) جب (یلقب بسخت) .

فارس، و نژادش ایرانی بود.

وی درسال یکصدوچهارده بدنیا آمد، و در سال دویست وده ـ بقولی ـ یازده در گذشت. ابوسعید وفاتش را در سال هشت دانسته، و سال نه نیز گفته شده است. و این است کتابهای او: کتاب مجازالقرآن. کتاب غریب‌القرآن. کتاب معانی‌القرآن، کتاب غریب‌الحدیث. کتاب الدیباج. (کتاب‌التاج). کتاب الحیوان. (کتاب النقائض. کتاب ابنی‌وائل. کتاب الحدود) کتاب‌جفوة خالد. کتاب مسعود. کتاب البصره[1]. کتاب‌خبرالراویة. کتاب‌خراسان. کتاب معـاراة[2] قیس والیمن. کتاب خبر عبدالقیس. کتاب خبرابنی بغیض. کتاب خوارج البحرین والیمامه. کتاب الموالی. کتاب‌البله[3]. کتاب‌الضیفان. کتاب‌الطروقه. کتاب مرج راهط. کتاب المنافرات. کتاب القتال[4] کتاب خبر البراص[5]. کتاب الفـرارین[6]. کتاب البازی. کتاب الحمام. کتاب الحیات. کتاب العقارب. کتاب النواکح[7]. کتاب‌النواشز. کتاب خصی‌الخیل کتاب الملاص. کتاب الاعتاز[8]. کتاب مناقب باهله. کتاب ایادی الازد. کتاب الخیل. کتاب الابل. کتاب الاسنان. کتاب المحام[9]. کتاب الزرع. کتاب الرحل. کتاب الدلو. کتاب البکره. کتاب السرج. کتاب اللجام. کتاب القوس. کتاب السیف. کتاب‌الشوارد. کتاب الاحلام. کتاب‌الزوائد. کتاب نامة[10] الرئیس. کتاب مقاتل‌الاشراف کتاب الشعروالشعراء. کتاب فعلو افعل. کتاب المصادر. کتاب المثالب. کتاب‌خلق‌الانسان کتاب الفرق. کتاب‌الخسف. کتاب مکة والحرم. کتاب‌الجمل وصفین. کتاب بیوتات‌العرب. کتاب اللغات. کتاب الغارات. کتاب المعاتبات. کتاب‌الملاویـات. کتاب الاضداد. کتاب مآثرالعرب. کتاب‌القبالین. کتاب العقفه. کتاب مآثر غطفان. کتاب‌الاوفیاء. کتاب اسماء الخیل. کتاب ادعیاالعرب. کتاب مقتل عثمان. کتاب قضاة البصرة. کتاب فتوح ارمینیه. کتاب فتوح‌الاهواز. کتاب لصوص‌العرب. کتاب اخبار الحجاج. کتاب قصة الکعبة. کتاب الخمس من قریش. کتاب فضائل‌الفرس. کتاب اعشارالجذر[11]. کتاب الحمالین‌والحمالات. کتاب مایلحن فیه العامة. کتاب سلم[12] بن قتیبه. کتاب روشنقباد[13] کتاب السواد و فتحه.

۱ـ ف (النصرة).
۲ـ ف (مغاراة).
۳ـ ف (کتاب‌العلة).
۴ـ ف (القبائل).
۵ـ ف (خبرالتوام).
۶ـ ف (القواریر).
۷ـ ف (النوائح).
۸ـ ف (اعتبار).
۹ـ ف (المجان).
۱۰ـ ف (قامة).
۱۱ـ ف (الجزور).
۱۲ـ ف (مسلم).
۱۳ـ ف (روستقباد).

کتاب مسعود بن عمرو و مقتله. کتاب من شکر من العمال (وحمد). کتاب غریب بطون العرب کتاب تسمیة من قتلت بنواسد. کتاب الجمع و التثنیه. کتاب الاوس و الخزرج. کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن بن حسن[1] کتاب الایام (ومشتمل است بر ...) کتاب الامثال. کتاب الحرات. کتاب اعراب القرآن. (وبنوشته سکری). کتاب ایام بنی یشکر و اخبارهم. کتاب ایام بنی مازن و اخبارهم.

و از اصحاب ابوعبیده

دماد ابوغسان است که نامش رفیع بن سلمة بن مسلم بن رفیع عبدی، وراوی ابوعبیده بود. وکتابهایش را صحافی میکرد. و انساب و اخبار و مآثر را از او فرا گرفت.

اخبار ابوزید

نامش سعید بن اوس انصاری واز نژاد خالص. خزرج است. ابوالعباس مبرد گوید، ابوزید نحو را میدانست ولی نه باندازهٔ خلیل و سیبویه، و یونس در لغت با ابو زید در یك پایه بودند[2] و درنحو بر ابوزید برتری داشت، و ابوزید از اصمعی و ابوعبیده بنحو عالمتر بود و او را ابوزید نحوی میگفتند.

ابوسعید گوید: در نحو و لغت از علماء بصره کسی را نمیشناسم که از کوفیان علوم عربی را اخذ کرده باشد جز ابوزید که از مفضل ضبی روایت کرد.

ابوزید در اول کتاب النوادر گوید: مفضل ضبی از ضمرهٔ نهشلی که جاهلی بود این شعر را برای من خواند:

بَكَرت تَلومُكَ بعد وهْنٍ في النَدى بِسْلٌ عليكِ مَلامَتي وَ عِتابي[3]

بخط اسحاق خواندم: که ابوزید بمن گفت، وقتیکه محمد المهدی بخلافت رسید، ببغداد آمدم. وبسیاری ازعلماء شهرستانها با معلومات گوناگونی باو روی آورده بودند، و من در میان آنها، کسی زیرکتر و بافراست‌تر از خلف ببیت شعر، وعالمی بخشنده‌تر از یونس بعلم خود ندیدم. وفات ابوزید در سال دویست و پانزده بود. و این کتابها از اوست: کتاب مقتل عثمان. کتاب حیله و محاله. کتاب الهوش و النوش. کتاب مسائیه[4]. کتاب المعری[5]. کتاب

۱ـ ف (الحسین). ۲ـ ف (مرتاب ابی‌زید) جـ (من باب ابوزید).

۳ـ باکم گشتن بخششهایت بنکوهش توشتاب کرد ولی سرزنش و گله گذاریهای من تو را خوش آیند نیست.

٤ـ ف (مشابه). ٥ـ ف (لمعدی).

الابل والشاة . کتاب الابیات . کتاب المطـر . کتاب المیاه . کتاب القرائن . کتاب النبات والشجر . کتاب اللغات . کتاب قرائة ابی عمرو . کتاب النوادر . کتاب الجمـع والتثنیه . کتاب اللبن[۱] . کتاب بیوتات العرب . کتاب تخفیف الهمز[۲] . کتاب الوحوش. کتاب الفرق. کتاب فعلت و افعلت . کتاب غـریب الاسماء . کتاب الهمز . کتاب المصادر . کتاب الحلسه[۳] کتاب نابه و نبیه. کتاب نعت الغنم. کتاب نعت المشافهات. کتاب المنطق.

اخبار اصمعی

محمد گوید[۴] : ابو عبدالله بن مقله نوشته است که ابوالعباس ثعلب گوید : اصمعـی ، عبدالملك بن قریب بن عبدالملك بن علی بن اصمع بن مظهر بن عمرو بن عبدالله باهلی است .

گویند، بابوعبیده گفتند اصمعی میگوید. زمانی پدرم براسب سوار بود و باسلم بن قتیبه اسبش را میرانده[۵] .... ابوعبیده گفت : سبحان الله ، شکر خدائیرا که از همه بزرگتراست، کسیکه بچیزی خودنمائی کندکه دارای آن نیست، بآن ماندکه بدروغ جامه مرا بتن کرده باشد؛ بخدا سوگند ، پدر اصمعی هیچگاه چارپائی نداشته ، وبرچیزی بار نبود مگر بهمان جامه‌های خود[۶] .

شیخ ماابوسعید از قول ابوالعباس مبرد گوید : اصمعی در شعرو معانی تواناتر ازهر کسی بود ، و ابوعبیده با همان توانائی ، براصمعی در علم نسب برتری داشت ، و درنحو اصمعی از او داناتر بود .

کنیهٔ اصمعی ، ابوسعید است. ونام قریب، عاصم ، ومکنی بابوبکر بود . ابـو عیناء گویـد : در سال دویست و سیزده ، هنگام وفـات اصمعی در بصره بودم ، و فضل بن ابو اسحاق بروی نماز گذارد ، و برادرزادهٔ او عبدالرحمن در تشییع جنازه میگفت : اناالله و انا الیه من الراجعین . بخود گفتم ، چه میشد اگر او بهمانگونه که خدا بوی آموخته است ، استرجاع مینمود . وفات اصمعی را درسال دویست‌وهفده نیز گفته‌اند ، و این کتابها از اوست :

کتاب خلق الانسان. کتاب الاجناس. کتاب الانواء. کتاب الهمز. کتاب المقصوروالمدود. کتاب الفرق. کتاب الصفات. کتاب الاثواب . کتاب المیسر والقداح. کتاب خلق الفرس. کتاب الخیل.

۱ــ ف (اللبن) ۲ــ ف (تحقیق الهمز) . ۳ــ ف (الجلسه) .

٤ــ ظاهراً همان محمدبن‌اسحاق‌مؤلف است ۵ـ ف (یسابق) جب(یسایر) .

٦ــ ف (والله‌ما ملك ابوالاصمعی‌دابة الافی‌ثوبه) جب (والله ما ملك ابو الاصمعی قطدابة، ولاحمل‌الاعلی ثوبه) .

کتاب‌الابل. کتاب‌الشاة. کتاب‌الاخبیةوالبیوت. کتاب‌الوحوش. کتاب‌فعل‌وافعل. کتاب‌الامثال. کتاب‌الاضداد. کتاب‌الالفاظ. کتاب‌السلاح. کتاب‌اللغات. کتاب میاه العرب. کتاب النوادر. کتاب اصول‌الکلام. کتاب القلب والابدال. کتاب جزیرةالعرب. کتاب‌الدلو. کتاب‌الاشتقاق. کتاب الرحل. کتاب معانی‌الشعر. کتاب المصادر. کتاب‌الاراجیز. کتاب النخلة. کتاب‌النبات والشجر. کتاب‌الخراج. (کتاب مااختلف لفظه واتفق معناه). کتاب‌ما اتفق‌لفظه‌واختلف‌معناه. کتاب غریب الحدیث. درحدودسی[1] ورق، وآنرا بخط سکری دیدم. کتاب‌السرج واللجام‌والبری‌والعقال[2]. کتاب غریب‌الحدیث والکلام الوحشی. کتاب‌نوادر الاعراب. کتاب المذکر والمونث. کتاب‌الافات. کتاب‌النسب. کتاب‌الاصوات. کتاب اسماءالخمر. کتاب ماتکلم به‌العرب فکثرفی‌افواه‌الناس.

اصمعی یك قطعه بزرگی ازاشعار عرب را جمع‌آوری‌نموده که مورد پسند علما نیست، زیرا چیزهای غریبی ندارد، وروایات‌آن مختصر است.

اخبار برادر زاده اصمعی

بنوشته یزیدی

نامش عبدالرحمن، کنیه‌اش ابومحمد، و بقولی ابوالحسن. ازثقلاء بود[3]. ولی‌در روایتهائی که ازعموی خود، وسائر علماء کرده، مورد اعتماد است.

احمدبن حاتم - راوی اصمعی

کنیه‌اش ابونصر، وراوی ابوعبیده، وابوزید، ودیگران است. درسال دویست وسی ویك‌در گذشت، وعمرش‌هفتاد واندی سال بود. واین کتابهااز اوست: کتاب‌الابل. کتاب‌ابیات المعانی. کتاب‌الخیل. کتاب‌الزرع والنخل. کتاب الشجر والنبات. کتاب اللباء واللبن. کتاب اشتقاق‌الاسماء... کتاب‌الطیر. کتاب مایلحن فیه‌العامه. کتاب الجراد.

اخبار اثرم - مصاحب اصمعی وابوعبیده

ابوالحسن‌علی‌بن‌مغیرة‌اثرم، راوی گروهی‌ازعلماء وفصحاءاعراب‌است، وکتابهای‌ابوعبیده

۱ - ف (دویست) ۲ - ف (والشوی والنعال)

۳ - ثقلاء جمع ثقیل، کسی که صحبت ویرا ناخوش دارند (فرهنگ نفیسی)

و اصمعی را نیز روایت کرده ، و از این دو نفر جدائی نداشت . ثعلب گوید : نزد اثرم مصاحب اصمعی بودم ، و او شعر راعی را املا میکرد ، همینکه بآخر رسید کتابرا برزمین نهاد ، یعقوب‌بن سکیت که با ما بود گفت : باید چیزی از اشعار راعی از او بپرسم ، بوی گفتم : این‌کار را نکن ، شاید حاضر نباشد ، و میان این جمع سرشکسته شود . گفت من اینکار را میکنم ، و از جای برخواسته ، و پرسید شما در این شعر راعی چه میگوئید :

وَ اَفَضْنَ بَعْدَ كُظُوِمهِنّ بِجِرَّةٍ	مِنْ ذِی الْاَبَارِقِ اِذْرَعَینَ حَقِیلَا [1]

شیخ بتلجلج افتاد ، وتنحنحی کرد ، و جوابی نداد ، باز ازاو پرسید ، پس دراین شعر چه میگوئید ؟

كَدُخَانِ مُرْتَجِلٍ [2] بِاَعْلاَتَلْعَةٍ	غَرْثَانَ ضَرَّمَ عَرْفَجاً مَبْلُولاً [3]

باز شیخ‌را همان حالت دست‌داده ، وکراهت وبدبینی درصورتش هویدا شده، وگفت: گران باری‌که ازگردن خود یاری جوید . یعقوب گفت : اشتباه‌کردید ، از چانه خود ، است اثرم گفت : برای ریاست شتابزده میباشی ، و بدرون خانه‌اش رفت .

معنای این مثل

یعقوب گوید : هنگامیکه شتر در زیر بار گرانی ، بستوه درآید و درمانده شود ، گردن را بدرازا نگاه دارد ، و تکیه بچانه‌اش کند ، و در آن حالت آسایشی‌ندارد . این مثل را درباره کسی گویند که‌درحال ناتوانی از ضعیف‌تر ازخود یاری جوید . این‌است معنای‌آن مثل .

اثرم در سال دویست وسی وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النوادر. کتاب غریب‌الحدیث .

اخبار جرمی

بخط ابوالحسین[4] خزاز خواندم ، ابوعمرصالح‌بن اسحق‌بجلی ، بردهٔ بجیله‌بن‌انمار بن ارش‌بن‌غوث، برادر ازدبن غوث است. وابوسعید گوید: بردهٔ جرم‌بن ربان‌بود. وجرم

۱- پراکنده شدند پس ازآنی‌که درسنگلاخ ذی‌الابارق چیزی برای نشخوار نیافتند . زیرا چراگاهشان در زمینی سخت و پراز تپه بود .

۲- ف (مرتحل) و مرتجل ، گردآورندهٔ ملخ بسیار برای بریان‌کردن است (فرهنگ نفیسی) .

۳- چون دود مرتجل بسرپشتهٔ خاك ، گرسنه ایست‌که درختان نمناك ریگزاری را میسوزاند .

٤- ف (ابوالحسن .)

یکی از قبیله‌های عرب دریمن است: نحو را ازاخفش و دیگران آموخت ، (وکتاب‌سیبویه را بر اخفش خوانده ، و یونس‌بن حبیب را ملاقات کرد ، ولی سیبویه را ندیده‌است)، لغت را از ابوزید واصمعی، وکسانیکه در آن طبقه بودند فراگرفت . ابوالعباس مبرد اورا بردهٔ بجیلة‌بن انمارمیدانست. وفات‌جرمی ... و این کتابها ازاوست : کتاب‌الفرح . کتاب‌الابنیه. کتاب‌العروض. کتاب مختصر نحو للمتعلمین . کتاب غریب سیبویه[1] کتاب‌الابنیه والتصریف.

اخبار مازنی

نامش بکربن محمد ، و از بنی مازن‌بن شیبان‌بن ذهل‌بن ثعلبة‌بن عکابة بن صعب‌بن علی‌بن بکربن وائل است . پدرش محمدبن حبیب از نحویان و قاریان بوده ، و قصهٔ اورا با ابوسوار غنوی ذکر کردیم. واثق برای شعری که از جاریه شنیده‌داشت‌مازنی را ازبصره احضارکرد . و شعر این بود :

أَظَلُيم[2] انَّ مُصَابَكُم رَجُلا   أَهْدَى السَّلامَ تَحِيَّةً ظُلْمٌ[3]

مازنی بسامراء آمد، و نزد واثق رفت وآن شعر را بهمانگونه اعراب نمودکه واثق نظر داشت ، وواثق پنجهزار درهم‌بوسیلهٔ احمدبن داود باو داده ، وببصره روانه‌اش‌کرد . وفات مازنی... و این کتابها از اوست: کتاب‌الالف واللام . کتاب التصریف . کتاب‌العروض کتاب‌الدیباج علی خلاف[4] کتاب ابی عبیده ... کتاب القوافی .

اخبار توزی[5]

شیخ ما ابوسعید رحمه‌الله گوید : نامش عبدالله‌بن محمدبن هارون است . وابن وداع بن فضل اسدی قریشی، بنقل از ابوسعید نویسد : او بردهٔ قریش بود و ابومحمد کنیه داشت. قرائتش بر اصمعی بوده ، و از ابوعبیده و دیگران روایت‌کرده وکتاب سیبویه را نزد ابو عمر جرمی خوانده است .

ابوعلی‌صفار، با اجازه در نقل، برای ما حکایت‌کرد که محمدبن یزید میگفت : نزد عمارة‌بن عقیل‌بن بلال‌بن حدید ، و ابومحمد توزی[6] بودم ، و قصیدهٔ جریر را میخواندم که اولش این است :

طَرِبَ الحَمَامُ بذِي‌الاَرَاكِ فَشَاقَنِي   لاَ زِلْتَ فِي فَنَنٍ وَ اَيْكٍ نَاضِرِ[7]

۱ــ ف (کتاب تفسیر غریب سیبویه) .

۲ــ ف (اظلوم).   ۳ــ ای ستمکار ، بدی‌کردن بکسیکه درود برتو فرستاده، ستمکاریست .

٤ــ ف (علی خلل) .   ٥ــ٦ــ ف (الثوری) .

۷ــ قمری بباغ بطرب درآمد و مرا به شور انداخت . آرزومندم‌که همیشه تو در میان شاخه‌های تروتازه سروباشی .

تا رسیدم باین شعر :

اَما الفؤاد فلا یزال مُوکَّلاً   بهوی حمامة او بریّا العاقر[۱]

عماره رو بتوزی[۲] کرده ، و گفت این رفیق شما چه میگوید ؟ جوابش داد ، این دو حمامه وریا زن هستند ، عماره تبسمی نموده و گفت: بخدا سوگند، آنها دو درخت خرما بن[۳] است که در طرف راست و چپ خانهٔ من قرار دارد .

توزی[۴] بمن گفت : این را بنویس ، ولی من باحترام ابوعبیده از نوشتن خودداری داشتم. باز گفت بنویس، اگر خود ابوعبیده اینجا بود ، مصرع دوم این شعر را میگرفت. اینجا خانه این شخص میباشد . توزی[۵] از اصمعی آموخته بود . حتی او را باصمعی منسوب میداشتند . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب الامثال . کتاب الاضداد . کتاب الخیل و سبقها و اسنانها[۶] وشیاتها و غرتها و اضمارها و من نسب الی فرسه . کتاب فعلت وافعلت. کتاب النوادر .

اخبار زیادی

ابوسعید رحمه‌الله گوید: نامش ابو اسحاق ابراهیم‌بن سفیان‌بن سلیمان‌بن ابوبکر‌بن عبدالرحمن بن زیادبن ابیه است ، بر اصمعی و علماء دیگر قرائت داشته ، و کتاب سیبویه را خواند ولی بآخر نرسانید . این کتابها از اوست : کتاب شرح (نکت) کتاب سیبویه . کتاب الامثال . کتاب النقط والشکل. کتاب (تنمیق) الاخبار . کتاب اسماء السحاب والریاح والامطار .

اخبار ریاشی

ابوالفضل عباس‌بن فرج. برده محمدبن سلیمان هاشمی . وریاش مردی از جذام است که پدرعباس[۷] برده اوبود ، و از این جهة این نسبت برای او پایدار ماند . لغت و شعر را میدانست . واز اصمعی بسیارروایت نموده ، و ازدیگران نیز روایتهائی دارد . وابوالفتح محمدبن جعفر گوید، ریاشی نیم اول کتاب سیبویه را برمازنی خوانده بود : ابوسعید از قول ابوبکر بن درید برای ماحکایت کرد ، که درو راقان بصره مردی دیدم که کتاب منطق ابن سکیت را میخواند ، و برای کوفیان تقدمی قائل بود ، گفته‌های او را که برای ریاشی نقل کردم ، گفت ما لغت را ازشکارچیان سوسمارو موش‌خوران آموختیم ، و اینان لغت را از

۱ــ اما دل من درهوای حمامه وریای بی‌مانند پایدار بوده وهست ، ودر مجمع‌البلدان دارد (بهوی‌جمانه) ر.ك معجم‌البلدان زیر کلمه (عاقر).

۲ــ ف (الثوری) . ۳ــ ف (رملتان) جب (زملتان) و زمله خرمـابن است (منتهی‌الارب) و رمله تودهٔ از شن و یکی از معانی عاقر است (اقرب‌الموارد) .

٤ــ٥ ف (الثوری) . ٦ــ ف (وانسابها) . ۷ــ ف (الریاشی) .

مردم سواد گرفته‌اند که خوراکشان کوامیخ[1] وشواریز[2] است . و درهمین زمینه‌سخنانی گفت. ابوسعید از روی گفتهٔ ابوبکر بن درید، وفات ریاشی را درسال دویست و پنجاه وهفت‌دانسته است. واین کتابها ازاوست : کتاب‌الخیل. کتاب‌الابل . کتاب‌مااختلفت‌اسماؤه من کلام‌العرب.

اخبار ابوحاتم سجستانی

بگفتهٔ ابوسعید، نامش سهل‌بن محمد ، و از ابوزید و ابوعبیده واصمعی بسیار روایت میکرد و بلغت وشعرعالم بوده و ابوالعباس مبرد گوید، از خود اوشنیدم که کتاب سیبویه را دومرتبه نزد اخفش خوانده است. وعروض را بخوبی میدانست ، و در لغت تألیفات زیادی داشته ، شاعر و صادق در روایت بود . وابوبکر بن درید در لغت باو اعتماد مینمود . وبمن گفت که وفات او در پنجاه وپنج بود . و ابن‌کوفی نیز گوید : بخط ابوبکر خواندم ، که وفات ابوحاتم در سال دویست و پنجاه وپنج ، دریك، روز بارانی بود ، و سلیمان‌بن قاسم، برادر جعفر بن قاسم ، براو نماز گذارد ، و درطرف راست[3] مصلی ، کنار میلهٔ راهنما دفن گردید. ابن‌درید گوید: وی‌در کتابها کنجکاوی ، وبادقت‌نظر معماهای آنراحل میکرد : واین کتابها از اوست : کتاب مـایلحن فیه‌العامه . کتاب الطیر . کتاب المذکر والمـؤنث. کتاب الشجر و النبات. کتاب‌المقصور والممدود (کتاب الفرق) ،کتاب القراات . کتاب المقاطع والمبادی . کتاب‌الفصاحة . کتاب الاضداد . کتاب القسی والنبال والسهام . کتاب السیوف و الرماح . (کتاب الدرع والجوشن) . کتاب الوحوش . کتاب الحشرات . کتاب الهجـاء . کتاب الزرع. کتاب خلق‌الانسان. کتاب الادغام . کتاب اللبأواللبن والحلیب. کتاب‌الکرم. کتاب الشتاء والصیف. کتاب النحل‌والعسل. کتاب‌الابل . کتاب‌العشب والبقل . کتاب‌الاتباع. کتاب الخصب و القحط ،کتاب اختلاف‌المصاحف . کتاب التشوق[4] الی‌الاوطان . کتاب‌الحر والبرد و الشمس والقمر والليل و النهار . کتاب الفرق بین‌الادمیین و بین کل ذی‌روح .

اخبار مبرد

بخط ابوالحسین[5] خزاز خوانده‌ام . مبرد ، نامش محمد بن یزید بن عبدالاکبربن

۱ــ کوامیخ جمع کامخ .آبکامه فارسی‌است که ازآن نان‌خورشی سازند (منتهی‌الارب).

۲ــ شواریز جمع شیراز، نان خورشی است (فرهنگ نفیسی) .

۳ــ ف (عند) جب (یمنه) .

٤ــ ف (الشوق) .

٥ــ ف (ابوالحسن) .

حسنان[1] بن سلیم‌بن سعیدبن عبدالله‌بن زیدبن مالك‌بن حرث‌بن عامربن عبدالله بن بلال بن عوف‌بن اسلم‌بن ثمالة بن‌حجربن کعب‌بن حرث‌بن کعب‌بن عبدالله‌بن مالك‌بن‌نصربن‌ازد بود، که ازدبن غوث نامیده میشد.

شیخ ما ابوسعیدرحمه‌الله گوید: پس از طبقه جرمی و مازنی، نحو باابوالعباس‌محمد بن یزیدبن ازدی ثمالی خاتمه پیداکرد. وی از ثماله است که قبیلهٔ ازازد میباشد. نحو را از جرمی و مازنی ودیگران‌آموخته، وبرمازنی بیشتر تکیه داشت[2]. کتاب سیبویه را برجرمی شروع کرد و برمازنی بآخررسانید.

حکیمی درکتاب حیلةالادباء، از قول ابوعبدالله محمدبن قاسم نوشته است، (پدر) مبرد از سورحیان[3] بصره و ازکسانی بودکه‌کارش پاك[4] کردن زمین بود، وحیان سورحی خوانده میشد. او خودرا از مردم یمن میدانست، وبهمین‌جهت، مبرد دختر حفصی(مغنی) راکه از شرفاء یمن بود، بعقد خود درآورد. ابوسعیدگوید: بگفتهٔ ابوبکربن سراج، و ابوعلی صفار، مبرددر سال دویست و ده بدنیا آمده و درسال دویست وهشتاد و پنج، وفات یافت ودرآنوقت هفتادونه سال داشته است. تولدش را درسال دویست وهفت نیز گفته‌اند، وصولی گوید: که از خوداو چنین شنیده بودم، و قبرش درگورستان باب‌الکوفه است. و ازکتابهای اوست:

کتاب‌الکامل. کتاب‌الروضه. کتاب المقتضب. کتاب‌الاشتقاق. کتاب‌الانواء والازمنة. کتاب‌القوافی. کتاب‌الخط والهجاء. کتاب‌المدخل الی سیبویه. کتاب المقصور و الممدود. کتاب معانی‌القران ــ ومعروفست بکتاب‌التام. کتاب احتجاج القراأت[5] کتاب شرح شواهد سیبویه. کتاب ضرورةالشعر. کتاب ادب‌الجلیس. کتاب الحروف فی‌معانی‌القران الی طه. کتاب (معانی) صفات‌الله عزوجل. کتاب الممادح و المقابح. کتاب‌الریاض المؤنقه. کتاب اسماءالدواهی عندالعرب. کتاب‌الجامع ــ ناتمام. کتاب‌التعازی. کتاب الوشی. کتاب‌فقر[6] کتاب سیبویه. کتاب فقر[7] کتاب‌الاوسط للاخفش. کتاب‌العروض. کتاب شرح کلام‌العرب و وتلخیص[8] الفاظها وتقریب معانیها. کتاب ما اتفقت‌الفاظه واختلفت معانیه فی‌القرآن. کتاب طبقات‌النحویین‌البصریین واخبارهم. کتاب‌الرسالة الکامله. کتاب‌الرد علی سیبویه. کتاب قواعدالشعر. کتاب‌اعراب‌القرآن. کتاب‌الحث‌علی‌الادب‌والصدق. کتاب‌قحطان‌وعدنان.. کتاب

۱ــ ف (احسان). ۲ــ ف (و ... علی‌المازنی) جب (وعلی‌المازنی عول).

۳ــ سورحی در لغت بدست نیامد. گمان میرودازسرح و بمعنی چوپان وگله‌دار باشد.

٤ــ ف (یکسرالارضین) جب (یکسح) ودربصره دستجات زیادی از زنجبان بوده‌اندکه کارشان پاك‌کردن شوره‌زارهای زمین بوده تا بخاکی برسدکه قابل کشت باشد (رك الحضارة الاسلامیه ص ۲۹۵). ٥ــ ف (القرائة). ٦ــ۷ ف (معنی).

۸ــ ف (وتخلیص).

الزیادة المنتزعة من‌سیبویه . کتاب المدخل فی‌النحو. کتاب‌الناطق . کتاب‌الفاضل والمفضول کتاب العبارة عن اسماء الله تعالی . کتاب‌الحروف . کتاب‌التصریف .

وراقان مبرد

ابن زجاجی ، نامش اسماعیل‌بن احمد . وشاشی[۱] نامش ابراهیم‌بن محمد .

ابوسعید رحمه‌الله گوید :

در همان دوران مبرد ، گروهی کتاب سیبویه را مورد نظر قرار داده‌اند ، که هیچکدامشان نباهت[۲] او ، یعنی مبرد را نداشتند . مانند ، ابوذکوان ، قاسم‌بن اسماعیل ، مؤلف : کتاب‌معانی‌الشعراء ، که ابن درستویه آنرا روایت کرده . و در روزگار زنج[۳] بسیراف رفته‌بود . ودر اخبار عرب علامهٔ بشمارمیرفت،وگروهی از علماء را دیده داشت. و مادر او را توزی‌بنکاح خود درآورده بود .

وهمچنین، عمیثل[۴] بن ذکوان (مکنی بابوعلی) ، مقیم‌عسکر مکرم[۵] مؤلف : کتاب جواب المسکت ، کتاب اقسام‌العربیه ؛ وکتاب‌الاضداد (توزی را ابوبکر محمدبن حسن‌بن مروان ، از ابوذکوان روایت‌کرده است) .

و مانند : ابویعلی‌بن ابوزرعه، از اصحاب مازنی . که مردی برجسته و عالم درنحو (ولغت) ، وثقتی‌در روایت بود، وکتاب‌الجامع فی‌النحو ، از اوست ، و باتمام نرسانید .

و از علماء بصریان: ابوجعفرمحمدبن رستم‌یزدیار[۶] طبری، که‌در شمار طبقهٔ ابوعلی بن‌زرعه بود ، وکتاب غریب‌القرآن ، کتاب المقصور والممدود ، کتاب المذکر و المؤنث، کتاب صورالهمز ، کتاب التصریف ، کتاب النحو ، از اوست .

و: اشناندانی ، مکنی بابوعثمان . که ابوبکربن درید از او روایت کرده ، و او را دیده،ومؤلف : کتاب معانی‌الشعر ، کتاب‌الابیات(العربیه) است .

و : مبرمان ، محمدبن اسماعیل ، مکنی بابوبکر از مردم‌عسکر[۷] که حکایتی در آموزش شرح‌سیبویه، باابوهاشم دارد، وماآنراذکرخواهیم‌کرد. ومؤلف‌این‌کتابها: بود:-

---

۱- ف (الساسی) . ۲- ف (لم‌یکن لهم‌کتب هته) جب (لم یکن لهم‌کنباهته) و و نباهت ، بمعنی زیرکی ، بیداری ، و فطانت است (منتهی‌الارب) .

۳- فتنه وآشوب زنج درسال ۲۵۵ هجری درخلافت مهتدی بالله عباسی آغاز گردید ، وپانزده سال دوام داشت (قاموس‌الاعلام ترکی) .

٤- ف(عبید) . ۵- عسکر مکرم قصبه‌ایست درخوزستان (قاموس‌الاعلام ترکی) .

٦- ف (یزدبان) . ۷- عسکر نام سامراء و چندجای دیگر است (فرهنگ نفیسی) .

کتاب‌العیون، کتاب‌النحوالمجموع‌علی‌العلل، کتاب‌شرح کتاب سیبویه، ناتمام. کتاب‌المجاری ـ نازك ـ و کتاب‌صفة شکر المنعم.

اخبار زجاج

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمدبن سری زجاج، از قدیمیترین اصحاب مبرد در قرائت براوست. واگر کسی میخواست چیزی برمبرد قرائت کند، اول خواستهٔ خود را بوی‌عرضه میداشت. بعدکار اوبالا گرفت، و بمعتضد پیوست، وآموزگار فرزند اوشد. و در اول با فرزندان عبیدالله‌بن سلیمان بود. سبب پیوستن او بمعتضد این شد، که برخی از ندیمان معتضد، کتاب جامع‌المنطق مجمره‌ندیم را نزدمعتضد ستوده و توصیف‌نموده‌بود. ونام‌مجمره[1] محمدبن یحیی‌بن ابوعباد، وکنیه‌اش ابوجعفر، و نام ابو عباد جابر[2] بن یزیدبن صباح عسکری‌بود، وبرای‌ادب نیکوئی که‌داشت‌بندیمی معتضددرآمده‌وچون کتابش‌جدولهائی داشت، معتضد بقاسم بن عبیدالله امر کرد، کسی را بجوید تا آن جدولها را شرح‌نماید. قاسم ثعلب‌را خواست و این‌کار را بوی‌عرضه داشت، او ازحساب این جدولها سردرنیاورده، وگفت‌من این را ندانم، اگر شما کتاب‌العین را بخواهید حاضر است، و روایتی هم‌ندارد. بمبرد نوشته شد. او درجوابشان اظهار داشت که این‌کتاب مفصل است واحتیاج بکاروزحمت فراوانی دارد، ومن سالخورده، و ناتوان گشته‌ام، اگرآن را بمصاحب من ابراهیم‌بن‌سری واگذارید امید میرودکه از عهده‌اش برآید. قاسم ازگفتگو با معتضد دربارهٔ زجاج تغافل ورزیده‌بود، تا آنکه‌معتضد بازفشارآورد، قاسم او را ازسخنان ثعلب و مبرد، و اینکه احاله بزجاج نموده‌اند، آگاه‌ساخت، (معتضددستورداد آنرا بزجاج بگذارند) قاسم نیز همین‌کار راکرد، زجاج گفت بی‌آنکه آن نسخه را بگیرم‌ویا درآن جدولها نظری داشته باشم، این کاررا انجام میدهم. قاسم باو امر کرد که یك نسخه دومی[3] ازآن تنظیم نماید، زجاج‌ازثعلب وسکری چندکتاب لغت بعاریت گرفت زیرا در علم لغت ضعیف بود، وآن دومین نسخه را شرح‌کرد[4] وآنرا بخط ابوالحسن ترمذی صغیر نوشته، و جلدکرد، و برای وزیر فرستاد، و او هم برای معتضد برده و مورد پسند او قرارگرفت، و امرکرد (درحدود) سیصددینار جایزه بوی دهند تا تمام آن را شرح نماید، و نسخهٔ از این‌کار زجاج بدست‌کسی نرسید. وتنهادرخزینه معتضدبود.

محمدبن اسحاق گوید: در دوره بدبختی وفلاکت‌آن فرمانروائی[5] شرح نامبرده‌بطور پاره پاره وازهمگسیخته پیدا شد، که ما آنرا برروی‌کاغذهای طلحی نازکی مشاهده کردیم.

۱ـ ف (محبره). ۲ـ ف(محابر). ۳ـ ف (بعمل‌البتانی) جب (بعمل‌الثنائی).
۴ـ ف (فقدالبتانی) جب (ففسر الثنائی). ۵ـ ف (بقیات‌السلطان) جب (نکبات‌السلطان)

گویند: زجاج بااین کار منزلتی بزرگ پیدا کرد، وبرای او جیرهٔ در ندیمان، وجیرهٔ در فقها ، و جیرهٔ در علما ، مقرر گردید که (درحدود) سیصد دینار بود . زجاج در روز جمعه یازده روز مانده بآخر جمادی‌الاخر سال سیصد و ده وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب مافسره من‌جامع‌النطق . کتاب معانی القرآن. کتاب الاشتقاق . کتاب‌القوافی. کتاب العروض. کتاب الفرق . کتاب خلق‌الانسان . کتاب خلق‌الفرس . کتاب مختصر نحو. کتاب‌فعلت وافعلت. کتاب ماینصرف ومالاینصرف . کتاب شرح ابیات سیبویه. کتاب النوادر.

اخبار ابن درید

ابوالحسین[۱] دریدی که از غلامان و خاصان ابن درید بود(بمن) گفت: که‌خودابوبکر رحمه‌الله میگفت، در بصره ، کوچه صالح ، سال دویست و بیست و سه بدنیا آمده است. و او ابوبکر بن محمدبن حسن بن دریدبن عتاهیة بن حشم‌بن حسن بن حمامی-منسوب بدهکدهٔ از نواحی عمان بنام حماما - بن جروبن واسع بن وهب بن سلمة‌بن جشم[۲] بن حاضر بن حشم‌بن ظالم‌بن حاضر بن اسدبن عدی‌بن عمروبن مالك بن‌فهم بن غانم‌بن دوس‌بن عدنان‌بن عبدالله‌بن زهربن کعب‌بن‌حرث‌بن عبدالله بن مالك بن ازدبن غوث، است که دربصره‌بود، بعد بعمان‌رفته ودرآنجا اقامت‌نمود، بعد بجزیرهٔ ابن‌عماره[۳] رفت ومدتی‌درآنجا مانده . سپس بفارس رفته و آنجا اقامت کرد، و بعد ببغداد رفته ودر آنجا رحل اقامت انداخت. ولغت و اشعار عرب را میدانست . قرائتش بر علماء بصره مانند : ابوحاتم ، و ریاشی، و توزی، و زیادی ، بوده و ازآنان‌آموخته ، و از عموی خودحسین[۴] بن محمدکتاب مسالمات‌الاشراف را روایت کرده است ، و درسال سیصدوبیست‌ویك در بغداد وفات یافت ، ودر طرف شرق گورستان معروف بعباسیه پشت سوق‌السلاح[۵] بخاك سپرده شد. واین کتابها از اوست : کتاب الجمهرة فی‌علم‌اللغة . این کتاب را نسخه‌هائی گوناگون ، با زیادت و نقصان فراوانی است . زیرا در فارس آنرا املاکرد و در بغداد آنرا از حفظ املا نموده ، و برای همین اختلاف در املا ، زیادتی وکمی در آن پیدا شده است . وآنکه در فارس املاکرد، نشانهٔ داردکه از آغازکتاب دانسته میشود[۶] و نسخه تمام و درستی[۷] است که مورد اتکاء همه بود . و آخرین نسخه که از تمام نسخه‌ها تصحیح گردیده ، نسخه ابوالفتح عبدالله[۸] بن احمد نحوی است ، برای آنکه از چندین نسخه جمع‌آوری شده و

۱- ف (ابوالحسن) . ۲- ف (حشم) .

۳- جزیره ابن عماره همان جزیره ابن‌عمرو است‌که در شهرماردین در استان دیار بکر قرار دارد (قاموس الاعلام ترکی). ٤- ف (المحسن) . ٥- یکی ازجاهای بغداد است (دلیل خارطه بغداد ص ۱٤۹) . ٦- ف (املاء بفارس علی غلامه تعلم من) جب (املاء بفارس غلامة یعلم من) . ۷- ف (والثانیه) جب (والتامه) .

۸- ف (عبیدالله) .

در محضرش قرائت گردیده است.

کتاب السرج واللجام. کتاب الاشتقاق. کتاب المقتبس. کتاب الوشاح. کتاب الخیل الکبیر. کتاب الخیل الصغیر. کتاب الانواء. کتاب المجتنی. کتاب المقتنی. کتاب الملاحن. کتاب رواد[1] العرب. کتاب ماسئل عنه لفظا فاجاب حفظا ـ که علی بن اسماعیل بن حرب از وی جمع کرده است. کتاب اللغات. کتاب السلاح. کتاب غریب القرآن ـ ناتمام. کتاب فعلت وافعلت کتاب ادب الکاتب. که به پیکرهٔ کتاب ابو قتیبه بود و پاك نویس نشده و بدست مردم چیز از آن نرسید. کتاب صفة السحاب والغیث.

ابوالحسین[2] دریدی بمن گفت: من حضور داشتم که ابوعلی بن مقله، و ابن[3] حفص، کتاب مفضل بن سلمه را که دررد خلیل تألیف کرده بود، برابوبکر قرائت مینمودند، و دراثنا قرائت آنها پاره‌جاها میگفت: ابوطالب راست گوید، و پاره جاها میگفت، ابوطالب دروغ گوید. و بعد دیدم (ابن) حفص همان سخنان او را دریکصد ورق جمع آوری نموده و بکمك دیگران تفسیر کرده است.

اخبار ابن سراج

ابومحمدبن درستویه گوید: با ذکاوت وفطانتی که ابن سراج داشت، از همهٔ غلامان مبرد جوانتر بود، ومبرد با میل ورغبت او را بخود میخواند، و از دیدنش شادمان میگردید و درخلوت وجلوت باوی بود و مؤانستی با او داشت، وگوید: روزی هم ابن سراج را پس از مرگ مبرد دیدم که برای دیدار زجاج آمده بود، ومردی چیزی از زجاج پرسید، و او با ابن سراج گفت: ای ابوبکر جواب این مرد را توبده، او هم جوابی بخطا داد. زجاج بطور سرزنش باو گفت: بخدا اگر در منزل من بودی تو راکتك میزدم، ولی در این مجلس این کار شایسته نیست. ما همیشه تو را در ذکاوت وفطانت باابو[4] الحسن بن رجاء تشبیه[5] میکردیم، و تو در یك چنین جوابی خطا میکنی، ابن سراج گفت، ای ابواسحاق، تو مرا زدی و تأدیب کردی، من از همان وقتیکه این کتاب یعنی کتاب سیبویه‌را خواندم، دیگران را بکناری گذاشته‌ام، زیرا اشتغال بموسیقی و منطق مرا از آن باز داشت. ولی از همین حالا بهمان کار بـاز میگردم، وبرگشت و آن مصنفاترا (تصنیف) نمود، و پس از مرگ زجاج ریاست باو رسید و درسال ... درگذشت واین کتابها ازاوست: کتاب الاصول ـ الکبیر ـ کتاب جمل الاصول ـ کتاب الموجز، کوچك است. کتاب الاشتقاق. کتاب شرح سیبویه. کتاب القراآت. کتاب الشعر والشعراء. کتاب الریاح والهواء والنار. کتاب الجمل.

۱ـ ف (رواة). ۲ـ ف (ابوالحسن). ۳ـ ف (ابو).
۴ـ جب (ابن). ۵ـ ف (نشهد بالذکاء والفطنة لابی الحسن بن رجا) جب. (نشبهك بالذکا والفطنة بابی الحسن بن رجا)

کتاب المواصلات فی‌الاخبار و المذاکرات[1] .

ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی گوید: در محضر ابن سراج بودم ، و سخن از کتاب الاصول او بمیان‌آمد ، یکی آنرا بر کتاب‌المقتضب ترجیح داد ، ابوبکر گفت : چنین‌نیست و این شعر را خواند :

وَلٰکِن بَکَتْ قَبلِي فَهَاجَ[2] لِيَ‌البُکا بُکَاهـا فَقُلْتُ اَلفضْلُ لِلْمُتَقَـدِمِ[3]

ابوسعید سیرافی رحمه‌الله

شیخ ابومحمد[4] ایده‌الله گوید : (پدرم) ابوسعید حسن‌بن عبدالله‌بن مرزبان ، ازمردم فارس و درسیراف[5] بدنیا آمد ، وهمانجا شروع بتحصیل علم نموده و بیست سال نداشت که بعمان رفته ، و در فقه بپایهٔ اجتهاد رسید . و باز بسیراف بر گشته . و ازآنجا بعسکررفت. و مدتی درآنجا اقامت نمود ، و محمدبن عمر صیمری متکلم را ملاقات‌کرده ، و او ویرا برتمام اصحابش مقدم میداشت و برتری میداد .

ابوسعید، فقیهی برمذهب علما عراق بود ، و جانشین قاضی ابومحمد بن‌معروف ــ که در نحواستادش بود ــ در قضاوت طرف‌شرقی‌بغداد گردید، و بعد قضاوت هردو طرف، و بعد همان‌طرف‌شرقی‌راداشت. . کرخی فقیه، ویراجلو میانداخت‌وبوهمه‌برتری میداد ، ومجلسی برایش ترتیب داد که درآن فتوی‌دهد . ولادتش قبل از نود بود . وروز دوم ماه رجب‌سال سیصدوشصت وهشت ازدنیا رفت. و این کتابها از اوست :کتاب شرح (کتاب) سیبویه . کتاب الفات الـوصل والقطع . کتاب اخبار النحویین ــ (البصریین) . کتاب الـوقف والابتداء . کتاب صنعةالشعر والبلاغه . کتاب‌شرح مقصوره ابن‌درید (کتاب‌الاقناع فی‌النحو ــ درحدود سیصد ورق) .

اخبار ابن درستویه

ابومحمد عبدالله‌بن جعفر بن محمدبن‌درستویه . با مبرد و ثعلب آمیزش داشت، و از آنها آموخت، وبا فضل ومتفنن‌دربسیاری ازعلوم بصریان گردیده وجانبداری آنها را بشدت مینمود. و برمفضل بن‌مسلمه‌ردی‌نگاشت، وتاملاتی[6]در کتاب‌العین‌داشت. وفاتش‌درسال‌سیصدوسی‌و اندی بود و این کتابها ازاوست : کتاب‌المتمم . کتاب شرح‌الارشاد فی‌النحو . کتاب‌الهدایه.

۱ــ (مذکرات) ۲ــ ف (فهیج) . ۳ــ ولی‌پیش‌ازمن بگریه درآمد و گریهٔ اومرا گریان‌ساخت‌وگفتم که برتری‌همیشه‌با پیشینیانست. ٤ــ ف (ابواحمد) ٥ــ سیراف شهر بزرگی درساحل‌دریای فارس است که درقدیم‌باراندازکشتی‌های هند، بود (معجم‌البلدان).
٦ــ ف (ونقض) جب (وتبصر) .

شرح الجرمی. کتاب‌ادب‌الکتاب‌المتمم[۱]. کتاب المذکروالمؤنث. کتاب‌المقصور والممدود. کتاب الهجاء. کتاب غریب‌الحدیث. کتاب معانی‌الشعر. کتاب‌الحی و المیت. کتاب‌التوسط بین‌الاخفش و ثعلب فی‌معانی‌القرآن و اختیار ابی محمد فی‌ذلك (کتاب تفسیر المفضلیات ـ ناتمام) کتاب تفسیرالسبع ـ ناتمام. کتاب المعانی فی‌القران[۲] ناتمام. کتاب تفسیرالشئی ـ ناتمام. کتاب اسرارالنحو ـ ناتمام ـ کتاب شرح‌المقتضب ـ ناتمام. کتاب نقض کتاب‌الروندی علی‌النحویین. کتاب تزرح[۳] العروضی. کتاب الازمنة ـ ناتمام. کتاب الرد علی ثعلب فی اختلاف النحویین. کتاب‌خبر قیس‌بن ساعده وتفسیره. کتاب شرح‌الکلام و بناه[۴] ـ ناتمام. کتاب الرد علی‌ابن خالویه‌فی‌الکل والبعض. کتاب فی‌الاضداد. کتاب الرد علی‌بن[۵] مقسم فی‌اختیاره. کتاب‌اخبارالنحویین. کیاب الردعلی‌الفراء فی‌المعانی. کتاب جوامع‌العروض. کتاب‌الاحتجاج للقراء. کتاب‌تفسیر (قصیدة) شبل بن عزره[۶] کتاب‌رسالته‌الی‌نجح[۷] الطولونی‌فی تفضیل‌العربیه. کتاب‌الکلام علی‌ابن قتیبه فی‌تصحیف‌العلما. کتاب‌الرد علی‌ابی[۸] زیدالبلخی فی‌النحو. کتاب‌الردعلی من قال بالزوائد و قال[۹] یکون فی‌الکلام حرف‌زائد. کتاب النصرة لسیبویه[۱۰] علی جماعةالنحویین. واین کتاب مشتمل برچندین کتاب است وبپایان نرسانید.

کتاب مناظرة سیبویه للمبرد. کتاب الرد علی من نقل کتاب‌العین. عن‌الخلیل.

ابوالحسن علی‌بن عیسی‌رمانی (رحمه‌الله)

ابوالحسن علی‌بن عیسی بن (عبدالله) (رمانی) نحـوی، نژادش از سر من رای، و ولادتش در سال دویست ونودوشش در بغداد است، و از فضلا، نحویان (بصره) و متکلمان بغدادی ومتفنن دربسیاری از علوم مانند، فقه، و قرآن، ونحو، وکلام بود وتصنیفات[۱۱] وتألیفات‌بسیاری‌داشت. وبیشتر تصنیفاتش‌رادرحین املاء ازوی گرفته‌اند، وودراین‌هنگام که ما این‌کتاب را پاکنویس مینمائیم، درحال حیات است، و ماکتابهائیرا که در نحو، ولغت، و شعر، تصنیف‌کرده، در اینجا میآوریم، وآنچه درکلام، و فقه دارد بجای خود ذکـر خواهیم نمود.

کتاب شرح (کتاب) سیبویه. کتاب نکت سیبویه. کتاب المسائل المفـردات[۱۲] من کتاب سیبویه. کتاب شرح‌المدخل للمبرد. کتاب شرح مختصرالجرمی. کتاب شرح‌المسائل للاخفش ـ بزرگ وکوچك ـ کتاب شرح‌الالف واللام للمازنی. کتاب شرح الموجز لابن ـ

۱ـ ف (کتاب ادب‌الکاتب). ۲ـ ف (فی‌القراات). ۳ـ ف (مدرج).
۴ـ ف (ونقاه). ۵ـ ف (ابی). ۶ـ ف(غروه).
۷ـ ف (نجیح). ۸ـ ف (ابن). ۹ـ ف (وان).
۱۰ـ ف (لسوید). ۱۱ـ ف (التصرف). ۱۲ـ ف (المفرده).

السراج . کتاب التصریف . کتاب الهجاء . کتاب الایجاز فی النحو . کتاب المبتداء فی النحو . کتاب الاشتقاق الصغیر . کتاب الاشتقاق الکبیر . کتاب الالفات فی القران . کتاب اعجاز القران . کتاب شرح کتاب الاصول . لابن السراج .

الفارسی ابوعلی (رحمه‌الله)

(حسن) بن احمدبن عبدالغفار نحوی . پیش از سیصدوهفتاد وفات یافته، واز کتابهای اوست : کتاب الحجة (للقراء السبعه ائمة الامصار الذین ذکرهم ابوبکر بن موسی بن العباس بن مجاهد رضی‌الله عنه) . کتاب التذکره . (کتاب الایضاح فی النحو) . کتاب ابیات الاعراب . کتاب شرح ابیات الایضاح . کتاب مختصر عوامل الاعراب . کتاب المسایل المصلحه ـ که در آن ردی برزجاج[1] بوده و معروف بالاغفال است . (وکتاب المسائل البغدادیات . وکتاب مسائل الحلبیات . و مسائل الشیرازیات) نیز از اوست .

۱ـ ف (یرویها عن الزجاج) جب (تردفیها علی الرحاج) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن دوم - از مقاله دوم

از کتاب الفهرست

در اخبار علما و مشتمل بر اخبار نحویان و لغویان

کوفه

محمدبن اسحق گوید : اینکه بصریان را مقدم آوردیم برای این است که عربیت در ابتداء از ایشان گرفته شده و شهر بصره نیز قدیمی‌تر از کوفه است .

اخبار رواسی

بخط ابوالطیب اخـی الشافعی خواندم : نام رواسی محمدبن ابو ساره ، وکنیه‌اش ابوجعفر بود، وچون سری بزرگ داشت رواسی نامیده شد، وبرای آنکه در نیل[1] اقامت‌داشت، نیلی خوانده میشد .

و او اولین نفر از کوفیان است که در نحو کتابی تألیف کرد . ثعلب گوید : رؤاسی سمت‌استادی‌را بر کسائی‌وفراء داشت. وفراء میگفت‌وقتیکه کسائی روانه بغدادشد. رؤاسی بمن

۱ - نیل رود مصر ، ونام دهی‌در کوفه ، وشهری میان بغداد وواسط (فرهنگ‌نفیسی)

گفت : کسائی رفت ، وحال آنکه‌تو بیشتر ترازوی توانگری‌داری[۱] . من نیز ببغداد آمده و کسائیرا دیدم وچند مسئله ازمسائل رؤاسی را از وی پرسیدم ، و او جوابهائی خلاف‌آنچه میدانستم داد. من بگروهی از علماء کوفه که همراهم‌بودند چشمکی‌زدم، گفت: چرا بدت‌آمد مگر تو هم از کوفیان هستی . گفتم آری . گفت رؤاسی چنین وچنان گوید ، و صحیح نباشد ومن شنیده‌ام که‌عرب چنین‌وچنان گویند، تا رسیدبآن‌مسائلی که من‌میدانستم، و او را مجاب نمودم . رؤاسی مرد نیکوکاری بود و خود رؤاسی میگفت : خلیل کسی را نزد من‌فرستاد، وکتاب مرا خواست[۲] من‌نیز آنرا برایش فرستادم ، و او آنراکه خواند ، کتاب خـود را تألیف کرد . وباز گوید : در کتاب سیبویه ، قال‌الکوفی اشاره برؤاسی است . ابن درستویه گوید : ثعلب عقیده داشت رؤاسی اولین نفر از نحویان کوفه است که درنحو کتاب تـألیف کرد . وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب‌الفیصل ــ که گروهی‌آنرا روایت کرده‌اند . کتاب‌التصغیر. کتاب معانی‌القرآن، که هنوز روایت میشود . کتاب‌الـوقف والابتداء الکبیر. کتاب الوقف والابتداء الصغیر .

اخبار معاذالهراء

بنوشتهٔ ابوالطیب اخی‌الشافعی، معاذالهراء (عموی رؤاسی) نامش ابومسلم‌معاذالهراء وکنیه‌اش رااَبوعلی نیز گفته‌اند ، وبردهٔ‌محمدبن کعب قرظی‌است، پدرش اورامکنی بابومسلم داشته‌بود. بعدفرزندی پیدا کردواو راعلی‌نامیدوهمان‌راکنیه‌خودقرارداد،معاذباکمیت‌دوستی داشت واورا نصیحت میکرد که ازکارگذاری‌برای خالد قسری‌کناره گیرد، ومیگفت اوتعصب شدید علیه مضریان دارد، و لی‌کمیت‌نمیپذیرفت . و همینکه خالدویرا دستگیر ، و زندانی ساخت ، معاذ اندوهگین شده و گفت :

نَصَحْتُكَ وَالنَّصِيحَةُ اِن تَعَدَّتْ — هَوَى الْمَنصُوحِ عَزَّ لَهَاالقَبولُ[۳]

فَخالَفَتَ الَّذِی لَكَ فيه رُشْدٌ — فَغَالَتَ دونَ مٰا اَمَلْتَ غُولُ[۴]

وَعادَ خَلافَ مٰا تَهْوَىَ خلافا — له عَرَضٌ من اَلْبَلْوىٰ وَ طُولُ[۵]

بکمیت که این گفته رسید ، باو نوشت :

۱ــ ف (وانت اسن‌منه) جب (وانت امرمنه) و امر بمعنی برکت یافته در مال و نسل است (فرهنگ نفیسی) .

۲ــ ف (یطلب کتابی) جب (بطلب کتابی) .

۳ــ تورا پندی دادم وپند ازآرزوهای شنونده‌که فزونترشد قبولیش براو گران‌آید .

٤ــ مخالفت با آنچه‌که‌صلاح دید خودت بودنمودی بی‌آنکه بدانی‌بمهلکه درافتاده‌ای.

۵ــ وبعکس آرزوهائیکه‌داشتی، واژگونیهائی برایت رویداد که‌عرض‌وطول‌زیادی‌پیدا کرد.

أَرَاكَ كمهدَى الْمَاءَ لِلْبَحْرِ حَامِلاً　　إِلَى الرَّمْلِ مِنْ يبرِين[1] مُتجِراً رَمْلا[2]

معاذالهراء تادوران برمکیان حیات داشت . و در روزگار یزیدبن عبدالملك بدنیا آمده ، و در همانسال بدبختی برمکیان ، سال یکصد و هشتاد وهفت ، درگذشت . و او را فرزندان و نوادگانی بودکه پیش از وی ودرحیات او وفات یافتند ، وکتابی از او بدست نیامده است .

اخبار کسائی

ابوالحسن علی بن حمزةبن عبدالله بن عثمان ، و بقولی بهمن بن فیروز ، کنیه‌اش‌را ابو عبدالله گفته‌اند و ازکوفیانی بودکه از رؤاسی ، وگروهی آموخت ، و ببغدادکه آمد ، رشید او را نزد فرزندان خود مأمون وامین گذاشت. بخط ابوالطیب خواندم : رشید ازجای بلندی‌کسائی را نگاه میکرد واو رشیدرا نمیدید .کسائی برای حاجتی از جای برخواست تاکفشهای‌خود را بپوشد ، امین ومأمون پیش دستی نموده وکفشهای او را مقابلش‌گذاردند کسائی سر و دست هردو را بوسیده و قسم دادکه دیگر چنین‌کاری نکنند . رشید بجایگاه خود برگشت، وبحاضران گفت، چه‌کسی گرامیترین خادمان‌را دارد، گفتند ، امیرالمؤمنین اعزه‌الله ،گفت نه، اوکسائی است‌که امین و مأمون‌ویرا خدمت‌کنند ، و قصه را بر ایشان نقل‌کرد .

زمانیکه بیماری‌کسائی در ری شدت یافت ، رشید بعیادتش میرفت ، روزی این شعر را از او شنید :

قَدَراً أَحَلَّكَ ذَا النَّخِيلِ وَ قَدْ أَرَى　　وَ أَبِيكَ مَالَكَ ذُو النَّخِيلِ مُقَامُ[3]

الاَّ كَدارِكُمْ[4] بِذِي نَفَرِ الحِمَى　　هَيْهَاتَ ذُو نَفَرٍ مِنَ المَزْدَارِ[5]

رشیدکه بیرون‌آمد ،گفت بخدا سوگند ،کسائی درگذشت . پرسیدند چگونه یا امیرالمؤمنین ،گفت خود او برای من حکایتی نقل‌کرده بودکه یك اعرابی بروی فرود میآورد ، وقتی درمنزلش بیمار شد باین شعر تمثل جسته و در خانه‌اش وفات یافت، وگویند در همان روزکسائی از دنیا رفت. سبب نامیده شدن‌کسائی باین نام آن بودکه وی باکساء[6] رودباری[7] بمجلس معاذالهراء میآمد ، درحالیکه‌دیگران برتن پیرایه‌هائی داشتند .

۱ـ یبرین ، شنزار وسیعی است در شمال شرقی حجر یمامه (معجم‌البلدان) .

۲ـ تو را چنان‌کسی بینم‌که بدریا آب آورد و شن را بتجارت بیبرین برد .

۳ـ ای صاحب نخلستان قدر برتو فرود آمده وبپدرت سوگند دیگر نمی‌بینم تو را در آن نخلستان جایگاهی باشد .　　٤ـ ف (بدارکم) .

٥ـ مگر مانند همان خانه‌هائی‌که پناهگاه نفراتی بوده و هیهات‌که زیارت‌کنندگانی هم ندارند .　　٦ـ کساء‌گلیم است (فرهنگ نفیسی) .　　٧ـ ف (ورداء) جب (رودباری) و رودبار بلوکی است درکوهستان ری (فرهنگ نفیسی) .

کسائی در سال یکصدو نود وهفت درری وفات یافت. و در یك روز با ابویوسف‌قاضی بخاك سپرده شدند و این کتابها از اوست: کتاب معانـی‌القرآن. کتاب مختصر النحـو. کتاب القراات. کتاب‌العدد، کتاب‌النوادرالکبیر. کتاب‌النوادر الاوسط. کتاب النوادرالاصغر کتاب مقطوع‌القرآن و موصوله. کتاب اختلاف‌العدد. کتاب‌الهجـاء... کتاب المصادر. کتاب اشعار المعایات و طرائقها. کتاب الهاات‌المکنی بها فی‌القرآن. کتاب الحروف.

نصیر[1] بن یوسف

مصاحب کسائـی، و از نحویان و لغویان بود. ازکتابهـای اوست: کتاب‌الابل. کتاب خلق‌الانسان.

و از علماء کوفه

ابوالحسن‌احمراست[2] نه خلف. گویند ازکسائی‌هم گذشته[3] و برتری بر اوپیدا کرد. وی‌ازرؤاسی‌آموخته، وبرکسائی قرائت داشته و این کتابها از اوست. کتاب التصریف. کتاب یقین‌البلغاء. و ازعلما و راویان کوفه، خالدبن‌کلثوم‌کلبی است، که از راویان اشعار، و دانا با نساب و القاب و سرگذشتهای مردم بود. وبنوشتهٔ ابن‌کوفی: در اشعار وقبائل هنرمندی‌داشت، وکتاب‌الشعراء المذکورین. کتاب اشعار القبائل. ازاوست که مشتمل برچند **قبیله** است (ازآن جمله ...).

اخبار فرآء

ابوزکریاء یحیی‌بن زیاد فراء، بردهٔ بنی منقر، و درکوفه بدنیاآمده است. سامه نام‌فراء راعیسی، و یوسفی، یحیی بن زیادبن قرانحت (بن داوربن‌کردناد) نوشته‌اند.

ابوعبدالله بن مقله از قول‌ـابوالعباس‌ثعلب‌نوشته است، سبب املاءکتاب فراء درمعانی آن بود، که‌عمربن‌بکیر، مصاحب فراء، بحسن‌بن‌سهل پیوست! و بفراء نوشت، امیرحسن‌بن سهل، بسا اوقات از من چیزهائی ازقرآن میپرسیدکه جوابی برای او حاضر ندارم. اگر صلاح بدانی، اصولی را ترتیب داده، یا آنرا بصورت‌کتاب درآور، تاباآن مراجعاتی‌داشته باشم؛ وبهمان‌گونه رفتارکنم. فراء اصحابش‌را خواندکه بیایند تاکتابی درقرآن برایشان

۱ـ ف (نصر).   ۲ـ ف (احمد) و بهمین جهة نوشته (نه خلف) یعنی خلف احمر نیست و ف (یخلف) دارد.

۳ـ ف (قبل وبعد الکسائی) جب (قبل و تعدالکسائی).

املا نماید ، و روزی برای این‌کار مقرر داشت . درآن روزکه همه حاضر شدند و فـراء بمیانشان درآمد، بهپیرمردی‌که درمسجد اذان میگفت ومردم راقرائت نمازمیآموخت گفت: فاتحةالکتاب را بخوان ، و او تفسیر نمود وبهمین‌گونه آن مرد تمامی قرآن را خواند. و او تفسیر کرد .[۱]

ابوالعباس گوید : پیش از فراء کسی چنین‌کاری را نکـرده ، وگمان نمیرود ، کسی بتواند چیزی برآن بیفزاید . و بازگوید : سبب املاء حدود نیزآن بود که گـروهی از اصحاب‌کسائی نزد او جمع شده ، و تقاضاکـردندکه مبانی نحورا برایشان املا نماید . و او باین‌کار شروع کرد ، در مجلس سوم . بهم‌گفتند اگرکار بدینگونه ادامه یابد ، کودکان نیز نحو را فراگیرند ، و راه چاره در این است که از حضور خودداری نمائیم ، وچنین کردند،فراء بخشم درآمد وگفت: ازمن خواستندکه برایشان جلسه داشته باشم ، وهمینکه نشستم درآمدن تأخیر روا داشتند ، بخـدا سوگند اگـر دو نفر حاضر شوند، من نحو را املاخواهم نمود، و شانزده سال نحو را املا داشت ، بی‌آنکه در دستش‌کتابی دیـده شود ، جز یك مرتبه ، که آنهم نسخه‌کتابی بودکه مراجعه بآن لازم آمده بود .

ابوالعباس گوید : فراء درمسجدی‌که کنارخانه‌اش بودمی‌نشست، ونزدیك باو واقدی جلساتی داشت . فـراء در تألیفات و تصنیفاتش فلسفه بافی میکـرد ، وگفتار فلاسفه را در الفاظ خود میگنجانید . و بیشتر اوقـات در بغداد بود ، و پول اندوخته میکرد . سال‌کـه بآخر میرسید ، بکوفه‌میرفت وچهل روزدرآنجا میان خانواده‌اش میگذرانید، و اندوخته‌های خود را میانشان تقسیم و احسان مینمود. از اشعارش چیزی بدست‌نیامد جز این ابیات ، که ابوحنیفه دینوری از طوال روایت‌کرده است :

یا أمیرا علی جریب من‌الأر ... ض لـه تسعة من‌الحجّاب[۲]

جالسا فی‌الخراب یحجب‌عنه ... ماسمعنا بحاجب فی خراب[۳]

لن ترانی لك‌العیون بباب ... لیس مثلی یطیق ردّالحجّاب[۴]

فراء سال دویست وهفت، در راه مکه وفات‌یافت . و این‌کتابها ازاوست : کتاب‌معانی

۱ـ ف (فقال‌اقراء بفاتحةالکتاب نفسرها ثم‌نوفی‌الکتاب‌کله فقراء الرجل ویفسرالفراء) جـ (اقرا بفاتحةالکتاب ففسرها ثم مرفی‌الکتاب‌کله یقراء الرجل و یفسرالفراء) .

۲ـ ای امیر بریك جریب زمین‌که نه نفر دربان برای خود گذاشتهٔ . ۳ـ در حالیکه در خرابه نشسته ویرا دربانی‌کنند . ما نشنیده‌ایم خرابه دربانی داشته باشد . ٤ـ دیدگانی مرا برچنین دری نخواهد دید زیرا مثل من‌کسی‌نمیتواند حاجبان را رد نماید .

القرآن . که برای عمربن بکیر تألیف کرد وچهار جزء است . کتاب البهی . برای عبدالله بن طاهر تألیف کـرد . کتاب اللغات . کتاب المصادر فی‌القرآن . کتاب الجمـع والتثنیة فی‌القرآن . کتاب الوقف والابتداء . کتاب الفاخر . کتاب القاالکاتب[۱] . کتاب النوادر ، کـه سلمه (و) ابن قادم آنرا روایت کرده‌اند . کتاب فعل‌وافعل. کتاب‌المقصور والممدود. کتاب المذکر والمؤنث .

نامهای حدود فراء

بترتیب نوشتهٔ سلمة بن عاصم

حد اعراب دراصول عربیت. حدنصب متولد ازفعل . حد معرفه ونکره . حدمررت[۲] حد عدد. حد مذومنذ وهل[۳] حد عماد. حدفعل‌واقع ، حد ان‌ّ واخوات‌آن . حد کی‌وکیلا. حدحتی . حد اغراء. حد دعاء . حد دونون شدیده و خفیفه . حد استفهام. حد جزاء . حد جواب . حدالذی ومن وما. حد رب‌ّ وکم . حد تبریه وتمنی[۴] . حدنداء . حدندبه. حد ترخیم ، حدان مفتوحه . حداذ واذا و اذاً . حدمالم یسم‌فاعله . (حدلوترکت ورایك). حد حکایت. حدتصغیر . حدنسبة[۵] حدهجاء . حد راجع‌الذکر . حدفعل رباعی . حدفعل ثلاثی. حدمعرب ازدوجا . حدادغام . حدهمز . حد ابنیه . حد جمع . حد مقصور و ممدود . حد مذکر ومؤنث ، حدفعل وافعل ، حد نهی . حد ابتداء وقطع حد یجری ومالایجری[۶] .

مشاهیر اصحاب فراء

ابن[۷] قادم . ابوجعفر محمدبن قادم ، از اصحاب فراء ، و آموزگار معتز پیش از خلافتش بود، و همین که معتز بخلافت رسید، کسی‌را بدنبال وی فرستاد، و آن‌شخص بمنزل وی ، که سالخورده شده بود ، درآمده وگفت : از طرف امیرالمؤمنین آمده‌ام : ابن قادم پرسید مگر امیرالمؤمنین در بغداد نیست، ومرادش مستعین بود ، فرستاده خلیفه گفت : نه، معتز سرکارآمده است . وچون معتز برای تأدیبی که ابن قادم از اوکرده بود، در دل کینه نسبت بوی داشت، و ابن قادم نیز از انتقامجوئی او هراسان بود . بزنش گفت[۸] خداحافظ ، و از خانه بدر شد و دیگر برنگشت .

واین واقعه درسال دویست وپنجاه‌ویك بود، این کتابهااز اوست: کتاب غریب‌الحدیث کتاب مختصر نحو . کتاب الکافی فی‌النحو .

۱ـ ف(الکتاب). ۲ـ ف (من‌ورب) . ۳ـ ف (ملازمه رجل) ٤ـ ف(التنویة والمثنی) .
٥ـ ف (التثنیه) . ٦ـ ف(یجزی ومالایجزی) . ۷ـ ف (ابو) . ۸ـ (تقال اعناله) جب (فقال لعیاله) .

سلمة بن عاصم

کنیه‌اش ابو محمد، ویکی از علماء کوفیان، وراویه مورد اعتماد وعالم بنحو بود، و تمام کتابهای فراء را روایت کرده، و از وی جدائی نداشت. وفاتش ... و این کتابها از اوست: کتاب غریب‌الحدیث. کتاب‌الحلول فی‌النحو.

طوال

نامش ... وکنیه‌اش ابوعبدالله، وکتابی ازاو دیده‌نشده‌است، ابوالعباس ثعلب گوید: طوال (درآموزش) عربیت مهارت داشت. وسلمة مراقبت در ادا مطلب کتاب مینمود، وابن[1] قادم در تشخیص علل، خوش فکر بود.

اخبار ابو عمرو شیبانی

نام ابوعمرو، اسحق‌بن مرار ـ بکسرمیم ـ شیبانی است که بردهٔ آنان بود، و در منازل بنی‌شیبان کودکانشان را درس میداد. از این‌رو برای دوستی‌که باآنان داشت، و بقولی برای همسایگی، و تربیت فرزندانشان ویرا بشیبانیان منسوب داشتند. وی راویهٔ با اطلاع بلغت و شعر، ومورد اعتماد در حدیث بود، مسموعاتش زیاد، و دیوان اشعار قبائل تماماً از وی گرفته شده است.

فرزندان ونوادگانش، کتابهای ویرا روایت‌کردند، ویکی از فرزندانش عمروبن ابوعمرو است که راوی اوبود واز وی‌آموخت، ودر لغت کتابهائی تصنیف کرد که ازآن‌جمله: کتاب‌الخیل، کتاب‌اللغات. کتاب النوادر، کتاب غریب الحدیث، وکتاب غریب‌المصنف است.

گوید[2] احمدبن حنبل همیشه در مجلس ابو عمرو شیبائی حاضر میشد، و در حدیث روایتهائی از وی دارد. قاضی ابوالحسن هاشمی گوید: علی بن حسین قرشی از حزنبل، برای‌ما حکایت کرد که عمروبن ابوعمرو گفت‌پدرم اشعار بیش از هشتاد قبیله را جمع‌آوری نمود، وشعر هرقبیله‌ایرا که‌جمع کرده ودر دسترس مردم قرار میداد. یك قرآن مینوشت. و در مسجدکوفه میگذاشت، وبیش ازهشتاد قرآن بخط خودنوشت. ابوعمروشیبانی صدوده سال عمر کرد ودر سال دویست وشش وفات یافت، یعقوب‌بن سکیت گوید: ابوعمروشیبانی درسن صدوهجده سالگی درگذشت، و تا هنگام مرگ با دست خود مینوشت. و چه بسا از من که جوان بودم و از وی میآموختم، وکتابهایش را رونوشت میکردم، کتابی بعاریت میگرفت.

ابن‌کامل گوید: ابوعمروسال‌دویست وسیزده درهمان روزی ازدنیا رفت‌که ابوعتاهیه، و ابراهیم موصلی وفات یافتند. و از کتابهای اوست: کتاب غریب‌الحدیث. که آنرا

۱ـ ف (ابو).

۲ـ مرجع ضمیر معلوم نیست، شاید خود مؤلف باشد.

عبدالله بن احمدبن حنبل، از پدرش احمد ، از ابوعمرو ، روایت کرده است . کتاب‌النوادر. معروف ، بحروف الجیم . کتاب‌النخله[1] . کتاب النوادرالکبیر. بسه نسخه ـ (کتاب‌الابل) . کتاب خلق‌الانسان . کتاب‌الحروف . کتاب شرح کتاب الفصیح .

اخبار مفضل ضبّی

ابوالعباس مفضل بن محمدبن یعلی‌بن عامربن سالم‌بن (ابو) رمال ، از بنی ثعلبة‌بن سیدبن ضبه ، و بنوشته‌یوسفی ، بن ابوضبه است، و ابن‌کوفی کنیهٔ ویرا عبدالرحمن نوشته، و گویند که او با ابراهیم‌بن عبدالله‌بن حسن خروج کرده ، و منصور پس از پیروزی بر آنان، از گناهش چشم پوشید، وویرا بملازمت مهدی گماشت. و او منتخبات اشعار موسوم بمفضلیات را برای مهدی تألیف کرد که صدو بیست و هشت قصیده ، و شاید بیشتر و یا کمتر است و قصیده‌هایش را پس وپیش روایت کرده‌اند ، ولی صحیح آن همانست که ابن اعرابی از وی روایت کرده و ازشعر تابط شراً [2] شروع میشود :

یا عیدَ ما لَکَ مِنْ شوقٍ و اَبْرٰاقِ   وَمَرِّ طیفٍ علی‌الْاَهْوٰالِ طرّاقِ [3]

وفات مفضل در سال ... و این‌کتابها از اوست : کتاب‌الاختیارات . که در بالا بآن اشاره شد . کتاب‌الامثال . کتاب العروض . کتاب معانی‌الشعر . کتاب‌الالفاظ .

اخبار ابن اعرابی

ابوعبدالله محمدبن‌زیاداعرابی. وبخط ابوعبدالله بن مقله خواندم که ابوالعباس ثعلب میگفت: مجالس ابن‌اعرابی را دیدم که درحدود صدنفر در انجا جمع شده و از وی پرسشها داشتندو براوقرائت‌میکردند، واوبی آنکه کتاب در دست داشته‌باشدجواب‌میداد. وبازمیگفت: و درحالیکه ملازمتش‌را داشتم هیچگاه کتابی دردست او ندیدم . و از هشتاد سال بیشتر عمر کردو در سرمن رای وفات یافت .

۱ـ ف (النحله) .

۲ـ تابط شراً لقب ثابت بن جابر است که از دلاوران عرب و از قبیلهٔ مضربن نزار بود (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ای‌عید تورا شوروغوغائی نباشد، و خیال خواب‌آلودی هستی‌که براهوال میگذری .

ابوالعباس گوید[۱] املاهائی که برای مردم نمود باندازهٔ بار چندین شتر بود و در علم شعر، کسی پرمایه‌تر از وی دیده نشد. باز ابوالعباس گوید: او همه را دیده داشت. و قرائتش برقاسم بن معن، وسماعش از مفضل بن محمد بود، وخود را ربیب مفضل میدانست زیرا مفضل مادرش را داشت. بخط ابن کوفی خواندم که ثعلب گوید: درسال دویست وپنج ازابن اعرابی شنیدم که میگفت، در همان شبی که ابوحنیفه وفات یافت، من بدنیا آمده‌ام. و وفات او درسال سی ویك بود و هشتاد یکسال وچهار ماه وسه روز زندگانی کرد.

وچون نامی ازقاسم بن معن دراینجا برده‌شد مقتضی‌میدانیم سخنی‌در بارهٔ او بگوئیم. برای آنکه ابوعبدالله بن‌اعرابی از وی آموخته بود.
قاسم‌فرزند معن‌بن عبدالرحمن‌عبدالله‌بن مسعود است، ومهدی اورا بقضاوت گمارد. وکیع گوید: قاسم بیش‌ازهرکس شیفتهٔ ادب‌بود وبسیارجوانمردی داشت. درحدیث با اهلش، و درفتوی با اهلش، و در شعر با اهلش و در اخبار با اهلش، و درکلام با اهلش، و در نسب بـا اهلش، مناظـره میکرد. وهمیشه‌با ابوحنیفه‌مجالست‌مینمود. بوی گفتند: آیا رضایت‌داری[۲] کـه در شمار غلامان ابوحنیفه درآئی، گفت مردم با هیچ‌کس مجالستی بسودمندی مجالست با ابوحنیفه‌را نداشته‌اند.

ابن اعرابی در سال (دویست) و سی یك وفات یافت. و این‌کتابها از اوست: کتاب النوادر، و این‌کتابرا گروهی مانند: طوسی، ثعلب، و دیگران از وی روایت‌کرده‌اند. وگویند دوازده روایت وبقولی نه روایت دارد. کتاب الانواء. کتاب صفة النخل[۳]. کتاب صفةالزرع. کتاب‌الخیل. کتاب‌مدح‌القبائل، کتاب معانی‌الشعر. تفسیرالامثال[۴]. کتاب النبات. کتاب الالفاظ. کتاب نسب الخیل. کتاب نوادر الدبیریین[۵]. کتاب نوادر بنی فقعس. کتاب الذباب‌که بخط سکری (آنرا دیده‌ام). کتاب النبت و البقل.

ابن اعرابی از گروهی از فصحاء اعراب مانند صموتی، و ابو مجیب[۶] و ربعی نیز روایت‌کرده است.

ثابت بن ابو ثابت

ابومحمد ثابت‌بن ابوثابت، ونام ابوثابت سعید، و سکری نام ابوثابت را محمدنوشته

۱ـ ابوالعباس مطلق در اینجا ثعلب است.
۲ـ ف (اوصی) جب (اترضی).
۳ـ ف (النحل). ۴ـ ف (القبائل).
۵ـ ف (الزبیریین). ۶ـ ف (ابوالمجیب).

و اواز لغویانی بود که فصحاء اعراب را دیده ، و از آنان آموخته ، و از بزرگان کوفه بشمار میرفت، وفاتش ... و این کتابها از اوست : کتاب خلق‌الانسان . کتاب‌الفرق. کتاب الزجر والدعا . کتاب خلق‌الفرس . کتاب الوحوش . کتاب مختصر العربیه .

ابن سعدان

ابوجعفر محمدبن سعدان نابینا . آموزگار همکانی، ویکی از قاریان قرآن‌بقرائت حمزه بود، سپس برای خود قرائتی اختیارکرده که اصل و فرع را از دست داد ، ولادتش در بغداد و پیرو مذهب کوفیان بود . و در روز عرفه سال دویست و سی ویك وفات یافت . ازکتابهای اوست : کتاب القراات[1] . کتاب مختصر النحو . و قطعهٔ درحدود، مانند: حدود فراء دارد که مردم بآن رغبتی ندارند .

هشام ضریر

هشام‌بن‌معاویه نابینا، مکنی بابوعبدالله ، ازاصحاب کسائی‌است و درحدود قطعهٔ دارد که مقداری از آن‌را بخط ابوجعفر طبری، و دیگـران دیده‌ام ، و مورد پسند نیست . از کتابهای اوست : کتاب المختصر . کتاب القیاس .

خطایی

کنیه‌اش ابومحمد، نامش‌عبدالله‌بن‌حرب‌خطاب، ازنحویان کوفه، ومعروف بخطابیست. و این کتابها از اوست : کتاب النحو الکبیر . کتاب النحوالصغیر . کتاب المکهم[2] فی‌النحو . کتاب عمودالنحو وفصوله .

سرخسی

نامش عبدالعزیز بن محمد : کنیه‌اش ابوطالب . و بخط ابن‌کوفی خواندم‌که همسایهٔ هشام ضریر بود و در مسجد تـرجمانیه مجلس داشت . ازکتابهای اوست : کتاب فی‌النحو الکبیر ــ نایاب است .

ابن مردان کوفی

ابوموسی عیسی‌بن مردان . و بخط ابن‌کوفی خوانده‌ام ، که او از ابوطالب‌آموخته،

۱ــ ف (القرائه) .   ۲ــ ف (المکتم) .

و از او روایت مینمود . ازکتابهای اوست : کتاب القیاس علی اصول‌النحو .

کرنبائی [۱] انصاری

نامش هشام بن ابراهیم کرنبائی[۲] و ازکرنباست[۳] . از اصمعی و سایر کوفیان آموخت وکنیه‌اش ابوعلی بود ، واین‌کتابها از اوست : کتاب الحشرات . کتاب الوحوش[۴]. کتاب خلق‌الخیل. کتاب النبات . (و مفضل ازکرانیائی حکایت نموده است) .

اخبار ابن‌کناسه

ابومحمد عبدالله بن عیسی، متولد سال یکصد و بیست و سه، بخط ابن‌کوفی خواندم که او: ابویحیی محمدبن‌عبدالله بن عبدالاعلی اسدی استکه ازکوفه ببغداد نقل‌مکان‌کرده و همانجا اقامت نموده ، واز بزرگان‌کوفیان آموخته ، و راویان شعراء و فصحابنی اسد را مانند : حری [۵] و ابوموصول ، و ابن صدقه ،که همه از بنی اسد بودند ملاقات‌کرده ، و از اینان شعرکمیت راآموخته بود .

ابن‌کناسه پسرخواهر ابراهیم‌بن‌ادهم زاهدی وازشعراء بشمار میرفت. ودرکوفه روز سوم‌شوال‌سال دویست و هفتاد وفات یافت. این‌کتابها ازاوست: کتاب الانواء . کتاب معانی‌ـ الشعر . کتاب سرقات الکمیت من‌القران و غیره .

سعدان بن مبارك

ابو عثمان سعدان بن مبارك ، کـور و بردهٔ عانکـه کنیز مهدی ، و زن معلا بن ایوب بن ظریف بود . مبارك از اسیران طخارستان [۶] و سعدان از علماکوفیان و راویـان آنان بشمار میرفت، و از ابوعبیده‌کـه از بصریان بودگاهی روایت‌کرده است وفاتش .... واین‌کتابها ازاوست : کتاب خلق الانسان. کتاب الوحوش. کتاب النقائص ـ بروایت از ابوعبیده‌کتاب الارضین والمیا. و الجبال و البحار. از این کتاب مقداری بخط ابن‌کوفی دیده‌ام .

طوسی

ابوالحسن علـی بن عبدالله بن سنان تیمی ، عـالم ، وراویهٔ قبائل ، و اشعار فحول شعراء بود .

۱ـ۲ـ ف (الکرمانی) . ۳ـکرنبا ناحیه‌ایست در اهوازکه در آنجا میان خوارج و مردم بصره جنگی واقع شد (معجم‌البلدان) . ٤ـ ف (الوحش) .

۵ـ ف (جزی) . ٦ـ طخارستان ـ ولایتی است وسیع و بزرگ‌که شامل چندشهر میباشد (لغتنامه دهخدا).

و مشایخ کوفیان وبصریان‌را دیده داشت ، و بیشتر با ابن اعرابی مجالست منیمود. وفرزندی دارد بنام ... که راه پدرش را در دانش و محفوظات پیمود . طـوسی با ابن سکیت دشمنی میورزید چون هردو از نصران خراسانی‌آموخته بودند و پس از وفات او ، برسر کتابهایش اختلاف پیدا کردند . و طوسی تألیفاتی ندارد .

ابو عبید قاسم بن سلام

ابو عبیدقاسم‌بن سلام ، وبقولی ، ابن سلام‌بن‌مسکین بن‌زید، و(زید) حمالی میکرد ابوعبید سر وریش راحنا می‌بست وبسیار باوقار وهیبت بود، درابتداء ادب‌آموزی فرزندان هرثمه‌هاراداشت. سپس در دورهٔ‌ثابت‌بن نصربن مالك قضاوت طرسوس[1] را پیداکرد وهمیشه با ثابت و فرزندان او بود . بعد بسوی عبدالله‌بن طاهر رفت . و بسیار فاضل ، و متدین، و با شرم و خوش رفتار بود . ازابن اعرابی ، و ابو زیادکلابی ، و اموی ، و ابوعمـرو شیبانی وکسائی وفراء . و از بصریان، از اصمعی ، و ابوعبیده ، و ابوزید . روایت کرده، واگر کتابی تألیف میکرد، آنرا بعبدالله‌بن طاهر اهدا مینممو، و او هم مال فراوانی برایش میفرستاد .

درسال دویست وبیست وچهار، پس‌ازآنکه هرچه‌راکه‌میخواست تصنیف کرد، بقصد حج از بغداد بمکه رفت وهمانجا وفات یافت .

بخط ابن نحوی خواندم که نوشته است : علی ابن محمد بن صدقهٔ کوفی ، از حمادبن اسحاق بن ابراهیم‌حکایت کرده است‌که ابوعبید بمن گفت : آیاکتاب غریب‌المصنف مرا بپدرت نشان‌داده‌ای ، گفتم اری ، واو بمن گفت‌که درآن دویست حرف تصحیف گردیده است . ابوعبید گفت ، دریك چنین کتابی دویست حرف تصحیف شده‌زیاد نیست . و این کتابها از ابوعبید است :کتاب غریب‌المصنف . کتاب غریب‌الحدیث . کتاب غـریب‌القران . کتاب معانی‌القران . کتاب الشعراء . کتاب المقصور والممدود . کتاب القراات . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب الاموال . کتاب‌النسب . کتاب الاحداث. کتاب‌الامثال السائره . کتاب‌عددآی القرآن . کتاب ادب‌القاضی. کتاب الناسخ والمنسوخ . کتاب‌الایمان والنذور . کتاب‌الحیض. کتاب فضائل القرآن . کتاب الحجر والتفلیس . کتاب‌الطهاره . و در فقه نیز کتابی دارد .

واز جمله‌اصحاب ابوعبید، این اشخاص بودندکه از وی روایت‌کرده واز وی آموخته‌اند: علی‌بن عبدالعزیز ، که در سال دویست وهشتاد وهفت وفات یافت . ثابت‌بن عمروبن حبیب، بردهٔ علی‌بن رابطه ،که تمام کتابهای او را روایت‌کرد . و مسعری[2] بنام علی بن محمد بن وهب[3] . که گوید: از ابوعبید شنیدم میگفت این کتاب را بیش از ده هزار دینار دوست‌دارم (وگوید سه مرتبه همین را از وی جویا شدم ، وگفت آری بیش از ده هـزار دینار دوست دارم) و مرادش کتاب غریب المصنف بودکه شمارهٔ باب‌هایش چنانچه گـویند ـ هزار باب ،

۱ـ طـرسوس ـ شهریست بشام و اباد (لغتنامه دهخدا) .

۲ـ ف (المشعرتی) . ۳ـ ف (وهب) .

و شاهدهای شعریش ، هزار و دویست بیت است .

نصران استاد ابن سکیت

گویند یعقوب‌بن سکیت از اوآموخت ، و او سمت‌استادی ویرا داشت. و نصران گفته است که‌شعر کمیت را برابو حفص عمروبن بکیر قرائت‌کرده ، و ابن سکیت کتابهایش را در حفظ داشت، وطوسی آنهارا شنیده بود .

اخبار نزرح[1] عروضی

نزرح[2] برای آنکه‌محفوظاتی‌داشت وراویه بود، بسیاردروغ میگفت، وچه‌بساکه چیزی راازکسی وبعد همان را از دیگری‌نقل میکرد. ویونس نحوی میگفت: اگر نزرح[3] راوی‌تر از هرکسی نباشد ، دروغگوتر از همه میباشد . نزرح از خاصان فضل‌بن یحیی بود . بخطابوالطیب اخی‌الشافعی‌دراخبارعلماءکوفه خواندم که نزرح‌ازکوفیان‌است. وازکتابهای اوست : کتاب العروض (بزرگ وکوچك) . کتاب بناءالکلام ـ آنرا برپوست نوشته دیدم. کتاب‌النقض علی‌الخلیل وتغلیطه فی‌کتاب‌العروض . کتاب معانی‌العروض علی حروف‌المعجم. کتاب‌الاوسط فی‌العروض . کتاب تفسیرالغریب .

اخبار سکیت و فرزندش یعقوب

بنوشته ابن کوفی

کسائی‌که در گذشت ، اصحاب فراء جمع شده و از وی خواستند که جلساتی برایشان داشته باشد ، وگفتند تو داناتر ازهمهٔ ما میباشی ، فراء نپذیرفت ، پس از التماس زیاد قبول‌کرده ، ولازم دانست بسلسلهٔ نسب هریك از آنهاآگاه شود تا بفراخورحال‌هریك ترتیب نشستن اورا بدهد. ازسکیت‌که نسبش را پرسید ، جواب داد : خدایت تورا بنکوئی نگاهدارد، من‌خوزی‌ازدهات دورق[4] ازشهرستان اهوازهستم. فراء چهل‌روز درخانه نشست. و خودرا باصحابش نشان نداد . سبب راکه از وی پرسیدندگفت : سبحان‌الله من (ازدیدن) سکیت شرمنده میشوم، زیرا نسبش راکه پرسیدم او راستی راگفت. با اینکه خالی از زشتی نبود ، و خودش از علماء بود .

ابوالعباس‌ثعلب همیشه میگفت: یعقوب‌بن سکیت در انواع علوم دست داشت ، وپدرش ازنیکان ، وخوداو از اصحاب‌کسائی بود و نحو را بخوبی میدانست . و میگفت من‌در نحو

۱ـ۲ـ ف (برزح) . ۳ـ ف (برزخ) .
۴ـ دورق ـ قصبه‌ایست درخوزستان (قاموس‌الاعلام ترکی) .

داناتر از پدرم هستم و پدرم در شعر ولغت از من داناتر بود . یعقوب، کنیه‌اش ابویوسف، واز علماء بغداد است که ازکوفیان آموخته و ادب‌آموز فرزندان متوکل بود . وبا متوکل سرگذشتهائی دارد . و نحو کوفیان و علم قرآن و شعر را خوب میدانست و فصحاء اعراب را دیده واز آنان آموخته و هرچه راکه ازآنها شنیده داشت در کتابهای خود آورده و مردی پرده پوش و متدین بود، گویند تا سال دویست و چهل‌وشش که وفات یافت متوکل باو چیزهائی میرسانید .

یعقوب فرزندی بنام یوسف داشت که ندیم معتضد و از خاصان او گردید . و این کتابها را تألیف کرد : کتاب اصلاح المنطق . کتاب‌الامثال . کتاب القلب والابدال . کتاب الزبرج . کتاب‌البحث . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب‌الاجناس‌ بزرگ است . کتاب الفرق . کتاب السرج و اللجام . کتاب فعل وافعل . کتاب الحشرات (کتاب الاصوات) . کتاب الاضداد . کتاب الشجر و النبات . کتاب الوحوش . کتاب الابل. کتاب النوادر . کتاب معانی‌الشعر الکبیر . کتاب معانی‌الشعرالصغیر . کتاب المثنی والمبنی والمکنی . کتاب سرقاةالشعر و مااتفقوافیه[1] کتاب الایام واللیالی . (کتاب ماجاء فی‌الشعر و ماحرف عن جهته) .

حزنبل

ابو عبدالله محمدبن عبدالله بن عاصم تمیمی ، راویهٔ باعلم بود وکتاب السرقات ابن سکیت را روایت کرده است .

اخبار ابو عصیده

احمدبن عبید(الله) بن‌ناصح، از علماءکوفیان و قاسم انباری از وی روایت کرده و هنگامیکه متوکل خواست برای فرزندانش منتصر و معتز ادب آموزی برگزیند ،کاتب‌خود ایتاخ را مأمور این‌کار نمود . او بدنبال طوال، و احمر ، و ابن قادم ، و احمدبن عبید، و چندنفر ازادباء فرستادکه نزداو حاضرشوند. احمدبن عبیدکه‌آمد درپائین مجلس‌نشست، کسی‌که درکنارش نشسته بود بوی،گفت: بالاتر بروید . در جوابش گفت همین پائین مجلس خوبست . و همینکه همه حضور یافتند ،کاتب روبآنها‌کرد، وگفت ، اگر با هم مذاکراتی

۱ـ ف (علیه) .

بنمائید، تا ماپایهٔ دانش شمارا بدست آورده وبتوانیم آنراکه میخواهیم انتخاب کنیم. آنهاهم اینشعر ابن غلفا[۱] را مطرح مذاکره قرار دادند:

ذَرِینی اِنَّمَا خَطَئی وَ صَوْبی عَلَیَّ وَ اَنمٰا اَنْفَقْتُ مالُ[۲]

و گفتند[۳]ـ مال ـ بما[۴] مرفوع گردیده برای آنکه در جای ـ الذی ـ است. وخاموش شدند. احمد ازپائین‌مجلس روبآنها کرده‌وگفت: این‌درباره اعراب کلمه بود که گفتید، معنای آن‌چیست. همه دم فروبستند، از او پرسیدند: پس تو چه معنائی را در نظر داری. گفت: مراد گوینده این است که: چرا بمن سرزنش دهید، من مال خودم را از دست داده‌ام نه ناموس خود را، و در بخشش مال نباید سرزنش شوم. پیشخدمتی از بالای مجلس آمد، و دست او را گرفت، و پا بیا تا بالای مجلس برده وگفت جای تو آنجا نبود. و اوگفت: خوشتر دارم از اینکه در جائی نشسته باشم و مرا ببالاتر برند، تا در جائی نشینم و مرا پائین‌تر ازآنجا اندازند. و او با یکنفر دیگر که ابن قادم بود برگزیده شدند، و این کتابها از تألیفات ابوعصیده[۵] است. کتاب المقصور والممدود. کتاب المذکر والمؤنث. کتاب الزیادات من معانی‌الشعر لیعقوب و اصلاحه. کتاب عیون‌الاخبار والاشعار.

اخبار مفضل بن سلمه

ابوغالب مفضل‌بن سلمة‌بن عاصم، لغوی و از علمائی است‌که مذهب کوفیان را پیروی میکرد و خط خوبی داشت، و جزو دستهٔ فتح بن خاقان بود. و ابن اعرابی و سائر علماء را دیده، و از خلیل درکتاب‌العین انتقاد و تخطئه نموده و در این‌باره کتابی تألیف کرده است، وفات مفضل در... و این کتابها از اوست: کتاب البارع فی‌علم‌اللغة. که‌حروف همزه، هاء، عین، حاء، غین، وخاءآن بیرون‌آمد. کتاب الفاخر. کتاب العودوالملاهی. کتاب جلاء الشبه. کتاب‌الطیف. کتاب ضیاءالقلوب فی‌معانی‌القرآن ــ بیش از بیست جزء. کتاب‌معانی‌القرآن‌مفرد[۶]. کتاب‌الاشتقاق. کتاب(البلاد)والزرع‌والنبات‌والنخل‌وانواع‌الشجر.

۱ـ ف (ابن‌علفا).

۲ـ دست زمن‌بردارکه خطا وصواب من برعهده خودم بوده و مال خودم را بخشیده‌ام.

۳ـ ف (فقال) جب (فقالوا).

۴ـ ف (ارتفع‌مال فانما هذه‌کانت‌موضع الذی) جب (ارتفع مال بمااذکانت موضع‌الذی).

۵ـ جب (ابوجعفر) که‌کنیه ابوعصیده است.

۶ـ ف (مفسر).

کتاب الفاخر فیما یلحن فیه العامه[۱]. کتاب خلق الانسان. کتاب القاالکاتب[۲] کتاب المقصور والممدود. کتاب المطیب. کتاب المدخل الی علم النحو. کتاب الانواء والبوارح. کتاب الخط و القلم. کتاب عمائر[۳] القبائل ـ نازك. کتاب الرد علی الخلیل و اصلاح مافی کتاب العین من الغلط والمحال والتصحیف.

صعودا

از کوفیان است. نامش محمدبن هبیرهٔ اسدی، کنیه‌اش ابوسعید، یکی از علماء نحو ولغت بمذهب کوفیان، وویژهٔ عبدالله‌بن معتز بود. از کتابهای اوست: کتاب مختصرما یستعمله الکاتب. وآن را بخط (ابن) حقانی و اصلاح ابن‌معتز دیده‌ام. رساله الی عبدالله‌بن‌المعتز فیما انکرته‌العرب ابی‌عبیدالقاسم بن سلام و وافقته‌فیه. رساله فی‌الخط ومایستعمل‌فی‌البری والقط.

اخبار ثعلب

بنوشته ابن کوفی

احمدبن یحیی بن زید بن سیار ابوالعباس ثعلب. ابو عبدالله بن مقله نوشته است: ابوالعباس احمد بن یحیی میگفت: من مأمون را وقتیکه از خراسان آمد دیده‌ام، و آن درسال دویست‌وچهار بودکه او از باب الحدید بقصد رفتن بکاخ‌رصافه بیرون‌آمد و مردم تا مصلی بدو صف‌ایستاده بودند، پدرم مرا در بغل داشت، مأمون‌که گذشت مرا با دو دست بلندکرده وبمن گفت: این است مأمون و این سال چهار است. من آن‌را تاکنون بخاطر دارم ودرآنوقت چهارساله بودم. ابوالعباس گوید: در شانزده سالگی شروع بعربیت وشعر ولغت ونظردرآن نمودم، ودر عربیت حاذق گشتم وکتابهای فراء را (تماماً) بخاطـر سپردم آنچنانکه حرفی ازآن برای من ندانسته نبود، و در این وقت بیست‌و پنجسال داشتم. (ومن بنحو بیش‌ازچیزهای دیگراهتمام میورزیدم وهمینکه پایه آن را استوار نمودم بشعرو معانی وغریب پرداختم وقریب دهسال ملازمت ابوعبدالله ابن اعرابی را از دست‌ندادم) وباز گوید: روزی‌را بخاطر دارم‌که احمدبن سعید نزداو آمده بود، من، وگروهی مانند سدوسی[۴] آنجا

۱ـ احتمال تکرار این‌کتاب در (ف) میرود.
۲ـ ف (مایحتاج الیه‌الکاتب).
۳ـ ف (جماهیر).
٤ـ ف (السکری).

بوديم احمدبن سعيد مدتی نشست ، و شعر شماخ بميان آمد و در اطراف معانی آن مباحثه و سؤالاتی آغاز گرديد و من بدون توقف جواب ميدادم و ابن اعرابی گوش ميكرد تا بيشتر آن اشعار مورد بحث قرار گرفت ، احمدبن سعيد روبابن اعرابی نمود و اظهار شگفتی از من كرد .

ابوالعباس درسال دويست و نودويك وفات يافت، ودركنار خانه‌اش نزديك باب الشام[1] بخاك سپرده‌شد، اين كتابها ازاوست: كتاب المصون فی‌النحو ـ وآنرا بصورت حدوددرآورد. كتاب اختلاف‌النحويين . كتاب معانی‌القرآن . كتاب الموفقی ـ مختصريست در نحو (كتاب ما يلحن فيه‌العامة) . كتاب القراات . كتاب معانی‌الشعر . كتاب‌التصغير . كتاب ماينصرف و مالاينصرف . كتاب مايحوی و مالايحوی[2] . كتاب الشواذ . كتاب الامثال . كتاب الايمان والدواهی. كتاب الوقف والابتداء. كتاب استخراج‌الالفاظ من الاخبار. كتاب الهجاء . كتاب الاوسط ـ من‌آنرا ديده‌ام. كتاب غرائب‌القراات[3] ـ نازك ـ كتاب المسائل. كتاب حدالنحو . كتاب تفسير ابنه‌الحسن[4] . كتاب الفصيح .

ابوالعباس در مجالس خود چيزهائی برای اصحابش املا نموده كه مشتمل است بر: تكه‌هائی در نحو و لغت ، و اخبار ، و معانی قرآن ، و شعر ، و آنچه را كه شنيده داشته و درآن‌سخن گفته‌بود ، و اينها را گروهی مانند : ابوبكربن انباری. وابوعبدالله يزيدی ، و ابوعمر زاهد ، و ابن درستويه، و ابن مقسم ، از وی روايت كرده‌اند . و از اشعارفحول شعرا از جمله : اعشی ، و دو نابغه . و طفيل ، وطرماح ، و ديگران قطعهٔ ساخته است .

و از اصحاب ثعلب :

ابومحمد عبدالله‌بن محمد شامی است ، كه پيرو مذهب كوفيان بود ، وكتاب مسائل مجموعه از اوست .

ابن‌حائك[5] نامش هارون ، از يهوديان حيره[6] و از غلامان ابوالعباس است ، كه‌تقدمی نزداو پيداكرد، ونحو را بمذهب كوفيان ميدانست، وبا مبرد مناظره‌ها داشت ، گويندروزی بامبرد مناظره مينمود ، مبرد باوگفت : من تورا فهميده ميدانم اينقدر مكابره نكن . اين

۱ـ يكی از دروازه‌های بغداد است (رجوع كنيد دليل خارطة بغداد ص ٤٨) .
۲ـ ف (مايجزی ومالايجزی) .
۳ـ ف (غريب‌القرآن) .
٤ـ ف (ابنه‌الحسی) .
۵ـ ف (الحائك) .
٦ـ رجوع كنيد بصفحه ۸ همين كتاب .

حائك[۱] گفت : ای ابوالعباس ، خداوند تو را مؤید بدارد ، این نان و روزی ما میباشد . ابوالعباس جوابش داد : اگر نان و روزی تو است پس مکابره بکن مکابره .... واین کتابها ازابن‌حائك است: کتاب العلل فی‌النحو (چیز کمی ازآن رادیده‌ام) . کتاب الغریب برای هاشمی[۲] و در این‌باره اختلاف شده ، قولی است‌که هاشمی[۳] (بنام ...) از ثعلب آنرا تألیف‌کرده ، و قولی است باینکه یکی از نزدیکان ثعلب ، که‌گویا احمدبن ابراهیم است . مؤلف‌آن بوده وبرای هاشمی[۴] تألیف‌کرده است . (ولی صحیح این است‌که هاشمی مصاحب مبرد این‌کتاب را از مبرد تألیف‌کرده است) .

اخبار ابومحمد قاسم انباری

و پسرش ابوبکر

ابومحمد قاسم‌بن محمدبن بشار انباری،از مردم انبار[۵] بود وسلمه و امثال اوراکه‌از اصحاب‌فراءبودند وهمچنین گروهی‌ازلغویان رادیده داشت،وخود اوازاخباریان[۶] بشمارمیرفت و این‌کتابها از اوست: کتاب خلق‌الانسان. کتاب خلق‌الفرس . کتاب الامثال . کتاب‌المقصور والممدود . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب غریب‌الحدیث .

وپسرش ابوبکر محمدبن قاسم. از پدرش و ابوجعفر احمدبن عبید آموخته ، ونحو را از ابوالعباس ثعلب فراگرفته، و از پدرش فاضلتر وداناتر، و در ذکاوت‌و هوشمندی و خوبی قریحه و سرعت حافظه بی‌مانند بود . و با این وصف . پارسائی و نیك منشی داشت. وازوی شهوترانی ولغزشی دیده نشد، و در بدیهه گوئی وسرعت‌جواب ضرب‌المثل‌همه بود . وبیشتر املاهائی‌که مینمود از روی دفتر و کتاب نبود . و هنگام وفاتش که در ماه ذیحجه سال سیصد و بیست وهشت بود (خیلی) کمتر از پنجاه داشت . و از تألیفات اوست : کتاب المشکل فی معانی القرآن ـ ناتمام . کتاب الاضداد فی‌النحو . کتاب‌ـ الزاهر. کتاب ادب‌الکاتب ـ ناتمام. کتاب‌الکافی فی‌النحو . کتاب المقصور والممدود .(کتاب المذکر والمؤنث) . کتاب‌الواضح فی‌النحو بزرگ . کتاب الموضح فی‌النحوـ کتاب‌الالفات.

۱ـ ف (الحائل) . ۲ـ ف (الهشامی) .

۳ـ ف (الهشامی) . ٤ـ ف (القه‌الهشامی) .

۵ـ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب . ٦ـ اخباری بکسی‌گویندکه عالم بتاریخچهٔ اسلام وجاهلیت باشد (ر.ك . تاریخ طبری ج ۱ ص ۳) .

نقض[1] مسائل ابن شنبوذ[2] . کتاب غریب‌الحدیث ـ ناتمام . کتاب الهجاء . کتاب اللامات . کتاب‌المفضلیات . کتاب ایضاح الوقف والابتداء . کتاب الهاات فی کتاب الله عزوجل. کتاب السبع‌الطوال ـ ساخته خود او . کتاب شعر الراعی ساخته خود او . کتاب الرد . علی من خالف مصحف‌عثمان .

ابوبکر چنددیوان از اشعار فحول‌عرب. چون شعرزهیر ، و نابغهٔ جعدی[3] ، واعشی، و دیگران ترتیب داد . و در لغت ، نحو ، اخبار . سخن‌رانیهائی داشته وگروهی ازاهل علم، که من دیدم مانند ابوسعید دبیلی وغیره‌آنرا شنیده بودند.

ابو عمر زاهد

ابوعمرمحمدبن عبدالواحدبن ابوهاشم، مطرز[4] ، معروف بزاهد ، مصاحب‌ابوالعباس ثعلب بود و شنیدم گروهی از علماء حدیثهای او را سست می‌شمرند ، و او را بیزید نسبت می‌دهند[5] زیرا بی‌نهایت ناصبی[6] بود ر تمایلی بمخالفت با علی علیه‌السلام داشت و درکوچهٔ ابوعنبر مقیم بود .

وفاتش درسال سیصدوچهل وهشت ، در سن هشتاد و شش[7] سالگی بود . که خداوند او را به پاداش‌کردارش میرساند . ازکتابهای اوست : کتاب الیاقوت فی‌اللغة . این‌کتاب و کیفیت تصحیح آن سرگذشتی دارد : بخط ابوالفتح عبیدالله[8] بن احمد نحوی که مردی راستگو ، کنجکاو ، و دانه‌چین بود خواندم ـ که در روز پنجشنبه یك روز بآخر محرم سال سیصدو بیست‌شش ابوعمر محمدبن عبدالواحد ، مصاحب ابوالعباس ثعلب ، شروع باملاء این‌کتاب ـ کتاب الیاقوت ـ در مسجد مدینهٔ ابوجعفر[9] بطور ارتجال نمود ، بدون آنکه‌کتابی یا دستوری در دست داشته باشد . و مجلس بمجلس این املاء را ادامه داد، تا کتاب بپایان رسید . و من مجلس بمجلس‌آنچه را املا میکرد نوشتم . سپس در نظر گرفت برآن چیزهائی بیفزاید ، و در اوقات دیگر ، باز ارتجالا چیزهائی برآن افزود . و ابومحمد صفارکه از ملازمان خدمتش بود ، تصدی این اضافات . و تکرارآن را بروی داشت . وآن اضافات را من از ابو محمدگرفتم . وسپس مردم در قرائتی‌که ابواسحاق طبری بروی نمود حضور بهمرسانیده و شنیدند . این قرائت فذلکه نامیده شد ، پس ازآن

۱ـ ف (بعض) . ۲ـ ف (ابن‌شموذ) .
۳ـ ف (والنابغه والجعدی) . ٤ـ مطرز ـ آنکه جامه باطراز و نگار میسازد (فرهنگ نفیسی) . ۵ـ ف (وانتسبوا بهالی التزید) جب (وینسبونه الی‌الیزید) .
٦ـ ناصبی کسیکه دشمن میدارد امیرالمومنین علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام را (فرهنگ نفیسی) . ۷ـ ف(هشتاد) . ۸ـ ف (عبدالله) . ۹ـ (رجوع‌کنید بصفحهٔ ٦۷ همین‌کتاب) .

چیزهائی بر آن افزود. و من تمام آن زیادتیها را در کتاب خود نوشتم وروز سه‌شنبه‌سه(شب) بآخر ذی‌القعده سال سیصدو بیست‌ونه بود که من شروع بخواندن آن کتاب برخود او نمودم و در ماه ربیع‌الاخر سال سیصد و سی ویك ازآن فراغت یافتم، و هنگامیکه نسخه خود را میخواندم ، نسخه ابو اسحاق طبری ، و نسخه ابو محمد صفار ، و نسخه ابومحمد بن سعد قطربلی ، و نسخه ابومحمد حجاجی[1] را همراه داشتم . و در اثناء خواندن چیزهائی نیز بر آن افزود . و از اول تا آخر کتاب با هم موافقت کردیم . بعد در اوقات دیگر ارتجالا چیزهائی بر آن کتاب افزودو محمدوهب بآن زیادتیها اختصاص داشت برای آنکه درملازمت او بود و مردم را جمع کرده و وعده دادکهٔ ابواسحاق (طبری) آنرا بروی عرضه خواهد داشت . و این آخرین عرضه‌ایست‌که پایهٔ‌کتاب بر آن گذاشته میشود و دیگر اضافاتی بر آن نخواهد شد . و این عرضه را محرانیه[2] نامیدند وروز سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاول (سال) سیصدو سی‌و یك مردم در منزل اوبا حضور منله[3] ابوعنبر جمع شدند و نسخهٔ من را بر آنها املا نمود .

و ابوعمر محمدبن عبدالواحد گفت. این عرضهٔ‌که ابواسحاق طبری بتنهائی انجام‌داد آخرین عرضه‌ایست‌که من‌میشنوم، واگر کسی در این‌نسخه حرفی بیفزاید، از گفته‌من‌نبوده وبرمن دروغ روا داشته ، و این نسخه‌که از گوشی بگوشی انتشار یابد[4] قرائتی است‌که ابواسحاق برمردم نموده و من حرف‌بحرف آنرا شنیده‌ام، ابوالفتح گوید ، این عرضه‌ایست که درروزسه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاولی سیصدوسی‌ویك شروع شده‌بود. بقیه‌کتابهای‌ابوعمر این‌است : کتاب شرح کتاب‌الفصیح . کتاب فائت الفصیح . کتاب‌المرجان . کتاب (غریب‌ـ الحدیث) علی‌الکلمات . و این‌کتاب را برای حصری تألیف و باو نسبت داده و بنام‌کتاب حصری مشهور گردید . کتاب الموشح . کتاب الساعـات . کتاب‌العشرات . کتاب الشوری . کتاب التنویـع[5] . کتاب تفسیر اسمـاء الشعراء . کتاب القبائل . کتاب المکنون والمکتوم . کتاب‌التفاحه. کتاب فائت‌المستحسن. کتاب المداخل . کتاب‌جلی[6] المداخل. کتاب‌النوادر. کتاب فائت الجمهرة و الرد علی ابن درید (کتاب فائت‌العین ، کتاب ما انکرته[7] الاعراب

۱ـ ف (الحجازی) .

۱ـ ف (البحرانیه) .

۳ـ جب (سکه) .

٤ـ ف (من الساعه الی الساعه) جب (من الشاعه الی الشاعه) والشاعه اخبار منتشره راگویند (المنجد) .

٥ـ ف (السریع) .

٦ـ ف (حلی) .

۷ـ ف (انکره)

علی ابی عبیده فیما رواه اوصنعه . و میگفت من شاعر هستم بـا آنکه جاهل بـآن بود و از شعر اوست .

اذا ما الرافض الشامی تمت — معایبه تختم فی یمینه [۱]

فاما ان اتاك لسمت وجه — فان الرفض باد فی جنبیه [۲]

و برای نادانی او همین شعر کافیست .

۱ـ اگر معایب رافضی تمام شد دست راستش را مهر کنند .

۲ـ و اگر از جلو بسوی تواید رافضی ازصورتش پیداست .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن سوم

از مقالهٔ دوم ــ از کتاب الفهرست

در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

نام و اخبار

گروهی از علماء نحو و لغت که دو شیوه را با هم مخلوط کردند.

ابن قتیبه

ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبهٔ کوفی، متولد همانجا، که بمناسبت قاضی بودنش در دینور[1]، دینوری نامیده شده و نسبت ببصریان غلوی داشت، ولی دو شیوه را بهم آمیخت و در کتابهایش از کوفیان نقل کرده، ودرروایت صادق، وعالم بلغت، و نحو، وغریب قرآن، ومعانی قرآن، وفقه، و شعر بود، و تألیفات و تصنیفات زیادی دارد که در محال جبل[2] بآن

۱ــ دینور نام شهری درنزدیکی کرمانشاه است که درقدیم آباد بوده واکنون ویرانست (فرهنگ نفیسی). ۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۷۴ همین کتاب.

رغبتی دارند ، ولادتش در اول ماه رجب ، و وفاتش در سال دویست‌وهفتاد . و این کتابها ازاوست: کتاب معانی‌الشعرالکبیر- مشتمل بردوازده کتاب باین‌نام : کتاب الفرس- چهل‌وشش باب - کتاب الابل - شانزده باب . کتاب الحرب[1] ده‌باب. کتاب القدور[2] بیست‌باب . کتاب الدیار- ده‌باب . کتاب الریاح - سی‌ویك باب . کتاب السباع والوحوش - هفده باب. کتاب الهوام - بیست‌وچهارباب[3]. کتاب‌الایمان والدواهی - هفت باب . کتاب النساء والغزل[4] یك باب . کتاب الشیب والکبر[5] هشت باب . کتاب تصحیف العلماء - یك‌باب.

کتاب عیون‌الشعر - مشتمل برده کتاب باین‌نامها: کتاب المراتب . (کتاب المناقب. کتاب‌المعانی). کتاب القلائد . کتاب المحاسن. (کتاب المدائح) . کتاب المراکب . کتاب المشاهد . کتاب الشواهد . کتاب الجواهر .

کتاب عیون‌الاخبار - مشتمل بر ده کتاب : کتاب السلطان . کتاب الحرب . کتاب السؤدد . کتاب‌الطبائع . کتاب‌العلم . کتاب الزهد . کتاب‌الاخوان . کتاب الحوائج . کتاب الطعام . کتاب‌النساء .

کتاب التفقیه : از این‌کتاب سه جزء را دیدم کـه در حدود ششصد ورق بخط نازك[6] بود و تقریباً دوجزءکم داشت و از مردم‌جبل[7] که جویای‌آن شدم گفتند موجـود باشد و از کتاب[8] بندینجی بزرگتر وبهتر است .

وباز ازکتابهای اوست : کتاب الحکایة والمحکی . کتاب ادب‌الکاتب . کتاب الشعر والشعراء . کتاب‌الخیل . کتاب جامع‌النحو . کتاب مختلف‌الحدیث . کتاب اعراب القرآن. کتاب دیوان‌الکتاب . کتاب فرائدالدر . کتاب خلق‌الانسان. کتاب القراات. کتاب‌المراتب. و المراقب‌من عیون‌الشعر. کتاب التسویة بین‌العرب والعجم . کتاب الانواء . کتاب‌المشکل. کتاب دلائل‌النبوة . کتاب اختلاف تاویل‌الحدیث . کتاب المعارف . کتاب جامع‌الفقه. کتاب اصلاح‌غلط ابی‌عبید فی‌غریب الحدیث . کتاب المسائل والجوابات. کتاب‌العلم، درحدودپنجاه ورق . کتاب‌المیسر والقداح. کتاب حکم‌الامثال . کتاب‌الاشربه . کتاب جامع‌النحو الصغیر . کتاب‌الردعلی‌المشبة. کتاب‌اداب‌العشرة . کتاب غریب‌الحدیث. (که‌خوب ازعهده برآمده).

۱- ف (الجرب) . ۲- ف (العرور) . ۳- ف (چهارده).

۴- ف(والعزل) .

۵- ف (النسب واللبن)

۶- ف (بخط برك) جب (بخط نزك)که همان نازك فارسی و بمعانی باریك ، زیبا ، و ظریف است (فرهنگ نفیسی) . ۷- ف(من‌اهل‌الخط)جب(من‌اهل‌الجبل) ۸- ف (کتب).

ابوحنیفه دینوری

احمدبن داود ، از مردم دینور . از بصریان و کوفیان آموخته ، و از ابن سکیت‌و پدرش[1] بیشتر فراگرفته است . و در علوم زیادی مانند نحو ولغت ، و هندسه ، و حساب ، و علم هیئت[2] دست داشته، ودر روایت (وحکایت) مورد اعتماد و بصداقت معروف بود . از کتابهای اوست : کتاب النبات ـ که درتألیفش علما بوی برتری داده‌اند . کتاب الفصاحه . کتاب الانواء . کتاب‌القبلة والزوال. کتاب حساب‌الدور . کتاب الرد علی لغذة[3] الاصفهانی. کتاب البحث فـی حساب الهند . کتاب البلـدان ـ بـزرگست . کتاب الجمع و التفریق . کتاب الاخبار الطوال . کتاب الوصایا . کتاب الجبر والمقابلة. کتاب نوادرالجبر. کتاب الشعر و الشعراء . کتاب مایلحن فیه‌العامه .

ابراهیم رازی

جز اینکه سکری ازوی نقل کرده چیز دیگر از وی ندانیم ، و این کتابها ازاوست: کتاب الانواء[4] که آنرا درحدود پنجاه ورق بخط سکری دیده‌ام . کتاب مجرداللغة .

سکری

ابوسعید حسن‌بن حسین‌بن عبدالله‌بن عبدالرحمن‌بن علاء سکری : و این (نسب) را از روی خط ابوالحسن کوفی نوشته‌ام ، وی بلغت ، و انساب ، و روزگـار عرب معرفت نیکوئی داشت . و خطش از حیث درستی پسندیده بود . وفاتش .... و ازکتابهای اوست : کتاب الوحوش ـ که بیهتر‌بن صورتی آنرا تألیف نمود . کتاب النبات . چیز کمی از این کتاب را بخط خود او دیده‌ام .

سکری اشعار گروهی از فحول شعرا ، و قطعهٔ از اشعار قبائل را جمع‌آوری کرده ، که مرکب‌ازشعرامرؤالقیس، و دونابغه، وقیس‌بن خطیم، وتیم‌بن ابوعقیل، واشعار دزدان[5]، واشعار : هذیل ، و هدبة‌بن خشرم ، واعشی ، ومزاحم عقیلی ، واخطل وزهیر ، و دیگران است . وشعر ابو نواس را نیز جمع‌کرده، و در معانی ، و غریب[6] سخنرانی‌هائی نموده که درحدود هزار ورق میباشد ، و من آنرا بخط حلـوانی ، از نزدیکان ابوسعید ، دیده‌ام . کتاب الابیات‌السائرة ، کتاب المناهل والقری . که آنرا بخط خود او دیده‌ام .

۱ـ ف (السکیت وابنه) جب (ابن السکیت وابیه) .

۲ـ ف (وعلم‌الهند) .

۳ـ ف(رصد) .

٤ـ ف (الانوار) .

٥ـ متن عربی ، اشعار اللصوص است .

٦ـ ف (وغرضه) .

حامض

ابوموسی سلیمان‌بن محمدبن احمد حامض ، ازاصحاب ثعلب وخاصان اوست، و از بصریان نیز چیزهائی فراگرفته بود، و بحسن خط و شیوه نیکوئی در ضبط معروف،وکارش وراقی بـود . این کتابها از اوست : کتاب خلق‌الانسان . کتاب النبات . کتاب الوحوش که آنرا بخط زکریا پسرخواهرش[1] دیده‌ام . کتاب مختصر نحو .

احول

ابو[2]العباس محمد بـن حسن بـن دینار احـول . از عالمان لغت و شعر (و وراق حنین‌بن اسحاق در منقولاتش از علوم پیشینیان بود) و نسخه‌برداری میکرد . و این کتابها از اوست: کتاب الدواهی . کتاب السلاح . کتاب ما اتفق لفظه و اختلف معناه . کتاب فعل و افعل . کتاب الاشباه. و اشعار ذوالرمه و سایر شعرا را جمع‌آوری کرده است .

ابن کوفی

ابوالحسن علی‌بن محمدبن زبیر اسدی کوفی . از عالمان صحیح‌الخط ، و راویه ، و جمع‌کننده کتاب بـود ، صداقت در حکایت ، و دانه چینی وکنجکاوی داشت . وازکتابهـای اوست : کتاب فی‌معانی‌الشعر و اختلاف‌العلما (فی‌ذلك) ـ که مقدارکمی ازآن را دیده‌ام . کتاب القلائد والفرائد فی‌اللغة و الشعر .

ابن سعدان

ابراهیم‌بن محمدبن سعدان‌بن مبارك : جمع‌کننده کتاب ، و صحیح‌الخط و صادق در روایت‌است. ازکتابهای اوست: کتاب الخیل، که‌بسیارخوبست. کتاب حروف‌القرآن. و پسرش محمدبن سعدان ، این کتابها رادارد، کتاب‌القراات ـ بزرگ ـ وکتاب المختصرفی‌النحو.

معبدی[3]

نامش‌احمدبن سلیمان، وکنیه‌اش ابوالحسین. ازعلی‌بن‌ثابت، وازابوعبید روایت کرده وخط پسندیده داشت، و یکی از علما و مشاهیر ثقات است .

۱ـ ف (ابن‌ابیه) جب (ابن‌اخته) .   ۲ـ جب (ابن) .
۳ـ ف (المعیدی) .

کرمانی

ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن محمدبن موسی کرمانی ، ورزیدهٔ در نحو ولغت ، وخط نیکوئی داشت ، که مردم بآن رغبتی داشتند و نقلش از روی صحت و درستی بود ، و وراقی میکرد، این کتابها از اوست : کتاب مااغفله الخلیل فی‌کتاب‌العین و ذکرانه مهمل و هومستعمل ، و ما هومستعمل وقداهمل . کتاب الجامع فی‌النحو ـ کتاب النحو ـ ناتمام . کتاب الموجزفی‌النحو .

فزاری

ابو عبدالله محمدبن ابراهیم‌بن حبیب‌بن سلیمان بن سمرة‌بن جندب فزاری، ازعلماء خوش خط است .

ابوالقاسم

عبدالرحمن بن اسحاق زجاجی، از نحویان ، و ازکتاب‌های اوست : کتاب القوافی

ابن ودّاع

نامش عبدالله بن محمدبن وداع‌بن رماد[1] بن هانی ازدی ، مکنی بابو عبدالله . دانش وخطی صحیح وخوبی داشت که مردم رارغبتی بآن بود، ودرکارخود اجرت میگرفت .

نمری

ابو عبدالله ، ازکتابهای اوست : کتاب اللمع فی‌الالوان ، کتاب معانی الحماسه . کتاب‌الحلی .

ترمذی[2] بزرگ

نامش ....

۱ ـ ف (الزیاد) . ۲ ـ ف (الرمذی) و ترمذ نام دو محل است یکی در شهرهای بنی‌اسد و یکی نیز از شهرهای بزرگ و مشهورکنار جیحون است (معجم‌البلدان) .

ترمذی[1] کوچك

نامش (محمد بن احمد) ....

احمد بن ابراهیم

از لغویان و استاد ابوالعباس ثعلب، مکنی بابوالحسن. خطش پسندیده بود وتصنیفی ندارد.

ابن فارس

وازکتابهای اوست: کتاب‌الحماسه ....

حلوانی

ابوسهل نامش احمدبن محمدبن عاصم حلوانی: وگویند از نزدیکان ابوسعید سکری بود، و کتابهای او را روایت کرده، و از او آموخته، و خط بسیار بدی داشت، ولی ازعلماء بشمارمیرفت، وکتاب‌المجانین‌الادباء، از اوست:

ابو عبدالله خولانی

....

ابن مهرویه

این کتاب از اوست: کتاب الخیل السوابق.

منحلی

....

یشکری[2]

....

۱ـ ف (الرمذی).

۲ـ ف (السکری).

طلحی

ابن شاهین

ابوالعباس احمدبن سعیدبن شاهین ....

علی بن ربیعه بصری

از کتاب‌های اوست: کتاب ما قالته‌العرب وکثر فی‌افواه الناس.

ابن سیف

نامش احمدبن عبدالله[1] بن سیف سجستانی[2] مکنی بابوبکر ....

آمدی

ابو[3] الحسن نامش محمد بن عبدالله بن صالح از بغداد (بمصر) رفت و ویژهٔ ابن ابو حرابه[4] بود، و خط صحیح و خوبی داشت ...

احمدبن سهل

کتاب اختیارالسیر، از اوست.

حرمی[5]

ابوعبدالله احمدبن محمدبن اسحاق‌بن ابوحمیصه‌مکی؛ معروف بابن ابو علاء یکی‌از علمائی است‌که برای نظمی‌که درکار داشت مردم‌باو رغبتی داشتند و از دانایان اخبار بود.

۱ـ ف (عبیدالله).

۲ـ سجستان شهریست در مشرق و مغرب آن سیستان است (منتهی‌الارب).

۳ـ ف (ابن). ۴ـ ف (منقطعا حتمابه) جب (منقطعا الی ابن حرابه).

۵ـ ف (الجزمی).

ابو دماش

کتاب الحماسه ، از اوست .

اخبار ابن کیسان

ابوالحسن محمدبن احمدبن محمدبن کیسان ، وکیسان در لغت سعدیه[۱] بمعنی غدر است، کیسان نحوی مرد نادانی‌بود[۲] وابوالحسن مردفاضلی بود و هردوشیوه را بهم‌آمیخت و از هردو دسته‌آموخت . و این کتاب‌ها از اوست : کتاب غریب‌الحدیث ـ درحدود چهارصد ورق. کتاب‌البرهان . کتاب الحقائق. کتاب المختار، کتاب الوقف والابتداء ، کتاب‌المهذب. کتاب القرات. کتاب الهجاء . کتاب التصاریف . کتاب المقصور والممدود . کتاب‌الشاذانی فی‌النحو . کتاب المذکر و المؤنث . کتاب مختصر النحو . کتاب معانی‌القران (معروف بالعسرات. کتاب حد فاعل والمفعول به) کتاب المسائل علی‌مذهب‌النحویین مما اختلف فیه البصریون والکوفیون (کتاب الکافی فی‌النحو) .

(لغده) اصفهانی

ابوعلی حسن‌بن عبدالله ، ولادتش در اصفهان بود . ببغدادآمد ، و از همان کسانی آموخت که ابوحنفیه دینوری‌آموخته بود . این کتابها از اوست : کتاب الرد علی‌الشعراء . کتاب‌النطق، کتاب‌علل‌النحو، کتاب‌المختصرفی‌النحو، کتاب‌الصفات، کتاب الهشاشه‌والبشاشة. کتاب التسمیة . کتاب شرح کتاب‌المعانی للباهلی . کتاب نقض علل‌النحو .

ابن خیاط

ابوبکر محمدبن احمدبن منصور خیاط، از مردم سمرقند[۳] ببغداد آمد و با ابراهیم‌بن سری ملاقات نموده و با او مناظراتی داشت . و ابن خیاط هردوشیوه را بهم میآمیخت واین‌کتابها ازاوست: کتاب النحوالکبیر . کتاب معانی‌القرآن ـ کتاب المقنع. کتاب‌الموجز.

نفطویه

ابوعبدالله ابراهیم بن محمدبن عرفة بن سلیمان بن مغیرة بن حبیب بن مهلب عتکی

۱ـ سعدیه نام چندین محل و جایگاه اعرابست (رجوع کنید به منتهی‌الارب) .
۲ـ ف (معقلا) جب (مغفلا) . ۳ـ رجوع شود به صفحهٔ ۲۹ همین کتاب .

ازدی. از ثعلب ومبرد آموخته و از محمدبن جهم و عبیدالله[1] بن اسحاق بن سلام، واصحاب مدائنی شنیده داشت . مادرش[2] از فرزندان خالدبن عبدالله (مری) ، طحان محدث است . و ولادتش در سال دویست وچهل‌وچهار بود. اخلاقی پاکیز و محضری خوب داشت واونیز هر دو شیوه را بهم میآمیخت . و در مسجد انباریـان صبحها بمذهب داود فقه را تـدریس می‌نمود (و در آن ریاست داشت) وفاتش در ششم مـاه صفر سال سیصد و بیست و سه است و روز دوم وفاتش درباب الکوفه بخاك سپرده شد، و ابن بوبهاری براونماز گذارد، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ . کتاب الاقتصامات[3] کتاب غـریب القرآن . کتاب المقنع فی‌النحو . کتاب الاستیفاء فی‌الشروط[4] کتاب‌الامثال. کتاب الشهادات . کتاب القوافی والرد علی من‌زعم ان‌العرب تشتق‌الکلام بعضه من بعض. کتاب‌الرد علی‌من قال بخلق‌القرآن. کتاب الردعلی‌المفضل‌فی نقضه‌علی‌الخلیل. کتاب فی‌ان‌العرب تتکلم طبعالا تعلماً. کتاب الملح. کتاب‌ المصادر .

جعد

ابوبکر محمدبن عثمان جعد ، با ابن‌کیسان مصاحبت داشت، و هر دو شیوه را بهم آمیخت و این‌کتابهـا از اوست : کتاب القراات . کتاب معانـی‌القرآن . کتاب المقصور و الممدود . کتاب المذکر والمؤنث . کتاب الهجاء . کتاب مختصر النحـو . کتاب العروض . کتاب خلق‌الانسان . کتاب الفرق کتاب‌الالفات .

خزاز

ابوالحسین[5] عبدالله بن محمدبن سفیان، درخانه ابوالحسن علی‌بن عیسی آموزگار بود وخطش خوب و از نحویانی است که دو شیوه را بهم‌آمیخت و کتاب المعانی فـی‌القرآن را برای‌علی‌بن عیسی تألیف کرد، وفاتش ... واین کتاب‌ها از اوست: کتاب المختصر فی‌علم‌ العربیه ..کتاب معانی القـرآن . کتاب المقصور والممدود . کتاب المـذکر و المؤنث . کتاب الفسیح فـی‌علم‌اللغة و منظومها . کتاب اخبار اعیان الحکام ــ کـه برای ابـوالحسین

۱ــ ف (عبدالله) .
۲ــ ف (وانه) جب (وامه) .
۳ــ ف (الاقتصارات) .
۴ــ ف (کتاب الاستثناء والشروط فی‌القراات) .
۵ــ ف (ابوالحسن) .

بن ابو عمرو[۱] تألیف کرد. کتاب السراری الذهبیات المسلیات[۲]. کتاب اعیاد النفوس فی (ذکر) العلم. کتاب رمضان و ماقیل فیه.

عمری

قاضی تکریت[۳] و این کتاب‌ها از اوست: کتاب تفسیر السبع الجاهلیات بغریبها. کتاب تفسیر مقصورة ابی‌بکر بن درید.

ابوهندام (عقیلی)

نامش کلاب بن حمزه، از مردم حران[۴] و در بادیه اقامت داشت، گویند آموزگار بود، و در دوران قاسم بن عبیدالله بشهرآمد و او را مدح کرد. وی عالم و شاعر بود و خط نیکوئی داشت وهردوشیوه را بهم‌آمیخت، و این کتاب‌ها از اوست: کتاب جامع‌النحو. کتاب الاراکة. کتاب مایلحن فیه‌العامة.

اشناندانی

در پیش گفتیم که کتاب معانی‌الشعر، از اوست:

ابن لره گرجی[۵]

از علماء جبل، و نامش بندار[۶] بن عبدالحمید، و لره لقبش بود، وکنیه‌اش ابوعمر است (ابن‌سکیت و دیگران را دیده) و دوشیوه را بهم‌آمیخت. ازکتاب‌های اوست: کتاب معانی‌الشعر[۷] کتاب شرح معانی‌الباهلی (الانصاری) کتاب جامع‌اللغه. کتاب الوحوش.

ابن شقیر

ابوبکر عبدالله بن محمدبن شقیر نحوی، و بگفتهٔ شیخ ابوسعید رحمه‌الله، او نیزهردو

۱ـ ف (ابوالحسن‌بن ابی‌عمر).
۲ـ ف (السرار فی‌الراسیات و المستکنات).
۳ـ تکریت شهریست‌میان موصل و بغدادکه درساحل غربی دجله قرار دارد (قاموس‌الاعلام ترکی).
۴ـ رجوع شودبصفحهٔ ۱۹همین‌کتاب. ۵ـ ف(ابن لزة‌الکرخی). ۶ـ ف (منداد).
۷ـ ف (الشعراء).

شبوه را بهم‌آمیخته داشت ، و این‌کتاب‌ها از اوست : کتاب مختصر نحو . کتاب مقصور و ممدود . کتاب المذکر و المؤنث .

مفجع

ابوعبدالله مفجع ، محمدبن عبدالله کاتب بصری . ثعلب را دیده و از او و دیگـران آموخت ، واز شاعران شیعه بود. ویرا قصیده‌ایست بنام - اشباه - که درآن علی علیه‌السلام را مدح کرده است. ومیان او و ابوبکربن درید هجوهائی مبادله گردید، ، و از کتاب‌های اوست : کتاب الترجمان فی‌معانی‌الشعر . که مشتمل است بر کتاب حدالاعراب . کتاب حد- المدیح ، کتاب حدالنجدة[1] . کتاب الحلم والرای . کتاب الهجاء . کتاب المطـایا[2] ، کتاب الشجر و النبات ، کتاب الاعراب[3] ، کتاب اللغز . و نیز این‌کتابها از اوست : کتاب‌المنقد فـی‌الایمان ، کتاب اشعار الحراب - ناتمام ، کتاب عـرائس المجالس، کتاب غـریب شعر زیـد الخیل .

اخفش کوچك

ابوالحسن علی‌بن سلیمان اخفش نحوی . و او بسیار رنجش پیدا میکرد اگـر در نحو پرسشی ازوی میشد، اخبار وسرگذشت عرب‌را درسینه داشت. و در سال سیصدوپانزده وفات‌یافت، واین‌کتاب‌ها از اوست : کتاب الانواء. کتاب‌التثنیة والجمع . کتاب الجراد .

هنائی

نامش علی‌بن حسن ، کنیه‌اش ابوالحسن ، از مردم مصر ، ازکوفیان آموخته بود و از بصریان نیز چیزهائی آموخته داشت و معروف بدوسی است ، (ودوس) یکـی از قبائل عرب بشمار میرود . کتابهایش درمصر موجود بوده و مردم بآن رغبتی دارند . ازکتاب‌های اوست : کتاب مجردالغریب - که به پیکره (کتاب) العین وبترتیبی غیر ازآنـت و در اولش گوید : این‌کتاب را درغریب‌کلام عرب ، و لغت‌آنها ، و بترتیب بیست‌وهشت حرف هجاء تألیف‌کرده‌ام و از (الف) و باء تاء ثاء آغاز میشود تا بآخرحروف هجاء ، ونیز ، کتاب المنضد فی‌اللغة وکتاب الفرید . از اوست .

۱ـ ف (البخل) .
۲ـ ف (المطانا) .
۳ـ ف (الاغراب) .

دومی

ازنحویان قریب‌العهد بما میباشد. نامش‌عمربن محمدبن جعفر[1] (زعفرانی ،وکنیه‌اش ابو احمد است) . این کتاب‌ها از اوست : کتاب القوافی . کتاب‌اللغات .

اخبارگروهی از علماء شهرها

که از روی تحقیق نسب[2] وسرگذشتشان بدست نیامد

ابن خالویه

ابوعبدالله حسین‌بن محمد[3]بن خالویه ، ازگروهی مانند ، ابوبکربن انباری ، وابو عمر زاهد آموخته، و بر ابوسعید سیرافی قرائت داشته و هــردو شیوه را بهم آمیخته است. و درسال سیصدوهفتاد در خدمت بنی‌حمدان درحلب وفات یافت . و این کتاب‌ها از اوست: کتاب الاشتقاق . کتاب‌الجمل‌فی‌النحو . کتاب اطرغش[4] لغة. کتاب القراات . کتاب‌المبتدا. کتاب اعراب‌ثلاثین سوره من‌القرآن . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر والمؤنث. کتاب الالفات . کتاب لیس .

ابوتراب[5]

این شخص برخلیل استدراکهائی[6] درکتاب‌العین دارد که گروهی‌آنرا نقض کرده‌اند. این کتاب‌ها از اوست : کتاب‌الاعتقاب فی‌اللغة . کتاب الاستدراك علی‌الخلیل فـی‌المهمل و والمستعمل .

ابو الجود

قاسم‌بن محمدبن رمضان عجلانی ، از نحویان بصره و قریب‌العهد بما میباشد . و از کتاب‌های اوست : کتاب المختصر للمتعلمین . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکر و- المؤنث . کتاب الفرق .

۱ـ ف (عبدالله ابن‌جعفر) . ۲ـ ف (اسمائهم) جب (انسابهم) . ۳ـ ف (احمد) .
٤ـ ف (اطرعش) . ٥ـ ف (ابوتواب) .
٦ـ استدراك تدارك چیزی که از شخص فوت شده باشد (فرهنگ نفیسی) .

بن رمضان دیگر[۱]

معروف بمحمدبن حسن بن رمضان . و این کتابها از اوست : کتاب اسمـاء الخمر و عصیرها . کتاب‌الدبرة .

کشی[۲]

ازنواحی خراسان و صاحب تألیفات خوبی است، ولی‌معلوم نیست برچه‌کسی قرائت داشته وچه میدانسته است . و این‌کتابها از اوست : کتاب فعلت وافعلت علی حروف‌المعجم ـ کتابی است بزرگ و بینهایت خوب : کتاب التصاریف ـ این نیز کتاب بزرگیست .

مخنف

چیزی درباره اونمیدانم. و این‌کتابها از اوست : کتاب شرح‌النحو . کتاب‌التصریف.

مهلبی

ابوالعباس احمد بن محمد ، مقیم مصر . وکتاب شرح علل‌النحو. کتاب المختصر فی‌النحو از اوست. ودر مصر دونفر دیگربااین‌نام‌هستند‌که یکی معروف‌بابن ولاد، ودیگری معروف برحیانی است[۳] .

ابومسهر

محمدبن احمدبن مروان‌بن سیره[۴] نحوی ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الجامع‌ـ فی‌النحو . کتاب‌المختصر . کتاب اخبار ابی‌عیینه محمدبن ابی‌عیینه (المهلبی) .

۱ـ ف (اخوبن رمضان) جب (آخر ، بن‌رمضان) وگمان رودکه این صحیحتر است ؛ زیرا دربالا ، بن‌رمضان راکه ابوالجود باشدآورده بود وکلمه‌آخررا برای فرق‌گذاشتن‌میان این دونفر ذکرکرده است .

۲ـ ف (المکسمی) جب (الکشی) وگمان رودکه این‌کلمه فارسی و بمعنی‌خوش‌وتندرست وصفت صاحب‌آن تألیفات باشد وباکاف فارسی هم‌آمده‌است (برهان قاطع) .

۳ـ ف (رحابی) . ٤ـ ق (یسیره) .

قمی

اسمعیل بن محمد قمی . و ازکتابهای اوست : کتاب الهمز . کتاب العلل .

ابوفهد

در دومین باری که کتاب سیبویه را برزجاج قرائت میکرد ، زجاج بوی گفت : ای ابو فهد حال تو در قرائت اول بهتر از حال قرائت دوم بود . این کتاب از اوست : کتاب الایضاح فی النحو .

ازدی

ابوالقاسم عبدالله بن محمد ازدی؛ ازمردم بصره، واین کتابها ازاوست : کتاب المنطق. کتاب الاختلاف .

هروی

از ایرانیان است . این کتابها از اوست : کتاب التصریف . کتاب الشرح .

مصیصی

جزاین چیزی ازوی ندانیم، این کتابها ازاوست : کتاب الشافی فی اللغة. کتاب الافصاح.

ابن وشاء

ابوالطیب محمدبن احمدبن اسحاق اعرابی و شاء . یکی از ادیبان با ظرافتی است که از نحویان وآموزگار مدارس همگانی بود ، وبیشتردر اخبار، وشعر، و مقطعات تألیف میکرد، واین کتابها از اوست : کتاب مختصرفی النحو. کتاب جامع النحو[1] . کتاب المقصور والممدود . کتاب المذکروالمؤنث . کتاب الفرق . کتاب خلق الانسان . کتاب خلق الفرس . کتاب المثلث.

واما کتابهای ادبی واخباری او . کتاب اخبارصاحب الزنج . کتاب الزاهر فی الالوان والزهر . کتاب الحنین الی الاوطان . کتاب حدودالطیف[2] الکبیر. کتاب الموشا . کتاب اخبار-

۱ـ ف (فی النحو) . ۲ـ ف (الطرف) .

المتطرفات. کتاب السلوان. کتاب المذهب. کتاب الموشح. کتاب سلسلة الذهب.

ابن مراغی

ابوالفتح محمدبن جعفر (بن محمد) همدانی مراغی[۱]. آموزگار عزالدوله[۲] ابومنصور، محفوظات زیادی داشت، ونحوی بلیغ و اخباری جوانمرد و آزادمنش بود. ازکتابهای اوست: کتاب البهجة ــ بپیکره کتاب الکامل. کتاب الاستدراك لما اغفله الخلیل.

مراغی

ابوبکر محمدبن علی، از مردم مراغه[۳]، از مردمان با رشادتی است که مدتها در موصل اقامت داشت، و باابوالعباس دمخا[۴] پیوست، واز علماء با دیانت بود وبرزجاج قرائت داشته است. ازکتابهای اوست: کتاب مختصر النحو. کتاب شرح شواهد سیبویه وتفسیرها[۵].

بکری

معروف بابوالفضل بن محمدبن ابوغسان بکری، این کتابها ازاوست: کتاب مختصر فی النحو. کتاب الفرق.

عرام

ابوالفضل بن محمد، رقعه نویس بود[۶] وپس ازآنکه وی را نحوی خواندند بکارندیمی پرداخت، ورسالههای کوچکی[۷] داردکه باشخاص نوشته و رنگ سخریه‌آمیز و بازی بآن داده است.

زجاج

آموزگار فرزندان ناصرالدوله، نامش محمدبن لیث. ویرا در موصل دیدم، و کتابی از او سراغ ندارم.

۱ــ جب (الوادعی). ۲ــ ف (عزدولة). ۳ــ مراغه بفتح اول شهر مشهور وبسیار بزرگی است که از مشهورترین شهرهای آذربایجان است. (معجم البلدان). ۴ــ ف (ذکاء). ۵ــ ف (و تفسیرها). ۶ــ ف (رقیعا) جب (رقیعا). ۷ــ ف (ترسلات) جب (وسیلات).

عوامی

ابوبکر محمدبن ابراهیم نحوی قاضی. با من دوستی داشت و در سال ... وفات یافت و این کتاب از اوست: کتاب الاصلاح والافصاح فی النحو.

مردی که بابن عبدوس معروفست

نامش علی بن محمدبن عبدوس کوفی. واز نحویانست. از کتابهای اوست: کتاب میزان الشعر بالعروض. کتاب البرهان فی علل النحو. کتاب معانی الشعر.

و فراوندی

نامش یونس بن احمد[۱] بن ابراهیم و فراوندی، نحوی. و این کتابها از اوست: کتاب الشافی فی علل النحو[۲]. کتاب الوافی فی علم العروض.

دیمرتی

ابو محمد قاسم بن محمد، از مردم اصفهان و دهکدهٔ بنام دیمرت[۳] است. و این کتابها از اوست: کتاب تقویم الالسنة. کتاب العارض فی الکامل. (کتاب تفسیر الحماسة).

ابوالعباس

محمدبن خلف بن مرزبان. این کتابها از اوست: کتاب الحاوی فی علوم القرآن ـ بیست وهفت جزء. کتاب الحماسه. کتاب اخبار عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیهم السلام.

ابوالحسن (بن وراق)

(نامش) محمدبن عبدالله[۴]. از کتابهای اوست: کتاب علل النحو[۵]. کتاب الهدایة ـ (و آن شرحی بر مختصر النحو تألیف ابوعمر جرمی نحوی است)[۶].

۱ـ ف (محمد). ۲ـ ف (فی علم القرآن).
۳ـ دیمرت در نواحی اصفهانست (معجم البلدان).
۴ـ ف (الحسین). ۵ـ ف (کتاب العلل). ۶ـ ف (کتاب شرح الجرمی).

ابو احمدبن حلاب

کتابی ندارد .

(ابن‌جنی) ابوالفتح

عثمان بن‌جنی(نحوی). ولادتش پیش ازسیصدوسی‌بوده، و شب جمعه در ماه صفر سال سیصد و نود ودو وفات یافت،از کتابهای اوست: کتاب‌القسر ـ که‌تفسیرشعرا بوالطیب‌متنبی‌است[۱]. کتاب‌التعاقب فی‌العربیه . کتاب‌المعرب . کتاب‌التلقین . کتاب‌اللمع . کتاب‌الفصل بین‌ـ الکلام الخاص والعام . کتاب العروض و القوافی . کتاب جمل اصول التصریف . کتاب ـ الوقف والابتداء . کتاب‌الالفاظ من‌المهموز . کتاب المذکرو المؤنث . کتاب تفسیر مراثی الثلاثه‌والقصیدةالرائیة للشریف‌الرضی . کتاب معانی ابیات‌المتنبی . کتاب‌الفرق‌بین‌الکلام الخاص والعام[۲] .

ابوعبدالله نمری

تصنیفی ندارد .

بردویه

تصنیفی ندارد .

کتابهای قدیم در اخبار نحویان

اخبار النحویین . تألیف نجیرمی. اخبار النحویین . تألیف ابوسعید سیرافی . اخبار النحویین . تألیف مرزبانی . المقتبس‌الکبیر . اخبارالحنویین . تألیف ابـوبکر محمد بن عبدالملك تاریخی .

(محمدبن اسحاق گوید) این است مقاله نحویان ولغویان که در روز شنبه اول‌شعبان سال سیصدوهفتاد وهفت پایان‌یافت. والحمدلله وصلی‌الله علی‌محمد وآله، و ازخداوند مسئلت مینمائیم که کسانی راکه‌این کتاب برای‌آنها تألیف شده وهمچنین مارا بتندرستی وامن و کفایت

۱ـ ف(کتاب الفسر لشرح دیوان ابی الطیب.)

۲ـ جب درحاشیه دارد (ابن جنی این‌کتابهـا را داردکه مصنف ذکـر نکرده است : کتاب‌اللمع فـی‌النحو . کتـاب سرالصناعة . کتـاب الخصائص . کتـاب المنصف فی‌ـ التصریف . وآن شرح مختصر مازنی است . کتاب ما املت خاطری وسئلت عنها اباعلی . کتاب‌ـ الفائق شرح‌المذکر والمؤنث . کتاب‌التمام‌لاشعار الهذیل ـ و این چیزیست که سکری بآن‌توجه نداشته است) .

نگهداری نماید و بفضل خود آنرا انجام داده، وما را برضای خود ملهم وبکرم خودتوانا در طاعت سازد و حسبناالله و نعم الوکیل ، و صلی‌الله علی خیرته من خلقه ، محمد و آله) .

کتابهائیکه در حدیثهای غریب

تألیف شده

کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابوعبیده . کتاب غریب‌الحدیث ـ از اصمعی . کتاب غریب الحدیث ـ از نضر بن شمیل . کتاب غریب‌الحدیث ـ از قطرب . کتاب غریب الحدیث ـ از ابن اعرابی . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن[1] عدنان . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن قادم. کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابوزید . کتاب غریب‌الحدیث ـ از مسلمه[2] کتاب غریب‌الحدیث ـ ازاثرم. کتاب غریب‌الحدیث ـ ازابوعبید ـ کتاب غریب‌الحدیث ـ از فستقه مصاحب کرابیسی[3] کتاب غریب‌الحدیث ـ از حامض . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن قتیبه . کتاب اصلاح غلط ابی‌عبید ـ از ابن قتیبه. کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن‌انباری ـ کتاب غریب‌الحدیث ـ ازابن درید . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابوالحسین[4] قاضی‌بن ابوعمر . کتاب‌غریب‌الحدیث ـ از ابن حبیب . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن کیسان . کتاب غریب‌الحدیث ـ از جعد . غریب‌الحدیث از حضرمی که آنرا ابو عمر زاهد تألیف کرده است . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن رستم حربی . کتاب غریب‌الحدیث ـ از ابن درستویه (ناتمام) . کتاب غریب‌الحدیث ـ از احمد بن حسن کندی . کتاب غریب الحدیث ـ از سلمی . کتاب غریب‌القرآن از عبدالله‌بن سلام دینوری .

(محمدبن اسحاق گوید : کتاب سلمی را ، که همان حسین‌بن عیاش سلمی است ، ابو عمر هلال بن علاءبن هلال رمی باهلی روایت کرده ، و ابوالقاسم حسین‌بن عبدالله‌بن مناذر واسطی ، از هلال روایت کرده است) .

کتابهائیکه در نوادر تألیف شده

کتاب النوادر ـ از ابو عمرو علاء . کتاب‌النوادر ـ از ابوعمرو شیبانی . سه‌نسخه، بزرگ ، متوسط ، کوچك . کتاب نوادر ابی‌زید[5] کتاب نوادرالاصمعی، کتاب نوادرالکسائی سه‌نسخه . کتاب نوادر ابن الاعرابی[6] . که دوازده نفرآنرا روایت کرده‌اند . کتاب نوادر ـ الفراء یحیی‌بن‌زیاد. که سلمه، وابن قادم، وطوال آنرا روایت کرده‌اند. کتاب‌نوادراللحیانی

۱ـ ف (لابی) . ۲ـ ف (لسلمه) . ۳ـ ف (صاحب‌الکراسی) .
٤ـ ف (لابی‌الحسن) . ۵ـ ف (ابن‌درید) . ٦ـ ف (الاعراب) .

کتاب نوادر ابی‌مسحل. کتاب نوادر ابی محمداليزيدی. کتاب نوادر (ابی) زیادالکلابی. کتاب‌نوادرابی‌شنبل[۱] عقیلی. کتاب نوادر دهمج البصری. کتاب نوادرالاموی. کتاب نوادر الاثرم[۲]. کتاب نوادر الدبیریین[۳] ازابن اعرابی. کتاب نوادر بنی فقعس از ابن اعرابی کتاب نوادر ابن‌السکیت. کتاب نوادر ابن‌المضرجی[۴]. کتاب نوادر ابی‌الیقظان ـ که آنرا بخط ابن‌سعدان دیده‌ام. کتاب نوادرالثوزی ابی‌محمد[۵]. کتاب ابی‌اسحاق الزجاج‌فی‌النوادر.

کتابهائیکه در انواء تألیف شده

کتاب‌الانواء ـ از اصمعی. کتاب‌الانواء ـ از ابومحلم. کتاب‌الانواء ـ از قطرب. کتاب الانواء ـ از ابن اعرابی. کتاب‌الانواء کتاب‌از مبرد. کتاب‌الانواء ـ از ابن‌قتیبه. کتاب‌الانواء ازابوحنیفه دینوری. کتاب‌الانواء ـ از زجاج. کتاب الانواء ـ از ابن درید. کتاب‌الانواء ـ از وهبی[۶]. کتاب‌الانواء ـ از مرثدی[۷]. کتاب‌الانواء ـ از وکیع. کتاب الانواء ـ ازابن عمار کتاب‌الانواء ـ از ابوغالب احمدبن سلیم رازی. کتاب‌الانواء ـ از محمدبن حبیب[۸].

---

۱ ـ ف (ابی‌شبل). ۲ ـ ف (الاندم). ۳ ـ ف (الزبیرین).
٤ ـ ف (المصرحی). ٥ ـ ف (نوادرالنورابن ابی‌محمد). ٦ ـ ف (للدهنی).
٧ ـ ف (للمزیدی). ۸ ـ جب درحاشیه دارد (مقابله شدبا اصل تصنیف عیناً و تصحیح گردید، والحمدلله رب‌العالمین).

(سومین جزء)

از

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علما و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابو یعقوب)

(وراق)

(از روی دستور و خط خود او)

(نقل گردید)

حکاه خط للمصنف
عبده محمّد بن اسحق

(مشتمل برمقالهٔ سوم)

گراور بالا نمونه‌ایست از خط نویسندهٔ نسخه چستر بیتی ، و تقلیدی که ازخط مصنف نموده است

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله سوم

از کتاب فهرست

در اخبار اخباریان[1] و نسابان[2] و صاحبان احداث[3] و آداب[4]

در سه فن

فن اول : در اخبار اخباریان، و نسابان ، و صاحبان سیر و احداث . ونام کتابهای آنان .

فن دوم : در اخبار نویسندگان، ومترسلان، وکارکنان خراج ، و نام کتابهای آنان.

فن سوم : در اخبار ادیبان ، و ندیمان ، و مغنیان . و صفادمه و صفاعنه[5] و نام کتابهای آنان .

فن اول

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابوالحسن بن کوفی خواندم ، که اولین تألیف کننده

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۲ همین کتاب .

۲ـ انساب جمع نسب بمعنی خویشان پدری و عالم بآنرا نسابه خوانند(اقرب الموارد) .

۳ـ احداث بمعنی چیزهای تازه (فرهنگ نفیسی) و باصطلاح امروز صاحب مکتب .

۴ـ ف (وآیات) . ۵ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤ همین کتاب .

کتاب درمثالب[1] زیادبن ابیه بود، چه او همینکه دید در نسبش طعن[2] زنندآنرا تألیف کرد وبفرزندش (داد) وگفت: این کتابرا پشتیبان‌خود برعربها قراردهیدتا دست از شما بردارند.

نام و اخبار کسانیکه در صدر اول اسلام

مآثر و انساب و اخبار ازآنها

گرفته شد

دغفل

بنوشته ابن‌بربری[3]، ویرا حجر بن حارث‌کنانی، ولقبش را دغفل گویند، و او را دغفل ذهلی نسابه، ودغفل‌بن حنظله سدوسی نیز گفته‌اند. پیغمبر صلعم[4]را درك‌کرد ولی چیزی از اوشنیده‌نداشت، وبرمعاویه درآمد. وقدامةبن ضرار قریعی بنزدش آمده، ودغفل نسب او را همی‌گفت تا رسید بپدر قدامه، وگفت فرزندان ضرار دونفرند، یکی از آنها عابد، ودیگری شاعراست، توکدامیك ازآنها هستی، گفت من همان شاعر ابلهم، وآنچه دربارهٔ نسب و سرگذشت من گفتی درست بود، پس بمن بگوچه وقت خواهم مرد، جواب داد، این دیگر با من نیست. دغفل را خوارج بقتل رساندند و تصنیفاتی ندارد.

بکری

نسابه‌ایست نصرانی. و رؤبة بن عجاج از وی روایت‌کرده، که میگفت: دانش. آفتی‌است که بینوائی و تنگدستی دارد.

لسان‌الحمره

نامش وقاء بن اشعر، کنیه‌اش ابوکلاب. و ازعلما نسب، و بیش از هرکس گمراهی و تکبر داشت.

عبیدبن شریه جرهمی

در زمان معاویه بود، وپیغمبر صلعم[4] را درك‌کرده، و از او چیزی شنیده نداشت، وقتی برمعاویةبن ابوسفیان درآمد، معاویه از وی اخبار پیشینیان و پادشاهان عرب وعجم، و اسباب تبلبل[5] زبانها. و پراکندگی‌مردم را بشهرها پرسید. و اورا از صنعا[6] یمن‌احضار

۱ــ مثالب ـ عیبها ونقصها (منتهی‌الارب). ۲ــ ف (ظفر) جب (طعن).
۳ــ ف (یزیدی). ۴ــ۵ جب (علیه‌السلام).
۶ــ تبلبل. درآویختن زبانها و مختلف شدن آن (منتهی‌الارب).
۷ــ صنعاء نام شهریست دریمن‌که درخوبی‌آب وهوا مانند دمشق است(فرهنگ‌نفیسی).

کرده بود . او هم بتمام چیزهائی که معاویه خواسته بود جواب داد . معاویه امر کرد آنها را با انتساب آن بعبیدبن شریه بنویسند . عبیدبن شریه تا دوران عبدالملك بن مروان زنده بود . و این کتابها از اوست : کتاب الامثال . کتاب الملوك و اخبار الماضین .

نام کسانیکه از عبیدبن شریه روایت کرده‌اند

کیّس نمری ، و فرزندش زیدبن کیس[1] . لسین جرهمی . و عبدود جرهمی .

علاقة بن کرشم[2] کلابی

از بنی‌عامر بن کلاب . و در دوران یزیدبن معاویه حیات داشت ، وبسر گذشت عرب وگفتارشان آگاه وازکسانی بود که مآثرعرب ازوی نقل[3] گردید (ویزید اورا درشب‌نشینهای خود درآورد). و ازکتابهای اوست : کتاب الامثال ـ در حدود پنجاه ورق ، و من آنرا دیـده‌ام .

صحار عبدی

از خوارج ، و نامش صحـار بن عباس ، و یکی از دانایـان نسب و خطیبان دوران معاویة بن ابوسفیان بود . و با دغفل سرگذشتهائی داشت . وی از طرفداران عثمان و از طائفه عبدالقیس بود و دوسه حدیث هم‌از پیغمبر صلعم روایت کرده، وکتاب الامثال‌ازاوست.

شرقی بن قطامی

کنیه‌اش ابوالمثنای‌کلبی، و نامش ولید بن حصین ، یکی از نسابان و روایان اخبار وانساب ودیوانهای عرب است . و یوسفی او را دروغگو نوشته و از اصمعی روایتی داردکه برخی از راویان باو گفته بودندکه از شرقی پرسیدم که عرب در نمازگذاری بر مردگان خود چه میخواندند ، جواب داد ، نمیدانم من باوگفتم این‌شعر را میخواندند :

مَا کُنْتَ وَ کُوَاكاً وَلَا ابن آفك[4] رُوَیْدَكَ حَتّی یَبعثَ الخَلقَ بَاعِثُه[5]

چیزی نگذشت کـه (من) روز جمعه او را در مقصوره دیدم که در این‌بـاره سخن‌سرائیهایی داشت . و شرقی در غریب نیز دارای قصیده‌ایـست .

۱ـ ف این جمله را بعد از لسین جرهمی آورده .

۲ـ ف (کریم) . ۳ـ جب (احدث) ف (اخذ) .

٤ـ ف (اویل) . ۵ـ ترسو نبودی و فرزند دروغین نبودی پس صبر کـن تا روز رستاخیز فرا رسد .

صالح حنفی و ابن کواء

نام صالح، عبدالله بن‌عمر بن یشکر است . وی نسب‌دان و عالم و از شیعیان و پیروان علی‌علیه‌السلام‌بود. و درنسب دانی ابن کوانیز گفته مسکین‌دارمی را (برای‌من) دلیل‌آوردند که گوید :

هَلُمَّ اِلَى بَنِى الْكَوَاءِ تَقْضُوا   بِحُكْمِهِمْ بِاَنْسَابِ الرِجَالِ [۱]

صغدی

نامش صالح‌بن‌عمران ، وچون پدرش مدت زیادی درصغد[۲] اقامت‌داشت ، ویرا صغدی خواندند و باخبار پیغمبر صلعم[۳] معرفت داشت . و این کتاب از اوست : کتاب غزاة[۴] ذات‌الاباطیل .

مجالد بن سعید

ابن‌عمیر ، از همدان ، مکنی‌باابو عمیر . که هیثم بن عدی از او روایات بسیاری‌دارد. وی راویهٔ اخبار بود و حدیث را نیزشنیده داشت، ومحدثان روایتهای او را سست دانند ، و در سال صدو چهل و چهار وفات یافت.

سعد قصیر

بردهٔ بنی‌امیه ، و از دانـایان انساب بود ، عتبی اخبار خاندان خـود ، و مناقب و اشعارشانرا از او گرفته است .

عیسی‌بن دأب

ابوالبید[۵] عیسی‌بن یزید بن بکربن‌دأب ، (از) کنانهٔ شداخ است . و بازماندگانی‌در بصره دارد . و یحیی‌بن یزید برادر اوست . وپدرشان نیز از دانایان اخبار و اشعار عرب و از شاعران بود ، ولی خاندان دأب بیشتر باخبار سروکار داشتند .

قرقبی

نامش زهیربن میمون همدانی، کنیه‌اش ابومحمد ، از نحویان و قاریان قرآن‌بود.از

۱ـ بیائید و نزد ابن‌کوا ، بروید تا دربارهٔ انساب مردم بگفته آنها قضاوت‌کنید .
۲ـ صغد از جاهای مهم وآباد ماوراءالنهر و مرکز آن سمرقند است (قاموس الاعلام ترکی) .   ۳ـ جب (علیه‌السلام) .   ٤ـ ف (عراة) .   ۵ـ ف (ابوالولید).

وی پرسیدند نحو را چگونه بدست آوردی ، گفت : از اصحاب ابواسود فراگرفتم . زهیر بانساب و اخبار و سرگذشت مردم آگاه بود . و درسال صدوپنجاه و پنج وفات یافت .

اخبار عوانه

عوانةبن حکم‌بن عیاض‌بن وزر[1] بن عبدالحارث‌کلبی ، مکنی بابوالحسن ، از علماء کوفیان . و راویهٔ اخبار ، و عالم بشعر و نسب است . وی فصیح و نابینا بود . هشام‌کلبی در روایاتی‌که از وی نموده ، نقل‌کندکـه عوانه‌گفت: که عتبةبن نهاش عجلی بـرای ما سخن‌رانی مینمود ، وگفت چه چیزی از این‌گفتهٔ خداوند بهتر است‌که میفرماید :

لَیس حَیٌّ عَلَی اَلمنُون بیاق غَیر وجَه اَلّمسبح الخَلّاق[2]

من از جا برخواستم وگفتم ، خداوند چنین چیزی نفرموده و این را عدی بن زید گفته است . عتبه‌گفت بخدا سوگند[3] من‌گمان داشتم‌که ازکتاب خداست و از منبر پائین آمد. و زنی از خوارج را دستگیرکردند و بنزدش بردند . باوگفت ، ای دشمن خدا چرا برامیر مؤمنان خروج‌کردی مگر این فرمودهٔ خداوند عزوجل را نشنیده :

کُتَبَ القَتل و َالقتال عَلَینا و عَلَی الغانیات جَرُ الذیولُ[4]

آن زن جواب داد : ای دشمن خدا چیزیکه ما را وادار بخروج نمود همین نادانی شما بکتاب خدا ، و پایمال‌کردن حق خداست . عوانه در سال صدوچهل وهفت وفات یافت و این‌کتابها از اوست :کتاب التاریخ .کتاب سیرة معاویه و بنی‌امیه . وگـویند این‌کتاب تألیف منجاب‌بن حارث است ، ولی صحیح همان است‌که از عوانه بود .

بخط ابوعبدالله بن‌مقله خواندم‌که ، ابوالعباس ثعلب‌گوید : ولیدبن یزیدبن‌عبدالملک دیوان عرب و اشعار ، واخبار ، و انساب، ولغتشان‌را جمع‌کرده‌بود وآن دیوان را بحماد و جناد داد .

اخبار حماد

ابوالقاسم حمادبن سابوربن‌عبید ، و سابورمکنی بابولیلی ، و از اسیران دیلم[5] بود. ویرا فرزند عروةبن زیدالخیل (طائی) باسارت درآورد، و بدخترش لیلی‌بخشید .که‌پنجاه سال باو خدمت‌کرد و پس از وفات‌آن زن ، بدویست درهم فروخته شده ، و عامربن مطر

۱ـ (وزیر) . ۲ـ نیست جان‌دار درجهان باقی جزهمان امر بدکاری‌که پرستش‌کنیم.
۳ـ ف (قاتله‌الله).جب(الله). ٤ـکشت وکشتار برای ما نوشته شده، وبرای‌گل پیکران کشیدن دامان . ۵ـ دیلم شهریست درگیلان (فرهنگ نفیسی) .

شیبانی ویرا خریده وآزاد نمود. نام ابولیلی را میسره هم گفته‌اند . حماد چه بسا میشد که چیزهائی‌را بغلط ادا میکرد (و راویه اخبارو اشعار و انساب) در دوران ولیدبن عبدالملك بود . و تاسال صدوپنجاه وشش زندگی کرد و در این سال وفات یافت . با مهدی مجالست میکرد و خود اوگوید: برای ولیدکه اشعار خوبی میخواندم اواز من سفساف[1] میخواست و از خواندن آن بوجد میآمد ، و من پی‌میبردم که‌کارها روبخرابی است . برای مهدی‌که آن‌گونه اشعار را میخواندم او از من شعر خوب و محکم میخواست ، و من میفهمیدم کـه اقبال درکارشان روی آورده است . حماد متولد سال هفتاد وپنج بود و درمردنش محمدبن کناسه این مرثیه را درحق او سرود :

أَبعدتَ عنْ نومكَ الغرار [2] فَما جاوْزتَ حتّى[3] انتهى بكَ القَدَرُ[4]
لَو كانَ يُنجي منَ الردى حَذَرٌ نجّاكَ مما أصابكَ الحذرُ [5]
يـرحمكَ اللهُ من أخ يـا أبا القسم ما في صَفائه [6] كَدَر [7]
وَ هٰكذا يفسد الزمانُ وَ يفنَى العلم منهُ و يـدرسُ الأثـرُ [8]

از حمادکتابی دیده‌نشد ولی مردم از او روایتهائی نموده وبعدهم تصنیفاتی کرده‌اند.

اخبار جناد

ابومحمد جنادبن واصل کوفی ، بردهٔ بنی‌اسد . کنیه‌اش را ابوواصل گفته‌اند . نحورا بخوبی نمیدانست وباشعار و روزگار عرب‌داناتر از هرکسی بود ولی در اداءکلمات اغلاط بسیاری داشت. بخط (ابوالطیب) اخی‌الشافعی‌خواندم ،که جناد واسحاق‌بن جصاص بدیدار ابوعرار عجلی اعرابی رفتندکه مرد فصیحی بود ، جناد باوگفت چیزی گفته‌ام ، گوشدار ، و (جایزه‌اش را) بده ، گفت بگو ، (جناد) گفت :

فان كُنتَ لاتدرين ما الموْت فانظري الى ديرهند كيف خطت مقابره

اسحاق گفت :

ترى عَجَباً فيما قضى الله فيهم رهائنُ حَتْفٍ أوْ جَبنة مقادره

۱ـ بد و پست از هرچیز (المنجد) .
۲ـ ف (الفرار) وغرارکم‌خوابی (اقرب‌الموارد) .
۳ـ جب (حیث) . ٤ـ خواب‌کمی را هم ازدیده خود دورساختی چیزی‌نگذشت که قدر بتو پایان داد .
٥ـ اگر بیمناکی از مرگ رهائی بخش بود تورا از پیش‌آمدهای بد نجات میداد .
٦ـ ف (صفاته) . ۷ـ خداوند تو را رحمت‌کند ای ابوالقاسم و برادریکه در صفای تو تیره‌گی وجود نداشت .
۸ـ زمانه بدینگونه فاسد شود و دانش نابود و اثرهاکهنه و مندرس‌گردد .

ابوعرار گفت:

بیوتٌ تَرَی اَثقالَها ۱ فَوقَ اَهلِها وَ مَجمَعُ زَورٍ لایُکَلِّمُ زائرَه ۲

ابواسحاق

ابراهیم‌بن محمدبن حارث‌بن اسماء بن خارجه فزاری. باآنکه با فضل و حبری[3] بود مع‌ذلك در گفتار غلط فـراوان داشت، و در مصیصه[4] سال یکصدو هشتاد وهشت از دنیا رفت، واین‌کتابها از اوست: کتاب السیر فی‌الاخبار والاحداث ـ وابوعمرو معاویة‌بن عمرو ازدی[5] این‌کتابرا ازوی روایت‌کرده و این ابوعمرو در سال دویست وپانزده در بغدادوفات یافت (کتاب‌السیر و الجهاد. و او مرد موثق و حجتی بود)[6].

اخبار ابن اسحاق مؤلف

کتاب‌السیر

ابوعبیدالله محمدبن اسحق بن بشار[7]، رفتارش ناپسند و مورد سرزنش همگان بود. گویند بامیر مدینه خبر رسید کـه محمد با زنان مغازله‌کند. امیر او را احضارکرد، و دستور داد موی سرش راکه رونقی داشت‌کم‌کنند[8] و چندضربهٔ تازیانه باو زده و او را از نشستن درپائین مسجد منع‌کرد. وی را صورت زیبائی بود و از قـول فاطمه دختر منذر، زن هشام بن عروه چیزها روایت میکرد، این خبرکه بهشام رسید ناخوش‌گردیده وگفت چه وقت او نزد فاطمه رفته‌که چیزی از وی شنیده باشد.

وگویند اشخاصی شعرهائی میگفتند و برای اوآورده و از او میخواستندکه درکتاب‌السیر خودبگنجاند از این جهة اشعاری درکتابش دیده شدکه نزد راویان شعر مفتضح‌بود. و در نسب نیز اشتباهاتی درکتاب خودکرده است. نسبت بیهـود و نصاری خوشبین، و در نوشته‌های خود آنها را اهل علم پیشینیان خوانده است. و صاحبان حدیث ویـرا ضعیف و بدنام میدانند.

ابن اسحاق در سال صد و پنجاه وفـات یافت و این‌کتابها از اوست: کتاب الخلفا ـ

۱ـ ف (اقفالها). ۲ـ برای معانی این اشعار بصفحهٔ ۷۸ رجوع شود.

۳ـ ف (حرا) وحبر برعالم. یا عالم صالح اطلاق میشود (اقرب‌الموارد).

٤ـ مصیصه‌شهریست دراناطولی‌که سابقاً (مسیس) نام داشته وعرب آنرا باین نام‌خواند (قاموس‌الاعلام ترکی).

٤ـ ف (الرومی). ٦ـ در (جب) ایـن جمله بخطط بسیار بدی نوشته شده و پیداست‌که بعد اضافه‌شده است. ۷ـ ف (یسار). ۸ـ ف (قوقف) جب (فرقق).

بروایت اموی . کتاب‌السیرة و المبتدا والمغازی ــ بروایت ابراهیم بن سعد ، و نفیلی . و این نفیلی نامش محمدبن عبدالله‌بن نمیر نفیلی است که در سال دویست وسی‌و چهار درحران[۱] وفات یافته ، وکنیه‌اش ابوعبدالرحمن بود .

نجیح مدنی

ابومعشر ، نامش‌نجیح مدنی ، بردهٔ زنی از بنی مخزوم بود و با او قرارداد مکاتبه[۲] برای‌آزادی خود داشت، و باحداث و اسمار زیادآگاه بود ویکی از محدثان بشمارمیرفت و درایام هادی سال (هفتاد)[۳] درگذشت . وازکتابهای اوست : کتاب المغازی .

ابومخنف

لوطبن یحیی‌بن سعیدبن مخنف‌بن سلیم ازدی ، از اصحاب علــی علیه‌السلام ، و از پیعمبر صلعم (وصحابه) روایاتی دارد . و در ... وفات‌یافت. این کتابها از اوست : کتاب‌ــ الرده. کتاب فتوح‌الشام. کتاب فتوح‌العراق . کتاب الجمل. کتاب صفین. کتاب اهل‌النهروان والخوارج . کتاب الغارات . کتاب مقتل محمدبن ابی بکر والاشتر و محمدبن ابی حذیفه . کتاب الشوری ومقتل‌عثمان . کتاب المستوردبن علفه . کاب مقتل‌الحسین علیه‌السلام . کتاب الخریت[۴] بن راشد و بنی‌ناجیه. کتاب مقتل علی علیه‌السلام[۵] کتاب مقتل حجر بن عدی. کتاب وفاة معاویه وولایة ابنه یزید ووقعةالحرة و حصار ابن الزبیر ، کتاب المختاربن ابی‌عبید. کتاب سلیمان‌بن صرد وعین‌الوردة. کتاب مرج راهط و بیعة مروان و مقتل‌الضحاك بن‌قیس. کتاب مصعب و ولایته العراق . کتاب مقتل عبدالله بن الزبیر . کتاب مقتل سعید بن العاص . کتاب حدیث یا حمیراء ومقتل ابن‌الاشعث . کتاب بلال‌الخارجی . کتاب نجدة ابی مربك[۶]. کتاب حدیث الازارقه . کتاب حدیث روشنقباذ[۷] . کتاب شبیب‌الحــروری[۸] و صالح‌بن مسرح کتاب مطرف بن مغیره . کتاب دیرالجماجم و خلع عبدالرحمن بن الاشعث . کتاب یزیدبن المهلب و مقتله بــالعقر . کتاب خالــد بن عبدالله القسری و یوسف بن عمــر ، و موت‌ــ

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب .

۲ــ مکاتبه از مصطلحات فقه است و معنای‌آن قراردادیست‌که بردهٔ با خداونــدگارش برای آزادی خود میگذارد. (ر.ك. شرایع‌الاسلام) .

۳ــ کلمه هفتاد با خط بسیار بد«درجب آمده»وپیداست که الحاق شده‌وظاهراًمراد نویسنده صدوهفتادبوده که سال‌وفات هادیست (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

٤ــ ف (الحریث) .

٥ــ ف (رضی‌الله عنه) .

٦ــ ف(ابی‌قبیل) .

٧ــ ف (روستقباذ).

٨ــ ف (الخارجی).

هشام ، وولایةالولید (بن یزید . کتاب زید بن علی علیه‌السلام) . کتاب یحیی (بن زید) . کتاب الضحاك‌الخارجی .

بخط احمدبن حارث خزاز خواندم : علما برآنندکه ابومخنف بیش از دیگران در امر عراق ، و اخبار ، و فتوحات وارد بود . و مدائنی در امور خراسان ، و فارس و واقدی بامور حجاز و سیرت اطلاعات بیشتری داشته ، و همه اینها در فتح شام اطلاعاتشان یکنواخت بود .

نضر بن مزاحم

ابوالفضل . درطبقهٔ ابومخنف ، و ازبنی منقر ، و عطار بود . و مزاحم فرزند یسار[1] منقری است . و در ... وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب الغارات . کتاب صفین . کتاب مقتل حجر بن عدی . کتاب مقتل‌الحسین‌بن علی علیهما السلام .

اسحاق‌بن بشر

در شمار اصحاب سیرت واحداث ، و مؤلف این‌کتابهاست : کتاب المبتداء . کتاب‌الردة . کتاب‌الجمل . (کتاب‌الفتوح) . کتاب‌الالویه . کتاب صفین . کتاب حفرزمزم.

سیف‌بن عمر

اسدی تمیمی. یکی ازصاحبان سیرة و احداث ، و مؤلف این‌کتابهاست : کتاب‌الفتوح والرده . کتاب‌الجمل و خط مسیر عایشه و (علی(علیه‌السلام) . و از سیف، شعیب بن‌ابراهیم (بن ...) روایت‌کرده است[2] .

عبدالمنعم

بن‌ادریس بن‌سنان ، دخترزاده وهب‌بن منبه ، که در سال دویست وبیست وهشت‌وفات یافته و صد سال داشته و درآخر عمر کور شده بود . و ازکتابهای اوست : کتاب المبتدا .

معمر بن راشد

از مردم کوفه و درشمار اصحاب سیرت واحداث بود، و عبدالرزاق از اوروایت‌کرده است ، ازکتابهای اوست : کتاب المغازی .

۱ـ ف (سیار) . ۲ـ ف (وروی سیف عن‌شعیب‌بن ابراهیم) جب (وروی عن‌سیف).

لقیط محاربی

ابوهلال لقیط بن بکیر[۱] محاربی کوفی، از بنی‌محارب بن حفصه، و از علما ومصنفان و شاعر بدخوئی بود، و تا سال صد و نود حیات داشت. ازکتابهای اوست: کتاب السمر. کتاب‌الحراب واللصوص. کتاب اخبار الجن.

ابویقظان نسابه

حسین بن فهم، از دمشقی از قول زبیر حکایت کندکه مدائنی میگفت: ابویقظان، سحیم‌بن حفص است و لقبش سحیم و نامش عامربن حفص بود. حفص فرزندی بنام محمد داشت‌که بزرگتر از سایر فرزندانش بود. حفص رنگ بسیار سیاهی داشت‌که ویرا حفص‌الاسود میخواندند و ابویقظان گوید: پانزده روز مادرم مرا عبیدالله خواند. و مدائنی گوید: اگرگویم ابویقظان برای ما حکایت‌کرد. مرادم همان ابویقظان است. و اگرگویم سحیم‌بن حفص؛ عـامربن حفص؛ یا عامربن ابومحمد؛ عامربن اسود؛ سحیم‌بن اسود؛ عبیدالله‌بن قاید[۲] و ابواسحاق، باز همان ابویقظان است. و او باخبار، و انساب، ومآثر، ومثالب عالم، و در روایت ثقتی بود. و در سال صدو هفتاد[۳] درگذشت. و این‌کتابها از اوست: کتاب‌حلف[۴]تمیم بعضها بعضا. کتاب اخبار تمیم. کتاب نسب خندف و اخبارها. کتاب‌النسب‌الکبیر ـ مشتمل برنسب: ایاد، کنانه، اسدبن خزیمه، هون‌بن خزیمه، هذیل‌بن مدرکه قریش، بنی‌طابخه، قیس عیلان، ربیعة بن نزار، و تیم بن مره، و نسبهای دیگران[۵]. کتاب النوادر، و من آنرا بخط ابن‌سعدان دیده‌ام.

خالدبن طلیق

بن محمدبن عمران‌بن‌حصین خزاعی اخباری[۶]، از راویان نسب، و خودپسند ومتکبر بود. مهدی ویرا بقضاوت دربصره گمارد، و تکبرش باین اندازه بودکه هنگام برپا شدن نماز او درجای خود میایستاد. و چه‌بساکه تنها میماند، مردی بوی‌گفت، صف بسته شد[۷] جواب‌داد: صف بایدبمن بسته‌شود. ازکتابهای اوست: کتاب‌المآثر کتاب‌المتزوجات. کتاب المنافرات. کتاب الرهان[۸].

۱ـ ف (بکر).
۲ـ ف (حفص). ۳ـ ف (نود). ٤ـ ف (خلق).
۵ـ این جمله در (ف) پس از ابن سعدان‌آمده.
٦ـ ف (انماری). ۷ـ ف (استوی‌الصف) جب (استوفی‌الصف).
۸ـ ف (البرهان).

زهری

نامش عبدالله بن سعد زهری، و از صاحبان سیره است. از کتابهای اوست: کتاب فتوح خالدبن الولید.

ابن ابومریم

ابوعبدالله سعید بن ابو مریم، عالم بانساب و اخباری بود. از کتابهای اوست: کتاب النسب. کتاب المآثر. کتاب نوافل العرب.

اخبار محمدبن سائب

ابونضر محمدبن سائب کلبی، وبنوشته ابن کوفی، محمدبن مالك بن سائب بن بشر بن عبدالعزی[۱] بن امرؤالقیس[۲] بن عامر بن نعمان بن عامر بن عبدود بن عوف بن کنانة بن عروة[۳] بن زیداللات بن رفیدة بن کلب، از علماء کوفه در تفسیر، و اخبار، و سر گذشتهای مردم است. ودرعلم انساب برهمه برتری داشت. و ویرا فرزندی بنام عباس بود که از وی روایت میکرد.

آورده‌اند که سلیمان بن علی، محمدبن سائب‌را از بصره بکوفه آورد، ودر خانهٔ خود نشانید. و او شروع باملاء (تفسیر) قرآن برمردم نمود، تا بآیهٔ از سورهٔ برائة رسید، وآنرا برخلاف آنچه مشهور (بود) تفسیر کرد، همه گفتند ما این تفسیر را ننویسیم، محمد گفت بخدا سوگند یك کلمهٔ دیگر تفسیر نخواهیم کرد مگر آن تفسیر را، همچنانکه خدا نازل فرموده است، نویسید. ما جری‌را بسلیمان بن علی بردند، گفت: هرآنچه او گوید، بنویسید، وجز آن را رها نمائید[۴].

هشام بن محمد گوید: پدرم بمن گفت، نسب قریش را از ابوصالح فرا گرفتم. و او آنرا از عقیل بن ابوطالب داشت. و نسب کنده را از ابوکناس کندی آموختم که داناتر از هرکسی بآن بود. و نسب معدبن عدنان را، از نجاربن اوس عدوی[۴] دریافتم، کهمحفوظاتش بیش ازهرکسی بود که من دیده وشنیده داشتم. ونسب ایاد را از عدی بن زیاد از دی[۵] بدست آوردم، که با یاد عالم بود.

وهشام گوید: من نسب ربیعه را از پدرم، و از خراش بن اسمعیل عجلی آموختم.

۱ـ ف (عبدالعربی). ۲ـ ف (امری). ۳ـ ف (عذره).

٤ـ ف (ودعوا فاسوی ذلك) و (دعوا ماسوی ذلك).

٤ـ ف (العدوانی). ۵ـ ف (رثاث ایادی).

محمدبن سائب گوید : عبدالله بن حسن نـام سکینه دخت حسین علیه‌السلام را از من پرسید ، گفتم امیمه ، گفت ، همانست که گفتی .

محمدبن سائب در سال یکصدوچهل‌وشش، درکوفه ازدنیا رفت . و ازکتابهای اوست: کتاب تفسیرالقرآن .

اخبار هشام کلبی

محمدبن سعدکاتب واقدی گوید ،که او هشام‌بن محمدبن سائب بن بشر است که ، بانساب، و اخبار و سرگذشت، و مثالب ، ووقایع ، عرب ، عالم بود وآنها را از پدرش ، وگروهی از راویان عرب آموخته بود .

اسحاق موصلی گوید : سه‌نفر را میدیدم که هنگام دیدن سه‌نفر دیگر زبون[1] و خوار میگردیدند هیثم‌بن عدی[2] هنگامیکه هشام کلبی را میدید . وعلویه اگر مخارق را میدید . و ابونواس اگر ابوعتاهیه را میدید . هشام در سال دویست وشش وفات یافت ، و تصنیفات او را آنچه در یاد دارم بترتیبی که ابوالحسن‌بن کوفی نوشته در اینجا ذکر مینمایم :

کتابهای او در احلاف[3]

کتاب حلف عبدالمطلب و خزاعه . کتاب حلف‌الفضول و قصة‌الغزال . کتاب حلف کلب و تمیم . کتاب المغیرات[4] . کتاب حلف اسلم فی‌قریش .

کتابهای او در مآثر و خاندانها و منافرات و مؤودات[5]

کتاب المنافرات . کتاب بیوتات قریش . کتاب فضائل قیس عیلان . کتاب‌المؤودات. کتاب بیوتات ربیعه . کتاب الکنی . کتاب اخبار العباس بن عبدالمطلب . کتاب خطب علی علیه‌السلام[6] . کتاب شرف قصی‌بن کلاب و ولده فـی‌الجاهلیة والاسلام . کتاب القاب‌قریش. کتاب‌القاب بنی‌طابخه . کتاب القاب قیس عیلان . کتاب القاب ربیعه . کتاب القاب الیمن .

۱ـ ف (یذوبون) جب (یدنون) از ماده دن ء ـ یا ـ دن و . بمعنی پست و حقیر است (منتهی‌الارب) .
۲ـ ف (والزهری) .
۳ـ احلاف جمع حلف بمعنی هم‌قسم شدن (منتهی‌الارب) .
٤ـ ف (المعران) .
٥ـ منافرات : مفاخرت درحسب ونسب. ومؤودات دختران زنده بگور شده (المنجد).
٦ـ ف (خطبة علی کرم‌الله وجهة) .

کتاب المثالب. کتاب النوافل ـ مشتمل بر: نوافل قریش: نوافل کنانه، نوافل اسد، نوافل تیم. نوافل قیس. نوافل ایاد، نوافل ربیعه.

کتاب تسمیة من نفل من عاد وثمود و العمالیق و خبرهم[1] و بنی‌اسرائیل من‌العرب و قصة‌الهجرتین[2] و اسماء قبائلهم. نوافل قضاعه. نوافل‌الیمن.

و از کتابهای هشام

کتاب ادعاء زیاد معاویة. کتاب اخبار زیاد بن ابیه. کتاب صنایع قریش. کتاب‌المشاجرات[3]. کتاب المناقلات. کتاب المعاتبات. کتاب المشاغبات. کتاب ملوک‌الطوائف. کتاب‌ملوک کنده. کتاب بیوتات‌الیمن. کتاب‌ملوک‌الیمن‌من‌التبابعة. کتاب افتراق (ولدمعد). (کتاب تفرق) ولد نزار. کتاب تفرق‌الازد. کتاب طسم وجدیس. کتاب من‌قال بیتا من‌الشعر فنسب الیه. کتاب‌المعرفات من‌النساء فی‌قریش.

کتابهای او در اخبار گذشتگان

کتاب حدیث‌آدم و ولده. کتاب عادالاولی والاخرة. کتاب تفرق عاد. کتاب اصحاب الکهف. کتاب رفع‌عیسی علیه‌السلام. کتاب المسوخ من بنی‌اسرائیل. کتاب الاوائل. کتاب امثال حمیر. کتاب خبر[4] الضحاک. کتاب منطق‌الطیر. کتاب غزیه. کتاب لغات القرآن. کتاب‌المعمرین. کتاب‌الاصنام. کتاب‌القداح. کتاب اسنان الجزور. کتاب ادیان العرب. کتاب احکام[5] العرب. کتاب وصایا العرب. کتاب سیوف. کتاب الخیل. کتاب الدفائن. کتاب‌فحول (جبل)العرب[6]. کتاب الندماء[7]. کتاب الکهان. کتاب الجن. کتاب اخذ کسری رهن‌العرب. کتاب ماکانت‌الجاهلیة تفعله ویوافق حکم‌الاسلام. کتاب ابن[8] عتاب ربیع حین سئله عن‌العویص. کتاب عدی‌بن زیدالعبادی. کتاب‌الدوسی. کتاب حدیث بیهس و اخوته. کتاب مروان القرظ[9]. کتاب‌السیوف.

کتابهای او در چیزهائیکه در اسلام

هم‌آهنگی با جاهلیت دارد

کتاب‌الیمن وامرسیف. کتاب مناکح‌ازواج‌العرب. کتاب‌الوفود[10]. کتاب‌ازواج‌النبی

۱ـ ف (وجرهم). ۲ـ ف (الهجرس). ۳ـ ف (المساجرات).
٤ـ ف (حی). ٥ـ ف (حکام). ٦ـ ف (اسماء فحول‌العرب).
٧ـ ف (الفداء). ٨ـ ف (ابی). ٩ـ ف (القرظ). ١٠ـ ف (الوقود).

صلعم. کتاب زیدبن حارثه حب‌النبی صلعم. کتاب تسمیة من قال بیتاً اوقیل فیه. کتاب الدیباج فی‌اخبار الشعراء. کتاب من فخر باخواله من قریش. کتاب من‌هاجر و ابوه. کتاب اخبارالجن[۱] و اشعارهم. کتاب‌دخول جریر علی‌الحجاج. کتاب اخبار عمروبن معدیکرب.

کتابهای او در اخبار اسلام

کتاب‌التاریخ. کتاب تاریخ اجناد[۲] الخلفاء. کتاب صفاةالخلفاء. کتاب المصلین.

کتابهای او در اخبار شهرها

کتاب البلدان‌الکبیر. کتاب البلدان‌الصغیر. کتاب تسمیة من‌بالحجاز من احیاءالعرب. کتاب قسمةالارضین. کتاب‌الانهار. کتاب‌الحیره. کتاب منارالیمن. کتاب‌العجائب‌الاربعة. کتاب اسواق‌العرب. کتاب‌الاقالیم. کتاب الحیرة و تسمیته‌البیع والدیارات ونسب‌العبّاد[۳]

کتابهای او در اخبار شاعران[۴] و سرگذشتهای عرب

کتاب تسمیته مافی‌شعر امرؤالقیس‌من اسماء الرجال‌والنساء وانسابهم و اسماءالارضین والجبال والمیاه. کتاب من‌قال بیتا من‌الشعر فنسب الیه. کتاب المنذر ملك العرب. کتاب داحس والغبراء. کتاب ایام فزاره ووقایع بنی‌شیبان. کتاب وقایع الضباب وفزاره. کتاب‌یوم سنیف[۵]. کتاب‌الکلاب وهویوم‌النشاس[۶]. کتاب ایام بنی حنیفه. کتاب ایام قیس بن ثعلبه. کتاب‌الایام. کتاب مسیلمة الکذاب (و سجاح).

کتابهای او در اخبار و اسمار

کتاب الفتیان‌الاربعه. کتاب‌السمر. کتاب الاحادیث. کتاب‌المقطعات. کتاب حبیب‌ـ العطار. کتاب عجائب‌البحر.

محمدبن اسحاق گوید: کتاب النسب الکبیر. مشتمل است برنسب: مضر، کنانة بن خزیمه، اسدبن خزیمه، هذیل‌بن مدرکه[۷]، بنی زید مناة بن تمیم، تیم‌الرباب، عکل، عدی، ثور، طحل[۸] مزینه، ضبه، قیس‌عیلان، غطفان، باهله، غنی، سلیم، عامربن صعصعه، مرة

۱ـ ف (الحر).
۲ـ جب (اخبار).
۳ـ ف (العبادیین).
۴ـ ف (الشعر).
۵ـ ف (سنیق).
۶ـ ف (السنابس).
۷ـ ف مدکره).
۷ـ ف (اطحل).

بن‌صعصعه ، حارث بن معاویه[1] . نضر بن معاویه ، سعدبن بکر ، ثقیف ، محارب‌بن خصفه، فهم ، عدوان ، ربیعة بن عامر ، ایاد ، عك ، و علی .

نسب یمن : کنده ، سکـون ، سکاسك ، عامله ، جذام ، قـادم ، خولان ، معاقر[2] ، مذحج ، طی‌من مذحج[3] ، مذحج‌بن کعب، مسلیه[4] ، اشجع ، رهاء[5] ، صداء ، جنب، حکم‌بن سعد (العشیره) ، زبید ، مراد ، عنس، اشعر ، ادد ، همدان ، ازد ، اوس ، خزرج،خزاعه، بارق، غسان ، بجیله ، خثعم ، قضاعه ، بلقین ، نمرة‌بن وبره ، لهب[6] ، سلیم ، دهر (بلی)، مهره ، عذره ، سلامان ، ضبة‌بن سعد ، جهینه نهد[7]بن زید .

نسبهای بزرگ که در حکم

یك نسب است

کتاب نسب قریش . کتاب نسب معدبن عدنان . کتاب (نسب) ولدالعباس . کتاب نسب (آل) ابی‌طالب . کتاب نسب بنی عبدشمس بن عبدمناف . کتاب بنی نوفل‌بن عبدمناف. کتاب اسدبن عبدالعزی‌بن قصی . کتاب نسب بنی‌عبدالدار بن‌قصی . کتاب نسب بنی‌زهرة‌بن کلاب، کتاب نسب بنی‌تیم بن مره . کتاب نسب بنی عدی بن‌کعب بن لوی . کتاب سهم‌بن عمروبن هصیص . کتاب بنی‌عامر بن لوی . کتاب بنی‌الحارث بن فهر . کتاب بنی محـارب‌بن فهر . کتاب‌الکلاب الاول والکلاب الثانی و همایومان من ایام‌العرب .

ونیز از کتابهای اوست

کتاب اولادالخلفاء ، کتاب امهات‌النبی‌صلعم . کتاب امهات‌الخلفاء . کتاب‌العواتك[8]. کتاب تسمیة ولد عبدالمطلب . کتاب‌کنی اباء الرسول صلعم . و نیز کتاب الجمهرة داردکـه ابن‌سعد آنرا روایت‌کرده است .

اخبار واقدی

ابوعبدالله محمدبن عمر واقدی، بردهٔ اسلمیان ، از سهم‌بن اسلم ، شیعهٔ نیکوکاری‌بود که جانب‌تقیه را از دست نمیداد. و اوکسی است‌که روایت‌کرد : علی‌علیه‌السلام ازمعجزات

۱ــ ف (ربیعه) .
۲ــ ف (معافر) .
۳ــ ف (بن) .
۴ــ ف (مسیلمه) .
۵ــ ف (ورهاء) .
۶ــ ف (لخم) .
۷ــ ف (فهد) .
۸ــ ف (العواقل)

پیغمبر صلعم بود ؛ همچنانکه عصا برای موسی ، صلعم و مرده زنده نمودن برای عیسی بن مریم علیه‌السلام . و روایتهای دیگری در همین زمینه .

واقدی از مردم مدینه بود که ببغداد نقل مکان کرد . و از جانب رشید[۱] در عسکر المهدی بغداد[۲] قضاوت مینمود . و ازعالمان بغزوات ، سیرت ، و فتوحات ، و اختلافات مردم در حدیث وفقه ، و احکام ، و اخبار بود .

محمدبن اسحق گوید: در پارهٔ ازنوشتجات قدیمی خواندم ، که واقدی پس‌ازمرگش ششصد کتابدان بجاگذاشته بود که هریك ازآنها را دونفر برمیداشت . و دو بردهٔ زرخرید داشت که شبانه‌روز بـرایش مینوشتند . و پیش ازآن هم معادل دوهزار دینار ازکتابها را برایش فروخته بودند .

کاتبش محمدبن سعد از قول ابوعبدالله واقدی نقل‌کرده است که او درسال یکصدوسی بدنیا آمده بود . و در دوشنبه ، شب یازدهم ذی حجه سال دویست وهفت ، در سن هفتاد و هشت سالگی از دنیا رحلت‌کرده و محمدبن سماعه بر وی نمازگذارد ، و درگورستان خیزران[۳] بخاك سپرده شد . از تـألیفات اوست :کتاب‌التاریخ والمغازی و المبعث . کتاب اخبار مکه . کتاب الطبقات ، کتاب فتوح‌الشام . کتاب فتوح العـراق . کتاب‌الجمل . کتاب مقتل‌الحسین[۴] علیه‌السلام . کتاب‌السیره . کتاب وفاةالنبی صلعم[۵] کتاب الردة والدار . کتاب حرب‌الاوس والخزرج. کتاب‌صفین. کتاب ازواج‌البنی صلعم[۶] کتاب امرالحبشة والفیل. کتاب المناکح . کتاب السقیفة و بیعة ابی‌بکر . کتاب ذکرالاذان[۷] . کتاب سیرة ابی بکر ووفاته. کتاب مداعی قریش والانصار فی‌القطائع ووضع عمرالدواوین و تصنیف‌القبائل و مراتبها و انسابها . کتاب الترغیب فی‌علم‌المغازی وغلط‌الرجال[۸] . کتاب مولد الحسن و الحسین‌ومقتل الحسین علیه‌السلام . کتاب ضرب الدنانیر والدراهم . کتاب تاریخ الفقهاء . کتاب الاداب . کتاب‌التاریخ الکبیر. کتاب غلط‌الحدیث . کتاب السنه والجماعه و ذم‌الهوی وترك‌الخروج[۹] والفتن . کتاب الاختلاف ـ مشتمل بـر : اختلاف اهل مدینه وکـوفه در شفعه ، و صدقه ، (وهبه)، وعمری ، و رقبی، و ودیعه ، و عاریه ، و بضاعة ، و مضاربة ، و غصب ، وشرکة[۱۰] وحدود، و شهادات، و بقیه‌کتابهای فقه از روی همین ترتیب .

۱ـ ف (المأمون) .

۲ـ عسکرالمهدی محله‌ایست درطرف‌شرقی بغداد (ر.ك دلیل خاوطه‌بغداد صفحه۱۰۷).

۳ـ گورستان خیزران جای دفن‌خیزران زن مهدی خلیفه عباسی است(دلیل خارطه‌بغداد ص ۱۰۸) .

۴ـ ف (الحسن) .

۵ـ جب (علیه‌السلام) .

۶ـ جب (علیه‌السلام) .

۷ـ ف (القرآن) .

۸ـ ف (کتاب الرغیب فی‌علم القرآن وغلط الرجال) .

۹ـ ف (ـ الخوارج) .

۱۰ـ ف (والسرقة) .

محمدبن سعد کاتب واقدی

ابو عبدالله محمدبن سعد، از اصحاب واقدی ، و راوی او ، که تمام کتابهای خود را از روی تصنیفات او تألیف کرده . و مرد موثق و پارسا ، و عالم باخبار صحابه و تابعان بود. ودر سال دویست‌وسی درگذشت. و این کتابها از اوست : کتاب اخبارالنبی صلعم (کتاب الطبقات‌الکبری ـ مشتمل بر : اخبار پیغمبر ، و طبقات اصحاب‌او از مردم مدینه،) (و طبقات مردم مکه، وپس ازآن ، طبقات طائف، یمن ، یمامه ، بحرین ، کوفه ، بصره،) (شام ، جزیره مصر ، آندلس ، واسط ، مدائن ، بغداد ، خراسان، ری ، همدان ، قم ،) (انبار . وطبقات زنان، وابن‌سعد این‌کتاب را از روی کتابهای واقدی ، وکلبی ، وهیثم‌بن) (عدی ، و مدائنی ، تألیف‌کرده وجزآن نیز ،کتاب الطبقات الصغیر ،کتاب الحیل ، از) (اوست) .

(و بازهم از اصحاب واقدی)

(اسمعیل بن مجمع . متوفی سال دویست و بیست و هفت و این‌کتاب از اوست :) (کتاب اخبار النبی و مغازیه وسرایاه) .

اخبار هیثم بن عدی

ابوعبدالرحمن‌هیثم (بن‌عدی) ثعلی، از عالمان باشعار و اخبار ، ومثالب ، ومناقب. ومآثر و انساب است. در نسبش طعنه‌هائی میزدند . دعبل در این اشعارکه ابودؤاد را هجو نموده از او نیز یادی‌کرده است .

سَئَلْتُ اَبی وَ کان اَبی عَلیماً بِاَخبارِ الحَواضِرِوالَبوادی [1]

فَقُلْتُ لَهُ اَهیثُم من عَدی فَقالَ کَاَحمَدَ بن اَبی دؤاد [2]

فَاِن یَکُ هَیثم منهُم صَمیماً فَاَحمد غَیر شَك مِن اَیاد [3]

مَتی کانَت اَیادَ یرؤس قَوماً لَقد غَضَب الاله عَلَی العباد [4]

۱ـ از پدرم پرسیدم ، و پدرم باخبار شهریان و صحرانشینان‌آگاه بود .

۲ـ باو گفتم آیا هیثم از عدی بود . گفت‌که او مانند احمدبن دؤاد است .

۳ـ اگر هیثم از نژاد آنان باشد ، بی‌شك احمد از ایاد است .

٤ـ وهرزمان‌که ایاد برقومی ریاست پیداکنند ، خداوند بربندگانش خشمگین باشد .

هیثم درسال دویست وهفت که نزد حسن بن سهل در فم‌الصلح[۱] بود وفات یافت . واین کتابها از اوست : کتاب المثالب . کتاب المعمرین . کتاب بیوتات قریش . کتاب الدولة . کتاب بیوتات‌العرب. کتاب هبوط آدم‌و افتراق‌العرب و نزولها ومنازلها[۲] . کتاب نزول‌العرب بالسواد و خراسان. کتاب نسب طی . کتاب مدیح اهل الشام . کتاب حلف‌کلب وتمیم وحلف ذهل[۳]و حلف طی واسد. کتاب تاریخ‌العجم و بنی‌امیه . کتاب المثالب‌الصغیر . کتاب‌المثالب‌الکبیر ، کتاب مثالب ربیعه . کتاب اخبار طی ونزولها الجبلین و حلف ذهل[۴] و ثعل . کتاب مداعی اهل الشام . کتاب النوافل[۵] . کتاب اخبار زیادبن ابیه[۶] . کتاب من تزوج من‌الموالی فی‌العرب. کتاب‌السباب[۷] . کتاب‌الجامع . کتاب‌الوفود . کتاب اسماء بغایا قریش فی‌الجاهلیة و اسماء من ولدن . کتاب خطط‌الکوفه . کتاب ولاة‌الکوفه . کتاب النساء . کتاب النکد. کتاب فخر اهل کوفة علی (اهل) البصرة . کتاب تاریخ‌الاشراف‌الکبیر . کتاب‌تاریخ‌الاشراف الصغیر . کتاب طبقات الفقها والمحدثین . کتاب (کنی) الاشراف . کتاب خواتیم‌الخلفاء . (کتاب اشراف الکتّاب) . (کتاب حرس الخلفاء) . کتاب مختصر شرط‌الخلفا . کتاب قضاة‌الکوفة و البصرة . کتاب عمال‌الشرط لامراء العراق . کتاب المواسم . (کتاب امراءخراسان والیمن. کتاب‌تاریخ الخلفاء. کتاب‌الخراج) کتاب الصوایف . کتاب‌الخوارج. کتاب النوادر . کتاب طبقات من روی‌عن‌النبی من اصحابه . کتاب تسمیة‌الفقها والمحدثین. کتاب التاریخ علی‌السنین. کتاب سجل[۸] الجواهر . کتاب اخبارالحسن (بن‌علی) علیه‌السلام و وفاته . کتاب‌السمیر[۹] . کتاب اخبار الفرس . کتاب خطب‌المصرین مکه والمدینه[۱۰] . کتاب مقطعات‌الاعراب . کتاب المخبر . کتاب مقتل خالدبن عبدالله القسری والولیدبن یزید (و یزید) بن خلف[۱۱] بن عبدالله .

و از کسانیکه از هیثم آموخته و تألیفی داشتند :

ابو عمر عمری[۱۲] ، نامش حفص‌بن عمر ، و مؤلف ، کتاب الزناة‌الاشراف وذکرسباب

۱ـ رجوع شود بصفحه ۵۵ . ۲ـ ف (وافراق‌العرب فی‌نزولها منازلها) .
۳ـ۴ـ ف (دهبل) . ۵ـ جب (النواقل) .
۶ـ ف (امیه) . ۷ـ ف (النشاب) .
۸ـ ف (منحل) . ۹ـ ف (السمی) . ۱۰ـ ف (خطب‌المضرس‌بمکه‌والمدینه) .
۱۱ـ ف (خالد) . ۱۲ـ ف (العنیری) .

العرب و ماجری بینها و ذکر ادعیاء الجاهلیه[۱] و بنوشته سکری ،کتاب النساء .

اخبار ابوالبختری (قاضی)

ابوالبختری وهب‌بن وهب‌بن کثیر بن عبدالله بن زمعةبن اسودبن عبدالعزی بن قصی ، وچنانکه گفته‌اند مادر[۲] او را که از اهل مدینه بود جعفربن محمد علیهماالسلام بزنی داشت. ابوالبختری فقیه و اخباری ونسب‌شناس بود. هارون ویرا در عسکر المهدی بقضاوت‌منصوب داشت . و بعد او را عزل‌کرده ، و پس از بکّاربن عبدالله ، ویرا بسمت والـی مدینه پیغمبر علیه‌السلام و جنگ با بکار فرستاده و قضاوت را نیز باو محول داشت ، سپس معـزول شده ببغدادآمده وهمانجا درگذشت، و در حدیث ضعیف شمرده میشد . ازکتابهای اوست : کتاب الرایات . کتاب طسم و جدیس. کتاب صفةالنبی صلعم .کتاب فضائل‌الانصار . کتاب‌الفضائل‌الکبیر ـ مشتمل برتمام فضائل .کتاب نسب ولد اسمعیل بن ابراهیم علیه‌السلام ـ مشتمل برچند قطعه حدیث و حکایت .

اخبار مدائنی

حارث بن ابو اسامه‌گوید : مدائنی، ابوالحسن علی‌بن محمدبن عبدالله بن ابـوسف مدائنی ، بردهٔ (سمرة بن جندب . و بقولی سمرةبن حبیب‌بن عبد) شمس‌بن عبدمناف بود ، و ولادتش ، بروایتی‌که محمدبن یحیی از حسین‌بن فهم ، از خود مـدائنی‌کرده ، در سال صدوسی‌وپنج است، و در سال دویست وپانزده وفات یافت.

بخط ابوبکر اخشید خواندم .که مدائنی از متکلمان و غلامان معمربن اشعث بود. وگوید: حفص الفرد ومعمر، وابوشمر[۳] . و ابوالحسن مدائنی ، و ابوبکر اصم ، و ابوعامر عبدالکریم بن روح ، هرشش نفر از غلامان معمربن اشعث بودند . وگویند . چنانچه منهم آنرا بخط ابن‌کوفی خوانده‌ام : مدائنی در سال دویست و بیست وپنج ، در خانه اسحق بن ابراهیم موصلی درگذشت وویژه او بود . و در آنوقت نود سال داشت ـ و ازکتابهـایش ، آنچه راکه از روی نوشته ابوالحسن بن‌کوفی بیاد دارم این است .

در اخبار پیغمبر صلعم

کتاب امهات‌النبی ، صلعم .کتاب صفةالنبی ، صلعم .کتاب اخبار المنافقین .کتاب

۱ـ ف (رباد الاشراف و شباب‌العرب و ماجری بینهما و ذکر ادعیاءالجاهلیه) .

۲ـ ف (بامة) .

۳ـ ف (ابوسمر) .

عهود النبی ، صلعم . کتاب تسمیة المنافقین و من نزل القرآن فیه منهم و من غیرهم . کتاب تسمیة الذین یؤذون النبی صلعم و تسمیة المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین . کتاب رسائل النبی صلعم[۱] . کتاب کتب النبی صلعم الی الملوك . کتاب ایات النبی صلعم (کتاب فتوح النبی). کتاب صلح النبی صلعم . کتاب خطب النبی علیه السلام . کتاب عهود النبی صلعم (یکی دیگر). کتاب المغازی .

ابوالحسن بن کوفی عقیده دارد که این کتاب در هشت جزء بخط عباس سایس[۲] بر پوست نوشته شده و نزد خود او میباشد . و در زیر همین فصل در جای دیگر اظهار عقیده کرده است که در دو جزء بوده و تألیف احمدبن حارث خزار است .

کتاب سرایا النبی صلعم . کتاب الوفود ـ مشتمل بر وفود : یمن ، وفود مصر ، وفود ربیعه . کتاب دعاء النبی صلعم. کتاب خبر[۳] الافك . کتاب ازواج النبی صلعم . کتاب السرایا. کتاب عمال النبی علی الصدقات . کتاب ما نهی عنه النبی صلعم . کتاب حجة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه . کتاب خطب النبی صلعم (کتاب اخبار النبی) . کتاب الخاتم والرسل . کتاب من کتب له النبی صلعم کتاباً و اماناً . کتاب اموال النبی و کتّابه و من کان یرد علیه الصدقة[۴] من (قریش) العرب .

اخبار قریش

کتاب نسب قریش و اخبارها . کتاب العباس بن عبدالمطلب . کتاب اخبار ابیطالب و ولده. کتاب خطب علی علیه السلام[۵] . کتاب عبدالله بن العباس . کتاب علی بن عبدالله بن العباس. کتاب آل ابی العاص. کتاب ابی العیص . کتاب خبر الحکم ابن ابی العباس . کتاب عبدالرحمن بن سمرة . کتاب ابن ابی عتیق . کتاب عمرو بن الزبیر . کتاب فضائل محمد بن الحنفیه. کتاب فضائل جعفر بن ابیطالب. کتاب فضائل الحارث بن عبدالمطلب . کتاب فضائل عبدالله بن جعفر. کتاب معاویة بن عبدالله . کتاب عبدالله بن معاویة . کتاب (امر) محمد بن علی بن عبدالله بن عباس . کتاب العاص بن امیه . کتاب عبدالله بن عامر بن کریز . کتاب بشر بن مروان بن الحکم. کتاب عمر بن عبدالله بن معمر . کتاب هجاء حسان لقریش. کتاب فضائل قریش . کتاب عمرو بن سعید بن العاص . کتاب یحی بن عبدالله بن الحارث . کتاب اسماء من قتل من الطالبیین . کتاب اخبار زیاد بن ابیه[۶] کتاب مناکح زیاد و ولده و دعوته . کتاب الجوابات . کـه مشتمل است بر : جوابات قریش ، حوابات مضر . جوابات ربیعه ، جوابات موالی ، جواباب یمن .

۱ ـ جب (علیه السلام) .
۲ ـ ف (الناسی) .
۳ ـ ف (حبر) .
٤ ـ ف (بالصدقة).
۵ ـ ف (النبی صلعم) .
٦ ـ ف (امیه) .

کتابهای او در اخبار زنهای

اشراف و اخبار زنان

کتاب الصداق. کتاب الولائم . کتاب المناکح. کتاب النواکح والنواشز . کتاب المعبرات کتاب المقینات[۱] . کتاب المتردفات[۲] . کتاب من جمع بین اختین و من تزوج ابنت[۳] امراته و من جمع اکثر من اربع و من تزوج مجوسیة . کتاب من کره مناکحته . کتاب من میل عنها زوجها . کتاب من نهیت عن تزویج رجل فزوجته. کتاب من تزوج من الاشراف من کلب. کتاب من هجاها زوجها . کتاب من شکت زوجها اوشکاها . کتاب مناقضات الشعراء واخبار النساء . کتاب من تزوج ، فی ثقیف من قریش . کتاب الفاطمیات . کتاب من وصف امرأة فاحسن . کتاب الکلبیات کتاب العواتك[۴] . کتاب مناکح الفرزدق . کتاب البکر . کتاب من تزوح من نساء الخلفاء.

دراخبار خلفاء

کتاب تسمیة الخلفا و کناهم واعمارهم. کتاب تاریخ اعمار الخلفاء. کتاب تاریخ الخلفاء. کتاب حلی الخلفا . کتاب اخبار الخلفا الکبیر ـ مشتمل بر اخبار : ابوبکر ، عمر ، عثمان ، علی علیه السلام ، معاویه ، یزید بن معاویه ، معاویه ، ابن زبیر ، مروان بن حکم ، عبدالملك ، ولید ، سلیمان ، عمر ، یزید بن عبدالملك . هشام بن عبدالملك ، ولید بن یزید . یزید بن ولید ، سفاح ، منصور ، مهدی ، هادی ، رشید ، امین (وشورش) ، مأمون ، ومعتصم. کتاب اخبار السفاح. کتاب آداب السلطان .

کتابهای او در وقایع

کتاب مقتل عثمان رضی الله عنه . کتاب الجمل . کتاب الـردة . کتاب الغارات . کتاب الخوارج . کتاب النهروان. کتاب خبر ضابی بن الحارث البرجمی . کتاب توبة بن مضرس[۵] کتاب بنی ناجیه والحریث بن راشد ومصقلة بن هبیره . (کتاب مختصر الخوارج) کتاب خطب علی علیه السلام و کتبه الی عماله . کتاب عبدالله بن عامر الحضرمی . کتاب اسمعیل بن هبار . کتاب عمرو بن الزبیر . کتاب مرج راهط . کتاب الربذة و مقتل خنیش[۶] . کتاب اخبار الحجاج

---

۱ ـ ف (المغنیات) و مقینه بمعنی مشاط است (ر.ك. فرهنگ نفیسی) .

۲ ـ ف (المردفات) .　　۳ ـ ف (ابنه) .　　۴ ـ ف (العوائل) .

۵ ـ ف (المضرس) .　　۶ ـ ف (حبیش) .

و وفاته. کتاب عبادبن‌الحصین. کتاب حرة‌راقم[۱]. کتاب ابن‌الجارود وروشنقباد[۲]. کتاب‌مقتل عمروبن سعید (بن‌العاص). کتاب زیادبن‌عمروبن اشرف‌العتکی[۳]. کتاب خلاف[۴] عبدالجبار-الازدی و مقتله[۴]. کتاب سلم[۵] بن‌قتیبه وروح‌بن حاتم. کتاب مقتل یزیدبن‌عمرو[۶] بن‌هبیره. کتاب (المسور) بن‌عمر بن عبادالحبطی وعمروبن سهیل. کتاب یوم سنبیل.

کتابهای او در فتوحات

کتاب فتوح‌الشام ایام ابی‌بکر: اول خبرشام، مرج‌الصفر ایـام ابـوبکر: خبر بصری، خبرباقوصه[۷]، خبر دمشق؛ ایـام عمر: خبرفحل، خبریرموك، حمص، الیا[۸] قیساریه، عسقلان، غزة، قبرس.

کتاب فتوح‌العـراق: خبرجسر، خبرمهران وکشته شدن او در روز نخیله، خبر قادسیه، مدائن، جلولاء، نهاوند.

کتاب‌البصرة و فتوحهـا ـ مشتمل‌بر: دستمیسان، ولایت مغیرةبن شعبه، ولایت ابو موسی‌اشعری، خبراهواز، خبر مناذر، خبرشهر تیری، خبرسوس، خبرتستر[۹] خبرقلعه، خبرهرمزان، خبرضبةبن محصن، خبر جندیسابور، خبر صهرتاح[۱۰]، قریةعبدی، خبر سّرق (خبرمهرجانقذق، خبر ماسندان، خبر قلعة سّرق)، خبر را مهرمز، خبربیهان. کتاب‌الاساورة[۱۱].

کتاب فتوح خراسان ـ مشتمل بر: ولایت جنید بن عبدالرحمن، رافع بن لیث بن نضربن سیار، اختلاف روایـات در خبر قتیبه در خـراسان. کتاب نوا در قتیبة بن مسلم (بخراسان). کتاب ولایة اسد بن عبدالله القسری. کتاب ولایـة نصربـن سیار. کتاب الدولة. کتاب ثغرالهند. کتاب‌عمال‌الهند. کتاب فتوح سجستان. کتاب فارس. کتاب‌فتح‌الابله. کتاب اخبارارمینیة. کتاب‌کرمان. کتاب فتح زابل و زابلستان[۱۲]. کتاب القلاع والاکراد. کتاب عمان. کتاب فتوح طبرستان. کتاب طبرستان ایام‌الرشید. کتاب فتوح مصر. کتاب الری‌و امرالعلوی. کتاب اخبارالحسن بن یزید و ما مدح به من[۱۳] الشعر و عماله. کتاب فتوح‌الجزیره.

۱ـ ف (حمرة واقم). ۲ـ ف (الجاورد بن دوستقباد).
۳ـ ف (العیلی). ٤ـ ف (خلافة عبدالجبارالازدی و مقتله‌المسور).
۵ـ ف (مسلم). ٦ـ ف (عمرو). ۷ـ ف (الواقوصه).
۸ـ ف (ایلیا). ۹ـ ف (تستؤا). ۱۰ـ ف (صهرباج).
۱۱ـ ف (الاشارة). ۱۲ـ ف (بابل و رامامسال).
۱۳ـ ف (فی).

(کتاب فتوح البامر)[۱] کتاب فتوح الاهـواز . کتاب فتوح الشام. کتاب فتوح شهرك[۲].

کتاب امر البحرین. کتاب فتح برقه . کتاب فتح مکران. کتاب فتوح الحیره . کتاب موادعة النوبه . کتاب خبر ساریـة بن زنیم . کتاب فتوح الری . کتاب فتوح جرجان و طبرستان .

کتابهای او در اخبار عرب

کتاب البیوتات. کتاب الحیوان[۳]. کتاب اشراف عبدالقیس . کتاب اشراف ثقیف[۴]. کتاب من نسب الی امه . کتاب من سمی باسم ابیه من العرب . کتاب الخیل والرهان . کتاب بناء الکعبة . کتاب خبر خزاعه . کتاب حما المدینه و جبالها و اودیتها .

کتابهای او در اخبار شاعران و دیگران

کتاب اخبار الشعراء . کتاب من نسب الی امه من الشعراء. کتاب العمائر. کتاب الشیوخ کتاب الغرباء ، کتاب من هادن اوغزا . کتاب من افترض[۵] من الاعراب فی الدیوان فندم وقال شعرا . کتاب المتمثلین . کتاب من تمثل بشعر فی مرضه . کتاب الابیات التی جوابها کلام . کتاب التحاشی[۶] کتاب من وقف علی قبر فتمثل بشعر. کتاب من بلغه موت رجل فتمثل بشعرا و کلام . کتاب من تشبه بالرجال من النساء . کتاب من فضل الاعرابیات[۷] علی الحضریات . کتاب من قال شعرا علی البدیهة . کتاب من قال شعرا فی الاوابد. کتاب الاستعداء علی الشعراء. کتاب من قال شعرا فسمی به. کتاب من قال فی الحکومة من الشعراء . کتاب تفضیل الشعراء بعضهم علی بعض . کتاب من ندم علی المدیح و (من) ندم علی المدیح علی الهجاء . کتاب من قال شعر افاجیب بکلام . کتاب ابی الاسود الدوئلی . کتاب خالدبن صفوان . کتاب مهاجـاة عبدالرحمن بن حسان للنجاشی[۸]. کتاب قصیدة خالدبن یزید فی الاحداث والملوك. کتاب اخبار الفرزدق. کتاب قصیدة عبدالله بن اسحاق بن الفضل بن عبدالرحمن. کتاب خبر عمران بن حطان،

۱ــ ظاهراً (بامهر) بکسر میم است که در ده فرسنگی ری درراه طبرستان قرار دارد (معجم البلدان) .

۲ــ ف (سهرل) و ظاهراً سرك بفتح سین و از دهات دهستان طوس در خراسان است (معجم البلدان) . ۳ــ ف (الحران) . ٤ــ ف (نهیف) .

٥ــ ف (افرض) . ٦ــ ف (النجاشی) . ۷ــ ف (العربیات) .

۸ــ ف(النجاشی) .

الخارجی کتاب النکد . کتاب الاکلة .

و از تألیفات اوست :

کتاب الاوائل. کتاب المتیمین[۱] . کتاب التعازی . کتاب المنافرات . کتاب الاکله[۲]. کتاب من جرد من الاسراف[۳]. کتاب العقبة والبردة . کتاب المسیرین . کتاب القیافة والفال والزجر (کتاب المروة). کتاب الحمقی. کتاب الضراطین . کتاب خصومات الاشراف . کتاب الخیل: کتاب التمنی . کتاب الجواهر. کتاب المقتبس . کتاب المسومین . کتاب کان یقال . کتاب ذم- الحسد[۴]. کتاب من وقف علی قبر . کتاب الحیل . کتاب من استحببت دعوته . کتاب قضاة- اهل المدینة . کتاب قضاة اهل البصرة . کتاب اخبار رقبة بن مصقله . کتاب مفاخرة[۵] العرب والعجم. کتاب مفاخرة اهل البصرة واهل الکوفه. کتاب ضرب الدراهم والصرف. کتاب اخبار ایاس بن معاویة. کتاب اخبار اصحاب الکهف. کتاب صلاح المال. کتاب مکة. کتاب. خطبة واصل. کتاب ادب الاخوان . کتاب المقطعات المتحیرات[۶]. کتاب اخبار ابن سیرین . کتاب الرسالة الی ابن ابی دؤاد. کتاب النوادر. کتاب اخبار المختار . کتاب المدینة . کتاب المحتضرین ــ بمعنی جوان مرگ شده گان . کتاب معرفة المراقب و الرسوم . کتاب المراعی والجراد مشتمل بر: شهرستانها و کرانهها وجمع آوری مالیات آنها . کتاب الجوابات ، (و نیز کتابـی دارد بنام: کتاب المحاسن و درآن آداب مورد نیز در معاشرت با پادشاهان ذکرشده است) .

اخبار احمدبن حارث خزاز

مصاحب مدائنی

بخط ابن کوفی خواندم که : ابوجعفر احمدبن حارث بن مبارك ؛ بردۀ منصور ، از مردم بغدادبود، وسری بزرگ وریشی بلندو انبوه و صورتی زیبا ، و دهانی فراخ وشکستگی زبان داشت . یکسال پیش از مرگش خضاب رنگینی میجست وعلت راکه از وی پرسیدند گفت چنین دانستهام که نکیرومنکر همینکه دیدند مردهبا خضاب است منکر بنگیر گوید :از او کناره جوئی کن .

۱ــ ف (المتیمنین) . ۲ــ ف (الابله) . ۳ـ من جور من الاشراف).
۴ـ ف (الجنید) . ۵ــ ف (مفاخر) . ٦ـ ف(المنقطعات المتجردات).

و بغیر ازخط ابن‌کوفی دارد که : احمد راویهٔ مدائنی و عتابی بود ، وجدش را برای منصور آورده بودند تا او را میان دربانان خود[1] درآورد ، و نامش ، حسان و از اسیران یمامه[2] بود ، احمد طبع شعر داشت ، و از شعر اوست :

انّی أمرؤ لا اری بالباب اقرعه   اذا تمنّع دونی حاجب الباب[3]

ولا الوم امرؤ فی ودّ ذی شرف   ولا اطالب ودّ الکاره الابی[4]

و بیشتر اشعارش در مذمت دربانان است ، احمد در ذی‌حجهٔ سال دویست وپنجـاه و هشت درگذشت ، ومنزلش در باب‌الکوفه بود ، و درگورستان همانجا بخاك سپرده شد . و وفات او را درپنجاه وشش هم گفته‌اند. ازکتابهای اوست : کتاب المسالك والممالك . کتاب اسماء الخلفا وکناهم[5] و الصحابة . کتاب مغازی البحر فی دولة بنی هاشم وذکر ابی حفص صاحب اقریطش . کتاب‌القبائل . کتاب‌الاشراف . کتاب مانهی النبی صلعم عنه. کتاب ابناء ـ السراری . کتاب نوادرالشعر. کتاب مختصر کتاب‌البطون . کتاب مغازی‌النبی صلعم وسرایاه و ذکر ازواجه. (کتاب جمهرة ولدالحرب بن‌کعب واخبار هم فی‌الجاهلیة) . کتاب اخبار ابی‌العباس . کتاب‌الاخبار والنوادر. کتاب شحنةالبرید. کتاب‌النسیب. کتاب الحلائب‌والرهان

ابوخالد غنوی

این کتابها از اوست : کتاب اخبار غنی و انسابهم . کتاب‌الانساب .

اخبار ابن‌عبده

(محمدبن عبدة بن سلیمان‌بن حاجب عبدی ، و نام عبده) عبدالرحمن ، و لقبش‌عبده وکنیه‌اش ابوعبدالرحمن بود. وفرزندش محمد بابوبکر کنیه داشت. و خود او یکی‌از علماء مورداعتماد ، در انساب بود که معرفت خوبی بمآثر ، و اخبار ، و سرگذشت عرب داشت و از کارکنان دولتی بشمار میرفت . و این‌کتابها از اوست : کتاب النسب‌الکبیر ـ مشتمل برانساب‌قبائل به‌پیکره کتاب‌هشام‌کلبی . کتاب‌مختصر اسماء القبائل . کتاب الکافی‌فی‌النسب.

۱ـ ف (من اسری جده المنصور لیجعل فی‌الموالـی) جب (ممن اسری جده للمنصور لیجعل فی‌البوابین) . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤١ .
۳ـ من‌کسی نیتم در بخانه را بکوبم اگر دربانش خودداری از بازی‌کردن آن بروی من داشته باشد . ٤ـ و هیچ کسی‌را بدوستی با شرافتمندان نکوهش نکنمو ازکسیکه کراهت و خودداری داشته باشد خواستار دوستی نیستم . ٥ـ ف (وکنابهم) .

کتاب مناکح المهلب . کتاب نسب ولدابی صفرة و المهلب و ولده . کتاب معدبن عدنـان و قحطان . کتاب مناقب قریش . کتاب نسب بنی فقعس بن طـریف بن اسد بن خزیمه . کتاب الامهات . کتاب نسب الاخنس بن شریق الثقفی . کتاب نسب کنانه . کتاب ابی جعفر المنصور. کتاب اشراف بکر و تغلب و فرسانهم و ایامهم و مناقبهم و احلافهم[۱] کتاب اسماء فحول ـ الشعراء . کتاب الشجعاء .

اخبار علان شعوبی

علان بن ... شعوبی ، از نژاد ایران و روایه‌ایست که بانساب ، و مثالب ، ومنافرات معرفت داشته وویژه برمکیان بود، و در بیت‌الحکمه برای رشید و مأمون و برمکیان نسخه برداری میکرد . و در مثالب عرب کتاب المیدان را تألیف نموده و درآن پرده از روی مثالث آنها برداشته وآن‌را برملا نمود . وبخط ابن شاهین خواندم که کتابی بنام الحلیه در دست تألیف‌داشته که ناتمام مانده واز میان‌رفته است . واز کتابهای اوست : کتاب (المیدان) فی‌المثالب مشتمل بر : مثالب قریش و صنایع و تجارت آنها ، مثالب تیم بن مرة بن کعب ، مثالب بنی اسدبن عبدالعزی . مثالب بنی مخزوم بن یقظة بن مرة بن کعب ، مثالب سامة بن لوی، مثالب عبدالدار بن قصی. مثالب ولد زهرة بن کلاب، مثالب بنی‌عدی بن کعب ، مثالب سعدبن لوی، مثالب الحارث بن‌لوی ، مثالب خزیمة بن لوی ، مثالب عوف بن لوی، مثالب عامر بن لوی، مثالب اسدبن خزیمه، مثالب هـذیل بن‌مـدرکه ، مثالب بنی امـرؤالقیس بن زیدبن مناة بن تمیم ، مثالب بنی طابخة بن الیاس ، مثالب بنی‌ضبة بن‌اد ، مثالب مزینة بن اد[۹] ، مثالب عدی‌بن الرباب ؛ مثالب عکل، مثالب بلعم‌بن تیم ، مثالب تمیم ، مثالب عمرو بن تمیم. اسد ، لخم، قین . مآرب، حبط، یربوع ، بنودارم ، براحم[۲] ربیعةالجوع ، بنوسعدبن زید مناة ، مثالب قیس عیلان، مثالب غنی ، مثالب باهله ، مثالب بنی سلیم‌بن منصور، مثالب نمیر[۳] مثالب عامر بن صعصعه ، مثالب فزاره ، بنومرة بن عوف‌بن غطفان ، عبس‌بن بغیض ، ثقیف، مثالب ربیعه. مثالب عجـل‌بن لُجَیم ، مثالب تغلب‌بن وائل ، مثالب یشکر بن بکر ، مثالب نمر بن قاسط ، مثالب سدوس‌بن شیبان ، مثالب عنترة بن اسد ، مثالب تیم‌اللات بن ثعلبه ، مثالب حنیفة بن لجیم ، مثالب بنی‌شیبان[۴] ، مثالب عبدالقیس ، مثالب ایاد (که‌مفصل نیست) مثالب یمن که مفصل نیست[۵]، اوس، خزرج ، قضاعه، طی، بنوحارث بن کعب ، نخع؛

۱ـ ف (واجلائهم) .
۲ـ ف (راحم) . ۳ـ ف (غیرة) .
٤ـ ف (بنی‌سنان) . ٥ـ ظاهراً جمله (مفصل نیست) متعلق با یاد میباشد که در(جب)آمده وفلوگل‌بعداز مثالب یمن آنرا آورده زیرا مثالب یمن مفصلا ذکر گردیده‌است.

خزاعه، غسان، کنده، اشعرون[۱] لخم. جذام، عنس، مراد، سکاسك. قین، نهد، زبیده، بجیله[۲] همدان، حضرموت، حمیر.

و از کتابهائیکه اختصاص بیکی دارد: کتاب فضائل کنانه. کتاب نسب النمر بن قاسط. کتاب نسب تغلب بن وائل. کتاب فضائل ربیعه. کتاب المنافرة.

اخبار محمدبن حبیب

ابوجعفر محمدبن حبیب بن امیة بن عمرو. وسکری نوشته است، ابوالقاسم حجازی صاحب کتاب التاریخ الملحق از قول محمدبن عبدالملك گوید: که ابوالقاسم عبدالعزیز بن عبدالله هاشمی بمن گفت: محمدبن حبیب بردهٔ ما ـ یعنی برده بنی‌عباس بن محمد بود، و مادرش حبیب نیز کنیزك ما بوده و حبیب مادرش بود نه پدرش.

محمدبن اسحاق گوید: که او از علماء درانساب، و اخبار، و لغت، و شعر، وقبائل بود، وقطعه از اشعارعرب را جمع کرد، وازابن اعرابی، و قطرب. وابوعبیده، و ابویقظان و دیگران روایت مینمود، وکارش ادب‌آموزی، وکتابهایش صحیح و بی‌نقص بود، وفاتش... واین کتابها از اوست: کتاب الامثال علی افعل (المنمق). کتاب النسب. کتاب السعودوالعمود. کتاب العمائر والربائع فی النسب. کتاب الموشح. کتاب المؤتلف والمختلف فی النسب. کتاب المخبر. کتاب المقتنی. کتاب غریب الحدیث. کتاب الانواء. کتاب المشجر. کتاب الموشا. کتاب من استجیب دعوته.

(بخط ابن کوفی). کتاب (المذهب فی) اخبار الشعراء وطبقاتهم. کتاب نقائض جریر بن عمر بن لجا. کتاب نقائض جریر والفرزدق. کتاب الحفوف. کتاب تاریخ الخلفاء. کتاب من سمی ببیت قاله. کتاب مقاتل الفرسان کتاب الشعرا اوانسابهم. (کتاب القاب الشعرا). کتاب کنی الشعراء[۳]. کتاب العقل. کتاب السمات[۴]. کتاب امهات النبی صلم. کتاب (ایام) جریر التی ذکرها فی شعره. کتاب امهات اعیان بنی عبدالمطلب کتاب المقتبس. کتاب امهات السبعة[۵] من قریش. کتاب الحیل[۶] و باز بنوشته ابن کوفی. کتاب النبات. کتاب الارحام التی بین رسول‌الله و بین اصحابه سوی العصبة. القاب النمر و ربیعه ومضر. کتاب الالقاب ـ مشتمل بر القاب قبائل. کتاب القبائل الکبیر والایام. و این کتابرا برای فتح بن خاقان جمع کرد و همان نسخه را من نزد ابوالقاسم بن ابوخطاب بن فرات در ورقی طلحی دیدم که بیش از بیست جزء بود،

۱ـ ف (الاسعدون).
۲ـ ف (بخیله).
۳ـ ف (کنزالشعراء).
۴ـ ف (المسمات).
۵ـ ف (الشیعه).
۶ـ ف (الخیل).

ومقداری هم کم داشت، و نشان میداد درحدود چهل جزء میباشد ، و هرجزء بیش از دویست ورق بود . و فهرستی از محتویاتش نسبت بقبائل و ایام دارد که بخط سندی[۱] بن علی‌وراق در پانزده ورقه‌کاغذ طلحی و بخطی نازك[۲] نوشته شده که من خلاصه آنرا ذکرخواهم کرد (انشاءالله) .

خلادبن یزید باهلی

یکی از راویان اخبار و قبائل و اشعار است که تصنیفی از او ندیده‌ام .

عمربن بکیر

از اصحاب حسن‌بن سهل ، و از اخباریان ، و راویه، ونسابه بود. وفراءکتاب معانی القرآن را برای او تألیف کرد . و این کتابها از اوست : کتاب یوم‌الغول . یوم‌الطهر[۳] . یوم ارمام ، یوم‌الکوفه . غزوة[۴] بنی‌سعدبن زید مناه ، یوم منابض .

ابن ابواویس

یکی از راویان لغت، و انساب، و مآثراست ، که فصحاء اعراب را دیده واز ابوسهل سعدبن سعید ، پارهٔ ازکتاب حصری[۵] را در غریب روایت‌کرده است .

ابن نطاح

ابوعبدالله محمدبن صالح‌بن نطاح ، راوی حسن‌بن میمون ، واول‌کسی است که‌درباره دولت و اخبارآن‌کتابی تألیف‌کرده است . ابن نطاح از ابراهیم‌بن ردان[۶] بن‌سنان بصری حکایاتی نقل نموده و در شمار اخباریان ونسابان و راویان سنن[۷] بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب افخاذ العرب . کتاب البیوتات . کتاب الرد علی ابی‌عبیده فی‌کتاب‌الدیباج . کتاب انساب ازدعمان . کتاب مقتل زیدبن علی علیهماالسلام .

سلمویه

بن‌صالح لیثی، از راویان اخبار و انساب، و مؤلف این‌کتابهاست: کتاب‌الدوله ــ و

---

۱ ـ ف (التستری) .
۲ ـ ف (جرك) (جب نزك) رجوع شود بصفحه ۱۳۱ همین‌کتاب.
۳ ـ ف (الظهر) . ٤ ـ ف (عزاوة) .
۵ ـ ف (حضرمی) . ٦ ـ ف (زادان) . ۷ ـ جب (سبر) .

درآن ازگروهی از نسابان روایت کرده است .

سکری

نامش حسن‌بن‌سعید (ازنسابان). واین کتابها ازاوست : کتاب انساب بنی‌عبدالمطلب. کتابی است بزرگ .

ابن عبدالحمید کاتب

ابوالفضل محمد بن احمدبن عبدالحمیدکاتب ، از دانایان سیرت و مؤلف این کتاب است : کتاب اخبار خلفا بنی‌العباس ـ کتابیست بزرگ .

ابن ابو ثابت زهری

نامش عبدالعزیز بن عمران زهری ، و از کتابهای اوست : کتاب‌الاحلاف .

عیینة‌بن منهال

کنیه‌اش ابومنهال ، راوی اخبار ، و امثال ، و انساب ؛ و این کتابها از اوست : کتاب‌الابیات‌السائرة . کتاب المباینات . کتاب‌الامثال السائرة . کتاب‌السراب .

راوندی

مؤلف کتاب اخبارالدوله[1] ایست که بخوبی ازکار درآورده ، و من مقدارکمی از آن را دیده‌ام، وی‌مجلسی برای راوندیان داشت که‌آن کتابرا بر وی میخواندند، و اخبار دولت را از وی میگرفتند . و این کتاب از اوست : کتاب‌الدوله ـ درحدود دوهزار ورق .

ابن شبیب

مکنی بابوسعید ، عبدالله‌بن شبیب ربعی بصری . از اخباریان ، وازکتابهای اوست : کتاب الاخبار والاثار . بروایت ثعلب از او .

غلابی

ابوعبدالله محمدبن زکریابن دینار غلابی ، یکی از راویان سیرت و احداث ومغازی

۱ ـ ف (الرواة) .

و چیزهای دیگر است . در گفتار صداقت داشته و مورد اعتماد بود . این کتابها از اوست : کتاب مقتل الحسین بن علی (علیهما السلام) . کتاب وقعة صفین . کتاب الجمل . کتاب الحرة. کتاب مقتل امیرالمؤمنین (علی علیه السلام). کتاب التوابین وعین الورده[۱]. کتاب الاجواد. کتاب المبخلین .

بخط ابن کوفی ، نام گروهی را بدست آوردیم که ذکرشان را ببعد موکول داشته بودم (و آنان)

خراش بن اسماعیل شیبانی (عجلی) ، مکنی بابو وعرا[۲] ، که محمد بن سائب کلبی از وی آموخته ، ویکی از نسابان بود ، و ازکتابهای اوست : کتاب اخبار ربیعه و انسابها .

ابن زباله

از اخباریان ، و نسابان، و این کتابها از اوست : کتاب المدینه و اخبارها[۳] (کتاب الشعراء . کتاب الالقاب) .

عبدالله بن ابوسعید وراق

از اخباریان و نسابان و راویان اشعار بود . و این کتابها از اوست : کتاب العربیه. کتاب الایمان والدعاء والدواهی . کتاب المدینه واخبارها . کتاب الشعراء . کتاب الالقاب[۴].

نصری[۵]

حسن بن میمون ، از بنی نصر بن قعین ، که محمدبن نطاح ازوی روایت کرده ، و این کتابها از اوست : کتاب الدولة . کتاب المآثر .

۱ــ ف (الثواء بین وعورورده) .
۲ــ ف (بابی رعش) .
۳ــ ف (اخبارالمدینه).
٤ــ ظاهراً این سه کتاب همانست که از تألیفات ابن زباله است .
۵ــ ف (البصری) .

خالدبن خداش

بن‌عجلان ، مکنی با بوهیثم ، بردهٔ خاندان مهلب بن ابو صفره ، و درسال دویست‌و بیست‌وسه وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب الازارقه و حروب‌المهلب . کتاب اخبار آل المهلب .

ابن عابد

جز این دربارهٔ او چیزی ندانیم .و ازکتابهای اوست : کتاب الملوك و اخبارالامم .

مغیره

بن محمد مهلبی . و ازکتابهای اوست : کتاب مناکح (آل) المهلب .

ابن غنام کلابی

(نامش ...) ازکوفیانی است‌که در روزگار ابن‌کناسه بود و با او سرگذشتهائی داشت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌النسیب[1] .کتاب الملح .

ابومنعم

(نامش ...) وازکتابهای اوست: کتاب طبقات‌الشعراء .

خثعمی

نامش محمد بن عبدالله . یا ، عبدالله بن محمد . ازکتابهای اوست : کتاب الشعر ـ والشعراء .

منجوف سدوسی

و ازکتابهای اوست : کتاب العزل[2] . و از فرزندان او ، غنویه سدوسی است‌که نامش عبیدالله[3] بن‌فضل‌بن سفیان بن منجوف، ومکنی بابومحمد از اخباریانی بودکه از ابوعبیده روایت مینمود ، و بعد از سال دویست درگذشت .ازکتابهای اوست : کتاب‌الماثر والانساب والایام .

۱ـ ف (النسب) .
۲ـ ف (العول) .
۳ـ ف (عبدالله) .

ولیدبن مسلم

از صاحبان سیر و احداث . و از کتابهای اوست : کتاب‌المغازی .

فاکهی

(و او ...) . ازکتابهای اوست : کتاب مکة و اخبارها فی‌الجاهلیة والاسلام .

یزید،بن محمد مهلبی

ازشاعرانی است که ذکرش خواهدآمد . وازکتابهای اوست : کتاب‌المهلب و اخباره و اخبار ولده .

ابواسحاق

اسماعیل‌بن عیسی عطار ، ازمردم بغداد ، و صاحبان سیر ، که حسن بن علویهٔ قطان[۱] از وی روایت کرده است ، این‌کتابها از اوست : کتاب المبتداء . کتاب حفر زمزم . کتاب الردة . کتاب‌الفتوح . کتاب‌الجمل . کتاب صفین . کتاب‌الالویه . کتاب‌الفتن .

ابن ابو طیفور

نامش‌محمدبن‌احمد جرجانی، از مردم جرجان، و ازکتابهای اوست : کتاب‌ابواب‌الخلفاء و مرادش آن‌کسانی است‌که خلفاء باآنها مأنوس ، وطرف مشورت و کمك فکری بوده‌اند .

ابن تمام دهقان

ابوالحسن[۲] محمد بن علی بن فضل بن تمام دهقان ، کوفی ، و ازکتابهای اوست : کتاب فضائل‌الکوفه .

ابوحسان زیادی

ابوحسان حسن‌بن عثمان زیادی ، از هیثم‌بن عدی ودیگران روایت مینمود ، وقاضی با فضل ، وادیب با سخاوت وبخششی بود . کتابهائی تألیف‌کرده یا برایش تألیف‌کرده‌اند.

۱ـ ف (العطار) . ۲ـ ف (ابوالحسین) .

کتابخانهٔ بزرگ‌وخوبی داشت. واز مردمان آموخت. وفاتش درسال‌دویست‌وچهل وسه‌درهمان روزی اتفاق افتاده که حسن‌بن علی‌بن ابوجعد وفات یافت ، و هشتاد و نه سال وچند ماه از عمرش گذشته بود، این کتابها ازاوست: کتاب مغازی[۲] عروةبن الزبیر .کتاب‌طبقات‌الشعراء. کتاب القاب الشعراء .کتاب الاباء والامهات .

مصعب بن عبدالله زبیری

ابو عبدالله مصعب‌بن عبدالله‌بن مصعب‌بن ثابت‌بن‌عبدالله بن‌زبیربن عوام، وعموی زبیربن ابوبکر ، حجازی[۳] است‌که دربغداد اقامت داشت، و راویه، وادیب ، ومحدث ، وشاعر بود. پدرش عبدالله مرد شروری بودکه نسبت بفرزندان علی علیه‌السلام گستاخیهائی داشته، وقصهٔ او با یحیی بن عبدالله معروف است . وفاتش در روز چهارشنبه دوم شوال سال دویست‌وسی‌و سه بوده و ابن ابوخیثمه وفاتش را درسن هفتاد[۴] و شش سالگی دانسته است ، این‌کتابها از اوست :کتاب النسب‌الکبیر .کتاب نسب قریش .

اخبار زبیربن بکار

ابوعبدالله زبیربن ابوبکر ، بکاربن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیربن عوام ، از مردم مدینه و یکی از اخباریان ، و نسابان ، و شاعران صداقت پیشه ، و راویه با جلالت قدری بود قضاوت مکه را داشت ، و مکرر ببغدادآمده ، و آخرین مرتبه آن در سال دویست و پنجاه وسه بود . محمد بن داود گوید : در همان سالخوردگی ، وپاکدامنی، در رفتار واشعارش جوانمردی و مروت و دلاوری را از دست نمیداد .

عَفَّ الصبیُ مُتَجَمِّـلِ الصبر — یرجو عواقب دَوْلَةَ الدهر [۵]
جَعَلَ المُنیٰ سَبَباً لراحَتِهِ — فیما یُسَکِّنُ لَوعَةَ الصدر [۶]
حَتّی اذا ماَ الفِکر راجَعَه — قَطَعَ المُنی بتَبَیُّنِ[۷] الهَجْر [۸]
فَشکیٰ[۹] الضمیرُ الی جَوانحه — بعْضَ‌الذّی یَلْقی مِنَ‌الفِکْر [۱۰]

۱ـ ف (نودوشش) . ۲ـ ف (معانی) .
۳ـ ف (حواری) . ٤ـ ف (نودوشش) .
۵ـ عشق ورزی را رهاکرد و بردباری را پیشه خود ساخت و امید خود را بعاقبت‌کار بست .
٦ـ آرزومندی را موجب آسایش و تسکین سوزش درونی خود میدانست .
۷ـ ف (فتبین) . ۸ـ و همینکه اندیشه باو راه یافت همه آرزوها را با آشکار گشتن هجران از دست داد . ۹ـ ف (یشکو) .
۱۰ـ ولی ضمیرش‌بسینه شکایت از پاره چیزهائی‌نمودکه اندیشه برایش ایجادکرده‌بود.

زبیر قاضی مکه بود که از دنیارفت ، و درهمانجا روز یکشنبه نه‌روز بآخر ذیعقدهٔ، سال دویست وپنجاه وشش درسن بخاك سپرده شد و هشتاد وچهار سال زندگانی کـرد . و سبب مرگش هم افتادن از بام خانه‌اش بود که استخوانهای چنبره کردن ، ورانش شکست. وفرزندش مصعب بر وی نماز گذارد ، و در تشییع جنازه‌اش محمدبن عیسی‌بن منصور حضور داشت . ودرکنار قبر علی‌بن عیسی هاشمی در مقبرهٔ حجون دفن گـردید ، این کتابهـا از اوست : کتاب اخبار العرب و ایامها . کتاب نسب قریش و اخبارهـا . کتاب نوادر اخبارـ النسب . کتاب‌الاحلاف[1] . کتاب الموفقیات فی‌الاخبار ـ که برای موفق تألیف کرد[2] . کتاب مزاح‌النبی صلعم[3] . کتاب نوادرالمدینیین . کتاب النحل ـ ومن آنرا بخط سکری دیده‌ام. کتاب‌العقیق‌و اخباره . کتاب (اخبار)الاوس‌والخزرج . کتاب وفودالنعمان علی‌کسری. کتاب اغارة کثیر علی‌الشعراء . کتاب اخبارابن میادة .

وبنوشته ابن‌کوفی : اخبارحسان . اخبارالاحوص . اخبار عمربن ابی‌ربیعه . اخبار ابی دهبل . اخبار جمیل . اخبارنصیب . اخبارکثیر . اخبار امیه . اخبارالعرجی . اخبار ابی‌السائب . اخبارحاتم . اخبار عبدالرحمن‌بن حسان . اخبار هدبه و زیاده . اخبارتوبه ولیلی . اخبار ابن هرمه . اخبار المجنون . اخبار القاری ، اخبار ابن الـدمینة . اخبار عبدالله‌بن قیس‌الرقیات . اخبار اشعث .

نام‌کسانیکه زبیر ازآنها روایت‌کرد

بنوشته ابن‌کوفی

از عمویش‌مصعب‌بن عبدالله ، و محمدبن حسن مخزومی ، و محمدبن ضحاك‌بن‌عثمان، ومسلم‌بن عبدالله مسلم بن جندب، و ابراهیم‌بن منذر ، و یحیی‌بن محمدبن‌عبدالله‌بن ثوبان، وعبدالملك‌بن عبدالعزیز ، و یعقوب بن اسحاق ربعی ، وعثمان‌بن عبدالرحمن ، و بکاربن رباح و مسلمةبن ابراهیم بن هشام(مخزومی) ، وعبدالعزیزبن عبدالله (اویسی) ، ومحمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن عبدالحمید ، و حمیدبن محمدبن عبدالعزیز زهری ، وعبدالجباربن سعیدبن (سلیمان‌بن) نوفل‌بن مساحق، و مؤمن‌بن عمربن افلح، وعلی‌بن مغیرة ، وعبدالله‌بن نافع‌بن ثابت ، روایت‌کرده است .

۱ـ ف (الاختلاف) .

۲ـ ف (الفه للموفق وهوالموفقیات فی‌الاخبار) .

۳ـ جب (علیه‌السلام) .

اخبار جهمی

ابوعبدالله احمدبن محمدبن حمیدبن سلیمان بن عبدالله‌بن ابوجهم‌بن حذیفهٔ عبدی، از بنی‌عدی‌بن کعب، معروف‌بجهمی برای انتساب بجدش ابوجهم بن حذیفه؛ ازحجازیانی است[1] که بیغداد آمده، و همانجا تحصیل کرده، وادیب، وراویه، و شاعر، و آوازه‌خوانی[2] بود. نسب ومثالب همهٔ بزرگان‌را بطورزننده میشمرد، وکتابهائی در این‌باره تألیف کرد.

محمدبن داود گوید: سوار بن ابوشراعه بـرای من حکایت کرد کـه میان جهمی و گروهی از هواداران عمروعثمان شری برپا شد، چه او بزشت‌ترین صورتی پیشینیان آنانرا یادکرد، برخی از هاشمیان اعتراض‌کرده واو هم نسبت بعباس کلمهٔ بسیار زشتی گفت، این خبر که بمتوکل رسید امر کرد صد تازیانه باو زنند، و ابراهیم‌بن اسحاق‌بن ابراهیم ویرا بتازیانه بست و همینکه از زدن فراغت یافت، جهمی گفت.

تَبری الکُلومُ وَ ینبتُ الشَعرُ وَ لِکُل مُورد مِحنَة[3] صَدرُ[4]

وَاللّوم فی اَثْواب[5] منبطح لَعبیده ما اَوْرَقَ الشَجرُ[6]

این کتابها ازاوست: کتاب انساب‌قریش و اخبارها. کتاب المعصومین. کتاب‌المثالب کتاب‌الانتصار[7] فی‌الرد علی‌الشعوبیة. کتاب فضائل مضر[8].

ازرقی

نامش محمدبن عبدالله بن احمدبن ولیدبن‌عقبة ازرق، ونام ازرق، بنوشتهٔ ابن‌کوفی عثمان‌بن عمروبن حارث‌بن ابوشمر بن‌عمروبن عوف‌بن‌حارث‌بن ربیعة‌بن‌حارثة‌بن حارث‌بن ثعلبة‌بن عنقاءبن حقبة‌بن عمروبن عامر مزیقیا، ویکی از اخباریان و صاحبان سیر است از کتابهای اوست: کتاب مکه و اخبارها و جبالها و اودیتها. کتابی است بزرگ.

اخبار عمربن‌شبّه

ابوزید عمربن شبة‌بن عبیدبن ربطه، و نام شبه‌زید، مکنی بابو معاذ بود، عمر گوید:

۱ـ ف (حواری). ۲ـ ف (مغنتنا) جب (مغنیاً)

۳ـ ف (علة). ٤ـ زخمها بهبودی یابد و موها بجای خود دو باره بروید. و هررنج دهندهٔ آمری دارد. ٥ـ ف (اتراب).

٦ـ و نکوهش برای آن بندگانی است‌که برخاك فتاده‌اند تا هرزمانی‌کـه درختان برگ سبز دهند. ۷ـ ف (الابتصار). ۸ـ ف (مصر).

مرا باین نام خواندند برای آنکه در کودکی مادرم مرا میرقصانید ، و میگفت :

یا بای و شا و عاش حتی دبا شیخاً کبیراً احنا ۱

عمر از مردم بصره ، و بردهٔ بنی‌نمیر بود، طبع شعرداشت و از اخباریان، وفقیهان و مردمان صادق اللهجه‌ایست که در روایاتش خللی نداشت . و از اشعار اوست :

وَقائلةٍ لَمْ یبقَ فی‌النّاسِ سیّدٌ فقلتُ بلی‌عبدالرحیم‌بن‌جعفرِ ۲

و فرزندش ابوطاهر احمد بن عمربن شبه نیز ازشاعران با ظرافت‌وخوب ، وراویه بود که دوسال بعد از پدرش درگذشت . و این اشعار از اوست :

نَظَرْتُ فَلَمْ اَرَ فی العَسْکَرِ کَشُئْومی وَ شُئُوم اَبی جَعْفَرِ ۳

غدا النّاسُ للْعید فی زینةٍ مِنَ النورِ[۴] فی مَنْظَرٍ اَزْهَرِ[۵]

وَ یَغدو عَلیهِم بلا اُهبَةٍ مـراراً مِنَ‌المَنْزِل المقْفِرِ[۶]

فیقْعُدُ لِلشئوم فی عُزْلَةٍ مِنَ النّاس یَنْظُر فی دَفْتَرِ[۷]

وفات‌عمربن شبه، درروزدوشنبه بیست وچهارم جمادی‌الاخر سال دویست وشصت ودو، درسامراء بوده و نود سال داشت . کتابهای او بابوالحسن علـی بن یحیی رسید ، چون ابو طاهر پسرش آنها را باو فروخت . و این‌کتابها از اوست : کتاب الکوفه . کتاب البصره . کتاب‌المدینه . کتاب مکه . کتاب امراء الکوفه . کتاب امراءالبصرة . کتاب امراءالمدینة. کتاب امراء مکه . کتاب‌السلطان . کتاب‌مقتل عثمان . کتاب‌الکتّاب . کتاب الشعروالشعراء. کتاب‌الاغانی . کتاب التاریخ . کتاب اخبارالمنصور . کتاب محمد و ابراهیم ابنی عبدالله بن حسن . کتاب اشعارالشراة . کتاب النسب . کتاب اخبار ابن نمیر[۸] . کتاب ما استعجم‌الناس فیه من‌القرآن . کتاب‌الاستعانة بالشعر و ما جاء فی‌اللغات . کتاب‌الاستعظام للنحو ومن‌کان یلحن من‌النحویین .

۱ــ ف (بابا و شبا ر عاش حتی دباشیخاً کبیرا احنا) .

۲ــ بآن‌کسی‌که‌گوید دیگر آقائی در میان مردم نمانده است‌گـویم آری هست و او عبدالرحیم‌بن جعفر است .

۳ــ در عسکر که نگاه میکنم ، بشئامت خودم و ابوجعفرکـسی را نمیبینم .

۴ــ ف (الیوم) . ۵ــ مـردم برای عید همه با زینتی درخشان و منظرهٔ زیباتر درآمده‌اند . ۶ــ و او بی‌آرایش از منزل درویشی خود بسوی آنان رود .

۷ــ و از روی شئامت بکنج عزلتی نشسته و بدفتری نگاه میکند .

۸ــ ف (بنی‌نمیر) .

نام کسانیکه عمر از آنان روایت کرده است

از ابوعاصم نبیل، و محمدبن سلام جمحی، و هارون‌بن عبدالله، و ابراهیم‌بن‌منذر روایت کرده است[۱].

بلادری

ابوجعفر احمدبن یحیی‌بن جابر بلادری، و کنیه‌اش را ابوالحسن نیز گفته‌اند؛ از مردم بغداد و جدش جابر نزدخصیب فرمانفرمای مصر کتابت میکرد، بلادری شاعر وراویه بود، و در اواخر عمر اختلال مشاعر پیدا کرد، و در تیمارستان او را می‌بستند و همانجا درگذشت، سبب بیماریش خوردن تمربلادر[۲] از روی نادانی بوده که دچـار این پیش آمد گردید. از هجو کردن زیاد خودداری نداشت، ووهب‌بن سلیمان را برای بادی کـه‌از وی در محضرعبدالله‌بن یحیی‌بن خاقان، خارج شد، بود مورد نکوهش قرار داده وازگفته‌هایش این است.

أَیَا ضَرطَةً حُسبتْ رَعدَةً — تَنَوّقَ فی سَلّهَا جُهدَه
یُقَدّمُ[۳] وَ هبَّ بِهَا سَابِقاً — وَ صَلّی أَبوَ صَاعِد بعدَهُ
لَقَدْ هَتَکَ الله سَترِیهِمَا — کَذیٰ کُلّ مَنْ یَطْعَمِ الفَهدَه[۴]

این‌کتابها از اوست: کتاب البلدان الصغیر. کتاب البلدان الکبیر ـ ناتمام. کتاب‌ـ الاخبار والانساب. کتاب عهد اردشیر. که بشعر ترجمه کرده زیرا یکی از مترجمان فارسی بعربی بود.

طلحی

ابواسحاق طلحة بن عبیدالله بن‌محمدبن اسماعیل‌بن ابراهیم‌بن محمدبن‌طلحة بن‌عبیدالله تمیمی، از مردم بصره است، و ندیم موفق بود و از روایان و اخباریان بشمار میرفت ودر شب یکشنبه نیمه ماه ذی حجه سال دویست و نود[۵] ویك وفات یافت و این‌کتابها از اوست:

۱ـ فلوکل اشتباهاً این قسمت رادر اول شرح حال عمربن شبه گذاشته‌است.
۲ـ بلادر بروزن بهادر، بار درختی است که در دواها بکار برند (برهان قاطع).
۳ـ ف (فقدهت). ۴ـ ضرورتی در ترجمه اشعار دیده نشد.
۵ـ ف (هفتاد).

کتاب‌المتیمین . کتاب جواهرالاخبار .

ابن ازهر

از اخباریان ، ونامش (ابو) جعفر محمد[1] بن ازهر بن عیسی اخباری ، متولدسال دویست ، که در سال دویست‌وهفتاد ونه وفات یافت و هفتاد و نه‌سال داشته‌و از ابن اعرابی ودیگران آموخته‌بود، ازکتابهای اوست : کتاب التاریخ ـ که ازبهترین کتابهاست .

محمد بن سلام

ابـو عبدالله محمدبن سلام جمحی ، یکی از اخباریان و راویـان ، و این کتابها از اوست : کتاب‌الفاصل فی‌ملح‌الاخبار والاشعار . کتاب بیوتات‌العرب. کتاب طبقات الشعراء الجاهلیین. کتاب طبقات الشعراء الاسلامیین . کتاب‌الحلاب و اجراء[2] الخیل.

ابوخلیفه

فضل بن حباب‌بن محمدبن شعیب‌بن صخر جمحی بصری ، از بنی جمح (ونابینا بود) قضاوت بصره را داشت ، واز راویان اخبار ، و اشعار ، و انساب بشمار میرفت (وبخط ابن کوفی خواندم که ازمحمدبن‌سلام جمحی نیزروایت کرده است) وفاتش درشب یکشنبه‌سیزدهم ماه ربیع‌الاول سال سیصدوپنج است و روز یکشنبه در خانه‌اش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب طبقات الشعراءالجاهلین. کتاب‌الفرسان .

و از اخباریان ـ ابوالعباس

عبدالله بن اسحاق‌بن سلام مکاوی[3] که بعلم غریب و فقه ، وآثار و اشعار معرفت‌خوبی داشته و شاعر صادقی بود و از اشعار اوست :

یا نِقْمَةَاللهِ[4] حُلّی فی‌سَرا[5] مَلِكَ ... لایُصلحُ‌الدینَ وَ الدُّنیا بقیراط[6]

(وَ لیسَ یَنفُذَا مرأً فی رَعیَتِهَ ... حَتی یُشاوِرُ فیها بِنْتَ بِقْراط)[7]

۱ـ ف (جعفربن ابی‌محمد) . ۲ـ ف (اجر) .

۳ـ ف (مکاولی) . ٤ـ ف (یا نممةالله) .

۵ـ ف (فی‌یدی) . ٦ـ ف(بقراط) یعنی ای‌کیفر خدائی برسرای‌پادشاهی فرودآی‌که باندازۀ یك قیراط باصلاح دین و دنیای‌مردم نپردازد .

۷ـ و هیچ‌کاری را درباره رعایای خود انجام ندهد مگر پس ازمشورت با دختربقراط.

و مرادش قبیحه مادر معتز است . ازکتابهای اوست :کتاب‌الاخبار و الانساب والسیر که قسمتی از آن را دیده‌ام ولی تمام آنرا ندیده‌ام .

ابو اشعث

عزیز بن فضل بن فضالة بن مخراق[۱] بن عبدالرحمن عبیدالله بن مخراق ،و ازکتابهای اوست :کتاب صفاةالجبال[۲] والاودیة و اسماءها بمکه و ماوالاها[۳] .

ابن ابوشیخ

نامش سلیمان ، وکنیه‌اش ابو ایوب، از اخباریان ، و راویه‌ایست که بزرگان قوم را دیده داشت، و نویسندگان اخبار ازوی فراگرفته‌اند. ازکتابهای اوست : کتاب‌الاخبار المسموعه ، و من‌آنرا دیده‌ام .

وکیع قاضی

ابوبکر[۴] محمدبن خلف بن حیان‌بن صدقه ، معروف بوکیع قاضی ، در آداب برجستگی وتقدم داشته، و دربارهٔ نقاط قضاوت‌کرده بود. و پیش از اینها نزد ابوعمرمحمدبن یوسف‌بن یعقوب قاضی‌کتابت میکرد . و این‌کتابها از اوست :کتاب اخبارالقضاة وتاریخهم و احکامهم .کتاب‌الشریف ـ که به‌پیکرهٔ‌کتاب المعارف ابن‌قتیبه است .کتاب الانواء .کتاب الغرر . در اخبار[۵] .کتاب المسافر .کتاب الطریق ـ که‌آنرا النواحی هم‌گویند و مشتمل براخبار شهرها و راهها بوده وباتمام نرسیده است .کتاب‌الصرف[۶] . والنقد والسکه.کتاب‌البحث .

ابوالحسن نسابه

نامش محمدبن قاسم تمیمی. از مردم بصره ، و یکی از علماء انساب است‌که تاکنون (حیات دارد) و این‌کتابها از اوست :کتاب الانساب و الاخبار .کتاب الفرس و انسابها (کتاب‌تاریخ سائرالامم) .کتاب‌المنافرات بین‌القبائل و اشراف‌العشائر واقضیة الحکام بینهم فی ذلك .

۱ـ ف (مخارق) . ۲ـ ف (الخیل) . ۳ـ جب (وماورائها) .
٤ـف (ابومحمد بکربن). ۵ـ ف (العزو واخبار).
٦ـ ف (التصرف) .

اشنانی قاضی

ابوالحسین عمربن حسن‌بن مالك شیبانی . این کتابها از اوست: کتاب مقتل زیدبن‌علی (علیهما السلام) کتاب الخیل . کتاب فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب . کتاب مقتل‌الحسن‌بن علی‌علیهما‌السلام .

ابوالحسین

بن‌ابوعمر محمدبن یوسف . این کتابها از اوست : کتاب غریب‌الحدیث . بزرگ و ناتمام است . کتاب‌الفرج بعدالشدة .

ابوالفرج(بن) اصبهانی

علی‌بن حسین‌بن (محمدبن) هیثم قرشی، از فرزندان هشام‌بن عبدالملك، ازشاعران، ومصنفان ، و ادیبان بود، وکمتر ازکسی‌روایت میکرد ، و در تألیفات خود بیشتر بکتابهائی استناد داشت‌که نویسندهٔ آن معلوم باشد و یا از روی نسخهٔ اصلی صحیح و خوبی باشد ، وفاتش در سال سیصد وشصت و اندیست ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاغانی الکبیر ــ در حدود پنجهزار ورق. کتاب مجردالاغانی . کتاب اشعارالاماء والممالیك . کتاب الحمادین[1]. کتاب‌الدیارات. کتاب‌صفة هارون(کتاب نسب‌بنی‌عبدشمس، ازملحقات‌بخط‌مصنف. کتاب‌القیان، ازملحقات‌است). کتاب‌مقاتل آل ابیطالب . کتاب تفضیل‌ذی الحجة . کتاب‌الاخباروالنوادر. کتاب ادب‌السماع . کتاب اخبارالطفیلیین . کتاب ادب‌الغرباء من اهل‌الفضل‌والادب. کتاب مجموع الاثار والاخبار . کتاب‌الفرق والمعیار . که رساله‌ایست در : هارون بن‌المنجم بین‌الاوغاد والاحرار .

جلودی

ابواحمد عبدالعزیز بن‌یحیی جلودی ، او مردم بصره ، و از اخباریان وصاحبان‌سیر و روایت[2] است وبعد از سال سیصدو سی وفات یافت . و این‌کتابها از اوست : کتاب اخبار خالدبن صفوان . کتاب اخبار العجاج ورؤبة بن‌العجاج[3] . کتاب مجموع قرائةامیرالمومنین علی‌بن ابیطالب .

۱ـ ف(کتاب‌الحمارین والحمارات) . ۲ـ ف (وزیادات) . ۳ـ ف(ورؤبة ابنه) .

(بسم الله الرحمن الرحيم)

(از خدا استعانت جويم)

فن دوم - از مقاله سوم

در اخبار

پادشاهان ، و نويسندگان ، و خطيبان و مترسلان و كارمندان خراج، و صاحبان ديوان (و نام كتابهاى آنان)

اخبار (ابراهيم بن مهدى)

ابراهيم بن مهدى بن منصور بن محمد بن على بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، اول نابغه ايست كه ازبنى عباس وفرزندان خلفا ظاهر گرديد ، ونويسنده و شاعر وصاحب تأليفاتى بود، مادرش شكله از طبرستان ، وگويند دختر پادشاه طبرستان است. مهدى رنگى سياه ، بسياهى تند ، وهيكلى درشت و اخلاق بزرگوارانهٔ داشت . و پيش از او در ميان فرزندان خلفاء كسى بآن فصاحت و طبع شعر ديده نشده ، باضافه در موسيقى وآواز نيز هنرمند واز هر كسى برجسته‌تر بود. اسحاق و پس از اوابراهيم[1] ، ازوى فراگرفتند و مغنيان در هنر خود باو حكميت ميدادند . تولدش درسال ... و اين كتابها از اوست : كتاب ادب ابراهيم. كتاب الطبيخ . كتاب الطيب[2] . كتاب الغناء .

١ـ ف (و ابراهيم قبله) . ٢ـ ف (الطب) .

مأمون

عبدالله بن‌هارون بن‌مهدی بن منصور بن‌محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب اعلم خلفا[1] بفقه و کلام بود ولی بپایه فصاحت برادرش محمدبن زبیده نمیرسید. وشهرتش ما را از نوشتن شرح حالش بی‌نیاز میدارد. و این کتابها از اوست: کتاب جواب ملك البرغز فیها سئل عنه من امور الاسلام والتوحید. رسالته فی حجج مناقب الخلفاء بعدالنبی صلم. رسالته فی اعلام النبوة.

ابن معتز

عبدالله بن‌معتز بن‌متوکل بن معتصم بن رشید بن‌مهدی، یگانه مرد دوران خود درادب و شعر بود، فصحاء اعراب بدیدارش میآمدند[2] واواز آنان آموخته، وعلما نحو واخبار راملاقات کرده مسموعاتش بسیار و روایاتش فراوان بوده، وکتابهای زیادی تألیف نموده که شهرتش مارا ازشرح حالش بینیاز میدارد. این کتابها از اوست: کتاب الزهروالریاض کتاب البدیع. کتاب الجوارح والصید. کتاب السرقات. کتاب اشعار الملوك. کتاب مکاتبات الاخوان بالشعر. کتاب الاداب. کتاب حلی الاخبار. کتاب طبقات الشعراء. کتاب الجامع فی الغناء. کتاب ارجوزة فی ذم الصبوح.

ابودُلف

ابودلف قاسم بن عیسی بن معقل بن ادریس عجلی، سرور و امیر قوم خود و یکی[3] از ادباء و فضلا، و شعرا، بسیار خوب بود، ودرآواز وموسیقی هنرمندی وشهرتی داشت. این کتابها از اوست: کتاب البزاة والصید. کتاب النزه. کتاب السلاح. کتاب سیاسة الملوك.

فتح بن خاقان

فتح بن خاقان بن‌احمد، مرد بسیار با ذکاوت، وهوش، وخوش‌اخلاق‌وازشاهزادگان بود متوکل‌ویرا ببرادری برگزیده‌وگرامیتر ازتمام فرزندان وخاندان خود میشمرد. کتابخانهٔ

۱ـ جب (الفقهاء). ۲ـ ف (یقصد) جب (یقصده).
۳ـ ف (اخذعنه الادباء) جب (احدالادباء).

داشت که علی‌بن یحیی‌بن منجم برایش جمع‌آوری کرد . و بزرگتر و نیکوتر از آن دیده نشد . و خانه‌اش مرکز فصحاء اعراب و علماء کوفه و بصره بود .

ابوهفان گوید : سه‌نفر بودند که ندیدم کسی باندازه آنها دوستدار علم و کتاب باشد واین سه‌نفر ، جاحظ ، و فتح‌بن خاقان ، و اسماعیل‌بن اسحاق قاضی بودند . اما جاحظ کتابی که بدست میاورد ــ هرچه باشد ــ تا بآخر آن را میخواند ، و چه بساکه دکان وراقان و کتابفروشان‌راکرایه‌میکرد، ودرآنجا شب‌رابزنده‌داری[1] وخواندن‌کتاب میگذراند. اما فتح بن خاقان‌که همیشه همنشین متوکل بود ، اگر متوکل برای قضاء حاجتی برمیخواست‌کتابی‌از آستین یا بغل خوددرمیاورد ، وبخواندن‌آن در مجلس متوکل مشغول میشد تا او بازگردد و چه بساکه دربیت الخلا نیز این‌کار را میکرد .

اما اسماعیل بن اسحاق، نشدکه من بر وی درآیم . و او را درحال زیرو رونمودن، یا پاك‌کردن‌کتابی نبینم. وفات فتح در همان شب قتل‌متوکل بودکه با وی‌کشته شد، واین کتابها از اوست :کتاب البستان ــ این‌کتاب باو نسبت داده شد وکسیکه آن را برای وی تألیف‌کرد شخصی بود بنام محمد بن عبدربه و معروف براس‌البغل .کتاب‌الصید والجارح . کتاب‌اختلاف الملوك .کتاب‌الروضة والزهر[2] .

خاندان طاهر

عبدالله‌بن طاهر، از شعر او مترسلان بلیغ ، و پسر طاهربن حسین بود، وهریك دارای رسائل مجموعه‌ایست ، ورساله طاهربن‌حسین بمأمون هنگام فتح بغداد مشهوروبسیار نیکوست .

منصوربن طلحه

بن‌طاهر بن‌حسین ،که عبدالله‌بن طاهر ویرا حکیم[3] خاندان طاهر مینامید ، و مورد اعجاب و تقدیرش بود ، وحکومت مرو[4] و آمل[5] وزم[6] و خوارزم[7] را داشت و در فلسفه

۱ـ ف (یثبت) جب (یبیت) .

۲ـ قفطی در تاریخ الحکماء اورا مؤلف‌کتاب قلاعدالعقبان دانسته (ر.ك . قفطی چاپ اوفست ص ٦ـ٤) .

۳ـ ف (حکم) . ٤ـ مروظاهراً همان مرو شاهجانست‌که از شهرهای مهم‌خراسان میباشد (ر.ك. معجم‌البلدان) . ٥ـ آمل دراینجا ظاهراً شهریست‌که باین نام در مغرب جیحون و در راه بخاراست (معجم‌البلدان) . ٦ـ زم‌کلمه‌ایست فارسی و نام شهر کوچکی است‌که‌کنار جیحون‌میان ترمذ وآمل است (معجم‌البلدان) . ۷ـ خوارزم یاخیوه سرزمینی است در مجرای سفلی اموردیا و از قدیم در تمدن آسیای مرکزی مؤثر بوده است (مقدمهٔ برهان قاطع بقلم‌آقای دکتر معین صفحه بیست ودو) .

کتابهای مشهوری دارد که از جمله کتاب المونس در موسیقی است و کندی آن را که خواند، گفت بهمان گونه که صاحبش آن را نامیده، مأنوس کننده است. و این کتابها از اوست: کتاب الابانة عن افعال الفلك. کتاب الوجود. کتاب رسالته فی العدد و المعدودات. کتاب الدلیل والاستدلال.

عبیدالله

بن عبدالله (بن) طاهر، از شاعران و مترسلان امراء بوده، و بعد[1] از محمدبن طاهر بن عبدالله بن طاهر ریاست شرطه[2] بغداد را داشت و سرور و رئیس خاندان خود و آخرین نفر این خاندان است که باداشتن ریاست از دنیا رفت. و این کتابها از اوست: کتاب الاشاره فی اختیار الشعراء کتاب رسالته فی السیاسة الملوکیه. کتاب مراسلاته لعبدالله بن المعتز. کتاب البراعة و الفصاحة.

نویسندگان و همکارانشان

نام نویسندگانی که نامه‌نگار بوده و نامه‌هایشان بصورت مجموعهٔ درآمده

عبدالحمیدبن مروان

کاتب مروان بن محمد، که در ابتداء آموزگار کودکان بوده، و از شهری بشهری میرفت و نامه‌نگاران از وی آموختند و رویه اورا پیروی کردند. و اوکسی است که بلاغت را در نامه‌نگاری آسان کرده و در زمان خود مانندی نداشت و از مردم شهر ... در شام بود. مجموعه نامه‌هایش درحدود هزار ورق است.

غیلان ابومروان

نامش ... و خبر وی را در مقالـه متکلمان و اخبار مرجئه آورده‌ایم و مجموعـهٔ نامه‌های اودر حدود دوهزار ورق‌است.

۱ـ ف (فی‌خلافة محمدبن عبدالله‌بن طاهر) جب (خلافة محمدبن عبدالله‌بن طاهر ..).

۲ـ شرطه از شرط و بمعنی محافظان و باصطلاح امروز امنیه است (اقرب‌الموارد).

سالم

مکنی بابوعلا ، کاتب هشام بن عبدالملك ، داماد عبدالحمید بود . فصاحت و بلاغتی داشت ونامه‌های ارسطو را باسکندر ترجمه نمود. و (یا) برایش ترجمه کردند و او اصلاح کرده است ، مجموعهٔ نامه‌های وی درحدود یکصد ورق است .

عبدالوهاب بن علی

کاتب بلال بن ابو بردة بن ابو موسی اشعری ، مرد فصیح و بلیغی بود و نامه‌های کمی دارد .

خالدبن ربیعه افریقی

از نامه نگاران بلیغی است که (هردو دولت را درك کرد) ، و نشو ونمایش در دیوان دولتی بود و مجموعهٔ نامه‌هایش درحدود دویست ورق است .

یحیی و محمد پسران زیاد حارثی

از فرزندان حارث بن کعب ، و هردو شاعر و مترسل و بلیغ بودند و مجموعه نامه‌هائی دارند .

عمارة بن حمزه

کاتب ابوجعفر منصور و بردهٔ او، مردی متکبر و خودپسند و در عین‌حال ، سخاوت، و فصاحت و بلاغتی داشته و از یك چشم نابینا بود . ابوجعفر و مهدی برای رعایت حقوقی که برآنها داشت اخلاق ناهنجار او را تحمل‌میکردند و او هم‌کارهای مهمی برایشان‌انجام داده بود . و از مجموعه نامه‌های او رسالةالخمیس[1] است‌که برای بنی‌عباس خوانده میشد .

جبل بن یزید

کاتب عمارة بن‌حمزه ، از مترجمان انگشت شمار در بلاغت بود .

۱ــ ف (الجیش) .

محمد بن حجر

بن‌سلیمان ، ازمردم حران[۱] مرد بلیغی بود و با فرمانفرمایان ارمنستان و شام‌برای خود مکاتباتی داشته و تألیفاتی هم دارد .

کاتب عباس بن محمد

بن (علی‌بن) عبدالله ، بلیغ و نامه‌نگار و از مردم انبار[۲] بود و مجموعه از نامه‌های خود دارد

اخبار عبدالله بن مقفع

عبدالله‌بن مقفع ، نامش در فارسی روزبه بود و پیش از مسلمان شدنش ابو عمرو کنیه داشت ، و همینکه اسلام آورد ، ابومحمد راکنیهٔ خود قرارداد . و مقفع پسر مبارك است و سبب تقفع[۳] او این است که حجاج ویرا برای تصرف در امـوال دولتی دربصره ، تـازیانه سختی زده و از این جهة دستش خشکیدگی پیدا کرد . عبدالله از مردم جوز است[۴] که یکی از شهرستانهای فارس بوده وابتدا برای داودبن عمر بن هبیره کتابت میکرد . وبعد عیسی‌بن علی‌کتابت‌کارهای کرمان را در عهده اوگذاشت . بی‌اندازه فصیح و بلیغ و از نویسندگان و شاعران فصیح بشمار میرفت ، و هم او بودکه آن شرائط سخت را در قضیه عبدالله بن علی‌و منصور[۵] نوشته و همه‌گونه پیش‌بینیها را درآن بکار بردکه منصور کینه‌اش را بدل گرفت . و

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب .

۳ـ رجل مقفع‌الیدین ،کمعظم ، مرد ترنجیده ، ویراگرفته دست . (منتهی‌الارب) .

٤ـ ظاهراجوز فیروز آباد است (لغتنامه دهخدا ص ۳۵۲ . حاشیه ۳) .

۵ـ عبدالله‌بن علی پسرعموی منصور خلیفه‌عباسی بوده وبراو خروج‌کرد، منصورابومسلم خراسانی‌را بجنگ‌اوفرستاده و عبدالله‌که شکست خورد ، پنهان‌گردید. سلیمان وعیسی‌برادران عبدالله بشفاعت برخواسته و منصور شفاعت آنانـرا پذیرفته و حاضر برای دادن نوشته امان باوگردید . تنظیم این نوشته در عهده ابن مقفع‌گذاشته شد زیرا ابن مقفع چنانچه در متن هم اشاره شده منشی عیسی‌بن علی بود . و در تنظیم امان نامه‌راه افراط را پیمود . و در بعضی فصول‌آن نوشت ؛ اگرامیرالمؤمنین بعم خود عبدالله غدرکند زنانش بی‌طلاق بیزار ، و ستورانش وقف؛ وبندگانش‌آزاد ، و مسلمانان از بیعت او ، یله‌ورها باشند ، این نامه راکه برای توشیح نزد منصور بردند سخت بروی‌گران‌آمد وگفت چه‌کسی‌آنرا نوشته،گفتند مردی بنام ابن‌مقفع کاتب عم توعیسی ، منصور بسفیان والی بصره دستورکشتن او را داده و او هـم ویرا تکه تکه کرده در آتش تنور انداخت (ر.ك. لغتنامه دهخدا ذیل ابن‌المقفع).

زمانیکه سفیان بن معاویه او را سوزاند ، روی موافقت نشان داده ، و خون بهائی نخواست و خونش بهدر رفت .

وی یکی از ناقلان فارسی بعربی بوده و در این دو زبان مهارت و فصاحت داشته ، وچندین کتاب از فارسی بعربی ترجمه کرده که ازآن جمله است : کتاب خداینامه فی‌السیر. کتاب آئین‌نامه فی‌الآئین[1] . کتاب کلیله ودمنه. کتاب مزدك کتاب التاج فی‌سیرة انوشیروان. کتاب‌الاداب‌الکبیر ـ معروف بمافراجسنس[2]. کتاب الاداب‌الصغیر. کتاب الیتیمه ـ فی‌الرسائل. (کتاب رسائله . کتاب جوامع کلیله ودمنه . کتاب رسالته فی‌الصحابه) .

اخبار ابان لاحقی

ابان‌بن عبدالحمیدبن لاحق بن عقیر[3] رقاشی ،که خود و خانواده‌اش شاعر بوده ، و او در میان آنان ، در نقل کتابهای منثور بشعر مزدوج تخصصی داشته ، و از چیزهائی که نقل کرده است: کتاب کلیله ودمنه . کتاب سیرة اردشیر . کتاب سیرة انوشیروان . کتاب بلوهر وبوداسف[4] . کتاب رسائله . کتاب حلم‌الهند .

قمامة بن یزید[5]

کاتب عبدالملك‌بن صالح . با بلاغت و فصاحت بود . وچون از عبدالملك نزد رشید سخن‌چینی کرد، بود ، او هم با شکنجه ویرا کشت ، و با تبر سرش را از بدن جدا کرد . از کتابهای اوست : کتاب رسائل .

هریربن صریح

کاتب قمامه ، و مکنی بابوهاشم ، از مردم حاضر طی[6] و از فصحاء ومترسلان بود ، وکتاب رسائل ـ او را من دیده‌ام که یکصد ورق بود .

اخبار علی‌بن عبیده ریحانی

یکی ازبلیغان وفصیحانی‌است که بمأمون اختصاص داشت. ودرتألیفات وتصنیفات خود

۱ـ ف (فی‌الاصر) .
۲ـ ف (بمافراحسیس) .
۳ـ ف (عفیر) .
٤ـ ف (بردانیه) .
٥ـ ف (زید) .
٦ـ حاضر از احیاء بزرگ عرب‌است که بآن حاضرطی گویند (معجم‌البلدان) .

طریقهٔ حکماء را پیروی میکرد. و متهم بزندقه شد ، واز نویسندگان ماهری بودکه با مأمون سرگذشتهائی داشت از جمله وقتی درحضورمأمون بودکه پسربچهٔ طپانچه بصورت پسربچهٔ دیگرزده و مأمون آنرا میدید . و خواست بداندکه علی نیز بآن توجهی داشته ، از وی پرسید آیا دیدی. علی با دست اشاره کرد درحالیکه انگشتهارا از هم بعلامت پنج دورداشته بود ، یعنی پنج که بعربی خمسه و تصحیف آن خمشه بمعنی طپانچه زدن است . و از این قبیل چیزهائی داشت که هوش و ذکاوت او را میرساند . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب المصون . کتاب البرزخ . کتاب رائدالود[1] . کتاب المخاطب . کتاب الطارف[2] . کتاب الهاشمی . کتاب المعانی . کتاب الخصال . کتاب الناشی . کتاب الموشح . کتاب شمل والفة . کتاب الجد[3]. کتاب المتجلی. کتاب الصبر . کتاب سناء وبهاء.[4] کتاب الزمام . کتاب مهر آزاد و چشنش[5] . کتاب کیلهر اسف الملك . کتاب صفة الدنیا[6] . کتاب الاخوان . کتاب روسابدك[7]. کتاب صفة الجنه . کتاب الانواع . کتاب الوشیح . کتاب العقل والجمال[8] . کتاب ادب جوانشیر. کتاب شرح الهوی و وصف الاخاء . کتاب الطاوس . کتاب المشجی[9] . کتاب اخلاق هارون . کتاب الاصناف. کتاب الخطب. کتاب الناجم. کتاب صفة الفرس. کتاب التنبیه . کتاب المشاکل. کتاب فضائل اسحاق . کتاب صفة الموت . کتاب السمع والبصر . کتاب الیأس و الرجاء . کتاب صفة النحل و البعوض. کتاب صفة العلماء . کتاب ابن الملك . کتاب المؤمل و المهیب. کتاب ورود و ودودالمکلیین[10] . کتاب المعاقبات. کتاب مدح النبیذ[11]. کتاب الجمل . کتاب الجمل . کتاب خطب المنابر . کتاب النکاح . کتاب الانواع . کتاب الاوصاف . کتاب امتحان الدهر . کتاب الاجواد . کتاب المجالسات (کتاب النبیه) .

اخبار سهل بن هارون

سهل بن هارون بن راهیونی[12] از مردم دستمیسان[13] . ببصره نقل مکان کرد ، و از خادمان خاص مأمون گردید وتصدی خزانةالحکمه را داشت . حکیم و فصیح و شاعر ایرانی نژادی بودکه از شعوبیان و متعصبان در ضدیت با عرب بشمار میرفت ، و در این باره کتابها

۱ـ ف (الرد) .
۲ـ ف (الطارق) .
۳ـ ف (الحد) .
٤ـ ف (سباء و بهاء) .
٥ـ ف (نهرارد حسیس) .
٦ـ ف (الرما) .
۷ـ درمتن نقطه ندارد .
۸ـ ف (العُقل والحبال) .
۹ـ ف (الشبحی) .
۱۰ـ ف (الماکنین).
۱۱ـ ف (الندیم) .
۱۲ـ ف (راهنوی) .
۱۳ـ دستمیسان شهرستان بزرگیست میان واسط و بصره و اهواز وباهواز نزدیکتر است (معجم البلدان) .

و رساله‌های زیادی دارد. و (بی‌اندازه) بخیل وخسیس بود . و در همین زمینه رسالهٔ برای حسن‌بن سهل نوشته و درآن بخل را ستوده و او را باین امر ترغیب ، و درخواست‌چیزی نیزاز او نموده بود، حسن در پشت‌آن رساله نوشت : رساله‌ات رسید و برنصیحتهایت آگاه شدیم . و پاداش آنرا پذیرفتن نصیحت و تصدیق گفتار تو قرار دادیم والسلام . وچیزی هم برایش نفرستاد .

ابوعثمان جاحظ برای وی برتری قائل بوده ، وبراعت و فصاحت او را ستوده ، و درکتابهای خود از او نقل کرده است . تألیفات سهل بن هارون : کتاب دیوان الرسائل . کتاب ثعله وعفره[1] بپیکره کلیله ودمنه . کتاب الهذلیه و المخزومی . (کتاب شجرةالعقل) . کتاب‌النمر والثعلب. کتاب‌الوامق والعذراء. کتاب‌ندود ، و ودود ، ولدود[2] . کتاب‌الضرّتین[3] کتاب اسباستوس[4] فی‌اتخاذالاخوان . کتاب‌الغزالین . کتاب ادب اشك‌بن اشك[5] . کتاب الی عیسی‌بن ابان فی‌القضاء . کتاب تدبیرالملك والسیاسة .

سعدبن هریم[6] کاتب

همکار سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمه ، و بلیغ و فصیح و نویسندهٔ بودکـه جاحظ از وی نقل‌کرده ، و ازکتابهای اوست: کتاب الحکمة و منافعها . و مجموعه رسائلی نیزدارد.

سلم

با سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمة همکار بود . و ترجمه‌هائی از فارسی بعربی‌دارد .

علی‌بن داود

کاتب زبیده مادر[7] جعفر یکی از بلیغانی بودکه در تألیفات خود رویه سهل‌بن‌هارون را داشت. و این‌کتابها از اوست: کتاب الجرهمیة و توکیل‌النعم[8]. کتاب الحرة والامة. کتاب الظراف .

محمدبن لیث خطیب

مکنی بابو ربیع ، که برای یحیی بن خالـدکتابت میکرد، و از هواداران بنی امیه

۱ــ ف (عفراء) .
۲ــ جب (ندود ودود ود) .
۳ــ ف (الضربین) .
٤ــ ف (اسباسیوس) .
٥ــ ف (اسیل‌بن اسیل) .
٦ــ ف (هارون) .
۷ــ ف (دختر) .
۸ــ جب (وهوکتاب‌النعم) .

و معروف بقفیه و مردی بلیغ، مترسل، کاتب، ومتکلمی ماهر، وبا گذشت بود، گویند باندازهٔ جوانمردی‌داشت که هیچ چیزی درنزد او ارزش نداشت. برمکیان ویرا گرامی داشته ونیکو مینواختند. و از زنادقه‌شمرده میشد. ازکتابهای اوست: کتاب الهلیلاجه فی‌الاعتبار. کتاب الرد علی‌الزنادقة. کتاب جواب‌قسطنطین عن‌الرشید. کتاب الخط والقلم. کتاب عظةهارون‌ـ الرشید. کتاب (الی) یحیی‌بن خالد فی‌الادب.

درباره وی جزاین، چیزهای دیگر گفته شده، و ابن‌حفص‌نوشته است: محمدبن‌لیث از بنی‌حصن و از سخن‌پردازان‌وبردگان بنی‌امیه بود، و تمایلی بضدیت با ایرانیان داشت. وبدین جهة مورد بغض برمکیان گردید. و در رساله‌هایش زبان پند و موعظه را بکارمیبرد. و بخط ابن‌ثوابه خواندم، که محمدبن لیث خطیب دارای چندین رساله است. و او پسر آذربادبن فیروزبن شاهین‌بن اذر، هرمزبن هرمز (بن) سروشان‌بن بهمن افرندار است که نسبش بدارا شاه میرسید، و مجموعه رسائلی نیز دارد.

عتابی

ابوعمرو کلثوم‌بن عمروبن ایوب ثعلبی عتابی، از مردم شام، مقیم قنسرین[۱]، شاعر دنویسنده و نامه‌نگار خوبی بود. با برمکیان مصاحبت داشته، و از خاصان‌آنها بشمار میرفت. بعد بمصاحبت طاهربن حسین، و علی بن هشام درآمد. گویند بعد ازکشته شدن جعفربن یحیی، و از میان رفتن نعمت‌برمکیان، رشید او را پذیرفته وگفت: عتابی، پشت سرمن چه تازه‌هائی است، وی مرتجلا این اشعار نغزرا در این معنا سرود.

أَسَرَّكَ[۲] أَنِّي نِلْتُ مَا نَالَ جَعْفَرٌ ‌ ‌ مِنَ الْمُلْكِ أَوْ مَا نَالَ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ[۳]

وَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَغَصَّنِي ‌ ‌ مُغَصِّيهِمَا بِالْمُرْهَفَاتِ الْبَوَادِرِ[۴]

دَعِينِي تَجِئْنِي مَنِيَّتِي[۵] مُطْمَئِنَّةً ‌ ‌ وَ لَمْ أَتَكَلَّفْ هَوْلَ تِلْكَ الْمَوَارِدِ[۶]

فَإِنَّ مَشُوبَاتِ الْأُمُورِ مَنُوطَةٌ[۷] ‌ ‌ بِمُسْتَوْدَعَاتٍ فِي بُطُونِ الْأَسَاوِدِ[۸]

۱ــ قنسرین قصبه‌ایست در۲۵ کیلومتری جنوب حلب‌که درسال هفدهم هجری فتح‌گردید (قاموس‌الاعلام ترکی).

۲ــ ف (امنزل).

۳ــ ایا شادمان شوی‌که من دارائی جعفر یحیی‌بن‌خالد را پیداکنم.

٤ــ واینکه امیرالمؤمنین مرا با شمشیر آبدار خود بهمان روزگار تیره وتارآنان بیندازد.

٥ــ ف (میتتی).

٦ــ بگذار بآرامی مرگ مرا برباید و من بزحمت آن پیش‌آمدهای جان‌گداز نیفتم.

٧ــ ف (فان علیات‌الامور مشوبة).

٨ــ زیراکارهای درهم وبرهم بستگی بچیزهائی داردکه در دل شیرمردان نهفته است.

وی بهتر از هر کسی در نامه‌ها و شعرهایش پخته‌گی داشت و رویهٔ نابغه را پیروی میکرد . وفاتش ... واین کتابها ازاوست : کتاب‌المنطق . کتاب‌الاداب . کتاب فنون‌الحکم. کتاب الحیل ، نازك است . کتاب‌الالفاظ . این کتاب را ابوعمر زاهد ازمبرد روایت کرده، و شگفت‌آور است . کتاب‌الاجواد .

عتبی

ابوعبدالرحمن محمدبن‌عبدالله بن عمروبن معاویة‌بن عمروبن عتبة‌بن ابوسفیان‌بصری. ابوعینا گوید : عمرو بن عتبه را در نسب او گنجانیده‌اند . عتبی از هر کسی فصیح‌تر بود ، خود و پدرش ، دوبزرگوار ، و دو ادیب فصیحی بودند . و عتبی طبع شعر هم داشت که پدرش آن‌را نداشت . گویند : وقتی بخانه اسماعیل بن جعفر آمده ، و اجازه دخول خواست غلامانش گفتند بحمام رفته است او گفت .

وَ اَمیرٍ اذا اَرادَ طَعاماً | قالَ غلمانه اتی[1] الحُماما[2]
فَیکونُ الجوابُ منی الی الحاجِب | ما اِنْ اَردتُ الاَسلاما[3]
لَستُ اَتیکم مِنْ الدهرِ اِلاّ | کُل یومٍ یکونُ[4] فیهَ صیاما[5]

عتبی در سال دویست و بیست و هشت وفات یافت و این کتابها ازاوست : کتاب‌الخیل. کتاب (اشعار)الاعاریب و اشعارالنساءاللاتی احببن‌ثم ابضغن (کتاب‌الذبیح) . کتاب‌الاخلاق.

نام کاتبان مترسلی که نامه‌هایشان را روایت[6] کرده‌اند

قاسم‌بن صبیح(کم) . یحیی‌بن خالد(کم) . فضل پسر یحیی (کم) . جعفر پسر یحیی (کم) قاسم[7] بن‌ابوصالح (کم) . یوسف بن قاسم (کم). یعقوب بن نوح (کم). یوسف‌لقوه (کم). فضل‌بن‌سهل ـ زیاد . حسن‌بن سهل (کم). محمدبن‌بکر (کم). احمدبن‌منجم ـ زیاد. احمدبن یوسف‌کاتب مأمون (که بوزارت هم رسید) زیاد .

---

۱ ــ ف(مضی) . ۲ ــ وامیری که چون‌طعام بخواهم حاجبش گویدم که رفت بحمام.
۳ ــ در جوابش من این‌چنین گویم‌کامدم من برای عرض سلام .
٤ ــ ف (ترون) . ٥ ــ بچنین درگهی نیارم روی . خبر همان روزهای ماه صیام
٦ ــ جب (دونت) . ۷ ــ جب (الفیض) .

ابو اسحاق ابراهیم بن عباس

بن محمدبن صول‌کاتب ، یکی از بلیغان و شاعران فصیحی است که در دوران دستهٔ از خلفاء تصدی دیوان رسائل را داشته و از ظرفاء و بزرگان بود ، ابو تمام گوید : اگر هرآینه همت ابراهیم در خدمت بسلاطین ویرا بآن پایه بالا نمیبرد ، برای شاعران نانی بجا نمیماند یعنی شعرش بآن پایه خوب بود . این‌کتابها از اوست : کتاب رسائل . کتاب الدوله . بزرگ است . کتاب‌الطبیخ . کتاب‌العطر . .

حسن‌بن وهب

ابن‌سعید بن‌عمروبن حصین‌بن قیس‌بن قنان‌بن‌متی . و قنان‌کاتب یزیدبن ابوسفیان در زمان حکمرانیش در شام بود ، و بعد برای معاویه‌کتابت میکرد ، و معاویه او را به یزید داده ، و در خلافت یزید وفات یافت ، یزید فرزند او را بنام قیس بکتابت گمارد ، وقیس برای مروان وعبدالملك ، وپس از آنان ، برای هشام‌کتابت‌کرده، و در زمان هشام وفات یافت . وهشام فرزند او حصین را بکتابت برگزید سپس‌کاتب مروان شد ، (و با او بمصر رفت ، مروان که‌کشته شد) نزد ابن هبیره رفته، و ابن هبیره از ابوجعفر برای او زینهار-نامه گرفته و او هم درخدمت منصور ومهدی بود ، تا آنکه درراه ری وفات یابت ، ومهدی پسراو عمررا بکتابت برگزید ، و مدتی هم‌کاتب خالدبن برمك بود ، تا وفات یافت ، و سعید جای او را گرفته ، و همیشه در خدمت خاندان برمك بود ؛ فرزندش وهب بهرطرفی روی‌آورد ، مدتی نزد جعفر بن یحیی‌کتابت‌کرد ، بعد در دستگاه ذوالریاستین درآمده و ذوالریاستین درباره او میگفت : من عجب دارم ازکسیکه وهب با او باشد ، و او اهتمامی بخود نداشته باشد . پس از ذوالریاستین ، حسن‌بن سهل او راکاتب خود نمود وکارکرمان و فارس‌را باووا گذارکردتا بآن سروصورتی دهد ، و هنگامیکه او را از فم‌الصلح[1] برسالت نزد مأمون فرستاد درراه بغداد ـ فم‌الصلح غرق شد. سلیمان در سن چهارده سالگی‌بکتابت مأمون برگزیده شد ، وبعد برای ایتاخ ، واشناس کتابت‌کرده ، و در دوران معتمد بمقام وزارت رسید . ونامه‌هایش بصورت‌کتابی جمع‌آوری شد . اما حسن‌بن وهب برادر سلیمان، کاتب محمدبن عبدالملك زیات بود . وریاست دیوان رسائل را داشت ، و شاعری بلیغ، و نامه‌نگاری فصیح، ویکی از نویسندگان ظریف وبذله‌گوئی بوده و نامه‌هایش بصورت‌کتابی جمع‌آوری شده است .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۵۵ همین‌کتاب .

ابن عبدالملك زیّات

نامش‌محمدبن عبدالملك‌بن ابان (زیات) ، و ابان از مردم دهکده دسکره[1] درجبّل[2] بودکه در آنجا روغن جمع‌کرده وببغداد می‌آورد . و محمد از شاعران بلیغی است‌کـه در زمان سه‌خلیفه، معتصم ، واثق ، ومتوکل مقام‌وزارت را پیداکرد ، ومتوکل پس از چهل روز از خلافتش او را دستگیر وبقتل رسانید ، و ما بشرح حال او در جای دیگـر خواهیم پرداخت . وفاتش در سال دویست وسی‌وسه ؛ وازکتابهای اوست: کتاب رسائل .

قاسم‌بن یوسف

برادر احمدبن یوسف ، شاعر ، و مترسل ، و دارای‌کتاب رسائل است .

عمروبن مسعده

بن‌سعید[3] (بن...) از وزراء مأمون ، و مرد بلیغ و شاعر و مترسلی بود . وکتاب رسائل بزرگی دارد .

سعید بن وهب‌کاتب

این شخص از خاندان وهب‌بن سعید نیست و از نژاد ایرانیان است . و این‌کتابها از اوست :کتاب رسائل .کتاب دیوان شعره .

حرانی

ابوالطیب عبدالرحیم‌بن احمدحرانی ، از شاعران ومترسلان بلیغ ، وکتاب رسائل. وکتاب فی‌البلاغه از اوست .

ابوعلی بصیر

شاعر و بلیغ ومترسل بود، و میان او وابوالعیناء مهاجات ومکاتبات نیکوئی مبادله شده و دراین‌باره اشعاری نیزدارد . وکتاب رسائل .کتاب دیوان شعره از اوست .

۱ـ دسکره نام چند محل است و در اینجا مراد دهکده‌ایست که در مقابل جبل است (معجم‌البلدان) .

۲ـ جبل بفتح جیم وتشدید باء وضم ل دهکده بزرگی است میان نعمانیه و واسط که سابقاً شهری بوده و قاضی‌آن‌ضرب‌المثل شده است (ر.ك. معجم‌البلدان).

۳ـ ف (عمروبن سعیدبن مسعده) .

یوسفی

ابوالطیب‌محمدبن عبدالله، از فرزندان احمدبن یوسف‌کاتب است، که کتابت مأمون را داشت، ورساله‌هایش شهرتی پیدا کرد، و درشمارمترسلان بلیغی بود. این کتابها از اوست: کتاب‌الفصول فی‌الرسائل المختاره : کتاب رسائله خاصة

بنو مدثر

احمد، و محمد، و ابراهیم. که همه شاعر و مترسل و بلیغ بودند. احمدکتابی بنام‌کتاب المجالسه والمذاکره دارد.

هارون بن محمد

ابن عبدالملك زیات، مکنی بابو موسی، در جمع‌آوری اخبار اهتمامی داشته ویکی از راویان بود. و این‌کتابها از اوست :کتاب اخبار ذی‌الرمه :کتاب رسائله.

سعیدبن حمید

مکنی بابوعثمان، کاتبی بود شاعرو نامه‌نگاری شیرین گفتار، در هنر خود برجستگی داشت. در ربودن از دیگـران مهارت بخرج میداد، وبسیار بعاریت[1] میگرفت. و اگر بسخنان سعید و اشعارش میگفتند بخانه خود برگرد، چیزی برای او باقـی نمیماند. و این سخن از احمدبن ابوطاهر درباره گفته‌های اوست. وی مدعی بودکه از شاهزادگـان ایرانست. این‌کتابها ازاوست: کتاب انتصاف العجم من‌العرب‌که معروفست بتسویه. کتاب دیوان رسائله. کتاب دیـوان شعره والصراعة[2]. و هـر یك از احمد و ابراهیم نیزکتاب رسائلی داشتند.

ابراهیم بن اسماعیل

ابن داودکاتب. کـه در براعت و بلاغت بر هـرکسی برتری داشته و دارای :کتاب رسائل است.

سعیدبن حمید بختکان

مکنی بابو عثمان، بسیارباهوش و متکلمی فصیح، و از تبارکهن ایران بود، وعصبیت

۱ــ ف (کثیرالاغاره) جب (کثیرالاعاره).
۲ــ ف (والمصارعة).

شدیدی علیه عربها داشت. و این کتابها از اوست: کتاب فضل العجم علی العرب وافتخارها. کتاب رسائله. و درکلام نیز کتابهائی دارد که در جای خود ذکر خواهیم کرد.

حمیدبن مهران کاتب

اصفهانی است وبرای برمکیان، درمدت زندگانیشان کتابت میکرد. و دارای کتاب رسائل است.

ابن یزداد

ابوعبدالله محمدبن یزدادبن سوید، وزیر مأمون، بلیغ، ومترسل، وشاعر بود، از کتابهای اوست: کتاب رسائل. کتاب دیوان شعره.

محمدبن مکرم

کاتبی بلیغ و مترسل، و دارای کتاب رسائل است.

ابوصالح

عبدالله بن محمدبن یزداد بن سوید، یکی ازکاتبان بلیغ است (و فرزندش ابو احمد عبدالله بن محمدبن یزداد کتاب البارع تألیف پدرش را تا سال سیصد باتمام رسانید) و این کتابها از اوست: کتاب التاریخ. کتاب رسائله.

میمون بن ابراهیم کاتب

در دوران متوکل تصدی نامه‌های ویژهٔ او را داشت، و از نامه‌نگاران فصیح و بلیغی بوده و دارای کتاب رسائل است.

موسی بن عبدالملك

در دوران متوکل دیوان سواد[۱] و جز آن با او بود، و از نامه‌نگارانی است که‌چیز کمی از نامه‌های او را دیده‌ام.

۱ـ سوادبد ومحل اطلاق‌میشود یکی ناحیه‌ایست نزدیك بلغاء که برای سیاهی‌سنگهایش آن را سواد گویند و یکی رستاق و کشتزارهای عراق برای سیاهی کشتزارها و نخلستانها وباغاتش (معجم‌البلدان).

ابن‌سعید قطربلی

ابوالحسن احمدبن عبدالله بن حسین بن سعید بن مسعود قطربلی ، از علما و فضلا، نویسندگان ، و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ ـ که آن‌را تا زمان خود تألیف کرده است. کتاب فقرالبلغاء . کتاب‌المنطق .

نطاحه

ابوعلی احمدبن اسماعیل بن خصیب انباری ، کاتب عبیدالله بن عبدالله‌ابن طاهر، وقبل[1] از او برای محمدبن طاهر کتابت میکرد . بلیغ ، و مترسل ، و شاعر ، وادیب برجستهٔ در هنر بلاغت‌بود و بیشتر نامه‌هارا از طرف‌خود بدوستانش مینوشت ، و میان او و ابوالعباس‌بن معتز نامه‌ها و جوابهائی مبادله شده است . دیوان رسائلی در حدود هزار ورق داردکـه مشتمل برمراسلات گوناگون بسیار خوبی است . وکتاب الطبیخ. کتاب طبقات‌الکتاب ، از اوست ، ونیز کتابی داردکه‌آن را ـ المجموع المنقول من‌الرقاع ـ نامیده[2] و مشتمل بر ـ مسموعاتش از علماء و مشاهداتی است‌که ازاخبار بزرگـان داشته است. کتاب صفة‌النفس . کتاب رسائله الی اخوانه .

ابن فصیل کاتب

ابوالحسن علی‌بن حسین بن فضیل‌بن مروان، نژادش فارسی ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الاصنام و ماکانت‌العرب والعجم تعبد من‌دون‌الله تبارك اسمه .

ابوالعیناء

محمدبن قاسم‌بن خلاد . فصیح و بلیغ ، و حـاضر جواب ، ودر پاسخ دادن سرعتی داشته ، و شاعربود . درآخر عمر نابینا گردید . میان او و ابوعلی بصیر ، و همچنین ابو ـ هفان ، نامه‌ها و هجوهائی مبادله شده ، و مـردم عسکر از زبانش بیمناك بـودند ، وی از اصمعی و سایر علما روایتهائی کـرده است . وفاتش در سال دویست و هشتاد واندی بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب اخبار ابی‌العیناء که ابن ابوطاهر آنرا تألیف کرده. کتاب‌شعر ابی‌العیناء ـ درحدود سی‌ورق .

۱ـ ف (وقتله محمدبن طاهر) جب (وقبله محمدبن طاهر) .

۲ـ ف (اسماءالمجموع ...) جب (سماه) .

این نسخه را بخط ابـو علی بن مقله یافتم
ومقتضی میدانم بهمان ترتیب والفاظش
در اینجا بیاورم

نام خطباء

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام . طلحة‌بن عبیدالله . (عبدالله بن زبیر) . عبدالله‌بن‌عباس بن عبدالمطلب . خالد و اسمـاعیل پسران عبدالله قسری . یزیدبن خالـدبن عبدالله[1] . و جریربن یزید بن خالد. خالدبن صفوان. عبدالله‌بن اهتم. ابن‌قسریه[2] . صعصعة‌بن صوحان. محمدبن قیس‌خطیب ـ زیادبن ابوسفیان . قطری‌بن فجاء . ولیدبن یزید . ابوجعفر منصور. مأمون . شیب‌بن شیبه . عباس بن حسن علوی وعبدالله پسر او[3] محمد بن خالـد بن عبدالله قسری . شبة‌بن عقال .

نام بلیغان

ابومروان غیلان، سالم‌کاتب[4] هشام‌بن عبدالملك (که از خویشان زن عبدالحمیدبود) عبدالحمیدبن یحیی‌کاتب مروان . خالدبن ربیعه سوقی[5] . عبدالوهاب‌بن علی ـ که‌دردوران بلال‌بن ابوبرده بود . عمارة‌بن حمزه . یحیی و محمد پسران زیاد حارثی از فـرزندان حارث‌بن‌کعب . حجربن‌سلیمان حرانی . محمدبن‌حجر کاتب عباس‌بن محمد . جبل‌بن‌یزید، کاتب عمارة‌بن حمزه . مسعده ابوعمرو ، عبدالجبار بن عدی ، و مسعدة بن خالد ،کاتبان منصور . یونس‌بن ابوذروه ، که برای عیسی‌بن موسی‌کتابت داشت . رقاشی . سهل‌بن هارون متصدی بیت‌الحکمهٔ مأمون . سعیدبن هریم[7]، همباز سهل‌بن هارون در بیت‌الحکمه . عبدالله بن خاقان . جعفربن محمد بن اشعث . عبیدالله بن عمران ، که برای گروهی کتابت کرده و آخرین نفرآنها فضل‌بن یحیی بود . ابن ادهم ،کاتب ابومحزم[8] . ابو ربیع‌محمدبن لیث. غسان‌بن عبدالحمید مدینی ، که برای جعفربن سلیمان در مدینه کتابت میکرد. خطّاب‌بردهٔ

۱ـ ف (یزیدبن عبدالله‌بن خالد) . ۲ـ ف (القریه) .
۳ـ ف (عبدالله پسر او ـ را پس از محمدبن خالدبن عبدالله قسری آورده) .
٤ـ ف (مولی) . ٥ـ ف (الشرقی) . ٦ـ ف (هارون) .
۷ـ ف (هبةالله) . ۸ـ ف (احدهم) . ۹ـ جب (ابومجرم) .

سلیمان‌بن ابوجعفر . (ودوستدار او)، ابن اعین‌کاتب[۱] . ابو ... شامی[۲] کاتب ولیدبن‌معاویه. خطاب‌بن ابوخطاب ، که از خود داعیهٔ داشته و درباره خـود مینوشت ، عبیدبن حریش[۳] کاتب . کلثوم‌بن عمرو عتابی ، از ادبائی که دربارهٔ خود مینوشت . ابومسلم شامـی . قمامه کاتب عبدالملك بن صالح . اسحاق بن خطاب کاتب قمامـة بن زید . هریربن صریخ کـاتب عبدالملك‌بن صالح . ابوروح کاتب علی‌بن عیسی ، جانشین یوسف‌بن سلیمان . ابن عبادیه . محمدبن حرب ، کاتب مخلوع[۴] . احمدبن یوسف . مسلم‌کاتب خزیمة‌بن خازم . اسماعیل‌بن صبیح. ابوعبدالله کاتب مهدی . محمدبن سعید، در دوران مأمون. بکربن فیض‌بن عبدالحمید تمیمی در دوران بلال‌بن ابوبرده . قاسم بن‌محمد ــ که او نیز در دوران بلال بود . بشربن ابوبشاره[۵]. ابونجم حبیب‌بن نجم، در دوران مهدی . مطرف‌بن ابومطرف لیثی . ابراهیم‌بن اسماعیل، استاد محمدبن مکرم. یوسف‌بن سلیمان ، کاتب (علی) . ابوحوط[۶] کاتب هریربن صریخ . حمزة‌بن عفیف بن حسن ، کاتب طاهربن حسین . مسلم بن صدقهٔ شامی . ابوهاشم حـرانی .

بلیغ‌تر از همه مردم ده‌نفرند

عبدالله‌بن مقفع . عمارة‌بن حمزه (جبل‌بن یزید) . حجربن محمد . محمدبن‌حجر . انس‌بن ابوشیخ ، که احمد بن یوسف‌کاتب بـر او تکیه داشت . سالم . مسعده . هـریر . عبدالجباربن عدی . احمدبن یوسف[۷] .

بلیغانی که بعد پیدا شدند

ابراهیم‌بن عباس (صولی) ، حسن‌بن وهب . سعیدبن عبدالملك .

بهترین کتابها در نظر همه

عهد اردشیر. کلیله و دمنه. رساله عمارة‌بن حمزه . یتیمهٔ ابن‌مقفع. رسالة الخمیس[۸]. احمدبن یوسف کاتب .

۱ـ ف (این نام را متصل بنام پیش آورده) . ۲ـ ف (ابوالسامی) .
۳ـ ف (عبدالله بن خراش) .
٤ـ ظاهراً مراد مقتدربالله هجدهمین خلیفه عباسی است (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی).
۵ـ ف (ابی‌ساره) . ٦ـ ف (کاتب ابی حوطه‌کاتب هریربن صریخ) .
۷ـ با اضافه ـ جبل‌بن یزید ـ یازده‌نفرند . ۸ـ ف (رسالة الحسن) .

موضوعاتیکه در آنها تالیفاتی شده

در موضوعات عمومی[۱] . در فتحها . در هزیمتها . در سلامت . در طاعت . در شریعت . در شکرگذاری . درحکمرانی . در پیمان و عهود . در مشورت . در عصبیت . درباران . در زلزله و تکان زمین . در بیعت . درصلح . در ناسزاگوئی . در حاجات . در رضا . درمودت . درگله گذاری . در پوزش وعذرخواهی . در وثیقه . در تهنیت. درهدیه. در قضاوت . در تعزیت . در جهاد . در مواسم[۲] . در عیادت از بیماران ... در آرزوها . جواب فتوحات . نامه‌هائیکه از طرف پادشاهان بشاهان جهان نوشته شده . در ناکسان و نامردان . درآتش‌سوزی (درجنگ) در استسقاء . در پاداش و صله . در زینهار . در شوق و اشتیاق ـ وآن چیزهائیکه مربوط بانجام کاراست چون دیدن ماه ، اعیاد ، عزلت ، طلب حاجت ، دوری از مردم . و دادخواهی .

این بود آنچه راکه ابن‌مقله نوشته است .

غسان[۳] بن عبدالحمید

برای جعفربن سلیمان[۴] بن‌علی کتابت میکرد . بلیغ وگفتاری شیرین و معانی نمکین داشت وکتابهایش تدوین گردید و ازکتابهای اوکتاب رسائل است .

محمدبن عبدالله‌بن حرب

کاتب حسن‌بن قحطبه در ارمنستان ، وبعداز قحطبه برای یزیدبن اسید وسپس برای فضل‌بن یحیی‌کتابت میکرد . وکتاب رسائلی دارد .

بکربن صرد[۵]

کاتب یزیدبن مزید ، و با بلاغت بوده ، وکتابهای مشهوری دارد ، هموستکه از طرف یزیدبن مزید هنگام وفات برمك[۶] برشید نامهٔ نوشت .کتاب رسائل . وکتاب الرسالة المزیدیه الی‌الرشید ـ از اوست :

۱ـ در متن فی‌العامه است و عامه معانی مختلفی داردکه بنظرما در اینجا همانستکه آورده‌ایم . ۲ـ موسم گردآمدن دریکجا و بیشتر در وقت اجتماع حاجیان درمکه استعمال میشود جمع آن مواسم است (اقرب‌الموارد) .

۳ـ جب (عیسان). ٤ـ ف (سلیم) . ٥ـ ف(صود) . ٦ـ جب(یزید) .

ابوالوزیر

عمر بن مطرف کاتب ، از عبدالقیس و از مردم مرو[1] و متصدی دیـوان المشرق[2] در دوران مهدی‌وهادی ورشید بود، و برای منصور ومهدی کتابت میکرد . وفات اورا دردوران مهدی دانسته‌اند و صحیح آن است که در دوران رشید درگذشت و او هم بسیار اندوهگین گردید . وی مردی موثق ، و در هنر خود مقدم ، و بلیغ و راویه بود . و این(کتابها) از اوست : کتاب منازل‌العرب و حدودها و این کانت محلة کل قوم والی این انتقل منها . کتاب رسائل ابی[3] الوزیر . کتاب مفاخرةالعرب و منافرةالقبائل فی‌النسب . رشید که بروی نماز گذارد ، گفت : خدا تورا بیامرزد ، بخدا سوگند که برای تو کارهائی پیش نیامد که یکی برای خدا و یکی هم برای خودت باشد و تو آنرا که برای خدا بود ، بـر آن کـه برای خودت بود ترجیح نداده باشی .

فضل‌بن مروان

بن ماسرجس[4] نصرانی ، و از دهکدهٔ بود معروف بنیلی[5] که در منطقهٔ نهربوق[6] است و عمرش بنودوسه سال رسید . بمأمون و معتصم خدمتها کرده ، و در دوران معتصم وزیـر شده، وبعد بخلفا بعداز او هم خدمتها کرده است . در علم کم مایه بود : ولی معرفت خوبی بچگونگی خدمت بخلفاء را داشت . این کتابها از اوست : کتاب المشاهدات والاخبار التی شاهدها و رآها (ورواها) . کتاب رسائله .

جهشیاری

ابوعبدالله محمدبن عبدوس ، یکی از نویسندگان اخباریان و نامه نگار بود . واین کتابها از اوست : کتاب‌الوزراء والکتاب . کتاب میزان‌الشعر والاشتمال‌علی انواع‌العروض

---

۱ ــ رجوع کنید به صفحهٔ ۱۹۲ همین کتاب ۲ ــ جب (السرف).
۳ ــ ف (الی) . ٤ ــ ف (ماسرخس) . ٥ ــ ف (سلی) و برای نیلی رجوع شود به صفحهٔ ۱۰۹ همین کتاب .

٦ ــ نهربوق در ناحیهٔ بغداد ونزدیك کلواذا بوده و عقیده دارندکلواذا در طرف‌جنوبی ونهربوق در طرف شمالی بغداد است . (معجم‌البلدان) .

(گروهی)

شیلمه

محمدبن حسن‌بن سهل کاتب. وشیلمه لقب اوست . درابتدا با علوی بصری بود، بعد ببغداد آمده و با برخی از خوارج آمیزش داشته و برای‌آنها کوشش مینمود . معتضد او را برعمود خیمه‌اش کردناج[۱] کرد . این کتابها از اوست : کتاب اخبار صاحب‌الزنج و وقائعه . کتاب رسائله .

ابن ابواصبغ

ابوالعباس احمدبن محمدبن ابو اصبغ . و ازکتابهای اوست : کتاب القلم[۲] و شرف الکتابه . درحدود پنجاه ورق . ونامه‌های کمی هم دارد .

ابن ابوالسرج

ابوالعباس احمدبن ابوالسرج[۴] . و ازکتابهای اوست : کتاب القلم[۵] و ماجاء فیه . و رساله‌هائی هم دارد .

اسحاق بن سلمه

کاتبی است فارسی . و ازکتابهای اوست : کتاب فضل‌العجم علی‌العرب . ورساله‌هائی هم دارد .

موسی بن عیسی کسروی

و این کتابها از اوست : کتاب‌حب‌الاوطان . کتاب مناقضات من‌زعم انه‌لاینبغی‌ان‌یقتدی القضاة فی‌مطاعمهم بالائمة و الخلفاء .

۱ــ ف (وکان مصلوبا علی عمود خیمته) جب (فحرقه المعتضد کردناجا علی‌عمودخیمته). وکردناج، فارسی بمعنای قسمی ازکباب است‌که‌گردان وگردانیده نیز گویند (فرهنگ‌نفیسی) .

۲ــ ف (العلم) .

۳ـ۴ــ ف (ابن ابوالسرج) . ۵ـ ف (العلم) .

یزدجرد بن مهینداذ[1] کسروی

در دوران معتضد بود ، و این کتابها از اوست : کتاب فضائل بغداد و صفتها . کتاب الدلائل علی التوحید من کلام الفلاسفه (وغیرهم . کتاب بزرگیست که آنرا بخطش دیده‌ام) .

گروه دیگر

داودبن جراح

پدر بزرگ ابوالحسن علی‌بن عیسی ، برای مستعین کتابت میکرد . و این کتابها از اوست : کتاب التاریخ و اخبارالکتّاب . کتاب‌الرسائل .

محمدبن داود جراح

مکنی بابو عبدالله ، در زمانش از وی فاضلتر دیده نشد . عبدالله‌بن معتزدر اولین‌روز خلافتش او را بوزارت برگزید . دانشمندی بودکه مردمانی را دیده داشت . و از علماو فصحاء و شعرا آموخته ، و بخط خود نوشته‌هائی داردکه از شماره بیرون است ، و خود او آنها را میخواند و اصلاح میکرد . پس از فتنه ابن معتز[2] برسوسن[3] خادم درآمد ، و اوهم درکارش اقداماتی داشت ، وچون ابوالحسن‌بن فرات ازوی بیمناك بود ، اشاره بقتلش‌نموده ، و اوراکشتند وبیرون‌آورده وکنار سقاخانهٔ نزدیك باب مأمونیه[4] انداختندکه از آنجا ویرا بخانه‌اش بردند و این کتابها از اوست : کتاب الورقه فی‌اخبارالشعراء ـ که برای ابن‌منجم نوشت. کتاب‌الشعر والشعراء ـ نازك است . کتاب من سمی من‌الشعراء عمرا[5] فی الجاهلیه والاسلام . کتاب الاربعه ببیکرهٔ کتاب ابوهفان . کتاب‌الوزراء .

علی‌بن عیسی

ابن‌داودبن جراح . در ریاست باندازهٔ بلندمرتبه بودکه بتعریف وتوصیف نیاید . و

---

۱ ـ ف (مهیندان) .

۲ ـ ابن‌معتز فقط یك‌روز خلیفه‌بود . روز بعد طرفداران مقتدر پیروزی یافتند ، وابن معتز درخانه ابن‌جصاص گوهری پنهان گردید. و در دوم ربیع‌الثانی دستگیر و بامر مقتدر کشته شد (لغتنامه‌دهخدا ـ ابن معتز) .   ۳ـ ف (مونس) .   ٤ـ مامونیه‌از محله‌های بغداد است ابتداکاخ جعفر برمکی آنجا بود. بعد مأمون‌آنجا را مقرخود قرارداد، و بمأمونیه معروف‌گردید و تمام‌آن محله باین نام خوانده شد (دلیل خارطة بغداد ص ۱۲۳) .   ۵ـ ف (عمرو) .

در هنرمندی وعفاف[1] شهرت و جلوه بسزائی داشت . سه مرتبه وزیر مقتدر گردید (ونسبش ابوالحسن است) وی‌درهمان روزی وفات یافت که در صبح آن معزالدوله ازدجله عبور کرد[2] وآن روز معمعه[3] در نیمهٔ ماه ذی‌حجه بود ؛ و در خانه‌اش بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب جامع الدعاء . کتاب معانی‌القرآن وتفسیره . و در این کار ابوالحسین[4] خزاز ، وابوبکربن‌مجاهد او راکمك کرده‌اند . کتاب‌الکتّاب وسیاسةالمملکه وسیرةالخلفاء.

فرزندش ابوالقاسم

عیسی‌بن‌علی ، یگانهٔ عصر خود در منطق وعلوم باستانی بود. ولادتش در ... و از کتابهای اوست : کتاب فی‌اللغةالفارسیه .

ابوالقاسم عبدالله بن علی

ابن‌محمدبن داودبن جراح، معروف بابن اسماء خواهر علی بن‌عیسی . کاتبی‌فاضل و مترسل بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاستفادة فی التاریخ . کتاب‌البیان و تقویم اللسان .

عبدالرحمن‌بن عیسی

برادر ابوالحسن، کاتب فاضلی‌بود ، وبا مشورت برادرش که از وی پشتیبانی‌میکرد، وزیر مقتدر گردید و نظارت درکارها با (ابوالحسن) علی‌بن عیسی بود . و این‌کتابها از اوست : کتاب سیرة آل‌الجراح[5] و اخبارهم و انسابهم فی‌القدیم والحدیث . کتاب التاریخ از سال دویست وهفتاد تا زمان او . کتاب‌الخراج ــ بزرگ ، و ناتمام .

ابن عرمرم

ابوالقاسم‌بن عبدالله ، که در بطائح[6] نزد عمران ، (بطور مشکوك) وفات یافت . واز کتابهای اوست : کتاب‌الخراج . و نام‌آنرا ...

۱ـ ف (والفقه) جب (والعفة) . ۲ـ در سال ۳۳٤ هجری معزالدوله احمد بن بویه ببغدادآمده خلیفه مستکفی را خلع و چشمانش را میل‌کشید و مطیع‌لامرالله را بجای او گذاشت (قاموس‌الاعلام ترکی) . ۳ـ ف(جمعه) ومعمعه آوازدلیران است (فرهنك نفیسی).
٤ـ (ابوالحسن) . ٥ـ ف (اهل‌الخراج) .
٦ـ بطائح میان واسط و بصره است (معجم‌البلدان) .

مطوّق

علی‌بن فتح ، کنیه‌اش ابوالحسن[۱] و از کتابهای اوست : کتاب الوزراء ــ که آنرا در دنبال کتاب محمدبن داودبن جراح ، تا دوران ابوالقاسم کلواذانی ، تألیف کرده است .

ابن حرون

این کتابها از اوست : کتاب فضل نظم‌القرآن . کتاب‌الرسائل .

مرثدی

ابواحمدبن بشر مرثدی بزرگ ، همان کسی است که ابن رومی اشعاری در ماهی[۲] برایش فرستاده و با همدیگر شوخی داشتند . مرثدی‌کاتب موفق درکارهای ویژه‌اش بود واین کتابها از اوست : کتاب الانواء ــ کتابی‌است بزرگ و در نهایت خوبی . کتاب اشعارقریش. وصولی در نوشتجات خود بآن تکیه داشت و آنرا بنام خود نموده است ، و من (دستور) آنرا بخط مرثدی دیده‌ام .

خاندان ثوابة بن یونس

دودمانشان نصرانی ، وگویند یونس‌معروف به لبابه بود و حجامت میکرد . وبقولی مادرشان لبابه است . ابوسعید وهب‌بن ابراهیم‌بن طازاد برای من حکایت‌کرد که ، علی بن حسین وابوالعباس احمدبن محمد بن ثوابه درکشت زاری گفتگو ومنازعه داشتند و درخانه یکی از رؤسا . که گویا عبیدالله‌بن سلیمان باشد مجلسی نمودند و علی‌بن حسین گفتگو با ابوالعباس را دران مجلس ببرادرش ابوالقاسم جعفر بن حسین واگذارکرد . ابوالعباس زبان بدشنام و استهزاء گشوده و از جمله سخنانش این بود ، که شما با ربودن مال مردم[۳] زندگانی مینمائید . علی بن حسین دست کودك زیبایی را که همراهش بود گرفته ، و در جای خود ایستاده ، و سر را برهنه نموده، و با صدای رسا گفت : ای گروه نویسندگان ،

---

۱ ـ جب در حاشیه (بالای ابوالحسن نقطه گذاشته و نوشته است این کلمه بخط مصنف نیست) .

۲ ـ ف (فی‌السهك) که بمعنی بوی بد ـ و جب (فی‌السمك) بمعنی ماهی .

۳ ـ ف (وانما بقفتم بالبربره) جب (و انما نفقتم بالبزبزه) و بزبزه ربودن چیزیست (منتهی‌الارب) .

شما مرا میشناسید ، و این کودك فرزند من از فلان دختر فلانی است ، که بطلاق حرج و سنت[1] برهمه‌مذاهب ، مطلقه باشد ، اگر این علامتی که در رگهای پشت من است از علامات جد او فلان مزین[2] نباشد و دیگر نخواست کنیه جد ابن ثوابه را صراحتاً گفته باشد ، ابوالعباس چنان شرمنده و خجل گردید که ندانست چه جوابی گوید[3] و دیگر درباره آن کشت‌زار سخنی نگفته ، و بی گفتگو آن را واگذار کرد . و مجلس آرمیدگی و وقاری[4] بخود گرفت .

ابوالعباس از زمره کسانی بود که مردم صحبتش را خوش نداشتند و مبغوض همه بود. ویرا سخنان ناهنجار و زشتی است که تدوین شده ، و از آن جمله است : برای من گلاب بیاورید تا دهانم را از گفته‌های حاجم[5] بشویم. و از جمله ، وقتی که امیرالمؤمنین را دید گفت : مردم درس گو شدند وقلم گرفتند ، و پیش افتادند و وزیر شدند .

ابوالعباس در سال دویست و هفتاد درگذشت . وکتاب رسائل مجموع . کتاب رسالة فی‌الکتابة والخط . از اوست .

ابوعبدالله محمد

بن احمد ثوابه ، نامه‌نگاربلیغی بود ، وکتابت میکرد[7] . و دارای کتاب رسائل است که جمع و تدوین شده .

ابوالحسین بن ثوابه

آخرین‌نفراز فضلاو علماء این خاندان است که‌ما دیده‌ایم. و دارای کتاب‌رسائل‌است.

قدامة بن جعفر

قدامة بن جعفربن قدامه ، نصرانی بود ، و بردست مکتفی‌بالله اسلام‌آورد،و یکی‌از

۱ـ طلاق حرج بمعنی طلاق تحریم آور است . و طلاق دوقسم است ، طلاق‌البدعه ، و طلاق‌السنه . طلاق‌البدعه اقسام سه‌گانهٔ دارد که نزد شیعیان باطل است . و طلاق السنه سه قسم است . بائِن ورجعی وطلاق عده ، (ر.ك.کتاب الطلاق شرائع ، چاپ محمدرحیم) .

۲ـ مزین ـ سرتراش . حجامت‌کننده (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (لم‌یحرجوابا) جب (لم یحرجوابا) . ٤ـ ف (و تفرق اهل المجلس عن ذلك) جب (وتوقر المجلس عن ذلك) . ٥ـ ف (حاخم) .

٦ـ ف (قل قدرایسوا) جب (الناس قدتدرأسوا).

٧ـ ف (وکان‌کتب للمعتضد) جب (وکان یکتب) .

فصیح و فلاسفه‌با فضلی است که درعلم منطق‌انگشت‌نما بود. درباره پدرش چیزی نقل نشده[۱] و معلوماتی نداشت. و این کتابها از قدامه است: کتاب‌الخراج ـ در هشت منزل، و نهمین منزل را هم برآن افزود.[۲] کتاب نقدالشعر. کتاب صابون‌الغم. کتاب صرف‌الهم. کتاب رسالته فی‌علی‌بن مقله، که معروف ـ بالنجم‌الثاقب است. کتاب جلاءالحزن. کتاب درياق‌ـ الفکر ـ فیما عاب بهاءابا تمام. کتاب‌السیاسة. کتاب الرد علی ابن المعتز. کتاب حشو ـ حشاءالجلیس. کتاب صناعةالجدل. کتاب نزهة‌القلوب وزادالمسافر.

ابن حماده[۳]

ابوالحسن احمدبن محمدبن حماده[۴] کاتب، در ادبیات‌خوب، و نویسنده‌ٔ فاضلی بود. درادب‌کتابها تصنیف‌کرده و ادیبان را دیده، و این کتابها از اوست: کتاب امتحان‌ـ الکتاب و دیوان ذوی‌الالباب‌کتاب الرسائل.

کلواذانی

ابوالقاسم عبیدالله‌بن احمدبن محمدبن عبدالله‌بن حسین‌بن (ابو)الحسن‌بن خسروبن فیروزبن آزی‌بن مهرآذان، از دودمان اردشیربن بابك[۵] کلواذانی[۶]، متصدی دیوان السواد و جانشین علی‌بن عیسی، و بربزرگان، نویسندگان ریاست‌داشت، و بعد اسماً وزیر گردید. و در ابتدا دردیوان ابن‌فرات نشو ونما یافته بود. تولدش پیش از سال سیصد، و وفاتش در ... وازکتابهای اوست: کتاب الخراج ـ دونسخه است اولی را در سال بیست‌وشش، و دومی را در سال سیصدوسی‌وشش تألیف‌کرده است.

---

۱ ـ ف (ممن لاتفکرفیه) جب (ممن لانقل فیه).

۲ ـ جب درحاشیه دارد (در هفت منزل و هشتمین منزل را برآن افزود. و من‌چندین نسخه دیده‌ام که نوشته بود درهفت منزل، و درمقدمه‌کتاب نیز هفت منزل را ذکرکرده. و من در یك نسخهٔ دیدم که هشت منزل داشت وبخط دیگرنوشته شده بود. درکتاب السیاسه‌که ترتیب منازل درآن ذکرشده منزل هشتم را ذکرکرده ولی درکتاب الخراج ذکری ازآن نشده، و از همین لحاظ جای تأمل است).

۳و۴ ـ ف (ابن‌حماره).

۵ـ ف (فیروز بن ابی‌المهروان بن اردشیر بن بابك) ۶ـ کلواذان دهکدهٔ بود میان منطقه بغداد و مدائن، و در دورهٔ عباسیان شهر مهمی‌گردید. (دلیل خارطةبغداد ص ۳۵).

(ابوالحسین)[1]

(اسحاق بن شریح کاتب ، نصرانی ... و این کتابها از اوست : کتاب الخراج ـ در) (هزار ورق . کتاب الخراج المعروف . درحدود دویست ورق . کتاب فی الخراج ـ کوچك) (درحدود صد ورق) .

ابراهیم بن عیسی

نصرانی ، از نویسندگان و ادیبان ظریفی بود . و این کتابها از اوست : کتاب اخبار الحواری[2] کتاب الرسائل .

ابوسعید وهب

ابن ابراهیم بن طازاد ،(کاتب ، المطیع) . ازکسانی است که او را دیده‌ام . فاضل و ادیب و مترسل بود . کتابهای نفیس را جمع‌آوری میکرد . و فطرتاً نیکوکار ، و از باقیماندهٔ نویسندگانی بودکه آنها را دیده‌ایم . و خاندان ابوالحسن[3] بن طازاد بن عیسی از دست پروردگان ابوجعفر بن شیرزاد بودند . وفات ابوسعید وهب در ... و این کتابها از اوست : کتاب الزیادات فی الکتاب الذی الفه (ابوه) ابراهیم . کتاب جمع فیها اخبار الحله[4]. وکتاب رسائل من بلاغته .

ابن نصر

ابوالحسن علی(بن نصر نصرانی ، بن طبیب ...)[5] که چند ماه پیش درگذشت . و از ادیبان صاحب تصنیف بود ، وچندین کتاب داردکه درباره آنها بامن مذاکره‌میکرد ، وگمان دارم که بیشترین آنها را بپایان نرسانید. ازکتابهای اوست:(کتاب...[6] الاخلاق ـ درحدود

۱ـ جب درحاشیه دارد (از اینجا ـ اشاره بابوالحسین ـ تا اینجا ـ اشاره بصد ورق ـ بخط مصنف نیست) .

۲ـ ف (الخوارج) .

۳ـ جب (وهوابوالحسن) ف (وبنو ابی‌الحسن) .

٤ـ ف (خالد) .

۵ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگری) .

٦ـ جب (کلمه‌ایست ناخوانا) .

هزار و پانصد ورق و بخط خود نوشته وبا تصویر و مشتمل برحکم وآداب است)[۱] . کتاب ادب[۲] السلطان (بیش از هزار ورق)[۳] کتاب البراعة .

ابن بازیار

ابوعلی احمدبن نصربن حسین بازیار ، ندیم سیف‌الدوله ، و جدش نصربن حسین ، بسامراءکوچ کرده وبمعتضدپیوست، و اوراچنان خدمت کرد که‌دلش‌را بدست‌آورده بود، وی اصلا خراسانی وکارش تربیت مرغان شکاری بود ، و معتضد یکنوع از مرغان شکاری خود را بدست او داد . ابوعلی‌در حیاة سیف‌الدوله در سال سیصدوپنجاه ودو در حلب وفات‌یافت. واین کتابها ازاوست: کتاب‌تهذیب‌البلاغه . کتاب‌اللسان .

ابن زنجی (کاتب)

و او ابوعبدالله محمدبن اسماعیل‌بن زنجی کاتب‌است، ودرخوش خطی‌موردستایش‌بود. ازکتابهای اوست : کتاب رسائله . کتاب‌الکتاب والصناعة .

مرزبانی

ابوعبیدالله[۴] محمدبن عمران‌بن موسی‌بن سعید بن عبدالله، نژادش‌خراسانی، وآخرین نفری از اخباریان صاحب تصنیف است که ما دیده‌ایم ، راویه‌ایست صادق اللهجه ، ومعرفت بسیاری بروایات دارد و مسموعاتش زیاد است . و تا این زمان‌که سال سیصد وهفتاد و هفت میباشد حیات دارد، وما ازخداوند بقاء و تندرستی اورا درخواست داریم[۵] و وفاتش درسال سیصدوهشتاد وچهار بوده ، و این‌کتابها از اوست :

کتاب المـؤنق ـ در اخبار شاعـران مشهور دورهٔ جاهلیت‌کـه چنین شروع شده : امرؤالقیس و طبقهٔ او (و بشرح اخبارشان پرداخته) . و مخضرمیان[۶] و اسلامیانی‌که دنبال

---

۱ ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگریست) . ۲ ـ ف (صحبة) .

۳ ـ جب درحاشیه دارد (بخط دیگری) . ٤ ـ ف (ابوعبدالله) .

۵ ـ جب درحاشیه دارد (از اینجا تا پایان شرح حال مرزبانی بخط مصنف نیست) .

٦ ـ مخضرمی کسی است‌که نیمی از عمرش در جاهلیت و نیم دیگر در سلام‌گذشته باشد (اقرب‌الموارد) .

آنان آمدند در هرطبقهٔ که بودند. وجریر و فرزدق (و همردیفان آنها) رادر صدر اسلامیان قرارداده وبهترین اخبار آنها را تا آغازدورهٔ عباسیان (که خداوند آنها را پایدار ومؤید وبرقرار دارد) شرح داده است ؛ و ابن هرمه ، وحسین بن مطیر ، وکسانی را ذکر کرده که اشعارشان مورد استشهاد است ، و شماره اوراق آن بیش از پنجهزار ورق است .

کتاب المستنیر ـ در اخبار شاعران مشهوریکه بعد پیدا شده و شعر زیادی داشتند با منتخباتی از اشعارشان ، بترتیب نسب وزمان آنان . و اولشان بشاربن برد ، و آخرشان (ابوالعباس عبدالله) بن معتز (بالله رضی‌الله عنهما) است و شماره اوراق این کتاب شش هزار ورق بخط مرزبانی در شصت جلد سلیمانی است[۱] .

الکتاب المفید ـ دارای چندین[۲] فصل است . فصل اول مشتمل براخبار شاعرانی که در جاهلیت و اسلام لقبی[۳] داشتند . و اخبارکسانیکه بکنیه معروف بوده ، یا بکنیه پدر[۴] شهرت داشته، یابمادرش شناخته شده، ویا بجدش نسبت داده‌شده،و یا بنام بردگانش‌خوانده شده، یابسایرچیزهائی که ازاین قبیل میباشد. فصل دوم ـ درروایتهائیکه‌دربارهٔ صفات شاعران وعیبهائی که دربدن وصورت داشتند، چون سیاهی، وکوری‌از یك‌چشم، یا دوچشم، و غشو[۵]و پیسی. وعیبهائیکه دراعضاء بدن، از موی سر گرفته تا پاداشته‌اند. فصل‌سوم. درآئین وکیش شاعران چون شیعه ، اهل کلام، خوارج ، ومتهمان بمذهبی . ویهود . ونصاری و امثال آن. وآخرین فصل ـ در ذکر کسانی است که در جاهلیت برای تکبر وخودخواهی شعر گفتن را ترك کرده، ودر اسلام برای پابندی بدیانت، ازگفتن‌شعر پرهیز داشته . و یا برای تظاهر ببرتری ، یا برای بزرگواری نفس ، و یا برای عفت اخلاقی ، از مدیحه‌سرائی ، و هجو کردن ، و عشقبازی و تغزل خودداری کرده، وکسانیکه شعرشان در یك زمینه بوده ، مانند سیدبن محمدحمیری، و عباس‌بن احنف، و همانند ایشان. (که بیش از پنجهزار ورق است).

کتاب‌المعجم ـ و درآن شاعران‌را بترتیب حروف تهجی‌آورده و آغازآن ازکسانی است که اول نامشان الف و بعدآنهائیکه اول نامشان ب ، و بهمین منوال تا آخر حروف هجاء[۶] مشتمل برپنجهزار نام، با ذکرپاره‌ای از اشعار مشهور هریك ازآنان .که از هزار ورق بیشتر است .

کتاب الموشح[۷] در چگونگی انتقاد علما از شعر برخی از شاعران از جنبهٔ کسر[۸]

۱ـ ف (کتاب عدد ورقه عشرةالاف ورقه فی‌المسنین بخطه فی‌سلیمانی) .
۲ـ ف (عدد فصول) جب (عدة فصول) .
۳ـ ف (المقلین) جب (الملقبین) .
۵ـ ف (والعمش) جب (والغشو) و غشو پرده‌ایست که روی قلب و چشم پیدا میشود (اقرب‌الموارد) .
٦ـ ف (اول اسمه الف الی حرف الیاء) .
۷ـ ف (الموسخ) .
۸ـ کسر ـ ناستقامتی وزن شعر (اقرب‌الموارد) .

ولحن[۱] ، وسناد[۲] ، وایطاء[۳] ، و اقواء[۴] ، و احاله[۵] واضطرار[۶] گفتار ، وهلهلةالسنج[۷] وسائر چیزهائیکه از معایب شعر بشمار میرود ـ که بیش از سیصد ورق است[۸].

کتاب‌الشعر ، مشتمل برفضائل شعر ، و توصیفی از محاسن ، ومنافع ومضار ، ومعایب آن وچگونگی انواع و اقسام (و وزن) وعروض آن ، و ذکراشعاری که برگزیدهٔ او بوده ، و پایهٔ ادبی گویندگان ، و اشعاریکه منحول و سرقت شده است (و این کتاب بیش ازدوهزار ورق است) . کتاب اشعار النساء ـ بیش از پانصد ورق[۹] کتاب اشعار الخلفاء ـ بیش از دویست ورق .

کتاب المقتبس ـ مشتمل براخبار نحویان بصره (وذکر) اول کسیکه درآن سخنی گفته (وکسیکه) درآن تألیفی داشته واخبار قاریان[۱۰] و راویان از مردم بصره وکوفه ، وآنانکه ببغداد رفته و مقیم آنجا شدند . درحدود سه‌هزار ورق[۱۱] .

کتاب المرشد ـ (ودرآن) اخبار متکلمان (و اهل عدل وتوحید، وشمهٔ ازمجالسات ونظریات آنان) ، درحدود هزار ورق[۱۲] .

کتاب اشعار (ینسب) الی‌الجن ـ در حدود یکصد ورق .

کتاب‌الریاض ـ در اخبار دلباختگان (که بچند باب تصنیف شده) و مشتمل است بر- بیانی در عشق و منشعبات‌آن، وآغاز وپایان آن ، و نامهائی‌که لغویان بآن داده ، وانواع آن نامها ، و مشتقات‌آنها ، با ذکر پاره‌ای شواهد از اشعار دورهٔ جاهلیت، و مخضرمیان ، و اسلامیان ، و شاعران بعداز آنان (بیش‌از) سه‌هزار ورق .

(کتاب‌الرائق ـ در اخبار مغنیان ، که بیش از هزار و ششصد ورق است) .

۱ـ لحن ـ خطا در اعراب‌کلمه (اقرب‌الموارد) .

۲ـ سناد ـ در شعر عرب اختلاف حذو است و اختلاف تأسیس (المعجم فی‌معاییراشعار- العجم ص ۲۷۷) . ۳ـ ایطاء ـ بازگردانیدن قافیتی است دو بار (المعجم .ص۲۷۸) .

٤ـ اقواء ـ اختلاف حذو و توجیه است (المعجم ، ص ۲۷٦) .

٥ـ احاله ـ اشاره بیك واقعهٔ در شعر است (فرهنگ دوزی ـ عربی فرانسه) .

٦ـ ف (اضطراب) . ۷ـ هلهلةالسنج ـ سخیف بودن نسج شعر (المنجد) .

۸ـ ف (عدد ورقه ثلثماته ورقه) .

۹ـ ف (ششصد ورق) .

۱۰ـ ف (الفراء) جب (القراء)

۱۱ـ ف (هشتاد ورق) .

۱۲ـ ف (کمتر از صد ورق) .

کتاب‌الواثق ـ در توصیف غنا وآواز ، وکیفیات و اقسام وطریقه‌های آن ، و اخبار مغنیبان ازمرد وزن، چه آنهائی که آزادبودند وچه‌آنهائیکه برده و زرخرید شمرده‌میشدند[۱]

کتاب‌الازمنه ـ در شرح‌چهار فصل، تابستان ، زمستان ، ودو فصل معتدل (وتوصیف) گرما، و سرما ، وابر ، برق ، باد، وباران ، وآبیاری ، و استسقاء[۲] وآنچه ازاوصاف‌بهاروخزان است، و سپس شمهٔ دربارهٔ فلك وبرجهای آسمانی ، و آفتاب ، و ماه ، و خانه‌های آنها ، و توصیف وقافیه بندیهائیکه عرب درآن نموده (وستارگان سیار ، و ثابت واحوال شب و ـ روز) و سرگذشتهای عرب وعجم ، و ماهها ، و سالها ، وهزاران سالهای گذشته (وهرلغتی که در ابواب این‌کتاب‌آمده) چه در اخبار و چه در اشعار ، همه را مشروحاً ذکر نموده ، و درحدود دوهزار ورق است .

کتاب الانوار والثمار ـ مشتمل برپارهٔ اشعاریکه دربارهٔ گل سرخ ، و نرگس ، و انواع گلها گفته شده، یا در اخبار وآثار دراین‌باره چیزی‌آمده ، و سپس ثمره‌های درختی از خرما و سائر میوه‌جات ، و نظم یا نثری خوبی‌که در این باره گفته شده ،که در حدود پانصد ورق است[۳] .

کتاب اخبار البرامکه ـ از آغازکارشان تا زمانیکه جاه و جلالشان نابودگردید ، بطور مشروح، درحدود پانصد ورق .کتاب‌المفضل ـ دربیان، و عربیت، وکتابت ، درحدود هفتصد ورق[۴]. کتاب‌التهانی ـ درحدود پانصد ورق .کتاب‌التسلیم والزیاره ـ چهارصدورق. کتاب‌العیاده[۵] درحدود چهارصد ورق. کتاب‌المغازی ـ در حدود سیصدورق .کتاب المراثی ـ درحدود پانصد ورق .(کتاب‌المعلی فی‌فضائل‌القرآن ـ دویست ورق) .کتاب تلقیح العقول ـ بیش از یکصد باب ، اول ـ باب (فی)العقل . بعد باب الادب ـ بعد باب العلم ، و آنچه متجانس ونزدیك بآن است . بیش از سه‌هزار ورق، کتاب المشرف ، درحِکَم و اندرزهای پیغمبر صلی‌الله علیه و سلم[۶] ومواعظ صحابه[۷] رضوان علیهم ، ودیگران ، و پند و اندرزهای

---

۱ ـ احتمال میرودکه همان‌کتاب الرائق باشد .

۲ ـ استسقاء طلب باران ، وآبجوئی (منتهی‌الارب) .

۳ ـ میان نسخه چاپی و خطی در ذکر محتویات این‌کتابها پس وپیشهای فراوان است مانند رقم صفحات هرکتاب‌که درچاپ فلوکل پس از نام‌کتاب و در نسخه چستربیتی در پایان شرح محتویات‌آن‌کتاب ذکر گردیده است .

٤ ـ ف (دربیان و فصاحت در حدود سیصدورق) .

٥ ـ ف (العبادة) . ٦ ـ ف (وآله) .

۷ ـ ف (ومواعظه و اصحابه) .

عرب وعجم هزار و پانصد ورق[1] . اخبار من تمثل بالاشعار[2] ، بیش از یکصد ورق . کتاب الشباب والشیب درحدود سیصدورق. کتاب المتوج ــ در عدل و حسن سلوك ــ بیش از یکصد ورق . کتاب‌المدیح ــ در میهمانی ، و دعوت ، وآشامیدنیها ــ درحدود پانصدورق . کتاب الفرج[3] (نزدیك) بصد ورق. کتاب الهدایا ، درحدود سیصدورق . کتاب‌الهدایا ــ یك نسخه دیگر . کتاب‌المزخرف، دردوستان‌ویاران ــ بیش‌از سیصدورق . اخبار ابی‌مسلم(الخراسانی) صاحب الدعوه، بیش از یکصدورق . کتاب الدعاء ــ (درحدود) دویست‌ورق. کتاب‌الاوائل ــ در اخبار پارسیان قدیم و اهل عدل و توحید ، و شمهٔ از مجلسها ونظریات‌آنان ، درحدود هزار ورق[4] کتاب المستظرف ــ در ابلهان ، و چیزهائی نادر ــ بیش از سیصد ورق . اخبار الاولاد والزوجات والاهل ــ وآنچه درباره‌آنها گفته‌اند از مدح و ذم ، درحدود دویست‌ورق. کتاب الزهد والزهاد ، بخط مرزبانی (در حدود دویست ورق) . کتاب ذم‌الدنیا ، بیش از یکصدورق[5] کتاب‌المنیر ، درتوبه ، وکارهای نیکو ، و پرهیزکاری ، و پاکدامنی (و مانند آن) بیش ازسیصدورق[6]. کتاب‌الحجاب[7] یکصد ورق[8] . (کتاب المواعظ وذکر الموت، بیش‌از پانصد ورق) کتاب (اخبار) المحتضرین ، درحدود یکصد ورق . کتاب شعرالحــاتم الطائی در حدود دویست ورق. کتاب ابی‌حنیفه النعمان بن ثابت (و اصحابه) درحدود پانصدورق . کتاب اخبار عبدالصمدبن المعدل ، درحدود دویست ورق . کتاب اخبار شعبة‌بن الحجاج در حــدود دویست ورق . اخبار ابـی عبدالله محمد بن حمزة العلوی ، در حدود یکصد ورق . کتاب نسخ‌العهود الی‌القضاة، درحــدود دویست ورق . کتاب اخبار ملوك کنده ــ در حدود دویست ورق . اخبار ابی‌تمام بتنهائی ، درحدود دویست ورق .

(ومرزبانی مسوده کتابهای زیادی داردکه شروع بتألیف آنها نموده است چون :) (اعیان الشعر فی‌المدیح ، و الهجاء ، و الفخر والجود ــ و اخبار الاجواد ــ و الاوصاف) (والتشبیهات. و بیش از بیست هزار ورق ازکتابهائی‌که بخط خود داشت وقف‌کرده است).

۱ــ ف (درحدود سه‌هزار ورق) .

۲ــ ف (المتمثلین فیه ذکر من‌تمثل‌بشعر).

۳ــ ف (الفرج ــ درحدود) .

٤ــ جب (حدود یکصد وپنجاه ورق) .

۵ــ ف (پانصد ورق) .

٦ــ ف (درحدود چهارصد ورق) .

۷ــ ف (ذم‌الحجاب) .

۸ــ ف (دویست‌ورق) .

ابن تستری

سعیدبن ابراهیم‌بن تستری ، مکنی بابوالحسین ، نصرانی ، و همزمان با ما میباشد، او وپدرش از دست پرورد‌گان بنوفراتند . و در نامه‌نگاری رعایت سجع‌را زیاد مینمایند . و این‌کتابها از اوست : کتاب المقصور والممدود . بترتیب حروف هجاء . کتاب المذکر و المؤنث ـ بهمان ترتیب . کتاب‌الرسائل. کتاب رسائله‌المجموعه فی‌کل فن ـ ساخته خود او.

ابن حاجب نعمان

ابوالحسین عبدالعزیز بن ابـراهیم . و پدرش حاجب نعمان‌بن[1] عبدالله کاتب است . و ابوالحسین یگانه مرد آن زمان در فضل ، و بزرگواری ، و معرفت بنوشتن دواوین‌بود، و در دوران معزالدوله دیوان السواد را داشت، وکتابخانهٔ بهتر ازکتابخانه او دیده نشد ، زیرا محتوی برعین‌کتاب، و دیوانهای یگانه‌ای بخط علماء صاحب‌کتاب بود . وفاتش(در سال) ... و این‌کتابها از اوست :کتاب نشوةالنهار فی‌اخبارالجوار . کتاب‌الصبوة. کتاب اشعارالکتّاب . کتاب‌اخبارالنساء ـ معروف ـ بکتاب ابن‌الدکانی. کتاب‌الغررومجتنی‌الزهر. کتاب انس ذوی‌الفضل فی‌الولایة والعزل .

صابی

ابواسحاق ابراهیم‌بن هلال‌بن ابراهیم‌بن هارون[2] از مترسلان بلیغ و شاعر ، و عالم بهندسه بود ، و درکتابت وبلاغت وشعر ، هنرمندی بیشتری داشت . ولادتش درسال سیصدو-بیست و اندی، و وفاتش قبل از سیصدو هشتاد است . و از تألیفات اوست : دیـوان شعر . کتاب دیوان رسائل تا زمان ما ، درحدودهزارورق . کتاب‌اخبار اهله‌وولدابیه[3]ـ که برای یکی از فرزندانش تألیف‌کرد. کتاب دولة بنی‌بویه و اخبار الدیلم و ابتداء امرهم ـ معروف بتاجی (یاعضدی) . کتاب مراسلات‌الشریف‌الرضی ابی‌الحسن محمدبن الحسین‌الموسوی .

اخبار ابومحمد بن‌یزید

مهلبی

ابومحمد حسن‌بن محمد، وزیر معزالدوله ، شاعری بلیغ . و باقی‌ماندهٔ گذشتگان‌بود

۱ـ ف (نعمان ابی عبدالله) . ۲ـ ف (زهرون) . ۳ـ ف (ابنه) .

وفاتش در ... و دارای: کتاب رسائل و توقیعات و دیوان شعر است، و اشعار کمی دارد.

صاحب

ابوالقاسم بن عباد یگانهٔ دوران، و تنها مرد زمان خود بود. و در بلاغت وفصاحت و شعر همانندی نداشت، این کتابها از اوست: کتاب دیوان رسائل. کتاب الکافی فی الرسائل کتاب الزیدیة. کتاب الاعیاد وفضائل النیروز. کتاب الامامه ــ در بیان تفضیل و برتری علی بن ابوطالب وتثبیت امامت پیشینیان او. کتاب الوزراء. کتاب الکشف عن مساوی شعر المتنبی. کتاب مختصر اسماالله عزوجل وصفاته.

گروه دیگر

حفصویه

نامش... (پدربزرگ عبدالعزیز شاعر عسجدی مروزی از طرف مادر بود. ومیگفت: رسویه[1] حفصویه، کاتبم من چنین آمد از سوی مادر برآدم[2]) وی از فضلاء کاتبان در خراج بود. و درکار خود برهمه کس برتری داشت. و اول کسی است که درخراج کتابی تألیف کرد. و این کتابها از اوست: کتاب الخراج. کتاب الرسائل.

ابن عبدالکریم[3]

نامش احمدبن محمد بن عبدالکریم بن ابوسهل ــ که باو ابوسهل احول، میگفتند کنیه‌اش ابوالعباس، و از برجسته گان وفضلاء ونویسندگان در خراج بودکه برهمه برتری داشته ودر سال دویست وهفتاد وفات یافت. و ازکتابهای اوست: کتاب الخراج.

ابن ماشطه

ابوالحسن علی بن الحسن. و مظلوم ویرا بابن ماشطه ملقب داشته و زمانش هم زیاد

۱ــ در متن هم نقطه ندارد. ۲ــ جب در حاشیه (بخط دیگریست).
۳ــ ف (عبدالکهم).

دور از ما نیست. وی درحساب و درکارخراج هنرمند وبرجسته بوده و این کتابها از اوست: کتاب جواب‌المعنت. کتاب الخراج ـ نازك است ـ کتاب تعلیم بعض‌المؤامرات. (آنرا بخط وی دیده‌ام).

ابن بشار

احمدبن محمدبن سلیمان بن بشار، استاد ابوعبدالله کوفی وزیر، ویکی از فضلاء، کاتبان در صنعت بلاغت بود و این کتابها از اوست: کتاب‌الخراج ـ و من مسوده آن را بخطش دیدم که درحدود هزار ورق بود. کتاب‌الشراب[1] والمنادمه ـ بخط وی (دیده‌ام).

عبدالله بن حماد

بن مروان کاتب. بیش از این درباره او چیزی نمیدانیم ـ و ازکتابهای اوست: کتاب معانی الشیب و آدابه، و فضل الوانه، و ترتیب معداته[2] و ماقیل فیه نظماً و نثراً والخضابات.

کاتبی دیگر

معروف بیعقوب‌بن محمدبن علی، و ازکتابهای اوست: کتاب الخضابات وذم‌المشیب[3] و مدح‌الشباب.

محمدبن احمد

بن‌علی‌بن حمار[4] کاتب، وازکتابهای اوست: کتاب الخراج.

ابن سریح

در زمان ما و هم‌اکنون در قید حیاة است. نامش اسحاق‌بن یحیی بن سریح نصرانی مکنی بابوالحسن است، بکارهای دیوانی وسروکله زدن باکارمندان، وصنعت خراج معرفت بسزائی داردو درنجوم[5] نیزقدمهائی برداشته و با اطلاع است. ولادتش در شعبان‌سال سیصد بوده، واین کتابها از اوست: کتاب‌الخراج‌الکبیر[6] وآنرا بدوجزءوشش منزل‌درآورده است).

۱ـ ف (البیوتات).
۲ـ ف (مقدماته).
۳ـ ف (الشیب). ٤ـ ف (خیار) جب (نقطه ندارد). ۵ـ ف (درنحو).
٦ـ ف (کبیر جزئین).

کتاب (صناعة) الخراج الصغیر . و منازلـی برای‌آن قرار داده . کتاب عمل[1] المـوامرات بالحضرة . کتاب تحویل سنی الموالید ـ درحدود یکصد ورق . کتاب جمل التاریخ ، جمع شده ...

گروه دیگر

باح

ابوعبدالله محمدبن عبدالله‌بن غالب اصفهانی ، وباح لقب اوست. فصیح و مترسل‌وکاتب بود ، وبرای گفتن این مصرع در ابیاتی‌که سروده است ویرا باح خواندند .

باح بمافی‌الفواد باحا [2]

وی ببغداد آمده بربغیانی درآمد، وکتاب‌الرسائل را برای فرزندان او تألیف‌کرد، واین‌کتابها از اوست: کتاب جامع‌الرسائل ـ در هشت جزء و بعد جزءنهم را برآن افزوده وآن کتاب راالموصول نامیده وبترتیب انتشار داد. کتاب‌التوشیح و الترشیح‌فی‌بعض‌الثنویة[3] بین‌الشعوبیه . کتاب الخطب والبلاغة . کتاب الفقر .

ابومسلم

محمدبن (مسلم‌بن) بحر اصفهانی، کاتب و مترسل و بلیغ و متکلم بود وبسیار مجادله و مناقشه میکرد . و ابوالحسن علی‌بن عیسی ویرا تعریف‌کرده و باو دلبستگـی داشت . و این‌کتابها از اوست : کتاب جامع التاویل لمحکم التنزیل علی مذهب‌المعتزلـه ــ در تفسیر قرآن ــ بزرگ‌است. کتاب جامع رسائله .

ابن طبا علوی

ذکرش در شعر و شعرا بیاید[4] ، و این‌کتابها از اوست : کتاب سنام المعالی . کتاب عیار[5]الشعر . کتاب الشعر والشعراء ـ منتخبات خود او . کتاب دیوان شعره .

۱ـ ف (علم) . ۲ـ آشکارا نمود هرچه در دل داشت . آشکار

۳ـ ف(التسویة) .

٤ـ (در مقاله چهارم که اختصاص‌بشعر وشاعران داردنامی از ابن طبا دیده‌نمیشود).

٥ـ ف (غبار) .

دیمرتی

نامش ... ودیمرت[1] جائی است در اصفهان . وی مردی بلیغ و مصنف و از نحویان بشمار میرفت.ازکتابهای اوست: کتاب تهذیب‌الطبع .

ابن ابوعواذل

(و او ...).. ازکتابهای اوست : کتاب البراعة واللسن .

ابوحصین

محمدبن علی اصفهانی دیمرتی . و این کتابها از اوست :کتاب مثالب ثقیف و سائر۔ العرب. کتاب‌الحماسه .

عبدالرحمن

بن عیسی همدانی ،کاتب بکر بن‌عبدالعزیز بن ابو دلف، شاعروکاتب بود، وازکتابهای اوست: کتاب الالفاظ .

ابن عبدکان

نامش محمد ... ،کاتب طولونیه[2] بلیغ، و از مترسلان فصیحی بود . و دیوان رسائل بزرگی دارد .

ابن ابو بغل

نامش (احمدبن) محمدبن یحیی‌بن ابوبغل ، ومکنی بابوالحسین بود ویرا از اصفهان خواستند ، چون در دوران مقتدر وزارت آنجا را داشت ، و بلیغ ، و مترسل، وفصیح ، و جوانمرد باانصافی‌بود. اشعار بسیار خوب ومطبوعی هم دارد. واین کتابهاازاوست: دیوان‌رسائله.

۱ــ دیمرت ــ بکسر اول و فتح آن وسکون دوم و فتح میم وسکون راء و ت ازنواحی اصفهان است (معجم البلدان) .

۲ــ بنی‌طولونه یا بنی‌طولون خاندان احمدبن طولون است که در دوران بنی‌عباس در سالهای ۲۵٤ــ۲۹۱ درمصر و شامات امارت‌و حکمرانی داشتند (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

کتاب رسائله فی فتح‌البصرة .

محمدبن قاسم[۱] کرخی

یکی ازکاتبانی است که لیاقت وزارت را داشت، و مترسل بلیغی بود . این کتابها از اوست : دیوان رسائل . دیوان شعره .

الباحث عن معتاص‌العلم

نامش محمد بن سهل‌بن مرزبان ، مکنی بـابو منصور ، از مردم کـرخ[۲] و یکی از بلیغان فصیح بود وکسیکه او را دیده بمن گفت : دستهایش ازکار افتاده است[۳] و این کتابها از اوست : کتاب‌المنتهی فی‌الکمال ـمشتمل براین دوازده کتاب : کتاب مدح الادب . کتاب صفة البلاغة . کتاب‌الدعاء و التحامید . کتاب الشوق والفراق . کتاب الحنین الی الاوطان . کتاب التهانی والتعازی . کتاب الامل والمامول . کتاب التشبیبات[۴] و الطلب . کتاب الحمد والذم . کتاب الاعتذارات . کتاب الالفاظ . کتاب نفائس الحکم .

ابوسعد[۵] عبدالرحمن

ابن احمد اصفهانی . مؤلف : کتاب رسائل .

ابهری اصفهانی

جز این دربارهٔ او چیزی ندانیم . و این کتابها از اوست : کتاب تهذیب الفصاحه . کتاب ادب‌الکاتب . کتاب الندیم .

۱ـ ف (المقسم) . ۲ـ کرخ در قدیم دهکـده دور افتادهٔ از بغداد بود و حمدالله مستوفی آنرا از مؤسسات شاپور دوم پادشاه ساسانی دانسته و یاقوت حموی ریشه آن کلمه را نبطی گفته وبرخی آنرا آرامی یا سریانی دانند و از زمان عباسیان نـام محله‌ایست در غرب بغداد . (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۱) .

۳ـ ف (انتقل الیه) جب (اشل الید) . ۴ـ ف (التسبیبات) .

۵ـ ف (ابوسعید) .

جیهانی

ابوعبدالله احمدبن محمدبن‌نصر (جیهانی ،کاتب) ، وزیر حکمران خراسان . واین کتابها از اوست :کتاب المسالك و الممالك .کتاب آئین . مقالات‌کتب العهـود للخلفاء و الامراء .کتاب الزیادات فی‌کتاب الناسی‌فی‌المقالات[۱].کتاب رسائل .

ابوزید بلخی

نامش احمدبن سهل، و از فاضلان درعلوم قدیم و جدید بود، و در تصنیفات‌وتألیفات رویه فلاسفه را داشت . ولی چون برویه ادباء شباهت ونزدیکی بیشتری داشت ما بذکر او در اینجا پرداختیم .

از ابوزید حکایت کرده‌اندکه میگفت : حسین‌بن علی مرو روذی[۲]که برادری صعلوك داشت[۳]، همیشه برای من مقدار معینی‌جائزه و صله میفرستاد، و همینکه‌کتاب بحث در کیفیت تاویلات را تألیف‌کردم همه آنها را قطع‌کرد . و ابوعلی جیهانی وزیـر نصربن احمد ، جائزه‌هائی بمن‌ارزانی میداشت‌وهمینکه‌کتاب‌القرابین و الذبائح‌راتألیف‌کردم ، مرا ازآن محروم داشت . وحسین از قرمطیان[۴] وجیهانی از ثنویه بود .

ابوزید متهم بالحاد شد ، و از بلخی حکایت‌کنندکـه‌گفته است ، این شخص ــ یعنی ابوزید مظلوم است . او موحد بوده و من بیش ازدیگران او را میشناسم ، ما با هم بزرگ شدیم و او در منطق دستی پیداکرد چون ما منطق را با هـم خواندیم و خدا را شکرکـه ملحد نشدیم .

تألیفات ابوزید :کتاب شرائع الادیان .کتاب اقسام‌العلـوم[۵] .کتاب اختیارات‌الـسیر کتاب‌کمال‌الدین (هوالابانة عن‌اعمال الدین) .کتاب السیاسة الکبیر .کتاب السیاسة الصغیر کتاب فضل صناعة‌الکتابة .کتاب مصالح‌الابدان و الانفس .کتاب اسماء الله عزوجل وصفاته. کتاب صناعة‌الشعر .کتاب فضیلة علم‌الاخبار .کتاب الاسماء والکنی والالقاب .کتاب اسامی‌ـ الاشیاء .کتاب‌النحو والتصریف .کتاب الصورة والمصور .کتاب رسالته فی حدود الفلسفة . کتاب مایصح‌من احکام النجوم .کتاب الردعلی عبدة الاصنام .کتاب فضیلة علوم‌الریاضیات.

۱ـ ف(کتاب الزیادات فی‌کتاب آئین فی‌المقالات) .

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۹۰ همین‌کتاب .

۳ـ جب (وهواخوصعلوك) ف(واخوه صلعوك)وممکن‌است‌مرادبمعنا یعنی(درویش) باشد .

٤ـ رجوع شود باسماعیلیه در فن پنجم از مقالهٔ پنجم همین‌کتاب .

٥ـ ف (المعلوم) .

کتاب فی‌اقتناء[۱] علوم‌الفلسفه . کتاب القرابین والذبائح . کتاب عصمة[۲] الانبياء عليهم‌السلام . کتاب نظم‌القرآن . کتاب قوارع‌القرآن . کتاب‌العتاك والنساك . کتاب جمع فيه ماغلق[۳] عنه فی‌غریب‌القرآن . کتاب فی‌آن سورة‌الحمد ينوب عن جميع‌القرآن . کتاب اجوبة ابی‌القاسم الکنعی الکعبی . کتاب النوادر في فنون شتی . کتاب اجـوبة اهل فارس . کتاب تفسیر صور کتاب السما والعالم لابی جعفر الخازن . کتاب اجوبة ابی علی‌بن ابی بکـر ابن‌المظفر ـ معروف بابن محتاج . کتاب اجوبة ابی اسحـاق[۴] المؤدب . کتاب‌المصـادر . کتاب اجوبة مسائل ابی‌الفضل[۵] السکری . کتاب‌الشطرنج (والنرد) . کتاب فضیلة[۶] مکه علی سائرالبقاع . کتاب‌جواب رسالةابی‌علی‌بن المنیرالزیادی. کتاب منیة[۷] الکتّاب . کتاب‌البحث عن‌التاویلات (بزرگ است) . کتاب‌الرسالة السالفة الـی العاتب علیه . کتاب رسالته فی‌مدح الوراقـه . کتاب وصیتة .

بشتی[۸]

ابوالقاسم ... ازکتابهایش چیزی ندیده‌ام ، ولی ابوعلی بن سوارکاتب (رحمه‌الله) . بمن گفت او همان‌کسی است که کتابخانهٔ وقف بصره را مرتب نمود . و از دوستداران علـم بوده و شورو شعفی بآن داشت ، وگفت این‌کتابهای او را درکتابخانه خود دربصره دارم.

محمدبن اسحاق‌گوید : من تردید دارم‌که بشتی با شین است یا با سین ، زیرا بُست از جاهای معروف سجستان بوده وبش[۹] را ندانم‌کجاست[۱۰] و ابوعلی آن را با شین نقطه‌دار تلفظ میکرد . و ما تحقیقاتی درباره این شخص وکتابهایش‌کرده و در جای خود انشاءالله ذکر خواهیم نمود . ابوعلی میگفت این‌کتابها از اوست : کتاب‌الاشجـار و النبات . کتاب وصف هواء جرجان . کتاب جوابه فی‌قدم‌العالم . کتاب فـی علةالورد[۱۱] الموجه بوجهین . کتاب صون‌العلم وسیاسةالنفس . کتاب رسالته فی سنن[۱۲] عضوالرئیس من بدن‌الانسان .

۱ـ ف (افشاء) . ۲ـ ف (عصم) . ۳ـ ف (ماغاب) .
٤ـ ف (ابی‌القاسم) . ٥ـ جب (ابی‌القتیل) . ٦ـ ف (فضایل).
۷ـ ف (منیه) . ۸ـ ف (البستی) .
۹ـ ف (بشست) . ۱۰ـ بست بضم شهریست میان سجستان‌وغزنین و هرات و از نقاط‌گرم است و امروز بآن ناحیه‌گرمسیر گویند . و بشت بضم شهریست درنواحی‌نیشابور بقول ابوالحسن بن‌زید بیهقی‌آن‌را بدین جهةچنین خوانندکه بشتاسف شاه پایه‌گذار آن‌بوده، وآنجا شهرستانیست‌که مرکزآن طریثیث نامیده شده وبقولی نیزچون درپشت‌سر نیشابور است باین نام‌نامیده‌شده ومشتمل بردویست وبیست‌وشش دهکده است ونیز دربادغیس‌از نواحی هرات دهکدهٔ بنام پشت میباشد (ر.ك معجم‌البلدان زیر بست و بشت) .
۱۱ـ ف (الوزیر) . ۱۲ـ ف (فی‌سبرالعضو) .

حمزة بن حسن

از مردم اصفهان ، ادیب و مصنف بود . و ازکتابهای شعری او :کتاب اصفهـان و اخبارها . کتاب التشبیهات. کتاب انواع الدعاء. (کتاب التصحیف) . کتاب‌الامثال علی‌افعل و یدخل فیه الشعریة و النثریه . کتاب الامثال‌الصادره عن ثبوت الشعر . کتاب التنبیه علی حروف‌المصحف . کتاب رسائل . کتاب التماثیل فی تباشیرالسرور .

حکمویه بن عبدوس

از مردم اطراف جبل[1]، و جز این درباره او چیزی نمیدانیم . و ازکتابهای اوست: کتاب‌الشوارد[2] فی‌الرسائل .

سمکه

آموزگار ابن عمید . نامش محمد بن علی بن سعید . و ازکتابهـای اوست :کتاب اخبار العباسیین.

کشاجم

ابوالفتح محمود بن حسین ، شعر و ادبش شهرت دارد . و این‌کتابهـا از اوست : کتاب ادب‌الندیم . کتاب‌الرسائل . کتاب دیوان شعره .

خشکنانجة[3] کاتب

از مردم بغداد ، بیشتر در رقه[4] اقامت داشت . و بعد بموصل رفت . نامش علی بن وصیف ،که او را علیا میگفتند[5]) وی از بلیغان بتمام معناست ، و چندین‌کتاب تألیف‌کرده، که عبدان رهبر اسماعیلیه‌آنها را بخود نسبت داد . و او از دوستان من است‌که با هم انسی داشتیم ، و در موصل وفات یافت و از شیعیان بشمار میرفت . این‌کتابها از اوست : (کتاب الایضاح‌والتثقیف‌فی‌آئین‌الخراج ورسومه) ، کتاب النثرالموصل‌بالنظم . کتاب صناعة البلاغه.

۱ـ رجوع شود بصفحه ۷٤ همین‌کتاب . ۲ـ ف (السواد) .
۳ـ ف (خشکنانکه). ٤ـ رقه ـ از شهرهای‌مشهور کنارفرات است (معجم‌البلدان).
٥ـ ف ـ بجای این جمله دارد (ابوالحسن) .

کتاب الفوائد . دیوان شعره .

(فرزندش ابوالحسن[1])

(احمدبن علی . کاتب وشاعر بلیغی بود، ودرمدینةالسلام وفات یافت . و این کتابها (از اوست : کتاب النثر الموصول بالنظم . کتاب صناعة البلاغة . کتاب الفوائد) .

ابن کثیر[2] اهوازی

ابوبکر[3] احمدبن محمدبن فضل . و ازکتابهای اوست : کتاب مناقب[4] الکتاب .

ابونمله[5] نمیلی

و بقولی نملی ، جزاین چیزی از او نمیدانیم. و این کتاب از اوست : کتاب الشذور فی‌موامرات‌الخلفا والامراء .

۱ـ ظاهراً فلوکل اشتباه‌کرده و ابوالحسن راکنیه خشکنانچه دانسته بدلیل اینکه کتابهای او را ضمن نام خشکنانچه ذکرکرده و راجع بفرزند خشکنانچه چیزی ندارد .
۲ و ۳ـ ف (ابوکبیر) . ٤ـ جب (مناوب) .
۵ـ ف(ابونمیله) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن سوم ـ از مقاله سوم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار ندیمان، جلیسان، و ادیبان، و مغنیان، و صفادمه و صفاعنه[1]

و کسانیکه مردم را بخنده میانداختند، و نام کتابهای آنان

اخبار اسحاق بن ابراهیم موصلی

و پدر[2] و خانوادهٔ او

ابراهیم درسال یکصدوبیست وپنج بدنیا آمد، وفرزند میمون بود، و میمون، ماهان نام داشت که آن‌را بمیمون برگردانیدند. و ابوالفضل حماد بن اسحاق گوید : پدرم نسب جدم ابراهیم را چنین میگفت، ابراهیم‌بن ماهان‌بن بهمن‌بن نسك. و یزید مهلبی گوید: اسحاق بمن گفت، ما از مردم ارجان[3] هستیم. و اربابان ما ازحنظلیان بودندو کشت‌زارهائی

---

۱ ـ رجوع شود بصفحه ٤ همین کتاب. ۲ ـ ق (ابنه) جب (وابیه).

۳ ـ ارجان شهریست که درشصت فرسخی غرب شیرازواهوازقرار دارد. (رك. معجم‌البلدان).

نزد ما داشتند. وبدین‌سبب ما را موصلی نامیدندکه .....

صولی گوید: اسحاق‌بن ابراهیم این فرزندان را داشت: حمید، حماد، احمد، حامد، ابراهیم، و فضل. و از فرزندان ابراهیم موصلی جز اسحاق، و طیاب کسی‌دیگر آوازخوان‌نبود. ابراهیم بسال یکصدوبیست وپنج‌قدم بدنیا گذاشت، ودر سال یکصدوهشتاد وهشت در بغداد از دنیا رفت، و عمرش شصت‌وچهار سال بود. اسحاق در سال یکصدوپنجاه متولد گردید، و در سال دویست وسی و پنج‌وفات یافت و هشتاد وپنج سال زندگانی کرد، و او اسحاق بن ابراهیم‌بن (ماهان‌بن) بهمن‌بن نسك است. نژادش از فارس بود، وبرای بدهکاری مالیاتی‌که داشت از ستمگری بنی‌امیه از فارس گریخته وبکوفه آمد و بربنی دارم وارد شد. اسحاق همیشه میگفت، میل ندارم پیش از ماه رمضان بمیرم، شاید موفق بروزه گرفتن شوم تا در ترازوی[1] عملم گذاشته شود، و چند روزی از اول ماه رمضان را روزه داشت وبرای هرروزکه‌روزه نمیگرفت صددینار صدقه میداد، در اواخر ماه رمضان بیماریش سخت‌تر شده ودیگر نتوانست روزه‌دار باشد. و بیماریش اسهال بود، و ادریس‌بن ابوحفصه این مرثیه را درباره او سرود:

سَقَی‌اللهُ یاْبنَ المُوصِلی بوابِلٍ　　مِنَ‌الغَیثِ قَبراً اَنْتَ فیـه مُقیمُ[2]

ذَهَبتَ و اَو حَشْتَ‌الکِرامَ و رُعْتَهُم　　فَلا غَروَ اَنْ یَبکی عَلَیكَ صَمیمُ[3]

اسحاق راویه شعر و مآثر عرب بود، و فصحاء زن و مردعرب را دیده، وآنها هم هنگام‌آمدن بپای تخت بسوی او میامدند و براو وارد میشدند. در شعر ودر آواز هنرمند ودر علوم زیادی متفنن بود، و برای هنرمندی‌که داشت زندگانیش از عطاهـای دولتیان میگذشت. و این است تألیفات اوکه خود مباشرت در تصنیف‌آنها نمود، بجز کتاب‌الاغانی الکبیرکه مورد اختلاف بوده و ماآن را علیحده شرح خواهیم داد: کتاب اغانیه التی غنی بها. کتاب اخبارالمیلاء. کتاب اغانی معبد. کتاب اخبار حماد عجرد. کتاب اخبار حنین الخیری. کتاب اخبار ذی‌الرمه. کتاب اخبارالمغنین‌المکیین[4]. کتاب اخبارطویس. کتاب سعیدبن مسجح. کتاب اخبارالدلال. کتاب اخبارمحمدبن عایشه. کتاب‌اخبارالابخر[5] کتاب اخبارابن صاحب‌الوضؤ[6]. کتاب‌الاختیار من‌الاغانی للواثق. کتاب‌اللحظ والاشارات. کتاب‌الشراب ـ ودرآن روایاتی از عباس‌بن معن، و ابن جصاص، وحمادبن میسره[7] دارد.

۱ــ ف (فی‌مبراتی) جب (فی‌میزانی).

۲ــ خدا شاداب سازد ــ ای زادهٔ موصلی ــ با بارانهای سیل‌آسایش آن قبری راکه تو درآن میباشی.

۳ــ رفتی و بزرگان را بوحشت و هراس انداختی وشگفت‌آور نباشد اگر دوستان‌برتو گریان باشند.

۴ـ ف (المسکبن).　۵ـ ف (الابجر).　۶ـ ف (الضوء).

۷ـ (مسرة).

کتاب مواریث‌الحکماء . کتاب جواهر الکلام . کتاب الرقص والزفن . کتاب‌الندماء . کتاب‌المنادمات . کتاب‌النغم والایقاع و عدد مهاله . کتاب (اخبار)[۱] الهذلیین . کتاب قیان‌الحجاز. کتاب الرسالة الی‌علی‌بن هشام . کتاب‌منادمة الاخوان وتسامرالخلان. کتاب‌القیان. کتاب النوادر المتخیرة فی‌النوادر . کتاب الاخبار والنوادر[۱] . کتاب اخبارمعبد و ابن‌سریح واغانیها . کتاب اخبار الغریض . کتاب تفضیل‌الشعر والرد علی من یحرمه وینقضه .

(خبر) کتاب الاغانی الکبیر

بخط ابوالحسن‌علی‌بن محمدبن عبیدبن زبیر کوفی اسدی خواندم ، که فضل‌بن محمد یزیدی گفت، نزد اسحاق‌بن ابراهیم موصلی‌بودم ، شخصی براو درآمد و گفت یا اباممحمد، کتاب‌الاغانی را بمن بده، جوابش داد . آن‌کتاب الاغانی‌که من تصنیف‌کردم ، یا آن که برای من تصنیف‌کرده‌اند ، و مقصودش از ـ من تصنیف‌کردم ـ کتاب اخبارالمغنین و احداً واحداً بود ، و ازآنکه برای تصنیف‌کردند ـ کتاب اخبار الاغانی‌الکبیر ـ بودکه در دست مردم است .

حکایت دیگر درباره آن

ابوالفرج اصفهانی برای من‌حکایت‌کرد ، که ابوبکر محمدبن خلف وکیع بمن گفت، از حمادبن اسحاق شنیدم‌که میگفت پدرم هیچگاهی این‌کتاب ـ یعنی‌کتاب الاغانی‌الکبیرـ را تألیف نکرده و ندیده است . دلیلش هم این است‌که بیشتر اشعار منسوب باشخاص که در ضمن اخبارشان‌گنجانده شده ، تاکنون‌کسی آوازی درآن نخوانده است[۲] ، و بیشتر چیزهائی‌که بآوازخوانها نسبت داده‌شده بخطا بوده ، و دلیل بطلان این‌کتاب همان‌تألیفی است‌که پدرم از آواز آنان‌کرده است . پدرم وراقی داشت‌که بعد از وفاتش این‌کتاب را جعل‌کرد ، بجز رخصت نامه‌که در اول آن است و تألیف پدرم میباشد . منتهی اخباری را که در آن آورده تماماً از ما روایت نموده است .

ابوالفرج بمن‌گفت این بود حکایتی‌که از ابوبکر وکیع شنیده وبخاطر سپرده بودم شاید درالفاظش‌پس‌وپیشی باشد. وجحظه بمن‌گفت وراقی‌که‌آن‌را جعل‌کرده است میشناسد،

۱ ــ ف (الاختیار فی‌النوادر) .

۲ ــ ف (و مایجی فیها) جب (وماغنی فیها) .

و نامش سندی‌بن علی ، و در طاق الزبل حجرهٔ داشت ، و برای اسحاق وراقی میکـرد ، او با همبازش آن را جعل کرده‌اند . این کتاب در قدیم بکتاب‌السراه[1] معروف بود . و در یازده جزء است که هرجزئی باولش نامیده‌شده‌و جزء اول رخصت‌نامه‌ایست که اسحاق تألیف کرده و خالی از شك و تردید است .

ترتیب اجزاء کتاب که تا بامروز روایت میشود

اولی آن :

عَلِقْتُ الهَوىٰ مِنْها وَلیداً وَلَمْ یَزَل — اِلی الحول یَنمی حُبّها وَ یَزیدُ

دومی آن :

وَلا اَحْمِلُ الْحِقدَ القَدیمِ عَلیهِمَ — وَلیسَ رئیسُ الْقَومِ مَن یحمِلُ الحقدا

سومی آن :

اَلْمِم بِزینبِ اَنَّ الرکبَ قَدوفدوا[2] — قَلَ الْعَزاءُ لَئِن کانَ الرحیلُ غداً

چهارمی آن :

قِفانَبكِ مِنْ ذِکریٰ حَبیبٍ وَمَنْزِلِ — بِسِقْطِ اللِّوی بَیْنَ الدخُولِ فَحَومَلِ

پنجمی آن :

اَعاذِلَ اَنَّ المالَ غادٍ وَ رائحٍ — وَیبقیٰ مِنَ المالِ الاحادیثُ والذکرُ

ششمی آن :

عُوجی عَلَیْنا رَبَّةَ الهَوْدجِ — اِنَكَ اِنْ لَمْ تَفْعَلی تَحرَجی

هفتمی آن :

یا بِنْتِ عاتِکَةَ التی[3] اَتَغَزَّلُ — حَذَرَ العدیٰ وَ بِهِ الفُوادُ مُوَکَّلَ

هشتمی آن :

هاجَ الهویٰ لِفُوادِكَ المِهتاحِ — فانظُر بتوضحِ باکرِ الاحداجِ[4]

۱ـ ف (الشرکه) . ۲ـ جر (قدوا) . ۳ـ ف (عاقلةالذی) .

٤ـ ضرورتی برای ترجمه این اشعار دیده نشد .

نهمی آن :

فَاَنَّكَ كَالّلَيْلِ الذی هُوَ مُدْرِكی و اَنْ خِلْتَ اَنَ الْمُنْتَای عنكَ وَاسع

دهمی آن :

اذا اَذْنَبَتَ . . . . زَارَهــا[1] اَهْلُهــا [2]

اسحاق درباره گروهی از شاعران تألیفاتی دارد که از آن جمله است : کتاب اخبار حسان . کتاب اخبار ذی الرمة . کتاب اخبار الاحـوص . کتاب اخبار جمیل . کتاب اخبار کثیر . کتاب‌اخبار نصیب . کتاب اخبار عقیل بن علقمة . کتاب اخبار ابن هرمة .

حمادبن اسحاق .

صولی گوید : حماد ادیب و راویه‌بود ، و در بسیاری از مجالس‌درآوازخوانی پدرش حضور داشته و بزرگان مشایخ پدرش را دیده ، و از ابوعبیده ، واصمعی شنیده بود . درادب کتابهای زیادی تألیف‌کرد ، و بیشترین معلومات پدرش را فراگرفته بود . دیگری ـ غیر از صولی گوید : حماد ملقب بسردبود ، ویحیی‌بن علی گفته است از پدرم پرسیدم‌که چرا حماد را سردمینامند ، جواب داد ، ای پسر ، باو ستم‌کردند ، او در مجالسی که پدرش‌داشت حاضر میشد . و اسحاق در ظرافت و تندمزاجی مانندآتش شعله‌ور بود . وفات حماد در... و این کتابها از اوست : کتاب‌الاشربه . کتاب اخبارالحطیئة . کتاب اخبار ذی‌الرمة . کتاب اخبار عروةبن اذینه . کتاب مختار غنا ابراهیم ـ پدر بزرگش . کتاب اخبار رؤبـه . کتاب اخبار عبیدالله بن قیس الرقیات . کتاب اخبار الندامی .

اخبار خاندان منجم از روی ترتیب

ابومنصور نامش آبان حسیس‌بن وریدبن کادبن مهابنداد بن حسیس[3] بن فرخ‌دادبن استاد (زياربن) مهرحسیس‌بن یزدجرد است. وفرزندش یحیی برده مأمون ، ومکنی‌بابوعلی بوده، و درابتداء بفضل‌بن‌سهل بستگی داشت، و او در احکام نجوم‌برأی و نظرش‌عمل‌میکرد و پس‌از پیش‌آمدی‌که برای‌فضل رخ داد[4]. مأمون اورا برای خودبرگزید، وباسلام‌آوردن ترغیب نمود ، واو نیز بردست مأمون اسلام آورده و ویژه اوگردید . و در سفربطرسوس[5]

۱ــ ف (دارها) .

۲ــ ضرورتی برای ترجمه این اشعار دیده نمیشود .

۳ــ ف (حساس) .

٤ــ ظاهراً اشاره بکشته شدن فضل بن سهل در حمام بامر مأمون‌است (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) .

۵ــ طرسوس شهریست در مرز شام میان انطاکیه وحلب (معجم‌البلدان) .

وفات یافته و درحلب در گورستان قریش بخاك سپرده شده ، و سنگ قبری هم دارد که نامش برآن نوشته شده است . فرزندان او عبارتند از : محمد ، علی ، سعید ، و حسن . محمد ادب و بلاغتی نیکو ، و فصاحت زبان داشت وکتابهائی تألیف کرد ، واخبار او مشهور است ، واز جمله کتابهای او. کتاب اخبارالشعر است . و درآواز ونجوم نیز با اطلاع بود .

علی بن یحیی ، بمحمدبن اسحق بن ابراهیم مصعبی پیوست، بعد بفتح بن خاقان پیوستگی پیدا کرد ، و خزانه حکمتی برای او ترتیب داده ، و ازکتابهای خود وکتابهائیکه برای فتح نوشت ، آن قدر در آنجا جمع نمود کـه هیچ خزانهٔ حکمتی آن مقدار کتاب نداشت . و در روزهای آخر دوران معتمد ، وفات یافته، و درسرمن رای[1] بخاك سپرده شد. فرزندان او عبارتند از : احمد ابوعیسی ، عبدالله ابوالقاسم ، یحیی ابواحمد ، هارون ابوعبدالله . و هارون کتابهای زیادی تألیف کرده است .

حکایتی دیگر از این خاندان

ابوالحسن علی بن یحی بن ابـومنصور منجم ، ندیم متوکل ، و نزدیکتر از هر کسی باو ، و ازخاصان او بود . و در نزد خلفائیکه بعد از متوکل آمـدند ، تا دوران معتمد ، همین مرتبت را داشت ، راویه اشعار ، و اخبار ، وشاعر خوبی بود، اسحاق را دیده، و از اوآموخته وبرای هنرمندیش خلفا ویرا بر همه مقدم میداشتند ، و در مجالس خانوادگی خود او را شرکت میدادند ، و همه رازهای درونی خود را پیش او فاش کـرده ، و او را امین اسرارخود میدانستند. وفاتش در سال (دویست و) هفتاد وپنج . و این کتابها از اوست: کتاب (الشعرو) الشعراء القدماء والاسلامین[2] ـ و درآن ، از محمد بن سلام ، و محمد بن عمر جرجانی، و دیگران روایت کرده است . کتاب اخبار اسحاق بن ابراهیم . کتاب الطبیخ.

فرزندش ابواحمد

یحیی بن علی بن یحی بن ابومنصور ، در سال دویست وچهل یك بدنیا آمده و در شب دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سال سیصد درگذشت . و ندیم موفق وخلفاء بعد از او بود ، واز متکلمان مذهب معتزله بشمار میرفت. و دراین باره کتابهای زیادی دارد . در بغداد مجلسی داشت که گروه متکلمان درآن حاضر میشدند . ازکتابهـای اوست: کتاب الباهر فی اخبار (واشعار) شعراء مخضرمی الدولتین . باین ترتیب: بشار ، هرمه ، طریح ابن میاده ، مسلم، اسحاق بن ابراهیم ، ابن هفان ، و یزیدبن طثریه . وآخرین نفرمروان ابوحفصه استوآنرا

۱ ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۵ همین کتاب .

۲ ـ ف (الاسلامیة) .

بپایان نرسانید و فرزندش ابوالحسن تصمیم گرفت آنرا بپایان رساند ، و شاعرانی که بعد پیدا شده بودند بر کتاب پدر خود بیفزاید ، و ابودلامه ، والبهٔ حباب ، یحیی بن زیاد ، مطیع بن ایاس ، و ابوعلی نصیر را ، بر آن افزود .

ابوالحسن ، متکلم و فقیه بمذهب ابوجعفر (طبری بود ، من بخط او چند قطعه از کتابهای ابوجعفر را) در فقه (دیده‌ام) . و ابوالحسن کتابهای دیگر ــ جز آنچه در بالا گفتیم ــ دارد و از آن جمله است : کتاب اخبار اهله و نسبهم فی الفرس . کتاب الاجماع فی الفقه علی مذهب الطبری. کتاب المدخل الی مذهب الطبری و نصرة مذهبه . کتاب الاوقات.

ابوعبدالله هارون

بن علی بن یحیی بن ابومنصور . درجوانی بسال دویست و هشتاد و هشت وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب البارع ــ وآن منتخباتی از شعر(شعراء)جدید است بدون شرح حال آنان. کتاب اخبار[1] الشعراء الکبیر که ناتمام مانده وآنچه بدست آمد ، بشار ، ابو عتاهیه ، و ابونواس ، است . کتاب النساء و ماجاء فیهن من الخبر و محاسن ماقیل فیهن من الشعر والکلام الحسن .

ابوالحسن علی بن هارون

بن علی بن یحیی . او را دیدیم و از او چیزهائی شنیده داریم . راویه (شعر) و شاعر و ادیبی ظریف ، و متکلم نیکوکاری[2] بود . و ندیمی گروهی از خلفاء را پیدا کرد . خود او بمن گفت درسال هفتاد وهفت بدنیا آمده است . وتا سال سیصدوپنجاه ودو که وفات یافت خضاب میبست . و هفتاد و شش سال عمر کرد . این کتابها از اوست : کتاب شهر رمضان ــ برای راضی تألیف کرد . کتاب النوروز والمهرجان . کتاب الرد علی الخلیل فی العروض . کتاب رسالته فی الفرق بین ابراهیم بن المهدی و اسحاق الموصلی فی الغناء . کتاب ابتدأ فیه بنسب اهله ــ برای مهلبی تألیف کرده و بپایان نرسانید . کتاب اللفظ المحیط بنقض ما لفظ به اللقیط که معارضه‌ایست باکتاب ابوالفرج اصفهانی . کتاب الفرق والمعیار بین الاوغاد والاحرار .

ابوعیسی

احمد بن علی بن یحیی، ازفضلاء این خاندان وپیش از علی بن هارون بود .واین کتاب از

۱ــ ف (اختیار) .

۲ــ ف (حبرا) جب (خیّرا) .

اوست: کتاب تاریخ سنی العالم.

ابو عبدالله هارون

بن‌علی‌بن هارون. روش خاندان و پدران خود را داشت. و شاعر و ادیب و عارف بغناء و آواز بوده، ودر کلام هنرمندی و برجستگی داشت. ولادتش در سال ... و وفاتش در سال ... بود. وکتاب مختار فی‌الاغانی ـ از اوست.

خاندان حمدون

حمدون بن اسماعیل‌بن داودکاتب، اول نفر این خاندان است که ندیمی داشت. و فرزندش احمدبن حمدون راویه واخباری بود، و از عدوی روایت کرده است. از کتابهای اوست: کتاب الندماء و الجلساء.

ابوهفان مهزمی

ذکر او در شاعران جدید خواهدآمد. از اخباریان، و راویان، و صاحب تصنیف بود. این کتابهااز اوست: کتاب‌الاربعة فی‌اخبارالشعراء. کتاب صناعةالشعر. کتاب‌بزرگیست که پارهٔ ازآن را دیده‌ام.

یونس کاتب

معروف بیونس مغنی. فرزند سلیمان. مکنی بابوسلیمان، از مردم فارس است که دوره عباسیان‌را هم درك کرد. سکری مینویسد وی از بردگان، وبردهٔ زبیر بن‌عوام بود. کتابهای اودراغانی ومغنیان مشهور است، وگویند ابراهیم از اوآموخته بود. این کتابها از اوست: کتاب مجرد یونس. کتاب القیان. کتاب‌النغم.

ابن بانه

نامش عمروبن بانه[1] وبانه مادر او، و پدرش محمدبن‌سلیمان‌بن راشد، برده‌یوسف‌بن عمرثقفی است. بانه دختر روح. کاتب سلمه‌وصیف بوده، وکتاب مجرد عمروبن بانه[2] از

۱ ـ ف (عمرو و بانه امه) جب (عمروبن بانه وهی‌امه).

۲ ـ (مجردالاغانی).

اوست . وی از خاصان متوکل و با او مانوس بود . از اسحان و دیگـران صنعت آواز را آموخته ودرآن هنرمندی داشته، و تا دوران معتصم زنده بود . در بغداد اقامت داشت ، و گاه بگاه بسرمن رای[1] میرفت ، و در سال دویست‌وهفتاد وهشت وفات یافت .

صینی [2]

نامش حبیش[3] بن موسی ، و صاحب ـ کتاب الاغانی علی‌حروف‌المعجم ـ است . این کتاب را برای متوکل تألیف نموده ، ودرآن چیزهائی از آوازها آورده که نه اسحاق . و نه عمروبن بانه ، ازآن ذکری نکرده‌اند و نام مغنیان زن ومردی را از دورهٔ جاهلیت و اسلام ذکر کرده که شگفت انگیز است . وکتاب الاغانی علی‌الحروف . وکتاب مجردات المغنین . از اوست .

ابوحشیشه

نامش محمدبن علی‌بن امیه ، مکنی بابو جعفر ، از فـرزندان ابو امیه کاتب ، و از طنبوریان ماهری در فن خود بود ، وجحظه عقیده داشت کـه وی این هنر را از او آموخته است . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب‌المغنی‌المجید ـ کـه آنـرا بخطی کهنه دیده‌ام . کتاب اخبارالطنبوریین .

جحظه

ابوالحسن احمدبن جعفربن موسی‌بن خالدبن برمك ، شاعر و آوازخـوانی‌است که اشعار دل نشینی دارد . ودرهنر طنبور حاذق ، و ادبیاتش نیکو ، و ماهر بتمام معنا بود . علما و راویان را دیده و ازآنان آموخته ، و اخبار او مشهورتر ازآن است که ما بخواهیم در اینجا ذکر کنیم ، برای آنکه در زمان ما حیات دارد . و با این اوصافی که درباره او گفتیم مردی بدسرشت‌وچرکین است دردینش پاره چیزها ، بلکه خیلی چیزها گفته میشود . ابوالفتح بن نحوی این اشعار جحظه را برمن خواند .

اِذَا مَا ظَمِئْتُ اِلَى رِیقِه   جَعَلْتُ اَلْمُدَامَةَ مِنْهَا بَدِیلا [4]

وَ اَیْنَ اَلْمُدَامَةَ مِنْ رِیقِه   وَلٰکِن اُعَلِّلُ قَلْباً عَلِیلا [5]

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷۵همین‌کتاب . ۲ـ ف(النصبی) . ۳ـ ف (حسن).

٤ـ اگر تشنه‌گردم بآب دهانش ـ بدل‌گیرم از بادهٔ ناب آنرا .

٥ـ کجا بادهٔ ناب و آب دهانش ـ تسلادهم این دل ناتوان را .

جحظه در واسط[۱] هنگامیکه نزد ابوبکر بن رائق میرفت ، در سال سیصدو بیست وشش به‌بیماری ورب [۲] درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب الطبیخ ـ نازك است . کتاب الطنبوریین. کتاب السکباج. کتاب الترنم[۳]. کتاب ماشاهده من امر المعتمد . کتاب المشاهدات. کتاب ما جمعه مما خزنه[۴] المنجمون فصح من الاحکام .

بعداز این اخبار، اخبار قریص مغنی است که پس از هفده ورق خواهد آمد ، وترتیبی است که مؤلف داده .

برگردیم بمصنفان مشهور

محمدبن اسحاق گوید : اگر از منصفان مشهور کسی را ذکر کردیم ، بدنبال او کسی را نیز خواهیم آورد که نزدیك و همانند او باشد، گوآنکه زمان او عقب‌تر از آن کسی باشد که بعد ذکر گردیده ، و این رویه را ما در تمام این کتاب اتخاذ کرده‌ایم . خداوند بفضل و کرمش ما را مددکار باشد .

اخبار ابن ابوطاهر

ابوالفضل احمدبن ابوطاهر، ونام ابوطاهر ، طیفور است. احمد از زادگان خراسان و فرزندان دولتیان بود ، که در بغداد متولد گردید . جعفر بن حمدان صاحب کتاب الباهر گوید : او ادب آموز کاتبان همگانی بود، سپس برای تخصصی که پیدا کرد ، در جانب شرقی سوق الوراقین[۵] جائی برای خودداشت. و من درمیان تمام کسانیکه بتألیف و گفتن شعر شهرت دارند ، کسی را ندیدم که کلمات را باندازه او تصحیف کند . وکند فهمی او را درعلم داشته

۱ـ واسط شهریست میان بصره و کوفه که فاصلهٔ آن بهریك از این دوشهر پنجاه فرسنگ است (معجم البلدان) . ۲ـ ف (الدرب) جب (الورب) و ورب بیماری فساد روده است (المنجد) . ۳ـ ف (الندیم) . ٤ـ ف (جربه) .

۵ـ سوق الوراقین در بغداد میان طاق الحرانی و قنطرة الجدیده ومحل ناشران و کتابفروشان وبیش از صد دکان درآنجا بود (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ٨٦) .

باشد ، و بغلط کلمات را ادا نماید . شعری را که برای اسحاق بن ایوب گفته بود برای من خواند و بیش از ده‌جا غلط داشت . و دزدی او از نصف و یا ثلث شعر ، بیش از هر کسی بود . ولی با تمام اینها اخلاقش پسندیده ، و ازکاهلان[۱] خوش مشرب و شیرین گفتار بشمار میرفت . ولادتش در سال دویست‌وچهار . در همان روزی بود که مأمون از خراسان ببغداد آمد . ووفاتش در سال دویست‌وهشتاد بود، این کتابها از اوست : کتاب المنثور والمنظوم . این کتاب‌را درچهارده جزء درآورده، ولی سیزده جزء در دست مردم است: کتاب‌سرقات‌الشعراء. کتاب بغداد. کتاب الجواهر. کتاب‌المؤلفین. کتاب الهدایا . کتاب المشتق‌المختلف من‌المؤتلف. کتاب اسماءالشعراء الاوائل . کتاب‌القاب‌الشعراء و من عرف بالکنی ومن‌عرف باسم[۲] . کتاب‌المعروفین من‌الانبیاء . کتاب الموشا . کتاب اعتذار وهب مـن حنفته[۳] (کتاب المغرمین . کتاب المونس . کتاب‌الحلی والحلل) . کتاب من انشد شعراً و اجیب بکـلام . کتاب مرتبة هرمز بن کسری نوشیروان . کتاب خیرالملك‌العانی[۴] فی تدبیرالمملکة و (فی)‌السیاسة . کتاب‌الملك المصلح والوزیرالمعین . کتاب الملك‌البابلی و الملك‌المصری الباغیین والملك‌الحلیم‌الرومی[۵] . کتاب العلة والعلیل[۶] . کتاب‌المزاج والمعاتبات . کتاب المعتذرین. کتاب مفاخرةالورد والنرجس . کتاب الحجاب . کتاب مقاتل‌الفرسان. کتاب مقاتل‌الشعراء. کتاب‌الخیل . بزرگ است[۷] . کتاب الطرد . کتاب سرقات‌النحویین من ابی تمـام . کتاب جمهرة (نسب) بنی‌هاشم . کتاب رسالته الی ابراهیم‌بن المدبر[۸] کتاب رسالته فی‌النهی عن‌الشهوات . کتاب رسالته الی‌علی‌بن یحیی. کتاب‌الجامع‌فی‌الشعراء و اخبار هم . کتاب فضل‌العرب علی‌العجم. کتاب‌لسان‌العیون. کتاب اخبارالمتطرفات[۹]. و گویند فرزند او ابوالحسین این دو کتابرا تألیف کرده است .

کتابهای او در منتخبات اشعار شاعران

اختیار شعر بکربن‌النطاح . اختیار شعر دعبل‌بن علی . اختیار شعر مسلم . اختیار

۱ـ ف (الکهوب) جب (الکهول) وکاهل بکسانی‌گویندکه میان سی وپنجاه سال باشند (المنجد) .
۲ـ جب (باسمه) .
۳ـ ف (حبقته) .
۴ـ ف (خبرالملك‌العالی) .
۵ـ ف (الحکیم‌الرومی) .
۶ـ جب (والغلیل) .
۷ـ ف (الکبیر) جب (کبیر) .
۸ـ ف (الولید) .
۹ـ ف (المتظرفات) .

شعرالعتابی . اختیار شعر ابی‌منصورالنمری . اختیار شعر ابی‌العتاهیة . کتاب اخبار[۱] بشار والاختیار من شعره . کتاب اخبار[۲] مروان والاختیار من شعره و اخبار آل مروان . کتاب اخبار ابن‌میاده . کتاب اخبار ابـن هرمه و مختار شعره . کتاب اخبار ابن‌الدمینه . کتاب اختیار شعر عبدالله بن قیس‌الرقیات .

فرزند او عبیدالله

بن‌احمدبن ابوطاهر ، مکنی بابوالحسین ، رویه پدر را در تألیف و تصنیف داشت . ورواینش از روایات اوکمتر است . و احمد حاذقتر و ماهرتر از پدرش بود . و بـر کتاب بغداد تألیف پدرش ، این‌کتابها را افزود ، چون پدرش‌آنرا تا آخر دوران مهتدی نوشته بود . وابوالحسین، اخبار معتمد ، اخبار معتضد ، اخبار مکتفی ، و اخبار مقتدر را ــ که ناتمام مانده ــ برآن افزود . و این‌کتابها را نیز داشت : کتاب‌السکباج و فضائلها . کتاب المتطرفات والمتطرفین[۳] .

خاندان ابونجم

نام ابونجم هلال ، از مردم انبار[۴] وکاتب بود . فرزندش صالح بن ابونجم از مردم بغداد ، و خود ابونجم بردهٔ بنی‌سلیم بود . احمدبن ابونجم از شاعران وکنیه‌اش ابودمیك[۵] است . گویند ، این گفته خود :

کَأَنَّهُ فی ٱلفلك ٱلدّوار صَوْتُ ٱلمؤذّن[۶]

راکه‌برای ابوشیعی‌خواند ، ابوشیعی گفت: خدا شما گروه بنی‌سلیم را از میان‌بردارد خنساء میگوید :

کَأَنَّهُ عَلَمٌ فی رَأسه نارٌ[۷]

و توهم این را میگوئی. پسر برادرشان احمدبن منجم‌کاتب ، از مترسلان،ومتکلمان و شاعران بود ، واین‌کتابها از اوست : کتاب‌التوحید و اقاویل الفلاسفة (فی‌ذلك) . کتاب

۱ــ ف (اختیار) . ۲ــ ف (اختیار) .
۳ــ ف (المتظرفات و المتظرفین) . ۴ــ رجوع شود بصفحهٔ ۸ همین‌کتاب .
۵ــ ف (ابوالرمیل) . ۶ــ در این فلك‌گردان چـون بانگ اذان بـاشد . ف (صوت‌المردن) . ۷ــ چون درفشی است بسرشعله آتش دارد .

النواحی فی اخبار الارض . وگویند این کتاب از تألیفات ابو اسحاق ابراهیم بن ابوعون است .

ابواسحاق بن ابوعون

ابو اسحاق ابراهیم بن ابوعون احمدبن منجم ، از اصحاب ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف بابن ابوعزاقر ، و مورد اعتماد او بود ، چون نسبت باو غلوی داشت ، و او را خدای خود میدانست. تعالی‌الله عن‌ذلك . هنگامیکه ابن ابوعزاقر را دستگیر کردند، او نیز دستگیر ، وپس از چندی گردنش را زدند، زیرا از وی خواستندکه بابوعزاقر ناسزا گوید ، و خیو براو اندازد ، وی از ترس و شقاوتی‌که داشت امتناع کرده وبلرزه افتاد . ابواسحاق ، ادیب و مؤلف و ناقص‌العقل بود ، و ما خبر او را درضمن خبر عزاقری ذکر خواهیم‌کرد . و این کتابها از اوست : کتاب النواحی فی‌اخبارالبلدان . کتاب الجوابات‌المسکته . کتاب‌التشبیهات . کتاب بیت‌مال‌السرور . کتاب‌الدواوین . کتاب‌الرسائل .

اخبار ابن ازهر .

ابوبکرمحمدبن احمدبن مزیدنحوی اخباری بوسنجی، نژادش ازبوسنج[۱] وهنگامیکه وفات یافت بسیار سالخورده بود . بخط عبدالله‌بن علی‌بن محمدبن داودبن جراح ، معروف بابن عرمرم ، خواندم‌که در سال سیصد وسیزده از ابن ازهر پرسیدند چند سال داری ، گفت هشتاد سال[۲] و سه ماه از عمرم سپری شده . وبعد ازآن هم مدتی درحیات بود . این کتابها از اوست : کتاب‌الهرج والمرج فی‌اخبار المستعین والمعتز . کتاب اخبار العقلاء‌ـ المجانین . کتاب اخبار قدماءالبلغاء .

ابو ایوب مدینی

نامش سلیمان‌بن ایوب‌بن محمد ، از مردم مدینه ، از ادیبان ظریف ، و عارف‌بغنا و آواز، وآوازخوانان بود، و دراین زمینه‌کتابهائی تألیف‌کرد ،که ازآن جمله است : کتاب اخبار عزةالمیلاء . کتاب ابن مسجح . کتاب‌قیان‌الحجاز . کتاب قیان مکه . کتاب‌الانفاق[۳]. کتاب طبقات‌المغنین . کتاب‌النغم والایقاع . کتاب المنادمین . کتاب اخبار ظرفاءالمدینة . کتاب ابن ابی‌عتیق. کتاب اخبار ابن‌عایشه . کتاب اخبار حنین‌الحیری[۴] . کتاب ابن‌سریح.

۱ــ بوسنج از دهات ترمذ است (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (سی‌سال) . ۳ـ ف (الانفاق) . ٤ـ ف (الحری) .

کتاب‌الغریض .

تغلبی

نامش محمدبن حارث ، و در دستگاه فتح بن خاقان بود . این کتابها از اوست : کتاب اخلاق‌الملوك (برای فتح‌بن خاقان تألیف‌کرد) . کتاب رسائله . کتاب‌الروضه .

ابن حرون

نامش محمدبن احمدبن حسن[۱] بن اصبغ‌بن حرون ، تألیفات وتصنیفاتش خوب‌وادب نیکوئی داشته ، و از مردم بغداد ، و دودمان نویسندگان بود . این‌کتابها از اوست : کتاب المطابق و المجانس . کتاب الحقایق ـ بزرگ است . کتاب الشعر والشعراء . کتاب الاداب . کتاب‌الریاض . کتاب‌الکتّاب . کتاب‌المحاسن . کتاب مجالسة‌الرؤساء .

ابن خرذادبه[۲]

(باید بر ابن عماره مقدم آورده شود)

ابوالقاسم عبیدالله‌بن احمدبن خرذادبه ، وخرذادبه گبری بودکه بردست برمکیان اسلام آورده و اداره نامه‌رسانی وخبر درنواحی جبل[۳] با او بود . وندیم معتمد و ویژهٔ او گردید . این‌کتابها از اوست : کتاب‌المسالك والممالك . کتاب‌الطبیخ . کتاب ادب‌السماع. کتاب جمهرة انساب‌الفرس والنوافل . کتاب اللهو والملاهی. کتاب‌الشراب . کتاب‌الانواء. کتاب الندماء والجلساء .

ابن عمار[۴] ثقفی

ابوالعباس احمد بن عبیدالله بن محمد بن عمار[۴] ثقفی‌کاتب ، وکالت‌کارهای قاسم بن عبیدالله ، وفرزندانش با او بوده ، و با ابوعبدالله محمدبن (داودبن) جراح مصاحبت‌داشته، و از وی روایت میکرد . مجالس واخباری دارد . و در سال سیصدو نوزده وفات یافته . و این‌کتابها ازاوست. کتاب‌المبیضة‌فی‌اخبار آل ابیطالب. کتاب‌الانواء . کتاب‌مثالب‌ابی‌نواس[۵].

۱ـ ف (الحسین) . ۲ـ بدستور مؤلف ما او را پیش از ابن‌عماره آوردیم .
۳ـ رجوع شود بصفحه ۷۴ همین‌کتاب . ۴ـ ف (عماد) .
۵ـ ف (ابی‌خراش) .

کتاب اخبار سلیمان بن ابی شیخ . کتاب الزیادات فی اخبارالوزراء . کتاب حجر بن عدی. کتاب رسالته فی بنی امیه . کتاب اخبار ابی نواس . کتاب اخبار ابن الرومی والاختیار[۱] من شعره. کتاب رسالته فی تفضیل بنی هاشم و اولیائهم وذم بنی امیه واتباعهم . کتاب المناقضات. کتاب رسالته فی امر ابن المحرر المحدث. کتاب اخبار ابی العتاهیه . کتاب اخبار عبدالله بن معاویة بن جعفر . (کتاب رسالته فی مثالب معاویه) .

سرخسی

ابوالفرج احمد بن طیب سرخسی[۲] ، ادیبی بلیغ ، و روایت بسیاری دارد . و این کتابها ازاوست : کتاب السیاسة . کتاب المسالك و الممالك . کتاب ادب الملوك . کتاب الدلالة علی اسرار الغناء .

جعفر بن حمدان موصلی

ابوالقاسم جعفر بن حمدان موصلی ، فقیه و صاحب تألیفات و تصنیفات خوبی است فقاهتش برمذهب شافعی و از شاعران و ادیبانی بود که در نقد شعر توانائی داشت وروایات بسیاری دارد . درفقه نیز کتابهائی دارد که ضمن شرح حال فقهاء بآن اشاره خواهیم کرد. و کتابهای ادبی او بدینقرار است : کتاب الباهر فی الاختیار من اشعار المحدثین(و بعض- القدماء والسرقات) . کتاب الشعر والشعراء الکبیر ــ ناتمام . کتاب السرقات ــ ناتمام ، واگر آن را بپایان میرسانید مردم را بی نیاز ازکتابهائی دراین معنا میداشت . کتاب محاسن اشعار المحدثین ــ نازکست .

ابوضیاء نصیبی

ابوضیاء بشر بن یحیی بن قتبی[۳] نصیبی از مردم نصیبین[۴] و از شاعرانی است که شعرش کم ، و ادبش فراوان بود. این کتابها از اوست : کتاب سرقات البحتری من ابی تمام . کتاب الجواهر . کتاب الاداب . کتاب السرقات الکبیر ــ ناتمام .

۱ــ ف (والاختیارات) .

۲ــ سرخس بفتح اول وسکون دوم از شهرهای قدیم خراسان است و درمیان نیشابور و مرو قراردارد (معجم البلدان) .

۳ــ ف (القینی) .

۴ــ نصیبین از شهرهای آباد و در راه قافله میان موصل و شام قراردارد (معجم البلدان) .

ابن ابومنصور موصلی

یحیی‌بن ابومنصور، خانواده‌اش در موصل زیاد هستند، و کتابهایش در دسترس همه بوده، و ادب بسیارخوبی داشت. و این کتابها ازاوست: کتاب الاغانی ـ که‌بترتیب‌حروف، آنرا تألیف کرد. کتاب المعاریض. کتاب‌العود والملاهی. کتاب‌الطبیخ ـ نازک‌است.

ابن‌مرزبان

ابوعبدالله محمدبن خلف‌بن مرزبان، طریقهٔ[۱] احمدبن طاهر را پیروی میکرد. و اخبار واشعار. وچیزهای نمکینی در حفظ داشت. این‌کتابها از اوست: کتاب الحاوی‌فی علوم‌القرآن ـ کتاب بزرگیست در هفده جزء. کتاب اخبار ابی‌قیس‌الرقیات ومختارشعره. کتاب‌المتیمین. (کتاب) المعصومین. کتاب الشراب ـ مشتمل بـرچندین‌کتاب. کتاب ـ المتباعدین[۲]. کتاب الروض(والزهر). کتاب الجلساء والندماء. کتاب السودان و فضلهم علی‌البیضان. کتاب القاب‌الشعراء. کتاب الشعر و الشعراء. کتاب الهدایا. کتاب‌الشتاء و ـ الصیف. کتاب النساء والغزل. کتاب اخبار عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، رضی‌الله عنهم. کتاب ذم‌الحجاب والعتب علی‌المحتجب. کتاب ذم‌الثقلاء. کتاب اخبارالعرجی.

کسروی.

معروف بعلی‌بن مهدی. کنیه‌اش ابوالحسین، آموزکاری‌ادیب، با محفوظات ومعرفت، بویژه بکتاب العین بود، درابتدا ادب‌آموز فرزندان هارون‌بن علی (بن‌یحیی) ندیم گردید و سپس بابونجم بدر معتضدی پیوست. وازکتابهای اوست: کتاب الخصال. کتاب مناقضات من زعم‌انه لاینبغی ان‌یقتدی‌القضاة فی‌مطاعمهم بالائمةوالخلفاء. و این‌کتاب بکسروی‌کاتب، نسبت داده شده است. کتاب‌الاعیاد والنواریز. کتاب مراسلات الاخوان ومحابات‌الخلان.

ابن بسام شاعر

علی‌بن محمدبن نصربن منصوربن بسام، ومادرش امامه دختر حمدون ندیم ـ ازیك‌پدر و مادر است و از شاعران و ادیبان ونویسندگان ظریفی بوده، و از زبانش کسی بسلامت‌در نمیرفت، ووفاتش در ... و این‌کتابها ازاوست: کتاب اخبار عمربن ابی‌ربیعه ـ که بلیغ‌تر

۱ ـ ف (طریقته) جب (طریقة).　　۲ ـ (المساعدین).

ازآن کتابی در این معنا ندیده‌ام . کتاب الزنجبین و هم‌المعاقرون . کتاب دیوان رسائله . کتاب مناقضات الشعراء . کتاب اخبارالاحوص .

مروزی

نامش جعفربن احمد مروزی ، کنیه‌اش ابوالعباس ، یکی از مؤلفان کتاب ، درسایر علوم‌بود ، وکتابهایش‌خواهان بسیاری داشت. و اول کسی است‌که در مسالك وممالك کتابی تألیف کرد، ولی باتمام نرسانده ودر اهواز وفات یافته ، و جنازه او را ببغدادآوردند ، و کتابهایش در سال دویست وهفتاد وچهار درطاق الحرانی[1] بفروش رفت . و این کتابها از اوست : کتاب‌المسالك و الممالك . کتاب‌الاداب‌الکبیر. کتاب‌الاداب الصغیر. کتاب تاریخ (آی)القرآن لتایید کتب‌السلطان . کتاب‌البلاغة والخطابه . کتاب‌الناجم .

صولی

ابوبکر محمدبن یحیی‌بن عباس‌صولی. از ادیبان ظریف و علاقمند بجمع‌آوری کتاب بود . درابتدا آموزکار، راضی وسپس ندیم اوگردید ، و پس ازان ، ندیمی مکتفی ومقتدر را نیز دریك وقت و زمان داشته وکارهایش روشنتر ومشهورتر ، و زمانش نزدیکتر از آن است‌که مادرباره او تحقیقاتی نمائیم. دربازی شطرنج درزمان‌خود ماهرتر از هرکسی بوده و جوانمردی داشت. و تا سال سیصدوسی درقید حیاة بود ، و دربصره درپنهانی وفات یافت، زیرا درباره علی‌علیه‌السلام خبری روایت‌کردکه سنی و شیعه در جستجوی او برای‌کشتنش درآمدند . این کتابها از اوست : کتاب الاوراق فی‌اخبارالخلفاء و الشعراء . ناتمام است ، وآنچه ازآن بدست آمده ، اخبار تمام خلفاء ، و اشعار فرزندان خلفاء و پدرانشان[2] از سفاح تا دوران ابن معتز. اشعار بازماندگان بنی‌عباس‌که نه خلیفه ونه از تبار خلیفه بودند و اول‌آن : شعر عبدالله بن علی ، و آخرش شعر ابو احمد محمد بن احمد بن اسماعیل بن ابراهیم‌بن عیسی‌بن منصور است ، پس از آن : اشعار طالبیان فرزندان حسن و حسین ، وفرزندان عباس‌بن علی ، وفرزندان عمربن علی، و فرزندان جعفربن ابوطالب ، و اشعار فرزندان حارث بن عبدالمطلب است . و بدنبال اینها اخبار ابن هرمه ومنتخبات شعر او ، اخبار سید حمیری و منتخبات شعر او، و اخبار احمدبن یوسف ومنتخبات شعر او، (واخبار اسحاق‌بن ابـراهیم و منتخبات شعر او) ، و اخبار سدیف و منتخبات شعر او را آورده ،

---

۱ ــ طاق الحرانی ــ از محلات بغداد است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۸۸) .
۲ ــ ف (وابائهم) جب (وآبائهم).

و در تألیف ، این کتاب بکتاب مرثدی[۱] در شعر و شاعران تکیه داشته ، وبلکه آنرا عیناً نقل کرده وبخود بسته است . و من دستور آن مرد راکه از مخزن صولی (درآمد) دیدم و همان سبب رسوائیش گردید . و جزآن کتاب ، این کتابها نیز از اوست : کتاب الوزراء . کتاب العباده. کتاب ادب الکُتاب[۲] علی الحقیقة . کتاب تفضیل السنان ـ برای ابوالحسن علی بن فرات تألیف کرد . (کتاب الشبان) . کتاب الانواع ـ ناتمام . کتاب سئوال وجواب رمضان لابی النجم . کتاب رمضان . کتاب الشامل فی علم القرآن ـ ناتمام . و علماء در این کتاب نوادری دارند که ذکرش دراینجا بیمورد است . کتاب مناقب علی بن (محمدبن) فرات . کتاب اخبار ابی تمام . کتاب اخبار الجبائی ابی سعید. کتاب العباس بن احنف و مختارشعره. (رسالته فی السعاة) . کتاب اخبار ابی عمرو بن العلاء . کتاب الغرر امالی .

ابوبکر این تصنیفات را درباره شعر ازشاعران تازه کار و بترتیب حروف معجم داشت ، ابن رومی ، ابوتمام ، بحتری ، ابونواس ، عباس بن احنف ، علی بن جهم ، ابن طبا . ابراهیم بن عباس (صولی) . ابن عیینه. ابن شراعه ، صولی. ابن رومی .

حکیمی

ابوعبدالله محمدبن احمدبن ابراهیم بن قریش حکیمی. از اخباریانی بود که از گروهی شنیده داشت[۳] وفاتش در... واین کتابها از اوست : کتاب حلیة الادبا ـ مشتمل بر اخبار ... کتاب سفط[۴] الجوهر . کتاب الشباب و فضله علی المشیب[۵] . کتاب الفکاهة والدعابه .

رحابی

نامش ابوعلی ....

گروه دیگر جز آنهائی که گذشت

ابوالعباس صیمری[۶]

نژادش از کوفه،وقاضی صمیره بود[۷]،وی ابوعنبس محمدبن اسحاق بن ابوعنبس،ازمردمان

۱ـ ف (المزیدی) .　　۲ـ ف (الکاتب) .
۳ـ ف(قدسمع خبر جماعة) جب (قدسمع من جماعه) .
۴ـ جب(سقط) .　　۵ـ ف (الشیب) .
۶ـ ف (ابوالعنبس الصمیری) .　　۷ـ ف (صمیره) و صیمره بفتح اول وبعدجزم و فتح میم وراء ، نام دو محل است یکی در بصره بردهانه نهر معقل ویکی هم میان شهرهای جبل و خوزستان وشهریست در مهرجان قذق (ر.ك. معجم البلدان)

شوخ مشرب وخرافه گو، و در عین‌حال ، ادیب و ستاره‌شناس بود . و در این‌باره کتابهائی تألیف کرد ، که منجمان با فضل را دیدم آن‌را میستایند ، متوکل او را ندیم ، ویژه خود ساخت ، و او را با بحتری درحضور متوکل قصهٔ مشهوریست . و تا دوران معتمد هم حیات داشت واز ندیمان اوبود . و این را درهجو آشپز معتمد گفته است :

یا طیبَ أیّامی بمَعشُوقِ وَ نَحْنُ فی بُعْدٍ مِنَ السّوق [1]

اذا طَلبتُ الخبزَ مِن فارس یَنفُخُ لی صالح فی‌البوق [2]

این کتابها از اوست : کتاب تأخیرالمعرفة. کتاب‌العاشق والمعشوق . کتاب‌الرد علی‌المنجمین . کتاب‌الطنبلنب . کتاب کورابلاء . کتاب طوال‌اللحی [3] . کتاب‌الرد علی‌المطیبین. کتاب عنقاء مغرب. کتاب‌الراحة و منافع‌الفداره [4] : کتاب فضائل حلق‌الرأس [5] . کتاب‌هندسة‌العقل . کتاب الاحادیث‌الشاذة . کتاب فضائل‌الزق [6] . کتاب الرد علی‌ابی میخائیل‌الصیدنانی فی‌الکیمیاء. کتاب‌مساوی العوام و اخبارالسفلة‌الاغنام. کتاب‌عجائب‌البحر [7] . کتاب‌الجوابات المسکته . کتاب الحوابین و التریاقات [8] . کتاب فضل‌السلم علی الدرجة . کتاب‌الدولتین فی تفضیل‌الخلافتین. کتاب الفاس‌بن الحائك. کتاب تذکیة‌العقول . کتاب‌السحاقات والثعابین [9]. کتاب الحصحصه [10] فی‌جلد عمیره . کتاب اخبار ابی‌فرعون کندربن جحدر . کتاب تفسیر الرؤیا (کتاب الثقلاء) . کتاب نوادر الحوصی . کتاب مناظرته للبحتری . کتاب نوادر القواد . کتاب دعوة‌العامة . کتاب الاخوان والاصدقاء . کتاب کنی [11] الدواب . کتاب احکام النجوم . کتاب المدخل الی [12] صناعة‌التنجیم . کتاب صاحب‌الزمان . کتاب‌الحلمتین . (کتاب فضل السلم علی‌الرحة) . کتاب استغاثة‌الجمل‌الی ربه . کتاب فضل السرم علی‌الفم . کتاب نوادره و اشعاره .

ابوحسان نملی

ابوحسان محمدبن حسان ، یکی از نیکان و ادیبان دوران متوکل است ، و با او

۱ـ خوش آن روزگاریکه بامعشوقه دوراز بازار بودیم .
۲ـ و اگر از سواری نانی میخواستیم صالح برای ما بوق میزد .
۳ـ ف (اللحیین) . ٤ـ ف (العیاره) .
۵ـ ف (خلق‌الانسان) . ٦ـ ف (الرزق) .
۷ـ ف (البحره) . ۸ـ ف (الجوارش والدریاقات) .
۹ـ ف (والیعامیر) . ۱۰ـ ف (الحضخضه) .
۱۱ـ ف (کنی) . ۱۲ـ جب (فی) .

سخنانی‌داشت. این کتابها از اوست : کتاب برجان و حباحب فی‌اخبارالنساء والباه . کتاب صغیر . این نیز در همان معنی است . کتاب البغاء . کتاب السحق . کتاب خطاب المکاری لجاریة البقال .

ابوعبر هاشمی

مکنی بابوالعباس محمد بن احمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عبدالله بن عباس . جحظه گوید کسی را ندیده‌ام چون او متن کتابی را در حفظ داشته باشد و بهتر از او شعر گوید. هیچ صنعت وهنری در دنیا نبود که او با دست‌خود آنرا نسازد ، تاجائیکه دیدم خود اوخمیر کرده و نان میپخت . پدرش حامض لقب داشت . و مرد با محفوظات وادیبی بود. وخود او از ناصبیان سرسخت وملعونی بود، که در قصرابن هبیره ـزمانی که بآنجا برای گرفتن جیره خود رفت‌کشته شد . وگروهی از شیعیان[1] او راکشتند . برای‌آنکه شنیدند نسبت بعلی‌علیه‌السلام[2] بدگوئی میکند.و اورا از (بالای) بام(کاروانسرا) که‌آنجا خوابیده بود پائین انداختند و جان‌داد (این‌واقعه) در سال دویست‌و پنجاه اتفاق افتاد . و از اشعار اوست :

زائرٌ نَمّ علیه حُسنه   کَیفَ یخفی‌اللّیلُ بَدْراً طَلَعا[3]
اَمْهَلَ الغفْلة حتّی اَمکَنتَ   وَرَعی الحارسَ[4] حتّی هَجَعا[5]
رَکِبَ الا هوْ آلَ فی زَوْرَتهِ   ثم ما سَلّمَ حتی وَ دَعا[6]

(این اشعار با اختلاف کمی درالفاظش ازعکوك‌روایت شده‌است).این کتابها ازاوست: کتاب‌الرسائل . کتاب سماه جامع‌الحماقات و حاوی[7] الرقاعات . کتاب‌المنادمة و اختلاف[8] الخلفا والامراء . کتاب نوادره و امالیه . کتاب اخباره و شعره .

ابن‌شاه طاهری[9]

ابوالقاسم علی‌بن محمد بن شاه طاهری[10] ، از فرزندان شاه میکال . ادیبی خوب و

۱ـ ف (الرفضه) . ۲ـ ف (کرم الله وجهه) .
۳ـ زیارت کنندهٔ که زیبائیش براو نمامی‌میکرد- بهمانگونه‌که تاریکی شب ماه‌را پنهان نخواهد ساخت . ٤ـ ف (السامر) .
٥ـ از بی‌توجهی‌مجالی‌برای رفتن یافته ـ و با خواب‌رفتن پاسبان بسوی مقصدشتافته .
٦ـ و با تحمل بیم و هراس برای این دیدار ـ هنوز سلامی نکرده خداحافظی نموده و بجای خود برگشت . ۷ـ ف (و مأوی) . ۸ـ ف (اخلاق) .
۹ـ۱۰ـ ف (الطاهری) .

خوش مشرب، و ظریف و پاکیزه بود. و این کتابها از اوست: کتاب اخبار الغلمان. کتاب اخبار النساء. کتاب دعوة‌التجار. کتاب فخرالمشط علی‌المرآة. کتاب الرؤیا. کتاب‌الخبز (والجبن) والزیتون. کتاب حرب‌اللحم والسمك. کتاب عجائب‌البحر. کتاب البغاء ولذاته. کتاب قصیدة خیارنا[۱] مکانس. کتاب الضخضخه. کتاب‌البدال.

مرد معروف بمبارکی[۲]

(نامش . . .) . و این کتابها از اوست: کتاب الهمج و الرعاع و اخلاق[۳] العوام. کتاب نوادرالغلمان والخصیان.

کتنجی

نامش ... در طبقه ابوعنبس و ابوعبر[۴] بود، و بقولی پس از وفات ابوعبر[۵] جانشین او درحماقت گردید. بخط ابن بامنداذ[۶]؛ وگمان دارم مانیداد است ـ خواندم که کتنجی بسلیمان وهب، یا عبیدالله ـ این تردید از من است[۷] ـ نوشت، دوستانت فدایت شوند، چه آنهائیکه مانندن من احمقند، وچه‌آنهائیکه چون تو عاقلند، ما در زمانی هستیم که‌عاقلان چون بهرهٔ از عقل ندیدندآنرا رهاکردند، و جاهلان چون سود فراوانی درآن دیدندبآن گرویدند، آنان برای از دست دادن آنچه راکه داشتند، و اینان، برای‌آنچه راکه‌بآن گرویده‌اند، از میان رفتند، و ما ندانیم با چه‌کسانی زندگانی نمائیم. و این‌کتابها از اوست: کتاب جامع‌الحماقات واصل الرقاعات. کتاب الملح والمحمقین. کتاب الصفاعنه. کتاب‌المخرقه.

جراب الدوله

نامش احمدبن محمدبن علوجه سجزی، طنبور مینواخت (و از مردم ری و بقولی سجزی، و یکی ازظرفاءبذله‌گو، ملقب‌برخ[۸] ومعروف‌بجراب‌الدوله‌بود. ازکتابهای‌اوست: کتاب النوادرو المضاحك فی‌سائرالفنون والنوادر. و این‌کتاب را ـ ترویح‌الارواح‌ومفتاح ـ

۱ـ ف (جیادنا). ۲ـ ف (المیادکی).
۳ـ جب (اختلاف).
٤ـ٥ـ جب (ابوالعیر). ٦ـ ف (نامیداد).
۷ـ ف (لانشك‌منی) جب (الشك‌منی). ۸ـ ف (بالریح).

السرور والافراح، نامیده و بچند فن درآورد، و کتاب بزرگیست.

برمکی

کاتب ابوجعفر بن عباسه، و شتربان معزالدوله، نامش ... و دستش شل بود. این کتابها از اوست: کتاب الجامع فی اشعار المدلفین[1]. کتاب النوادر والمضاحیك[2].

ابن بکر شیرازی

مردی دلنشین، با ادب، وخوش محضری بود. وبرای مطیع کتابت میکرد، و شعر نمکینی داشت این کتابها از اوست: کتاب الشجون وفنون. کتاب انشاءالرسائل ـ و اینها را از مطیع‌لله فراگرفته بود.

گروه دیگری از متأخران که در جاهای مختلف بودند

ابن فقیه همدانی

نامش احمد (بن‌محمد) از ادیبان است، وجزاین درباره او چیزی نمیدانیم. این کتابها از اوست: کتاب‌البلدان ـ درحدود هزار ورق، که از تألیفات دیگران گرفته، و کتاب جیهانی رالخت کرده‌است. کتاب ذکرالشعراء المحدثین والبلغاء منهم والمفحمین.

عبیدالله

بن‌محمدبن عبدالملك کاتب، واین کتابها ازاوست: کتاب نشوةالنهار و معاقرةالعقار کتاب فضائل‌الصبوح و مناقبه ومعائب‌الغبوق و مثالبه.

مرد معروف بابو معتمر یا ابومعمر[3]

زیدبن احمد ابوزید[4] کاتب. واز کتابهای از اوست: کتاب‌السجاعة[5] و تلقیح‌البلاغة.

---

۱ ـ ف (المفلقین). ۲ ـ ف (المضاحك).
۳ ـ ف (بابن‌المعتمر اوبابی‌المعتمر). ۴ ـ ف (بن‌زید).
۵ ـ ف (الشجاعه).

که دران احمدبن عیسی بن شیخ را مدح کرده است .

مسعودی

این شخص از مردم مغرب[۱] و معروف بابوالحسن علی‌بن حسین‌بن علی مسعودی ، از فرزندان عبدالله‌بن مسعود . وصاحب تألیفاتی در تاریخ و اخبار ملوك است . و این کتابها از اوست : کتاب معروف ، بمروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر فی‌تحف‌الاشراف والملوك واسماء ـ القرایات[۲] . کتاب ذخائرالعلوم و ماکان فی‌سالف[۳] الدهور . کتاب‌الاستذکار لمامرفی‌سالف ـ الاعصار[۴] . کتاب التاریخ فی‌اخبارالامم من‌العرب والعجم . کتاب‌رسائل .

اهوازی

محمدبن اسحاق ، مکنی بابوبکر . این کتابها از اوست : کتاب‌النحل و اجناسه (و عروسه) . کتاب‌الفلاحة والعماره .

شمشاطی[۵]

ابوالحسن علی‌بن‌محمد عدوی، از مردم‌شمشاط[۶]. ازشهرهای مرزی ارمنستان. ابتدا آموزگار ابوتغلب‌بن ناصرالدوله وبرادرش بود ، و بعد ندیمشان گردید . شاعر ، ومصنف؛ و مؤلف بود، ومحفوظات خوبی‌داشته و روایت بسیاری‌کرده است ودرباره او دستم میلرزد[۷] زیرا ازقدیم با او شناسائی‌داشتم ؛ وحالا گویند چون بسن پیری رسیده از اخلاق گذشته‌اش دست برداشته . و هنوز در قید حیاة است . ازکتابهای اوست : کتاب‌الانوار ــ که در زمینه اوصاف وچیزهای نمکین وتشبیهاتست ، و از قدیم آنرا تألیف‌کرده و سپس بر آن چیزهائی افزود . کتاب‌الدیارات ــ بزرگست . کتاب‌المثلث‌الصحیح . کتاب اخبار ابی‌تمام والمختار من شعره . کتاب‌القلم[۸] ــ تألیف بسیار خوبی است .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۳٤ همین‌کتاب .
۲ـ جب (القرابات) . ۳ـ ف (سائر) .
٤ـ ف (الاعمار) . ٥ـ ف (السمیساطی) .
٦ـ ف (سمیساط) و شمشاط بکسر اول وسکون دوم از شهرهای روم درکنار فرات است (معجم‌البلدان) .
۷ـ ف (ونسبه تزید) جب (و فیه یربد کدّی) .
۸ـ ف (العلم) .

محمدبن اسحاق سراج

از مردم نیشابور است، ومردی معروف بمزکی[1] که نامش محمدبن ابراهیم نیشابوری بود از وی روایت کرده و ازکتابهای اوست: کتاب الاخبار ـ در اخبار متأخران. ووزراء، وحکمرانان وآنهائی که در شهرستانها بودند و هرشخص را بتنهائی آورده است. کتاب رسائلـ نازکست. کتاب الاشعار المختارة منها والمعارة.

ابن خلاد رامهرمزی

ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاد قاضی. تألیفاتی خوب، و تصنیفات نیکوئی دارد ودرآنها پیروی از رویه جاحظ نموده است. ابن سوارکاتب بمن گفت: که او طبع شعر هم داشت، وحدیث را شنیده وروایت کرده است. و این کتابها ازاوست: کتاب ربیع المتیم ـ در اخبار عاشقان. کتاب الفلك[2] فی مختار الاخبار (والاشعار). کتاب امثال النبی صلعم[3]. کتاب الریحانین[4] الحسن و الحسین علیهما و علی اهلهما السلام. کتاب امام التنزیل فی القرآن. کتاب النوادر والشوارد. کتاب ادب الناطق. کتاب الرثاء والتعازی. کتاب رسالة السفر. کتاب الشیب والشباب. کتاب ادب الموائد. کتاب المناهل والاعطان والحنین الی الاوطان.

آمدی[5]

نامش حسن بن بشر بن یحیی، مکنی بابوالقاسم، از مردم بصره و قریب العهد بما، وگمان دارم هنوز زنده باشد. دارای تصنیفاتی خوب، و تألیفات نیکوئی است، و رویه جاحظ را درکار خود دارد. این کتابها از اوست: کتاب فی شدة حاجة الانسان الی ان یعرف قدر نفسه. کتاب المختلف والمؤتلف فی اسماء الشعراء. کتاب معانی شعر البحتری. کتاب الرد علی ابن عمار فیما خطاء فیه اباتمام. کتاب الموازنة بین ابی تمام والبحتری. کتاب نثر المنظوم. کتاب فی ان الشاعرین لایتفق خواطرهما. کتاب فی اصلاح مافی معیار الشعر لابن طبا. کتاب فی نثر ما بین الخاص والمنزل من معانی الشعر. کتاب فی تفضیل شعر امرؤالقیس علی الجاهلیین.

---

۱ ـ ف (بالمرکن). ۲ـ ف (العلل). ۳ـ جب (علیه السلام).
٤ ـ ف (الرجحان بین). ۵ـ (آمد از شهرهای بسیار بزرگ و مهم دیار بکر است (معجم البلدان).

شطرنجیانی که در بازی شطرنج

کتاب تألیف کرده‌اند

عدلی

نامش ... و این کتابهـا از اوست : کتاب‌الشطرنج . و این کتاب اولین تـألیفی در شطرنج است . کتاب النرد و اسبابها و اللعب‌بها .

رازی

نامش ... و او مانند عدلی بود ، وهردو در پیش متوکل بازی میکردند . و رازی را، کتاب نازکی‌در شطرنج است .

صولی

ابوبکر محمدبن یحیی که درپیش گفته شد . و مؤلف کتاب‌الشطرنج ــ نسخه اول ـ و کتاب‌الشطرنج.ــ نسخه دوم است .

لجلاج

ابوالفرج محمدبن عبیدالله . من‌او رادیده‌ام . بشیر از نزد عضدالدوله رفت‌وهمانجا در سال سیصدوشصت‌واندی وفات یافت و بسیار ماهر بود ازکتابهای اوست: کتاب منصوبات الشطرنج .

ابن اقلیدسی

ابواسحاق ابراهیم بن محمدبن‌صالح . که درکارشطرنج بسیارزیرك وماهربود . کتاب مجموع فی‌منصوبات الشطرنج ـ از اوست .

قریص مغنی

قریص جراحی ، که در دستگاه ابوعبدالله محمدبن داودبن جراح بود ، و نامش ... و از عالمان وماهران درآواز و شایستگی‌آن را داشت که در طبقهٔ جحظه و بعد از اوبشمار آید ودرآنجا ذکرشود ولی‌ما آنرا فراموش کرده بودیم. و جحظه درباره او اشعاری گفته که از آن جمله است :

أكلنا قريصاً وَ غَنّىٰ قَرِيص   فَبِتْنا عَلىٰ شُرفِ الفالج ۱

وفات قريص درسال بیست وچهاراست که جحظه هم‌در آن سال‌وفات یافت. از کتابهای اوست: ــ کتاب صناعة‌الغناء واخبارالمغنین وذکرالاصوات التی غنی فیهاــ بترتیب حروف که ناتمام گذاشت . وآنچه که بدست‌آمد درحدود هزار ورق است .

ابن طرخان

ابوالحسن علی‌بن حسن ، رویهٔ خوبی درآواز ، و سرمایهٔ درادب داشت ، وفات‌که یافت این‌تألیفات از اوبود : کتاب‌النوادر والاخبار . کتاب اخبارالمغنین الطنبوریین . کتاب انساب‌الحمام . کتاب ماورد فی تفضیل‌الطیر الهادی .

۱ــ نان‌خورشی خوردیم و قریص آوازی خواند و ما آنجا ماندیم درحالیکه نزدیک بود زمین‌گیر شویم .

(چهارمین جزء)

از

(کتاب الفهرست)

(در اخبار علماء مصنفان ازقدماً ومتاخران ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج)

(بن ابویعقوب وراق)

(از روی دستور و خطش نقل گردید)

حكاه بخط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده
نسخه چستربیتی ، و تقلیدی
که ازخط مصنف کرده است.

(مقالهٔ چهارم در شاعران

(بسم الله الرحمن الرحیم)

(و علیه اتوکل و به استعین)

مقاله چهارم

از

کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر شعر و شاعران

در دو فن

محمدبن اسحاق گوید: دراین مقاله منظور ما این است که معلوم داریم سازندگان، و جمع کنندگان ومؤلفان اشعارقدماء و راویان آنان و دیوان اشعارشان، واشعارقبائل، چه کسانی بودندوچه نامی داشتند. ودرفن دوم این مقاله که مشتمل براشعار متأخران وشاعران جدید است، مقدار حجم و اندازه شعر هرشاعری را از حیث کمی وزیادی بیان داریم. و خداوند، دراین کاریکه بعهده گرفته‌ایم، بکرم و لطف خود، ما را مددکار خواهد بود.

نام راویان قبائل و اشعار شاعران

دوره جاهلیت و اسلام تا آغاز دولت

بنی‌عباس

ابوعمرو شیبانی- نامش گذشت . خالدبن‌کلثوم کوفی ـ نامش گذشت ، محمدبن‌حبیب نامش گذشت. طوسی ـ نامش گذشت. اصمعی عبدالملك‌بن قریب ـ نامش گذشت . ابن‌اعرابی نامش گذشت . ودر پیش گفته‌ایم که این علما از چه‌کسانی از راویان و فصحاء ، و اعراب ، فرا گرفته بودند[1] ودیگرحاجتی ببردن نام آنان نبوده ، ونیازمندان میتوانند بجاهائی که ذکر شده است رجوع کنند .

امرؤالقیس بن‌حجر

از امرؤالقیس، ابوعمرو، واصمعی ، وخالدبن‌کلثوم، ومحمدبن‌حبیب، روایت کرده‌اند واز تمام‌این روایات. ابوسعید سکری‌مجموعهٔ ساخته وبخوبی از عهده برآمده، وابوالعباس احول نیزآنرا ساخته ولی تمام نکرده ، وابن سکیت هم‌آنرا ساخته است .

زهیر بن ابوسلمی

گروهی از وی روایت کرده‌اند ، وبخوبی از عهده برنیامده ودر روایاتشان اختلاف زیادی است . وسکری‌آنرا بسیار خوب ازکار درآورده است .

نام شاعرانی که ابوسعید سکری

اشعارشانرا جمع کرد

محمدبن اسحاق گوید : از علمائیکه اشعار شاعران را جمع کرده ، وبخوبی ازعهده برآمده ، ابوسعید سکری است ، که نامش حسن‌بن حسین است، وما درجای خود اورا ذکر کرده ، ودراینجا نیزکارهای اورا بیان مینمائیم . تا علاقمندان بتوانند بسهولت‌آنرا بدست آورند. ونیز دراینجاکارهای کسانیرا که خواسته‌اندمانندسکری عمل کنند، وازعهده‌برنیامده، و یا بخوبی انجام داده‌اند ، ذکر مینمائیم تا حاجتی بتکرار پیدا نشود . (انشاءالله)

۱ ــ ف (من‌احد) جب (من‌اخذ) .

امرؤالقیس : گفته شد .
زهیر : گفته شد .
حطیئه : اصمعی و ابوعمروشیبانی و طوسی وابن سکیت جمع کرده‌اند .
لبید بن بن ربیعه عامری : ابوعمروشیبانی واصمعی وابن‌سکیت‌وطوسی جمع کرده‌اند .
دریدبن صمه جشمی : ابو عمرو شیبانی و اصمعی .
اعشی‌الکبیر : ابوعمرو ، و اصمعی و ابن سکیت و طوسی ، وثعلب .
اعشی باهله : اصمعی ، و ابن‌سکیت
(زبرقان یزید : اصمعی ، و ابوعمر ، و دیگران)
مسیب‌بن علس : گروهی .
حمیدارقط : اصمعی ، وابوعمرو ، وابن سکیت ، وطوسی .
عدی‌بن رقاع (عاملی) گروهی .
طرماح : طوسی بسیارخوب ، وگروهی
عباس‌بن‌مرداس(سلمی) : طوسی ،وابن‌سکیت.
نمر بن تواب[۴] : اصمعی ، وابن‌اعرابی
نابغه ذبیانی : اصمعی نیز آنرا جمع ، وخوب‌ازعهده برنیامده ابن‌سکیت ، وطوسی خوب‌جمع کرده‌اند .
نابغه‌جعدی : اصمعی ، وابن‌سکیت ،وطوسی جمع کرده‌اند .
تمیم‌بن ابی(بن) مقبل : ابو عمرو ، و اصمعی ، وطوسی ، و ابن‌سکیت.

عمروبن معدیکرب : ابوعمرو .
مهلهل‌بن بیعه : اصمعی ، و ابن سکیت.
متمم‌بن‌بریر[۱] : ابوعمروشیبانی ، واصمعی.
بشربن‌ابی‌حازم : اصمعی ، و ابن‌سکیت
متلمس : اصمعی ـ و دیگران .
حمیدبن‌ثورراجز[۲] . اصمعی ، وابوعمرو ، و ابن سکیت ، وطوسی .
عدی‌بن زیدعبادی : گروهی .
سحیم‌بن وثیل عاملی ریاحی ؛ اصمعی ، ابن‌سکیت .
عروةبن ورد : اصمعی ، وابن سکیت .
شبیب‌بن‌برصاء و عمروبن‌شاس : اصمعی ، و ابن‌جندب[۳]
مرار فقعسی : . . . .
ابوطحان قینی : . . . . . .
عباس‌بن عتبة‌بن ابولهب : . . . .
معن‌بن اوس : . . . . .
عبدالرحمن‌بن حسان . . . .
فرزنداو سعیدبن‌عبدالرحمن . . . . . .
عبدالله‌بن‌قیس رقیات (اصمعی ، وطوسی)
جران‌العور نمیری . . . .
مضرس‌بن ربعی : اصمعی و دیگران .
خداش بن زهیر . . . .
ابوحیه نمیری : اصمعی و دیگران (از متأخران) .
سالم‌بن ابصه[۵] . . . .
شماخ . . . .
راعی (عبید) . . . .

۱ ـ ف(نویره) . ۲ ـ ف (الریاحی) . ۳ ـ ف (ابن‌حبیب) . ٤ ـ ف(تولب) . ٥ ـ ف(وابصه).

ابواسواد دوئلی : اصمعی ، وابوعمرو

حادره (ابن‌درید . ونیز) .

خربیه[1] : گروهی .

مزاحم عقیلی : گروهی .

خنساء : ابن سکیت ، و ابن‌اعرابی، و دیگران

کمیت

اصمعی آنرا جمع کرده، وابن‌سکیت برآن چیزهائی افزود . وگروهی آنرا از ابن کناسهٔ اسدی روایت کرده‌اند . و ابن‌کناسه آنرا از ابوجری ، و ابوموصول ، وابوصدقه ، که همه از بنی‌اسد میباشند ، روایت‌کرده است. و ابن‌سکیت آنرا از نصران استاد ، روایت کرده ، و نصران گوید: که شعر کمیت را برابوحفص عمربن بکیر قرائت‌کرده‌ام . وسکری نیز شعرکمیت را جمع‌کرده است .

ذوالرمه

گروهی آنرا جمع وروایت‌کرده‌اند . وآنکه ابوالعباس (احول) جمع کـرده ، از تمام روایات است . سکری نیز آن‌را جمع، وبیشتر ازآن‌گروه اضافاتی برآن نموده است (وکسیکه شعر ذوالرمه را از وی روایت‌کرد ، حریش‌بن تمیم بـروایت از پدرش است) و هلال‌بن میاس ، و منتجع‌بن‌نبهان آن‌را جمع ، و ابوعبیده آنرا از منتجع روایت‌کرده ، و لیث‌بن ضمام[2] آنرا از ابومرضی ، وقاسم[3] بن قاسم، از ابوجهمهٔ عدوی روایت‌کرده‌اند .

ابونجم عجلی

شعر ابونجم‌را ابوعمروشیبانی ازمحمدبن شیبان‌بن ابونجم، و از ابوازهر پسردختر ابونجم روایت‌کرده ، و ابوسعید سکری‌آنرا بسیار خوب جمع‌کرده است .

عجاج راجز .

اصمعی ، و ابوعمرو شیبانی جمع‌کرده‌اند .

رؤبةبن عجاج

ازمتأخران شعرا ، واصمعی شعراو را از وی روایت‌کرده ، وهمچنین ابوعمروشیبانی

۱ـ ف (حرثیه) . ۲ـ جب (اللبوبن صمام) . ۳ـ جب (الیسیر) .

وگروهی از علما ، و ابو-عید سکری آن‌را جمع وبخوبی از عهده برآمده است .

اخطل

سکری آن‌را ساخته ، و بخوبی از عهده برآمده است .

فرزدق

سکری آن‌را ساخته و بخوبی از عهده بر آمده است . وسکری دراشعار جریر کاری نکرده ، بلکه گروهی از علما ، چون ابوعمروشیبانی، و اصمعی ، و ابن‌سکیت آن را جمع‌آوری کرده‌اند . و ابن کوفی نوشته است که مسحل بن کسیب بن عطا[1] بن خطفی نیز[2] شعر جریر را از خود جریر روایت نموده است .

نقائض جزیر و فرزدق

ابوعبیده معمر بن مثنی ، روی آن کار کرده . و اصمعی آنرا روایت نموده ، و روایتش غیر ازروایت ابوعبیده است. و ابوسعید حسن بن حسین نیز روی آن کار کرده وبخوبی ازعهده برآمده . وابومغیث ازدی هم آنرا جمع‌آوری کرده ، که ثعلب ازوی روایت نموده است .

نام کسانیکه جریررا نقض و جریر

آنها را نقض کرده است

نقائض جریر واخطل (ابوعمرو ــ واصمعی). نقائض جریر و عمرو بن لجا (ابوعمرو-واصمعی) . نقائض جریر و فرزدق .

نام فرزندان جریر که شاعر بودند

(و نواده‌های او)

نوح[3] بن جریر ــ شعر کمی دارد . بلال بن جریر ـ شعر کمی‌دارد . دختر جریر ، نامش ... (شعر کمی دالدد) عقیل بن بلال ــ شعر کمی دارد . عمارة بن عقیل ــ شاعری‌خوب و شعرش زیاد است .

۱ــ ف (عکامه) . ۲ــ جب (ونقائضه) ف (ایضا) .
۳ــ جب (نوحم) .

نام قبیله‌هائیکه سکری جمع‌آوری نموده

(بنوشتهٔ برخی از علماء)

اشعار بنی ذهل. اشعار بنی‌شیبان. اشعار بنی ابوربیعه . اشعار بنی یربوع. اشعارطی. اشعار بنی کنانه. اشعار بنی‌ضبّه. اشعار فزاره . اشعار بجیله. اشعارقین[1] . اشعار بنی‌یشکر. اشعاربنی‌حنیفه . اشعار بنی‌محارب. اشعار ازد . اشعار بنی نهشل . اشعار بنی‌عدی . اشعار بنی‌نمیر[2] . اشعار بنی‌عبدود (بن...) اشعار بنی‌مخزوم . اشعار بنی اسد . اشعار بنی‌حارث. اشعار فهم (وعدنان) . اشعار مزینه و عدوان .

و نیز از شعر شاعران : شعر هدبة‌بن خشرم . (وزیادبن زید) وکمیت‌بن معروف . وضمه قشیری است که مفضل‌بن سلمه نیز آن را جمع‌آوری کرده است .

۱ـ ف (الفند) .   ۲ـ ف (بنی‌تمیم) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن دوم - از مقاله چهارم

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

نام شاعران متأخر و برخی از شاعران دوره اسلام و مقداریکه

از اشعارشان بدست آمده تا زمان ما

محمدبن اسحاق گوید: درآغاز این مقاله گفته شد که ما نمیخواهیم شاعران را طبقه‌بندی نمائیم ، زیرا پیش ازما علما و ادیبانی سبقت این کار را برما داشته‌اند ، بلکه منظور ما این است که نام شاعران و مقدار شعر هریك را - با تفاوتیکه در اشعارشان است - ذکر نمائیم ، تاکسیکه خواستار جمع‌آوری کتاب و اشعار است ، آنرا دانسته و برآن آگاهی داشته باشد . واگر گفتیم شعر فلان شاعر ده‌ورق است مراد ما ورق سلیمانی[1] است که‌دارای بیست سطر ، باین‌معنا که یك صفحه گنجایش بیست‌سطر را داشته باشد . و همین را پایه گفتار ما درکمی وزیادتی اشعارشان بدانند، واین هم از روی تقریب و مشاهداتی است که درطول

۱ - منسوب بسلیمان‌بن راشد است که دردوران هارون‌الرشید والی خراسان بود(لغتنامه دهخدا ذیل -کاغذ) .

اینمدت داشته‌ایم نه از روی تحقیق و تعیین قطعی شماره اشعار .

بشار بن برد

ملقب بمرغث[1] ، برده بنی عقیل ، و نژادش را فارسی گفته‌انـد . اشعار او ، در نزد کسی یا در دیوانی جمع نگردیده ، و من در اوراق متفرق درحدود هزار ورق از آن را دیده‌ام و گروهی نیز منتخباتی از آن داشته‌اند .

ابن هرمه

ابراهیم‌بن علی‌بن‌هرمه ، تنها اشعارش دویست ورق است ، ولی آنچه ابوسعید سکری ساخته ، درحدود پانصد ورق بوده ، وصولی نیز آن را جمع‌آوری نموده ، ولی‌کاری ازپیش نبرده است .

ابوعتاهیه

وضعیت اشعار او همچو اشعار بشار است . وآنچه از اشعارش درموصل دیدم از بیست جزوه‌بیشتر ــ درنیم‌ورق طلحی[2] بخط ابن‌عماره بودکه اشعار متأخران را مینوشت . وآنرا که من‌دیدم دلات برسی جزوه داشت . وگروهی اخبار ومنتخبات[3] شعراو را جمع‌آوری کرده‌اندکه ما در ذکر احوال آنان اشاره بکارکردشان‌کرده‌ایم .

ابونواس

شهرتش ما را بی‌نیاز از تحقیق درباره نسب واخبارش داشته ، ووفاتش درآشوبی بود که در سال دویست ، پیش از آمدن مأمون از خراسان ، برپا شد . و ابن‌قتیبه آن را در سال یکصدونود ونه دانسته است . وازکسانیکه اشعار او را ــ بدون رعایت ترتیب حروف ــ جمع‌کرد، راویه اویحیی‌بن فضل است که‌آنرا بده صنف درآورد.وازعلماء، ابویوسف یعقوب بن‌سکیت است که‌آنرا تفسیر هم‌کرده ، ودرحدود هشتصد ورق است ، و او نیزآنرا بده‌صنف درآورده ، و ابوسعید سکری نیزآنرا جمع‌آوری‌کرده ولی باتمام نرساند ، و مقدار کار‌کرد او دوثلث ازآن اشعار ، ودرحدود هزار ورق است .

۱ـ ف (مرعث) و مرغث بمعنی مادینهٔ شیردار (منتهی‌الارب) .
۲ـ منسوب بطلحة‌بن‌طاهر دومین امیرخاندان طاهر است (لغتنامه دهخدا ـ ذیل‌کاغذ).
۳ـ ف (اخبار) جب (اختیار) .

ادیبانیکه روی اشعار ابونواس کارکرده‌اند

صولی : آنرا بترتیب حروف جمع و منحول آن را انداخته است .
علی‌بن حمزه اصفهانی : آنرا بترتیب حروف جمع‌کرده است .
یوسف‌بن دایه : اخبار او و منتخباتی از اشعارش را جمع‌کرده است .
ابوهفان : اخبار او و منتخباتی از اشعارش را آورده است .
ابن‌وشا ابوالطیب : اخبار او و منتخباتی از اشعارش دارد .
ابن‌عماره: اخبار او ومنتخباتی از اشعار اورا جمع‌کرده، ورساله نیزدرمعایب ودزدیدیهایش تألیف نموده است . خاندان منجم در تألیفاتی‌که درباره اشعار متأخران دارند ، اخبار و منتخباتی از اشعار اورا آورده‌اند، که درجای خود گفته‌ایم . ابوالحسن شمشاطی[1] نیزاخبار ابونواس و منتخبات اشعار او را جمع ، و از او دفاع نموده و خوبیهایش را شمرده است .

مسلم‌بن ولید

کارهایش مشهور ، و شعرش درحدود دویست ورق است ، که صولی ، و یکنفر دیگر (معروف) به ...... در زمان ما ــ آنرا جمع‌کرده است .

مروان بن ابوحفصه رشیدی و خانواده و فرزندان شاعر او

ابوحفصه اولی ، نامش یزید ، در دوران عثمان‌بن عفان رضی‌الله عنه بود ، و شعرش بسیارکم است . یحیی‌بن ابوحفصه ، در دوران عبدالملک‌بن مروان ، اشعارکمی در حدود بیست‌ورق دارد . مروان‌بن سلیمان‌بن ابوحفصه ، مکنی باِبوسمط . شاعریست که شعرش در حدود سیصد ورق است. ابوسمط مروان‌بن ابوجنوب‌بن مروان ابوسمط . شاعریست که‌شعرش درحدود یکصدوپنجاه ورق است . محمدبن مروان بن ابوجنوب . شاعریست که شعرش در حدود پنجاه ورق است .

۱ ـ ف (السمیساطی) .

متوّج[1] بن محمود بن مروان بن ابوجنوب ، شاعر ، و شعرش درحدود یکصد ورق است ،
ابوسلیمان ادریس‌بن سلیمان بن ابوحفص ، شاعر ، و شعرش در حدود یکصد ورق است .
محمدبن ادریس ـ شعر کمی ، درحدود یکصد ورق دارد .

آمنه دختر ولیدبن یحیی‌بن ابوحفصه . شعر کمی دارد . ابوسمط عبدالله بن سمط ، شعرش درحدود یکصد ورق است .

شاعران خاندان رزین بن سلیمان[2]

علی‌بن رزین شاعریست که شعرش درحدود پنجاه ورق است .
دعبل‌بن علی خزاعی ، شعرش درحدود سیصد ورق ، وصولی‌آن‌را جمع کرده است .
واین‌کتابها نیز از اوست . کتاب طبقات‌الشعراء . کتاب‌الواحده .
(رزین‌بن علی ، شعرش درحدود پنجاه ورق است) .
حسین‌بن دعبل شاعریست که شعرش درحدود دویست ورق است .
ابوشیص محمدبن عبدالله‌بن رزین پسرعموی[3] دعبل، مکنی بابوجعفر ، شاعریست که شعرش درحدود یکصدوپنجاه ورق وصولی آن را جمع‌آوری کرده است .
عبدالله‌بن ابوشیص ، شاعریست که شعرش درحدود هفتاد ورق است .

خاندان ابوعتاهیه .

ابوعتاهیه را پیش از این گفته‌ایم . و دراینجا فرزندان و نواده‌های او راکه شاعر بودند ذکر مینمائیم :
محمدبن ابوعتاهیه، مکنی بابوعبدالله ، از عابدان و ملقب بعتاهیه بود (وشاعریست که شعرش درحدود پنجاه ورق است) .
(عبدالله بن محمدبن ابوعتاهیه ، شاعریست که شعرش پنجاه ورق است) .
(ابوسوید عبدالقوی‌بن محمدبن ابوعتاهیه ، شاعریست که شعرش پنجاه ورق است) .

(خاندان طاهربن حسین)

(ابوالحسین طاهربن حسین ، شاعر ، ومقدار شعرش پنجاه ورق است) .
(عبدالله‌بن طاهربن حسین ، شاعر ، و مقدار شعرش پنجاه ورق است) .

۱ـ ف (فتوح) .   ۲ـ ف (الرزین‌بن سلیمان‌له شعر) .   ۳ـ جب (بن‌عمر) .

(محمدبن عبدالله‌بن طاهر ، شاعر . وشعرش هفتاد ورق است) .

(سلیمان‌بن عبدالله‌بن طاهر . شعر کمی دارد . و محمدبن طاهربن عبدالله‌بن طاهر ، شعرش درحدود سی‌ورق است) .

(عبیدالله‌بن عبدالله‌بن طاهر ، شعرش درحدود یکصد ورق است) .

(سخن در مقدار اشعار کسانیکه)

(محمدبن داود درکتاب الورقه آورده)

(درآغاز این فن گروهی راکه محمد ذکرکرده است آورده‌ایم و در اینجا بذکر) (کسانی میپردازیم که محمد ذکر کرده و ما نیاورده بودیم) .

(رؤبةبن عجاج راجز ، اصمعی شعر او را روایت‌کرده ، وابوسعید حسن‌بن حسین) (سکری آنرا جمع‌آوری نموده ، و درحدود هزار ورق است) .

(سیدبن محمد حمیری، از شاعران اهل بیت پیامبر ـ که شعر زیادی دارد، دوجزوه) (ازآن را درحدودسیصد ورق دیده‌ام که فقط‌مشتمل بر ـ رائیات ـ سید بود، و اجزاءدیگری) (درحدود دویست‌ورق دیدم که فقط مشتمل بر ـ کیسانیات ـ سیدبوده ، وبعد مجموعه اشعار) (او را درپانصد ورق دیده‌ام) .

(سدیف برده‌بنی‌عباس ، سی‌ورق)
(علی‌بن‌ثابت ، یکصدوپنجاه ورق)
(ابوبجیله راجز، درحدود پنجاه‌ورق)
(سلمةبن عیاش، درحدود پنجاه‌ورق)
محمدبن ابوعیینه ، درحدود صد ورق
(سلیمان‌بن مهاجر ، درحدود پنجاه‌ورق)
(ربیعهٔ رقی ، یکصد ورق)
(امیرالمؤمنین) مهدی ، ده ورق
خلیل‌بن احمد ، بیست ورق .
(جهم‌بن خلف ـ پنجاه ورق)
(ابودلامه ، پنجاه ورق)
داوداسود ، پنجاه ورق
شراعةبن زندبود[2] هفتادورق .
مطیع‌بن ایاس ، یکصدورق .
منقذ هلالی ، پنجاه ورق
(سعیدبن وهب ، پنجاه ورق)
آدم‌بن‌عبدالعزیز ـ متهم بزندیقی، بیست‌ورق
عکاشة بن عبدالصمد سی ورق
مساور وراق ، پنجاه ورق .
ابومالك اعرج ، سی ورق
(ابن‌جندب هذلی ، سی‌ورق)
(حماد عجرد ، پنجاه ورق)
(اشجع‌سلمی ، درحدود یکصدورق)
(ابن مولی ، درحدود سی ورق)
سلم‌بن‌عمروحاسر[1] درحدودیکصدوپنجاه‌ورق.
مؤمل رقی ، درحدود پنجاه‌ورق

۱ ـ ق (الخاسر) . ۲ـ ق (زیدبود) .

سری‌بن عبدالرحمن : شعر کمی دارد	
صالح‌بن جناح .	پنجاه ورق
خلف‌الاحمر .	پنجاه ورق
حسین‌بن مطیر اسدی .	درحدود یکصد ورق
زیدبن جهم .	پنجاه‌ورق
ابن‌حبیبات[۴] .	پنجاه ورق
علی‌بن خلیل .	یکصد ورق
یحیی‌بن زیادحاوی[۱]	هفتادورق
(والبة بن‌حباب	یکصد ورق)
ابو تیجان[۲]	پنجاه ورق
عبدالله‌بن مصعب .	پنجاه ورق .
عبدالله[۳] بن مبارك خیاط .	سی ورق
محمدبن‌عبدالرحمن (بن‌ابوشبه)	سی‌ورق[۵]
ابن ابوالوالید زندیق	سی‌ورق

بشر بن معتمر

که در مقاله‌پنجم نامش خواهدآمد . شاعریست که‌بیشتر اشعارش برمسمط[۶] ومزدوج[۷] است وکتابهائی راکه در معانی مختلف بوده بشعر درآورده ، و آنچـه من بیاد دارم این کتابهاست : کتاب التوحید ، کتاب حدوث‌الاشیاء ، کتاب الرد علی‌المجوس[۸] . کتاب الحجة فـی اثبات نبوة النبی صلعم . کتاب الـرد علی النصاری . کتاب الـرد علی‌الیهود . کتاب الرد علی‌الرافضه . کتاب الـرد علی‌المرجئة . کتاب الرد علی‌الخوارج . کتاب الردعلی ابی الهذیل . کتاب الـرد علی‌النظام . کتاب الرد علی ابی شمر . کتاب الرد علی زیاد ــ الموصلی . کتاب الرد علی‌ضرار . کتاب الرد علی ابی‌جلده[۹] . کتاب الرد علی‌حفص‌الفرد . کتاب الرد علی هشام‌بن‌الحکم . کتاب الرد علی اصحاب ابی‌حنیفه . کتاب اجتهادالرای . (کتاب اکثم‌بن صیفی) . کتاب‌الحسین بن صبعی . کتاب الرد علی‌الاصم . کتاب فی‌قتال‌علی وطلحه[۱۰] . کتاب الرد علی‌الاصم ایضا فی‌الامامة . کتاب‌الرد علی‌المشرکین .

۱ ــ ف(الحارثی) . ۲ ــ ف (ابوالسحار) . ۳ ــ ف (عبدالملك) .
٤ ــ ف(ابن‌حساب) . ۵ ــ ف (سی‌وشش‌ورق) . ٦ ــ مسمط یا تسمیط آنستکه بناء ابیات قصیده را برپنج مصراع متفق‌القوافی نهند ومصراع ششم را قافیه مخالف قوافی اول آرند (المعجم ص ۳۸۲) . ۷ ــ مزدوج شعریست که بناء آن‌برابیات مستقل مصرع باشد وشاعران عجم‌آن‌را مثنوی خوانند (المعجم ٤۱۱) .
۸ ــ ف (علی‌النحویین) . ۹ ــ ف (ابی‌خلده) .
۱۰ ــ ف(قتال علی ع وطلحه رض) .

ابوشرابد[1] فزاری	بیست‌ورق
غالب بن عثمان همدانی	بیست‌ورق
ابوعاصم اسلمی	بیست‌ورق
علی بن ردیم کوفی	پنجاه ورق
ابن یامین بصری	بیست‌ورق
اسحاق بن فضل و برادرانش عبدالرحمن و محمد وعبدالله	کم
ابوتیار[2]	پنجاه ورق
دارمی[3] مدنی	سی‌ورق
عمروبن مبارک، بردهٔ خزاعه	کم
ابوحنش نمیری	سی‌ورق

خاندان ابوامیه

(از غیر کتاب الورقه)

امیة بن ابوامیه	پنجاه ورق
علی بن (امیة بن) ابوامیه	یکصدورق
احمدبن امیة بن ابوامیه	سی‌ورق
ابوحیه نمیری	پنجاه ورق
محمدبن دویب عمانی راجز	پنجاه‌ورق
عبدالغفاربن عمروانصاری	کم
عبدالله بن حُر	کم
محسن بن ارطاة اعرجی (راجز)	کم
ابن ابوعاصیه سلمی	پنجاه‌ورق
موسی بن عبدالله بن حسن	کم
صالح بن عبدالقدوس متهم بز ندیقی	پنجاه‌ورق
ابوحجناء نصیب	هفتادورق
سلیمان بن ولید برادر[6] مسلم	کم
ابوهاشم طالبی[7]	کم
محمدبن ابوامیه	پنجاه ورق
عبدالله بن امیة بن ابوامیة	پنجاه‌ورق
ابوحشیشه طنبوری نامش گذشت وشعر قابل ذکری ندارد.	
ابونجره[4] نمیری	سی‌ورق
احمدبن ابوعثمان کاتب	پنجاه‌ورق
سقلابی بن منتهی (مدنی)	کم
ابومعافا مدنی	بیست‌ورق
دنقعی[5]	کم
ابراهیم بن عبدالله بن حسن	کم
معن بن زائده	کم
سلمة بن عبادبن منصور	کم
یحیی بن بلال‌عبدی	کم
حکم بن قنبر مازنی	پنجاه ورق
(ابووراس خزاعی	کم)

۱ــ ف (ابوالـدانه).
۲ــ ف (ابوالبیان)
۳ــ ف (الداری).
٤ــ و (ابی‌نجده).
٥ــ ف (الدیفعی).
٦ــ ف (پدر).
۷ــ ف (المطلبی).

ابان لاحقی و خاندان او

ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عفیر[۱] . شعر بسیاری دارد . و بیشتر اشعارش مزدوج و مسمط[۲] است . وکتابهائی از فارسی و غیره ترجمه نموده که از آنها من این کتابها را بیاد دارم : کتاب کلیله‌ودمنه . کتاب بلوهـر و بوداسف[۳]. کتاب‌سند باد . کتاب مزدك . کتاب‌الصیام والاعتکاف (کتاب مروك) .

پدرش‌عبدالحمید ، شعر کمی دارد. لاحق‌پدر[۴] عبدالحمید، شعر کمی دارد، عبدالحمیدبن عبدالحمید برادر ابان ، (شعر کمی دارد) . حمـدان بن ابان‌بن عبدالحمید[۵] پنجاه ورق . عبدالحمید ابطر ، شعر کمی دارد .

*****

سهل بن‌هارون، که‌نامش گذشت‌شعر کمی‌دارد

زنبورکاتب ، شاعر	پنجاه ورق
صالح‌بن ابونجم	پنجاه ورق
ابوالهول حمیری	پنجاه‌ورق
کلثوم‌بن عمروعتابی	یکصدورق
ابن‌قابوس[۶] شیبانی	یکصد ورق
عباس‌بن ابوشعلی	یکصدورق
عباس‌بن حسن عباسی	پنجاه ورق
عبدالله‌بن ایوب تیمی	یکصد ورق
حسین خلیع‌بن ضحاك	یکصدوپنجاه ورق
ابن[۹] اسود شیبانی	پنجاه‌ورق
برادران‌فضل‌رقاشی، احمدعباس‌وعبدالمبدی.	کم
بطین‌بن امیه حمصی	کم
ابن ابوصبح[۱۲]	کم
ابوبصیر	کم

ابوشمقمق	هفتاد ورق
(عباس‌احنف ــ شعر او را صولی جمع کرد یکصدوپنجاه ورق)	
بکربن نطاح شاعر	یکصدورق
(ابو) شهاب‌خیاط	بیست‌ورق
داودبن زید[۷] واسطی	سی‌ورق
منصوربن سلمه(نمری)	یکصدورق
یوسف‌بن صیقل	پنجاه‌ورق
احمدبن ، یار جرجانی	پنجاه ورق
عتبةالاعورکوفی	کم
ابراهیم‌بن سبابه[۸]	پنجاه ورق
عمرو . وراق	پنجاه ورق
فضل رقاشی	یکصد ورق
ابوعزاقر عمی[۱۰]	کم
ابومسبع مدنی	کم
عمربن نصر عصامی[۱۱]	پنجاه‌ورق
محمدبن عبدالملك فقعسی	یکصدورق
محمدبن مناذر صبیری	هفتادورق[۱۳]

۱ـ ف (عفیر) . ۲ـ رجوع شود بصفحه ۲۷۰ همین کتاب . ۳ـ ف(الزهر وبرداسف).
۴ـ ف(پسر) . ۵ـ جب درحاشیه دارد (فرزند پسر عبدالحمیدصح) .
۶ـ ف (ابوقاموس) . ۷ـ ف(دربن) . ۸ـ ف (سیاره) .
۹ـ ف (ابوسود) . ۱۰ـ ف (ابوالعدام) . ۱۱ـ ف (الرصافی) .
۱۲ـ ف(ابن ابوشیخ) . ۱۳ـ ف (نودورق)

ابومصرحی[1]	کم	سهل بن غالب خزرجی[2]	کم

خاندان ابوعیینه مهلبی

عبدالله بن محمدبن ابوعیینه ـ یکصدورق. ابوعیینه بن محمدبن ابوعیینه . یکصدورق.

* * * * *

عبدالله بن مبارك یزیدی[3]	یکصدورق	رشید	ده ورق
ابراهیم بن مهدی	یکصدورق	ابوهندام مری[4]	کم
علی بن حمزهٔ کسائی	کم	(یحیی بن مبارك یزیدی	کم)
اصمعی	کم)	رزین[5] عروضی	یکصدورق
فضل بن عباس بن جعفر خزاعی[6]	کم		

زنان آزاد و کنیزان

علیه دختر مهدی	بیست ورق	زرزر[7] زرقاء	ده ورق
عنان کنیز ناطقی	بیست ورق	دلفاء	کم
خنساء	کم	ملك	کم
(صرف	کم)	مخنثه[8]	کم
مدام	کم	خشف[9]	کم
علم	کم	ریم	کم
(سکن	کم)	دنانیر ، کنیز (ابن) کناسه	کم

* * * * *

فضل شاعر[10]	بیست‌ورق	ابوالبیداء[11] ریاحی	سی‌ورق
عبدالجباربن سعید مساحقی	پنجاه ورق	ابورمیح جندب بن سودب[12]	کم
ابوفرعون شاشی[13]	سی‌ورق	مستهل بن کمیت	پنجاه ورق
احمدبن اسحاق خارجی	پنجاه ورق	محمدبن کناسه اسدی	پنجاه ورق

۱ـ ف (ابوالمضرحی) . ۲ـ ف (الحروحی) .
۳ـ ف (الدبیشی) . ٤ـ ف (المدنی) . ٥ـ ف (وزیر) .
٦ـ ف (الفراغی) . ۷ـ ف (وزور) . ۸ـ ف (محتیه) . ۹ـ ف (حسب) .
۱۰ـ ف(الشاعره) . ۱۱ـ ف(ابوالعبد) . ۱۲ـ ف(سودد) . ۱۳ـ ف(الشاسی) .

عمرو بن حوی سکونی[1]	کم
ابوصلع سندی	سی ورق
محیم[2] راسبی	سی ورق
معبد بن[4] طوق	کم
بیدون[5] خادم	بیست ورق (بلکه کمتر)
ضمری[6]	کم
عمرو حارکی	پنجاه ورق
ابوخطاب بهدلی	سی ورق
ابودهمان	کم
میمون حصری	کم
اسماعیل بن حریر[8] حریری	کم
عبدالقدوس وعبدالخالق فرزندان عبدالواحد- بن نعمان بن بشیر	کم
طالب و طالوت فرزندان (سائس) از هردو	کم
بریئه مصری	کم
عباد بن ممزق	پنجاه ورق
اسماعیل قراطیسی	هفتاد ورق[10]
علی بن جبله عکوک	یکصد و پنجاه ورق
محمد بن یسیر[12]	پنجاه ورق
قاسم بن یوسف	پنجاه ورق
غسانی ابومحمد	کم
علی بن ابوکثیر	پنجاه ورق
محمد واسحاق فرزندان ابراهیم فزاری	کم

ابودلف عجلی	یکصد ورق
اسحاق بن ابراهیم	پنجاه ورق
محمد بن علی دینی[3]	سی ورق
ابوصعصعه ضریر کوفی	کم
علاء بن عاصم غسانی	کم
ابوعمیثل	یکصد ورق
علی بن هشام	پنجاه ورق
ابوینبغی[7]	پنجاه ورق
(محمد بن فضل سکونی	کم)
قاسم بن سیار کاتب	پنجاه ورق
(روح بن عبدالسلام	کم)
(مراغی	کم)
ابوزیاد کلابی	سی ورق
اسحاق بن صباح سبعی	کم
ابوموسی مکفوف	کم
حرمازی	پنجاه ورق
عطاء بن احمر[9] مدینی	کم
عدیاء[11] حنفی مصری	پنجاه ورق
ابوعدنان سلمی	سی ورق
مسرور[13] هندی غلام حفصویه	کم
ابویعقوب خریمی[14]	دویست ورق
محمد بن حازم[15] باهلی	هفتاد ورق
احمد بن یوسف	پنجاه ورق
عوف بن محلم	سی ورق

۱ـ ف(جزی السکری) . ۲ـ ف(المنجم) . ۳ـ ف (الضبی) .
٤ـ ف (معقل) . ٥ـ ف (میدون) .
٦ـ ف (الصمری) . ۷ـ ف(ابوالنقیعی) . ۸ـ ف (جدیر) .
۹ـ ف(احمد) . ۱۰ـ ف(نود) . ۱۱ـ ف (العداء) .
۱۲ـ ف(بشیر) . ۱۳ـ ف(منصور) . ۱٤ـ ف (الحریمی) .
۱٥ـ ف (خادم) .

حسن بن طلحه قرشی	کم	ابودنانه احمدبن منصور (بصری)	کم
عسنق[1] ضبی	پنجاه ورق	محمدبن ابوبدر سلمی	پنجاه‌ورق
ودیهٔ [2] اسدی	کم	محمدبن یزیدبن مسلمه حصنی	یکصدورق
معقل بن عیسی برادر ابودلف	کم	ابوراسب بجلی	پنجاه ورق
مأمون	بیست ورق	اخفش بصری	کم
محمدبن ابوحمزهٔ عقیلی	کم	ابوهمام‌روح بن عبدالاعلی	پنجاه‌ورق
ابوبکر عورمی[3]	پنجاه ورق	محمدبن علی‌جوالیقی	پنجاه‌ورق
حسین بن ضحاك باهلی	کم	سیدبن ضمضم[4] کلابی	پنجاه ورق
احمدبن هشام	پنجاه ورق	اسماعیل بن ابومحمد یزیدی	پنجاه‌ورق
ابوحفص شطرنجی	پنجاه‌ورق	ابوعمران سلمی	پنجاه ورق
جعفر بن‌عفان‌طائی‌ازشاعران‌شیعه	دویست‌ورق	ابوشنبل[5] عقیلی	کم
احمدبن حجاج	کم	فضل بن‌اسماعیل بن صالح هاشمی	یکصدورق
(ابن ابوزوائد	پنجاه ورق	هیثم‌بن مطهر فافا	کم

خاندان معذل[6]

معذل بن‌غیلان[7] بن‌محارب بن بحتری (عبدی) مکنی با بوعمرو	پنجاه ورق	احمدوعیسی‌وعبدالله، شعرشان کم وذکرشان گذشت .
عبدالصمدبن‌معذل[8] شاعر	یکصدوپنجاه‌ورق	

*****

ابوحزام[9] عکلی	پنجاه ورق	احمدبن محمد(بن) مدبر	هفتادورق
عراف[10] بن‌عبدالله مصری	سی‌ورق	کسائی علی‌بن حمزه	ده‌ورق
ابوالکلب‌حسن بن نحناح[11]	پنجاه‌ورق	عمارة بن عقیل	سیصد ورق
یوسف‌بن مغیرة بن ابان قسیری[12]	کم	ابوعالیه شامی	پنجاه ورق
جمل‌مصری، قاسم‌بن عبدالسلام	پنجاه ورق	محمد بیذق[13]	سی ورق
هشام‌بن احصر ایادی[14] مصری	سی ورق	خطاب‌بن معلی	پنجاه ورق

۱ـ (العنسق) . ۲ـ ف (ورقه) .
۳ـ ف (العروضی) . ٤ـ ف (صمصم) .
۵ـ ف (ابوشبل) . ٦ـ ف(المعدل) . ۷ـ ف(المعدل‌بن عیلان) .
۸ـ ف (المعدل) . ۹ـ ف (ابوحرام) . ۱۰ـ ف (الفرات) .
۱۱ـ ف(النجاح) . ۱۲ـ ف (یوسف‌بن المعتزبن ابان العسری) .
۱۳ـ ف(المهلبی) ۱٤ـ ف (احصن‌الاباضی) .

عبدالله بن محمد مکی	سی‌ورق	ابوسعد[1] مخزومی	یکصد و پنجاه‌ورق
محمدبن حارث‌مصری	پنجاه‌ورق	محمد بن وهیب	پنجاه‌ورق
خلیل بن جماعه مصری	پنجاه‌ورق	عروة‌بن حمیصه اسدی	پنجاه‌ورق
اسحاق‌بن معاذ مصری[2]	سی‌ورق	مکیف ابوسلمه مدنی	کم

ابو تمام

حبیب‌بن اوس‌طائی ، اشعارش تا زمان صولی جمع‌آوری نشده و در حدود دویست‌ورق بودصولی آنرا بترتیب‌حروف درآورده، ودرحدود سیصدورق است. و علی‌بن حمزه اصفهانی، نه‌بترتیب حروف، بلکه برروی نوع شعر، آن‌را تألیف‌کرده و خوب ازکار در آورده است. واین کتابها نیزازاوست : کتاب‌الحماسه . کتاب‌الاختیارات من‌شعرالشعراء . کتاب الاختیارات من شعرالقبائل . کتاب‌الفحول .

عبدالله بن محمدعتبی	پنجاه‌ورق	ابونهشل وابونصرومحمدبن‌حمیداشعارکمی دارند .
احرم[3] بن حمید طوسی	هفتاد ورق	برادرانش[4] حمدون وداود ــ هرکدام پنجاه ورق .
ابراهیم‌بن‌اسماعیل‌بن‌داود کاتب	هفتاد ورق	
عبدالله بن عبیدالله عائشی[5]	پنجاه‌ورق	

بحتری

ولیدبن عباده ، تا زمان صولی شعرش بترتیب حروف در نیامده بود . صولی آن را بترتیب حروف درآورد . وعلی‌بن حمزه اسفهانی نیز آنرا بر نوع شعر مرتب‌کرده وخوب ازکار درآورده است . و این کتابها از اوست : کتاب الحماسه . بر مثال حماسه ابوتمام . کتاب‌معانی‌الشعراء .

ابن رومی .

علی‌بن عباس‌بن‌جریح، شعرش‌برحروف‌مرتب نبود،ومسیبی آنرا از وی روایت داشت . و بعدصولی‌آن را بترتیب حروف درآورد ، و ابوالطیب وراق بن عبدوس ، از تمام نسخه‌ها

۱ ــ ف(ابوسعید) . ۲ ــ ف (البصری) .
۳ ــ ف (اسحاق) . ٤ ــ ف (اخو) جب (اخواه) . ٥ ــ ف (العابسی) .

مجموعهٔ ساخت که هزار بیت بر آن نسخه‌های مرتب یا غیر مرتب بحروف اضافه دارد .

مثقال ، غلام ابن‌رومی ـ یکصدورق . وابوالحسن علی بن عصب ملحی ، از مثقال از ابن رومی آنرا روایت کرد . ابن‌حاجب . غلام ابن رومی. یکصد ورق. احمدبن ابوفتن[1] کاتب یکصد ورق . خالدکاتب ـ دویست ورق . که صولی آنرا (برحروف) مرتب داشت .

نام شعراء کاتبان

بترتیبی که در کتاب ابن حاجب نعمان آمده

وآنچه از کتاب محمدبن داود نقل کردیم تکرار شده است .

قاسم‌بن صبیح	پنجاه ورق
فضل‌بن یحیی	کم
جعفربن یحیی	کم
یوسف‌بن قاسم	پنجاه ورق
یعقوب‌بن نوح	پنجاه ورق
عبدالواحد (بن‌صباح‌مدائنی)	پنجاه ورق
یعقوب‌بن ربیع	سی‌ورق
فضل‌بن سهل	کم
یوسف‌لقوه	پنجاه ورق
سهل‌بن هارون	پنجاه‌ورق
حمزةبن خزیمه‌کاتب	کم

قاسم‌بن یوسف‌برادر احمدبن یوسف پنجاه ورق .

مسلمةبن سالم	کم
داودبن جهور[4]	یك دیوان

ابوجعفر احمدبن ابوعثمان کاتب سی‌ورق

محمدبن عبدالملك زیات	پنجاه ورق
یحیی‌بن خالد	کم
علی‌بن عبیده (ریحانی)	کم
فیض‌بن ابوصالح	کم
احمدبن یوسف	کم
ابن‌مقفع	کم
فضل‌بن ربیع	کم
حسن‌بن سهل	کم
زنبوربن فرج	پنجاه ورق
سندی‌بن صدقه	پنجاه ورق
محمدبن بکر	پنجاه ورق
جنادبن جناح[2] کاتب	یکصد ورق
ابوعبدالله محمدبن یزداد[3]	کم
صالح‌بن ابونجم	کم

ابوحارث‌محمدبن‌عبدالله حرانی یك دیوان پنجاه ورقی

ابراهیم‌بن عباس صولی، بیست‌ورق . وصولی آنرا مرتب داشت .

حسن‌بن وهب	یکصدورق

۱ ـ ف (ابی‌قـر) .
۲ ـ ف (حمادبن نجاح) .
۳ ـ ف (داود) .
۴ ـ ف (جمهور) .

سلیمان بن وهب کم
سعیدبن وهب . از خاندان وهب نیست
پنجاه ورق
حسن بن رجاء بن ابوضحاك پنجاه‌ورق
عمرو بن مسعده و برادرش مجاشع ـ باهم
پنجاه ورق
ابراهیم بن مدبر کم
ابوعلی بصیر پنجاه ورق
احمدبن ابوسلمه ، کاتب عیاش[۴]
پنجاه ورق
ابوعبدالرحمن عطوی یکصدورق
سلیمان بن ابوسهل بن نوبخت پنجاه‌ورق
احمد بن محمد بن زیدره[۶] کاتب
سی‌ورق
ابوهارون[۷] بن محمد ، کاتب حسن بن زید
پنجاه ورق
ابوجعفر محمدبن جعفر کاتب پنجاه ورق
علی بن عبدالکریم سی‌ورق
ابوبکر محمد بن هارون بن مخلد بن ابان
کم
احمدبن عیسی خویشاوند[۱۰] علی‌بن یعقوب
کم
عبدالله بن نصر کاتب سی‌ورق
قاسم‌بن یوسف سامی پنجاه‌ورق
غالب‌بن احمد ، معروف بفطن سی‌ورق

علی‌بن‌حسین[۱] از شاعران مصر و کاتب
سی‌ورق
محمدبن احمدبن‌معروف بمحرر[۲] کاتب
سی‌ورق
عبدالله بن[۳] محمدبن عبدالملك (زیات)
کم
ابوالفضل احمد بن سلیمان بن وهب
پنجاه ورق
ابوعبدالله‌محمدبن‌عبدالله بن یعقوب بن‌داود ـ
یعقوبی پنجاه ورق
احمدبن علی‌بن‌جبار[۵] کاتب پنجاه‌ورق
احمدبن‌علویه اصفهانی کاتب پنجاه‌ورق
ابوعثمان‌سعیدبن حمید کاتب پنجاه‌ورق
موسی‌بن عبدالملك بیست ورق
ابراهیم‌بن اسماعیل‌بن داود هفتادورق
احمد بن مدبر ، ابوالحسن
یک دیوان پنجاه ورقی
ابوجهم احمدبن یوسف پنجاه ورق
ابوالطیب عبدالرحیم حرانی بیست ورق[۸]
احمد بن یحیی بن جابر بلادری
پنجاه ورق
جناد[۹] کاتب کم
حسین بن حسن[۱۱] بن‌سهل کم
ابوحکیمه راشد بن اسحاق کاتب
هفتاد ورق
هرثمة‌بن خلیع کم
ابراهیم بن عیسی مدائنی پنجاه ورق

---

۱ ـ ف (الحسن) . ۲ ـ ف (بمجون) . ۳ ـ ف (عبیدالله) .
٤ ـ ف (عباس) . ۵ ـ ف (خیار) . ٦ ـ ف (زیدونه) .
۷ ـ ف (ابوالغمر هارون) . ۸ ـ ف (پنجاه ورق) . ۹ ـ ف (جنان) .
۱۰ ـ ف (قرائة بخط علی بن یعقوب) جب (قرابة علی بن یعقوب) . ۱۱ ـ ف (حسن بن حسین) .

ابوالحسن احمد بن ابراهیم بن داود عبریانی[۱] پنجاه ورق
(ابوعلی یحیی هارون بن مخلد کاتب)
(پنجاه ورق)
ابوصالح عبدالله بن محمد بن یزداد سی ورق
عبدالله بن یزید (کاتب) کم
احمد بن خالد ریاشی کم
عمرو بن عثمان بن اسفندیار[۳] از شاعران مصر پنجاه ورق
سهل بن محمد بن عابث[۶] (مصری) پنجاه ورق
عبدالله بن احمد بن یوسف پنجاه ورق
ابوالصقر اسماعیل بن نبیل[۷] کم
حمید بن مهران کاتب پنجاه ورق
عبیدالله[۸] بن عبدالله بن یعقوب برادر یعقوبی پنجاه ورق
منصور بن عبدالله کاتب پنجاه ورق
ابوالطیب محمد بن عبدالله یوسفی پنجاه ورق
ابوالحسن علی بن عبدالغفار جرجرانی[۱۰] (ضریر) که کاتب بود پنجاه ورق
ابوعلی احمد بن علی بن حسن مادرانی پنجاه ورق

عبدالله پسر خواهر ابوالوزیر کم
محمد بن علی ، معروف بدیدان[۲] کم
عیسی بن فرخانشاه کاتب کم
علی بن محمد بن نصیر بن منصور بن بسام یکصدورق
ابوبکر احمد بن محمد طالقانی پنجاه ورق
ابوالقاسم جعفر بن محمد بن حدار (مصری)- کاتب طولونیان هفتاد ورق
محمد بن علی کاتب ، معروف بباذنجانه کم
علی بن احمد[۴] بن سیر مادرانی[۵] پنجاه ورق
محمد بن عمر ، معروف با بن خنساء سی ورق
ابوعلی عبدالرحمن بن عیسی همدانی (کاتب بکر) پنجاه ورق
ابوالحسین احمد بن محمد بن یحیی بن ابوبغل پنجاه ورق
ابومقاتل نصر بن معمی دیلمی[۹] پنجاه ورق
ابوالحسین محمد بن اسحاق بن حسین مادرانی پنجاه ورق
ابوعبدالله حسن بن احمد بن (اسحاق) مادرانی کم
ابوعلی محمد بن عروس کاتب سی ورق
ابوالحسین بن ثوابه کم
ابوالعباس بن فرات کم

---

۱ ـ ف ـ این نام را در دو قسمت آورده یکی (ابوالحسن احمد بن ابراهیم ـ پنجاه ورق) ویکی هم (ابن داود عبرنانی کم) .
۲ ـ ف (بدیدن) . ۳ ـ ف (اسفنداد) .
٤ ـ ف (محمد) . ۵ ـ ف (الماذیانی) .
٦ ـ ف (محمدالکاتب) . ۷ ـ ف (بلبل) . ۸ ـ ف (عبدالله) .
۹ ـ ف (المنتصر الدئلی) . ۱۰ ـ ف (الجرجانی) .

ابوعبدالله احمد بن عبدالله نوبختی یکصدورق
جعفر بن قدامه یکصدورق
ابوالفضل عباس بن عبدالجبار پنجاه‌ورق
حسن بن محمد بن غـالب بن ابو عبدالله (باح) اصفهانی پنجاه ورق
ابوالحسین عبدالوهاب بن عمرو سملواتی[1] پنجاه ورق
میمون بن ابراهیم کاتب ده‌ورق
محمد بن علی بن ابوحکمه کم
محمد بن فضل جـرجرانی[2] کاتب وزیـر سی‌ورق
ابوعلی احمد بن اسماعیل نطامه[4] پنجاه‌ورق
ابوالعباس عبدالله[6] بن محمد بن عبدالله ناسی[7] پنجاه ورق
محمد بن غالب ، باح اصفهانی هفتادورق
ابومحمد عباس بن فضل ناسی پنجاه‌ورق
احمد بن صالح بن شیرزاد کاتب سی‌ورق
محمد بن احمد بن علی بن جبار[9] پنجاه‌ورق
عبدالله بن طالب کاتب یکصدورق
ابوالحسن علی بن محمد بن فیاض یك دیوان پنجاه ورقی
احمد بن محمـد متوکل . ساکـن مصر پنجاه ورق
ابوسعد[11] عبدالرحمن بن احمد اصفهانی پنجاه ورق

ابومحمد قاسم بن محمد کرخی پنجاه‌ورق
ابوالحسین احمد بن خالد مادرانی پنجاه ورق
ابوعلی عاصم بن محمد کاتب سی‌ورق
ابوعبدالله حکم بن معبد اصفهانی شعرش دیده نشد .
العباس بن ثوابه بیست‌ورق
قاسم بن عبیدالله بن سلیمان کم
ابوالحسین علی بن عباس نوبختی دویست‌ورق
محمد بن عبدالله ستوفی[3] یکصد ورق
ابوعبدالله مفجع بصری در حدود دویست‌ورق[5]
ابوالقاسم علی بن محمد یسری[8] کم
ابوالطیب محمد بن علی بخاری یکصدورق
احمد بن عبدالله بن رشید کاتب یکصد ورق
ابوالقاسم بن ابوعلاء پنجاه ورق
یحیی بن زکریا بن یحیی (اقلیدسی) کم
ابوعبدالله احمد بن کامل کم
ابوغالب مقاتل بن نصر کم
ابوعلی محمد بن علی بن مقله سی‌ورق
ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بن صالح زنجی[10] کاتب کم
حمدون بن حاتم انباری کم
ابوعلی حسن بن یوسف شناخته نشد

۱ـ ف (الشلمغانی) ۲ـ ف (الحوفزانی)
۳ـ ف (السنوی) ٤ـ ف (نطاحه)
۵ـ ف (یکصدورق) ٦ـ ق (هبةالله) ۷ـ ف (الناشی)
۸ـ ف (النسوی) ۹ـ ف (حیان) ۱۰ ـ ق (بن یحیی)
۱۱ـ ف (ابوسعید)

ابوعلی محمدبن علی فیاض	کم	جناد	پنجاه ورق
ابوجعفر محمدبن سعید جرجرانی[1]		ابوالحسین سعیدبن ابراهیم تستری[2] نصرانی	
	پنجاه ورق	کاتب	یکصدورق

این است آخرین قسمت ازکتاب ابوالحسین بن حـاجب نعمان مشتمل برنام کاتبان شاعرمنش و اشعاری که داشته‌اند .

نام گروهی از شاعران متأخر

که کاتب نبودند بعد از سال سیصد،

تا این عصر

مدرك بن محمدبن شیبانی : دویست ورق . ابوبکر بن علاف که شعر و اخبار ومدیحه‌های ویرا یکی ازکسانش جمع‌آوری نموده و باندازه چهارصد ورق است . ابوطاهر سندوك بن حبیبه واسطی ، شاعری بسیار خوب : پانصد ورق . عجینی[3] ابوبکـر : یکصد ورق . قراطیسی ونامش ... سیصد ورق . سلامی ازمردم بطیحه : کمتر از دویست ورق . ابوالحسن مطبوع عبدوسی ، نامش محمدبن احمد (ضریر) دویست ورق . ابوجعفر محمد بن حمدان[4] موصلی فقیه : دویست ورق . ابو جعفر ضریر نامش . . . دویست ورق . ابوالحسن محمدبن سلامی : درحدود پانصد ورق . ابن جلباب ابو . . . اسکافی نامش . . . در حـدود دویست ورق . محمدبن احمد صنوبری ابوبکر ، از مردم انطاکیه ، که صولـی شعرش را بترتیب حروف درآورد : دویست ورق . کشاجم . . . از فـرزندان سندی بن شاهك : یکصد ورق وکتاب ادب‌الندیم ، از اوست .

مغنم مصری ، از شاعـران سیف الدوله ، نـامش ابوالحسن محمدبن سامی شعبانـی ، مقدار شعرش معین نیست ، وقصیدةالدلالة او کمتر از دویست ورق است . مرمی[5] نامش احمد بن محمد، از مردم انطاکیه : یکصد ورق . ابومعتصم (عاصم بن محمد) انطاکی ، نامش... قبل از سال سیصد[6] (وابواحمدبن جلاب شعرش را جمع کرده است) . ابن ابوزرعه دمشقی،

۱ـ ف (ابن شعبةالجرجانی) . ۲ـ ف (البرتی) .
۳ـ ف (النجیبی) . ٤ـ ف (ابوجعفر نصربن محمد بن جهان) .
۵ـ ف (البدیحی) . ٦ـ ف (سیصد ورق) .

که پیش از[۱] ساك سیصد بود : یکصدوپنجاه ورق . ببغاء ابوالفرج عبدالواحدبن نصر شامی، شعرش مطبوع بود وسیف‌الدوله را دیده داشت ورساله‌هائی نیزدارد ، وشعرش سیصدورق‌است.

خبز ارزی نامش نصربن احمدبن مأمون ، از شاعران بصره ، الفاظش رقیق ، و بصنعت شعر بصیرت نداشت و شعرش بترتیب حروف جمع گردیده و بصولی نسبت داده شده (در حدود) سیصد ورق .

ابوالطیب ، احمدبن حسین متنبی ، و شهرتش مارا از شرح حالش بی‌نیازمیدارد. سیف‌الدوله را دیده ، واشعارش درباره اومشهور ، وسیصد ورق است . وگروهی از اشعارش بدگفته وبراو انتقاداتی کرده‌اندکه ازآن جمله ابوالفتح ابن جنی لغوی است .

ابوالعباس نامی ... تا زمانیکه وفات یافت شعرش در حدود یکصد و پنجاه ورق‌بود، وابو احمدبن جلاب[۲] آن را جمع‌آوری کرده است .

ابوعبدالله محمدبن حسین ، سیف‌الدوله را دیده وازکتابهای اوست : ....

ابومنصوربن ابوبراك. واین شخص استاد سری‌بن احمدکندی، و شاعر خوبی بود. گویند سری اشعار او را دزدیده و بخود نسبت داده است . و من درحدود دویست ورق از آنرا دیده‌ام .

ابونصربن نباته تمیمی ، از شاعران سیف‌الدوله ، ووفاتش بعد از سال چهارصد است وتا حدود سال‌چهارصد پنهان بود[۳] . ابن زمکون ، ابو ... موصلی ، حبیب‌الشعر ، درهجو کردن توانا ، وبرمعانی تسلط داشت و شعرش درحدود سیصد ورق است .

خباز بلدی ، نامش محمدبن ... مکنی بابوبکر ، و خالدیان در موصل شعر او را جمع کردند ، درحدود سیصد ورق است ، و شاعر بسیار خوبی بود . شیظمی . نامش ... همیشه درگردش بود، وبعد بسیف‌الدوله پیوست، وگویا پیش از وفاتش اشعار اوجمع‌آوری گردیده ، و درحدود پانصد ورق است .

۱ــ ف (قتل الثلاثمائه) و جب (قبل‌الثلاثمائه) .

۲ــ ف (ابو احمد الخلال الخالع) .

۳ــ وفات ابن نباته بنوشتهٔ مؤلف قاموس‌الاعلام ترکی درسال ۴۰۵ بوده. و یکی از مبهمات شگفت‌انگیز الفهرست موضوع تاریخ‌وفات ابن نباته است که هماهنگی با تاریخ تألیف‌کتاب و حتی هماهنگی با حیاة مؤلف ندارد ولی‌با بدست‌آمدن نسخه‌خطی آقای چستربیتی‌که مسلماً از روی نسخه اصلی مؤلف نوشته‌شده این‌قبیل مبهمات برطرف و معلوم‌گردیده‌که از ملحقات بکتاب الفهرست بوده و ارتباطی بمؤلف ندارد.

خالدیان

ابوبکر و ابوعثمان، محمد و سعید، فرزندان هاشم، از مردم یکی از دهات‌موصل، بنام خالدیه بوده،و هردو، شاعر و ادیب پرحافظه ، وبدیهه‌گو و سرعت درجواب داشتند. ابوبکر ـ یکی از آنها ـ در وقتیکه من اظهار تعجب و شگفتی از بسیاری محفوظات و سرعت جوابش دربدیهه‌گوئی ، و سخنوریشان مینمودم ـ بمن گفت : من هزار افسانه شب در حفظ دارم که هریك ازآنها درحدود یکصد ورق است . وبا این وصف ، باز اگرچیزی مورد پسندشان میگردید ، از صاحبش چه مرده وچه زنده، میربودند و این هم نه برای‌آن بود که در گفتن شعرعاجز باشند بلکه سرشت و خوی طبیعی آنها چنین بود . ابوعثمان پیش از مردن ، شعر خـود و برادرش را جمع‌کرده وگمان دارم غلامشان بنام رشا نیز آن را درحدود هزار ورق جمع‌آوری‌کرده است .

وفات ابوبکردر سال . . . (و وفات) ابوعثمان در... و هردو این‌کتابها را داشتند: کتاب حماسة شعر المحدثین. کتاب اخبارالموصل. کتاب فی‌اخبار ابی‌تمام ومحاسن شعره . کتاب فی‌اخبار شعر ابن‌الرومی .کتاب اختیار شعرالبحتری . کتاب اختیار شعر مسلم بن الولید .

سرّی

بن‌احمد ... کندی، از مردم موصل ، شاعر خوش‌بیانی بودکه سرقت زیادی داشت ، بیانش شیرین و بسیار خوش‌طینت و شیفته توصیف و تشبیه بود و دنبال آن میگشت . منظـر خوبی نداشت ، و از علوم بجز شعر گفتن چیز دیگر نمیدانست ، پیش از مرگ اشعار خود را مرتب داشته‌که درحدود سیصد ورق بـود ، و بعد چیزهائي نیز برآن افزود . بعضی از ادیبان متأخر آنرا بترتیب حروف درآورده‌اند .

ابوالحسن بن نجیع[1]

نامش ... ازمردم بغداد است‌که مدتها درموصل اقامت داشته و از متکلمان وشاعران بود ، و درموصل وفات یافت و پیش از مرگ اشعار خود را مرتب کـرد ودر حدود پانصد ورق است .

تمیمی

ابوالحسن علی‌بن محمد، از مردم بغداد . و مقیم موصل . شعرش پانصد ورق است.

۱ـ ف (ابن‌النمح) .

شاعران شام که پیش از آنان بودند

ابوجودرسعنی، نامش محمدبن احمد، شعرش در حدود یکصد ورق. ابومسکین برذعی[1] از شاعران تازه‌ایست که همیشه در گردش بوده و اشعار خوبی داشت و در حدود یکصد ورق است.

خلیع رقی، وبقولی حرانی، که از مردم همان نواحی بود. نامش محمدبن ابوعمر قرشی شاعر بسیار خوبی است که دراشعار خود تجنیس[2] و تطبیق[3] را زیاد رعایت میکرد، وکمتر شعری دارد که خالی ازآن باشد، و اشعارش جمع‌آوری نشده، ودرحدود سیصد ورق است. گویند بعضی از ادباء زمان ماآنرا بترتیب حروف جمع کرده، وابومحمد مهلبی نیز یك قطعه از اشعار او را انتخاب نموده است.

قصیده‌هائیکه در غریب[4] گفته شده

قصیده شرقی بن قطامی ــ که پیش از این گفته‌ایم. قصیده یحیی بن نجیم. قصیده ابراری، نامش .... قصیده شبیل بن عزره[5] که پیش از این گفته شد. قصیده ابن حرنبد[6] (قصیده احمد انباری).

قصیده‌های مهموزه[7]

قصیدهٔ ابن هدمه که اولش این است: انَّ سُلَیمی وَاللّهِ یَکْلَؤُها.

قصیدهٔ جعفر بن ابونعمان اموی، ازبنی قربه، که اغلب راویان، آنرا از ابوصعصعه عامری روایت کرده‌اند و اولش این است: کَلَاتُ وَ میضَ الْبَرق حینَ تلالا.

وگروهی این گفتار او را برقصیدهٔ ابن هرمه ترجیح داده‌اند، گو آنکه ابن هرمه بروی سبقت داشته است.

قصیده . . . قصیده . . . قصیده . . .

۱ــ ف (البردعی).
۲ــ تجنیس الفاظ بیکدیگر مانند استعمال کردن است (المعجم ص ۳۳۰).
۳ــ تطبیق. مقابله اشیاء متضاد (المعجم ص ۳۳۷).
۴ــ غریب ــ چیزهای نو وتازه (منتهی‌الارب).
۵ــ ف (عروة).
۶ــ ف (ابن‌حرنبل).
۷ــ مهموزه قصیده‌ایست که قافیه‌اش همزه است. ودرنسخه چپ مقاله‌چهارم باینجا تمام‌میشود ودرحاشیه دارد(مقابله باشد).

چیزهائیکه در باره آواز کبوتران

و نسب آنها تألیف شده

قصیدهٔ یحیی بن ابوموسی نهرتیری، در نسب کبوتران. کتاب ماقالته العرب فی مخاطبة الحمام ـ تألیف ابن ربیعه بصری. کتاب الاجناس ـ تألیف ثابت. کتاب اخبار العرب وماقالته فی نوح الحمام وهذیل الطیر.

کتابهائی بدست آوردم که ازطرف گروهی در آداب

تألیف شده و من از حالشان آگاه نیستم

کتاب العفو والاعتذار ـ تألیف ابوالحسین احمدبن نجیح بن ابوحنیفه. کتاب الالفاظ تألیف محمدبن ابوالحسین کاتب. کتاب العفو والصفح ـ تألیف ابوعاصم نبیل. کتاب من نسج بیتا فنبز به و من نسج بیتا فنسب الیه الکندی. کتاب البراعة واللسن ـ تألیف ابن حرون. کتاب البراعة واللسن ـ تألیف ابن ابوالعواذل. کتاب الهدایا ـ تألیف جندیسابور. کتاب الاشعار المنتخبات من اقوال الشعراء الاسلامیین ـ تألیف ابوالفضل جعفر. کتاب الحان القطربلی ـ تألیف سعدالبارع. کتاب الشواهد ـ تألیف ابن خشنام. کتاب الاتصال ـ تألیف ابوجهم. کتاب خلق الانسان ـ تألیف ابومالك. کتاب التاریخ ـ تألیف سنان. کتاب العطر ـ تألیف شطرنجی. کتاب ترجمة کتاب الفلاحة للروم ـ تألیف علی بن محمدبن سعد. کتاب ادب الشعر ـ تألیف خثعمی. کتاب الشراب ـ تألیف ابوزکریاء رازی. کتاب الفلاحة ـ تألیف ابن وحشیه. کتاب الثفقیه ـ تألیف بندینجی. کتاب الباه ـ تألیف رازی. کتاب الموشح ـ تألیف علی بن عبده

کتاب‌الازمنه ـ تألیف ابن عباد مهلبی . کتاب‌الاوائل ـ تألیف سعیدبن سعدون عطار . کتاب المشاکهة ـ تألیف‌ابوعبدالله ازدی . کتاب‌السرخسی الی‌المعتضد فی‌ادب‌النفس . کتاب‌الدولة الدیلمیة ـ تألیف ابوجعفر دامغانی . کتاب الفاظ ـ تألیف عبدالرحمن‌بن عیسی همدانی . کتاب مذاهب‌الخطباء ـ تألیف علی‌بن اسماعیل . کتاب الطبقات ـ تألیف محمد بن سعد . کتاب‌المعرفة والتاریخ ـ تألیف ابوسفیان . کتاب تاریخ اسماعیل‌الخطبی . کتاب‌الشیب و-الخضاب تألیف عبدالرحمن‌بن سعید . کتاب السلوة‌المستخرج عن مواریث‌الحکماء . کتاب تاریخ واسط تألیف بحشل . کتاب الجوادالفیاح ـ تألیف ابن روسند طائی ، کتاب‌الرد علی-الجهال ـ تألیف حسن بن بدرلیثی که در سوارکاری کندی را برتر از همه دانسته است . کتاب مختصر کتاب‌النحل ـ تألیف محمدبن اسحاق اهوازی. کتاب تاریخ یحیی‌بن ابی‌بکیر المصری . کتاب السیوف و صفاتها ـ تألیف کندی[1] .

رساله‌هائیکه با نام نویسندگانش

یاد میشود

رسائل احمدبن محمدبن ثوابه. رسائل‌یحیی‌بن زیادالحارثی . رسائل ابی‌علی‌البصیر رسائل احمدبن یوسف‌الکاتب . رسائل احمدبن الطیب السرخسی . رسائل ابی الحسن بن طرخان . رسائل‌الشریف‌الرضی . رسائل ابی‌الحسن محمدبن جعفر . رسائل‌النیسابوری ـ الاسکافی . رسائل احمد بن سعدالاصفهانی . رسائل ابی‌الحسن التونسی . رسائل محمد بن مکرم. رسالة احمدبن‌الوزیر ـ ساختهٔ علی‌بن محمد عسکری. رسالة محمدبن‌زیادالحارثی ـ برادر یحیی . رسالة ابی‌عبدالله‌بن علی فی‌استخراج‌المصحف و المعمی . رسالة ابی‌الحسن محمد بن الحارث التیمی . رسائل ابن‌عبدکان . رسائل العشاری فی‌ارزاق العمال . رسائل

۱ ـ گویا الحاق‌کننده این قسمت توجه‌کاملی بمندرجات این‌کتاب نداشته تا بداند ابن ندیم شرح‌حال اغلب این مؤلفان را با ذکر تألیفاتشان آورده است .

ابی غزوان‌القرشی فی‌العفو . رسائل باح . مختارالفصول والرسائل ـ تألیف احمدبن‌محمد بن عبدالله‌کاتب . رسائل‌البیغاء . رسائل‌الصابی .

پایان مقاله چهارم

از کتاب الفهرست که با آن نیز جزؤ اول بپایان رسیده و بدنبال آن

انشاءالله مقاله پنجم از این کتاب دراخبار علما وتصنیفات

گوناگون آنان است

در پنج فـن

والحمدلله کما هواهله ومستحقه و مستوجبه

و الصلوة والسلام علی سیدنا

محمد و علی اله الطاهرین

و اصحابه الاکرمین

پنجمین جزء

از

کتاب الفهرست

(در اخبار علماء مصنفان از قدما و متاخران)

(ونام کتابهائیکه در سایر علوم تصنیف کرده‌اند)

(تألیف)

(محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج)

(بن ابو یعقوب وراق)

حکاه بخط المصنف
عبده محمّد بن اسحق

نمـونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی‌که از خط
مصنف کرده است

(مقاله پنجم در کلام و متکلمان)

(بسم الله الرحمن الرحیم)

مقاله پنجم

(از کتاب الفهرست)

(در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند)

در پنج فن

فن اول

در اخبار متکلمان معتزله و مرجئه و آغاز امر کلام و جدال[1]

(چرا معتزله را باین نام خواندند)[2]

(محمد بن اسحاق گوید : بگفته ابوالقاسم بلخی ، سبب نامیده شدن معتزله باین) (نام، آن بود که اختلافی پیدا شد در اینکه مسلمانان مرتکب بگناهان بزرگ را بایدبچه)

۱ ـ ف (در آغاز امر کلام و متکلمان از معتزله و مرجئه و نام کتابهای آنان) .

۲ ـ از اینجا تا (الواسطی) که آغاز مقاله پنجم در کتابهای چاپ شده از الفهرست است، از مختصات نسخه چستربیتی است (ر.ك بمقدمهٔ این کتاب زیر ممیزات نسخه چستربیتی) .

(نامی خواند . خوارج[1] آنها راکافر و مشرك و درعین‌حال فاسق نامیدند . مرجئه[2] گفتند)
(آنها مؤمنند ومسلمان ، ولی فاسق‌هستند . زیدیه[3] و اباضیه[4] آنانراکافر بنعمت‌دانسته، و)
(گفتند نه مشرکند و نه مؤمن ، بلکه فاسقند . پیروان حسن‌آنانرا منافق و فاسق دانستند)
(معتزله تمامی این اختلافات راکنارگذاشته ، وگفتند ما همان را میگیریم که همه بر آن)
(اتفاق دارند، وآنانرا فاسق میخوانیم ، ودیگر بموارد اختلافشان از : کفر و ایمان ونفاق)
(وشرك‌کاری نداشته وآنرا بکنار میگذاریم) .

(ابوبکر بن اخشید گوید : گروهی گفته‌اندکه در زمان حسن اعتزال را بمعتزلیان)
(بستند ، درصورتیکه این‌مطلب صحیح نبوده ، و ماهم چنین روایتی نکرده‌ایم ، و مشهور)
(درنزد علماء ما این است که بعد از حسن این نام پیدا شده ، و سببش هم این بودکه‌پس)
(از وفات حسن قتاده بجـای او نشست . و عمروبن عبید بـا چند نفر دیگر از اوکناره)
(گرفتند ، وقتاده آنهارا معتزله خواند. عمروکه خبردارشد این‌کلمه‌را پسندیده ورضایت)
(خود را آشکار ساخته و بپیروان خودگفت : اعتزال را خداوند درکتاب خود ستوده ، و)
(این اتفاق خوبی بوده ، وشما هم آنرا قبول نمائید) .

(اول‌کسیکه در قدر و عدل)

(وتوحید سخن راند)

(بلخی‌گوید : اول‌کسیکه درقدر و اعتزال[5] سخنرانی‌کرد ، ابویونس اسواری‌یکی)
(از اساوره[6] ومعروف بسنسویه بود ، ومعبدجهمی از وی پیروی داشت. وگویند سلیمان‌بن)
(عبدالملك نیز سخنانی دراین‌باره دارد) .

۱ـ نام‌گروهی است‌که درجنگ صفین برامیرالمومنین علیه‌السلام شوریدند(ملل ونحل شهرستانی . ج ۱ص ۱۷۰) . ۲ـ نام‌گروهی است‌که عقیده بارجاء دارند یا بگفته خیرالدین زرکلی نامیست‌که ابن‌ندیم با شاعره داده (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـص ۲۲۲ـ و الاعلام زرکلی چاپ دوم ج ٦ ص ۲۱۲) . ۳ـ پیروان زیدبن‌علی‌بن حسین علیه‌السلام (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـ۲٤۹) . ٤ـ اباضیه پیروان عبدالله‌بن اباض (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ـص ۲۱۲) .

۵ـ معتزله‌را اصحاب عدل وتوحید، وملقب بقدریه‌دانند وچیزیکه همهٔ معتزلیان‌عقیده دارند، این است‌که خدای‌متعال قدیم بوده‌وقدمت صفت مختص بذات اوست . وسائرصفات‌قدیمه را نفی‌کرده ومیگویندخدا عالم‌بذات وقادربذات و حی‌بذات است، نه بعلم وقدرت وحیات ،که

بقیه پاورقی در صفحه بعد

(نام کسانیکه عدل و توحید)

(از آنان گرفته شد)

(بخط ابوعبدالله بن عبدوس خواندم : که ابوالحسن احمدبن یحیی بن علی بن یحیی)
(منجم ، از قول پدرش ، وعموهایش احمد وهارون نقل کرده است که ابویعلی زرقان، نامش)
(محمدبن شداد ، ومصاحب ابوهذیل علاف - محمدبن هذیل علاف - بمن گفت کهابوهذیل)
(علاف میگفت عدل و توحید را از عثمان طویل - معلمش آموخته ، و از قول عثمان نقل)
(کرد که آنرا از واصل بن عطا آموخته، وواصل آنرا از هاشم بن عبدالله بن محمدبن حنفیه ،)
(وعبدالله نیز از پدرش محمدبن حنفیه آموخته ، و محمد باو گفته بود که آنرا از پدرش)
(علی علیه السلام وپدرش ازرسول الله علیه السلام آموخته ، ورسول الله باو گفته بود که جبرئیل)

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

صفاتی است قدیمی ومعانی قائم بآن. چه اگر صفاترا در قدمت که مختص باوست . شریك دانیم پس در الوهیت نیز شرکت خواهد داشت . و معتزلیان واصلیه اساس مذهب خود را برچهار قاعده استوار دانسته‌اند . قاعدهٔ اول : نفی صفات باری از علم و قدرت و اراده و حیات است و این سخن از همان ابتدا پخته و استوار نبود ، ولی واصل بن عطاء تشریع خود را بر ظاهر این گفته قرار داد که محال بودن‌وجود دوخداوند ازلی وقدیمی متفق علیه‌همه است . و میگفت کسیکه معنی وصفت قدیمی را ثابت داند قائل بثابت بودن دوخدا میباشد . قاعدهٔ دوم : قول بقدر است . و واصل براین قاعده، بیشتر از قاعده صفات پافشاری داشته ومیگفت : خداوند تبارك وتعالی حکیم وعادل بوده ، وجایز نیست که شروظلم باو نسبت داده شود ، چنانکه جایز نیست ازبندگانش چیزی برخلاف امرش بخواهد وآنانرا بچیزی حکم کند سپس آنها را برای همان کار مجازات نماید . بنابراین بندگان خدا خودشان فاعل خیر وشر ، و ایمان وکفر ، و طاعت ومعصیت بوده وجزای عمل خود را میبینند . وخداوند آنها را باین کار توانائی بخشیده، وکارهایشان در دائرهٔ حرکات و سکنات و اعتماد ونظر وعلم محصور میباشد . قاعده سوم در قول : بمنزلهٔ بین المنزلتین . وقاعدهٔ چهارم دربارهٔ دوجبهه جنگ جمل . ودوجبهه جنگ سفین است. وبرای احاطه کامل بنظریات معتزله رجوع شود (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ - صفحات ۵۷ تا ٦٦ وسائر فرق معتزله) .

٦- اساوره گروهی از ایرانیانند که مقیم بصره بودند وابویونس ازآن گروه بود(المنجد و معجم البلدان) .

(آنرا از جانب خدایمتعال آورده است[۱]) .

(حسن‌بن ابوالحسن بصری)

(مکنی بابوسعید، ولادتش در دوسال بآخرخلاف عمربود، ودرسال یکصد وده وفات) (یافت ، وهشتاد ونه سال داشت . وی در خراسان برای ربیع بن زیادکتابت‌کرده ، ودر) (حدود سه‌سال نیز کاتب انس‌بن مالك بوده ، و ازکسانی است‌که باابن‌اشعث دست بیعت‌داده) (و از زاهدان وعابدان بشمارمیرفت. هنگامیکه ابن اشعث فراری‌شد ، وبجستجوی‌پیروانش) (برآمدند ، حسن بر حجاج درآمد ، حجاج ویرا سرزنش‌کرده و زینهارش داد ولی او) (بگفته حجاج اعتمادی پیدا نکرده وپنهان شد تا وقتیکه حجاج درگذشت . و ازگفته‌های) (او در وقت شنیدن خبرمرگ حجاج این است : خدایا تو او را هلاك ونابود ساختی، پس) (سنت او را نیز از میان بردار . وبازگفته است : شب‌پرك‌کم دیدی روبسوی ما آوردکه) (بربهترین شتران سوار بود.وبهرسو میتاخت وبا شقاوت‌او را معذب‌میداشت ، وباسرکشی) (وطغیان همه‌را تهدیدکرده ومیگفت : مرا بشناسید، وبشناسید مرا . آری‌ما تورا شناختیم) (که خداوند تو را دشمن دارد ، وهمچنین بندگان صالح او . دستش را باهمان انگشتان) (کوتاهی‌که داشت بسوی من‌درازکرد . و خدا داناست‌که با آن دست هیچوقت مهاری را) (در راه خدا نگرفت . و از تألیفات حسن است :کتاب‌التفسیر للقرآن .که‌گروهی آنرا) (روایت‌کرده‌اند. کتاب الی‌عبدالملك بن مروان فی‌الردعلی‌القدریه) .

(واصل بن عطا)

(ابوحذیفه واصل‌بن عطاء، برده بنی‌ضبه ، وبقولی بردهٔ بنی مخزوم ؛ درمدینه‌بدنیا) (آمده ، وویرا بدین جهة غزال‌میگفتندکه‌همیشه در سوق‌الغزل مینشست تا صدقات خود را) (بزنهای پاکدامن و با عفتی‌که درآنجا می‌بیند بدهد . وی‌گردنی دراز و زبانش در تلفظ) (ــ راء ــ لکنت داشت. وبا این وصف باندازه بسخن‌رانی توانا، و برکلام عرب مسلط) (بودکه میتوانست حرف‌راء ــ را درسخن خودنیاورد. ودر یکوقتی‌که دربارهٔ بشاربن برد) (سخن‌رانی میکرد، گفت: آیاکسی‌نیست‌که این‌کور مکنی باابومعاذرا بقتل رساند ، بخدا) (سوگند اگرغافل‌گیری واغتیال ازخوی غالیان‌نمیبود، کسی را میفرستادم که‌درخوابگاهش)

---

۱ ــ چپ درحاشیه دوجا دارد (کذب ابوالهذیل و عثمان ـ هذاکذب علی‌الله و رسوله‌و هذا باطل و افتراء وترویج اقبحهم قبحهم‌الله) .

(شکم او را بشکافد ، وپس ازآن عقیلیان یاسدوسیان بدنبالش برخیزند ، و دراین سخنان)
(از حرف ـ ر ـ خودداری کرده . وبجای بشار ـ یا ابن برد، گفت این اعمی مکنی‌بابو)
(معاذ ؛ وبجای ضریر اعمی گفت وبجای اینکه بگوید؛ ازخوی مغیریان یا منصوریان‌است ،)
(گفت از خوی ـ غالیان است ـ وبجای ارسلت، گفت لبعثت ـ و بجای ـ فراشه ـ گفت ـ)
(مضجعه ـ وبنی‌عقیل‌را نام بردچون بشار از دوستداران آنها بوده، و بنی‌سدوس را باین)
(جهة نام برد ،که بشار با آنها زندگانی میکرد . وپرهیز کردن از استعمال حرفی‌آنهم)
(چون ـ ر ـ که زیاد مورد استعمال است .کاریست بی‌اندازه دشوار. واصل، ابوهاشم عبدالله ـ)
(بن محمدبن حنفیه را دیده ، وهمیشه در مجلس حسن حاضر میشد ، وبرای خاموشی که)
(داشت گمان میکردند که گنگ است. گردنش باندازهٔ دراز بود ،که عمروبن‌عبیدآنرا عیب)
(ونقصی برای او دانسته وگفت: کسیکه چنین گردنی دارد چیزی دراو نباشد[1] ولی همینکه)
(واصل براعتی پیداکرده و فضل او آشکار گردیدعمرو گفت ، چه‌بسا که فراست بخطارود.)
(بلخی گوید : واصل از مردم مدینه بود ، و در سال هشتاد بدنیا آمده ، ودر سال)
(یکصدوسی‌ویك‌در گذشت.واین کتابهاازاوست: کتاب‌المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب‌الفتیا. کتاب ـ)
(التوحید . و ازکتابهای پیروانش که شناخته نشده‌اند :کتاب المشرقیین من اصحاب ابی ـ)
(حذیفه الی اخوانهم بالمغرب ـ که مشتمل برچندین کتاب است وهمچنین ،کتاب السبیل)
(الی معرفةالحق . کتاب ...)

۱ ـ تك ـ اضافه دارد. (واصل‌بن عطاء غزال ،گردن خیلی درازی داشت ،که عمروبن عبیدآنرا پروی عیب‌گرفته وآن در روزی بودکه واصل برای مناظره با عمرو آمـده بود ، همینکه او را دیدپیش از صحبت باوی ،گفت :گردنی میبینیم‌که صاحبش‌را رستگاری نباشد، واصل آنرا بشنید ، وپس از اداء سلام ونشستن ، بعمروگفت ؛ آیا ندانی‌که عیب‌هنر راگفتن عیب‌جوئی ازهنرمند است ، زیرا بهم ارتباط دارد. عمرواسترجاعی نموده وگفت ای ابوحذیفه، دیگر این‌گفته را تکرار نخواهم‌کرد . سپس واصل بمناظره با او پرداخته و او را مجـاب ساخت . و ازتألیفات اوست :کتاب اصناف‌المرجئة .کتاب التوبه .کتاب المنزلة بین‌المنزلتین. کتاب خطبته التی اخرج منهاالراء .کتاب معانی‌القرآن .کتاب الخطبب فی‌التوحید والعدل . کتاب ماجری بینه و بین عمروبن عبید .کتاب‌السبیل الی‌معرفةالحق .کتاب فی‌الدعوه .کتاب طبقات اهل‌العلم و الجهل. وجزاینها سرگذشت‌بسیاری‌دارد . (ر. ك . ص ـ۱ تکملةالفهرست چاپ ۱۳٤۸) .

(عمرو بن عبید)

(ابوعثمان عمرو بن عبید بن باب ، بردهٔ بنی عدویه از بنی‌تمیم وبنی‌حنظله . بلخـی) (گوید : باب از اسیران کابل بود که بدست عبدالرحمن بن سمره اسیر شد . وبرده بنی‌عقیل) (و بعد بردهٔ بنی‌عراره گردید: عمرو در همان سال ولادت واصل ـ یعنی سال هشتاد ـ بدنیا) آمد . ومردی چهارشانه، وبا اراده وآزمودهٔ بود که آثارسجده در پیشانیش دیده‌میشد . و) (با ابوجعفر منصور دوستی داشته وسر گذشتهائی با او دارد . وپند وموعظه‌هائیکه بمنصور) (داده مشهور ومعروف است. وی هنگام مراجعت از مکه از راه بصره درجائی بنام‌مران[۱]) (بسال یکصد و چهل وچهار درگذشت ، ودر آنوقت شصت وچهـار سال داشت ، منصور .) (اشعار زیر را در رثاء او گفت ، و تا آنوقت شنیده نشده بود که یك خلیفه درباره کسی که) (پائین‌تر از او است مرثیه بگوید) .

(صَلی الاله عَلیكَ مِنْ مُتوسّد قَبْراً مَرَرْتُ بِه عَلی مَرّانِ) [۲]
(قَبْراً تضمن مُؤمِناً مُتخشّعاً عَبَدَ الالهَ وَ دانَ بالقُرآنِ) [۳]
(لوْانَ هذا الدّهر اَبْقیٰ صالحاً اَبقیٰ لَنا عُمراً اَبا عُثمان) [۴]

(و این کتابها ازاوست: کتاب التفسیر عن‌الحسن . کتاب العدل‌والتوحید . کتاب‌الرد) (علی‌القدریة) .

(نام کسانیکه از عمرو ، و واصل آموخته‌اند)

(ازکسانیکه ازعمرو، و واصل آموخته، ولی کتابی‌ازآنها بدست‌نیامده‌ابوعمرو وعثمان)

---

۱ ــ مران درچهار منزلی میان مکه وبصره است (معجم‌البلدان) .

۲ـ خداوند بر تو درود فرستد ، ای آرمیده درگوری در مران‌که از آن گذر نمودم .

۳ـ گوریکه مؤمن خاشعی را در بـر داردکـه خدایش را میپرستید و بقرآن سر فرود آورده بود .

٤ـ اگر زمانه مردمان صالحی را نگهداری میکرد ، هرآینه عمر ابوعثمان را برای ما نگاه میداشت .

(بن خالد طویل ، استاد ابوهذیل است . وابوحفص عمر بن ابوعثمان سمری است که کتاب) (التفسیر را از عمرو ، وحسن روایت کرده است) .

(ابوهذیل علاف)

(ابوهذیل محمدبن هذیل علاف ، برده عبدالقیس ، و فرزند عبدالله بن مکحول عبدی) (است. ودر سال یکصد وسی ویك، وبقولی ، یکصد وسی وچهار بدنیا آمده ، و ازعثمان بن) (خالدطویل علم کلام را آموخته است . واصل ، وعمرو را ندیده . وابوالعیناء وفات اورا) (در سامراءبسال دویست وبیست وشش ، در سن یکصد وچهارسالگی دانسته است . از خود) (ابوهذیل که تاریخ ولادتش را پرسیدند ، گفته است . در سال یکصدوسی‌وپنج بوده ، ودر) (یکوقت دیگر که‌همین پرسش را از اوکرده‌اند ، گفته است : پدر ومادرم‌میگفتند زمانیکه) (ابراهیم‌بن عبدالله بن‌حسن کشته شد، من ده سال داشتم . وابراهیم در سال چهل‌وپنج کشته) (شده ، و از این گفته ابوهذیل چنین‌فهمیده میشود که تولدش در سال یکصدوسی وپنج‌بوده) (است .)

(ابوهذیل درآغاز خلافت متوکل . سال دویست وسی‌وپنج وفات یافت و در آنوقت) (یکصدسال از عمرش گذشته بود ، و دراواخر عمر کودن شد ولی نه بآن اندازه‌که اصول) (ومبانی‌مذهب را فراموش کرده باشد، منتهی دیگر توانائی مناظره ومحاجه را بامخالفان) (نداشته و قوت‌حافظه را از دست‌داده بود . گویند فرزندی از صالح بن عبدالقدوس وفات) (یافته و او را بی‌تـابی ولابه بسیـاری بود . ابو هذیل برای دلداریش رفته ، و چون) (بیتابی او را دید ، بوی گفت من هیچ موجبی برای این اندازه بیتابی و لابهٔ تو نمیبینم ،) (زیرا در پیش تو انسانها همچوعلف روئیده هستند، صالح در جواب گفت : ای ابوهذیل،) (بیتابی من برای آنست که اوکتاب الشکوك مرا نخوانده بود . ابوهذیل گفت : کتاب ـ) (الشکوك کدامست، صالح گفت ، کتابی است که‌من تألیف کرده‌ام ، وهر کس آنرا بخواند،) (در هرموجودی بشك در آید ، بدرجه‌که آن را موجود نداند ، و در چیزهائی که وجود) (ندارد، آن را موجود پندارد ابوهذیل گفت : پس تو هم در مرگ پسرت بشك درآی . و) (آنرا نمرده‌بدان ، گوآنکه مرده باشد، و نیز خیال کن کتاب‌الشکوك تو را قرائت کرده ،) (ولوآنکه آنرا نخوانده است) .

(ابوهذیل کتابی بنام‌میلاس دارد، ومیلاس گبر بود. وازانجهت‌اسلام‌آورد که ابوهذیل) (را باگروهی ازثنویان یکجا جمع کرده . و ابوهذیل‌آنان رامجاب‌نموده ، وبرای همین) (ادرمیلاس‌اسلام آورد . ابوهذیل‌فرزندی‌بنام هذیل داشت که از متکلمان بود ، ولی تألیفی) (نداشت .)

(وقتی راهزنی ازجلو ابوهذیل درآمده ، وگریبانش را گرفته وگفت، جامه‌هایت)
(را درآور تا من‌بدانم دلیل تو بر پوشیدن آن‌چیست . ابوهذیل گفت، دلیل من همان گفته)
(توست که جامه را از تن درآور، وگریبان‌مرا هم گرفتهٔ ، ومحال است که من‌بتوانم‌آنرا)
(از تن بدر آورم . تو دستت را بردار تا من بتوانم این‌کار را بکنم . راهزن گفت ، برو)
(بامان خدا من اگر روزی میخواستم دست از دلیل وبرهان بردارم ، همین ساعت بود ،)
(وجامه‌های او رانگرفت) .

(ابوهذیل درسال دویست وسی‌ببغداد آمد، وبیش از یکصد سال عمر کرده‌وددیدگانش)
(نابینا شده بود . ازکتابهای اوست : کتاب الامامه علی هشام . کتاب ابی‌سمر فی[1]الارجاء)
(کتاب‌طاعة لایراداللہ بها . کتاب علی‌السوفسطائیة . کتاب علی‌المجوس . کتاب علی‌الیهود)
(کتاب التولید علی‌النظام . کتاب‌الوعد و الوعید . کتاب‌مقتل غیلان . کتاب الی‌الدمشقیین.)
(کتاب‌المجالس. کتاب‌الحجه. کتاب‌صفةالله بالعدل ونفی‌القبیح . کتاب‌الحجة علی‌الملحدین)
(کتاب تسمیة اهل‌الاحداث . کتاب‌علی‌ضرار فی‌قوله ان‌الله‌یغضب‌من‌فعله . کتاب‌علی‌النصاری)
(کتاب مسائل فی‌الحرکات و غیرها . کتاب علی عمارالنصرانی فی‌الرد علی‌النصاری. کتاب)
(فی‌صفةالغضب‌والرضا من‌الله‌جل‌ثناؤه . کتاب‌السخط والرضا . کتاب‌المخلوق علی‌حفص‌الورد)
(کتاب الردعلی‌مکف[1]المدینی . کتاب‌الحدعلی ابراهیم. کتاب الرد علی‌الغیلانیة فی‌الارجاء)
(کتاب علی‌حفص‌الورد فی‌فعل ویفعل . کتاب علی‌النظام فی‌تجویز القدرة علی‌الظلم . کتاب)
(علی‌النظام فی‌خلق‌الشر و جوابه عنه . کتاب الرد علی‌القدریة والمجبرة . کتاب علی‌ضرار)
(وجهم وابی‌حنیفه وحفص فی‌المخلوق . کتاب علی‌النظام فی‌الانسان . کتاب‌الرد علی‌اهل-)
(الادیان . کتاب فی‌جمیع‌الاصناف . کتاب الاستطاعة . کتاب‌الحرکات . کتاب فی‌خلق‌الشئی)
(عن‌الشئی . کتاب التفهم و حرکات اهل‌الجنه . کتاب جواب القبائی . کتاب علی من قال)
(بتعذیب‌الاطفال . کتاب‌الظفر علی‌ابراهیم . کتاب علی الثنویة . کتاب الجواهر والاعراض)
(کتاب‌السمع والبصر علام‌ام عمل‌بهما . کتاب الانسان ماهو. کتاب‌الحوض والشفاعة وعذاب)
(القبر . کتاب علی‌اصحاب الحدیث فی‌التشبیه . کتاب تثبیت الاعراض . کتاب علامات صدق)
(الرسول . کتاب طول‌الانسان ولونه و تألیفه . کتاب فی‌الصوت ماهو[2]) .

۱ــ در اصل نقطه ندارد .

۲ــ تك ـ ابوهذیل را باختصار آورده است فقط پس از نام صالح بن عبدالقدوس دارد (الذی یرمی بالزندقه) .

(از اصحاب او)

(ابویعلی محمدبن‌شداد، معروف بز برقان است و این کتابها ازاوست: کتاب‌المقالات) (نازکست . کتاب المخلوقات) .

(اسواری)

(ابوعلی عمروبن قائد اسواری. ازبزرگان‌متکلمان بصره بود ، وهمیشه نزدمحمدبن) (سلیمان‌بن علی هاشمی بسرمیبرد . و از اساوره[1] بشمارمیرفت . عمروبن عبیده را دیده و) (از اوآموخته ومناظره‌هائی با او داشته است . وفاتش بعد از سال‌دویست بمدت‌کمی‌بود .) (وبابو منذرسلام قاری درحضور محمدبن سلیمان گفت : حق از چه‌کسی است ، سلام گفت،) (از خداست . گفت حقدارکیست ، گفت خداست . گفت ، باطل ازکیست ، گفت از خداست) (گفت پس باطل گوکیست ، سلام ساکت مانده ومجاب گردید . وازکتابهای اوست ...)

(بشربن معتمر)

(ابوسهل بشربن معتمر ازکوفیان، وبقولی ، بغدادی واز بزرگان‌معتزله ، ورؤسا) (آنان بوده ودرزمان خود بریاست نائل گردید. وبا این‌وصف راویه اشعارواخبار وشاعری) (است‌کـه اشعارش بیشتر مزدوج بوده ، وکتابهای نثر را درکـلام وفقه بشعر درآورده) (ومادر مبحث شعر و شاعران ، اشاره بآن نموده‌ایم . گروهی از علماءویرا برآبان‌لاحقی) (برتری میدادند ، وقصیدهٔ درحدودسیصد ورق دارد که درآن حجج وبرهان خود را بیان) (داشته ، و در مخمس و مزدوج کسی‌بتوانائی وپایه او نمیرسید . وی به‌بیماری پیسی بدن) (مبتلا شد ، و در سال دویست وده؛ با سالخوردگی زیادی درگذشت . جاحظ گوید : بشر) (بن معتمر بابوهذیل بدگمان بود ، ونسبت دو روئی ونفاق باو میداد ، ودربیان صفات او) (میگفت: ابوهذیل نادانی را ، درصورتیکه مردم او را دانا بدانند ـ بیشتر دوست دارد ،) (تاآنکه دانا باشد . ومردم نادانش خوانند . و پست فطرتی‌را ـ درصورتیکه مردم او را) (بزرگوار پندارند ـ بیشتردوست دارد ، تا آنکه بزرگواری داشته باشد ، ومردمان ویرا)

---

۱ ـ اساوره ـ سرکردگان ایران (اقرب‌الموارد) .

(پست‌فطرت شمرند و داشتن منظر ثقیل[۱] و درون سخیف[۲] را برمنظر سخیف و درون ثقیل) (ترجیح میدهد . شگفتی و شادمانیش از دوروئی ونفاق ، بیش از صمیمیت وراستی بود، و) (باطل مقبول در پیش او گرامیتر از حقی است که پشتیبان آن باشد .)

(بشر ، بجز کتابهائیکه بشعر درآورد ، درنثر نیز این کتابها را دارد : کتاب‌الرد) (علی من‌عاب‌الکلام . کتاب الردعلی‌الخوارج . کتاب الکفر والایمان . کتاب الوعیدعلی-) (المجبرة. کتاب علی‌کلثوم واصحابه . کتاب تأویل متشابه القرآن . کتاب‌علی‌النظام . کتاب) (علی ضرار فی‌المخلوق . کتاب الرد علی‌الملحدین . کتاب الرد علی‌الجهال . کتاب الرد) (علی ابی‌الهذیل. کتاب الامامة. کتاب الاستطاعة علی‌هشام بن‌الحکم . کتاب‌العدل . کتاب) (علی‌الاصم فی‌المخلوق. کتاب التولد علی‌النظام . کتاب علی‌اصحاب القدر. کتاب علی فرید) (فی‌الاستطاعة . کتاب فی‌المنزلة بین‌المنزلتین . کتاب فی‌الاطفال علی‌المجبرة) .

(نظّام)

(ابو اسحاق ابراهیم بن سیاربن هانی نظام ، بردهٔ زیادیان است، و تیره بندگی) (را از یکی از پدران‌خود داشت. ووی متکلم‌وشاعر و ادیبی است که‌نسبت بابونواس‌درشتی) (وخشونت[۳] میورزید وچندین قطعه درباره اودارد . و ابونواس در این شعر نظر باوداشته) (است :)

فَقُلْ لِمن یَدّعی فی‌الْعلم فَلْسفةً ذَکَرْتَ[۴] شیئاً وَغابت‌عنكَ‌اشیاءُ)[۵]

(نظام در اشعارش گفتار فلاسفه را داشت ، وبا این وصف ، بلاغتش نیکو ، والفاظش) (نمکین ونگارشانش بسیارخوب بود. وازگفته‌ای اودر ستایش ازثقفی است : بخداسوگند) (که او نیکوتر است: از امنیت‌پس‌از بیم وهراس، وبهبودی پس ازبیماری، وفراوانی‌پس‌از) (خشکسالی،وتوانگری‌پس‌از فقرودرویشی، وازاطاعت محبوب، وازشادمانی‌پس‌ازماتمزدگی)

۱ــ ثقیل کسی که مردم صحبت باویرا خوش ندارند (منتهی‌الارب) .

۲ــ سخیف کم‌عقل وسبك (منتهی‌الارب) .

۳ــ جب(یتعشق) تك ـ(یتعنف) . ٤ـ تك (حفظت) باضافه این شعر : (لاتحظر العفو ان‌کنت امرء حرجافان حظرکه بالدین ازراء) واین مطلب‌را بدین جهت‌گفت که او را دعوت بوعیدمیکرد واو امتناع میورزید) رجوع شود بصفحهٔ ۳ از تکلمه الفهرست چاپ ۱۳٤۸) .

٥ـ بمدعی علم فلسفه بگو ، تو چیزهائی آموخته داری ولی چیزهائی نیز از تو دور مانده که آنرا ندانی .

(واز وصال دائم با جوانان رعنا . واز اشعار اوست :)

(رَقّ فَلَوْ بَزَتْ سَرابیلَهُ عَلَقَّهُ اَلجوْ مِنْ اللُطف) ۱

(یُجْرِحُهُ اللَحْظُ بِتَکْرارِه وَیَشْتکی الایحاءَ بِالطَرْف) ۲

(گویند ، روزی ابوهذیل درمحضرش بود ، و او این دوشعر را برایش‌خواند، ابو)
(هذیل گفت : ای ابواسحاق ، چنین کسی را جز بفقره۳ خیال ، نمیتوان گائید.)

(و نیز از اشعار اوست :)

(أُعاتِبُهُ صَفْحاً وَ اَعرُضُ بِاَللتی لَها بَینَ اَحْشاءِ القُلُوب دَبیبٌ) ۴

(اَخافُ لَجاجاتِ العتابَ وَاَشْتکی وَلِلْجَهل فی قَلْبِ الحلیم نَصیبٌ) ۵

(اَذِلُّ لَهُ حتّی کَاَنّی بِذَنْبِه اِلیَّ بِذَنْبٍ لی الیه اَتوب) ۶

(نظام در خانه حمویه صاحب الطواویس درگذشت . و این کتابها از اوست : کتاب)
(اثبات الرسل، کتاب التوحید. کتاب علی اصحاب الهیولی. کتاب الرد علی الدهریة. کتاب الرد)
(علی اصحاب الاثنین . کتاب الرد علی اصناف الملحدین . کتاب التعدیل والتجویز . کتاب)
(المعرفة . کتاب تقدیر۷ . کتاب القدر . کتاب فی المحال . کتاب المخلوق علی المجبرة .)
(کتاب فی العدل. کتاب السرك۸ . کتاب المستطیع. کتاب التولد . کتاب الوعید. کتاب الجوابات)

۱ــ چنان رقیق و لطیف است گرشود عریان   در آسمان ز لطافت بگردد آویزان

۲ــ جریحه دار شود از نگـاه پی در پی   کند شکایت از تیر نـاوك مژگان

۳ــ متن عربی تصریح بالت رجولیت دارد که ما ذکر آنرا قبیح دانستیم .

٤ــ از او گله‌مندم وچشم‌پوشی از عرضه داشتن چیزی دارم که نار وپود دلم را بحرکت درآورده است .

٥ــ با بیمی که از لجاجت او درگله گذاری دارم بازشکوه میکنم . چه‌هردل بردباری را بهره از نادانیست .

٦ــ چنان درپیش او خود را ذلیل دارم که با آنکه او گناهکار است من از گناه خوداز وی خواستار پوزشم .

۷ــ در متن عربی بی‌نقطه است .

۸ــ در متن عربی بی‌نقطه است و احتمال میرود (الشرك) باشد .

(کتاب النکت . کتاب الجزء . کتاب المعانی علی معمر . کتاب الطفرة . کتاب المکامنة . کتاب المداخله. کتاب فی العالم الکبیر . کتاب العالم الصغیر . کتاب الحدث. کتاب الانسان . کتاب المنطق . کتاب الحرکات. کتاب الجواهر والاعراض . کتاب العروض . کتاب الارزاق . کتاب حرکاة اهل الجنة . کتاب خلق الشئی. کتاب الصفات . کتاب فی القرآن ماهو. کتاب الافاعیل. کتاب الرد علی المرجئه) .

(دمشقی)

(قاسم بن خلیل، درطبقهٔ جعفر بن مبشر، واین کتابها از اوست : کتاب امامة ابی بکر. کتاب التوحید . کتاب تفسیر القرآن . کتاب الوعید . کتاب العدل فی اصناف المعتزلة . کتاب المخلوق) .

(عیسی بن صبیح مردار)

(ابوموسی عیسی بن صبیح مردار ، از بزرگان وبرجستگان معتزله است. واز بشر بن معتمر آموخت، واو کسی است که دربغداد اعتزال را آشکارساخته ، واین مذهب را انتشار داد . صلحی گوید : عیسی درسال دویست و بیست وشش وفات یافت . و خیاط نیز همین را ذکرنموده ، وگوید که او هروقت یکی از اصحابش را ملاقات میکرد ، باو میگفت ، میان ما صداقت ودوستی درنخستین برخورد پیدا نشده بلکه وقتی پیدا شد که هردو بر آن اتفاق داشتیم . ابو محمد یزیدی در این اشعاریکه بمأمون خطاب کرده اشارهٔ بعیسی بن صبیح دارد) .

(یا أیُّهاالملكُ المُوَحّد رَبَّهُ قاضیكَ بِشْربنُ الْوليدحمار)[1]

(ینْفي شَهادةَ مَنْ یَدینُ بمابه نَطَقَ الكتابُ وَ جُ ئَتِ الآثارُ)[2]

(ویَعُدُّ عدلاً مَنْ یقول اللّهُه شبحٌ یحیطُ بجسمه الأقطارُ)[3]

(عندالمریسی الیقینُ بربّه لَوْ لَمْ یشُبْ توحیدَه أجبارُ)[4]

۱ـ ای پادشاهی که خدایت را یگانه میدانی . قاضی تو بشربن ولید خر است .

۲ـ شهادت کسی را که بمنطوق کتاب و اخبار ایمان دارد رد نماید .

۳ـ وکسی را عادل شمرد که گوید خدای من کالبدی است که کرانه‌های دنیا بر جسم او احاطه دارند .

٤ـ ونزد مریسی اگر خلط نکند توحید خدا از روی اجبار است .

(عیسی خواسته های بشر بن معتمر را انجام میداد ، و این کتابها از اوست : کتاب) (التوحید کتاب الرد علی المجبرة. کتاب العدل . کتاب المسائل والجوابات. کتاب الرد علی) (النصاری کتاب الرد علی ابی قرة النصرانی . کتاب الرد علی الملحدین . کتاب التعدیل و) (التجویز . کتاب الاحبار و المجوس فی العدل و التجویز . کتاب الرد علی الجهمیة . کتاب) (اصول الدین . کتاب المخلوق علی النجار. کتاب العدل علی المجبرة . کتاب کلام اهل العلم) (و اهل الجهل . کتاب التعلیم . کتاب البدل علی النجار . کتاب المعرفة علی ثمامه . کتاب) (المعرفة علی الشحام. کتاب خلق القرآن. کتاب القدرة علی الظلم علی النظام. کتاب ما جری بینه و) (بین البصریین کتاب فنون الکلام . کتاب علی اصحاب اجتهاد الرای . کتاب العدل[1] . کتاب) (ماسئل عنه المجبرة. کتاب التنغم جواب. کتاب التوبه . کتاب النصیحة . کتاب من قال بتعذیب) الاطفال. کتاب الدیانة. کتاب التوبة. کتاب الاقتصاد. کتاب اخبار القرآن. کتاب المسترشدین).

(معمر سلمی)

(ابومعمر سلمی ، رئیس اصحاب معانی[2] ، و بقولی ابو عمرو معمر بن عباد سلمی .) (از بنی‌سلیم . مقیم بصره بود و ببغداد آمد، ودرپارهٔ از مسائل مذهبی با نظام مناظره‌هائی) (داشته ، وتنها این یکشعر را دارد که آنهم درهجو بشر بن معتمر است :

۱ــ ظاهراً مکرر است .

۲ــ معمر اول کسی است که معانی ، را در سخنان خود آورده و این فکرهم از اینجا برایش پیدا شد که علت ارتباط جواهر واعراض . و فرق میان دو عرض را تشریح و تفسیر کرده باشد وچون آن (معانی) بستگی بجواهرو اعراض دارد بهتر دیدیم که آنرا بدنبال سخنی دربارهٔ اجسام واعراض آن، وحرکت وعلت ، ذکر نمائیم . معانی چیست ــ دراینجا مؤلف ازقول خیاط منظور معمر را ازکلمه (معانی) شرح داده و در پایان مقال گوید ، بنابراین لفظ (معنا) در نظر معمر چیزیست قریب بلفظ (علت و سبب) (ر. ك . کتاب المعتزله ـ تألیف دکتر البیر نصیر نادر صفحات ۲۲۱ــ۲۲۳ چاپ‌بغداد) وابن حزم گوید ، اما معمرو پیروانش چنین گویند، که ما یك متحرك و یك‌ساکنی را میبینیم و یقین پیداکنیم که در متحرك معنائی پیدا شدکه با ساکن فرق درصفت دارد و همچنین در ساکن نیز معنائی حادث گردیدکه با متحرك درصفت جدائی یافت وهمچنین درحرکت معنائی است که با سکون فرق دارد ، ودر سکون نیز معنائی باشدکه با حرکت فرق دارد . و همچنین در معنائیکه موجب مخالفت حرکت با سکون است معنائی است که با معنای فرق دهنده سکون باحرکت فرق دارد (ملل ونحل ابن حزم ج ٥ ص ٤٦ چاپ افست دربغداد) .

وَ اَبرصُ فیاضٌ لِوجهه رَباضٌ   یرَی السَّعایة دیناً وَ قَلبُهُ مِمراضٌ[۲]

معمر در سال دویست و پانزده وفات یافت و این کتابها از اوست: کتاب المعانی. کتاب الاستطاعة. کتاب علة القرسطون والمراة. کتاب الجزالذی لایتجزاء والقول بالاعراض و الجوهر. کتاب اللیل والنهار والاموال.

ثمامة بن بشر

ابو بشر ثمامة ابن اشرس نمیری، از نمیریان خالص، واز بزرگان متکلمان معتزله و از نویسندگان بلیغی است که نزد مأمون جاه ومنزلتی پیدا کرده، و وزارت را باو تکلیف نموده واو نپذیرفت، ودر این باره سخنان مشهور ومدونی دارد که بمأمون گفته، تاعذرش را قبول کرد، و هم اوست که بجای خودش احمد بن ابوخالد را برای وزارت بمأمون پیشنهاد نمود و پیش ازمأمون درخدمت رشید بود، و برای خاطر برمکیان از او دلتنگی پیدا کرده و نزدیکی از خادمان[۳] خوداو را زندانی نمود، بزندان که رفت ازهمانجا برشید نوشت:

عَبدٌ مُقِرٌ و مولیً شَتَّ نعمتَهُ   بما یحدِّثُ عنهُ البدوُ وَ الحضرُ[۴]

۱ـ در اصل بی‌نقطه است.

۲ـ اگر کلمه بی نقطه را (فیاض) بخوانیم معنا چنین است: پیسی او فراوان و در صورتش بینی پهن و استخوان خوابیدهٔ دارد و سعایت و سخن‌چینی را آئین‌خود داند و دلش آکنده به بیماریست.

۳ـ تك اضافه دارد (او را نزد غلامش ... زندانی نمود. و اوکه میخواند: (ویل للمکذبین میگفت: و ای برتو، مکذبان انبیاء علیهم‌السلام! و او راکتك میزد و میگفت تو زندیق هستی، و این خبر را وقتی برشید دادندکه قصد عفو او را داشت ـ چون برای بستگی با برمکیان بزندان افتاده بود ـ ورشیدان خبر راکه شنید خندان‌گردیده و پاداش خوبی باو داد. وقتی بمأمون‌گفتندکه او پیش پای طاهر بن حسین برنمیخیزد. ولی برای ابوهذیل برمیخیزد ورکاب را برای او میگیردکه پیاده شود، مأمون از وی‌که جویا شد، گفت ابوهذیل سی‌سالست‌که استاد من است). (ر.ك. تکلمة(الفهرست چاپ ۱۳٤۸ص ۳).

٤ـ بندهٔ مقر هستم و اقرار ببندگی سروری دارم‌که نعمتش آنچنان همگانی است‌که شهرنشینان ومردم بیابان آنرا برزبان آورند.

(اَوْ قَرَّته نعما اتبعتها نعما[1] طَوارفا تَلَدا فی النّاس یشْتهر)[2]

(ولم تزل طاعتی بالغیب حاضرة ماشانها ساعة غش ولا غیر)[3]

(فان عفوت فشئی کنت اعهده او انتصرت فمن مولاك تنتصر)[4]

(و این کتابها از اوست: کتاب الحجة. کتاب الخصوص والعموم فی الوعید. کتاب) (المعارف وهوالمعرفة. کتاب علی جمیع من قال بالمخلوق. کتاب الرد علی المشبهة. کتاب) (المخلوق علی المجبرة. کتاب نعیم اهل الجنة. کتاب السنن).

(جعفر بن مبشر)

(ابومحمد جعفر بن مبشر ثقفی، از معتزلمان بغداد، فقیه ومتکلم، وصاحب حدیث) (وخطیبی بود بلیغ، که براصحابش ریاست داشت، وبا این وصف، پرهیزکار، وزاهد،) (وپاکدامن بود، و برادری بنام حبیش دارد که علم کلام را میدانست، ولی بپایه جعفر) (نمیرسید. جعفر درسال دویست‌وسی‌وچهاروفات یافت، واین کتابها ازاوست: کتاب الاشربه.) (کتاب السنن والاحکام. کتاب الاجتهاد. کتاب الحکایة و المحکی. کتاب المعارف علی-) (الجاحظ. کتاب تنزیه الانبیاء. کتاب الحجة علی اهل البدع. کتاب الناسخ والمنسوخ. کتاب) الطهارة. کتاب الاثار الکبیر. کتاب معانی الاخبار وشرحها. کتاب الدار. کتاب علی اصحاب-) (اللطف. کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر. کتاب المسائل و الجوابات. کتاب) (الخراج. کتاب نقض کتاب ابن‌شبیب فی الارجاء. کتاب الیقین علی برغوث فی المخلوق.) (کتاب الاجماع ماهو. کتاب التوحید علی اصناف المشبهة والجهیمة والرافضة. کتاب علی) (اصحاب القیاس والرای).

۱- تك (نقماطوار قافیه).

۲- به‌نیکوئیهای خود او را گرامی داشتی وبدنبال آن مال ومنال فراوانی باو دادی که در مردم شهرتی دارد.

۳- در غیبت تو اطاعت من همیشه پابرجا بوده و در هیچ ساعتی ببد اندیشی یا سختی روزگار آلودگی نداشته.

٤- اگر ببخشائی که مرا بآن سابقه معرفت است واگر یاوری جوئی که از بنده خود یاوری خواسته.

(جاحظ)

ابوعثمان عمروبن بحربن محبوب ، بردهٔ ابوقلمس عمروبن قطع کنانی‌فقیمی[۱] که یکی از اجدادش نسابه بود، وجد پائین‌تر او سیاه چهره، بنام نزاره ، شتربانی‌عمروبن قطع را داشت‌و ابوعبیده برای ما حکایت کرد که محمدبن محمد ازقول ابوالعباس‌محمدبن یزید نحوی گفت که من حریص‌تر از این سه‌نفربعلم ودانش ندیده‌ام : جاحظ ، و فتح‌بن خاقان ، واسماعیل‌بن اسحاق قاضی ، اما جاحظ ، اگر کتابی بدست میآورد ، هر کتابی که باشد ، از اول تا بآخر آن را میخواند . اما فتح ،کتاب را در میان آستین خود میگذاشت، وهمینکه برای قضاء حاجتی ، یا نماز ، از مجلس متوکل بیرون میآمد ،آن کتاب را درآورده ، ودر اثناء راه رفتن بمحل حاجتش ، آنرا میخواند ، و دربر گشتن نیز تا بجای خود برسد همین‌کار را داشت ، اما اسماعیل‌بن اسحاق قاضی ، نشدکه من براو درآیم وکتابی‌را دردستش نه‌بینم ، و یا او را مشغول بزیر وروکردن کتابها برای یافتن کتاب مورد نظرش نیابم .

ابوعبیده ، از قول محمدبن یحیی ، بماگفت که از ابوموسی هاشمی شنیده است که جاحظ سن خود را نزدیك بسن ابونواس، و مسن‌تر از حماد میدانست . و مدتی‌جانشین ابراهیم‌بن عباس صولی ، در دیوان الرسائل بود .

صولی گوید : احمدبن یـزید مهلبی ، از قول پدرش بـرای من نقل کرده ، در سال دویست و پنجـاه بودکه معتز بمن گفت ، آیا میدانی‌که بما خبر مرگ جاحظ را داده‌اند ، من گفتم، خداوند بامیرالمؤمنین طول عمر وعزت کرامت فرماید ـ معتز گفت من قصد داشتم‌او را بخواهم‌که بیاید و نزد مابماند، من بمعتز گفتم ، او پیش از مرگ، افلیج گردیده و ازکار افتاده بود .

ابوالحسن علی‌بن محمد، معروف بابن ابوجعفر برای من‌حکایت کرد ،که جاحظ روزی بیکی از پزشکان در شکوه از بیماریهایش میگفت : اضداد بـر بدن من دست از مخالفت با هم برداشته و آشتی کرده‌اند اگرچیزهای سردبخورم پایم را میگیرد ، واگر چیز گرمی بخورم ، سرم را میگیرد .

ابوعبیدالله ازقول‌محمدبن عباس، واواز قول محمدبن‌عماش نحوی‌برای ما نقل کرد

---

۱ ـ در معجم‌الادباء دارد (عمروبن قلع کنانی فقمی) و درحاشیه دارد (قاموس در محیط گوید، منسوبان بفقم‌کنانه را فقمی، و منسوبان بفقیم دارم‌را فقیمی خوانند) ر.ك. معجم‌الادباء ج ۱٦ ص ۷٤ .

(از جاحظ شنیدم که میگفت: از طرف چپ فلج شده‌ام، اگر با قیچی آن را تکه‌تکه کنند)
(احساس نمیکنم ، واز طرف راست نقرس دارم ، که اگر مگس بر آن گذرد دردناك)
(میشوم ، و سنگ دارم که بآسانی دفع او را نمیتوانم ، و از همه بدتر داشتن نود وشش)
(سال عمر است .)

(جاحظ گوید : مأمون کتابهای مرا در امامت که خواند ، آنرا موافق دستور خود)
(یافت ، وهمینکه پیش او رفتم ، وپیش ازاین هم بیزیدی امر کرده بود که آنها را بررسی)
(نموده، نتیجه را باو گزارش دهد - بمن گفت: برخی از خردمندان که بگفتارشان اعتماد)
(داریم ، استواری تألیف ، و سود فراوان این کتابها را بما خبردادند ، و ما با خود)
(گفتیم ، چه بسا شنیدن که بردیدن فزونی داشته باشد ، وهمینکه آنرا دیدیم ، دانستیم که)
(دیدن ، برشنیدن فزونی داشت ، وپس از آنکه آنرا با دقت بررسی نموده و سنجیدیم)
(دریافتیم که همچنانکه دیدن برشنیدن‌فزونی داشت، سنجش ودقت‌نیز برآن دیدن فزونتری)
(دارد واین کتابها نیازی بحضور مؤلفش ندارد ، و احتیاجی نباشدکه کسی ازآن خبری)
(دهد . معانی درآن بخوبی جمع، وبا الفاظی روان، و تلفظی سهل و آسان درآمده ، که)
(هم برای بازاریان است و هم برای پادشاهان ، هم برای عامه مردم است ، و هم برای)
(خاصان .)

(محمدبن اسحاق گوید : گمان دارم ، جاحظ این‌خوش بیانی را بدین جهة نمود،)
(تا خود را بزرگ و تألیفاتش را گرامی جلوه دهد . ورنه ، چگونه کسی مانند مأمون،)
(درستایش تألیف وتصنیفی این سخنان را گوید . جاحظ بپادشاه برغر[1] نامهٔ ، بیش از صد-)
(ورق، نوشته است که در نوشتن‌آن نه ازکسی یاری وکمکی خواسته ، و نه آیهٔ ازآیات)
(قرآن ، یاکلماتی ازگفته دانشمندان پیش از خود ، درآن آورده ، بلکه بتنهائی اززبان)
(خود پیروی نموده و قلمفرسائی کرده است .)

(و این سخنانی است از جاحظ که ما آنرا)

(پسندیده‌ایم)

(درنامهٔ که بمحمدبن عبدالملك نوشته است، چنین گوید: سود رساندن موجب‌محبت)

۱- برغر با غین مفتوحه و راء . بگفته علی‌بن‌حسین مسعودی شهریست درکنار دریای مانطس (دریای سیاه) که متصل بخلیج قسطنطنیه است و مردمش از جنس ترکانند و از آنجا تاخوارزم کاروانها رفت‌وآمد دارند وپادشاه برغر دراین وقت که سال ۳۳۲ میباشد مسلمان‌است (معجم‌البلدان) .

(وزبان زدن کینه ، وبغض آرد ـ ضدیت سبب دشمنی است ، ومخالفت با خواهشها ، مردم)
(راخشنود نسازد ، و متابعت از آن موجب الفت و گروندگی است ـ امانت جلب اطمینان)
(کند ، وخیانت نفرت‌آور است ـ عدالت دلها را بهم پیوندد ، و ستمکاری جدائی اندازد)
(حسن‌خلق سبب مؤانست است، وترشروئی‌موجب بیزاریست ـ تکبر وخودپسندی تنفرآور)
(است وتواضع وفروتنی موجب سرگردانی است ـ سخاوت ستایش آورد ، وبخل وحست .)
(بدگوئی‌ومذمت ـ سستی وبیکاری حسرت‌بار است، وهشیاری وآگاهی درکارمسرت‌انگیز)
(بیهوده مال تلف‌کردن موجب پشیمانی بوده، وحذر داشتن سبب‌نجاح وپیروزیست ـ حسن)
(تدبیر موجب بقاء نعمت است ، وکوچك شمردن دیگران سبب کینه تـوزیست ـ ستیزه و)
(پرخاش ، پیش آهنگ شر و سبب خرابی وویرانی است ـ و هریك از اینها را افراط و)
(تفریطی بوده ونتایج خوب آن زمانی است‌که ازحد اعتدال خارج نشده باشد . چه‌افراط)
(در سخاوت موجب ولخرجی و اسراف در مال بوده ، و افراط در تواضع سبب خواری‌و)
(مذلت است . افراط درتکبر دشمنی آورد ، و افـراط در غدر سبب نا اعتمادی بدیگران)
(گردد که چاره‌پذیر نیست ، افراط در دوست گـرفتن سبب آمیزش با بدان و افراط در)
(ترشروئی موجب‌کناره گیری ارباب پند ونصیحت است .)

(ودر فصلی ازکتاب خودگوید: من این حق را نداشتم که این دوکتاب را درخلق)
(قرآن‌تألیف نمایم درحالیکه امیرالمؤمنین این معنا را بسی‌بزرگ و گرامی میدارد ....).
(و در فضل وبرتری که میان بنی‌هاشم ، وعبدشمس ، و مخزوم بوده گوید : مگـر)
(آنکه بالای دوسماك اعزل و رامح[1] ویا بالای عیوق[2] نشینم ، و یاآنکه بازرگانی کبریت)
(احمر[3] داشته باشم ، و یا عنقاء را بسوی ملك اکبر پرواز دهم) .

(جاحظ در سال دویست‌و پنجاه وپنج ، در دوران خلافت معتز ، درگذشت ، و این)
(کتابها از اوست :کتاب‌الحیوان، و مشهور است که این‌کتاب‌هفت جزء بوده وکتاب‌دیگر)
(برآن افزوده ، و آن راکتاب النساء نامید ، که در بیان فرق میان مـرد وزن است، و)
(یك‌کتاب دیگر هم بنام‌کتاب المعال[4] برآن افزوده که من این دوکتابرا بخط زکریا بن)
(یحی بن سلیمان ، مکنی بابویحیی، وراق جـاحظ دیده‌ام، وکتابی هم بنام‌کتاب الابل)

۱ ـ سماك اعزل و سماك رامح دوستارهٔ روشن است (منتهی‌الارب) .
۲ ـ عیوق نام ستاره است (منتهی‌الارب) .
۳ ـ کبریت احمر ـ طلای قرمز (اقرب‌الموارد) و درعرف ، بکیمیاگویند .
٤ ـ در متن نقطه نداشت و ظاهراً (المغال) باشد

(بر آن افزوده شده که از گفته‌های جاحظ نبوده و شباهتی بآن ندارد و این کتاب را[۱] به)
(نام محمدبن عبدالملك زیات تألیف کرده است .)

(میمون‌بن هارون گوید : بجاحظ گفتم آیا در بصره کشت‌زاری داری ، تبسمی کرده)
(و گفت : من هستم ویك جاریه ، وزنی کـه خدمتکار او بوده ، و یك درازگـوش . کتاب)
(الحیوان راکه بمحمدبن عبدالملك اهداء کـردم پنجهزار دینار بمن داد ، وکتاب‌البیان)
(والتبیین راکه بابن ابودؤاد اهدا نمودم پنجهزار دینار بمن داد . وکتاب الزرع‌والنخل)
(راکه بهابراهیم‌بن عباس صولی اهداء نمودم پنجهزار دینار بمن داد ، و من ببصره رفتم‌و)
(با خودکشت‌زاری داشتم که بمرزبندی وکود نیازی نداشت .)

(ترتیب اجزاء آن‌کتاب)

(**آغاز جزء اول :** جنّبك‌الله‌الشبهة ، وعصمك‌من‌الحیرة ، وجعل بینك‌وبین‌المعرفة نسبا) .
(**پایـان آن :** بمردی است ازخوارج : الطاعن‌الطعنة‌النجلاء عائدها کطرة‌البرد) .
(**آغاز جزء دوم :** قال ابوالیقظان فی‌مثل هذاالاشتقاق .)
(**پایـان آن :** والله ما ادری این رمیت به ، فی‌خبر سهل‌بی هارون) .
(**آغاز جزء سوم :** نبداء وبالله‌التوفیق بذکرالحمام و ما اودعه‌الله ...)
(**پایان آن :** فی‌ذلك عمل محمود ناجع عظیم‌النفع بین الاثر) .
(**آغاز جزء چهارم :** القول فی‌النملة والذرة) .
(**پایان آن :** قال کردیوس المازی) .
(**آغاز جـزء پنجم :** نبداء علی اسم‌الله بتمام‌القول فی‌نیران العرب والعجم) .
(**پایان آن :** کانا اذا اتیناه نزلنا بجانب روضة ریاء مطیرة) .
(**آغاز جزء ششم :** قدقلنا فی‌الخطوط و مرافقها و عموم منافعها) .
(**پایان آن :** تفتق بالعراق ابوالمثنی و علی قومه اکل‌الخبیص) .
(**آغاز جزء هفتم :** احساس‌الحیوان اللهمّ انّا نعوذبك من‌الشیطان‌الرجیم) .
(**پایان آن :** متسر بلی حلق‌الحدیدکانّهم).
(کتاب‌البیان والتبیین - این کتاب دو نسخه است ، اولی و دومی . ودومی صحیحتر و)

۱ـ مراد همان‌کتاب الحیوان است .

(بهتر از اولی بوده ، وآغاز جزء اول‌دومی این است . . . .) .
(کتاب‌الزرع‌و النخل. کتاب‌الفرق بین‌النبی والمتنبی. کتاب‌المعرفة . کتاب‌جوابات)
(کتاب المعرفة . کتاب مسائل‌کتاب المعرفة . کتاب‌الرد علی‌احجاب الالهام . کتاب نظم-)
(القرآن،سه‌نسخه . کتاب المسائل فی القرآن . کتاب فضیلة المعتزلة . کتاب الرد علی-)
(المشبهة . کتاب الامامة علی‌مذهب‌الشیعة . کتاب‌حکایة قول اصناف‌الزیدیة . کتاب‌العثمانیة.)
(کتاب الاخبار کیف یصح . کتاب الرد علی‌النصاری . کتاب عام‌المرید[1] . کتاب الرد علی-)
(العثمانیة. کتاب امامة معاویه. کتاب امامة بنی‌العباس . کتاب‌الفتیان . کتاب القواد . کتاب)
(اللصوص. کتاب ذکر مابین‌الزیدیة والرافضه . کتاب‌المخاطبات فی‌التوحید . کتاب‌صناعة-)
(الکلام . کتاب تصویب علی فی تحکیم الحکمین . کتاب وجوب الامامة . کتاب الاصنام .)
(کتاب الوکلاء والموکلین . کتاب الشارب و المشروب . کتاب افتخار الشتاء والصیف .)
(کتاب‌المعلمین . کتاب الجواری . کتاب نوادرالحسن . کتاب البخلاء . کتاب فرق مابین)
(عبدشمس و بنی مخزوم . کتاب العرصان والبرصان[2] . کتاب فخر القحطانیة والعدنانیة .)
(کتاب‌التربیع والتدویر . کتاب‌الطفیلیین . کتاب اخلاق‌الملوک. کتاب الفتیا . کتاب مناقب)
(جندالخلافة و فضائل‌الاتراک . کتاب‌الحاسد والمحسود . کتاب الرد علی الیهود . کتاب-)
(الصرحاء والهجناء . کتاب‌السودان والبیضان . کتاب‌المعاد والمعاش . کتاب‌النساء . کتاب)
(التسویة بین‌العرب والعجم . کتاب السلطان واخلاق اهله . کتاب الوعید . کتاب‌البلدان .)
(کتاب‌الاخبار . کتاب الدلالة علی ان‌الامامة فرض . کتاب‌الاستطاعة و خلق‌الافعال . کتاب)
(المغنیین والغناء والصنعة . کتاب الهدایا ـ باو بسته‌اند . کتاب‌الاخوان . کتاب‌الرد علی)
(من‌الحد فی‌کتاب‌الله . کتاب آی‌القرآن . کتاب العاشق‌الناشی المتلاشی . کتاب حانوت)
(عطار . کتاب التمثیل . کتاب فضل العلم . کتاب المزاح والجد . کتاب جمهرةالملوک .)
(کتاب الصوالجة . کتاب ذم‌الزنا . کتاب التفکر والاعتبار . کتاب الحجة والنبوة . کتاب)
(الی ابراهیم‌بن المدبر فی‌المکاتبة . کتاب احالة القدر ـ بر نظام . کتاب امهات الاولاد .)
(کتاب‌الاعتزال و فضله عن‌الفضیلة . کتاب الاخطار والمراتب والصناعات . کتاب احدوثة-)
(العالم . کتاب‌الرد علی من‌زعم ان‌الانسان‌جزء لایتجزا . کتاب ابی‌النجم وجوابه . کتاب)
(القتاح . کتاب الانس والسلوة. کتاب الحزم والعزم . کتاب الکبر المستحسن والمستقبح.)
(کتاب نقض‌الطب. کتاب عناصر الاداب . کتاب تحصین الاموال . کتاب‌الامثال . کتاب فضل-)
(الفرس علی‌الهملاج) .

(کتابهای جاحظ که تعبیر برساله شده است)

(رسالته الی‌ابی الفرج‌بن نجاح فی‌امتحان عقول الاولیاء . رسالته الی ابی النجم-)

۱ـ دراصل نقطه ندارد ولی در معجم‌الادباء (عصام‌المرید) است .
۲ـ دراصل نقطه ندارد ولی در معجم‌الادباء (العرجان والبرصان) است .

(فی‌الخراج. رسالته فی‌القلم . رسالته فی‌فضل ایجادالکتب . رسالته فی کیمانوالس . رسالته)
(فی‌مدح‌النبیذ . رسالته فی‌ذم‌النبیذ . رسالته فی‌العفو والصفح . رسالته فی‌اثم‌السکر . رسالته)
(فی‌الامل والمامول. رسالته فی‌الحلیة . رسالته‌فی‌ذم‌الکتّاب. رسالته فی‌مدح‌الکتّاب . رسالة)
(فی‌مدح‌الوراقین. رسالته فی ذمهم . رسالته فیمن‌تسمی من‌الشعراء عمراً . رسالته فی‌فرط)
(جهل یعقوب‌بن‌اسحاق‌الکندی . رسالته‌فی‌الکرم الی‌ابی‌الفرج‌بن‌نجاح . رسالته الیتیمیة .)
(رسالته فی‌موت‌ابی‌حرب‌الصفارالبصری . رسالته‌فی‌المیراث . رسالته‌فی کمیات‌الکیمیا. رسالته)
(فی‌الاستبداد والمشاورة فی‌الحرب ، رسالته فی‌الرد علی‌الغولیه[1]) .

(کتاب الاسد و الذیب . کتاب‌الملوك والامم‌السالفة و الباقیة . کتاب القضاة والولاة.)
(کتاب‌العالم والجاهل . کتاب‌النرد والشطرنج . کتاب غش‌الصناعات . کتاب خصومة‌الحول)
(والغور . کتاب ذوی‌العاهات . کتاب المغنیین . کتاب اخلاق الشطار .)

(احمدبن ابودؤاد)

(نام ابن ابودؤاد را ، با آنکه تصنیفی ندارد ، در اینجا ذکر مینمائیم برای آنکه)
(یکی از دانشمندان معتزلیان است که‌کار خودرا آشکار کردن این مذهب، و دفاع‌ازپیروان)
(آن . واهتمام بآن قرارداده بود . نامش ابوعبدالله احمدبن ابودؤاد بن‌جریر بن مالك‌بن)
(عبدالله بن عباد بن سلام بن مالك بن عبدهند بن لخم بن مالك بن مقص بن منعة بن)

۱ــ در حاشیهٔ این صفحه نسخهٔ خطی چستربیتی بخطی دیگر دارد : بخط ابن فرات رساله‌هائی از جاحظ یافتیم‌که ابن‌ندیم آن را ذکر نکرده، وما آنرادراینجا ذکر مینمائیم و علامتی زیر این قسمت گذاشته‌که برگشت آن بهمان علامت در صفحه‌کتابست : (رسالته الی)
(احمدبن اسرائیل . رسالته الی احمدبن المنجم فی‌حفظ‌اللسان . رسالته الی احمدبن المنجم-)
(که رساله دیگریست . رسالته الی سلیمان‌بن وهب . رسالته الی‌الحسن بن وهب . رسالته الی)
(محمدبن عبدالملك فی‌الغضب والرضا . رسالته فی‌الشکر . رسالته فی‌الجد والهزل . رسالته)
(فی وصف‌کتاب خلق القرآن و خمسة رسائل الیه ایضا . رسالته الی محمد الیزیدی . اربعه)
(رسائل الی ابن‌نجاح فی‌العقل والحکم وغیره . رسالته الی ابی‌عمرو احمدبن شعبه . و الیه)
(ایضا ثلاث رسائل اخری . رسالته الی عبدالله‌بن یحیی . رسالته الی ابن ابی دؤاد فی‌کتاب)
(نظم‌القرآن . رسالته ایضا فی صفة‌کتاب الفتیا . رسالته الی ابی‌الولیدبن احمد فی‌الکبر .)
(رسالته الی عیدان‌بن ابی‌حرب . والیه رسالتان . رسالته فی‌غناب‌المتجوله . رسالته الی‌احمد)
(بن حمدون‌الندیم فی صفة‌الندیم . رسالته الی احمدبن‌المدبر . ورسالته الی احمدبن ابی‌عوف)
(فی‌حفظ‌السرو اللسان . و رسالته الی امیرالمؤمنین المنتظر بالله . و رسالته الی احمدبن)
(الخطیب) .

(دوس‌بن دیل‌بن امیةبن حذاقةبن زهربن ایادبن نزار بن معد ، ولادتش در بصره بوده ،) (و از دست‌پروردگان یحیی‌بن اکثم است . و او ویرا بمأمون رسانیده و از طرف مأمون) (بمعتصم پیوستگی پیدا کرد. و درمیان هم‌طرازان خودکریم‌تر ، و شریفتر ، وبا سخاوت‌تر) (از او دیده نشد . وگفته‌اندکه او پسرخواندهٔ ایاد بوده ودرکتاب المثالب ذکری از او) (شده ، ومخلدبن‌بکار در هجوش گوید :)

(اَنتَ عندی منْ اَیادلیسَ فی ذاکَ کلام عربیٌ عـربیٌ عـربیٌ لاَیضامُ)[1]

(شعْرُ ساقیكَ وفخذیكَ خُزامی وثمام وَضلوعُ الشلو منْ‌صدْرك نبعٌ وبشامُ)[2]

(لو تحرکتَ کذالا نجفلتْ منْكَ نعامُ وَ ظباءُ مُخصباتٍ وَ یرابیعُ عظامُ)[3]

(اَنا مَاذنْبی انْ کذّبنی فیك الانامُ ثمّ قالواحاسمٌ مِنْ بنی‌الانباطِ حامُ)[4]

(عربیٌ عربیٌ حاسمیٌ والسلام)[5]

(واحمد چندین‌فرزند داشت که نام وکنیه‌آنهارا با اعراب و فصاحت مابی درآورده) (بود[6] ، و زبده‌تر از همهٔ آنها ابو لولید بودکه در حیات پدرش بمقـام قضاوت رسید .) (ویك ماه پیش از وفات پدرش درگذشت . وچندین‌کتاب در فقه تألیف‌کـرده و پیروی)

۱ــ تو در نزد من از ایاد هستی و در آن حرفی نیست . عرب هستی ، عـرب هستی ، عربی‌که ستم‌بردار نیست .

۲ــ موهای ساق پای تو چون دوگیاه(یز) وحلقه‌موئی دماغ شتران بوده واستخوانهای اندام تو مانند درختانی است‌که از آن مسواك وکمان سازند .

۳ــ و اگر بهمین‌گونـه براه افتی شتر مرغان و آهوان بیابان و موشهای صحرائی از تو فرارکنند

٤ــ من‌گناهی ندارم اگربزرگان مرا تکذیب‌کنند و بگویندکه او حاسمی و از نبطیان حام است .

٥ــ عرب هستی عرب حاسمی و دیگر سخنی دران نیست .

٦ــ نك‌اضافه دارد (وکنیه‌های فرزندانش، ابوالولید ، ابودؤاد ، و ابوایاد ، وابودعمی است ، وابن زیاده او را باین شعر هجوی‌کرده‌که ابن‌معتز خیلی آن را خوش داشت‌کم‌تردی‌ـ الدلات بابن دؤاد . لوتدودت لم‌تکن‌من ایاد ــ و احمدبن دؤاد اشعار مطبوعی داردکه از آن جمله است : ما انت‌بالسبب الضعیف وانما ـ نجح‌الامور بقوةالاسباب ـ فالیوم حاجتنـا الیك فانما ــ یدعی‌الطبیب لشدة الاوصاب رجوع شود (تکلمه الفهرست ص٤) .

(از مذهب ابوحنیفه داشت و ما درجای خود ذکری از او خواهیم کرد . احمدبن ابودؤاد) (در سال دویست وچهل در خلافت متوکل به بیماری فلج از دنیا رفت . و تصنیفی ندارد .)

(جعفر بن حرب)

(ابوالفضل جعفر بن حرب همدانی ، از همدان است که در زمان خود بمقام ریاست) (رسید ، وزاهد ، پاکدامن ، وپرهیزکار بود . گویند در مجلس واثق برای مناظره حضور) (داشت که وقت نماز رسید، همه برای نماز برخواستند وواثق جلو ایستاده و نماز راگذارد،) (جعفر بکناری رفت و موزه از پای درآورد، و بتنهائی نماز گذارد ، نزدیکترین اشخاص) (باو یحیی بن کامل بود که اشك از دیدگانش سرازیر شد برای بیمی که از کشته شدن جعفر) (پیدا کرد .)

(گویند جعفر سپس موزه‌را بپا کرده و بمجلس آمد ، و واثق سر را بزیر انداخت.) (ومناظره شروع شد. هنگامیکه بیرون آمدند . احمدبن ابودؤاد بجعفر گفت ، این‌حیوان) (درنده آن‌کار تورا تحمل نمیکند ، بیا و دیگر از آمدن باین مجلس چشم بپوش ، جعفر) (گفت اگر تومرا وادار بآمدن نکنی‌من خواستار حضور در مجلس او نیستم ، او هم گفت) (دیگر حاضر مشو . وهنگامیکه دوباره آن مجلس تشکیل گردید ، واثق نظری‌بحاضران) (انداخت وجعفررا ندید . پرسیدآن شیخ صالح کجاست . احمد گفت او بیماری سل دارد،) (وباید همیشه در استراحت باشد ومجلس امیرالمؤمنین جای اینکار نیست . واثق گفت پس) (نیامدنش باین جهت بوده ، و دیگر سخنی نگفت . جعفر در سال دویست و سی و شش) (گذشت ، و پنجاه ونه سال داشت . و این کتابها از اوست : کتاب متشابه القرآن . کتاب) (الاستقصاء . کتاب‌الاصول . کتاب‌الرد علی اصحاب الطبائع .)

(اسکافی)

(بلخی گوید : ابوجعفر محمدبن عبدالله اسکافی ، نژاد او از سمرقند بود، ومنزلتی) (شگفت انگیز در علم و ذکاوت ، و دانش ، و صیانت نفس ، و بلند همتی ، و پاك سرشتی) (داشت . ودرزندگی بپایهٔ رسیدکه هیچیك از همکنانش بآن پایه نرسید . ومعتصم‌شگفتگی) (زیاده از حد نسبت بوی پیدا کرد واو را برهمه مقدم میداشت و درباره او هیچ مضایقتی) (نمیکرد . و شنیدم هنگـامیکه او لب بسخن میگشود معتصم گوش فرا میداشت و حاضران)

(همه خـاموش مانده وکلمهٔ نمیگفتند و همینکه از سخن سرائی فارغ میشد ، معتصم روبه)
(حاضران کرده و میگفت چه کسی میتواند از این سخنان روگرداند ، و همیشه میگفت ،)
(ای‌محمد این مذهب را برهمهٔ بردگان من‌عرضه بدار ، و هرکس از آن روگردان‌باشد،)
(مرا آگاه کن تا با وی چنین و چنان کنم .)

(اسکافی در سال چهل وفات‌یافت ، و خبرمرگش که بمحمدبن عیسی برغوث رسید)
(بسجده افتاد و خود او هم پس از شش ماه درگذشت .)

(اسکافی در ابتداء خیاط بود، وپدر ومادرش او را از طلب علم کلام باز میداشتندو)
(او را وادار بکاسبی مینمودند ، جعفربن حرب او را با خود برد ، و هرماه بیست درهم)
(برای پدر ومادرش بعوض‌کاسبی او میفرستاد. و این کتابها از تألیفات اسکافیست : کتاب)
(اللطیف . کتاب‌البدل . کتاب علی‌النظام فی ان‌الطابعین المختلفین یفعل بهما فعلا واحدا .)
(کتاب المقامات فی تفضیل علی علیه‌السلام . کتاب اثبات خلق القرآن . کتاب الرد علی-)
(المشبهة . کتاب المخلوق علی‌المجبرة . کتاب بیان المشکل علی برغوث . کتاب التمویه)
(نقض‌کتاب حفص . کتاب النقض لکتاب الحسین النجار . کتاب‌الرد علی من انکر خلق-)
(القرآن . کتاب الشرح لاقاویل المجبرة . کتاب ابطال قول من‌قال بتعذیب‌الاطفال . کتاب)
(جمل قـول اهل‌الحق . کتاب النعیم . کتاب ما اختلف فیه المتکلمون . کتاب علـی حسین)
(فی‌الاستطاعة . کتاب فضائل علی علیه‌السلام. کتاب الاشربة . کتاب‌العطب . کتاب علی‌هشام.)
(کتاب نقض‌کتاب ابن شبیب فی‌الوعید .)

(پسر اسکافی)

(ابوالقاسم جعفربن محمدبن اسکافی، ازکاتبان بلیغ بود و معتصم یکی از دیوانهای)
(خود را باو سپرد ، و او بر همهٔ کاتبان برتری داشت و این کتاب از اوست : کتاب المعیار)
(والموازنه فی‌الامامة) .

(ذکر گروهی از معتزلیان که چیزهائی از خود)

(درآورده و درآن متفرد بودند)

(محمدبن اسحاق گوید : اکنون ما بذکر این مردم میپردازیم، وسپس برمیگردیم)
(بمعتزلیان با اخلاص و آنها را بترتیب تا این زمان ذکر مینمائیم ، و بالله الثقه .)

(اصم)

(گویند : ثمامه بطور مفصل نزدمأمون در ستایش ابوبکر[۱] سخن میگفت : و ثمامه) (گوید روزی بامیرالمؤمنین گفتم ، شما خلیفه، و اوهم از این‌مردمان‌عادیست، ولی اگراو) (را ببینید هیبت و وقارش شما را خواهد گرفت . زمانیکه مأمون بعراق آمد ، بمن گفت) (آن دوستی که از او ستایش میکردی کجاست ، او را نزد ما بیاور تا از وی نگاهداری) (کنیم . گفتم یا امیرالمؤمنین ، او برشما سبقت جست ، یعنی وفات یافت) .

(اصم از آن درویشان و فقرائی بودکه شکیبائی بسیاری در فقر وتنگدستی داشت.) (اصحابش باو میگفتند که دیگران از رهبران خود بهره‌مندیها داشته ، و بمقامات قضائـی) (و سائر امور دنیوی رسیدند ، و ما از شمـا بهره‌مندی نداریم . در جوابشان میگفت ،) (بخدا سوگندمن گمان نمیکردم که مصاحبت شما با من‌برای دنیاست . اصم ازآن معتزلیان) (انگشت شماری بودکه تمایل بمخالفت با علی علیه‌السلام داشت ، و عیب او همین بوده ،) (و معتزلیان او را از میان مخلصان بیرون انداخته بودند . وفـاتش در سال دویست ، و) (و بقولـی دویست ویك بـوده . واین کتابها از اوست : کتاب تفسیرالقرآن . کتاب خلق‌ـ) (القرآن . کتاب‌التوحید . کتاب‌الحجة والرسل. کتاب الای التی تسئل عنه‌المجبرة . کتاب) (البیان عن اسماءالله جل‌اسمه . کتاب افتراق‌الامة و اختلاف‌الشیع . کتاب الامر بالمعروف) (والنهی عن‌المنکر . کتاب الرد علی هشام فی‌التشبیه . کتاب المخلوق . کتاب‌الحرکات .) (کتاب‌الجامع علی‌الرافضه. کتاب الرد علی‌المجبرة فی‌المخلوق . کتاب‌الرد علی‌الدهریة.) (کتاب علی‌الملحدة . کتاب‌الرد علی‌الیهود . کتاب‌الرد علی‌المجوس. کتاب‌المعرفة . کتاب) (رسائل‌الائمة فی‌العدل . کتاب الرد علی من قال بالسیف . کتاب علی اهل‌الفتوی . کتـاب) (الموجز فی‌الرسل . کتاب الردعلی‌الزنادقة . کتاب معرفة وجوه‌الکلام . کتاب مادل‌علیه‌ـ) (الکتاب والسنة و صفة‌الکبائر وصغارها .)

(فوطی)

(هشام‌بن عمر فوطی ، بواو ساکن ، که در عربیت باید رعایت شود . وچنانکه ابن)

۱ـ ابوبکر نام اصم است . وچیزهائی نیز باو نسبت داده‌اند (رجوع‌شودبه‌ملل ونحل) شهرستانی ج ۱ ص ۱۰۱ ضمن احوال جاحظیه) .

(اخشید ذکر نموده فوطی از اصحاب هذیل بود ، و همینکه از وی روبتافت ، معتزلیان)
(نیز بر فوطی شده واز وی روبتافتند . وچون ازمردم بصره بود بچندین شهر کنارهٔ دریا)
(سفر کرده و مردم را باعتزال دعوت میکرد ، و گروهی از مردم شهرستانها دعـوتش را)
(پذیرفتند . و ازگفته‌های اوست که ، شیطان در انسان داخل نمیشود ، بلکه از خارج باو)
(بداندیشی و وسوسه دارد ، وخداوندآن وسوسه را بدل فرزند آدم میاندازد تا آزمایشش)
(نماید . و این کتابها از اوست :کتاب‌المخلوق .کتاب الرد علی‌الاصم فی‌نفی‌الحرکات .)
(کتاب خلق‌القرآن . کتاب‌التوحید. کتاب جواب اهل خراسان . کتاب الی اهل‌البصره .)
(کتاب‌الاصول الخمس . کتاب علی‌البکریة . کتاب علی ابی‌الهذیل فی‌النعیم.)

(ضرار بن عمر)

(مکنی بابو عمر، از بدعت گذاران معتزله بود . گویند ابو یوسف مصاحب ابوحنیفه)
(وقتیکه میخواست برای‌نماز برود راهش برضرار بود . روز عید قربان که برای نمازعید)
(میرفت برضرار گذشت ودید گوسفندی راکشته و دارد پوستش را درمیآورد ، ابویوسف باو)
(گفت ای ابوعمر ، این چه‌کاریست که میکنی، پیش از آنکه امام نماز گذارد تو قربانی)
(میکنی ، گویند ضرار گفت : من خیال میکردم که مجالست با علما تو را ادب آموخته .)
(کدام امامی در اینجاست تا من‌منتظر نمازش باشم. واین‌کتابها ازاوست : کتاب‌التوحید .)
(کتاب الرد علی جمیع‌الملحدین . کتاب المخلوق . کتاب تناقض‌الحدیث . کتاب الدعوة .)
(کتاب الدلالةعلی حدث‌الاشیاء . کتاب الرد علی‌الملحدین . کتاب یحتوی علی ثلاثة عشر)
(کتاباً فی‌الرد علی‌المشبهة. کتاب یحتوی‌علی ستة کتب‌فی‌الرد علی‌الملحدین . کتاب‌یحتوی)
(علی عشرة کتب فی‌الرد علی اهل‌الملل . کتاب المساواة . کتاب الخرائط . کتاب اثبات-)
(الرسل . کتاب الرد علی ارسطالیس فـی الجواهر والاعراض . کتاب الاربع مسائل علی-)
(اهل الاهواء . کتاب الـدولتین . کتاب التحـریش و الاغراء . کتاب الـی من بلغ من-)
(المسلمین. کتاب الجمعة . کتاب المعروف والشکر . کتاب تفسیر القرآن . کتاب‌الردعلی-)
(الزنادقة . کتاب‌الوعید. کتاب العدو‌المصلح . کتاب الفکر فی‌الله علی‌الواقفة وپنـج کتاب)
(دیگر. کتاب علی‌المرجئة فی‌الشفاعة . کتاب اختلاف الاجزاء . کتاب الرد علی اصحاب-)
(الطبایع . کتاب الرد علی‌النصاری . کتاب‌رسالة الصوفیین . کتاب اختلاف الناس و اثبات-)

(الحجة . كتاب الرد على الخوارج . كتاب القدر . كتاب الارادة . كتاب التشبيه . كتاب)
(المعونة فـي الخذلان . كتاب الارزاق والملك . كتاب المنقـولين . كتاب الاخبار . كتاب)
(الاسباب والعلم على النبوة . كتاب على الفضيلية والمحكمة فی قولهم ان الناس على الدين و)
(ان ظهر منهم غير الحق . كتاب على المرجئة فی الاسماء. كتاب المنزلة بين المنزلتين . كتاب)
(تأويل القرآن . كتاب الحكمين . كتاب آداب المتكلمين . كتاب على الازارقه و الحـدّاد)
(والمرجئه . كتاب الرد على الواقفة والجهمية والغيلانيه. كتاب الرد على الرافضة والحشوية .)
(كتاب الرد على من زعم ان الانبياء اختلفت فی صفة الله عزوجل . كتاب الرد على معمـر)
(فی قوله ان محمداً رب . كتاب الامامة . كتاب الوصية . كتاب على المغيرية والمنصورية فی)
(قولهما ان الارض لايخلو من نبی ابداً . كتاب الرد على الحشوية فی قولها ان النبی اذا استغفر)
(لانسان غفر له . كتاب على من زعم ان النبی ترك من الدين شيئا و انه كان يعلم الغيب . كتاب)
(فی ان الاسماء لاتقاس .)

(عبادبن سلمان)

(ابوسمل عبادبن سلمان بن علی، بصریان وی را معتزلی میشمارند، وی ازمردم بصره،)
(و از اصحاب هشام بن عمر بود ، درچیزهائی با معتزلیان مخالفت میکرد ، و چیزهائی)
(اختراع کرده بود کـه بخود او اختصاص داشت . و ابوعلی جبائی حـذاقت او را در کلام)
(ستایش مینمود، وبعد میگفت : اگر او دیوانگی نمیداشت، و از عباد حکایت کنند که وقتی)
(با یك سوفسطائی صحبتی داشت ، و سوفسطائی باو گفت . مگر نه این است که تشنهٔ سرابی)
(بیند وبسوی آن که میرود آبی نمیجوید . وتو نباید منکر باشی که ممکن است همه عقاید)
(برهمین منوال باشد، عباد گفت. آن کسیکه بگمان آب بسوی سراب میرود و آبی نمیجوید،)
(اگر بدجله برود باید آنرا هم سرابی پندارد ، وحال آنکه در نفس خود همان علمی را)
(که نسبت بدجله و آبش داشته . بسراب نیز داشته و بسبب همان علم حقیقت براو روشن)
(شده است . زیرا بالحس میان آب وسراب فرق گذاشته است. آن مرد ساکت مانده ودیگر)
(سخنی نگفت . و این کتابها از عباد است : کتاب الانكار ان يخلـق الناس افعالهم . كتاب)
(تثبيت دلالة الاعراض ، كتاب اثبات الجزء الذی لایتجزا .)

(ابوسعید حصری صوفی)

(از معتزلیان بود ولی چیزهائی بهم بافته و از خوددرآورد . این کتابها از اوست:)

کتاب‌التوحید. کتاب الاستطاعة. کتاب‌المخلوق علی‌المجبرة. کتاب‌الایمان. کتاب‌فضائل علی علیه‌السلام:

ابوحفص حدّاد

از بدعت‌گذران معتزلیان بود. و این کتابها از اوست: کتاب الجاروف فی‌تکافی الادلة. و ابوعلی جبائی، و خیاط، وحارث وراق، ویرا ردکرده‌اند.

عیسی صوفی

ابوموسی عیسی‌بن هیثم، از بزرگان معتزلیان است، که چیزهائی بهم‌بافته و ابن راوندی از او گرفته است. وفاتش در سال دویست و چهل و پنج و این‌کتابها از او است . . . .

ابوعیسی وراق

ابوعیسی محمدبن هارون‌بن محمد وراق، از متکلمان بافراست. واز معتزلیانی بود، که چیزها بهم بافت وکارش بجائی رسیدکه متهم به پیروی از دوگانه پرستان گردیده و ابن راوندی از او فراگرفت. این‌کتابها از اوست. کتاب المقالات. کتاب الحدث. کتاب‌الامامة الکبیر. کتاب الامامة الصغیر. کتاب الغریب المشرقی فی‌النوح علی‌الحیوان. کتاب اقتصاص‌مذاهب اصحاب‌الاثنین والرد علیهم. کتاب الرد علی‌النصاری الکبیر. کتاب الرد علی‌النصاری الاوسط. کتاب‌الردعلی‌النصاری الاصغر. کتاب‌الرد علی‌المجوس. کتاب الرد علی‌الیهود.

ابن راوندی

ابوالقاسم بلخی درکتاب محاسن خراسان گوید: ابوالحسین احمد بن یحیی روندی، از مردم مرورود [1] از متکلمانی بودکه آن زمان، در میان همکنانش کسی حاذق‌تر، و داناتر از وی بکلام، وجزئیات وکلیات آن نبود.

در ابتداء امر، مردی نیك سیرت، خوش رفتار و با حجب وحیا بود. پس از

۱ـ رجوع شود به صفحهٔ ۹۰ همین کتاب.

(چندی پیش آمدهائی برایش دست داد که همهٔ آنها را کنار گذاشت و یکی از آن اسباب)
(هم این بود که علمی بیش از عقلش داشت و مصداق این شعر بود :

(وَ مَنْ یُطیقُ مُزَکَّاً عِنْدَ صَبْوَتِه — وَ مَنْ یَقُومُ لَمستُورٌ اذا خَلَعا)[1]

(از گروهی نقل شده است که او ، هنگام مرگ ، از چیزهائی که از وی سرزده)
(بود ، توبه ، و اظهار پشیمانی نموده ، و اعتراف کرده است ، که آن رویه را پیش‌نگرفت)
(مگر از رشك وغیرت ، وننگ وعاری که از جفای دوستان ، وکناره‌جوئی آنان از تماس)
(با وی ، پیداکرده بود . کتابهای کفرآمیزش را برای ابوعیسی[2] یهودی تألیف کرده ، و)
(درخانه این شخص نیز از دنیا رفت . ازتألیفات ملعون اوست : کتاب التاج ـ دراحتجاج)
(بقدیم بودن عالم. کتاب الزمرد ـ دراحتجاج علیه پیامبران و ابطال رسالت . کتاب بعث[3])
(الحکمة لسفه‌الله[4] فی تکلیف‌خلقه امره ونهیه . کتاب الدامع ـ در طعن بنظم قرآن . کتاب)
(القضیب ـ در اثبات اینکه علم خدا باشیاء بعد پیدا شده ، و عالم نبود تا زمانیکه برای)
(خود علم را آفرید . کتاب‌الفرید ـ در طعن برپیغمبر علیه‌السلام[5] . کتاب المرجان...[6])
(کتاب اللؤلؤ ـ در تناهی حرکات .)

(ابن راوندی گوید : ازکنار پیر مردی میگذشتم که قرآنی در دست داشت ، و)
(میخواند، ولله‌میزاب‌السموات والارض ، بوی گفتم، پیرمرد این چیست که میخوانی، گفت)
(قرآن است ، ولله میزاب‌السموات والارض . گفتم مقصود از میزاب‌السموات والارض ، چه)
(میباشد ، گفت، همین باران است که میبینی، گفتم ، هیچ تصحیفی بدون تفسیر نیست . ای)
(مرد این آیه ، میراث‌السموات والارض است . گفت خدایا مرا بیامرز ، چهل سالست که)

۱ـ چه کسی تواند پاك باشد که بهوسرانیهای جوانی آلودگی دارد ـ وچه کسی نگهدار پرده‌نشینی میشود که بنای پرده دری را گذاشته است .

۲ـ تك (بن‌لاوی) .

۳ـ در اصل ، اول کلمه نقطه ندارد ، و یکی از تألیفات ابوسهل نوبختی که ذکرش در این کتاب آمده (کتاب نقض‌کتاب عبث‌الحکمه للراوندی) است که ظاهـراً اشاره بهمین کتاب بوده و احتمال دارد این کلمهٔ (بعث) درآنجا یا در اینجـا تصحیف شده و میتوان گفت عبث . هماهنگی بیشتری با فکر مؤلف دارد .

۴ـ تك (صفه‌الله) و درنسخه خطی (لسفه‌الله) بوضوح خوانده میشود. و نیز (تك) دارد (و نقضه علیه‌الخیاط) .

۵ـ تك (و ویل‌الطاعن علیه ـ و نقضه علیه‌الخیاط) .

۶ـ تك (فی اختلاف اهل الاسلام) .

(من چنین میخوانم و درقرآنم همین گونه است . ابن روندی در ... وفات یافت ، واین)
(است کتابهائی که دردوران رستگاریش تألیف کرده : کتاب‌الاسماء‌والاحکام . کتاب الابتداء)
(والاعادة . کتاب الامامة . کتاب خلق‌القرآن. کتاب البقاء و الفناء . کتاب الوقف . کتاب)
(الحجر الاحمر ـ که در دوران فسادش تألیف کرده ـ کتاب‌الحجر الاسود . همچنین کتاب)
(لاشئی‌الاموجود . کتاب الاستطاعة. کتاب فضائح المعتزلة . کتاب الرؤیه . کتاب‌الاحتجاج)
(لهشام بن‌الحکم . کتاب الانسان. کتاب الخاص‌والعام. کتاب‌الرد علی‌من‌قال برمی‌الحرکة)
(ببصره . کتاب‌الجمل . کتاب اثبات‌الرسل . کتاب فسادالدار و تحریم‌المکاسب . کتاب الرد)
(علی‌من نفی‌الافعال والاعراض . کتاب‌المسائل علی‌الهشامیة . کتاب کیفیة الاستدلال . کتاب)
(الاعراض . کتاب‌الرد علی‌الزنادقة . کتاب‌حکایة قول معمرو احتجاجه فی‌المعانی . کتاب)
(النکت والجوابات علی‌المنانیة . کتاب کیفیة الاجماع وماهیته . کتاب اثبات خبرالواحد.)
(کتاب الرد علی المعتزلة فی‌الوعید والمنزلة بین‌المنزلتین . کتاب الادراك . کتاب حکایة)
(علل‌هشام فی‌الجسم والرؤیة . کتاب الاخباروالرد علی‌من‌ابطل التواتر . کتاب‌ادب‌الجدل.)
(کتاب نقض‌کتاب الزمرد علی نفسه . کتاب نقض المرجان . کتاب نقض‌الدامع ـ باتمام)
(نرسانید .)

(ناشئی کبیر)

(ابوالعباس عبدالله‌بن محمدبن عبدالله‌بن مالك ناشئی ، معروف بشر شیر ، از مردم)
(انبار[1] است که در بغداد منزل داشت ، و بعد بمصر رفته و همانجا درگذشت . وی متکلم،)
(و شاعر و مترسل بود . ودر ادب بسیار توانا و قصیدهٔ درچهار هزاربیت دارد ، که دریك)
(روی[2] ویك قافیه درکلام است ، ودرآن پیروی از طریقه فلاسفه نموده ، وبهمین سبب از)
(نظر متکلمان افتاد . وگویندکه او ثنوی و دوگانه پرست بود) .

(بخط ابوالقاسم حجازی خواندم : ملقب شدنش بناشئی ، برای‌آن بود ،که به)
(مجلسی درآمدو درآن اصحاب مجادله ومباحثه جمع‌بودند، واو باآنکه جوان‌نورسی بود)
(چنان بخوبی دربارهٔ مذهب معتزله سخنرانی‌کرده و مناظره‌کنندگان را خاموش‌ساخت،)
(که پیرمردی از آن میانه برخواسته و سرش را بوسیده وگفت : خداوند ما را از امثال)
(این جوان ناشئی ـ تازه نشو و نما یافته ، محروم ندارد تا همیشه در میان ما باشد)

۱ ـ رجوع شود بص ۸ این‌کتاب .
۲ ـ رَوی ـ حرف‌آخرین‌کلمه قافیت چون از نفس‌کلمه باشد آنرا حرف رَوی خوانند
(المعجم ص ۱۹۷ چاپ دانشگاه) .

(و مانند او را همیشه برای ما بپروراند. ابوالعباس از این نام - ناشئی - خوشش) (آمد، و خود را بآن ملقب داشت. و این مطلب را ابن جنید برای من حکایت) (کرد.[۱])

۱ـ نسخه چستربیتی در اینجا بپایان میرسد و در پای این صفحه دارد مقابله شد).

اضافات تکلمة الفهرست

از ابوالعباس ناشئی فقط همین اشعار است :

و شادن ما توخی و صفه احد — الاتلجلج فی الوصف الذی وصفا
یلوح فی خده و رد علی زهر — یعود من حسنه غضا اذا قطفا
لاشیئی اعجب من جفنیه انهما — لایضعفان القوی الا اذا ضعفا

وبیش از این درباره (ناشئی) چیزی ندارد و ما هم ضرورتی در ترجمه آن مشاهده نمینمائیم.

ابوعلی جبائی

نامش محمدبن عبدالوهاب بن سلام، از معتزلیان بصره، وکسی است که کلام را سهل وآسان کرده و مشکلات آن را برطرف نمود. و ریاست معتزلیان بصره - بدون حرف - باو منتهی گردید. و او از ابویعقوب شحام آموخته بیصره رفت و بامتکلمان آنجا صحبتهائی داشته، و از آنجا ببغداد آمد و در مجلس ... نابینا حاضر میشد و در آنجا سخنانی گفت که دانش و فضلش آشکار گردید. از آنجا بعسکر رفت. ولادتش در سال ۲۳۵ و وفاتش در سال ۳۰۳ بود. بپسرش ابوهاشم وصیت کرده بود که او را در همان عسکر بخاك سپارد ولی ابوهاشم امتناع کرده وجنازه او را به(جتی) برده و در مقبرهٔ که مادر ابوعلی و مادر ابوهاشم دفن و در گوشهٔ از باغ بوعلی بود - بخاك سپرد. عبدالله کوکبی بابوعلی گفت، من از شیر خوشم نمیآید، درجوابش گفت، عربی که شیر را خوش نداشته باشد مانند یك هاشمی است که معاویه را دوست بدارد. ابوعلی گوید، بصاحب زنج که خبر رسید فلان سرکرده‌اش کشته شد، این شعر را خواند :

اذا فارسٌ منّا مضی لسبیله — عرضْنَا لاطرافِ الاسنّةِ آخرْ

دنبالهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

واسطی[1]

ابو عبدالله محمدبن یزید واسطی ، از برجستگان متکلمان معتزله و بزرگان آنان بود ، و از ابوعلی جبائی آموخت ، وخود را از بستگان او میدانست . در زمان اوصدائی بالاتر از صدایش نبود، وپیروان بسیاری داشت . گویندکه از متکلمان بغداد بشمارمیرفت ، وصحیح هم همین است و منزلش در فصیل[2] بود .

دنبالهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

رمانی[3]

سری رفاء همسایه ابوالحسن علی‌بن عیسی رمانی‌در سوق‌العطش بود ؛ وغالب اوقات ازکنار رمانی ؛ که بر در خانه‌اش می‌نشست ، گذر میکرد و بقصد فریب دادنش با اوسخن میگفت و خواهش میکرد که مذهب اعتزال را بپذیرد ؛ چون سری از شیعیان بود و این سخنان هم بدرازاکشید این اشعار راگفت :

أقارعُ أعداءَ النبي و آله — قِراعاً يفلُّ السيفَ عند قراعه
و أعلمُ كلَّ العلم أن وليّهم — سيجزى غداةَ البعث صاعاً بصاعه
فلازال مَنْ والاهم في عُلوه — ولازال مَنْ عاداهم في اتضاعه
و معتزلي رامَ عزلَ ولايتي — عن الشرف العالي بهم وارتفاعه
فما طاوعتني النفسُ من أن أطيعه — ولا اذنَ القرآن في اتباعه
طُبعتُ على حبِّ الوصي ولم يكن — لينقل مطبوعُ الهوى عن طباعه

ابن زید

از قاضی ابومحمد عبدالله بن احمدبن زید است :

ألعالم العاقل ابنُ نفسه — أغناه جنسُ علمه عن جنسه
كُن ابنَ مَن شئتَ وكن مكملا — فانما المرء بفضل كيسه
كم بينَ مَن تكرمه لاجله — و بين مَن تكرمه لنفسه

۱ـ از اینجا نسخهٔ خطی شهید علی پاشا شروع میشود ، و ما ممیزات این نسخه را در مقدمه گفته‌ایم و حرف (ش) در این ترجمه اشاره بآنست . و همچنین در چاپ فلوگل بعض مقاله پنجم از ـ الواسطی ـ شروع میشود .

۲ـ فصیل خانه‌هائی است که در کنار باروی شهر باشد (منتهی الارب)

۳ـ رمانی قبلا ذکر شده (رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۷ و ۳۲۲ این کتاب) .

در لطافت روح و معاشرت، کسی بپایه او نمیرسید، و با این وصف از شاعران بود و نفطویه را باین اشعار هجو کرده است .

مَنْ سَرَّهُ ان لایَری فاسقاً فَلیَتجنَّبْ اَنْ یَری نَفْطَوَیْه[1]

اَحـرَقَهُ اللهُ بِـنصْف اسْمِـه وَ صیَّرَ الباقی صُراخاً عَلَیه[2]

و از گفته‌های نغز او دربارهٔ نفطـویه این است : کسیکه بخواهـد بآخرین مرحلـه نادانی وجهالت برسد، باید کلام را بمذهب ناشئی ، و فقه را بمذهب داود ، و نحورا بمذهب نفطویه بیاموزد ـ وباز گوید : و نفطویه کلام را بمذهب ناشئی ، و فقه را بمذهب داودعمل میکرد، وخودش هم که نفطویه بوده بنابراین ، خوداو آخرین مرحله جهالت و نادانی را دارد .

واسطی چهار سال پس از ابوعلی درگذشت ، وبقولی درسال سیصد و شش وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب اعجازالقرآن فی‌نظمه و تألیفه . کتاب الامامه ـ کـه بخوبی آنرا تألیف کرده است ....

و از اصحاب واسطی

ابوالعباس کاتب است ، که نامش .... واین کتاب از اوست : کتاب نقض کتاب الاراده صفة فی‌الذات .

ابن اخشید

ابوبکر احمدبن علی‌بن معجورالاخشاد، ازفضلاء وپرهیزکاران ، وزاهدان معتزلیان است . کشتزاری داشت که مایه زندگانیش بود و بیش از نیم درآمد خود را صرف[3] علم و دانشجویان میکرد، و با این احوال فصاحتی داشت، وعربیت و فقه را میدانست ، وچندین کتاب درفقه تألیف کرده ، وخانه‌اش در سوق العطش[4] درکوچه معروف بدرب‌الاخشاد ، بود

۱ـ کسیکه شادیش باین است که فاسقی را نبیند باید از دیدن نفطویه پرهیز نماید .

۲ـ خداوند ویرا به نیمی از نامش آتش زده ، و نیمی دیگـر را برای شیون و زاری براو گذاشت .

۳ـ ف (نصف اکثر) ش (یصرف اکثر) .

۴ـ سوق‌العطش محله‌ایست در بغداد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ۱۲۲) .

و همیشه بمباشر ملك خود میگفت ، درکارهای ملك هیچ سخنی با من نگو ، و همین قـدر سعی کن که باندازهٔ که مورد نیاز و سدرمق من باشد بمن برسانی ، و مرا بحال خود بگذار تا بکار دانش و آخرت خود بپردازم .

وفاتش در هشت روز بآخـر ماه شعبان سال سیصدوبیست وشش اتفاق افتاد . و این کتابها از اوست : کتاب المعونة فی الاصول . باتمام نرساند . کتاب المبتدی . کتاب نقل‌ـ القرآن . کتاب الاجماع . کتاب‌النقض علی الخالدی فی‌الارجاء . کتاب اختصارکتاب ابی‌ـ علی فی‌النفی والاثبات . کتاب اختصار (کتاب) التفسیر للطبری .

حصینی

ابوالحسین عبدالواحد بن محمد حصینی ، از اصحـاب ابـو علی جبائی ، و از وی آموخت ، ازکتابهای اوست ....

اصحاب ابن اخشید

ابو العلاء .... و ابوالحسن علی‌بن عیسی ، و ابو عمـران بن رباح ، و ابو عبدالله حنشی بودند .

نام کتابهائیکه ابوالحسن علی‌بن عیسی[1] در کلام تصنیف کرده است

ما در مقاله نحویان نامی از ابوالحسن بـرده‌ایم ، در اینجا نیزکتابهائیکه درکلام دارد ذکرمینمائیم که ازآن جمله است کتاب ....

معتزلیانی که بجز نام چیزی از ایشان نمیدانیم

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمدبن عماش معتزلی ... واین کتابها از اوست : کتاب نقض کتاب ابی‌بشر[2] فی‌ایضاح البرهان .

۱ــ ش در حاشیه بخطی دیگر نوشته (او رمانی است) .

۲ــ ف (ابی‌بشتر) .

حسن بن ایوب

از متکلمان است ... و این کتاب از اوست: کتاب الی اخیه علی‌بن ایوب فی‌الـرد علی‌النصاری و تبیین فساد مقالتهم و تثبیت‌النبوة.

ابن رباح

ابوعثمان موسی‌بن رباح، از متکلمان بمذهب ابوعلی است. و بر ابوبکر بن اخشید، و صیمری و متکلمان دیگر قرائت داشته، و گویند هنوز درقید حیاة، و در شهر مصر بوده، و عمرش از هشتاد بیشتر، و تولدش در .... و ازکتابهای اوست ...

ابن شهاب

ابوالطیب ابراهیم‌بن محمدبن شهاب، از بلخی و خیاط و دیگران آموخته و پس‌از سال سیصد و پنجاه، با سالخوردگی زیادی درگذشت، ولادتش در سال .... بود. و این کتاب از اوست: کتاب مجالس الفقها، و مناظراتهم. درحدود چهارصد ورق.

ابن خلال قاضی

(ابوعمر احمدبن محمدبن حفص خلال بصری، که در بصره بدنیا آمده صیمری، و ابوبکر بن اخشید را دیده و از هردو آموخته. و قضاوت شهر حره[1] راکـه همان حدیثه است داشت. وبعد قضاوت تکریت[2] را باو دادندکه تاکنون در همانجاست. و این کتابها از اوست: کتاب الاصول. کتاب التشابه.

ابوهاشم و اصحابش

ابوهاشم عبدالسلام‌بن محمد جبائی، در سال سیصدوچهارده بمدینةالسلام آمد. مردی با ذکاوت، و خوش فهم وهوشمند، وآفریننده کلام بودوبرآن توانائی وتسلط داشت. وفاتش

۱ـ حره ـ در اینجا حدیثةالموصل‌است (ر.ك. معجم‌البلدان).

۲ـ تکریت شهـریست در طرف راست ساحل دجله در شمال سامراءکه‌گویند زادگـاه صلاح‌الدین ایوبی بوده (اعلام‌المنجد).

در سال سیصد و بیست و یك . این کتابها از اوست : کتاب الجامع‌الکبیر . کتاب الابواب‌ـ الصغیر . کتاب الجامع‌الصغیر . کتاب الانسان . کتاب العوض . کتاب‌المسائل العسگریات . کتاب النقض علی ارسطالیس فی‌الکون والفساد. کتاب الطبائع و النقض علی القائلین‌بها . کتاب الاجتهاد .

ابن‌خلاد بصری

ابوعلی محمدبن .... خلاد، از اصحاب ابوهاشم بودکه بعسگر[1] رفته واز اوآموخته و از برجستگان اصحابش بشمار میرفت . و این‌کتاب از اوست : کتاب الاصول .

وکسانیکه از ابـو هاشم آموختند ، و تألیفی نـداشتند ، یکی معروف بقشور ، و نامش ... بن سهلویه و مکنی بابوالقاسم بوده و دیگری عبدالله بن خطاب ، معروف بحمل عایشه است .[2]

بصری ، معروف بجعل

ابو عبدالله حسین‌بن علی... بن ابراهیم ، شهرتش کاغذی ، از مردم بصره است‌که‌در همابجا بدنیا آمده ، و استاد او ، ابوالقاسم‌بن سهلویه ، ملقب بقشور بود. وپیروی ازمذهب ابوهاشم میکرد و در زمان خود براصحاب او ریاست پیداکرد . فاضل و فقیه و متکلـم ، و دارای اخلاقی بلند[3] و نجابت و بزرگواری بوده و نامش در همه جاها و شهرها بویژه خراسان انتشارداشت. درفقه‌پیرومذاهب مردم عراق وبرابوالحسن کرخی قرائت‌کرده بود. ما در اینجا بذکر کتابهای او درکلام میپردازیم ، وکتابهای فقهی او در مقالـه فقها ذکر

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۰۲ این‌کتاب.

۲ــ ف (المعروف بقشور واسمه ... و عبدالله بن خطاب و یعرف .... بن‌سهلویه محمل عایشه و یکنی اباالقاسم) و ایـن اشتباه از اینجا ناشی شده‌که در نسخه خطی ، این دو نام و مشخصاتشان بطور عمودی نوشته شده و فلـوگل افقی خوانده‌است و توجهی بسه سطر بعد در شرح حال بصری معروف بجعل نکـرده است . و احتمال میرودکلمهٔ (بحمل) که در نسخه خطی آمده تصحیف (بجمل ــ یا بمحمل) باشد. (رجوع شود به چاپ فلوگل ص ۱۷٤ ــ چاپ مصر، ص ۲٤۸.)

۳ــ ف (عالـی الذکر) ش (عالی الزفر) و یکی از معانـی زفـر (عظیم‌الخلق) است (ر.ك. اقرب‌الموارد .)

خواهد شد ، انشاءالله تعالی . و نیز بر ابـو جعفر معروف بسهکلام[1] صیمری عبادانی[2] ، و ابوهاشم عبدالسلام بن محمد ، قـرائت داشته ، و مصاحب با ابوعلی بن‌خلاد بود . ولادتش در سال سیصدوهشت ، ودرسال سیصد و شصت و نه[3] درگذشت . و این کتابها ازاوست : کتاب نقض کلام الراوندی فی‌ان‌الجسم لایجوزان یکون مخترعاً من لاشئی ، و نقضه لنقض‌الـرازی لکلام البلخی علی الرازی . کتاب نقض‌کتاب الرازی فی انه لایجوز ان یفعل‌الله تعالی بعد ان‌کان غیر فاعل . کتاب الجواب عن مسئلةالشیخ ابی محمد الرامهرمزی . کتاب الکـلام فی ان الله تعالی لم یزل موجوداً ولاشئی سواه الی ان خلق الخلق[4] کتاب الایمان . کتـاب الاقرار . کتاب المعرفة .

۱ـ سهکلام از سهاك بمعنی بلیغ است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .
۲ـ ف (العباداتی) .   ۳ـ ف (نود و نه) .
٤ـ ف (الی ان‌کتاب ... خاق‌الخلق) .

(بسم الله الرحمن الرحیم)

فن دوم - از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

و این فن

مشتمل است بر اخبار متکلمان شیعه امامیه و زیدیه

سبب نامیده شدن شیعه باین نام

محمدبن اسحاق گوید : همینکه طلحه وزبیر بمخالفت با علی‌علیه‌السلام[1] برخواستند، وبجز خونخواهی از عثمان‌بن عفان بچیز دیگر تن ندادند ، علی علیه‌السلام تصمیم گرفت که با آنان بجنگ درآید تا زمانیکه باطاعت از امر خداوند متعال درآیند ، کسانیکه در این امر پیرو اوشدند خودرا شیعه نامیدند . وعلی علیه‌السلام میگفت ، شیعیان من ، وآنان را چنین خواند : دسته اصفیاء ـ دسته اولیاء ـ دسته شرطةالخمیس ـ دسته اصحاب .

---

۱ ـ ف (رضی‌الله عنه) .

و معنی شرطة‌الخمیس این است که‌علی علیه‌السلام[1] باین گروه گفت : بیائید هم‌پیمان شویم ، و من با شما بـرای رفتن ببهشت ، نه برای طلا و نقره هم‌پیمان میشوم ، چون در زمان گذشته یکی از پیامبران به‌پیروان خود گفت : من با شما برای هیچ چیزی پیمان‌نبندم جز برای بهشت .

علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار

اولین سخنگوی مذهب امامیه، علی‌بن اسماعیل‌بن میثم تمار[2] بود، و میثم ازبزرگان اصحاب علی علیه‌السلام[3] است، و این کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الاستحقاق .

هشام بن حکم

ابومحمد هشام‌بن حکم، بردهٔ بنی‌شیبان، ازکوفه ببغداد نقل مکان‌کرد، و ازاصحاب ابوعبدالله جعفربن محمد علیه‌السلام[4] و از متکلمان شیعه و ازکسانی است که در امامت‌پرده از سخن برداشت و این مذهب را بدلیل و برهان مهذب داشت ، و در صنعت‌کلام حاذق و وحاضر جواب بود. از هشام پرسیدند آیا معاویه در جنگ بدر حاضر بود ، جواب داد ، آری ، از آن طرف .

هشام پیوسته با یحیی‌بن خالد بـرمکی بود ، و مجالس بحث او را درکلام و نظر اداره میکرد . و درکرخ[5]، مدینة‌السلام[6] منزل داشت . و پس از سرکوبی برمکیان بمدت

۱ــ ف (رضی‌الله عنه) .

۲ــ ف (الطیار) .

۳و ٤ ــ ف (رضی‌الله عنه) .

۵ــ نام دهکده‌ایست و محله بزرگ بغداد راکـه در دوران بنی عباس در طرف غربی بغداد ساخته شد ، بآن نسبت داده‌اند و در این اواخر تمام غرب بغداد راکرخ مینامند (دلیل خارطة بغداد ص ١١) .

٦ــ رجوع شود بصفحهٔ ٦٧ این‌کتاب .

کمی ، در پنهانی از دنیا رفت، وبقولی ، در خلافت مأمون بود[۱] و این‌کتابها از اوست : کتاب الامامة . کتاب الدلالات علی‌حدوث الاشیاء . کتاب الرد علی‌الزنادقة . کتاب‌الردعلی اصحاب‌الاثنین . کتاب التوحید . کتاب الرد علی هشام الجوالیقی . کتاب الرد علی اصحاب الطبائع . کتاب الشیخ و الغلام . کتاب‌التدبیر . کتاب‌المیزان . کتاب المیدان . کتاب الرد علی من قال بامامة المفضول . کتاب اختلاف الناس فی‌الامامة . کتاب الوصیة والرد علی من انکرها . کتاب فی‌الجبر والقدر . کتاب الحکمین . کتاب الرد علی‌المعتزلة فی‌طلحه والزبیر . کتاب القدر . کتاب الالفاظ . کتاب المعرفة . کتاب الاستطاعة . کتاب الثمانیةالابواب . کتاب علی شیطان‌الطاق . کتاب الاخبار کیف یصح[۲] . کتاب علی‌ارسطالیس فی‌التوحید . کتاب المعتزله ـ که کتاب دیگر است .

---

۱ ـ تك (هشام‌بن حکم بغدادی‌کندی ، بردهٔ بنی‌شیبان ، مکنی بابو محمد ، و بقولی ، بوالحکم ، از مردم‌کوفه بودکه ببغداد منتقل‌گردید ، و از اصحاب ابو عبدالله جعفربـن محمد صادق علیهما السلام، و یکی از متکلمان، و خـواص شیعه امامیه بود . وکسی است‌کـه صادق علیه‌السلام در حق او دعـا کرده و گفت : من بتو همانرا گویم‌که رسول‌الله صلی الله علیه و آله گفته : درودیکه همیشه مؤید بروح‌القدس باشد برتو بادکه با زبان خود ما راکمك و یـاری مینمائی . وکسی است‌که در امامت سخن را بشکافت ، و احتجاج درآن را سهل و آسان ساخت و در صنعت‌کلام حاذق وحاضرجواب بود .

در ابتداء از اصحـاب جهم‌بن صفوان بشمار میرفت ، و بعد بامـامت از روی دلیل و برهان قائل‌گردید . ویژهٔ برمکیان ، وهمیشه در ملازمت یحیی‌بن خالد بود و مجالس اوراکه درکلام ونظر داشت اداره میکرد . سپس از پیروان صادق علیه‌السلام‌گردید ، و پیوسته با او بود و پس از سرکوبی برمکیان بمدت‌کمی درگذشت ، و بقولی در خلافت مأمون بود . هشام پیوسته میگفت ، من مانند مخالفان خودمان ندیده‌ام ،که‌کسی را معزول میدانند درحـالیکه خدا درآسمان اورا ولی خود قرارداده ، وکسی راکه او معزول داشته بود ولی خود میدانند. و قصهٔ ابلاغ سورهٔ برائت ، ورد کردن ابوبکر، و مأمور داشتن علی علیه‌السلام را نقل میکرد، که جبرئیل علیه‌السلام فرودآمد، و از طرف خداوند برسول اکرم‌گفت :که این‌کار انجام‌پذیر نیست مگربوسیلهٔ خودت یا کسیکه ازخودت باشد ، واو هم ابوبکر را ردکرده وعلی‌علیه‌السلام را بجای‌او فرستاد) (رك. تکملة الفهرست‌ص ۷).

۲ ـ ف (وکیف یفتح) .

شیطان الطاق[1]

ابوجعفر احول ، نامش محمدبن نعمان ، ملقب بشیطان‌الطاق ، و شیعیان باو لقب ، مؤمن‌الطاق داده بودند. وی از اصحاب ابوعبدالله جعفربن محمدعلیه‌السلام و متکلم حاذقی بود . این کتابها از اوست : کتاب‌الامامة . کتاب المعرفة. کتاب الرد علی‌المعتزلة فی‌امامة المفضول . کتاب فی‌امر طلحه والزبیر وعایشه رضی‌الله عنهم .

۱ــ تك (ابوجعفر محمدبن نعمان احول . در طاق‌المحامل کوفه اقامت داشت . عامه اورا شیطان الطاق لقب داده‌اند. وخاصه ویرا مؤمن‌الطاق شناسد و پیروانش او را شاه‌الطاق خوانند . وی از اصحاب ابو عبدالله جعفر بن محمداله صادق علیهما السلام بود ، و زیدبن زین‌العابدین را ملاقات کرد ، و با او درباره امامت ابوعبدالله مناظره نموده است .

علی‌بن حسین ، زین‌العابدین را نیز ملاقات کرد . گویند ویرا بدین جهت شیطان الطاق خواندند ، که او صرافی داشت ، و دینارهـا را برای گواهی نزد او میبردند وگروهی‌درباره یکدینار با او بمحاجه درآمدند، و پس از آزمایش معلوم شد که گفته وی صحیح ، وآنها بخطا بوده و مجابشان کرده ، وگفت : مرا شیطان‌الطاق ، میگویند . و منظورش طاق المحامل کوفه بود که در آنجا دکانی داشت .

و او را با ابوحنیفه مناظره‌هائیست، از آن جمله ، هنگامیکه جعفرالصادق علیه‌السلام رحلت کرد ، ابوحنیفه باو گفت ، امامت وفات یافت . جوابش داد . ولی امام تو نخواهد مرد مگر در روز قیامت ، یعنی امام تو ابلیس است . ابوحنیفه باو گفت ، درباره متعه چه عقیده داری، جوابش داد ، حلال است ، گفت پس خشنود میشوی که از خواهرو دخترانت بهره‌برداری کنند ، جواب داد ، این را خدا حلال کرده ، و اگرآنرا خوش نداشته باشم چارهٔ جز قبولش ندارم ، ولی بگو به‌بینم ، تو دربارهٔ نبیذ چه میگوئی ، گفت حلال است ، گفت پس‌باید خوشحال شوی از اینکه خواهران و دخترانت نباذ باشند ــ یعنی ببرانند . روزی ابوحنیفه باو گفت ، مگر ما با هم دوست نیستیم ، گفت چرا ، ابوحنیفه گفت تو عقیده برجعت که داری ، گفت آری بخدا قسم . گفت من احتیاج فراوانی بمال دارم ، و تو هم توانگری ، چه شود اگر پانصددرهم بمن وام دهی تا گشایشی درکارم پیدا شود ، و من آنرا در روز قیامت بتو برمیگردانم و توهم حق دوستی را ادا کردهٔ و مرا از تنگدستی رهائی دادهٔ ، در جوابش گفت ، من نمیگویم که جنبیان برمیگردند.) (ر.ك. تکملةالفهرست ص۸) وشیطان‌الطاق دراینجاکلمه الناس استعمال کرده وکلمه ــ الناس ــ اطلاق برجن و انس میشود (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

سکاك[1]

مصاحب هشام بن حکم ، (نامش محمدبن جلیل ، از متکلمان، و از اصحاب هشام بود) و باهشام در چیزهائی ، جزامامت ، مخالفت کرد . و این کتابها از اوست : کتاب المعرفة. کتاب فی الاستطاعة . کتاب الامامة . کتاب علی من ابی وجوب الامامة بالنص .

ابن قبه

ابوجعفر محمدبن قبه ، از متکلمان حاذق شیعه بود . و این کتابها از اوست : کتاب الانصاف فی الامامة . کتاب الامامة .

ابوسهل نوبختی

ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت ، از بزرگـان شیعه است ابوالحسین[2] ناشئی او را استاد خود میدانست . وی از فضلا ، و علماء ، و متکلمانی بودکه مجلسی داشت ، ودر آن گروهی از متکلمان حاضر میشدند . درباره قائم آل محمد (علیه السلام) نظریاتی داشت که کسی براو سبقت نجسته است . وی میگفت : من عقیده دارم محمدبن حسن امام بودکه در غیبت از دنیا رحلت کرد ، و جانشین او در امـامت در همان غیبت ، پسرش بـود . و همین ترتیب را سائر پسران بعد از وی دارند تا زمانیکه امر خداوند برظهور او مجری گـردد .

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی ، معروف بابن عزاقر نامهٔ برایش فرستاد ، و او را دعوت بآشوبگری نموده ، وی را ببذل ما ، و نشان دادن چیزهای شگفت انگیزی ، بسوی خود خواند . ابوسهل در جلو سرش ، مانندکلان موئی نـداشت . بفرستاده او گفت ، من نیازمندی بچیزی ندارم ، اگر رفیق تو ، بتواند این کلی سر مرا برویانیدن مو برطـرف سازد، من باو ایمان میآورم. آن فرستاده رفت ودیگر کسی بجای او نیامد. وفات ابوسهل در.... واین کتابها از اوست : کتاب الاستیفاء فی الامامة . کتاب التنبیه فی الامامة . کتاب الرد علی الغلاة . کتاب الرد علی الطاهری فی الامامة. کتاب الرد علی عیسی بن ابان فی اللباس . کتاب نقض رسالة الشافعی . کتاب الخواطر . کتاب المجالس . کتاب المعرفة . کتاب تثبیت الرساله

۱ــ ف (الشکال) و احتمال میرود در نسخه خطی (شکاك) بوده و نقطه ندارد .

۲ــ ف (ابوالحسن).

کتاب حدث‌العالم . کتاب الرد علی اصحاب‌الصفات . کتاب الرد علی من قال بالمخلوق . کتاب الکلام فی‌الانسان . کتاب ابطال‌القیاس . کتاب الحکایة والمحکی . کتاب نقص کتاب عبث[۱] الحکمه علی‌الراوندی . کتاب نقش‌التاج علی‌الراوندی که معروف بکتاب‌السبك است . کتاب نقص اجتهاد الرأی علی ابن‌الراوندی . کتاب‌الصفات .

و ابوسهل برادری داشت مکنی بابوجعفر ، از متکلمان بمذهبش بود ، و ازکتابهای اوست . . .

حسن‌بن موسی نوبختی

ابومحمد حسن‌بن موسی، پسر خواهر ابوسهل‌بن نوبخت، متکلم و فیلسوفیست ، که در منزلش گروهی از مترجمان برای ترجمه‌کتابهای فلسفه جمع میشدند ، مانند ابو عثمان دمشقی ؛ واسحاق ، و ثابت، و دیگران . ومعتزلیان ویرا ازخودشان میدانستند ، وهمچنین شیعه او را از خود میدانست ، ولی او بطرف شیعیان تمایل بیشتری داشت . زیرا خاندان نوبخت بمحبت علی‌و فرزندانش علیهم‌السلام ، در ظاهر معروفیت داشتند ، و بهمین‌جهت‌ما در اینجا بذکر آنان پرداختیم . حسن بجمع‌آوری کتاب علاقمند بود ، وچیزهای بسیاری را نسخه‌برداری کرده ، و درکلام و فلسفه وغیره تألیفات و تصنیفاتی داشت ، وفاتش در . . . و این‌کتابها از اوست : کتاب الاراء والدیانات . باتمام نرسید . کتاب الرد علی اصحاب‌ـ التناسخ. کتاب‌التوحید وحدث‌العلل . کتاب نقض‌کتاب ابی‌عیسی فی‌الغریب المشرقی . کتاب اختصـارالکون و الفساد لارسطـالیس . کتـاب الاحتجاج لعمروبن عباده نصرةً لمذهبه . کتاب الامامة ناتمام .

سوسنجردی

از غلامان ابوسهل نوبختی ، نامش محمدبن بشیر[۲] ، مکنی باابوالحسین[۳] معروف بحمدونی، برای نسبت بخاندان حمدون، و این‌کتاب از اوست : کتاب‌الانقاد[۴] فی‌الامامة .

و از قدیمیان

طاطری است، که از شیعیان، و نامش... و درشیعه‌گری‌تنقلاتی‌داشت ، وکتاب‌الامامه نیز دارد . و همچنین حسن ، و هشام جوالیقی . وابوملك حضرمی از قدیمیان شیعیانند.

۱ــ ش (بعث) بی‌نقطه . ۲ــ ف (بشر) .
۳ــ ف (اباالحسن) . ٤ــ ف (الانفاذ) .

ابن مملك اصفهانی

ابوعبدالله بن مملك اصفهانی . از متکلمان شیعه است . و با ابوعلی جبائی در امامت و اثبات آن ، مجلسی در حضور ابو محمد قاسم بن محمدکرخی دارد . و این کتابهـا از اوست :کتاب الامامه .کتاب نقض‌الامامه علی ابی‌علی ـ ناتمام .

ابو جیش بن خراسانی

نامش مظفر ..... و این کتابها از اوست .....

غلام ابو جیش

و او ....

نا شئی صغیر

ابوالحسین علی‌بن وصیف ، اشعار بسیار خوبی دربارهٔ اهل بیت علیهم‌السلام دارد ، و متکلم دانشمندی بود . این کتابها از اوست .....

ابن معلم

ابو عبدالله .... که هم‌اکنون بر متکلمان شیعه ریاست دارد ، و درصنعت کلام بمذاهب اهلش برهمه مقدم . و دارای دقت‌نظر و افکار صائبی است. من او را دیده و بسیاردانشمند یافتم . این کتابها از اوست ......

زیدیه

زیدیه بکسانی گویندکه بامامت زیدبن علی علیه‌السلام اعتقاد دارند . و پس از او امامت را درفرزندان فاطمه ـ هرکس که باشد ـ میدانند ، بااین‌قیدکه شرائط امامت دراو جمع‌باشد. وبیشتر متأخران، مانند سفیان‌بن عیینه، وسفیان ثوری، و صالح‌بن حی‌ازپیروان این مذهبند . و ما اخبار این اشخاص‌را بتناسب شهرت علمی یا دینی که دارند درجای خود

ذکر خواهیم نمود. انشاءالله تعالی.

ابوجارود

از علماء زیدیه، مکنی بابونجم، زیادبن منذر عبدی است. گویند[1] از جعفربن‌محمد بن علی علیه‌السلام، درباره او سئوالی شد، جواب داد: کاریکه ابو جارود کرد ارجاء[2] پس از تولائی بودکه بامامت داشت، و از دنیا هم نمیرود، مگر در همان حال. (سپس) گفت، خدا او را لعنت کند. که از دل و دیده کور است.

محمدبن سنان درباره او گوید: ابوجارود، از دنیا نرفت، مگر هنگامیکه شراب نوشید، و بدوستی باکافران گروید.

از متکلمان زیدیه

فصیل[3] رسان، پسرزبیر از اصحاب محمدبن علی. و ابوخلف[4] واسطی. ومنصوربن اسود، بودند.

حسن‌بن صالح‌بن حی

حسن‌بن صالح‌بن حی درسال یکصد تولد یافته، و در سال یکصد و شصت و هشت در حال پنهانی از دنیا رفت. ودر شمار بزرگان زیدیه و سرآمدان، و علما، آنان و متکلم و فقیه بود. این کتابها از اوست: کتاب التوحید. کتاب امامة ولد علی من فاطمه. کتاب الجامع فی‌الفقه. کتاب ....

حسن دوبرادر داشت، یکی علی‌بن صالح، و دیگری صالح‌بن صالح، که هردو مذهب برادرشان حسن را داشتند، و علی از متکلمان بود.

محمدبن اسحاق گوید: بیشتر علما، متأخران از زیدیه بودند، و همچنین گروهی

۱ــ ف (فقال) ش (یقال).

۲ــ ارجاء، دومعنا دارد، یکی تأخیر و مهلت، و یکی هم، امید دادن. اما اطلاق مرجئه براین‌گروه، بمعنای اولی درست است، چون‌قائل بتأخر عمل از نیت و قصد میباشند؛ و بمعنای دوم نیز روشن است، برای آنکه میگویندگناه ضرری بایمان نمیزنند، چنانکه طاعت باکفر سودی ندارد (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی. جلد ۱ ص ۲۲۲).

۳ــ ف (فضیل). ۴ــ ف (ابوخالد).

از فقها ، مانند سفیان‌بن عیینه ، و سفیان ثوری ، و سایر بزرگان متأخران .

مقاتل‌بن سلیمان

از متأخران زیدیه ، و قاریان قرآن است . وفاتش در .... و این‌کتابها از اوست: کتاب التفسیر ـ که آنرا .... روایت‌کرده است . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب تفسیر الخمسمائة‌آیه . کتاب القراآت . کتاب متشابه القرآن. کتاب نوادرالتفسیر . کتاب الوجوه والنظائر . کتاب الجوابات فی‌القرآن . کتاب الرد علی‌القدریة . کتاب الاقسام واللغات . کتاب التقدیم والتأخیر . کتاب الایات والمتشابهات .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن سوم - از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار مجبره[1] و بابیه حشویه[2] و نام کتابهای آنان

نجار

ابوعبدالله حسین بن محمد بن عبدالله نجار[3]. از بافندگان کارگاه دیبابافی عباس بن محمد هاشمی بوده، واز بزرگان متکلمان مجبره بشمار میرفت، وبقولی ترازوساز، واز مردم قم[4] بود

---

۱ و ۲ ـ مجبره بکسانی گفته میشود که عقیده دارند تمام کارها از خدا بوده و حقیقتاً از بندگان کاری سر نمیزند، و گروه کلابیه، و اشعریان، آنان را گاهی بنام حشویه، و گاهی بنام جبریه خوانده‌اند. (ر.ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ص ۱۱۲). ۳ ـ رئیس فرقه نجاریه (ر.ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ـ ص ۱۱۶ ـ تا ـ ۱۲۰). ۴ ـ ف (بم).

هنگام سخن گفتن صدائی مـانند خفاش داشت . و بسیار زیرك و بـا فراست بود، با نظام مجلسهای‌مناظرهٔ داشت وعلت مرگش هم این بود که با ابراهیم نظام در خانه یکی از دوستانش ملاقات نموده و باو سلام کرد ، ابراهیم بوی گفت بنشین تا با تـو سخنی گویم ، حسین نشست . ابراهیم گفت : آیا ممکن است آنچه راکه آفریده خداست تو هم بیافرینی، حسین جوابش دادممکن است من‌آنرا چنان کنم که خدا آفریده ، ابراهیم گفت ، آفریده خداهمان است که اوآفریده ، مگر آفریده او نیست، حسین گفت آفریده خداست . ابراهیم گفت پس توهم همانراکردهٔ که خدا آفریده، و از این‌رو چرا نباید توهم آفریده خدا را بیافرینی ، همچنانکه تو همانرا میکنی‌که خدا آفریده است . حسین گفت ، من آفریده خدا را نکرده‌ام، بلکه‌آنرا کرده‌ام، که خداآفرید.ابراهیم گفت، آفریده خدا همانست کـه او آفریده ، مگر آفریده او نیست . حسین گفت ، آفریده خـداست . ابراهیم لگد سختی باو زده و گفت برخیز ، خدا ذلیل کندکسی راکه بتو دانش و فهمی نسبت دهد ، او هم با سوز تب از آنجا رفت. و علت[1] مرگش همان بود. و این کتابها از اوست : کتاب‌الاستطاعة. کتاب‌کان یکون. کتاب المخلوق . کتاب‌الصفات والاسماء. کتاب‌اثبات‌الرسل. کتاب‌التعدیل والتجویز . کتاب‌الاراده صفة فی‌الذات . کتاب الارجـاء . کتاب العبادات . کتاب الارادة‌ـ الموجبة . کتاب القضاء والقدر . کتاب التاویلات . کتاب المستطیع ، علـی ابراهیم . کتاب الموجز . کتاب‌العلل فی‌الاستطاعة . کتاب المطالبات. کتاب‌النکت . کتاب‌البدل . کتاب‌الرد علی‌الملحدین . کتاب الترك . کتاب اللطف والتابید. کتاب الثواب والعقاب . کتاب‌الابواب. کتاب المعرفة فی‌الاجماع .

حفص الفرد

(حفص‌الفرد) از بزرگان‌مجبره و مانند نجار بود . کنیه‌اش ابوعمر ، واز مصریانی است که ببصره آمد ، و خبر ابو هذیل راکه شنید ، بدیدارش رفت ، و با او مناظره‌هائی داشته، و ابوهذیل ویرا مجاب نمود. وی در ابتدا از معتزلیان بشمارمیرفت ؛ بعدقائل‌بخلق افعال گردید. وکنیه‌اش را ابویحیی نیز گفته‌اند . و بنوشتهٔ پسر برادر اسکافی وی‌بردهٔ‌بنی حشم بود، واین کتابها از حفص است : کتاب الاستطاعه . کتاب التوحید. کتاب‌فی‌الخلق علی ابی‌الهذیل . کتاب الرد علی‌النصاری. کتاب‌الرد علی‌المعتزلة . کتاب الابواب فی‌المخلوق.

۱ ـ ف (غلبته) ش (علته) .

کسانیکه از متکلمان مجبره بوده

و تألیفاتی ندارند

سبلان، نسیان. رکان. و حسین‌بن کوران، بردگان ابوالحسن سمری. و ابن‌وکیع بنانی.

ابن کلاب

ازبابیه حشویه، نامش عبدالله‌بن کلاب قطان، و با عبادبن سلمان[1] مناظره‌هائی دارد. و عقیده داشت کلام الله همان خداوند است. و عباد او را برای این عقیده‌اش نصرانی می‌دانست.

ابوالعباس بغوی گوید: برفثیون[2] نصرانی، که‌دردارالروم[3] واقع درجهت غربی بغداد است درآمدیم، و در میان سخنانی که با او داشتیم، درباره ابن کلاب از او سئوالی کردم گفت: خدا ویرا بیامرزد نزد من میآمد[4] و در آن گوشه مینشست ــ و بجائی از آن کلیسا اشاره کرد ــ و این عقیده را از من دارد، و اگر تاکنون زنده میبود، ما مسلمانان را نصرانی کرده بودیم. بغوی گوید، محمدبن اسحاق طالقانی ازوی پرسید، شما درباره مسیح چه میگوئید، گفت همان راکه مسلمانان سنی درباره قرآن گویند. و این کتابها از عبدالله است: کتاب الصفات. کتاب خلق‌الافعال. کتاب الرد علی‌المعتزله.

و از کلابیان

ابومحمد، قاضی سنیان است. و این کتاب از اوست: کتاب السنة والجماعه.

۱ــ ق (سلیمان). ۲ــ فثیون‌بن ایوب از مترجمانی است که در دارالروم مجلسی برای مناظره دینی با مسلمانان داشت (اعلام‌المنجد).

۳ــ دارالروم نام محله‌ای در بغداد بود و آنرا بدین سبب دارالروم نامیدند که در خلافت مهدی سال (۱۵۸ــ۱۶۹) اسیران روم را درآنجا قرار دادند و آنان کلیسائی در آنجا ساختند که آنرا دارالروم نامیدند (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱۶).

۴ــ ف (بجنبی) ش (یجیئنی).

عطوی

محمدبن عطیه ، وبقولی محمدبن عبدالرحمن بن ابوعطیه ، از دوستداران بنی‌لیث‌بن بکر بن عبدمناة‌کنانه ، وکنیه‌اش ابو عبدالرحمن ، از متکلمان حاذقی بر مذهب حسین‌نجار بود ، ولـی درمسئله ادراك با او مخـالفت میکرد ، ودر عین حال شاعـری مطبوع ، و از مردمان بصره بود که بمدینة‌السلام کوچ کرده و سپس از آنجا بسامرا ، رفت . واین‌کتابها از اوست : کتاب خلق‌الافعال . کتاب الادراك .

سلاّم قاری

مکنی بابومنذر ، که اهل عدل[۱] ویرا ابو مدبر لقب داده‌اند . برده وی بکنیزکی که داشت دست درازی کرد ، سلام باو گفت ، وای بـرتو، این چه‌کاری است که کـردهٔ، جواب داد ، خواست خدا بود ، سلام گفت ، تو را آزاد میکنم ، زیرا بقضاء و قدر معرفت داری، وآن کنیزك را بعقد وی درآورد . این‌کتابها از اوست : کتاب ....

عبدالله بن داود

از مجبره است . و با اصحابش بطرفی میرفت ، وآنها میدانستند که بکجـا میخواهد برود ، از او پرسیدند آیا فلان و فلان را بـا هم صلح دادی ، گفت ، صلح دادیم ، اگـر خداوند درآن فسادی نکند . و این‌کتابها از اوست : کتاب .....

کرابیسی

ابوعلی حسین‌بن علی‌بن یزید مهلبی کرابیسی ، از مجبره وعارف بحدیث وفقه بود . و او را باین‌جهت در اینجا ذکر مینمائیم که بیش از دیگران بمجبره نزدیك بود . ودر... وفات یافت و این‌کتابهـا از اوست : کتاب المدلسین فی‌الحدیث . کتاب الامامه ـ و در آن کینه‌توزی با علی علیه‌السلام کرده است .

غلامان کرابیسی

فستقه ، نامش محمدبن علی (ازمجبره) . و ابن ناجیه (از مجبره) . و شمخصه .

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ۲۹۰ و ۲۹۱ این‌کتاب .

(از مجبره) واین کتاب ازفستقه است : کتاب غریب‌الحدیث و تصحیح‌الاثار ـ که کتابی است است بزرگ و ناتمام .

ابن ابوبشر

ابوالحسن علی بن اسماعیل‌بن ابوبشر اشعری ، از مـردم بصره بود ، در ابتدا از معتزلیان بشمار میرفت و سپس از عقیده بعدل و خلق قرآن دست برداشته و توبه‌کرد . ودر روز جمعه در مسجد جامع بصره برکـرسی بالا رفته و با صدای بلندگفت ، آنانکه مـرا می‌شناسند شناخته‌اند ، وآن‌کس‌که مرا نمیشناسد ، خود را بوی معرفی مینمایم ، من‌فلان پسر فلانی هستم و میگفتم[۱] که قرآن مخلوق است و دیدگان خدا را نبینند ، وکارهای زشت وپلید همه از من است[۲] و من از آن توبه نموده و دست برمیدارم ، و عقیده برد معتزلیان دارم و فضایح اعمالشان را نشان خواهم داد[۳] .

و ابن ابوبشر شوخ مشرب و بذله‌گوئی داشت، و در ... وفات یافت. این‌کتابها از اوست : کتاب‌اللمع . کتاب الموجز . کتاب ایضاح البرهان . کتاب التبیین عن‌اصول الدین. کتاب الشرح و التفصیل فی‌الرد علی اهل الافك والتضلیل .

و از پیروان او ، دمیانی ، و حمـویه بودندکه (هردو) از مردم سیرافند[۴] و او را در دروغها ، و آشوب گریهایش کمك و یاری نموده و عالم بمـذهب‌او بودند ، وکتابی از ایشان بدست نیاورده‌ایم .

و از مجبره

کوشانی است ،که نامش .... و با صالحی مناظـره‌هائی داشته ، وکتابهائی در این مذهب تألیف نموده ،که ازآن جمله است :کتاب خلق‌الافعال[۵] . کتاب الرؤیه . کتاب ....

۱ـ ف (کتب بخلق‌القرآن) ش (کنت اقول بخلق‌القرآن) . ۲ـ ف(و اناافعال‌الشر) ش (وان افعال‌الشر) . ۳ـ ف (فخرج بفضائحهم) ش (مخرج لفضائحهم) .
٤ـ سیراف شهر بزرگی در ساحل دریای فارس استکـه در قدیم باراندازکشتیهـای هند بود (معجم‌البلدان) . ۵ـ ف (خلق‌الافلاك) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن چهارم - از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل

بر اخبار متکلمان خوارج و نام کتابهای آنان

محمدبن اسحاق گوید : رؤساء این گروه بسیارند ، و همه صاحب تألیف نیستند ، و ممکن است کسانی راکه‌ما صاحب تألیف ندانیم کتابی داشته باشندکه بدست ما نرسیده است، زیرا کتابهای آنان در خفاء نگهداری میشود .

واز متکلمان آنان

الیمان بن رباب است

کـه از بزرگان و رؤساء خـوارج بود . و در ابتداء از ثعلبیان[1] بشمار میرفت پس

۱ـ ثعلبیان ـ پیروان ثعلبةبن عامر (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـص ۲۰۷) .

ازان بعقیده بیهسیان[۱] گـروید . و با فراست و متکلم و صاحب تألیفاتی بود . و این است کتابهائیکه دراین زمینه دارد : کتاب المخلـوق . کتاب التوحید . کتاب احکام المؤمنین . کتاب علی‌المعتزلة فی‌القدر . کتاب‌المقالات . کتاب اثبات امامة ابی‌بکر . کتاب الرد علی‌-المرجئه . کتاب الرد علی حمادبن ابی‌حنیفه .

یحیی بن کامل

ابوعلی یحیی بن‌کامل بن طلیحه جحدری[۲] . در ابتدا از پیروان بشر مریسی ، و از مرجئه بود ، بعد مذهب اباضیه[۳] را پیش گرفت ، و این کتابها از اوست : کتاب المسائل‌التی جرت‌بینه و بین جعفربن حرب . معروف بالجلیلة . کتاب‌المخلوق . کتاب التوحید والرد علی‌الغلات و طوائف‌الشیع .

صیرفی

ابوعلی (محمد) بن حرب ، از متکلمان خوارج ، و از هـلالیان بنی هلال بود . و این کتابها از اوست : کتاب ....

عبدالله بن یزید اباضی

از بزرگان، و متکلمان خوارج است و این‌کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب علی‌المعتزلة . کتاب الاستطاعه . کتاب الرد علی‌الرافضة .

حفص بن اشیم

از خوارج ، و این‌کتاب ازاوست : کتاب الفرق و الرد علیهم ــ که از جبیربن غالب روایت‌کرده است .

و از مردمان پرهیز کارخوارج

طالح ، وداود، و زیاد اعصم، میباشندکه درمسائلی با هم مختلفند ، وکتابی ازایشان

۱ـ بیهسیان ـ پیروان ابوبیهس هیصم بن جابر از بنی سعدبن ضبیعة بن قیس (ر. ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۱ ـ ص ۱۹۶) .

۲ـ ف (الخدری) .

۳ـ اباضیه ــ پیروان عبدالله‌بن اباض ، از بنی‌مرة‌بن عبید ، از بنی‌تمیم (ر.ك . ملل و نحل شهرستانی ج ۱ـ ص ۲۱۲).

بدست نیامد .

و از رؤساء اباضیه که تألیفی دارند

ابراهیم بن اسحاق اباضی است ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الرد علی‌القدریة . کتاب‌الامامة .

صالح ناجی ؛ از بنی نـاجیه ، که از بزرگان خوارج بود و این‌کتابها از اوست : کتاب التوحید . کتاب الرد علی‌المخالفین .

هیثم‌بن ناجی هیثم ، واین‌کتابها ازاوست : کتاب الامامة . کتاب‌الرد علی‌الملحدین.

خطاب‌بن .... و این‌کتابها از اوست : کتاب ....

بسم الله الرحمن الرحيم

فن پنجم - از مقاله پنجم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار جهانگردان و زاهدان و عابدان و صوفیانی که

در حوادث زمانه و اوهام پیشگوئی داشتند

محمدبن اسحاق گوید : بخط ابومحمد جعفر خلدی که یکی از رؤساء صوفیان و مردی پاکدامن و زاهد بود خواندم، و آنچه را که بخطش خوانده بودم شفاهاً نیز بمن گفت که : من از ابوالقاسم جنیدبن محمد آموخته‌ام و بگفته وی ، او از ابوالحسن سری‌بن مغلس سقطی آموخته، وسری از معروف کرخی ، و معروف کرخی از فرقد سنجی ، و او نیز از حسن بصری ، و حسن از انس‌بن مالك آموخته، و حسن هفتاد نفر از بدریان[1] را دیده

۱- بدریان بکسانی گویند که درجنگ بدر در رکاب پیامبر بوده‌اند. (ر.ك. منتهی‌الارب).

بوده است .

نام عابدان و زاهدان و صوفیان

بنوشته او[۱]

حسن بن ابوالحسن بصری ـ که پیش از این گفته شد. محمدبن سیرین . هرم بن حیان. علقمهٔ اسود . ابراهیم نخعی شعبی. مالك‌بن دینار . محمدبن واسع . عطاء سلمی . مالك‌بن انس . سفیان ثوری ـ که ذکرش خواهد آمد . اوزاعی ـ که ذکرش خواهد آمد . ثابت بنانی . ابراهیم تیمی . سلیمان تیمی ـ که پیش از این گفته شد . فرقد سنجی . ابن سماك. عتبة‌بن غلام . صالح‌مری ـ دهقان. ابراهیم‌بن ادهم. عبدالواحدبن زید ابن‌منکدر. محمدبن حبیب فارسی. ربیع‌بن خیثم. ابومعاویه اسود . ایوب سختیانی. یوسف‌بن اسباط. ابوسلیمان دارانی . ابن ابو حواری . داود طائی . فتح موصلی . شیبان راعی . معافابن عمران . فضیل‌بن عیاض .

یحیی‌بن معاذ رازی

از زاهدان شب‌زنده‌دار ، و عابد بود ، و پیروانی داشت ، و در سال دویست و شش درگذشت . و این کتاب از اوست :کتاب (مراد) المریدین .

الیمانی

عمر بن محمدبن عبدالکریم ، مکنی بابوحفص ، از زاهدان و صوفیان بود . و این کتاب از اوست :کتاب قیام‌اللیل والتهجد .

بشر بن حارث

عابد و زاهد بود ، و در سال دویست و بیست و هفت درگذشت . و این کتاب از او است . کتاب‌الزهد .

۱ـ ابو محمد جعفر خلدی .

نام زاهدان و صوفیانی که تصنیفاتی داشتند و نام آن تصنیفات

حارث بن اسد

محاسبی بغدادی، از زاهدانی است که درعبادت و زهد و پند و موعظه ، سخن‌رانیهائی داشته و فقیه و متکلم برجستهٔ بود . در حدیث نیز نگارشاتی دارد و برویه عابدان و زاهدان معرفت داشت و درسال دویست وچهل‌وسه درگذشت ، این کتابها از اوست : کتاب التفکر والاعتبار . خطیب گوید ، که او در زهد ، واصول دیانت ، وردبرمعتزلیان کتابهای زیادی دارد .

عبدالعزیز

بن‌یحیی مکی، در طبقه حارث ، و نامش عبدالعزیز بن یحیی بن عبدالملک‌بن مسلم بن میمون کنانی است ، که متکلم برجستهٔ بود ، و درکلام ، وزهدکتابهائی داشت و در ... وفات یافته ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الحیده فیماجری بینه و بین بشرالمریسی .

منصوربن عمار

کنیه‌اش ابوسری‌و از زاهدان پاکدامن بود ، ونام آنچه راکه از وی فرامیگرفتند مجلس گذاشته بود نه‌کتاب ، و از آن جمله است : مجلس فی‌الحسن[1] . مجلس الدیباج . مجلس صفةالابل. مجلس‌السل[2] . مجلس فی ذکرالموت. مجلس فی‌حسن الظن بالله . مجلس فی‌العینة والدین. مجلس فی‌البلی . مجلس‌السحاب علی اهل‌النار. مجلس فی‌انظر و نانقتبس من نورکم[3] . مجلس فی الغمسة فی‌النار[4] مجلس العرض علی‌الله عزوجل . مجلس‌التقفوریة فی‌الغزو . مجلس‌المسجا فی ذکرالموت .

۱ـ ف (فی‌الجنین) در ش ـ نقطه ندارد و احتمال میرود (فی‌الحنین) باشد .

۲ـ ف (السبیل) در ش ـ نقطه ندارد و احتمال دارد (النیل) باشد .

۳و۴ ـ ش ـ این مجلس و مجلس بعد از آنرا بصورت عمودی نوشته‌که اولی در بالا ، (مجلس فی‌انظرونا) ودر زیرآن (نقتبس من نورکم) است . و دومی دربالا (مجلس‌فی‌الغمسه) و درزیرآن (فی‌النار) است و ظاهراً فلوکل از روی اشتباه آنرا افقی خوانده‌که قسمت بالا بهم مخلوط شده وچنین است (مجلس فی انظرونا مجلس فی‌الغمسه) و در قسمت دوم نیزکلمه مجلس برآن افزوده و نوشته است (مجلس نقتبس من‌نورکم فی‌النار) درصورتی‌که اولی‌صریح آیه قرآن در سوره حدید آیه ۱۲ است (ر. ك. چاپ فلوکل ص ۱۸٤ یا چاپ مصر در سال ۱۳٤۸ـ ص ۲٦۱) .

برجلانی

نامش محمدبن حسین، مکنی بابوجعفر. کتابهائی درزهد و پرهیزکاری تالیف‌کرده است. وفاتش در .... و این‌کتابها از اوست: کتاب الصحبة. کتاب‌المتیمین. کتاب‌الجود والکرم. کتاب الهمة. کتاب‌الصبر. کتاب‌الطاعة.

عتبهٔ غلام

یکی از زاهدان است. و این‌کتاب از اوست: کتاب رسالته فی‌الزهد.

ابن ابوالدنیا

نامش عبیدالله‌بن محمدبن عبید، مکنی بابوبکر، از قرشیان و فرزندان[1] .... بود و سمت ادب‌آموزی مکتفی بالله را داشت. مردی پرهیزکار و زاهد و عالم باخبار وروایات بشمار میرفت. و درروز سه‌شنبه چهاردهم جمادی‌الاخر سال دویست وهشتاد ویك در گذشت. این‌کتابها از اوست: کتاب مکایدالشیطان. کتاب‌الحلم. کتاب فقه‌النبی علیه‌السلام. کتاب ذم‌الملاهی. کتاب ذم الفحش. کتاب العفو. کتاب ذم‌المسکر. کتاب التوکید. کتاب فضل شهر رمضان. کتاب صدقةالفطر. کتاب تزویج فاطمه علیهاالسلام[2]. کتاب القرائة. کتاب الاصوات. کتاب‌الامر بالمعروف والنهی عن‌المنکر. کتاب الهم والحزن والکمد. کتاب الاخلاص فی‌النیة. کتاب الطواعین. کتاب الصبر و آداب اللسان. کتاب النوادر. کتاب الرغائب. کتاب التوابع. کتاب اخبار قریش. کتاب ذم‌الدنیا. کتاب صفة‌المیزان. کتاب صفة‌الصراط. کتاب الموقف. کتاب شجرة طوبا. کتاب سدرةالمنتهی. کتاب مکارم‌الاخلاق. کتاب ذکرالموت والقبور. کتاب فعل‌المنکر. کتاب التقوی. کتاب زهد مالك بن دینار.

ابن جنید

نامش .... و این‌کتابها از اوست: کتاب المحبة. کتاب الخوف. کتاب الورع. کتاب الرهبان.

---

۱ ـ ف (من ولاء) ش (من ولد) باضافهٔ نقطه‌ها.

۲ ـ ف (رضی‌الله عنها).

مصری

ابوالحسن علی‌بن محمدبن احمد . نژادش از سامرا ودرسال دویست وپنجاه وهفت در همانجا بدنیا آمد. و تربیت یافته بـود ، وبمصررفت ، و سپس ببغداد آمد و مـردی پرهیزکار ، وزاهد ، وفقیه وعارف بحدیث بود وفاتش درسال سیصدو سی‌وهشت واین کتابها در زهد از اوست : الکتاب الکبیر ـ مشتمل بـرچهل کتاب ، کـه ازآن جمله است، کتاب قیام‌اللیل . کتاب المتحابین . کتاب المـراقبة . کتاب الصمت. کتاب‌الخوف . کتاب التوبة . کتاب‌الصبر . کتاب الانـاث والمجانین. کتاب الجامـع‌الصغیر فـی‌الاداب . کتاب الحدیث فی‌الزهد . کتاب التواضع حدیث . کتاب الاخلاص .

و بجز اینها ، در فقه نیز این تألیفات را داشت : کتاب المناسك . کتاب‌الطهارة . کتاب الصلوة. کتاب الفرائض . کتاب النیة . کتاب الزکوة . کتاب‌الصیام . کتاب‌فضل‌الفقر علی‌الغنی .

گروهی دیگر از صوفیان

غلام خلیل

نامش عبدالله‌بن احمدبن محمدبن غلاب‌بن خالدبن فراس‌باهلی ، معروف بغلام‌خلیل. وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب الدعاء . کتاب الانقطاع الی الله جل اسمه . کتاب الصلوة . کتاب المواعظ .

سهل تستری

بن عبدالله‌بن یونس‌بن عیسی‌بن عبدالله‌بن رافع تستری صوفی. وفاتش در ..... واین کتابها از اوست: کتاب دقائق‌المحبین . کتاب مواعظ العارفین . کتاب جوابات اهل‌الیقین.

فتح موصلی

بندهٔ زرخرید ، و زاهد صوفی منش بود . کتابی از او بدست نیامده ، ولی سخنانش را بخاطر میسپردند ، والفاظش را نوشته وآویزان میداشتند .

ابوحمزهٔ صوفی

نامش محمد بن ابراهیم . این کتابهـا از اوست : کتاب المنتمین من‌السیاح والعباد والمتصوفین . که آنرا یکی ازصوفیان بنام ابوالحسن احمدبن محمد دینوری ازوی روایت کرده است ، و از این شخص من اینها را دیده‌ام[۱] : کتاب الابدال . کتاب مواطن‌العباد .

محمدبن یحیی ازدی

یا ـ آدمی ـ این تردید از من است ـ و این‌کتاب از اوست : کتاب التوکل ـ که آنرا ابوعلی محمدبن معن‌بن هشام ، از وی روایت‌کرده است .

جنیدبن محمدبن جنید

این شخص از فـرزندان جنید اولی نمیباشد . وی از متکلمان مـذهب صوفیه بعد از سال سیصد بود. واین‌کتابها از اوست : کتاب امثال القرآن . کتاب‌الرسائل . مشتمل بر...

سخن درباره مذاهب اسماعیلیه

ابو عبدالله رزام درکتابیکه بررد اسماعیلیه نوشته ، وپرده از مذاهب آنان برداشته، گفتاری داردکـه ما آنرا بـا همان الفاظ در اینجا میآوریم ، و عهده‌دار صدق وکذب او نیستیم .

وی گوید : عبدالله‌بن میمون معـروف بقداح ، از مردم قورح‌العباس ، نزدیك بشهر اهواز بود . پدرش میمون ـ که فرقه معروف بمیمونیه منسوب باوست ـ پیروی خود را از دعوی ابوخطاب محمدبن ابو زینب در خدا بودن علی علیه‌السلام[۲] آشکار ساخت . میمون و پسرش هـردو از دیصانیان[۳] بودند . و عبدالله مدتها دعوی پیامبری کرده، و شعبده‌هائی داشته ، ومیگفت زمین زیرپایم بهم در پیچد، و بهرجا که خواهم درکوتاهترین مدت‌میروم. وخبر ازحوادثی کـه در شهرهای دور اتفاق میافتاد میداد . و جیره خوارانی در همه جـا داشت که در اثـر بذل و بخششهای فراوانی درکارهای اسرارآمیزش ویرا یاری و همراهی

۱ ـ ف (وله من‌الکتب) ش (ورایت‌لهذا‌الرجل) .

۲ ـ ف (رضی‌الله عنه) . ۳ ـ رجوع‌کنید بدیصانیان این‌کتاب ص ۶۰۲ .

میکردند، وکبوترانی باخود داشتند که از جاهای مختلف باقامتگاهش روانه مینمودند، و او باطرافیان خبرهائی راکه بدست میآورد داده وآنان راگمراه میکرد. پس از مدتی بعسگر مکرم[1] نقل مکان کرد، ولی چون در سختی و فشار قرارگرفت، ازآنجا بگریخت، و دوخانهٔکه در محله معروف بساباط نوح داشت درهم کوبیده شد، درجای یکی مسجدی برپا شد و یك خانه دیگر هنوزبحال ویرانی باقیست. پس ازان ببصره رفت، و بر گروهی از فرزندان عقیل‌بن ابوطالب درآمد.

درآنجا نیز در تنگنای سختی افتاد، و بسلمیه[2] نزدیك حمص[3] فرارکرد، و درآنجا کشتزارهائی خریده، و دعات خود را باطراف کوفه گسیل داشت. در اینجا مردی به نام حمدان‌بن اشعث ملقب بقرمط، که برای کوتاهی اندام وپاهایش ویرا بآن لقب می‌خواندند، دعوت او را پذیرفت. قرمط در دهکده قس بهرام کشاورزی و نقاری[4] داشت. و چون بسیار با هوش وتیز فهم بود سمت ریاست پیداکرده، و عبدان، صاحب تصنیفاتی راکه بیشتر آنها منحول بود، برای نشر دعوت خود برگزید. و او دعاتی باطراف کوفه فرستاده و اقامتگاه خود را درکلواذی[5] قرار داد. و عبدالله‌بن میمون یکی از پسران خود را معین کردکه از طالقان[6] با وی مکاتبه نماید. و این ماجری در سال دویست وشصت ویك بود. سپس عبدالله درگذشت، وپسرش محمد جانشین اوگردید. پس از مرگ محمد، میان‌دعات وهم کیشانشان[7] اختلافی‌پیداشد، برخی برادرش‌احمدبن‌عبدالله‌راجانشین اودانستند،ودیگران عقیده داشتندکسیکه جانشینی اورا دارد، پسراوست که نامش احمد وملقب بابوشلعلع است.

۱ــ رجوع کنید ص ۱۰۲ این کتاب.

۲ــ سلمیه شهر کوچکی در طرف حما از توابع حمص است (معجم‌البلدان).

۳ــ حمص بکسر اول و سکون دوم شهر مشهور قدیمی و بزرگیست‌که میان دمشق و حلب واقع است (معجم‌البلدان).

٤ــ نقار ـ سوراخ‌کننده سنگ یا تخته (اقرب‌الموارد).

٥ ـ کلواذی دهکده‌ایست که در شاه راه میان بغداد و مدائن قرار داشت و در دوران بنی‌عباس شهر مهمی گردید (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۳۱).

٦ـ طالقان نام دومحل است یکی در خراسان میان مرو رود و بلخ. و یکی هم میان ابهر و قزوین (معجم‌البلدان).

۷ـ ف (و اهل محلتهم) ش (و اهل نحلتهم) و نحلت ـ مذهب و دیانت است (اقرب‌ــ الموارد).

پس از این جریانات سعیدبن حسین‌بن عبدالله‌بن میمون ، بدعوت مردم برخواست، زیرا حسین در حیات پدر از دنیا رفته بود و از طرف سعیدآن دعوت در بنی علیص‌کلبیان انتشار یافت . عبدالله وپسرانش پس از بیرون رفتن از بصره همیشه دعوی انتساب بخاندان عقیل را داشتند ، و در بصره پایهٔ آن را استوارکرده بودند ، این مذهب از ناحیه آنان همه‌جا انتشار یافت ، و دعاتشان بری ، طبرستان ، خراسان ، یمن ، احساء[1] ، قطیف[2] و فارس[3] روی‌آوردند . بعد سعید بمصر رفت[4] ، و ادعاکردکه از علویان و فاطمیان بوده ، و خود را عبیدالله نامید . و با نوشری[5] واشراف و بزرگان درباری معاشرت داشت ، ودر اموال دولت ولخرجیهائی نموده[6] ، و این خبر که بمعتضد رسید ، امر بدستگیری او داد . ولی او بمغرب[7] گریخت . و چون‌دعاتش دوطائفه از بربریان آنجا را بدست‌آورده بودند، و سخنانش درآنجا معروفیتی پیداکرده بود، تصمیم گرفت در همانجا بماند ، وازآنجائیکه حس‌کرد دعوی انتسابش بعقیل مورد قبول مردم نیست ، پسربچه‌کم سنی را نشان داده و وانمودکردکه از فرزندان محمدبن اسماعیل ، و نامش حسن ، ابوالقاسم است . و بعد از عبیدالله او قائم بامر میباشد .

در دوران حسن بسیاری از پیروانش‌کارهائی کردندکه موجب استخفاف‌دین ومذهب ، و وهن مقام نبوت گردیده، ازاین‌رو مردی بمخالفت باوی برخواست‌که معروف بابو یزید محتسب، ونامش مخلدبن‌کیداد بربری‌براتی[8]، واز بنی‌یقرن[9] اباضی‌بکاوی[10] بودکه‌به‌صاحب الحمار شهرت داشت ؛ وگروه زیادی بیاری و همراهی او درآمده ، و با حسن جنگیده ،

۱ـ احساء شهر معروفی دربحرین است‌که بانی آن ابوطاهر حسن‌بن ابـوسعید جنانی قرمطی بود (معجم‌البلدان) .

۲ـ قطیف در شمال شرقی جزیرةالعرب در ساحل دریای فارس است که مرکزآن هفوف نامیده میشود (قاسم‌الاعلام ترکی) .

۳ـ ف (قدس) .

٤ـ ش ـ درحاشیه دارد (این درهم وبرهم است . وکسی راکه‌سعید نامیده . همان عبیدالله مهدیست‌که پسرش ابوالقاسم‌ملقب بقائم بوده ، و با او بمصر آمده و از آنجا بمغرب رفت ، و معلوم نیست چرا چنین درهم وبرهم‌کرده است ، انتهی) .

۵ ـ نوشری ـ عیسی، اولین والی دوره عباسیان بودکه بعداز افتادن دولت طولونی ، برمصر حکومت داشت (کتاب الولاة والقضاة ـ تألیف الکندی ص ۲۵۸ـ۲٦۷) .

٦ـ ف (تخوق) ش (تخرق) .

۷ـ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۳٤ همین‌کتاب .

۸ـ ف (الزنانی) .

۹ـ ف (یفرن) .

۱۰ـ ف (النکاری)

و او را در مهدیه[۱] محصور داشتند تا زمانیکه از دنیا رفت[۲] .

پس ازحسن پسرش اسماعیل، مکنی با بوطاهر جانشین او گردید ، و بتعظیم‌واحترام شریعت کوشید. و ابویزید چون اباضی[۳] بودن خودرا آشکار کرده بود ، مردم از او بر گشته و او را کشته ، و بدار آویختند . و این ماجـری در سال سیصدوسی‌وشش بود ، و در سال چهل ، همان اوضاع زمان حسن ، و استخفاف بدین و مذهب ، در شهر رواجی پیدا کرد، ولی خداوند زود اسماعیل را از میان برداشت . وپسرش معدابو تمیم بجای اونشست ، وی نیز در سال ..... در مصر وفات یافت ، زیرا در سال ... آن را گشوده بود ، و پسرش نزاربن معد ، مکنی بابو منصور جانشین او گردید .

در جای دیگر چنین آمده

عبیدالله در سال سی وهفت ابوسعید شعرانی را بخراسان روانه‌کرده واوبا تظاهـر بشیعه بودن ، سرکردگان قشونی را دربارهٔ خود باشتباه انداخته ، و بسیاری از مردمان را فریب داد . و پس از آنکه از دنیا رفت ، حسین‌بن علی مروزی جانشین او گردید ، ودر کار خود توانائی پیداکرد، و نصربن احمد او را بزندان افکنده و در زندان وفات یافت. نسفی جای او را گرفته . و نصربن احمد را فریب داده ، و او را از پیروان خود نموده‌و یکصدو نوزده دینار ، که هـر دیناری معادل هزار دینار بود ، خونبهای مروزی را از وی گرفت ، وچنین وانمود کرد که آنرا برای صاحب مغرب که قائم بامر است ، میفرستد . نصر بیمار و بستری گردیده و از پذیرش درخواست نسفی پشیمان شده و این پشیمانـی را بهمه گفته ، و وفات یافت . نوح بن نصر فقهاء را جمع نموده و نسفی را در آن مجلس حاضر کرده ، و آنان با وی مناظره نمودند ، و ویرا مفتضح و رسوا ساختند ، و نوح چهل‌دینار ازآن پول را پس گرفت، و نسفی و دعات او ، و بزرگان و سردارانی‌که داخل در دعوت او شده بودند ، کشته وبکلی نابودشان کرد .

حکایت دیگر

اول کسیکه از بنی قداح بشهر ری، و آذربایجان. وطبرستان رفت ، یک‌مرد پنبه‌زن

۱ـ مهدیه در افـریقا و منسوب بمهدیست و تا قیروان‌که در جنوب آن قرار دارد دو منزل راه است (معجم‌البلدان) .

۲ـ ش در حاشیه دارد (این هم درهم وبرهم است) .

۳ـ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۳۴۱ این‌کتاب .

بود ، و پس از مردن ، پسرش جای او را گرفت . وپس از مردن‌آن پسر ، غیاث نامی جانشین او گردید . و با مردن غیاث پسرش و یکنفر دیگر بنام محروم ، جانشین او شدند وآن پسر که درگذشت ، ابوحاتم ورسنانی بجایش نشست . و این شخص در ابتدا دوگانه‌پرست بود ، بعد دهری شد ، بعد بتذبذب[1] وشك و تردید افتاد . ولی در یمن ، و فارس و احساء دعاتشان همان‌کسانی بودند که از طرف عبدان خلیفه و داماد حمدان قرمط و یا از طرف سائر دعات بآنجا رفته بودند .

حکایت دیگر

پیش از بنی قداح ، ودرهمان اوان ، کسانی بودندکه تعصب زیادی برای مجوس و دولت و فرمانفرمانفرمائی مجوسیان داشته‌وکوشش میکردندکه آنها دوباره برسرکارآیند. و در اوقات مختلف ، گاهی در پنهانی وگاهی آشکار ، با دسیسه و حیله‌بازی سبب حوادث ناگواری در اسلام میشدند . گویند ابومسلم خراسانی ـ صاحب دعوت ـ نیز هواخواه‌آنان بوده ، و در این زمینه‌کار میکرد ، و سبب نابودیش همین شد . و ازکسانیکه این‌کار را پیشه خود ساخته وآشکارا پرده از آن برداشت ، بابك خرمی[2] است‌که شرح‌آن در مقاله نهم خواهدآمد .

وکسیکه با عبدالله در این‌کار زمینه‌سازی و همراهی داشت ، مردی بود بنام محمدبن حسین، ملقب بزیدان از محال کرج[3] ،کاتب احمدبن عبدالعزیز بن ابودلف . و او درفلسفه و نجوم مهارت داشت ، و از شعوبیان[4] کینه ورزی نسبت باسلام بوده ، و عقیده بـاثبات و پایداری نفس ، و زمان، و مکان ، و هیولا داشت ، و برای ستارگان اثرات روحانی قائل بود . و شخص مورد اعتمادی بمن‌گفت ،که او بخیال خود ، در احکام نجومی دیده بود که دولت اسلام منتقل‌بدولت ایرانیان‌میگردد، ودینشان‌ـ که مجوسیت‌باشدـ درهشتمین‌مقارنه انتقال‌مثلثه[5] ازبرج عقرب‌است ببرج‌قوس،که برج عقرب دلالت‌برملیت، وبرج‌قوس‌ـ دلالت برکیش ایرانیان دارد ، وبهمین جهت میگفت : امیدوارم ،که سبب این تحول من باشم . و چون‌ثروتمند . وبا همت. وحیله‌گر بود ، بزمینه سازی برای این دعوت ، و پشتیبانی‌از این قداح پرداخته ، واز همراهی ، وکمکهای مالی باوکوتاهی نداشت . این دو نفر در

۱ـ ف (تزندق) . ۲ـ در متن عربی (حرمی) .

۳ـ کرج محرکة شهر ابودلف عجلی است (منتهی‌الارب) .

٤ـ شعوبیان‌گروهی بودندکه برغرور و خودپسندی عربان و تحقیر سائر اقوام بدیده انتقاد نگاه میکردند (تاریخ ادبیات ایران تألیف‌آقای دکتر صفا ج ۱ ـ ص ۲۵ـ۲۹) .

۵ ـ مثلثه برج عقرب عبارتست از برج سرطان و عقرب و حوت (فرهنگ نفیسی) .

عسکر[۱] با هم ملاقات نمودند ، زیـرا زیدان از طرف حمویه وزیر ابو[۲]دلف برای تقاضای امارت بر مکه ، ومدینه و اظهار اطاعت و انقیاد بدربار و درباریان بآن شهـر آمده و در همانجا وفات یافته ، وکارها یکسره ، بدست ابن قداح افتاد .

این بود آنچه کهدر اینباره بدستآوردهایم ، و خداوند بهتر از همه بصحت و بطلان آن آگاه است .

نام مصنفان اسماعیلیه

و تصنیفات آنان

عبدان ، که در پیش گفته شد ، از همه بیشتر کتاب تصنیف کرد ، و دیگران هم اگر تصنیفی داشتند ، باو نسبتمیدادند ، و فهرستی از تصنیفات خود داردکه ازآن جمله است : کتاب الرحاوالدولاب . کتاب الحدود والاشباه. کتاباللامع. کتاب الزاهر . کتابالمیدان. وازکتابهای بـزرگ است : کتابالنیران . کتاب الملاحم . کتابالمقصد . وهمین کتابهای احمقانه[۳] ، موجود و متداول میانآنان بوده ، و باقی محتویات آن فهرست را ندیدهایم ، وکسی را سراغ نداریم که آنها را دیده باشد .

و بلاغات هفتگانهٔ دارندکه عبارتست از : کتاب البلاغالاول ــ برای همه مردمان. کتابالبلاغالثانی - برای کسانیکه کمی بالاتر رفتهاند . کتاب البلاغالثالث ــ برایآنهائیکه یکسال از ورودشان باین مـذهب میگذرد . کتاب البلاغالرابع ــ برای آنهائیکه دو سال باین مذهب درآمده باشند . کتابالبلاغالخامس ــ برای آنهائیکه سه سال در این مـذهب هستند . کتاب البلاغالسادس ــ برای کسانیکه چهار سال دراین مذهب هستند . کتابالبلاغ-السابع ــ که در آن نتیجه این مذهب و مکاشفات بزرگ آن است .

محمدبن اسحاق گوید : اینکتاب را منخواندم ، و درآن چیزهای مهمی از اباحه محظورات و توهین بشرائع و پیروانآن ، دیدم .

واز بیستسال باینطرف ، این مذهب روبکمی گذاشته، وکمتر دعاتی درآن دیده شده ، و تصنیفی هم از آنهـا دیـده نشده است ، وحالآنکه در آغاز دوران معزالدوله[۴] آشکارا

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ۱۰۲ اینکتاب . ۲ــ ف (ابن) .

۳ــ در متن دارد ــ فهذهالکتب بلغة ــ و بلغت ، با تاء احمقی استکه با حماقت خود بمراد رسد (منتهیالارب) . ٤ــ معزالدوله ، نامش احمـد و سومین نفر از خـاندان آل بویه استکه در سال ۳۳٤ بغداد راگرفته و تا سال ٤٤۷ بـرآن حکومت و تسلط داشت (تاریخ ادبیات ایران ، تألیف دکترصفا ص ۲۱۱ــ۲۱۲) .

در همه‌جا شهرت و معروفیتی داشتند ، و دعاتشان درهر گوشه وکناری دیده میشد . و این چیزیست که ما در این شهرستانها میدانیم و ممکن است که در سائر نقاط ، مانند جبل و خراسان همان وضعیت سابق موجود باشد. اما در مصر وضعشان مبهم است ، و از فرمانفرما و صاحب آن مرز و بوم چیزی دیده نمیشود که حکایت از چیزهائی کند که دربارهٔ او و پدرانش میگفتند ، و جریان کارها جز آنست که بود .

مصنفان آنان ـ نسفی

در پیش گفته شد ، و این کتابها از اوست : کتاب عنوان‌الدین . کتاب اصول‌الشرع . کتاب الدعوة المنجیة .

ابوحاتم رازی

نامش .... و این کتابها از اوست : کتاب‌الزینة . کتاب بزرگیست درحدود چهارصد ورق . کتاب الجامع ـ در فقه و چیزهای دیگر .

بنوحماد از موصلیان

از زمره دعاتی بودندکه از طرف ابویعقوب خلیفه امام ، و مقیم در ری بالجزیره[۱] و اطراف آن رفتند وکتابهائی تصنیف نموده برمصنفات عبدان فزودند و از آن جمله است: کتاب‌الحق النیر . کتاب‌الحق المبین . کتاب بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم .

مرد معروف بابن حمدان

نامش .... در موصل او را دیدم ، و پس از مرگ بنوحماد ، او از دعـاة بود ، و کتاب‌های زیادی تألیف‌کرده ،که از آن جمله است : کتاب الفلسفة‌السابعة .

ابن نفیس

ابوعبدالله، از بزرگان دعات، وسمت جانشینی ابویعقوب را در بغداد داشت ، وبرای

۱ـ الجزیره ـ بشهرهائی اطلاق میشود که میان دجله وفرات است ومعروف به‌بین‌النهرین بوده و شمال غربی آن را الجزیره ، و جنوب شرقی آن را عراق گویند (اعلام المنجد) .

پاره چیزهائیکه ابویعقوب از وی شنیده بود ، از وی روی بگردانید و گروهی از ایرانیان را فرستادکه او را در خانه‌اش[1] بناگـاه کشتند ، وکتابـی از او دیده نشده و قتلش در سال .... بود .

دبیلی

این شخص همپایه ابو عبدالله بود ، و این دونفر برای ریاست با هم کشمکش داشتند، و سالها پس از ابوعبدالله زنده بود ، و تألیفی ندارد .

حسنابادی

نامش ... . و من او را دیده ، و با پیروانش بنزد او میرفتم ، منزلش در ناحیه بین‌القصرین[2] وکارهایش ظریف ، و معانی عبارات وسخنان و هرچه راکه بیان میکرد شگفت‌آور بود ، و برای پیش‌آمدی‌که در بغداد ، پس از تبعید شیر مدی دیلمی ، برایش دست‌داد، بآذربایجان رفت ، از طرفداران شیر مدی بود .

حلاج و مذهب او

و حکایاتی که از وی شده و نام‌کتابهای او و پیروانش

نامش حسین‌بن منصور ، و درباره شهر و محل نشو و نمـایش اختلاف است ، بعضی او را از خراسان ، و بعضی از نیشابور ، و بعضی از مـرو ، و بعضی از طالقان ، و بعضی از اصحابش او را از ری ، و دسته دیگـر او را ازکوهستان دانسته‌اند ، و البته بـدرستی چیزی دراین امر بدست نیامده است .

بخط ابوالحسین عبیدالله بن احمدبن ابوطاهر خواندم : حسین‌بن منصور حـلاج ، مرد افسونگر و شعبده‌بازی بودکه صوفی‌منشی داشت و بالفاظشان خودی میآراست ، وادعا میکـردکه عالم بتمام علوم است ، درحالیکه در همه علوم چون صفری بود . ازکیمیا چیز کمی میدانست ولی جاهلی بود بی‌پروا ، و سرسخت ، و نسبت بپـادشاهان جسور ، و در واژگون‌کردن دولتها از ارتکاب هیچ‌گناه بزرگی روگردانی نـداشت . در نزد پیروانش

۱ــ ف (فی‌کاره) ش (فی‌داره) .

۲ــ ناحیه بین القصرین محله‌هائیست میان قصرالخلد وقصرالقرار، و از بناهای منصور در بغداد است (دلیل خارطة بغداد ص ۷۵) .

دعوی خدائی میکرد و قائل بحلول بود . در مقابل پادشاهان خود را شیعه ، و در پیش عامه مردم ، خود را صوفی‌منش جلوه میداد ، و در لابلای تمام اینها ادعا داشت که خدا در او حلول کرده ، و او همان خداوند است . و حال‌آنکه خداوند تبارك و تعالی بالاتر از این سخنان است .

و باز گوید : وی شهر بشهر میگشت ، و هنگامیکه دستگیر شد ، ویـرا بابوالحسین علی‌بن عیسی سپردند ، و او با وی مناظره‌ها داشته ، و دید که هیچ بهرهٔ از علوم قرآنی ، و فقه ، و حدیث ، و شعر ، و علوم عربیت ندارد ، از این‌رو بوی گفت ، تو اگر طهارت و واجبات خودرا آموخته بودی فائده‌اش بیشتر از این نامه‌نگاریهائی نود . که ندانی‌درآنها چه‌میگوئی ؛ وای برتو ، چقدر بمردم مینویسی ، فرودآید آن صاحب نور شعشعانی که بعد از تشعشع پرتو افشانیهائی دارد . و توبی‌اندازه سزاوار تأدیب و تنبیه هستی . سپس امـر کرد او را در طرف شرقی ، درمحل مجلس شرطه ، و همچنین در طرف غربی ، آویزان دارند وبعد بدارالحکومه برده ، و درآنجا بزندان اندازند. و او با چرب زبانی ، خود را بآنان نزدیك‌کرد ، آن چنانکه گمان بردندکه درگفتارش حق بجانب اوست .

و در روایتی آمده ، که وی درآغازکارش مردم را به پیروی از رضا آل محمد دعوت مینمود ، وچون از وی سعایت شد ، در جبل[1] دستگیر گردیده ، و بتازیانه بستند . وگویند ابوسهل نوبختی را بخود دعوت‌کرد ، و نـوبختی بفرستادهٔ وی‌گفته بود : من سرسلـله مذهبی میباشم ، و دنبال من هزاران نفرندکه اگر من دعوت ویرا اجابت نمایم آنان نیز از من پیروی خواهندکرد، اگر موی سر مراکه از جلو ریخته است دوباره برویاند ، من چیز دیگری از وی نخواهم خواست ، وآن فرستاده رفت ، ودیگر برنگشت .

روزی دست را تکان دادکه برگروهی مشك‌بارید . و باردیگر دست را تکانی داده و ازآن سکه درهم فروریخت ، یکی از حاضران ، که فهمیده و با هوش بود ، بوی‌گفت ، این‌که همان درهم معروف است ، و من بتو ایمان‌آورم اگر درهمی بدهی‌که برآن نام تو و پدرت باشد، گفت این‌کار شدنی نیست ، زیرا چنین درهمی ساخته نشده ، آن مردگفت، کسیکه حاضر میکند چیزی راکه حاضرنیست ، پس باید بتواند چیزی را بسازدکه ساخته نشده باشد .

زمانیکه بنصر حاجب سپرده شده بود ، نصر را فریب داد . و درکتابهایش دیده شد، که خود را غـرق‌کننده قوم نوح ، و هلاك‌کننده عاد و ثمود خوانده است . و همینکه‌کارش بالاگرفت ، وشهرت یافت ، و سلطان وقت بردرستی و صحت‌آن آگاه گردید ، دستور داد

۱ـ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۷۴ همین‌کتاب .

هزار تازیانه بوی زنند، و دستهایش را بریده وسپس ویرا درآتش بسوزانند . و اینماجری درآخر سال سیصدونه اتفاق افتاده است .

سبب دستگیری وی

بخط ابوالحسن بن سنان خواندم . در سال دویست و نود و نه کارهای حلاج برملا شده و شهرت یافت ، و سبب دستگیریش این شد ، که رئیس چاپارخانه شوش[1] از خانههـای پشت حصار شهر که در زمینهای مفروز قرار داشت، میگذشت ، زنی را در یکی ازکوچهها دیدکه میگوید ؛ مرا رها کنید ، ورنه خواهم گفت ، بعربهائیکه در خدمتش بودند ، امـر کرد او را دستگیر کردند ، و از او پرسید ، چه پیش خودداری ، جواب داد هیچ ندارم او را بخانه برده و تهدیدکرد . زن گفت : مـردی درکنار خانه من فرود آمده کـه او را حلاج خوانند ، وگروهی شب و روز بهپنهانـی بر وی درآیند ، وسخنانی برخلاف رضای خداوند با هم دارند ، فوراً بهمراهـان خود ، و مأموران دولتی دستور داد آن خـانه را جستجو وکاوش نمایند ، و آنان بدستور او عمل کرده ، و مردی راکه موهای سرو ریش او سفید بود با هرچه همراه داشت دستگیر نمودند ، که ازآن جمله ، مقداری نقدینه ، و مشك، و جامه ، و عصفر[2] و عنبر ، و زعفران بود . آن مردگفت ، شمـا از من چه میخواهید ، گفتند توحلاج هستی ، وی منکرشده ، و اظهار داشت ، من نه حلاج هستم ، و نه حلاج را میشناسم، ویرا بخانهعلیبن حسینرئیس چاپارخانه بردند ، که در اطاقی ویرا زندانیکرده، و از وی تعهدگرفت که فرار نکند و هرچه از دفتر ، وکتاب ، و پارچههائیکـه همراهش بود ضبطکردند . این خبر که در شهر پیچیده شد ، مردم برای دیدنش آمدند ، و علی بن حسین از وی پرسید ،آیا تو همان حلاج نیستی ، ویمنکر شده ، ویکی از مردمان شوش گفت ، من حلاج را بنشانهٔ ضربتیکه در سردارد میشناسم . پس از جستجـو ، آن نشانه در سرش دیده شد، وحلاج غلامیبنام دبّاس داشته که دستگیرومدتها در زندان ، زیرشکنجه وآزار بوده ، و پس از چندی باگرفتنکفیلی آزادش نموده ، و از وی سوگندگرفتندکـه بجستجوی حلاج در آید ، و مال فراوانی بـاو دادند ، او نیز در جستجوی حلاج بشهرها میرفت اتفاقـاً در همان اوان بشوش درآمد ، و این خبر راکه شنید بشتاب نزد مـأموران حکومتی رفته ، وجریان راگفته ، وچون محقق شدکه همو حلاج است ، از آنجا روانهاش کردند ، وآن پیشآمدها برایش دست داد .

۱ـ شوش یا ـ سوس شهریست درخوزستانکه قبر دانیال درآنجاست (معجمالبلدان) .

۲ـ عصفر ـ گلکافشه ، و رنگ سرخ (فرهنگ نفیسی) .

کسیکه بکشتن حلاج تصمیم گرفت ، و بمرحله اجرا گذاشت ، حامدبن عباس بود ، درحالیکه نزدیك بود سلطان ، امر برهائیش دهد . زیرا وی از راه دعا ، و تعویذات ، حامد وخدمتکاران، وزنانش را فریفته ، خودکرده ، باکم‌خوردن ، و بسیار نماز خواندن، وهمیشه روزه داشتن‌آنان را فریب داده‌بود، بطوریکه نصر قشوری ویرا شیخ صالح میخواند، و حامد غلطهای او را پابرجا میکرد. تا وقتی ویرا بپارهٔ چیزها متهم داشتند، و وی اظهار داشت من‌با شما مباهله[1] خواهم‌کرد . حامدبوی گفت : پس صحت دارد که مرتکب چیزهائی هستی ،که ادعای آنرا داری ، و او راکشته و درآتش انداخت .

نام کتابهای حلاج

کتاب طاسین‌الازل والجواهرالاکبر والشجرة الزیتونةالنوریه . کتاب‌الاحرف‌المحدثة والازلیة والاسماء الکلیة . کتاب‌الظل الممدود والماءالمسکوب والحیاةالباقیة . کتاب حمل‌النور والحیاة والارواح . کتاب الصهیون . کتاب تفسیر قل‌هوالله احد . کتاب الابد والمأبود. کتاب قرآن‌القرآن والفرقان. کتاب‌خلق‌الانسان والبیان . کتاب کیدالشیطان وامرالسلطان. کتاب‌الاصول والفروع . کتاب سرالعالم والمبعوث . کتاب العدل والتوحید . کتاب السیاسة والخلفاء والامراء . کتاب علم‌البقاء والفناء . کتاب شخص‌الظلمات . کتاب نورالنور . کتاب المتجلیات . کتاب الهیاکل والعالَم والعالِم . کتاب مدح‌النبی والمثل الاعلی . کتاب‌الغریب الفصیح . کتاب‌الیقظة و بدوالخلق . کتاب القیامة والقیامات . کتاب‌الکبر والعظمة . کتاب‌ـ الصلوةوالصلوة . کتاب‌خزائن الخیرات ـ که‌معروف است ـ بالف المقطوع، والف‌المألوف. کتاب موابیدالعارفین . کتاب‌خلق خلائق‌القرآن والاعتبار. کتاب الصدق والاخلاص . کتاب الامثال والابواب . کتاب الیقین . کتاب التوحید . کتاب النجم اذاهوی . کتاب الذاریات ذرواً . کتاب فی‌انّ‌الذی انزل علیك‌القرآن لرادك الی معاد . کتاب الذرة ، الی نصر القشوری . کتاب السیاسة الی‌الحسین‌بن حمدان . کتاب هوهو . کتاب کیف‌کان وکیف‌یکون. کتاب الوجود الاول. کتاب الکبریت‌الاحمر . کتاب السمری و جوابه . کتاب‌الوجودالثانی.

---

۱ ـ مباهله ـ با یکدیگر لعنت‌کردن ، یعنی ،گروهی‌که در امری با هم اختلاف پیدا کنند ، بدور هم جمع شوند ، وگویند لعنت خدا برآن‌کس‌که میان ما ظالم باشد فرود آید (منتهی‌الارب) و شاید نظر حلاج بآیه ۶۲ از سورهٔ آل عمران در قرآن بوده‌که موجب خشم حامد شده است .

کتاب لاکیف . کتاب‌الکیفیة والحقیقة . کتاب‌الکیفیة بالمجاز[1] .

عبدالله‌بن بکیر

از شیعیان است ، و حسن بن فضال از وی روایت‌کرده ، و این‌کتاب از اوست : کتاب فی‌الاصول .

حسین‌بن مخارق

از اجله شیعیان ، واین‌کتابها از اوست : کتاب‌التفسیر . کتاب جامع‌العلم . کتاب...

ابوالقاسم

علی‌بن احمد کوفی ، از فضلاء امامیه ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاوصیاء . کتاب ....

ابن‌کوّره

ابوسلیمان بن داودبن‌کوره ، از مردم .... و این‌کتابها ازاوست : کتاب الرحمة. کتاب ......

قنبره

نامش اسماعیل‌بن محمد ، از مردم قم[2] . و این‌کتاب از اوست : کتاب المعرفة .

حسنی

ابوعبدالله .... و این‌کتابها ازاوست : کتاب اخبارالمحدثین . کتاب اخبار معاویه . کتاب الفضایل . کتاب الکشف .

۱ـ ش ـ در حاشیه دارد (در این‌کتابها تقدم و تأخریست) .
۲ـ قم در ۱۴۴ کیلومتری تهران و مرکز تشیع و آرامگاه همشیره حضرت رضا علیه‌السلام است .

بَلَوی

نامش عبدالله بن محمد بلوی ، از قبیله ـ بلی ـ مصر است ، که از واعظان ، و فقهاء و علما بود ، و این کتابها ازاوست : کتاب الابواب . کتاب المعرفة . کتاب الدین وفرائضه.

ابن عمران قمی

ابوجعفر محمد بـن احمدبن یحیی بن عمـران ، فقیه ، و این کتاب از اوست : کتاب النوادر ـ که کتابی بزرگ است .

زیدیه

داعی الی‌الله

امام ناصر بحق ، حسن بن علی بن حسن بن زیدبن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب علیهم‌السلام، پیرو مذهب‌زیدیه. ولادتش درسال.... وفاتش‌درسال... و این کتابها ازاوست : کتاب الطهاره . کتاب الاذان والاقامة . کتاب‌الصلوة . کتاب اصول‌الزکوة . کتاب الصیام . کتاب المناسك . کتاب‌السیر . کتاب‌الایمان . کتاب‌الرهن . کتاب بیع‌امهات‌الاولاد. کتاب القسامة . کتاب‌الشفعة . کتاب الغصب . کتاب‌الحدود . کتاب ....

اینها کتابهائی است که ما دیده‌ایم، و برخی از زیدیه بر آنند که او درحدود صد کتاب تألیف کرده است . که ما آن را ندیده‌ایم . و اگر کسی از خوانندگان این کتابها رادیده باشد در جای خود در این کتاب ذکر نماید . انشاءالله تعالی .

داعی الی الحق

حسن بن زیدبن‌محمدبن اسماعیل بن حسن بن زیدبن حسن بن علی، صاحب‌طبرستان، که در سال دویست در آنجا خود را آشکار داشت ، و در سال دویست وهفتاد تمام آنجا را بتصرف خود درآورد ، و پس از وی برادرش محمدبن زید ، داعی الی‌الحق جـانشین او گردیده و دیلم را بتصرف خود در آورد . و این کتابها از اوست : کتاب‌الجامع فی‌الفقه . کتاب البیان . کتاب الحجة فی‌الامامة .

علوی رسّی[1]

قاسم‌بن ابراهیم‌بن .... صاحب صعده[2]، از زیدیه بوده، وزیدیه قاسمیه را باو نسبت دهند. و این کتابها از اوست: کتاب‌الاشربه. کتاب الامامة. کتاب الایمان والنذور. کتاب سیاسةالنفس، کتاب الرد علی‌الرافضة.

هادی

یحیی‌بن حسین‌بن قاسم‌بن ابراهیم حسنی. و این کتابها از اوست: کتاب الصلوة. کتاب جامع‌الفقه.

مرادی

اززیدیه، ونامش ابوجعفرمحمدبن منصورمرادی، زیدی است. واین کتابها ازاوست: کتاب التفسیر الکبیر. کتاب التفسیر الصغیر. کتاب احمد بن عیسی، کتاب سیرة الائمة العادله.

وکتابهائی در احکام، مانند طهارت، و صلوة، بترتیب کتابهای فقه دارد. و نیز، کتاب الخمیس وکتاب رسالته علی لسان بعض الطالبیین الی‌الحسن بن زید بطبرستان، از تألیفات اوست.

عیاشی

ابونصر محمد بن مسعود عیاشی، از مردم سمرقند، و بقولی از بنی تمیم، از فقهاء شیعه امامیه بود که در غزارت علم یگانه دوران خود بشمار میرفت، وکتابهایش در نواحی خراسان اهمیت بسیاری داشته، وجنیدبن نعیم، مکنی بابو احمد، تصنیفات او را درپایان نامهٔ که بابوالحسن علی‌بن محمد علوی نوشته ذکر نموده که ما آنرا بهمانگونه در اینجا میآوریم:

کتاب‌التفسیر. کتاب‌الصلوة. کتاب‌الطهارات. کتاب‌مختصرالصلوة. کتاب‌مختصرالمختصر[3].

۱ــ ف (البرسی).
۲ــ صعده از نواحی یمن است (معجم‌البلدان).
۳ــ ف (الحیض).

كتاب الصوم . كتاب مختصر الصوم . كتاب الجنائز . كتاب مختصر الجنائز . كتاب المناسك . كتاب مختصر المناسك . كتاب العالم و المتعلم . كتاب الدعوات . كتاب الزكوة . كتاب قسم الزكوة . كتاب زكوة الفطر . كتاب الاشربة . كتاب حد الشارب . كتاب الاضاحى . كتاب العقيقة . كتاب النكاح . كتاب الصداق . كتاب الطلاق . كتاب التقية . كتاب الاجوبة المسكتة . كتاب سجود القرآن . كتاب القول بين القولين . كتاب معرفة الناقلين . كتاب الطب . كتاب الرؤيا . كتاب النجوم والفال و القيافة والزجر . كتاب القرعة . كتاب الفرقان بين حل الماكول وحرامه . كتاب البيوع . كتاب السلم . كتاب الصرف . كتاب الرهن . كتاب الشركة . كتاب المضاربة . كتاب الشفعة . كتاب الاستبراء . كتاب التجارة . كتاب القضايا و آداب الحكام . كتاب الحد فى الزنا . كتاب الحدود فى السرقة ، كتاب حد القاذف . كتاب الديات . كتاب المعاقل . كتاب الملاهى . كتاب معاريض الشعر . كتاب السبق و الرمى . كتاب قسم الغنيمة والفيئى . كتاب الدين والحمالة و الحوالة . كتاب القبالات والمزارعة . كتاب الاجارات . كتاب الهبة . كتاب الزهد . كتاب الاحباس . كتاب القبلة . كتاب الجزية والخراج . كتاب الطاعة . كتاب احتجاج المعجزة . كتاب الحيض . كتاب العمرة . كتاب مكة والحرم . كتاب نكاح المماليك . كتاب ما يكره من الجمع بينهم . كتاب جزافات الخطأ . كتاب جناية العبيد و الجناية عليهم . كتاب جناية العجم . كتاب الحدود . كتاب الشروط . كتاب دية الجنين . كتاب العينة . كتاب الحث على النكاح . كتاب الاكفاء والاولياء والشهادات فى النكاح . كتاب فداء الاسارى والغلول . كتاب جزاء المحارب . كتاب قتال المشركين . كتاب الجهاد . كتاب الانبياء والائمة . كتاب الاوصياء . كتاب المداراة . كتاب الاستخارة . كتاب دلائل الائمة . كتاب الصوم والكفارات . كتاب الجمع بين الصلواتين . كتاب المساجد . كتاب المآتم . كتاب فرض طاعة العلماء . كتاب الصدقة على[1] الواجبة . كتاب الكعبة . كتاب جلد الشارب . كتاب ما اتيح قتله للمحرم . كتاب وجوب الحج . كتاب باطن القرآن . كتاب الجنة والنار . كتاب الصيد . كتاب الذبائح . كتاب الرضاع . كتاب المتعة . كتاب الوطى بالملك . كتاب الوصايا . كتاب المواريث . كتاب البر والصلة . كتاب محاسن الاخلاق . كتاب حقوق الاخوان . كتاب الايمان . كتاب النذور . كتاب النسبة والولاء . كتاب الاستيذان . كتاب عشرة النساء . كتاب الشهادات . كتاب الشروط[2] . كتاب اليمين مع الشاهد . كتاب العتق والكتابة . كتاب النشوز والخلع . كتاب صنايع المعروف . كتاب الخيار والتخيير . كتاب العدة[3] . كتاب الظهار . كتاب الايلاء . كتاب اللعان . كتاب الرجعة . كتاب الصفة والتوحيد . كتاب الصلوة على الائمة . كتاب الرد على من صام وافطر قبل رؤية الهلال . كتاب اللباس . كتاب اسامة على

۱ـ ف (غير) . ۲ـ مكرر است .
۳ـ ش (العدد) .

بن‌الحسین . کتاب من یکره مناکحته . کتاب اثبات مسح‌القدمین . کتاب جوابات مسائل وردت من عدة بلدان . کتاب صوم‌السّنة والنافلة . کتاب فروع فرض الصوم . کتاب معرفة‌ـ البیان . کتاب القطع والسرقة . کتاب الملاحم. کتاب المروة . کتاب التنزیل . کتاب فضایل‌ـ القرآن . کتاب الغسل . کتاب‌الخمس . کتاب النوادر . کتاب یوم ولیلة . کتاب مختصر یوم ولیلة . کتاب الوضوء . کتاب‌الزنا والاحصان . کتاب الاستنجاء. کتاب التیمم . کتاب تطهیر‌ـ الثیاب . کتاب صلـوة‌الحضر . کتاب صلوة‌السفر . کتاب محبة‌الاوصیاء . کتاب‌المساجـد[1] . کتاب مختصر‌الطهارات . کتاب ابتداء فرض‌الصلوة . کتاب لبسة‌الصلوة . کتاب صلوة نوافل‌ـ النهار . کتاب مواقیت‌الظهر والعصر . کتاب الاذان . کتاب حدود الصلـوة . کتاب السهو . کتاب صلوة‌العلیل . کتاب صلوة یوم‌الجمعة . کتاب صلوة الحوائج والتطوع . کتاب صلوة‌ـ العیدین . کتاب صلوة‌الخوف . کتاب صلوة‌الخسوف والکسوف . کتاب صلوة‌الاستسقاء . کتاب صلوة السفینة. کتاب غسل‌المیت . کتاب الماتم[2] . کتتب الصلوة علی‌الجنائز . کتاب البداء .

تألیفاتی که بروایت عامه داشتند : کتاب سیرة ابی‌بکر . کتاب سیرة عمر . کتاب سیرة عثمان . کتاب سیرة معاویه . کتاب معیارالاخبار . کتاب‌الموضح .

و بگفته جنید ، کتابهای او دویست وهشت کتاب است و جمع کننده آنها بیست وهفت کتاب را پیدا نکرده است .

ابن بابویه

نامش علی‌بن موسی قُمی ، از فقهاء و موثقان شیعه بود . و بخط پسرش ابو جعفر محمدبن علی ، که برپشت کتابی نوشته ، خواندم : بفلان پسر فلان اجازه کتابهای پـدرم علی‌بن حسین‌را ــ که دویست کتاب است ، وکتابهای خودرا که هجده کتاب است ، داده‌ام[3].

ابن جنید

ابوعلی محمدبن احمدبن جنید ، قریب‌العهد بزمان ما . و از بزرگان شیعه امامیه است. و این کتابها ازاوست : کتاب نوراليقين و نصرة‌العارفين . کتاب تبصرة‌العارف و[4] نقد

۱ــ مکرر . ۲ــ ف (المائم) .

۳ــ ظاهراً اجازه روایت ازآن کتابهاست . ۴ــ ف (فی) .

الزائف. کتاب‌الاسفار و هوالرد علی‌المرتده. کتاب حدائق‌القدس فی‌الاحکام التی اختارها لنفسه. کتاب تنبیه الساهی بالعلم الالهی. کتاب استخراج المـراد من مختلف الخطاب. کتاب الشهب المحرقة للابالیس المسترقة. که ردی است برابوالقاسم‌بن بقال متوسط. کتاب الافهام لاصول الاحکام ـ بپیکره رساله‌های طبری برای کتابهایش. کتاب ازالة الران عن قلوب الاخوان فی‌معنی کتاب الغیبة. کتاب قدس الطور و ینبوع النور فی‌معنی الصلوة علی‌النبی صلعم. کتاب الفسخ علی من اجازالنسخ لماتّم شرعه و جل نفعه. کتاب فی‌تفسّح‌العرب فی‌لغاتها و اشاراتها الی مرادها. کتاب فی‌معنی الاشارات الی ماینکره العوام وغیرهم من‌الاسباب.

ابوجعفر محمدبن علی

ازکتابهای اوست: کتاب الهدایه.

ابوسلیمان

داودبن بوزید، از مردم نیشابور که منزلش همانجا در محله نجارین، نزدیک‌جاده طرخان، در خانه سختویه بود. و از راویان شیعه است که بصداقت لهجه معروفیت داشته، و از اصحاب علی‌بن محمد بن علی علیهم السلام[1] بود. ازکتابهای اوست: کتاب الهدی.

جلودی

ابو احمد عبدالعزیزبن یحیی‌بن عیسی جلودی، از بزرگان شیعهٔ امامیه و راویان آثار و سیرت بود. و ما تـألیفات او را در سیرت در مقالـه اخباریان و نسابان ذکـر کرده‌ایم، و در فقه این کتابها ازاوست: کتاب‌المرشد و المسترشد. کتاب المتعة و ماجاء فی‌تحلیلها.

ابوالحسن

نامش محمدبن ابراهیم‌بن یوسف‌بن احمدبن یوسف‌کاتب، ولادتش در سال دویست و

۱ــ ف (رضی‌الله عنهم).

هشتاد ویك در حسنیه[1] بوده ، و در ظاهر از فقهاء مذهب شافعی و درباطن شیعه امامیه ودر هردومذهب از فقهاء بشمارمیرفت . وکتابهای اورا بمذهب‌شافعی درجای‌خود ذکر کرده‌ایم، وبمذهب شیعه این‌کتابها از اوست : کتاب کشف‌القناع . کتاب الاستعداد . کتاب العدة . کتاب الاستبصار . کتاب نقض العباسیة . کتاب المعتل . کتاب المفید فی‌الحدیث . کتاب‌الطریق .

صوانی

ابوعبدالله محمدبن احمدبن عبدالله‌بن قضاعة صفوانی. سواد خواندن ونوشتن نداشت. و درسال سیصدوچهل وشش اورا ملاقات‌کردم ، مرد بلند بالائی بودکه رگهایش نمایان ، و جامه‌های نیکوئی بتن داشت . ومیگفت ، خواندن ونوشتن را نمیداند ، ولی شخص‌موثقی بمن گفت ، او اشتباه‌کاری میکند ، وی در سال ... درگذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الکشف والحجة . کتاب انس‌العالم . کتاب یوم‌ولیلة . کتاب تحفةالطالب وبغیةالراغب. کتاب‌المتعة وتحلیلها والرد علی من حرمها . کتاب صحبة آل‌الرسول و ذکراحن اعدائهم.

ابن جعابی قاضی

ابوبکر عمروبن محمدبن سلام‌بن برآء ، معروف بابن جعابی ، از فضلاء شیعه است که پیش سیف‌الدوله رفته و نزد او تقرب پیداکرده و از خاصان اوگردید . وفاتش در سال... و ازکتابهای اوست : کتاب ذکرمن‌کان یتدین بمجبة امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام[2] من اهل‌العلم والفضل ، والدلالة علی ذلك و ذکرشئی من اخباره .

ابوبشر

احمدبن ابراهیم‌بن احمدعمی ، قریب‌العهد بزمان‌ما بود ، ونزد جلودی املاء خود را درست میکرد . و بعد از پنجاه درگذشت . و ازکتابهای اوست . کتاب محن الانبیاء والاوصیاء والاولیاء .

ابن معلم

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان ، که در زمان ما ریاست بر شیعه امامیه

۱ــ حسنیه ـ منسوب بحسن ، شهریست در شرق موصل‌که فاصله آن تا جزیره ابن‌عمر دو روز راه است (معجم‌البلدان) .

۲ــ ف (کرم‌الله وجهه) .

در فقه و کلام، و آثار دارد. و در سال سیصد وسی‌وهشت بدنیا آمده، و این کتابها از اوست . . .

گروهی از شیعیان که متفرقند

و مذهبشان معلوم نیست

ابوطالب

عبیدالله‌بن احمدبن یعقوب انباری، مقیم واسط[۱]، که ویرا از شیعیان بابوشیه[۲] دانند. وابوالقاسم بوباش بمن گفت، که او یکصد و چهل کتاب و رساله تألیف کرده، که از آنجمله است: کتاب‌البیان عن حقیقةالانسان. کتاب‌الشافی فی علم‌الدین. کتاب‌الامامة.

جعفری

منسوب بمذهب جعفرالصادق علیه‌السلام[۳]، و نامش عبدالرحمن بن محمد، و فرقه معروف بجعفری منتسب باو بوده، و این کتابها از اوست: کتاب الامامة. کتاب الفضایل.

۱ـ واسط میان بصره و کوفه است واز این جهة آن را واسط گویند که فاصله آن بهریك از بصره و کوفه پنجاه فرسنگ است (معجم‌البلدان).

۲ـ بابوشیه ظاهراً ازفرق شیعه نیست و احتمال جنبهٔ انتساب بخاندان بوباش‌را دارد یا چنانکه یکی از فضلا تذکر داده ــ ناوسیه ــ باشد ودرفهرست طوسی هم‌دراحوال این‌شخص اورا از ناوسیه گفته، وناوسیه یکی ازفرق شیعه بشمار میرود ر. ك بملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص۲۸۳ و عسقلانی او را ابوطالب ابن‌ابوزید و وفاتش را در اواسط قرن چهارم نوشته است ـ ر. ك. لسان‌المیزان ــ ج ٤ ــ ص ۹۵

۳ـ ف (رضی‌الله عنه).

ششمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار علماء صاحب تصنیف ازقدماء وآنهائیکه

بعد پیدا شدند و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

حکایة خط المصنف

عبده محمد بن اسحق

نمـونه‌ایست از خط نویسندهٔ نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله فقهاء ـ از کتاب الفهرست[1]

۱ـ در فلوکل از مقاله ششم این جزو بندی آمده واز اینجا دانسته میشود کـه نسخه چستربیتی را که مشتمل برچهار مقالهٔ اول ومقداری از مقاله پنجم است در دست نداشته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله ششم - از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار فقها

در هشت فن

فن اول

در اخبار مالکیان و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار مالك

مالك‌بن انس‌بن ابوعامر ، از حمیر ، وهمردیفانشان در بنی‌تمیم‌بن مرة‌بن قریش بود، وسه‌سال اورا بردوش میبردند ، وباندازهٔ سپید پوست بودکه بسرخی میزد، قامتی بلند ، و سری بزرگ و اصلع[1] داشت، جامه‌های عدنی بسیار خوبی میپوشید، و سبلت را میتراشید

۱ـ اصلع مرد بیموی پیش سر (منتهی‌الارب) .

و رنگ و حنا نمیبست . برای اداء نماز بمسجد میآمد . بیماران را عیادت و حقشان را ادا مینمود . پس ازچندی نشستن درمسجد را ترك کرده و در خانه نماز میخواند ، و بتشیع جنازه نمیرفت ، وقتی در اینباره از وی گله گذاری کردند ، گفت : همه کس نمیتواند عذر خود را بگوید . وچون از وی سعایتی نزد جعفر بن سلیمان والی مدینه کردند ، وگفتند که ببیعت با شما عقیده ندارد . جعفر هم ویرا خواسته ، و امر کرد برهنهاش کرده وخوابانند و تازیانه زدند ، که دستش از جا در رفت ، و دچار محنت بزرگی شده و ازآن ببعد قدر و منزلتش بالا گرفت ، و چنان نمود که آن تازیانهها زیوری بود که بروی پوشاندند . وی از بندگان پرهیزکار خدا ، و فقیه، وسرور حجاز در علم آن زمان بود . و درسال یکصد وهفتاد ونه ، در سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافت ، و در بقیع[1] بخاك سپرده شد . این کتابها از اوست : کتاب الموطأ . کتاب رسالته الیالرشید ـ که آنرا ابوبکر بن عبدالعزیز از فرزندان عمر بن خطاب از وی روایت کرده است .

اصحاب مالك

آنهائیکه از وی آموخته و روایت کردهاند

قعنبی : نامش عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی ، مکنی بابو عبدالرحمن . اصول، وفقه ، موطأ مالك را روایت کرده است . ووفاتش در سال دویست وبیست ویك ، ومردصالح و موثق بود .

عبدالله بن وهب : کتابها ، و سنن ، و موطأ مالك را روایت کرده ، و صالح و موثق بود .

معن بن عیسی قزاز : از بزرگان اصحاب مالك ، و از وی آموخته ، وکتابها و تصنیفاتش را روایت کرده است .

داود بن ابوذئبر، وپسرش سعید : هردو از مالك روایت کردهاند، و داود از ثقات بود.

ابوبکر و اسماعیل ، پسران ابو اویس .

مغیرة بن عبدالرحمن حرسی .

عبدالملك بن عبدالعزیز بن بن ابو سلمة ماجشون[2] و این لقب را سکینه دختر حسین

۱ـ بقیع ـ یا بقیعالغرقد، که بمناسبت درختهای خاربن که داشته باین نام خوانده شده ، وگورستان مردم مدینه در همینجاست (معجمالبلدان) .

۲ـ ماجشون ـ جامه رنگین ، و معرب ماهگون فارسی است یعنی ماهتابی رنگ (اقرب الموارد) .

علیهماالسلام بابوسلمه داده ، و ما جشون رنگی است که در مدینه بود ، و او از بزرگان اصحاب مالك ، و در فقه کتابها و تصنیفاتی داشته ، از آن جمله کتاب بزرگی است مشتمل بر ....

عبدالله بن عبدالحکم مصری : کتاب السنة فی‌الفقه ، مالك را روایت کرده است .

عبدالرحمن بن قاسم ، از مردم مصر : ، از مالك روایت میکـرد و از وی آموخته است. اشهب بن عبدالعزیز ، از مصردم مصر ، ازمالك روایت کرده است .

ایث بن سعد

از اصحاب مالك ، و مذهب او را داشت . بعد برای خود مذهبی[1] برگزید ، و بـا مالك مکاتبه وسئوالهائی داشته است ، و در مذهب برگزیده خود این کتابها را دارد : کتاب التاریخ . کتاب مسائل فی‌الفقه .

ابن معذل

نامش.... قرائتش برعبدالعزیز بود. و اسماعیل بن اسحاق قاضی برابن‌معذل قرائت داشته . و نیز ، ابن معذل برعبدالرحمن بن قاسم ، و عبدالله بن وهب ، قرائت داشته . و وفاتش در سال .... و این کتابها ازاوست: ......

اسحاق بن حماد

پدر اسماعیل ، که در سال دویست وهفتاد وپنج درگذشت .

اخبار اسماعیل بن اسحاق قاضی
و پسرانش که از مالکیان بشمار میرفتند

اسماعیل بن اسحاق بن اسماعیل بن حماد بن زید بن درهم ، مکنی ..... کسی است که فقه مـالك را بسط و توسعه و انتشار داده . و برآن اقامـه حجت نموده ، وکتابها در آن تألیف کرده ، و مردم را بآن دعوت و ترغیب داشته است . وی فاضل ، و فقیه ، ونبیل بود ، و قضاوت میکرد . و در روز چهارشنبه هفت روز بآخر ذیحجه سال دویست و هشتاد و دو

[1] ــ کلمه مذهب راما علاوه کردیم، زیرامستفاداز جمله (ثم اختار لنفسه) است.

وفات یافت، و این کتابها از اوست: کتاب احکام‌القرآن ـ بزرگ‌است. کتاب اهوال‌القیامة در حدود سیصدورق. کتاب المبسوط. کتاب حجاج القرآن. کتاب شواهد الموطأ. کتاب المغازی. کتاب الرد علی محمد بن‌الحسن ـ ناتمام.

حمادبن اسحاق

برادر اسماعیل، از فقها بود، و این کتابها از اوست: ....

ابراهیم‌بن حمادبن اسحاق

همانند برادرش پیرو مذهب مالك، وکنیه‌اش ابواسحاق است. در سال .... وفات یافته. و این کتابها از اوست: کتاب الرد علی‌الشافعی. کتاب الجنائز. کتاب الجهاد. کتاب دلائل النبوة.

محمدبن جهم

مکنی بابوبکر، پیرو مذهب مالك، و یکی از فقهاء[1] بود. و این کتابها از اوست: کتاب شرح مختصر ابن عبدالحکم الصغیر. کتاب الرد علی محمدبن‌الحسن در اتمام‌کتاب اسماعیل بن اسحاق[2].

ابویعقوب رازی

یکی از فقها، ومتصدی قضاوت در اهواز بود. از وی تصنیفی بدست نیامده، وآنچه دارد همان‌کتاب مسائل، است.

ابوالفرج مالکی

عمربن محمد پیرو مذهب مالك، و قریب‌العهد بما بود. و در سال سیصدو سی‌ویك درگذشت. ولادتش در سال .... و این کتابها از اوست: کتاب الحاوی فی‌الفقه. کتاب اللمع فی اصول‌الفقه.

۱ ـ ف (اخذ عن‌الفقهاء) ش (احدالفقها).
۲ ـ ف (این‌کتاب را بصورت دو کتاب آورده).

ابن مساب

نامش .... و آنچه دارد ، تعلیقات است .

عبدالحمید بن سهل

مالکی که قاضی ، و از اصحاب اسماعیل‌بن اسحاق بود . و این کتابها از اوست : کتاب جامع‌الفرائض . کتاب المختصر فی‌الفقه الکبیر . کتاب المختصر الصغیر .

ابهری

ابوبکر محمدبن عبدالله بن محمدبن صالح ابهری . ولادتش در سال دویست و هشتاد وهفت در ابهر[1] از دشتهای جبل[2]، ووفاتش در روز شنبه پنجم شوال سال سیصدو هفتاد وپنج بود . و این کتابها ازاوست : کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم الکبیر . کتاب شرح کتاب ابن عبدالحکم الصغیر . کتاب‌الرد علی‌المزنی فی‌ثلاثین مسئله فی...المدینه . کتاب فی‌اصول‌الفقه ـ نازك است . کتاب فضل المدینة علی مکة .

غلام ابهری

ابوجعفر محمدبن عبدالله ابهری ، غلام ابوبکر . وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب مسائل الخلاف . کتاب الرد علی ابن علیه سبعین مسئله . کتاب الرد علی مسائل المزنی .

قیروانی

عبدالله‌بن ابوزید قیروانی، پیرومذهب مالك، ویکی از فضلاء زمان ما بشمار میرود ، و این کتابها از اوست : کتاب التبویب المستخرج . کتاب سماه المختصر ـ مشتمل برپنجاه هزار مسئله. کتاب النوادر فی‌الفقه .

---

۱ ـ ابهر شهری میان قزوین و زنجان و همدان و در هفتادکیلومتری جنوب غربی قزوین است (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۲ ـ رجوع شود بصفحهٔ ۷٤ همین‌کتاب .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار ابوحنیفه

وعراقیان اصحاب او ، اصحاب‌الرأی[1]

نام ابوحنیفه ، نعمان‌بن ثابت‌بن زوطی‌است که در کوفه خزازی[2] داشت . و زوطی از بردگان تیم‌الله‌بن ثعلبه ، واز مردم کابل ، و بقولی بردهٔ بنی قَفَل بود . ابوحنیفه از

---

۱ ـ اصحاب‌الرأی ، کسانی‌را گویند که در عراق اصحاب ابوحنیفه بودند (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ـ ص۳٦٥) .

۲ـ خزاز ، پوستین دوز یا بافنده پارچه‌های ابریشمین (برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین) .

تابعان[1] ، و چند نفری از صحابه را دیده ، و پرهیزکار ، و زاهد بود ، بهمچنین پسرش حماد، که یگانه فرزند پدر و مکنی بابو اسماعیل بود ، و درکوفه از دنیا رفت . حماد فرزندانی بنام : ابوحیان ، و اسماعیل ، و عثمان ، و عمر ، داشت . و مأمون اسماعیل بن حماد را بقضاوت دربصره برگزیده بود[2] شاعری که گمان‌دارم ، مساور وراق است ، درمدح ابو حنیفه گوید :

اذا مَاالنّاسُ یوماً قایَسونا بـآبدة منَ الْفُتْیا طَریفه[3]

اَتَیناهُم بمقیاسٍ صَحیحٍ تـلادٍ منْ طِرازِ اَبی حنیفه[4]

اذا سَمِعَ الفقیهُ بِها وَعاها وَاثبَتَها بِحبْرٍ فی صَحیفه[5]

و یکی از اصحاب حدیث که نامش عبدالله بن مبارك است ، گوید :

لَقدزان البلادَ وَمن عَلَیها اِمامُ المُسلمین اَبو حَنیفه[6]

بآثارٍ و فقهٍ فـی حـدیثٍ کآیاتِ الزبورِ علی‌الصحیفه[7]

فَما بالمَشرِقَینِ لَـهُ نظیرٌ وَلا بالْمَغربَینِ وَلا بکوفه[8]

رأیت العایبینَ لَـهُ سِفاهاً خلافَ الحَقِ مَعْ حجَجٍ ضَعیفه[9]

۱ــ رجوع شود ع بصفحهٔ ۵۰ همین کتاب. ۲ــ ش ــ درحاشیه دارد (اسماعیل‌بن حمادبن ابوحنیفه گوید : من اسماعیل‌بن حمادبن ابوحنیفة‌بن نعمان‌بن مرزبان ، از تبار فارسیان آزاد هستم، وبخدا سوگند، بردگی بما راه نداشته ، و جد من در سال هشتاد بدنیا آمده است. یکی از پدرانم نزد علی‌بن ابوطالب رضی‌الله عنه رفته ، و در آن وقت کوچك بود. علی دعای خیر وبرکت در حق وی و دودمانش کرد، و امیدوارم خداوند دعای او را مستجاب کرده باشد . و بازگوید : نعمان‌بن مرزبان همان کسی است که روز نوروزی برای علی‌بن ابوطالب پالوده برده ، و علی بوی گفت ، هر روز ما را نوروز نمائید . و بقولی ، آن روز مهرجان بوده ، وعلی گفته است ، هرروز ما را مهرجان کنید ، و این صحیح‌تر از همه درنسب اوست . ۳ــ اگر مردم روزی بخواهند ما را با آبدهٔ از فتواهای شگفت‌انگیز مقایسه و اندازه‌گیری کنند . ٤ــ ما بر ایشان مقیاس صحیح و فراوانی از روشی بطراز ابوحنیفه خواهیم‌آورد . ۵ــ که هرگاه فقیهی آن را شنود ، بخاطر

برای بقیه معانی اشعار عربی رجوع شود بصفحه بعد

ابوحنیفه در سال یکصد و پنجـاه در سن هفتاد وفـات یافت ، و در طـرف شرقی گورستان خیزران[۱] درعسکرالمهدی[۲] بخاك سپرده‌شد . وحسن‌بن عماره بر وی‌نماز گذارد. و این روایتی است که ابن ابوخیثمه از سلیمان‌بن ابوشیخ نموده است . تألیفات ابوحنیفه: کتاب الفقه‌الاکبر . کتاب رسالته الی البستی . کتاب العالم والمتعلم. که مقاتل از وی روایت کرده . کتاب الرد علی‌القدریة .

و هموست که علم را درخشکی و دریا ، و شرق وغرب ، و دور ونزدیك ، جمع‌آوری نموده است . رضی‌الله عنه .

حمادبن ابوسلیمان

بردهٔ ابراهیم‌بن ابوموسی اشعری، از قضات بود . و ابوحنیفه فقه وحدیث را از وی آموخته است . و درسال یکصدوبیست وفات یافت .

اخبار ربیعةالرأی

ربیعةبن ابوعبدالرحمن ، و نام ابو عبدالرحمن . فروخ[۳] ، و از بردگان (خاندان) منکدر تیمی است ، کنیه‌اش ابوعثمان و از بلغاء و خطبائـی بود که اگرلب بسخن میگشود آن‌قدر میگفت که موجب ملالت وناراحتی میگردید. گویند ، روزی سخن پردازی مینمود، و از یك اعـرابی که درکنارش نشسته بود ، پرسید ، آیا میدانی عی[۴] چیست ، اعـرابی در جوابش گفت ، همان است که تو تمام روز درآن هستی . وفاتش در شهرهاشمیه ، از بناهای

بقیه پاورقی از صفحهٔ قبل

بسپارد و با مرکب برصحیفهٔ بثبت رساند . ۶ــ پیشوای مسلمانان ، ابوحنیفه زینت بخش شهرها وساکنان آن . ۷ــ بآثار و فقه و حدیثی است که چون آیات زبور برصحیفه میباشد . ۸ــ نه در مشرقین او را مانندی باشد ، و نه در مغربین ونه درکوفه . ۹ــ عیب‌جویان وی سفیهانی هستند که مخالف حق بوده ودلائلشان ضعیف و سست است .

۱ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱٦۵ همین‌کتاب .

۲ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱٦۵ همین‌کتاب .

۳ـ ظاهراً ــ فرخ ــ است . ٤ــ عي ـ بیهوده سخن‌گفتن (اقرب‌الموارد) .

ابوالعباس در انبار ، بسال یکصدوسی وشش بوده ، و از ابوحنیفه آموخته ، ولی پیش از او وفات یافته . و تصنیفاتی ندارد . خداوندویرا بیامرزد و ببخشاید .

زفر

ابو هذیل زفربن هـذیل بن قیس ، از بنی عنبر است ، و بعد از ابوحنیفه ، در سال یکصدو پنجاه وهشت ، دربصره وفات یافته ، و در فقاهت بپایهٔ رأی و اجتهاد رسید ، پدرش هذیل متصدی کارهای اصفهان بود . ازکتابهای اوست:.....

ابن ابولیلی

محمد بن عبدالرحمن بن ابولیلی . و نام ابولیلی بشار[1] و از فرزندان احیحـة بن جلاح است . گویند درنسب وی شبهه میرفت ، وعبدالله بن شبرحه درهجوش گوید :

وَ کَیْفَ تُـرَجّی لِفَصْلِ القَضٰاءِ   وَ لَمْ تُصِبِ اْلحکمِ فی نَفْسِکا[2]

فَتَزْعَمُ اَنَّـکَ لابـنِ اْلجَلاحِ   وَ هَیْهاتَ دَعْواکَ مِنْ اَصْلِکا[3]

وی در زمـان بنی‌امیه ، و همچنین در دوره عباسیان ، قضاوت میکرد ، و او قبل از ابوحنیفه ، برأی و اجتهاد خود فتوی میداد . و در سال یکصد وچهل وهشت ، درحالیکه از طرف ابوجعفر بقضاوت اشتغال داشت وفات یافت ، ازکتابهای اوست :کتاب الفرائض . کتاب ...

اخبار ابویوسف

نامش یعقوب‌بن ابراهیم بن حبیب[4] بن سعد بن حبته ، از اعمش ، و هشام‌بن عـروه روایت میکرد ، و از حافظان حدیث بود ، سپس بابوحنیفه گروید ، و صاحب فتوی گردیده و قضاوت در بغداد داشت ، ودر این‌کار بود تا درسال یکصد وهشتاد ودو ، در خلافت رشید،

۱ــ ف (یسار) . ۲ــ چگونه امیدواری‌که میان حق و بـاطل قضاوت‌کنی ، و حال آنکه بدرستی درباره خود حکم نکردهٔ . ۳ــ وگمان داری‌که فـرزند جلاح هستی ، و هیهات از این ادعای تو و اصل و ریشهٔ‌که تو داری ریشهٔ‌که توداری.

٤ــ ش ــ بالای‌کلمه حبیب دارد (شك داردم) .

٤ــ ش ــ بالای‌کلمه حبیب دارد (شك دارم).

وفات یافت . وفرزندی داشت بنام[۱] یوسف بن ابویوسف که در حیات پدر متصدی قضاوت بود، و پس‌ازپدرش ، درسال یکصد ونود ودو وفات یافت . تألیفات ابویوسف در اصول وامالی: کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب‌الصیام . کتاب‌الفرائض . کتاب‌البیوع . کتاب‌الحدود . کتاب‌الوکالة . کتاب‌الوصایا . کتاب‌الصید والذبائح. کتاب‌الغصب والاستبراء .

و ابویوسف چیزهائی را املاکرده که بشربن ولید قاضی از وی روایت نموده ، و محتوی برسی وشش کتاب است ، که خود ابو یوسف آنها را فرع بندی نموده است . کتاب اختلاف‌الامصار. کتاب‌الردعلی‌مالك‌بن‌انس. کتاب‌رسالته‌فی‌الخراج‌الی‌الرشید. کتاب‌الجوامع. که برای یحیی‌بن‌خالد تألیف نموده ، ومشتمل برچهل کتاب است و درآن اختلافات‌مردم، وآرائی که درآن باره داده شده ، ذکر کرده است .

و ازکسانیکه ازابویوسف روایت کرده، معلی‌بن منصور رازی ، مکنی با بویعلی‌است، که فقه ، واصول، کتابهای او را روایت کرده ، و درسال دویست و یازده ، در بغداد وفات یافته است .

بشر بن ولید

ابوالولید بشربن ولیدکندی ، از بزرگان اصحاب‌الرأی ، ؛ پیر مرد عفیفی بود که اصل ونسب ثابتی‌داشت ، و ازجانب مأمون قضاوت می‌نمود . ابوخالد مهلبی گوید، عمربن عیسی انیسی‌بمن گفت ، روزی در خانهٔ مأمون بودیم ، ؛ ابراهیم‌بن غیاث‌که با خریدن نظرمأمون ، قضاوت را بدست آورده بود ، از کنار ما گذشت ، بشر گفت ، قاضی زناکار، و قاضی مأبون ، وقاضی‌لوطی دیده بودیم ، چنین پندارم‌که قاضی کرایهٔ‌هم ببینیم . وفات بشر در .....

محمدبن‌حسن

مکنی بابو عبدالله ، بردهٔ بنی شیبان ، در واسط بدنیاآمده ، ودرکوفه نشو ونمایافته، و بطلب حدیث برخواسته . و ازمسعربن‌کدام ، ومالك‌بن مسعود ، وعمربن‌ذر ، واوزاعی، و ثوری، حدیث را شنیده وباابوحنیفه مجالست داشت ، و از وی عمل برأی رافرا گرفت . سپس‌برّقه[۲] رفت و رشید قضاوت‌آنجا را بوی گذاشت . و پس از چندی معزول گردیده ، وهنگامیکه رشید رهسپار خراسان شد ، او را همراه داشت . و او در ری ، سال یکصد و

۱ـ ف (فقال) ش (یقال). ۲ـ رقه ـ رجوع‌کنید بصفحهٔ ۲۳۰ همین‌کتاب .

هشتاد و نه ـ درهمان سال وفات کسائی ـ وفات یافته وپنجاه وهشت سال از عمرش گذشته بود . وی درباب‌الشام ،کوچه ابوحنیفه خانهٔ داشت‌که درمیان‌آن مینشست ، وکتابهایش‌را بر وی میخواندند . در همان‌کوچه راوندی مؤلف کتاب‌الدوله ، همسایهٔ وی بـوده ، و راوندیانی‌که از دولتیان بودند ، بگردش جمع‌میشدند ، و تعمدی داشت ، درهمان روزیکه محمد جلسه دارد ، بمسجد بیاید ، وکتاب خود را برآنان قرائت‌کند ، همینکه‌کسی از اصحاب محمد چیزی میخواند ، با فریاد او را خموش مینمودند . محمد ، نشستن در آن مسجد[1] را ترك‌کرد ، وبمسجد معلق[2] رفت‌که در اول‌کوچه اسد ، پشت ساباط رومی قرار داشت، ودرآنجا کتابهایش‌را بروی قرائت میکردند ، و این مرد رومی‌کسی بودکه در راه خدا بمردم یاری میکرد . تألیفات محمد در اصول: کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب المناسك . کتاب نوادرالصلوة. کتاب‌النکاح . کتاب‌الطلاق . کتاب‌العتاق و امهات‌الاولاد . کتاب‌السلم والبیوع . کتاب‌المضاربةالکبیر . کتاب‌المضاربةالصغیر. کتاب‌الاجارات‌الکبیر. کتاب‌الاجارات‌الصغیر. کتاب‌الصرف . کتاب‌الرهن . کتاب‌الشفعه . کتاب‌الحیض . کتاب المزارعةالکبیر . کتاب‌المزارعةالصغیر. کتاب‌المفاوضه وهی‌الشرکة . کتاب‌الوکالة . کتاب العاریة . کتاب‌الودیعة . کتاب‌الحوالة . کتاب‌الکفالة . کتاب‌الاقرار . کتاب‌الدعـوی والبینات . کتاب‌الخیل[3]. کتاب‌المأذون‌الکبیر . کتاب‌المأذون‌الصغیر . کتاب‌القسمة . کتاب الدیات . کتاب جنایات‌المدبر والمکاتب . کتاب‌الولاء . کتاب‌الشرب . کتاب‌السرقة وقطاع‌الطریق. کتاب‌الصید والذبائح . کتاب‌العتق فی‌المرض . کتاب‌العین والدین . کتاب‌الرجوع عن‌الشهادات . کتاب‌الوقوف والصدقات . کتاب‌الغصب، کتاب‌الدور. کتاب‌الهبة والصدقات. کتاب‌الایمان و النذور والکفارات . کتاب‌الوصایا . کتاب حساب‌الوصایا . کتاب‌الصلح . (کتاب)الخنثی والمفقود. کتاب اجتهادالرأی . کتاب‌الاکراه . کتاب‌الاستحسان . کتاب اللقیط . کتاب‌اللقطة . کتاب‌الابق . کتاب‌الجامع‌الصغیر . کتاب اصول‌الفقه . وکتابی بنام ، کتاب‌الحج داردکه مشتمل برکتابهای زیادی است . کتاب‌الجامع‌الکبیر . کتاب امالی محمد فی‌الفقه ، وهی‌الکیسانیات . کتاب‌الزیادات . کتاب زیادةالزیادات . کتاب‌التحری.

---

۱ ـ درمتن عربی دارد (وکان ینزل بباب‌الشام فی‌درب ابی‌حنیفه ویجلس فی‌وسطه) و نامی ازمسجد نبرده است. وذکر مسجد در اینجا معلوم میداردکه درکوچه ابو حنیفه مسجدی بوده‌که محمدبن حسن ، و روانندی نیز جلساتی درآن داشته‌اند .

۲ ـ در متن عربی (مسجدالمعلق) است ، و با تفحصی‌که بعمل‌آمد . چنین مسجدی در بغداد نیافتیم ، و ممکن‌است (المغلق ـ باغین) باشدکه بمعنی (دربسته ـ ومتروك) است .

۳ ـ ف (الحیل) .

کتاب المعاقل. کتاب الخصال . کتاب الاجارات الکبیر[۱] . کتاب الرد علی اهل المدینة . کتاب نوادرمحمد ، بروایت ابن رستم.

لؤلوئی

حسن بن زیاد لؤلوئی، مکنی بابوعلی ، از اصحاب ابوحنیفه ، و از کسانی است که از او آموخته وشنیده داشت . و فاضل وعالم بمذهب ابوحنیفه در رأی بود ، و یحیی بن آدم گوید: فقیه‌تر ازحسن بن زیاد ندیده‌ام . طحاوی ، وفات او را در سال دویست و چهار دانسته ، واین کتابها از اوست: کتاب المجرد لابی‌حنیفه ـ که او روایت کرده است . کتاب ادب القاضی. کتاب الخصال. کتاب معانی الاعیان. کتاب النفقات. کتاب الخراج. کتاب الفرائض کتاب الوصایا .

هلال بن یحیی

مکنی بابوبکر ومعروف بهلال الرأی بود ، مذهب عراقیان را داشت ودر بصره اقامت میکرد. و همانجا در سال دویست و چهل و پنج وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب المحافرة . کتاب تفسیر الشروط . کتاب الحدود .

عیسی بن ابان

ابوموسی عیسی بن عبدالله بن صدقه ، از فقهائی بود که در اجراء حکم شتابی داشت . گویند که وی از محمدبن حسن چیز کمی آموخته ، و نیز گویند، که در مجلس ابو یوسف حاضر نمیشد ، و حدیثهائی را که در رد شافعی آورده از کتاب سفیان بن سحبان گرفته است .

عیسی پیرمرد با عفافی‌بود که ده سال قضاوت کرد ، و در محرم سال دویست و بیست وفات یافت ، و قثم‌بن جعفربن سلیمان بروی نماز گذارد .

بخط حجازی خواندم : عیسی بن ابابن صدقة بن عدی بن مردانشاه ، از مردم فسا[۲] بوده و در زمان منصور جیرهٔ تحصیلداران ، وکسانیکه مالیات را جمع‌آوری میکردند ؛ با او بوده ، و هنگامیکه منصور از نرمی و فروهشتگی حاجبانش بوی شکایت نمود او را به استخدام مردم وقیح و بی‌آبروئی راهنمائی کرده ، منصورکه پرسید آنها، چه کسانی باشند، گفت : از یمامه[۳] گروهی را خریداری نمائید ، که در آنجا مردمان فرومایه و پستی

۱ـ ظاهراً مکرراست .
۲ـ فسا ـ ازشهرهای فارس است (معجم البلدان) .
۳ـ رجوع کنید بصفحهٔ ٤١ همین کتاب .

تربیت کنند ، منصور هم چندنفری از آنها خریده و دربانی خود را بآنان گذاشت ، و ربیع حاجب یکی از آنان بود .

عیسی‌بن ابان این تألیفات را داشت : کتاب الحجج[1] . کتاب خبر الـواحد . کتاب الجامع . کتاب اثبات القیاس . کتاب اجتهادالرأی .

سفیان بن سحبان

از اصحاب‌الرأی، واز فقهاء و متکلمان مرجئه بود . و ازکتابهای اوست: کتاب...

قدیدبن جعفر

از فقهاء اصحاب‌الرأی بود، و از ابوحنیفه‌آموخته ، واز مرجئه نیز بشمار میرفت، در فقه از وی تصنیفاتی ندیده‌ام ، و درکلام اینها را دارد ...

ابن سماعه

ابوعبدالله محمدبن سماعه تمیمی ، از محمدبن حسن آموخته ، تألیفات‌وتصنیفاتی در اصول فقه دارد ، وفاتش در سال دویست وسی‌وسه بوده ، و در غربی بغداد قضاوت مینمود ، این‌کتابها از اوست : کتاب ادب‌القاضی . کتاب المحاضر والسجلات. وکتابهائی‌از محمدبن حسن روایت کرده ، که در پیش گفته‌ایم .

جوزجانی

ابوسلیمان جوزجانی ، از محمدبن حسن‌آموخته ، و مرد پارسا و متدین ، وفقیه ، و محدثی بود . و درکـوچه اسد منزلی داشت وکتابهای محمد را بروی میخواندند . بخط حجازی خواندم ، درآشوب دورهٔ امین ، جوزجانی مردی را دیدکه درحال دویدن است ، و مردی هم با شمشیر برهنه دنبالش میدود، و فریاد میزند ، او را دستگیر کنید ، مردم‌آن مرد راگرفتند ، و دنبال‌کننده رسیده واو را بقتل رسانید . ازآن مردم پرسید آیا این‌مرد را میشناختید ، گفتند هیچیك از این دونفر را نمیشناسیم ، گفت ، پس مردی را گرفتید تـا کشته شود ، و سوگند یاد نمودکه با آنان در یکجا زندگانی نکند ، وبطاقات عکی‌رفته ،

۱ــ ف (الحج) .

ودرآنجا بود که ابن بلخی کتابهایش را قرائت نمود. و همینکه آن‌آشوب برطرف گردید، برای آنکه بآن محله خو گرفته بود ، بکوچه اسد برگشته ، ودرآنجا خانهٔ خریداری کرده ، وگفت‌من از امروز بغدادی شدم ، چه یکنفر هرقدرکه درشهری اقامت داشته باشد، تا زمانیکه صاحب‌خانه نشده ، از مردم‌آن شهر بشمار نمیرود . سپس گفت : علی‌بن‌ابوطالب رضی‌الله عنه کوفی بود، وعبدالله‌بن عباس طائفی[1] بود ، برای اینکه درآن جاها خانه داشتند. واو درهمان خانه بود تا درسال ... که وفات یافت ، ومصنفاتی هم نداشت ، فقط کتابهای محمدبن حسن را روایت کرد .

علی رازی

کنیه‌اش .... از پیروان‌مذهب عراقیان، و از علماءآنان بود . این‌کتابها ازاوست : کتاب المسائل‌الکبیر . کتاب المسایل‌الصغیر . کتاب‌الجامع .

خصاف

نامش احمدبن عمربن مهیر شیبانی خصاف ، مکنی باابوبکر ، فقیهی عارف بفرائض، و محاسبی بود که رویه اصحاب این فن را بخوبی میدانست ، و نزد مهتدی چنان تقدم پیداکرد که مردم میگفتند : این است‌کسیکه قدرت ابن ابو دؤاد را زنده‌کرده ، وجهیمه[2] را جلو انداخته است . خصاف .کتاب الخراج را برای مهتدی تألیف‌کرد ، و هنگامیکه مهتدی کشته شد، زندگانی خصاف را غارت‌کردند ، وگفته شدکه پارهٔ ازکتابهایش ازمیان رفت ، از آن جمله‌کتابی در مناسك تألیف کرده بود .که بدست نیامد . وی در سال ... وفات یافته ، و این‌کتابها از اوست :کتاب‌الحیل .کتاب الوصایا .کتاب الشروط الکبیر. کتاب الشروط‌الصغیر .کتاب الرضاع.کتاب المحاضروالسجلات .کتاب ادب‌القاضی .کتاب الخراج‌للمهتدی .کتاب النفقات .کتاب اقرارالورثة بعضهم لبعض[3] .کتاب العصیر واحکامه و حسابه .کتاب النفقات علی‌الاقارب .کتاب احکام الوقوف .کتاب ذرع‌الکعبة والمسجد والقبر .

۱ــ طائف ــ شهری از شهرهای حجاز است‌که در جنوب شرقی مکه قرار دارد (معجم‌ـ البلدان) .

۲ــ جهمیه، یکی از فرقه‌های اسلام است‌که بجهم‌بن صفوان انتساب داشتند (ملل ونحل شهرستانی ج ۱ ــ ص ۱۳) .

۳ــ ف (بعضهم ببعض) .

ابن ثلجی

ابوعبدالله محمدبن شجاع ثلجی، که در زمان خودبر کسانیکه باوی در یکپایه‌بودند برتری داشت. در فقاهت پارسا، وباثبات رأی بود. و اوست که فقه ابو حنیفه را از هم شکافته. ودلائلی برآن آورده، و علل آن را روشن نموده، وبا احادیث تقویت کرده، و در سینه‌ها جایگزینش ساخت، وی از واقفه در قرآن بود[1] ولی با عقیده اهل عدل و توحید موافقت داشت.

محمدبن اسحاق گوید: بخط ابن‌بامداد[2] خواندم، که محمدبن شجاع گفت: اسحاق بن ابراهیم مصعبی از دوستان من بوده و بمن گفت: امیرالمؤمنین مرا پیش خودخوانده، و از من خواست از میان فقهاء مردی را برایش انتخاب کنم که حدیث را نوشته، و در فقه بپایه اجتهاد رسیده باشد، قامتش بلند و اندامش زیبا و نژادش از خراسانیانی باشد که در دولت ما تربیت یافته و ازآن پشتیبانی کند، تا من قضاوت را باو واگذار نمایم، من باو گفتم که جز محمدبن شجاع، کسی را باین صفات سراغ ندارم، و این امر را با وی در میان خواهم گذاشت، گفت همین‌کار را انجام بده، هرگاه موافقت کرد ویرا نزد ما بیاور. حالا ای ابوعبدالله، این دیگر با تو است، من بـامیرالمؤمنین گفتم: مرا بقضاوت نیازی نیست. و این امر برای یکی از این سه‌نفر مفید است، کسیکه مالی بدست نیاورده، یـا جاه ومنزلتی ندارد، ویا جویای نام باشد[3]. اما من مال فراوانی دارم وبا ثروت هستم، و امیرالمؤمنین که مالی بمن ارزانی دارد آن‌را بخش[4] نمایم، و اگر نیازمند بودم، آنرا دریافت میداشتم. اما شهرت و نام، که من نزد آنانکه بقصد ما، برای طلب دانش و فقه میآیند آنقدر دارم که مرا کفایت کند.

وفات وی درسال دویست وپنجاه وهفت، و بقولی، شش، در روز سه شنبه دهم‌ذیحجه بود، وابوعبدالله محمدبن طاهر بر وی نماز گذارد، و درخانهٔ که منزل داشت بخاک‌سپرده

۱ـ ف (من‌الواقفة علی‌القرائة) ش (من‌الواقفة فی‌القرآن) و ظاهراً مراد توقف‌کنندگان در اظهار نظر نسبت باعجاز قرآن است. (ر.ك. ملل ونحل ابن‌حزم ــ ج ۳ ص ۱۶ ــ چاپ افست و اتقان سیوطی ج۲ ص ۱۱۸).

۲ـ ف (بخط ابن‌الحجازی).

۳ـ ف (و انمـا یصلح‌القضاء لاجل ثلاثة لمن یکتسب مالا اوجاها اوذکراً) ش (وانما یصلح لاحدالثلاثة، لم یکتسب مالا اوجاها اوذکراً).

٤ـ ف (لافربه) ش (لافرقه).

شد. واین کتابها از اوست. کتاب تصحیح‌الاثار ـ بزرگست[1]. کتاب النوادر. کتاب‌المضاربه. کتاب....

قتیبة‌بن زیاد قاضی

فقیه‌ترین مرد زمان خود، بر مذاهب عراقیان بوده و در نوشتن شرائط مهارتی داشت، و هموست که صورت مجلس موقوفات احمدبن جنید را نوشته، وبرای او ازثمر و بهرهٔ وقف چیزی‌منظور نموده[2] و این کتابها از اوست: کتاب‌الشروط ـ کاملا آنرا دیده‌ام. کتاب المحاضر والسجلات والوثائق‌والعهود. کتاب بزرگیست.

طحاوی

ابوجعفر محمدبن احمد[3] بن سلمة‌بن سلامة‌بن عبدالملك ازدی طحاوی، از دهکدهٔ از دهستان مصر، بنام طحا[4] بود، و با داشتن هشتاد سال، موهای سیاه در ریشش بیش از موی سفید دیده میشد، وفقیه برمذهب عراقیان بود. در علم و زهد یگانه زمان خود بشمار میرفت. گویند ویرا وادارکردند برای احمد بن طولون کتابی در نکاح ملك یمین[5] تألیف کند که درآن نکاح‌خادم را مجاز شمارد والله اعلم. وی درسال سیصدوبیست ودو وفات یافت، و این کتابهااز اوست: کتاب‌الاختلاف بین‌الفقهاء، کتاب بزرگیست که نا تمام مانده، وآنچه از آن بدست‌آمده درحدود هشتادکتاب بترتیب کتابهائی است که در اختلافات تألیف شده وهمان‌رویه‌رادارد، وما احتیاجی‌بذکر آنها نداریم. وجز آن‌کتاب، این تألیفات‌نیز ازاوست: کتاب الشروط‌الکبیر. کتاب‌الشروط‌الصغیر. کتاب المختصرالکبیر. کتاب المختصرالصغیر. کتاب‌شرح‌الجامع‌الکبیر. کتاب‌شرح‌الجامع‌الصغیر. کتاب‌المحاضروالسجلات. کتاب‌الوصایا. کتاب‌الفرائض. کتاب شرح مشکل احادیث رسول‌الله صلعم ـ درحدود هزار ورق. کتاب نقض‌کتاب المدلسین علی‌الکرابیسی. کتاب احکام‌القرآن. کتاب شرح معانی‌الاثار. کتاب العقیده. کتاب التسویه بین حدثنا واخبرنا کوچك است.

۱ـ ف (الکبیر) ش (کبیر).

۲ـ درمتن عربی (فهل[3]) وهل ـ از هلل بمعنی ثمره وبهره است (اقرب‌الموارد).

۳ـ ف (احمدبن محمد)، ٤ـ طحا ـ در شمال صعید مصر و درغربی نیل است (معجم‌البلدان). ۵ـ ملك یمین‌که در قرآن هم‌آمده براماء ـ کنیزان اطلاق میشود که بندهٔ زرخرید باشند (ر.ك. کتاب النکاح شرایع).

علی بن موسی قمی

یکی از فقیهان مشهور عراق، و ازعلماء فاضل و صاحب تصنیف ، و مکنی با بوالحسن است . وی بر کتابهای شافعی انتقاداتی داشته و آنها را ردکرده ، و ازکتابهـای اوست : کتاب احکام‌القرآن ــ بزرگست . کتاب بعض‌ماخالف فیه‌الشافعی العراقیین فی‌احکام‌القرآن. کتاب اثبات القیاس والاجتهاد و خبرالواحد .

(علی رازی)

و (....)

ابوحازم قاضی

عبدالحمیدبن عبدالعزیز . مرد جلیل‌القدریست که از مشایخ بصره آموخته ، ودر شام، وکوفه ، وکرخ ، قضاوت داشته . و ابوالحسن کرخـی ویرا دیده بود . این‌کتابهـا از اوست : کتاب المحاضر والسجلات . کتاب الفرائض . کتاب ادب‌القاضی .

ابن موصل

نامش ... و مذهب عراقیان را داشت . این‌کتابها از اوست : کتاب الشروط الکبیر . کتاب الوثائق والسجلات .

ابوزید

احمدبن زید شروطی، از مردم عراق ، و این‌کتابها از اوست : کتاب‌الوثائق. کتاب الشروط‌الکبیر . کتاب الشروط الصغیر .

یحیی بن بکیر[۱]

از مردم عراق ، و ازکتابهای اوست : کتاب الشروط .

بردعی

نامش احمدبن حسین ، از فقیهان عراق ، وکسی است کـه ابوالحسن کرخی بر وی

۱ــ ف (بکر)

قرائت داشته . و در واقعه قرمطیان عازم حج گـردید و در راه وفات یافت . ازکتابهـای اوست : کتاب ....

کرخی

ابوالحسن عبیدالله بن حسن کرخی، فقیه‌عراق که انگشت‌نما بوده، و ازوی میآموختند. و فقهاء مبرز ، در آن زمان ، بروی قرائت‌کرده بودند . و بی گفتگو ، یگانه عصر خود بشمار میرفت ولادتش در ... و در شعبان سال سیصد و چهل وفـات یافت . و این‌کتابها از اوست : کتاب المختصر فی‌الفقه . کتاب الاشربه و تحلیل نبیذالتمر .

رازی

ابوبکر احمدبن علی ، که در روز یکشنبه هفتم ذیحجه سال سیصدوهفتاد وفات یافت. و این‌کتابها از اوست : کتاب شرح مختصر الطحاوی . کتاب احکام القرآن . کتاب شرح‌ـ الجامع‌الکبیر لمحمدبن الحسن ـ نسخهٔ اول . کتاب شرح الجامع‌الکبیر ـ نسخهٔ دوم . کتاب المناسك ـ نازك است .

ابوعبدالله بصری

در مقاله متکلمان ذکری از وی شده ، و در فقه این تألیفات را داشت : کتاب جواز الصلوة بالفارسیهٔ .

ابن اشنانی عراقی

و ازکتابهای اوست : کتاب الشروط .

فرحی عراقی

ازکتابهای اوست : کتاب الشروط .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار شافعی و اصحابش

محمدبن اسحاق گوید: بخط ابوالقاسم حجازی، درکتاب اخبارالداخلة فی‌التاریخ، خواندم، که ابوعبدالله محمدبن ادریس، از فرزندان شافع‌بن سائب‌بن عبیدبن عبد زیدبن هاشم‌بن عبدالمطلب بن عبد مناف است. وباز بخط وی خواندم که گوید:

مردی از بنی‌لهب در ناحیه مغرب[1] سر برداشت، او را دستگیر و بنزد هارون‌الرشید روانه‌کردند، وشافعی با او بود، رشیدبآن لهبی گفت: هوای نفس، تو را باین بلندپروازیها درآورده بگو ببینم، کدامیك بزرگوارتر، وبالاتر بودند، جد تو، یا جد من، تومیدانی که جدت چه حکایتهائی داشت، و سرانجام‌کارش چه بود، و سخنان زنندهٔ بـوی گفته،

۱- رجوع کنید بصفحهٔ ۳٤ همین کتاب.

و چون درخواست‌عفو کرده بود ، امر کرد ویرا بزندان اندازند ، سپس بشافعی رو کرده‌و گفت ، تو را چه واداشت که با او همراهی کنی، شافعی گفت ، من در تنگنای فقر ودرویشی بودم ، و بشهرها میرفتم تا از احسان مردم بهره‌مند گردم ، و از این جهة بمصاحبت با او درآمدم ، فضل‌بن ربیع از هارون خواستار عفو وی گردیده ، و او هم ویرا بفضل بخشید . شافعی مدتی در مدینةالسلام اقامت نمود، و محمدبن شجاع گوید ، که شافعی درلباس مغنیان ازکنارما میگذشت، درحالیکه برخری سوار بوده ، و جامه حاشیه‌داری بتن میکرد ، و موی مجعدی داشت .

شافعی بملازمت محمدبن حسن درآمد وتمام کتابهای اورا برشته تحریردرآورد. و ربیع‌بن سلیمان از قول شافعی نقل کرده است که من بـاندازه بار شتر، ازکتابهای محمد نوشته‌ام .

شافعی در تشیع[1] شدتی نشان میداد ، روزی شخصی ازوی سئوالی کرده ، و او هـم جوابش را داد . آن شخص اظهار داشت ، این جواب تو برخلاف گفته علی‌بن ابوطالب ، رض ـ است . شافعی بوی گفت : اگر ثابت کنی که علی‌بن ابوطالب چنین گفته ، من گـونه خود را برخاك گذارم، واعتراف بخطای خود نموده ، وازگفته خود ، بگفته او برگردم. ونیز روزی بمجلسی درآمد که برخی از طالبیان درآن مجلس بودند ، وگفت من‌درمجلسی که یکنفر از آنان حضور داشته باشد ، سخن نگویم . چه سخنگوئی شایستهٔ آنان بوده و ریاست و فضل برای آنهاست .

وگوید[2] در سال دویست بمصر رفت ، و مقیم آنجا گردید . و ربیع‌بن سلیمان از وی آموخت ، شافعی طبع شعر داشت . وابوالفتح بن نحوی ، از قول ابـوالحسن بن صابونی مصری ، نقل کند ، که میگفت ، قبر ابو عبدالله شافعی را درمصر، میان بیطار بلال وبرکتین دیدم که لوحی از مس روی قبرش آویزان بوده ، و این نوشته را داشت :

قَضَیتُ نَحبِی فَسُرَّ قَومٌ ... حَمقَی بِهِم غَفلَةٌ وَنَومٌ[3]
کَأَنَّ یَـومِی عَلَیَّ حَتمٌ ... وَلَیسَ لِلشَّامِتِینَ یَومٌ[4]

۱ـ ش- در حاشیه دارد (چون‌مصنف از شیعیان سرسختی است میخواهد بشافعی افتخار ورزد . و دروغ گفته است) .

۲ـ گویا مرجع ضمیر ، محمدبن شجاع باشد .

۳ـ مرگ من سررسید، وگروهی از ابلهان شاد شدند که درغفلت و خواب فرورفته‌اند.

۵ـ گویا چنین روزی برای من حتمی بوده و بران خوشحال شوندگان از مرگم چنین روزی نیست .

شافعی در سال دویست و چهار در مصر وفات یافت . واین کتابها از اوست : کتاب المبسوط فی‌الفقه ـ این کتابرا ربیع بن سلیمان ، و زعفرانی ، از وی روایت نموده ، و مشتمل است بر : کتاب‌الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب‌الزکوة . کتاب الصیام . کتاب‌الحج . کتاب الاعتکاف . کتاب . . . . . .

محمدبن اسحاق گوید : در نسخهٔ بخط ابن ابویسف[1] چنین‌خواندم : کتاب الرسالة . کتاب‌الطهارة . کتاب‌الامامة . کتاب استقبال القبلة . کتاب الجمعة . کتاب صلوةالخوف . کتاب صلوة العیدین . کتاب صلوة الخسوف . کتاب‌الاستسقاء . کتاب صلوة التطوع . کتاب صلوة المرتدالصغیر . کتاب صلوةالمرتدالکبیر . کتاب‌الزکوة . کتاب فرض‌الزکاة . کتاب احکام‌القرآن . کتاب المناسك . کتاب‌البیوع . کتاب اختلاف مالك والشافعی . کتاب جراح‌العمد . کتاب‌الرهن الکبیر . کتاب‌الرهن الصغیر . کتاب اختلاف الحدیث . کتاب‌اختلاف‌العراقیین . کتاب‌الیمین‌مع‌الشاهد . کتاب قتل‌المشرکین . کتاب قتال اهل‌البغی . کتاب‌الغصب . کتاب الاساری والمغلول[2] . کتاب التعریض بالخطبة . کتاب‌الاستبراء والحیض . کتاب غسل‌المیت . کتاب الجنائز . کتاب السبق والرمی . کتاب الاحباس والبلوغ . کتاب الحدود و کری‌الدواب[3] . کتاب الرضاع . کتاب الطعام والشراب . کتاب البحیرة والسائبة . کتاب المزارعة . کتاب‌العمری والرقبی . کتاب‌الاشربة . کتاب فضائل قریش . کتاب‌الشعار[4] . کتاب النشوز والخلع . کتاب مسئلة الخنثی . کتاب الاعتکاف . کتاب المساقات . کتاب الصید . کتاب‌الولیمة . کتاب الشفعة . کتاب القراض . کتاب قرض‌الله[5] . کتاب الاجارات والغارمین والرجل یکری الدابة . کتاب احیاءالموات . کتاب الشروط . کتاب‌الظهار . کتاب الایلاء . کتاب اختلاف الزوجین . کتاب الضحایا . کتاب المواریث . کتاب عتق امهات الاولاد . کتاب اللقطة . کتاب اللقیط . کتاب بلوغ الرشد . کتاب مختصر الحج الصغیر . کتاب مسئلة المنی . کتاب اباحة الطلاق . کتاب الصیام . کتاب المدبر . کتاب المکاتب . کتاب الولاء والحلف . کتاب الاجارات‌الکبیر . کتاب الاجماع . کتاب الصداق . کتاب الشهادات . کتاب ماخالف العراقیین علیا وعبدالله . کتاب‌اللعان . کتاب مختصرالحج‌الکبیر . کتاب قسم الفئی . کتاب‌القرعة . کتاب الجزیة . کتاب‌الوصایا . کتاب‌الدعوی والبینات . کتاب‌تحریم‌الخمر . کتاب الرجعة . کتاب ادب‌القاضی . کتاب عددالنساء . کتاب القطع والسرقة . کتاب

۱ـ ش (یوسف) . ۲ـ ف (والغلول) .

۳ـ ف (الرقاب) . ٤ـ ظاهراً (الشغار ـ با غین) باشد وشغار نکاحی درجاهلیت بود (ر.ك. کتاب النکاح شرائع) .

۵ـ ف (فرض‌الله) ش ـ بی‌نقطه است و ظاهراً (قرض الله) باشد و اشاره بـآیهٔ ۱۸ از سوره حدید در قرآن است .

الایمان والنذور . کتاب الصید والذبائح . کتاب الصرف . کتاب الرد علی محمد بن الحسن. کتاب عسرةالنساء . کتاب سیر الواقدی. کتاب‌سیر الاوزاعی. کتاب‌الحکم‌فی‌الساحروالساحرة. کتاب الودیعه والاقضیة . کتاب وصیة الحامل . کتاب شهادة القاذف . کتاب صدقة الحی عن‌المیت. کتاب‌الرجل یضع مع‌الرجل بضاعة . کتاب‌العاریة . کتاب المواریث . کتاب‌الحکم بالظاهر . کتاب‌ابطال الاستحسان .

نام راویان از شافعی و کسانیکه از وی آموختند

ربیع‌بن سلیمان مرادی

از قبیله مراد . و مکنی بابوسلیمان ، مؤذنی بود در مصر که از دولت برای اینکار مواجب میگرفت. و نژادش مصری بود . وکتاب‌الاصول . شافعی را روایت نموده ، و آنرا المبسوط نامید ، و درسال دویست وهفتاد در مصر وفات یافت . و ابن‌سیف ، نامش ابوبکر احمدبن عبدالله‌بن سیف‌بن‌سعید، و ابوعبدالله محمدبن حمدان طرائفی ، و اصم نیشابوری ، و عبدالله‌بن ابوسفیان موصلی ، که همه از ربیع روایت کرده‌اند .

زعفرانی

ابوعبدالله حسن‌بن‌محمدبن صباح، ازشافعی- المبسوط- را، بهمانگونه‌که ربیع‌روایت نموده بود با مختصر اختلافی ، روایت کرده ، ولی عمل علماء برآن نبوده ، و بروایتی‌که ربیع کرده است عمل کنند ، و نیازی هم بشمردن کتابهائیکه زعفرانی روایت نموده نیست ، زیراکمیاب گردیده وبیشترآنها مندرس شده (و از میان رفته) و از این ببعد هم‌کسی ازآن نسخه‌برداری نمیکند . وی در سال دویست و شصت وفات یافت .

ابوثور

ابراهیم‌بن خالدبن الیمان، فقیه‌کلبی ، از شافعی‌آموخته ، ومبسوطی بترتیب‌کتابهای شافعی دارد . و بیشتر مردم آذربایجان . و ارمنستان بفقه او عمل‌کنند . وفـاتش در سال دویست و چهل ، و از تألیفات اوست : کتاب الطهارة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب المناسك .

کسانیکه از ابوثور آموختند

ابن جنید ، نامش ... از بزرگان و برجستگان اصحاب او بود .

عبیدبن خلف بزاز ، او نیز از بزرگان اصحاب او بود .

عیالی ـ پیرو مذهب ابو ثور ، ونامش ابوجعفر احمدبن محمد عیالی ، و ازکتابهای اوست : کتاب المعاقل والدیات .

منصوربن اسماعیل ، مصری . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست : کتاب زادالمسافر فی الفقه .

و ازکسانیکه از شافعی آموخته بودند

محمد بن عبدالله

بن عبدالحکم ، از شافعی روایت کرده ، و از دوبرادرش که مالکی بودند بـرکنار بود . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست : کتاب السنن علی مذهب الشافعی .

حرملة بن یحیی

از مصریانی است که از شافعی آموخته بود .

یحیی بن نصر خولانی

از مردم مصر ، وکتاب شافعی در رد ابن علیه را ، روایت کرده است .

بویطی

نامش یوسف بن یحیی ، مکنی بابو یوسف[1] از شافعی روایت کرده ، و ربیع گـوید ، بویطی از زندان نامهٔ بمن نوشت و درباره مردانیکه درحلقه درسش حاضر میشدند سفارش کرد ، که نسبت بآنان بردباری داشته باشم ، و نوشته بود من از شافعی شنیده‌ام که میگفت:

اَهینُ لَهُم نَفسی لِکَی یُکرِمُونَها وَلَن یُکرَمَ النَفسُ الَّتی لاتُهینُها[2]

تألیفات بویطی : کتاب المختصر الکبیر . کتاب المختصر الصغیر . کتاب الفرائض. که

---

۱ ـ ف (ابویعقوب) . ۲ـ نفس خود را در مقابلشان کوچك شمرم تا گرامیش دارند ونفسی که کوچك شمرده نشود گرامی نمیگردد .

ربیع بن سلیمان ، ابواسماعیل ترمذی ، از بویطی روایت کرده‌اند .

مزنی

ابو ابراهیم اسماعیل بن ابراهیم بن ابراهیم مزنی ، از قبیله مزینه ، از قبائل یمن و فقیه پارسائی بمذهب شافعی بود . و در میان اصحاب شافعی فقیه‌تر از وی ، و صالح‌تر از بویطی دیده نشد . وفاتش ، روز چهارشنبه در مصر بود و روز پنجشنبه سلخ ربیع‌الاول سال دویست وشصت‌وچهار بخاك سپرده‌شد. وربیع‌بن‌سلیمان مؤذن، ومصاحب شافعی، بروی نماز گذارد . و این کتابها از اوست : کتاب المختصر الصغیر . این کتاب در دست مردم بوده ، و اصحاب شافعی بر آن تکیه داشته ، و آنرا میخوانند و شرح کنند . و روایتهای مختلفی دارد که بیشتر آنها از نیشابوری واصم ، بنام ... و ابن اکفانی عبدالله‌بن صالح . وبرادر مروزی جوهری است که ، موسوم بـاحمد بن موسی بود . کتاب المختصر الکبیر ــ متروك است . کتاب الوثائق .

مروزی

ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مروزی ، مصاحب مزنی، واین کتابها از اوست : کتاب شرح مختصرالمزنی ــ اول ودوم . کتاب الفصول فی‌معرفةالاصول . کتاب‌الشروط والوثائق. کتاب الوصایا و حساب‌الدور . کتاب‌الخصوص والعموم .

زبیری

زبیری یکی از شافعیان . و نامش زبیربن عبدالله بن سلیمان بن عاصم بن منذربن زبیربن عوام‌است ، و بعد از سال سیصد درگذشت ، و این کتابها از اوست : کتاب مختصرــ الفقه ــ معروف ــ بالکافی . کتاب الجامع فی‌الفقه . کتاب الفرائض .

مروزی دیگر

نامش احمد بن نصر ، و این کتابها از اوست : کتاب اختلاف الفقهاء الکبیر . کتاب اختلاف الفقهاءالصغیر .

ابن‌شریح

ابوالعباس احمد بن عمربـن شریح ، از زمرهٔ شافعیان ، و فقها ، و متکلمان آنـان بوده، و میان او ومحمدبن داود ، در محضر ابوالحسن علی‌بن عیسی مناظراتی شده است. وفاتش در سال سیصد و پنج ، و این‌کتابها از اوست :کتاب الـرد علی محمد بن الحسن . کتاب الرد علی عیسی‌بن ابان . کتاب‌التقریب بین‌المزنی والشافعی .کتاب جواب‌القاسانی[۱] کتاب مختصر فی‌الفقه .

ساجی

ابو یحیی زکریابن یحیی‌بن محمدبن ساجی، از مزنی، و ربیع ، ومصریان‌آموخته، و ازکتابهای اوست :کتاب الاختلاف فی‌الفقه .

قاسانی[۲]

محمدبن اسحاق ، مکنی بابوبکر ، از مردم قاسان[۳] است ،که در ابتدا از داودیـان بود ، و بعد بمذهب شافعـی‌گروید ، و در آن بپایه بلندی رسید . و در نـزد همکیشانش برجستگی پیداکرده و صاحب نظر و رأی بود . این‌کتابها از اوست :کتاب‌الرد علی‌داود فی‌ابطال‌القیاس. کتاب اثبات القیاس للقاسانی[۴] .کتاب الفتیاالکبیر .کتاب صدرکتاب‌الفتیا. کتاب اصول‌الفتیا .

اصطخری ابوسعید

در جوانی ریاست مذهب شافعی را پیداکرد . و موثق و عفیف ، و فقیه برجستهٔ بود. و در روز جمعه چهاردهم جمادی‌الاخر سال بیست و هشت[۵] ، درگذشت . و در مقابرالدیر[۶] بخاك سپرده شد . واین‌کتابها از اوست :کتاب الفرائض الکبیر .کتاب الشروط والوثائق و المحاضر والسجلات .

۱و۲ــ (القاشانی) . ۳ــ ف (قاشان) و قـاسان از شهرهای مـاوراء النهر است (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی) . ٤ــ ف (للقاشانی) . ٥ــ ظاهراً سال سیصد و ــ بیست وهشت است . ٦ــ مقابر الدیر ــ در بغداد و در جـائی است‌که امروز بمقبره شیخ معروف‌کرخی است (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱۰ـ۸۹ـ۹۱) .

ابن صیرفی

ابوبکر محمدبن عبدالله صیرفی شافعی، ویژه ابوالحسن علی‌بن عیسی. و از خاصان او، و از بزرگان و متکلمان شافعیان بشمار میرفت. ولادتش در .... و در روز جمعه دوازدهم ماه ربیع‌الاول سال سیصد و سی درگذشت. و این کتابها از اوست: کتاب البیان فی‌دلائل الاعلام علی اصول‌الاحکام. کتاب شرح رسالة الشافعی. کتاب حساب الدور. کتاب نقض کتاب عبیدالله‌بن طالب الکاتب لرسالةالشافعی. کتاب الفرائض.

ابوعبدالرحمن شافعی

نامش .... و این کتابها از اوست: کتاب الاجماع والاختلاف. کتاب المقالات فی‌ـ اصول‌الفقه ـ بجز اولی.

طبری

ابوعلی حسن بن قاسم، از شافعیان است، و از کتابهای اوست: کتاب مختصر مسائل الخلاف فی‌الکلام والنظر.

ابوالطیب بن سلمه

....

ابوالحسن

محمدبن احمدبن ابراهیم‌بن یوسف‌بن احمدکاتب، از بزرگان شافعیان، و در سال دویست و هشتاد و یك درحسنیه[1] بدنیا آمده، و در مذهب شیعه کتابهائی تألیف کرده، و در مذهب شافعی این کتابها از اوست: کتاب البصائر. کتاب الایلاء. کتاب المستعذب. کتاب الرد علی‌الکرخی. کتاب المفید فی‌الحدیث. و تألیفاتش در مذهب شیعه بجای خود خواهد آمد.

۱ـ حسنیه شهریست در مشرق موصل و منسوب بحسن است (معجم‌البلدان).

ابن‌سیف ، فارض

نامش ... و ازکتابهای اوست ....

ابن اشیب

ابوعمران موسی بن اشیب ، فقیه مـذهب شافعی ، و از متکلمـان است . ازکتابهای اوست ......

ابوالطیب

بن سلمه . از شافعیان است . وفاتش در ... و ازکتابهای اوست ....

ابوالطیب ملقی

و ازکتابهای اوست ....

اهوازی

....

ابن جنید

ابوالحسن ... قاضی . و ازکتابهای اوست ....

ابوحامد

قاضی بصری ، از شافعیان است که در . . . وفات یافت ، و نامش احمـد بن بشر بن عامریست، واین کتابها ازاوست : کتاب الجامع‌الکبیر- درهزار ورق. کتاب الجامع‌الصغیر. کتاب الاشراف علی اصول‌الفقه .

آجری

ابوبکر محمد بن حسین بن‌عبیدالله آجری ، فقیه . ویکـی از عابدان صالح بود ، و کتابهای زیادی داردکه در جای خود ذکر نموده‌ایم. وی در مکه اقامت داشت ، ودر همین

نزدیکیها وفات یافته و از شافعیان بشمار میرفت. این کتابها از اوست: کتاب مختصرالفقه. کتاب احکام‌النساء. کتاب النصیحة ــ مشتمل برچندین کتاب در فقه.

ابن شقراء خفاف

شافعی، و مجاور مکه بود. نامش ... و ازکتابهای اوست ....

ابن رجا

ابوالعباس، از شافعیان بصره، وقائمقام قاضی در بصره بود. این‌کتابها از اوست: کتاب علل‌الشروط. کتاب‌الشروط، و این‌کتاب بزرگ است، و شافعیان آن را میستایند و نیکو شمرند.

ابن دینار همدانی

و ازکتابهای اوست: کتاب‌الشروط ــ کتابی است بزرگ ودر نهایت خوبی، درحدود هزار ورق.

ابوالحسن نسوی

نامش ... و ازکتابهای اوست: کتاب المسایل والعلل والفروق.

ابوبکر

محمدبن ابراهیم بن منذر نیشابوری. فقیه مذهب شافعی، و از برجستگان در آن مذهب است. و این‌کتابها از اوست: کتاب المسایل فی‌الفقه. کتاب‌القیاس.

فرجی

ابوالعباس احمدبن ابراهیم‌بن محمد فرجی، فرائضی، و ازکتابهای اوست: کتاب البیان لاحکام‌الفرائض ــ بزرگست.

ابن ابوهریره

ابوعلی ، وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب المسایل . کتاب التعلیق فی‌ـ الفقه والمسایل .

قفال

ابوبکر . از کتابهای اوست : کتاب الاصول .

ابوالحسن بن خیران

این کتابها از اوست : کتاب اللطیف . کتاب المقدمات .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن چهارم ـ از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء ونام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

اخبار داود و اصحابش

ابوسلیمان داودبن علی‌بن داودبن خلف اصفهانی ، اول کسی است که ، قول بظاهر کتاب و سنت راگرفته ، و جزآن را از رأی و قیاس رهاکرد . و بسیار با فضل ، و صادق و پرهیزکار بود ، و درسال دویست و هفتاد درگذشت . این کتابها از اوست : کتاب‌الایضاح. کتاب الافصاح . کتاب الدعوی والبینات ـ بزرگ است . کتاب‌الاصول . کتاب الحیض .

محمدبن اسحاق گوید : دریك ورقهٔ‌که خط کهنهٔ داشت، وگمان دارم در زمان داودبن علی نوشته شده ، نام‌کتابهای او را خوانده ، و بهمان ترتیب در اینجا نقل مینمایم : کتاب‌الطهارة . کتاب‌الحیض. کتاب‌الاذان . کتاب‌الصلوة. کتاب‌القبلة. کتاب‌المواقیت.

کتاب السهو ـ در چهارصد ورق . کتاب الاستسقاء . کتاب افتتاح الصلوة . کتاب ما یفسد به ـ الصلوة . کتاب الجمعه . کتاب صلوة الخوف . کتاب صلوة الخسوف . کتاب صلوة العیدین . کتاب الامامة . کتاب الحکم علی تارك الصلوة . کتاب الجنائز . کتاب غسل المیت . کتاب الزکاة ـ در سیصدورق . کتاب صدقة الفطر . کتاب صیام التطوع . کتاب صیام الفرض ـ ششصدورق . کتاب الاعتکاف . کتاب المناسك . کتاب مختصر الحج . کتاب النکاح ـ هزارورق . کتاب الصداق . کتاب الرضاع . کتاب النشوز . کتاب الخلع . کتاب البینة علی من یستحق البینة علیه . کتاب الاستبراء . کتاب الرجعة . کتاب مسئلة فئی . کتاب الایلاء . کتاب الظهار . کتاب اللعان . کتاب المفقود . کتاب الطلاق . کتاب طلاق السنة . کتاب الایمان فی الطلاق . کتاب الطلاق قبل الملك . کتاب طلاق السکران والناشئی . کتاب العدد . کتاب البیوع . کتاب الصرف . کتاب المأذون له فی ـ التجارة . کتاب الشرکة . کتاب القراض . کتاب الودیعة . کتاب العاریة . کتاب الحوالة والضمان . کتاب الرهن . کتاب الاجارات . کتاب المزارعة . کتاب المساقاة . کتاب المحافره[1] والمعاقل . کتاب الشرب . کتاب الشفعة . کتاب الکفالة بالنفس . کتاب الوکالة . کتاب احکام الاباق . کتاب الحدود . کتاب السرقة . کتاب تحریم المسکر . کتاب الاشربه . کتاب الساحر[2] . کتاب قتل ـ الخطاء . کتاب قتل العمد . کتاب القسامة . کتاب الجنین . کتاب الایمان والکفارات . کتاب النذور . کتاب العتاق . کتاب المکاتب . کتاب المدبر . کتاب ایجاب القرعه . کتاب الصید . کتاب ذبائح المسلمین . کتاب الاضاحی . کتاب العقیقة . کتاب الاطعمه . کتاب اللباس . کتاب الطب . کتاب الجهاد . کتاب السیر . کتاب قسم الفیئی . کتاب سهم ذوی القربی . کتاب قسم ـ الصدقات . کتات الخراج . کتاب . . . والمعدن[3] . کتاب الجزیة . کتاب القسمة . کتاب المحاربة . کتاب سیر العادلة . کتاب المرىد[4] . کتاب اللقطة و الضوال . کتاب اللقیط . کتاب الفرائض . کتاب ذوی الارحام . کتاب الوصایا . کتاب الوصایا فی الحساب . کتاب الدور . کتاب الولاء والحلف[5] . کتاب الخناث . کتاب الاوقات . کتاب الهبة والصدقة . کتاب القضاء . کتاب ادب القاضی . کتاب القضاء علی الغائب . کتاب المحاضر . کتاب الوثائق . سه هزار ورق . کتاب السجلات . کتاب الحکم بین اهل الذمة . کتاب الدعوی والبینات هزارورق . کتاب الاقرار . کتاب الرجوع عن الشهادات . کتاب الحجر . کتاب التفلیس . کتاب الغصب . کتاب الصلح . کتاب النضال . کتاب ما یجب من الاکتساب . کتات الذ ّب عن السنن والاحکام

---

۱ ـ شاید (المخافر) باشد که جمع ـ مخفر ـ بمعنی پاسگاه و امروز هم مستعمل بوده و از ماده (خفر) است که بمعنی محافظت کردن است (ر.ك. اقرب الموارد ـ خفر) .

۲ ـ ف (الساحر) ش ـ نقطه ندارد و ممکن است (التناحر) بمعنی خودکشی باشد .

۳ ـ ف (کتاب المعدن) .

٤ ـ ش ـ نقطه ندارد و ممکن است (المرتد) باشد

۵ ـ ف (والخلف) .

والاخبار ـ هزار ورق. کتاب الرد علی اهل الافك. کتاب المشکل. کتاب الواضح والفاضح للساعی. کتاب صفة اخلاق النبی صلعم. کتاب اعلام النبی صلم. کتاب المعرفة. کتاب الدعا. کتاب المستقبل والمستدبر. کتاب الاجماع. کتاب ابطال التقلید. کتاب ابطال القیاس. کتاب خبر الواحد. کتاب خبر الموجب للعلم. کتاب الحجة. کتاب الخصوص والعموم. کتاب المفسر والمجمل. کتاب تـرك الاكفار. کتاب رسالة الربیع بن سلیمان. کتاب رسالة ابی الولید. کتاب رسالة القطان. کتاب رسالة هارون الشاری. کتاب فصاح[1] پانصدورق. کتاب الایضاح چهار هزار ورق. کتاب المتعة.

محمد بن اسحاق گوید: این کتابها را از روی نسخه بسیار قدیمی که بخط محمود مروزی بود یافته و نوشته‌ام، و بگمانم وی از پیروان مذهب داود بوده، منتهی معـروفیتی نداشته است.

و داود بمسائلی جواب داده که از نقاط مختلف برایش میفرستادند که از آن جملـه است:

کتاب المسائل الاصفهانیات. کتاب المسائل المکتومات. کتاب المسائل البصریات. کتاب المسائل الخوارزمیات. کتاب الکافی فی مقالة المطلبی ـ یعنی الشافعی. کتاب مسئلتین خالف فیها الشافعی. وکتابهای اول مشتمل بر کتابی است بنام، کتاب السیر.

محمدبن داود

مکنی بابوبکر. فقیه در مذهب پدرش، فاضل و دانشمند، وادیب، و شاعر اخباری، ویکی از ظرفاء با حجب و حیائی بود، و ما تصنیفات او را درادب وشعر، در جای خود ضمن مقاله اخباریان و نسابان و ادیبان، بیان داشتیم. ولادتش در ... و وفاتش در ... و ازکتابهای فقهی اوست:

کتاب الانذار. کتاب الاعذار. کتاب الوصول الی معرفة الاصول. کتاب الایجاز. کتاب الرد علی ابن شرشیر. کتاب الرد علی ابی عیسی الضریر. کتاب الانتصار من ابی جعفر الطبری.

ابن جابر

از فرزندان داودیان

ابو اسحاق ابراهیم بن... ابن جابر، از علماء و بزرگان داودیان، و ازکتابهای

۱ـ ف (نصاح).

اوست : کتاب الاختلاف ــ که بزرگتر از آن دیده نشده ، و اصحابش آنرا میستایند .

ابن مغلس

ابوالحسن عبدالله بن احمدبن محمدبن مغلس ، که در زمان خود ، ریاست برداودیان را داشته و بعد از وی هم کسی چون او دیده نشد . مردی فاضل ، و عالم ، و بزرگوار ، و صادق ، و مورد اعتماد بود ، و مردم ویرا برتر از همه میدانستند . در بغداد خانهٔ برنهر مهدی[1] داشت ، که ازشهرستانها مردم بآن‌روی میآوردند . وفاتش در چهاردهم جمادی‌الاخر سال سیصد و بیست و چهار و این کتابها از اوست : کتاب الموضح . کتاب المزنی . کتاب المنجح . کتاب‌المفصح . کتاب احکام القرآن . کتاب‌الطلاق . کتاب‌الولاء :

منصوری

ابوالعباس احمدبن محمدبن صالح ، از پیروان مذهب داود ، و فضلاء داودیان بود ، وکتابهای بزرگ و نیکوئی دارد ، که از آن جمله است : کتاب المصباح ــ بزرگ . کتاب الهادی . کتاب‌النیر .

رقّی

ابوسعید ، از پیروان مذهب داود ، و علماء آنان ، و این کتابها از اوست : کتاب الاصول ــ مشتمل بریکصدکتاب ، بطرزکتابهای داود . و ما نیازی بذکر آنها نداریم ، و جزآن ، کتاب شرح‌الموضح . نیز از اوست .

نهربانی

نامش حسن‌بن عبید ، ابوسعید . و ازکتابهای اوست : کتاب ابطال القیاس .

ابن خلاد

مکنی بابوالطیب ، و این‌کتابها از اوست : کتاب ابطال‌القیاس . کتاب النکت . کتاب نعت‌الحکمة فی‌اصول‌الفقه . که شامل چندین‌کتاب است .

---

۱ ــ نهر مهدی ــ شاخهٔ از نهرفضل است‌که بطرف شرق رصافه میرود ، و یك شاخهٔ آن بقصر مهدی و مسجدش رفته و بدجله میریزد (دلیل خارطة بغداد ص ۱۱۰) .

رباعی

نامش ابراهیم‌بن احمدبن حسن ، مکنی بابواسحاق ، از علماء داودیان ، و قریب العهد بمابود. ازبغداد بمصر رفته ، و همانجا در سال ... وفات یافت. ازکتابهای اوست : کتاب‌الاعتبار فی‌ابطال‌القیاس .

حیدره

کنیه‌اش ابوالحسن ، از نیکان ، و فقیهان بمذهب یارانش بود . من ویرا دیده ، و با هم دوستی داشتیم وفاتش در ... و ازکتابهای اوست ...

قاضی حرزی

ایده‌الله

ابوالحسن عبدالعزیزبن احمد اصفهانی حرزی ، از علمـاء ادیان در این عصر مـا بوده ، و در این مذهب مقام و منزلتی دارد ، و از فضلا مصنفان بشمار میرود . تولدش در سال ... و عضدالدوله ، قضاوت قسمت سفلای شرق مدینةالسلام[1] را باو واگـذار نموده ، که تا این تاریخ ، سال سیصد وهفتاد وهفت ، بهمین‌کار اشتغال دارد . و ازکتابهای اوست : کتاب مسائل‌الخلاف[2] .

۱ــ ر.ك. بصفحهٔ ٦٧ این‌کتاب .

۲ــ ش در حاشیه دارد (با دستور مصنف مقابله‌گردید و صحیح است) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن پنجم ـ از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل

بر اخبار فقهاء شیعه و نام تصنیفات آنان

محمدبن اسحاق گوید : سلیم‌بن قیس هلالی از اصحاب علی علیه‌السلام بود ، چون حجاج قصد دستگیری و قتلش را داشت ، گریخته و باابان‌بن عیاش پناه آورد ، اونیز پناهش داده بود و همینکه بحال احتضار افتاد ، باابان گفت ، تو حق بسیاری بر من داری ، و اکنون مرگ من فرا رسیده. ای برادرزاده من ، رسول خدا صلعم، چنین و چنان میکرد، وکتابی باابان دادکه مشهور بکتاب سلیم‌بن قیس هلالی است ، و ابان‌بن عیاش آنرا از وی روایت کرده ، و جز او . دیگری روایت نکرده است . و ابان در ضمن سخنانش میگفت که ، قیس پیرمرد نورانی بود .

و اولین کتابی که از شیعیان هویدا شد ، کتاب سلیم بن قیس هلالی است که ابان بن عیاش راوی آن بوده ، و جز وی کسی دیگر روایت نکرده است .

کتابهائیکه در اصول و فقه تصنیف

شده و نام مصنفان آنها

محمدبن اسحاق گوید : این اشخاص بزرگان شیعه‌اند که فقه‌را از ائمه روایت نموده، و ما بدون رعایت ترتیب بذکرشان میپردازیم . و از آن جمله است ، کتاب صالح بن ابوالاسود . کتاب علی بن فرات . کتاب ابی یحیی لیث‌المرادی . کتاب زریق‌بن الزبیر . کتاب ابی‌سلمة البصری . کتاب اسماعیل‌بن زیاد . کتاب ابی احمد عمربن الرضیع . کتاب داودبن فرقد. کتاب علی‌بن رماب[1] . کتاب علی‌بن ابراهیم بن یعلی[2] . کتاب هشام‌بن سالم. کتاب محمدبن الحسن العطار . کتاب عبدالمؤمن القاسم الانصاری . کتاب سیف‌بن عمیرة۔ النخعی . کتاب ابراهیم بن عمرالصنعانی . کتاب عبدالله‌بن میمون القداح . کتاب‌الربیع‌بن ابی مدرك . کتاب عمربن ابی‌زیاد الابراری . کتاب زکاربن یحیی الواسطی . کتاب ابی خالدبن عمروبن خالد الواسطی . کتاب حریز بن عبدالله الازدی‌السجستانی . کتاب عبدالله۔ الحلبی . کتاب زکریا المؤمن . کتاب ثابت‌الضریر : کتاب مثنی بن اسدالخیاط . کتاب عمربن آذینه . کتاب عماربن معاویة الدهنی العبدی الکوفی . کتاب معاویةبن عمارالدهنی. کتاب الحسن المحبوب‌السراد ــ که همان زراد[3] است ، و از اصحاب رضا علیه‌السلام . و بعد از او ــ محمد فرزندش بود .

ابان بن تغلب

این کتابها از اوست : کتاب معانی‌القرآن۔ نازك است . کتاب القراآت. کتاب من۔ الاصول فی‌الراویة علی مذهب‌الشیعة .

خاندان زرارةبن اعین

زراره لقبش بود نامش عبدربه ، و برادر حمران‌بن اعین است : که از نحویان

۱ ــ ش ــ بی نقطه ف ــ (رئاب) . ۲ــ ف (معلی) .

۳ــ ف (الوارد) و زرادبمعنی زره‌باف است‌که‌سرادنیز بهمین‌معناست (اقرب‌الموارد) .

بشمار میرفت و پسران او حمزة‌بن حمران، و محمدبن حمران ، و بکیربن اعین، وپسرش عبدالله‌بن بکیر ، و عبدالـرحمن بن اعین . و عبدالملك بن اعین و پسرش ضریس‌بن اعین ، همه از اصحاب ابوجعفر محمدبن علی علیه‌السلام بودند .

اعین‌بن سنبس از نژاد رومیان است‌که برده زرخرید مـردی از بنی شیبان بود ؛ و قرآن‌را فراگرفت ، وآن مرد، ویرا آزاد داشته ، وبوی پیشنهادکردکه در نسبش درآید، اعین نپذیرفت ، وگفت بگذار من بهمان ولاء ، و دوستی با تو باقی باشم .

سنبس در یکی از شهرهـا راهب ، و مکنی ببکیر ابو جهم بود ، وزراره نیز ابوعلی کنیه داشت . زراره در فقه ، و حدیث ، و معرفت بکلام ، و تشیع ، از بزرگترین رجال شیعه است، و فرزندی بنام حسن‌بن زراره داشت ،که این حسن از اصحاب جعفربن محمد بود ، و از زرارة‌بن اعین ، و عبیدبن زراره ، روایت نموده ، و دیدگان احولی داشت .

یونس‌بن عبدالرحمن

از اصحاب موسی بن جعفر علیه‌السلام ، و از دوستداران خاندان یقطین ، و علامـه زمان خود بود . درمذهب شیعه تصنیف و تألیف فراوانی دارد . این‌کتابها از اوست . کتاب علل الاحادیث . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الزکوة . کتاب الوصایا و الفرائض . کتاب جامع‌الانار . کتاب البداء .

بزنطی

از علماء شیعه ، احمدبن محمدبن ابـونصر بزنطی است ،کـه از اصحاب موسی علیه‌السلام بود، و این‌کتابها ازاوست: کتاب ماروا‌ه عن‌الرضاعلیه‌السلام. کتاب الجامـع . کتاب المسایل .

برقی

ابوعبدالله محمدبن خالد برقی قمی ، از اصحاب رضا (علیه‌السلام) و فرزندش (ابو) جعفر بود وگـویند ، ابـوالحسن کنیه داشت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌العویص . کتاب التبصره . کتاب المحاسن . کتاب‌الرجال ــ ودر آن کسانی‌را ذکرکرده‌که از امیرالمؤمنین

۱ــ ف (جعفر) .

علی علیه‌السلام[۱] روایتی دارند، و بخط ابوعلی‌بن همام خواندم: کتاب‌المحاسن برقی، مشتمل برهفتاد و اندی‌کتاب و بقولی، هشتاد کتابست که تمام آنها را ابوعلی همام دارد ـ کتاب المحبوبات. کتاب‌المکروهات. کتاب طبقات الرجال. کتاب فضائل الاعمال. کتاب التحذیر. کتاب التخویف. کتاب الترهیب. کتاب الحیرة والصفوة. کتاب‌الاحادیث. کتاب معانی الاحادیث و التحریف. کتاب الفروق. کتاب الاحتجاج. کتاب اللطائف. کتاب المصالح. کتاب تفسیر الرؤیا. کتاب صوم الایام. کتاب السماء. کتاب الارضین. کتاب‌البلدان. کتاب ذکر الکعبة. کتاب الحیوان والاجناس. کتاب‌احادیث الجن والانس. کتاب فضائل‌القرآن. کتاب الازاهیر. کتاب الاوامر والزواجر. کتاب ما خاطب الله به خلقه. کتاب الانبیاء والرسل. کتاب الجمل. کتاب جدول الحکمة. کتاب‌ الاشکال. کتاب القرائن. کتاب البرائر. کتاب الریاضة. کتاب الاوائل. کتاب‌التاریخ. کتاب الاسباب. کتاب‌المآثر. کتاب‌الاصفیة. کتاب الافانین. کتاب‌الروایه. کتاب النوادر.

پسرش احمد

ابن ابو عبدالله محمدبن خالد برقی، و این کتابها از اوست. کتاب‌الاحتجاج. کتاب السفر. کتاب البلدان ـ و این کتاب ازکتاب پدرش بزرگتر است[۲].

۱ـ ف (رضی‌الله عنه).

۲ـ در چاپ فلوکل بتبعیت از نسخه خطی شهید علی پاشا پس‌از ـ برقی ـ حسن بن محبوب، و سپس، مندرجات نوشتهٔ علی‌بن همام راجع بکتاب المحاسن برقی را آورده، و پس ازان دارد ـ ابنه احمد ـ که باین ترتیب، مرجع ضمیر ـ ابنه ـ حسن‌بن محبوب میشود. و حال آنکه چنین نبوده، و مرجع ضمیر برقی بوده، و احمد پسر اوست. بنابراین ما مندرجات نوشته علی بن همام را پس از شرح حال برقی. وپس از آن شرح حال احمد پسر برقی راگذاشتیم، و حسن‌بن محبوب را بدنبال احمد آوردیم که این پیچیدگی و توهم بودن احمد پسر حسن‌بن محبوب برطرف شود.

حسن‌بن محبوب سرادکه همان زراد است

وی از اصحاب مولای ما ، رضا و پسرش محمد (علیهماالسلام) بود ، و این کتابهـا از اوست : کتاب التفسیر . کتاب النکاح . کتاب الفرائض و الحدود والدیات .

حسن و حسین اهوازی فرزندان سعید

از مردم کوفه ، و بردگان علی‌بن حسین ، و از اصحاب رضا (علیه‌السلام) بودند و درزمان خود ، داناتر از هرکس بفقه ، و آثار ، و مناقب . و علوم شیعه ، بشمار میرفتند. این دو نفر پسران سعیدبن حمادبن سعیدندکه بـا ابوجعفربن رضا نیز مصاحبت داشتند . و حسین مؤلف این کتابهـاست : کتاب التفسیر . کتاب التقیة . کتاب الایمـان و النذور . کتاب الوضوء . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب‌النکاح . کتاب الطلاق . کتاب الاشربة . کتاب الرد علی‌الغالیة . کتاب الدعاء . کتاب العتق والتدبیر .

زیدان

ابن حسن‌بن سعید . و این کتاب از اوست : کتاب الاحتجاجات .

اشعری

ابوجعفر محمدبن احمدبن یحیی‌بن عمران اشعری ، از علماء شیعه ، در روایت ، و فقه است . و این کتابها از اوست : کتاب الجامـع ـ مشتمل بر ... باب در فقه و آداب . کتاب النوادر . کتاب ما نزل من‌القرآن فی‌الحسین بن علی علیهماالسلام . و ابوعلـی بن همام اسکافی‌آن را روایت کرده است .

علی‌بن هاشم

علی‌بن ابراهیم‌بن هاشم، از علما وفقهاء بود، واین کتابها از اوست : کتاب‌المناقب .

کتاب اختیار القرآن . کتاب قرب الاسناد .

جریر[۱] بن عبدالله

این کتابها از اوست : کتاب الزکوة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام . کتاب النوادر .

صفوان بن یحیی

این کتابها از اوست : کتاب الشراء والبیع . کتاب التجارات ــ غیر از اولی . کتاب المحبة والوظائف . کتاب الفرائض . کتاب الوصایا . کتاب الاداب . کتاب بشارات المؤمن .

عیسی بن مهران

این کتابها از اوست : کتاب الفرق بین الامة والال . کتاب المحدثین . کتاب السنن المشترکة . کتاب الوفاء . کتاب الکشف . کتاب الفضائل . کتاب الدیباج .

حسن بن محمد بن سماعه

(از اصحاب...) و این کتابها از اوست : کتاب القبلة . کتاب الصلوة . کتاب الصیام.

ابن بلال

ابوالحسن علی بن بلال بن معاویة بن احمد مهلبی، و از کتابهای اوست : کتاب الرشد والبیان .

و از قمییان

ابوجعفر احمد بن محمد بن عیسی قمی این کتابها از اوست : کتاب الطب الکبیر . کتاب الطب الصغیر . کتاب المکاسب .

سعید بن ابراهیم قمی ، و از کتابهای اوست : کتاب تصدیر الدرجات .

---

۱ ــ ف (حریز) .

ابوجعفر محمدبن حسن‌بن احمدبن ولیدقمی[۱] ، این کتابها از اوست : کتاب‌الجامع فی‌الفقه . کتاب تفسیر القرآن .

ابن معمر

ابوالحسین .... بن معمر کوفی ، و ازکتابهای اوست : کتاب قرب‌الاسناد .

ابن فضال

ابوعلی حسن‌بن علی‌بن فضال تیملی از[۲] ربیعة‌بن بکر ، برده تیم‌الله بن ثعلبه ، واز اصحاب خاص ابوالحسن رضا علیه‌السلام . و این کتابهـا از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الابنیا والمبتدا[۳] . کتاب‌الطب .

ابن جمهور عمی

نامش محمدبن حسین‌بن جمهور عمی ، از اصحاب خاص رضا علیه‌السلام بود و از کتابهای اوست : کتاب الواحدة فی‌الاخبار والمناقب . که‌آنرا به‌هشت جزء درآورده است .

خاندان یقطین[۴]

یقطین از برجستگان دعات بود، وچون مروان ویرا خواسته بود ، از او گریخت. وپسرش علی‌بن یقطین در سال یکصد و بیست وچهار درکوفه بدنیا آمده ، ومادر علی او را با برادرش عبیدالله‌بن یقطین برداشته و بمدینه فرارکرد ، و همینکه دولت هاشمیان سرکار آمد ، یقطین آشکار گردید، و مادر علی برگشته و علی و عبیدالله را با خود برگردانید. یقطین ملازم خدمت ابوالعباس ، و ابوجعفر منصور بود ولی هواداری از خاندان ابوطالب

۱ـ نام این شخص در متن عربی پائین‌تر آمـده وچون قمی است ما او را در ردیف قمیان گذاشتیم .

۲ـ ف (بن) ش (من) . ۳ـ ف (الابتداء والمبتداء) .

٤ـ در متن عربی خاندان یقطین را در پایان این فن آورده باضافه این جمله (یلحق بموضعه فی‌الاول) و بعقیده ما نظر مؤلف این بوده‌که جای ذکر این خـاندان پیش از ذکـر محمدبن عیسی است‌که یکی‌از افراد متأخر این خاندان است وبهمین لحاظ ما درترجمه آنرا پیش از محمدبن عیسی گذاشتیم .

بامامت آنان داشت ، و فرزندانش نیز همین رویه و عقیده را داشته ، و هدایا و اموال فراوانی برای جعفرمحمدبن علی ارسال میداشت ، و برای اینکارش نزد منصور ، و مهدی از وی نمامی و سعایتها شد، که خداوند شر آنان را از وی دور داشت . و در سال یکصد وهشتاد و دو ، علی‌بن یقطین در مدینةالسلام[1] ، در پنجاه و هفت سالگی ، وفات یافته ، و ولیعهد محمدبن رشید براو نماز گذارد، و پدرش پنج سال پس از وی ـ در سال یکصدوهشتاد و هشت درگذشت . علی‌بن یقطین این تألیفات را داشت : کتاب ماسئل عنه‌الصادق من‌امور الملاحم . کتاب مناظرته للشاك بحضرة جعفر .

محمدبن عیسی

ابن عبیدبن یقطین . از مردم بغداد ، واز اصحاب علی‌بن محمد ، وحسن‌بن علی علیهم‌السلام ، است و ازکتابهای اوست کتاب الامل و الرجاء . و ابوعلی همام گوید : آنچه در این‌کتاب است ، از محمد بن جمهور عمی بوده ، و پسرش حسن بن محمدبن جمهور بمن گفت‌که آنها از پدرم میباشد، وگفت در این‌کتاب چیزهائی از فضائل‌و منزلت آنان ذکر شده‌که شیعیان آرزومند آن بوده و همانندکتاب البشارات میباشد .

اسماعیل‌بن مهران

برادر عیسی‌بن مهران ، و ازکتابهای اوست : کتاب‌الملاحم .

ابوالقاسم

عبدالله‌بن احمدبن عامر بن سلیمان طائی، و ازکتابهای اوست: کتاب‌القضاء والاحکام.

آدمی رازی

ابوسعید سهل‌بن زیاد رازی ، از اصحاب ابومحمد حسن‌بن علی علیه‌السلام ، و از کتابهای اوست ......

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ٦٧ این‌کتاب .

ثقفی

ابواسحاق ابراهیم‌بن محمد اصفهانی ، از موثقان علماء صاحب تصنیف است ، و از کتابهای اوست : کتاب اخبار الحسن بن علی علیه‌السلام .

موسی بن سعدان

از کتابهای اوست : کتاب‌الطوائف .

ابوجعفر

محمدبن حسین صائغ از شیعیان امامیه ، و از کتابهای اوست : کتاب التباشیر .

بندار

ابن محمد بن عبدالله فقیه ، از برجستگان امامیه ، و این کتابها از اوست : کتاب الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الحج . کتاب‌الزکاة ـ و کتابهائی نیز بترتیب اصول داشته ، و جز آنها این تألیفات نیز از اوست : کتاب الامامة من جهة‌الخبر . کتاب المتعة . کتاب العمرة .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن ششم - ازمقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار فقها و اصحاب حدیث

اخبار سفیان ثوری

سلیمان بن سعیدبن مسروق ثوری ، از فرزندان ثوربن عبد مناةبن اد ّبن طابخةبن الیاس بن مضر بن معدبن عدنان . وگفته‌اند در بنی‌ثور سی‌نفر بودندکه هیچیك از آنان کمتر از ربیع‌بن خیثم نبود . و همه درکوفه زندگانی میکردند و در بصره حتی یکی از ایشان دیده نمیشد .

سفیان ثوری درحالیکه از دولتیان پنهان شده بود ، در بصره وفات یافته ، و درشب همان روز بخاك سپرده‌شد . و این واقعه در سال یکصدوشصت ویك بود . و سفیان درآنوقت شصت وچهار سال داشت. زیرا درسال نودوهفت بدنیا آمده بود. و بوصیت او عماربن یوسف

کتابهایش را پاك کرده وبسوزانید ، سفیان بازماندهٔ نداشت و یگانه پسر وی پیش ازمرگش وفات یافته . از این جهت وصیت کرد که دارائی و اموالش را بخواهرش و فرزندان او دهند. و سعیدبن مبارك را از ارث محروم داشت . این کتابها از اوست : کتاب‌الجامع. الکبیر ـ بپیکرهٔ حدیث و گروهی ، چون یزیدبن ابوحکیم ، و عبدالله بن ولید عدنی ، و ابراهیم‌بن خالد صنعانی، و عبدالملك جدی ـ و از مردم غیر از یمن ـ حسین‌بن حفص اصفهانی ، معافابن عمران موصلی . عبدالعزیزبن ابان ، عبدالصمدبن حسان ، زیدبن ابو زرقاء ، قاسم‌بن یزید جرمی ، آنرا از وی روایت کرده‌اند . کتاب الفرائض . کتاب رسالته الی عبادالارسونی . کتاب رساله ...

ابو عبدالرحمن

محمدبن عبدالرحمن‌بن مغیرةبن ابوذیب، از بنی‌عامربن لوی ، و از فقها ومحدثانی است، که متصدی قضاوت بود . وفاتش در سال یکصد وپنجاه ونه ، و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن ـ مشتمل برتمام کتابهای فقه ، از صلوة ، طهارت ، صیام ، زکوة ، ومناسك، و غیره .

عبدالرحمن

ابن زیدبن اسلم ، برده عمربن خطاب، که درآغاز خلافت هارون‌الرشید درگذشت. این کتابها از اوست : کتاب الناسخ والمنسوخ . کتاب التفسیر .

عبدالرحمن

ابن‌ابوزناد، و نام ابوزناد ، عبدالله‌بن ذکوان بود ، وابوزناد از فقهاء و محدثان است که در سال یکصد و هفتاد وچهار در بغداد وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب الفرائض . کتاب رأی‌الفقهاء الشبعهٔ من اهل‌المدینة و مااختلفوافیه .

عبدالملك

ابن محمدبن ابوبکر بن عمروبن حزم انصاری ، از قاضیان هارون بود ، و در سال یکصد و هفتاد و شش در بغداد وفات یافت . وازکتابهای اوست : کتاب‌المغازی .

عبدالملك

ابن عبدالعزیز بن جریح، بردهٔ خاندان اسیدبن ابوالعیص بن امیه ، کنیه‌اش ابوالولید و در سال یکصدو پنجاه وفات . و این کتابها از اوست : کتاب‌السنن ــ مشتمل بر کتابهائی که در سائر کتابهـای سنن است ، مانند طهـارت ، صیام ، صلـوة ، زکوة ــ وجـز اینها .

سفیان بن عیینه هلالی

بردهٔ . . . که در سال یکصد و نود وهشت وفات یافت ، و فقیه بسیار خـوبی بود ، کتابی از وی دیده نشد ، فقط از وی چیزهائی شنیده شده ، و تفسیرش معروف است .

مغیرة بن مقسم ضبی

بردهٔ ضبیان ، مکنی بابوهشام ، در سال یکصدو سی‌وشش وفات یافته ، و از کتابهای اوست : کتاب الفرائض .

زائدة

ابن قدامه ثقفی ، از ثقفیان ، وکنیه‌اش ابوصلت است ، و در جنگ حسن بن عطیه با رومیان در سال شصت ویك ، یا شصت ، در روم وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب السنن ــ مشتمل بر کتابهائی است که در کتاب سنن آورده میشود .

محمدبن فضیل

ابن غزوان ضبی ، برده ضبیان ، مکنی بابوعبدالرحمن، که در سال یکصدونود وپنج وفات یافته، و این کتابها از اوست : کتاب الطهاره . کتاب الصلوة . کتاب المناسك . کتاب الزکوة بهمین‌ترتیب تمام کتابهای فقهی تا بآخر ، بهمانگونه‌که در کتابهای سنن میباشد ، و نیز کتاب التفسیر . کتاب‌الزهد . کتاب الصیام . کتاب‌الدعاء .

یحیی بن زکریا

ابن زائده، مکنی بابوسعید، در سال یکصد وسی وسه در مدائن[1] وفـات یافته، و قاضی آنجا بود. ازکتابهای اوست: کتاب‌السنن ـ مانند سائرکتابهای سنن.

وکیع

ابن جراح‌بن ملیح رؤاسی از بنی عامربن صعصعه، مکنی بابوسفیان، که در محرم سال یکصد و نود و هفت، هنگام مراجعت ازحج، درفید[2] وفات یافت، وازکتابهای اوست: کتاب‌السنن ـ مانند سائرکتابهای سنن.

ابونعیم

فضل‌بن رکیب[3]، بردهٔ طلحة‌بن عبیدالله تیمی: وفاتش در سال دویست و نوزده، و این‌کتابها از اوست: کتاب المناسك. کتاب‌المسائل فی‌الفقه.

یحیی بن آدم

کنیه‌اش ابوزکریا، بردهٔ خاندان عقبة‌بن ابومعیط، ودر سال دویست وسه‌درفم‌الصلح[4] وفات یافته، و این‌کتابها از اوست: کتاب الفرائض ـ بـزرگست. کتاب الخراج. کتاب الزوال.

ابن ابو عروبه

نامش سعید، ونام ابوعروبه مهران، وکنیه‌اش ابونصر است، وفاتش در سال یکصد وپنجاه و هفت بوده، و ازکتابهای اوست. کتاب السنن ـ مانند سائرکتابهای سنن.

اسماعیل بن علیه

و علیه مادرش‌بود، پدرش ابراهیم، بردهٔ بنی‌اسد، و مکنی بابو بشراست. ولادتش در سال یکصدو شانزده، و وفاتش، در ذیعقده سال یکصد و نود و سه در بغداد بود، و

۱ـ مدائن شهریست در ۲۶ کیلومتری جنوب‌شرقی بغداد که سابقاً بآن تیسفون میگفتند و محل قشلاقی پادشاهان ایران بود (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی).
۲ـ فید ـ نام جائی است در راه مکه (معجم‌البلدان).
۳ـ ف (دکین).   ٤ـ ر.ك. بصفحهٔ ٥٥ این‌کتاب.

هشتاد وسه سال و چند ماه زندگانی کرد .

این کتابها از اوست : کتاب‌التفسیر . کتاب‌الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب المناسك .

ابراهیم بن اسماعیل

کنیه‌اش ابو اسحاق ، ولادتش در سال یکصد وپنجاه و دو ، وفاتش در سال دویست و هجده ، و از کتابهای اوست : کتاب ....

روح بن عباده قیسی

مکنی بابومحمد... وفاتش بعداز سال دویست بود، و از کتابهای اوست : کتاب‌السنن .

مکحول شامی

بردهٔ زنی از هذیل بود . و در سال یکصد و شانزده وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب المسایل فی‌الفقة .

اوزاعی

عبدالرحمن‌بن عمر ، و پدر عمر ، از قبیلهٔ اوزاع بود . اوزاعی در سال یکصدو پنجاه ونه وفات یافت، واین کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب المسائل فی‌الفقه.

ولیدبن مسلم

مکنی بابوالعباس ، بردهٔ قریش ، و در سال یکصد ونود چهار هنگام بر گشتن از حج وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب المغازی .

عبدالرزاق

ابن همام‌بن نافع صنعانی ، مکنی بابوبکر ، بردهٔ حمیر . در سال دویست و یازده وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب المغازی .

هشیم

ابن‌بشیر سلمی، مکنی بابومعاویه ، بردهٔ بنی‌سلیم. در سال یکصدوهشتاد وسه دربغداد

وفات یافت . و این کتابها ازاوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر . کتاب القرآآت.

یزیدبن هارون

بـردهٔ بنی سلیم ، وکنیه‌اش ابوخـالد در سال دویست در واسط[1] وفات یافت . و از کتابهای اوست : کتاب الفرائض .

اسحاق ازرق

ابن یوسف ، کنیه‌اش ابو محمد . در سال یکصد ونود وپنج در واسط[2] وفات یافت . و این کتابها از اوست : کتاب المناسك . کتاب الصلوة . کتاب القرآآت .

عبدالوهاب

ابن عطاءعجلی خفاف مکنی بابونصر ، از مردم بصره است که بعد از سال دویست در بغداد وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر . کتاب الناسخ والمنسوخ .

ابراهیم بن طهمان هروی

این کتابها ازاوست: کتاب السنن فی الفقه . کتاب المناقب . کتاب العیدین . کتاب التفسیر .

حسن بن واقد مروزی

این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الوجوه فی القرآن . کتاب ....

عبدالله بن مبارك

مکنی بابو عبدالرحمن ، که در سال یکصد وهشتاد و یك ، هنگام برگشتن از جنگ با دشمنان دین ، در هیت[3] وفات یافته، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی الفقه . کتاب التفسیر . کتاب التاریخ . کتاب الزهد . کتاب البر والصلة .

۱و۲ـ ر.ك. بصفحهٔ ۲۴۱ این کتاب .

۳ـ هیت شهریست بر فرات ، در نزدیکیهای بغداد و بالای انبار (معجم‌البلدان) .

فیریابی بزرگ

مصاحب سفیان ، از مردم قیساریه[1] نامش ابوعبدالله محمدبن یوسف‌بن واقد فیریابی، یکی ازکوفیان است که در سال ... وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الطهاره . کتاب‌الصلوة . کتاب الصیام . کتاب الزکاة . کتاب المناسك . و بهمین‌ترتیب تا آخر تمام کتابهای فقهی .

عبدالله‌بن محمد

ابن ابوشیبه ، از محدثان صاحب تصنیف است . و در سال دویست وسی‌وپنج وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب‌التاریخ . کتاب الفتن . کتاب صفین . کتاب الجمل . کتاب الفتوح . کتاب المسند فی‌الحدیث .

عثمان بن ابوشیبه

از محدثان صاحب تصنیف است ، و در سال دویست و سی‌و هفت وفات یافته ، و این کتابها از اوست : کتاب السنن فی‌الفقه . کتاب التفسیر . کتاب العبن . کتاب المسند .

محمد بن عثمان

ابن ابوشیبه ، وفاتش در سال دویست و نود و هفت ، و ازکتابهای اوست : کتاب السنن فی‌الفقه .

احمدبن حنبل

ابو عبدالله احمد بن حنبل ، و این کتابها از اوست : کتاب العلل . کتاب التفسیر . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب الزهد . کتاب المسائل . کتاب الفضائل . کتاب‌الفرائض. کتاب‌المناسك . کتاب الایمان. کتاب‌الاشربة . کتاب طاعة‌الرسول . کتاب‌الرد علی‌الجهمیة . کتاب المسند ـ مشتمل برچهل‌هزار و اندی حدیث .

---

۱ ـ قیساریه نام دو محل است یکی در فلسطین و یکی در آسیای صغری ـ اناطولی ـ (ر. ك. معجم‌البلدان) .

احمدبن حنبل پسری بنام عبدالله داشت، که مرد موثق بوده، و حدیث را از وی سماع دارند. و پسری بنام صالح‌بن احمد داشت. که پسرش زهیربن صالح بود و در سال سیصدو سه وفات یافت[۱].

اثرم

از اصحاب احمدبن حنبل. نامش احمدبن محمدبن هانی، مکنی باابوبکر، از مردم اسکاف[۲] بنی‌جنید است و در .... وفات یافته، و این‌کتابها از اوست: کتاب السنن فی‌الفقه براساس مذهب احمد و شواهد او از حدیث. کتاب التاریخ. کتاب العلل. کتاب الناسخ والمنسوخ فی‌الحدیث.

مروزی

احمدبن محمدبن حجاج، از پیروان مذهب احمدبن جنبل، وفاتش در ..... واز کتابهای اوست: کتاب السنن بشواهد الحدیث.

اسحاق‌بن راهویه

و نام راهویه، ابراهیم بن . . . مروزی است. وی از بزرگان اصحاب احمدبن حنبل بود. و در ... وفات یافت، و این‌کتابها از اوست: کتاب السنن فی‌الفقه. کتاب المسند. کتاب التفسیر.

ابوخیثمه و فرزندانش

ابو خیثمه زهیربن حرب، در سال دویست و سی‌وچهار درگذشت، و این‌کتابها از اوست: کتاب المسند. کتاب العلم.

۱ــ وفات خود امام احمد حنبل در سال ۲۴۱ است، و قبرش در مقبرهٔ باب حرب غربی بغداد، بالای مقابر قریش ـ کاظمیه، قرار دارد (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۳۲۸).

۲ــ اسکاف ـ علیا و سفلی از نواحی نهروان، میان بغداد و واسط بوده و اسکاف علیا معروف باسکاف بنی‌جنید است. (ر.ك. معجم‌البلدان).

پسر ابوخیثمه

ابوبکر احمدبن زهیربن حرب، از محدثان اخباری، و فقیه بود. وفاتش در سال دویست و هفتاد و نه، و این کتابها از اوست: کتاب التاریخ. کتاب المنتمین. کتاب الاعراب. کتاب اخبارالشعراء.

پسر ابوبکر

ابو عبدالله محمدبن احمدبن زهیربن حرب، همپایهٔ پدر بود، و در ... وفات یافته، و این کتابها از اوست: کتاب الزکوة و ابواب الاموال بعلله من الحدیث. کتاب التاریخ که بدست نیامده و یا باتمام نرسانید.

بخاری

ابوعبدالله محمدبن اسماعیل بن مغیرهٔ بخاری. از علماء محدثان مورد اعتماد، و این کتابها از اوست: کتاب التاریخ‌الکبیر. کتاب التاریخ الصغیر. کتاب الاسماء والکنی. کتاب‌الضعفاء. کتاب الصحیح. کتاب السنن فی‌الفقه. کتاب الادب. کتاب‌التاریخ الاوسط. کتاب خلق‌افعال‌العباد. کتاب‌القرائة خلف‌الامام.

معمری

نامش حسن‌بن علی‌بن شبیب، از محدثان فقهاء، و از کتابهای اوست: کتاب‌السنن فی‌الفقه.

ابوعروبه

نامش حسین‌بن مودود حرانی است وحدیث مشایخ را تصنیف میکرد، وجز آن کتابی ندارد.

مسلم‌بن حجاج

ابوالحسین قشیری نیشابوری، از محدثان، و علماء حدیث وفقه است، و این کتابها

از اوست : کتاب الصحیح . کتاب الاسماء و الکنی . کتاب الاوحاد . کتاب المفرد . کتاب التاریخ . کتاب الطبقات .

علی بن مدینی

و جایش پیش از این موضع است

بن عبدالله بن جعفر مدینی ، از محدثان و عالم بحدیث ، که در سرمری[1] روز دوشنبه سه‌روز بآخر ذیقعده سال دویست و پنجاه و هشت . در سن هفتاد و دوسالگی ، وفات یافته و این کتابها از اوست : کتاب المسند بعلله . کتاب المدلسین. کتاب الضعفاء . کتاب العلل . کتاب الاسماء والکنی. کتاب الاشربة. کتاب التنزیل .

یحیی بن معین

در سال دویست و سی‌وسه وفات یافته، و از کتابهای اوست : کتاب التاریخ ـ وآنرا اصحابش تألیف نموده‌اند و تألیف او نیست .

سریح[2] بن یونس

ابوحارث مروزی، از زمرهٔ محدثان مورد اعتماد ، و فقها، و قاریان است . وفاتش در ... و این کتابها از اوست : کتاب التفسیر . کتاب الناسخ و المنسوخ . کتاب القرآت . کتاب السنن فی الفقه .

حفص ضریر

ابوعمر حفص بن عمر ، از بصریان ، و بزرگان محدثان است . وفاتش در .... و این کتابها از اوست : کتاب احکام القرآن . کتاب السنن فی الفقه .

فضل بن شاذان

و پسرش عباس بن فضل

فضل ، هم از شیعیان، وهم از سنیان بشمار میرفت . شیعیان ویرا از خودمیدانستند،

---

۱ ـ سرمری همان سامراست (ر.ك. بصفحهٔ ۷۵ این کتاب) .

۲ ـ ق (سریج) .

وما نیزویرا دراخبار شیعیان ذکرنمودیم. وحشویه[1] ویرا از خود دانند . و در باره حشویه این تألیفات را دارد:ـ کتاب‌التفسیر . کتاب‌القراآت. کتاب‌السنن فی‌الفقه .

پسرش عباس‌بن فضل این تألیفات را داشت ....

ابراهیم حربی

ابواسحاق ابراهیم‌بن اسحاق‌بن ابراهیم‌بن بشیربن‌عبدالله ، ازبزرگان محدثان است که معرفت بحدیث داشت ، وعالم، وپارسا ، وعارف بلغت بود . اووعبدالله‌بن دیسم مروزی، ازحافظان قرآن بودند . ابراهیم درسال دویست وهشتاد و پنج وفات یافت ، و ایـن کتابها ازاوست: کتاب غریب‌الحدیث ـ ازاین‌کتاب اینها انتشاریافت : مسند ابوبکر ، مسند عمر. مسندعثمان . مسندعلی. مسندزبیر. مسند طلحه . مسندسعدبن ابووقاص . مسند عبدالرحمن بن‌عوف . مسند عباس . مسند شیبة‌بن عثمان . مسندعبدالله‌بن جعفر . مسند مسوربن مخرمهٔ زهری . مسند مطلب‌بن‌ربیعه . مسند سائب مخزومی. مسند خالدبن ولید. مسندابوعبیدة‌بن جراح . مسند معاویه ودیگران . مسند عمروبن‌عاص . مسند عبدالله‌بن‌عباس . مسندعبدالله‌بن عمرخطاب . مسند موالی .

وابن‌آخرین قسمت‌آن‌کتاب است . و پس‌ازآن ، ایـن‌کتابها نیز از اوست:ـ کتاب الادب . کتاب‌المغازی . کتاب‌التیمم .

مطین‌بن ایوب[2]

ابوجعفرمحمدبن‌عبدالله‌بن سلیمان حضرمی، از محدثان مورد اعتماد است . ولادتش در... و وفاتش‌درسال دویست و نود وهشت، واین‌کتابها ازاوست:ـ کتاب‌السنن فی‌الفقه . کتاب‌التفسیر . کتاب‌المسند . کتاب تفسیرالمسند . کتاب‌الادب .

فیریابی کوچك

ابوبکرجعفربن محمدبن‌حسن‌فیریابی، ازمشایخ دنیا فراگرفته بود ، چون بهمه‌جا

۱ـ شهرستانی در ملل ونحل ص۱۱۷ گوید: ـ حشویه نامی است‌که اشعریان بگـروه جبریان داده‌اند. و خیرالدین زرگلی در اعلام ج ٦ـ ص ۲۵۲ در شرح حـال ابن‌ندیم ـ از ابن‌حجرنقل‌کرده ، که او ـ ابن‌ندیم ـ سنیان را حشویه . و اشعریان را مجبره مینامید . و درلغت، نام گروهی‌است‌که ظواهر راگرفته ، وتمایلی بتجسم وغیره دارند(اقرب‌الموارد).

۲ـ ش ـ روی (ابن‌ایوب خط‌کشیده) .

رفت ، ودرآخرین روزسال سیصد وفات یافت . و ازکتابهای اوست : کتاب‌السنن مشتمل‌بر کتابهای زیادی درحدود پنجاه کتاب.

شبیب عصفری

نامش خلیفةبن خماط[1] از مردم بصره، واین‌کتابها از اوست :کتاب‌الطبقات . کتاب التاریخ . کتاب طبقات‌القراء . کتاب‌تاریخ‌الزمنی والعرجان والمـرضی والعمیان . کتاب اجزاءالقرآن و اعشاره و اسباعه وآیاته .

کجی

نامش ابومسلم، وپدرش‌از.... ببصره آمد، وخانهٔ از گچ وآجرساخت . وبه‌کارگران میگفت، کج‌کج– یعنی گچ بکار ببرید ، واین گفته براومانده ، وکجی نامیده شد. ابومسلم از بزرگان محدثان با بهترین اسنادها بود . ولادتش در . . . و ایـن کتابها از اوست: کتاب‌السنن. کتاب‌المسند.

ابن ابو داود سجستانی

نامش سلیمان‌بن اشعث‌بن اسحاق‌بن بشیربن‌شداد ، وشداد ، ابوبکر...بن سلیمان‌بن ابوداود[2] است. این ابوداود ، از بزرگان محدثان ، و فقهاء مورد اعتماد بود. ولادتش در سال ... و وفاتش در سال سیصد و شانزده ، واین‌کتابها از اوست: کتاب‌التفسیر ، و ایـن کتاب را وقتی تألیف‌کرد ، که ابوجعفرطبری کتاب خود را تألیف نمود . و بزرگتربن کتاب ابن ابوداود ، در حدیث است . کتاب‌المصابیح فی‌الحدیث. کتاب‌المصاحف . کتاب نظم‌القرآن . کتاب فضائل‌القرآن. کتاب شریعةالتفسیر. کتاب شریعةالمقاری . کتاب‌الناسخ والمنسوخ. کتاب‌البعث والنشور.

ابوعبدالله

محمدبن مخلدبن‌حفص عطار، از محدثان مورد اعتماد است . و درسال دویست وسی وسه بدنیاآمده ، ودرسال سیصد وسی و یك وفات یافت . این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه. کتاب‌الاداب . کتاب‌المسند ــ بزرك است .

۱ ــ ش ــ بی‌نقطه.   ۲ ــ ش ــ (ابودواد).

محاملی

قاضی ابو عبدالله حسین بن اسماعیل بن محمد ضبی ، از موثقان است ، و در سال دویست و سی‌وپنج بدنیا آمده ، و هشت‌روز بآخر ربیع‌الثانی سال سیصد و سی‌وفات یافت، واین خبر را درکوی و برزن بغداد جار زدند . وبرروی زمین محدثی بآن اسناد وراستی و درستی و پرهیزکاری دیده نشد . ازکتابهای اوست : کتاب‌السنن فی‌الفقه .

جعفر دقاق

از حافظان حدیث ، و بعد از محاملی ، در راستی و درستی و پرهیزکاری ، یگانه بود وفاتش در سال سیصد و سی وازکتابهای اوست ....

ابن صاعد

ابومحمد یحیی‌بن محمدبن صاعد ، برده منصور ، ولادتش در ... و در سال سیصد و هیجده وفات یافت. و این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن . کتاب المسند . کتاب القرآآت .

بغوی

ابوالقاسم عبدالله‌بن‌محمدبن عبدالعزیز بغوی، معروف بابن‌بنت منیع، درسال دویست وچهارده بدنیا آمده ، و در سال سیصد و هفده درگذشت ، و این‌کتابها از اوست : کتاب المعجم‌الکبیر . کتاب المعجم‌الصغیر . کتاب‌المسند . کتاب المسند علی مذاهب‌الفقهاء .

ترمذی

نامش محمدبن عیسی‌بن سوره، و این‌کتابها از اوست: کتاب‌التاریخ . کتاب‌الصحیح. کتاب العلل .

ابن ابوثلج

ابوبکر محمدبن احمدبن محمدبن ابوثلج‌کاتب . هم از شیعیان، وهم از سنیان بشمار میرفت ، و شیعه بودنش بیشتر نمودداشت ، و از سنیان روایات زیادی نموده ، و در این معنا تصنیفاتی هم دارد ، و از مردمان متدین ، و با فضل و پارسائی بود ، و پیش از این ما ذکری از او نموده‌ایم ، این‌کتابها از اوست : کتاب‌السنن والاداب علی مذهب العامة . کتاب (الفضائل) فضائل الصحابة . کتاب الاختیار من‌الاساتید .

طبری و اصحاب او
و شراة و فقهاء آنان

بسم الله الرحمن الرحیم

فن هفتم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

طبری و اصحابش

محمدبن اسحاق ندیم گوید: بگفتهٔ ابوالفرج معافابن زکریاء نهروانی، وی ابوجعفر محمدبن جریربن یزیدبن خالد طبری آملی است که علامهٔ با عمل، و امام آن عصر و دوران، و فقیه زمان خود بود. ولادتش در سال دویست و بیست و چهار درآمل[1]، ودر سال سیصد و ده بسن هشتاد و هفت سالگی وفات یافت. حدیث را از مشایخ با فضل مانند محمدبن حمید رازی، وابوجریح، و ابوکریب، و هنادبن سری، و عبادبن یعقوب، و عبیدالله بن اسماعیل‌بن موسی، و عمران‌بن موسی قزاز، وبشربن معاذ، فراگرفته، وبر داود فقه‌را قرائت داشته، وفقه شافعی را درمصر از ربیع‌بن سلیمان، ودر بغداد، ازحسن‌بن محمدزعفرانی؛ وفقه مالک‌را، از یونس‌بن عبدالاعلی، وبنی‌عبدالحکم محمد، وعبدالرحمن،

۱ــ آمل، از شهرهای بزرگ طبرستان ـ مازندران ـ است (ر.ك. لغتنامه دهخدا).

وسعد ، و پسر برادر وهب ، و فقه عراقیان را ، ازابو مقاتل در ری آموخت . و استادان بزرگواری را درمصر، وشام، وعراق ، وکوفه ، و بصره ، وری ، دیده ، و درتمام علوم ، علم‌قرآن ، ونحو، وشعر، و لغت و فقه ، متفنن بوده ، و محفوظات بسیاری داشت .

ابواسحاق بن محمد بن اسحاق بمن گفت : شخص موثقی برایم نقل کرد : ابوجعفر طبری را در مصر دیده بود که بروی شعر طرماح ، یاحطیئه را ـ این‌تردید از من است ـ میخواندند. ومن بخط او کتابهای زیادی در لغت ، ونحو، وشعر ، وقبائل دیده‌ام . در فقه مذهب ورویه مخصوص بخود داشت. وکتابهائی درآن تألیف کرد، وازآنجمله: کتاب‌اللطیف است که مشتمل برچندین کتاب ، بپیکرهٔ کتابهای فقهاء در مبسوط بود و شمارهٔ آن .... کتاب‌البسیط فی‌الفقه ، که باتمام نرسانده ، و از آن کتابها اینهـا در دست مردم است : کتاب‌الشروط‌الکبیر . کتاب‌المحاضر والسجلات . کتاب‌الوصایا . کتاب ادب‌القاضـی . کتاب‌الطهارة . کتاب‌الصلوة . کتاب‌الزکاة . کتاب‌اللطیف فی‌الفقه ـ مشتمل بر... کتاب التاریخ ـ که قطعان[1] برآن فزوده شده . وآخرین املائی که درآن دارد ، تا سال سیصد و دو بوده ، وبهمین‌جا قطع شده است .

گروهی‌این کتاب رامختصر نموده،ومستندات‌آنرا حذف کرده‌اند ، ازجمله ، مردیست معروف بمحمدبن سلیمان هاشمی، و یك نویسنده دیگری که به ... معروف میباشد . و از مردم موصل، ابوالحسن[2] شمشاطی معلم، ومردی که معروف بسلیل‌بن احمد است . و گروه دیگرازهمانجائیکه مانده ، تا این زمان ما چیزهائی‌برآن افزوده‌اند که قابل استنادنیست، زیراکسانی نیستند که از دولتیان مطلع، ویا از دانشمندان باشند .

کتاب‌التفسیر ـ بهترازآن تألیف نشده ، و گروهی آنرا مختصر نموده‌اند ، مانند ابوبکربن اخشید و دیگران . کتاب‌القراآت . کتاب‌الخفیف فی‌الفقه . نازکست . کتاب المسترشد ،کتاب تهذیب‌الاثارـ بپایان نرساند ، وآنچه ازآن بدست‌آمده و من‌یاد دارم... کتاب اختلاف‌الفقهاء ـ و از این کتاب‌هم‌آنچه بدست‌آمده ....

۱ـ قطعان قبیله‌ای از قبایل عرب است (منتهی‌الارب) .

۲ـ ف(ابوالحسین).

فقیهان بمذهب او

که از اصحابش بودند

علی بن‌عبدالعزیز بن محمد دولابی[۱]. و این کتابها ازاوست : کتاب‌الرد علی‌ابن‌المغلس. کتاب فی‌بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. کتاب‌القرآآت. کتاب‌اصول‌الکلام . کتاب‌افعال‌النبی‌صلعم. کتاب‌التبصیر. رسالته‌الی‌نصرالقشوری . رسالته‌الی‌علی‌بن‌عیسی . رسالته‌الی بربرالحرمی[۲]. کتاب‌المسئله فی‌اقتراض‌الاماء . کتاب‌الاصول‌الاکبر ـ نایاب . کتاب‌الاصول‌الاصغر. کتاب الاصول‌الاوسط . کتاب عبارة‌الرؤیا . کتاب اثبات‌الرسالة. کتاب رسالة‌کذبتما . ودراین معنا در ادب‌النفوس خبری روایت شده، که فاطمه وعلی‌علیهما‌السلام، ازخدمتکاران‌خودنزد پیغمبر علیه‌السلام شکایت کرده‌اند ، وپیغمبر گفت : دروغ میگوئید.[۳]

ونیزازاصحاب اوکه فقیه در مذهبش‌بود، ابوبکر محمدبن ابوثلج‌کاتب است ، که این کتابها از اوست ....

و ازاصحاب او : ابوالقاسم ... عراد است‌که این کتاب از اوست : کتاب‌الاستقصاء فی‌الفقه . ورساله‌های کمی نیزدارد . ازجمله ....

واز اصحاب او : ابوالحسن احمدبن یحیی‌بن علی‌بن ابومنصور منجم ، از متکلمان است، که پیش‌از این گفته شده ، و این‌کتابها از اوست: کتاب‌المدخل‌الی مذهب‌الطبری و نصرة مذهبه . کتاب‌الاجماع فی‌الفقه علی‌مذهب ابی‌جعفر.

و نیز از فقهاء مذهب او ، ابوالحسن دقیقی حلوانی طبری است ، و این کتابها از اوست: کتاب‌الشروط . کتاب‌الرد علی‌المخالفین.

و از اصحاب او، ابوالحسین‌بن یونس‌است. که نامش... و از متکلمان بوده ، و در کلام کتابهائی‌داشته ، و درفقه نیز ایـن‌کتاب از اوست: کتاب‌الاجماع .

وازاصحاب او، ابوبکربن کامل‌است ، که نامش درمقاله اول آمده ، وبرمذهب طبری

---

۱ ــ دولاب نام دو محل است یکـی در شرق بغداد . و یکی از دهـات ری است (معجم‌البلدان). ۲ــ ف (الحزمی).

۳ــش ــ در حاشیه دارد (مقابله با دستورمصنف‌گردید وصحیح است. وله‌الحمد)

این تألیفاترا دارد:ـ کتاب جامع الفقه. کتاب الحیض. کتاب الشروط. کتاب الوقف.

وهمچنین، ابواسحاق ابراهیم بن حبیب سقطی طبری، که از مردم بصره بود وتاریخی بدنبالهٔ کتاب ابوجعفر نوشته، ومتضمن مقدار زیادی ازسرگذشت ابوجعفر واصحابش بوده، و این کتابها از اوست: کتاب الرساله. کتاب جامع الفقه.

واز اصحاب او مردیست معروف بابن اذنونی، نامش... و ازکتابهای اوست..... و مردیست معروف بابن حداد، نامش... و ازکتابهای اوست....

ابوالفرج معافا گوید: ابو مسلم گچی درفقه بابو جعفر طبری تمایل داشته، و در سن ابوجعفر بود.

معافا نهروانی قاضی

درزمان ما

ابوالفرج معافابن زکریا، از مردم نهروان[۱]، در مذهب ابوجعفر یگانه عصر خود بوده، وتمام کتابهای او را از حفظ دارد. و بااین وصف، در بسیاری ازعلوم ... متفنن وآزموده ودرآنها انگشت نما بوده. وبسیار باهوش وذکاوت وخوش حافظه، و سریع الجواب است. ولادتش در سال ...[۲] و در فقه و جزآن، تا این زمان، بطوریکه بیاد دارم، این تألیفاترا دارد: کتاب النحریر والمنقر[۳] فی اصول الفقه. کتاب الحدود والعقود فی اصول الفقه. کتاب المرشد فی الفقه. کتاب شرح کتاب المرشد فی الفقه. کتاب المحاضر والسجلات. کتاب شرح کتاب الخفیف للطبری. کتاب الشافی فی مسح الرجلین. کتاب الشروط. کتاب اجوبة الجامع الکبیر لمحمدبن الحسن. (کتاب اجوبة المزنی علی مذهب الطبری). کتاب الردعلی الکرخی فی مسائل. کتاب الرد علی ابی یحیی البلخی فی اقتراض الاماء. کتاب الرد علی داودبن علی.

۱ــ نهروان دهستان بزرگی میان بغداد و واسط است (معجم البلدان).

۲ــ ف (وله.... سنة) ش (ولدسنة).

۳ــ ش (النحریر والنفر).

کتاب رسالته الی العنبر القاضی فی مسئلة (فی) الوصایا. کتاب فی تأویل القرآن. کتاب الرسالة فی واوعمرو. کتاب القرآآت. کتاب المحاورة فی العربیه. کتاب شرح کتاب الحرمی[1]. کتاب رسالةعمر. وخود او بمن گفت، که پنجاه واندی رساله در فقه، وکلام، و نحو، و جزاینها دارد[2].

۱ـ ف (الحزمی)

۲ـ ش ـ درحاشیه دارد (وازبهترین کتابهای او، که مصنف بیاد نیاورده ـ کتاب الجلیس والانیس است که مشتمل برفضائل بسیار، و اخباری نیکو، وچیزهای سودمند دیگر است) ولی فلوکل این را درمتن کتاب آورده است.

(ثقفی بالله وحده)

بسم الله الرحمن الرحیم

فن هشتم - از مقاله ششم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

فقهاء شراة[1]

کتابهای این گروه پنهان بوده ، و کمتر بدست آید، زیرا همه مردم کینه آنان را بدل دارند، و بدنبال آزارشان هستند. و با این وصف مصنفان وصاحبان تألیفی در فقه و کلام داشته‌اند، و این مذهب در جاهائی مانند ، عمان[2] و سجستان[3] و شهرهای آذربایجان ، و نواحی سن[4]

---

۱ - شراة - خوارج را گویند (اقرب الموارد).

۲ - عمان دهستانی عربی است در کنار دریای یمن وهند (معجم البلدان) ولی امروزیکی از ممالك عرب بشمار میرود .

۳ - رجوع کنید بصفحهٔ ۲۱ همین کتاب .

٤ - سن - بکسر اول شهریست بردجله بالای تکریت (معجم البلدان).

وبوازیج[۱]، وکرخ جدان[۲]، و تل‌عکبرا[۳]، و حزه[۴]، و شهرزور[۵] انتشار دارد.

وازفقهاء برجسته آنان

جبیر بن غالب

مکنی بابو فراس است، که فقیه، وشاعر، و خطیب بود. و این کتابها از اوست: کتاب‌السنن والاحکام. کتاب احکام‌القرآن. کتاب‌المختصر فی‌الفقه. کتاب‌الجامع‌الکبیر فی‌الفقه. کتاب رسالته الی مالك‌بن انس.

قرطلوسی

ابوالفضل، از مردم نواحی (تل) عکبرا[۶] کتابهـای زیادی دارد، از جمله: کتاب الجامع‌الکبیر فی‌الفقه ـ مشتمل بر چندین کتاب بپیکرهٔ کتابهای‌فقهاء است. کتاب‌الجامع‌الصغیر. که تکیه‌گاه اصحابش میباشد. کتاب‌الفرائض. کتاب‌الردعلی‌ابی‌حنیفه فی‌الرأی. کتاب‌الرد علی‌الشافعی فی‌القیاس.

ابوبکر بردعی

ازهمین گروه بوده، ونامش محمدبن عبدالله است. ومن در سال سیصد و چهل، او را دیدم، و با من مأنوس و متظاهر بمذهب اعتزال بود، ولی از خوارج و فقهاء آنـان بشمار میرفت، و بمن گفت چندین کتاب در فقه داردکه پارهٔ ازآنها را چنین نـام برده:

---

۱ ـ بوازیج ـ شهریست نزدیك تکریت، در دهانه زاب سفلی‌که بدجله میریزد (معجم‌البلدان).

۲ـ کرخه جدان ـ نزدیك بخانقین‌است (منتهی‌الارب).

۳ـ تل‌عکبرا ـ جائیست نزدیك عکبرا که بآن تل‌عکبرا گویند(معجم‌البلدان).

٤ـ حزه ـ نام سه محل است. یکی‌جائیست میان نصیبین ـ و رأس عین ـ و یکی شهر شهرکوچکی‌است نزدیك اردبیل ـ و یکی‌هم درحجازاست (معجم‌البلدان).

٥ـ شهر زور دهستان وسیعی‌است میان اردبیل و همدان (معجم‌البلدان).

٦ـ عکبرا بضم‌اول ـ از نواحی دجیل است. وتا بغداد ده فرسنك فاصله دارد (معجم البلدان).

کتاب المرشد فی الفقه . کتاب الرد علی المخالفین فی الفقه . کتاب تذکرة الغریب فی الفقه . کتاب التبصر للمتعلمین . کتاب الاحتجاج علی المخالفین . کتاب الجامع فی اصول الفقه . کتاب الدعاء. کتاب الناسخ و المنسوخ فی القرآن. کتاب الاذکار و التحکیم. کتاب السنة و الجماعة. کتاب الامامة . کتاب نقض کتاب ابن الروندی فی الامامة. کتاب تحریم المسکر. کتاب الرد علی من قال بالمتعة. کتاب الناکثین. کتاب الایمان و النذور.

ابو القاسم حدیثی

اورا دیده‌ام. مردی بود زاهد ، ومتظاهر بخشوع ، مذهبش را آشکار نمیکرد.ولی از بزرگان خوارج و فقهاء آنان بشمار میرفت . ایـن کتابها از اوست: کتاب الجامع فی الفقه . کتاب احکام الله عزوجل . کتاب الامامة . کتاب الوعد والوعید . کتاب التحریـم والتحلیل . کتاب التحکیم فی الله جل اسمه .

هفتمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار مصنفان قدماء و متأخران

و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابویعقوب وراق

حکاه بخط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله فلاسفه ـ ازکتاب الفهرست

بسم الله الرحمن الرحيم

مقاله هفتم از کتاب الفهرست

مشتمل بر :

اخبار فلاسفه وعلوم باستانی وکتابهائیکه

در این باره تصنیف کرده‌اند

در سه فن ـ فن اول

در اخبار فلاسفه طبعیین ومنطقیین

و نام کتابها ، ترجمه‌ها ، وشرحهائی که موجود بوده ،

ویا ذکری از آن شده ووجود ندارد ، یاموجود بوده وسپس نایاب شده‌است

درآغاز این مقاله حکایتهائی را ازگفتهٔ

علما نقل مینمائیم :

ابوسهل‌بن نوبخت[۱]، در کتاب‌النهمطان گوید : علومی گوناگون ، و انواع کتابها روبفزونی گذاشت ، واز وجوه مسایل ومآخذیکه بدست آمده ، و ستارگان‌هم بر آن دلالت دارد ، چنین برمیآمدکه حوادثی قبل‌از ظهور اسباب و موجباتش ، و قبل از معرفت مردم بآنها ، در شرف وقوع بوده ، چنانکه بابلیان[۲] در کتابهای خودآن را بیان داشته . و مصریان ازآنان‌آموخته ، وهندیان در شهرهای خود بآن عمل‌نمودند . ومردم همچون بشر اولی‌بودندکه هنوز دست بگناهی‌نیالائیده، وبکارهای زشت وپلیدآلوده نگشته ، ودرمنجلاب نادانی وجهالت نیفتادة بودند . ولی‌همینکه در آنان و اندیشه و آرزوهایشان‌کج روی و سرگشتگی راه یافت . بطوریکه رفتار وکردارشان در کتابها بثبت رسیده از بی‌خودی در در وادی ضلالت وگمراهی‌حیران وسرگردان گردیده . و دانش‌ومعرفت ازخاطرشان زدوده گردید ومدتها روزگار را بهمان احوال و منوال گذراندند . تاآنکه در میان اعقاب و بازماندگانشان مردمان مؤید وموفقی‌پدیدآمدکه بفکر واندیشهٔ درگذشته‌های خود وسنجش و دانستن‌آن فتاده ، ودریافتندکه درگذشته نسبت بدنیا وشئون‌آن چه علوم ومعارفی‌بوده، و مردمش درچه احوال و شرائطی زندگانی داشتند ، ومواضع افلاك آسمان ، و راهها ، و درجات[۳] ، ودقائق[۴]آن . ومنازل علوی وسفلی با مجاری و ناحیه‌هایش‌چگونه بوده است.

و این امر در دوران پادشاهی‌جم پسر اونجهان[۵] بود، که دانشمندان بآن پی‌برده ،

---

۱ ــ فضل‌بن ابوسهل از منجمانی بودکه در دارالحکمه بکار ترجمه از فارسی بعربی اشتغال داشت . و در سال ۸۱۵ میلادی (۱۹۳ هجری) وفات یافته واز تألیفاتش جزمقداری ازکتاب النهمطان فی‌معرفة طالع الانسان ، چیزی بدست نیامد . (اعلام المنجد)

۲ ــ بابل ناحیه ایست‌کـه‌کوفه وحله درآن بوده ، جادو وشراب را بآن نسبت دهند بقولی دماوند . وبگفته ابوالحسن ، بابل‌کوفه است ، ابو معشرکلدانیان را اولین‌سکنه آنجا دانسته ، وبعضی‌گفته‌اند نوح علیه‌السلام اولین‌کسی است‌که بعداز طوفان در آنجا مقیم‌گردید وآبادی‌آنجا بوی نسبت داده‌اند . (معجم‌البلدان)

۳ و ٤ ــ درجات و دقائق‌که جمع درج و دقیقه است ازاصطلاحات منجمان در تحدید طول و عرض جغرافیائی بوده ، ودرجهٔ‌گردش یکشبانه روز آفتاب درفلك بمساحت بیست وپنج فرسنك است . هردرجه بشصت دقیقه ، وهردقیقه بشصت ثانیه و هرثانیه بشصت ثالثه ، بهمین گونه هرچه بالارود، تقسیم شده است. (معجم‌البلدان ص۳۹)

۵ــ جم یا جمشید پسرو یونگهان ، و معرب‌آن و یونجهان است (یادداشتهای‌گاتها تألیف استاد پورداود ص۴۲۵)

ودر کتابها آورده وتوصیف نموده ، و در توصیفات خود ،آن دنیا و جلالتش را ، و اسباب اولیهٔ و تأسیساتش را، و ستارگان ، وگیاهان ، ودواها ، و تعویذاتی را که مردم در راه آرزوهای خود ، ازخیر وشربکار میبردند ، توصیف نموده و سالیان درازی را بهمین گونه گذراندند تا پادشاهی بضحاك بن کی[1] .

دیگری جز ابوسهل گفته است : ده‌آك بمعنی ده‌آفت است که عرب آن را ضحاك نامید .

برگردیم بسخنان ابوسهل ـ کی رسید ،که درحصه مشتری ، و نوبت ، و ولایت ، و قدرتش بر آن دوران بود . و او در زمینهای سواد[2] شهری بناکرده ، ونام آن را از نام مشتری درآورده ، وآن را جایگاه علم و علماء قرار داد . و دوازده کاخ بشماره برجهای آسمان درآن برپا نموده ، وهرکاخی را بنام برجی‌نامید . و برای کتابهای علمی خزینه‌ـ هائی درآن بساخت ، وعلما را درآن‌کاخها منزل داد .

دیگری جزابوسهل گوید : هفت‌خانه بنام ستارگان هفتگانه بناکرده ، و هرخانه آنرا بیکنفر اختصاص وخانه عطارد را ویژه هرمس[3] نمود وخانه‌مشتری را بتینکلوس ، و خانه مریخ را بطینقروس مخصوص داشت .

برگردیم بسخنان ابوسهل: ومردم سرسپرده ومطیع‌آنان شدند ، و شنوائی از ایشان داشته و بدستورشان‌کارهای خود را روبراه مینمودند ، زیرا آنان را درعلم و مآل اندیشی بالاتر از خود میدانستند . تا آنکه پیامبری در آن زمان ظهورکرد ، و آنـان منکر او

۱ـ درنسب ضحاك میان نسابان اختلاف است ، بعضی‌گویند ، اصل او از یمن بوده ، و نسب او: ضحاك‌بن علوان‌بن عویج یمنی وخواهرزادهٔ جمشید بود. و نسابان پارسی نسب او را چنین‌گفته‌اند : بیوراسف (نام ضحاك) بن امروندا سف‌بن دینکان‌بن و بهرسك‌بن تازبن نوارك بن‌سیامك‌بن میشی‌بن‌کیومرث‌ـ وشاید ازنقطه نظراینکه سلسله‌پدران ضحاك بکیومرث میرسیده او را ضحاك پسرکی‌گفته‌اند (لغتنامه دهخدا ص۱۹).

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۰٤ همین‌کتاب .

۳ـ هرمس‌ـ یکی ازعلماء افسانه‌ایست ـ و افسانهٔ او ازقرن سوم بعد از میلاد در اسکندریه پیدا شد. ودر قرن چهارم‌کمال‌یافت ، تاآنجاکه بسیاری‌کتب بنام او مشهورگردید. چنانکه ایامیلیخس‌عدد آن را دوهزار ذکرکرده ، ودرکتب فلاسفه وحکما ، سه هرمس‌آمده ، هرمس‌الاول‌که پیش‌ازطوفان نوح میزیست ، وهرمس‌الثانی‌که بعدازطوفان درآغاز بنای بابل زندگی‌میکرد ، و هرمس‌الثالث‌که بعدازطوفان در مصربسرمیبرد و استاد ، اسقلبیوس طبیب افسانهٔ بود. (ر.ك تاریخ علوم عقلی‌تألیف استاد دکترصفاح ج۱ص۷۸) .

شده ، وعلمشان بآن پایه نرسیده بود که ویرا بدرستی دریابند ، و از این رو، در میانشان آشفتگی وجدائی واختلاف در عقیدت پیدا شده ، و هریك از آن دانشمندان بشهری روی آورد تا درآنجا اقامت نماید ، وپیشوای مردمانش گردد . و در میان آنان دانشمندی بنام هرمس، که ازهمه خردمندتر، وعالمتر، وباهوش‌تر درکارها بود بمصر درآمده و برمردمش حکومت یافته ، و دست بآبادی وعمران آنجا گشوده ، امور مردم را اصلاح ، و توانائی علمی خود راآشکار ساخت ، وهمانجا مانده ، وبیشتر اوقاتش را در بابل میگذرانید . تا زمانیکه اسکندر پادشاه یونانیان برای هجوم بایران از شهریکه رومیان آنرا مقدونیه[۱] نامند بیرون شد ، و او کسی‌بود که گرفتن فدیه[۲] را که در مملکت فارس و بابل معمول بود ، روا وجایز نمیدانست. و دارا پسرداراشاه را بقتل رسانید، وبرقلمرو او استیلایافته، مدائن را ویران ، و کاخهائیکه بدست دیوان و سرکشان ساخته شده بود خراب کرده و ساختمانهای گوناگون آنراکه برسنگها و تخته‌هایش انواع علوم نقش وکنده‌کاری شده بود با خاك یکسان نمود . وبا این خرابکاریها ، و آتش سوزیها ، هماهنگی‌آنرا بهم ریخته و درهم‌کوبید و از آنچه در دیوانها و خزینه‌های اصطخر[۳] بود رونوشتی برداشته ، و بزبان رومی وقبطی[۴] برگردانید ، و پس ازآنکه ازنسخه برداریهای مورد نیازش فراغت یافت ، آنچه بخط فارسی که بآن کشتج[۵] میگفتند. درآنجا بود، بآتش انداخته . خواسته‌های خود را از علم نجوم ، وطب ، و طبائع گرفته ، و باآن کتابها وسائر چیزهائی‌که از علوم ، و اموال ، و گنجینه‌ها ، و علما بدست‌آورده بود بمصر روانه داشت . وچیزهائی‌درهندوچین ماندکه پادشاهان ایران در دوران پیامبر خود زردشت[۶] ، و جاماسب حکیم[۷] نسخه برداری نموده ، و بآنجا فرستادند ، زیرا پیامبرشان زردشت و جاماسب . آنان را از کردار ورفتار اسکندر زینهار داده ، و گفته بودندکه پیروزی با وی خواهد بود . و او

۱ــ مقدونیه ــ Macédoine از ممالك قدیم اروپا و در شمال یونان‌است (لاروس).

۲ــ فدیه ــ چیزیست که‌کسی‌برای نجات خود از اذیت و آزاری‌میدهد (اقرب‌الموارد).

۳ـ اصطخر ـ یا اسطخرنام یکی از قدیمترین شهرهای ایران . و در ۵۳ کیلومتری شرق شیراز است (معجم‌البلدان)

٤ــ قبط ــ یا ــ فقط نام مردم قدیم مصر ، و امروزهم بگروهی از نژاد همانهاگویند که برنصرانیت باقیمانده‌اند (قاموس‌الاعلام ترکی)

٥ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۳ همین‌کتاب .

٦ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱ همین‌کتاب .

۷ــ درسنت زرتشتیان جاماسب از خاندان هوگوه در اوستا برادر فرشوشتربود ، و هردو وزیر کی‌گشتاسب بودند (لغتنامه دهخدا)

تاآنجاکه بتواند از علوم وکتابها ربوده وبشهرخود روانه خواهدکرد ، از این جهت در عراق علم روباندراس گذاشته و ازهم پاشیده شد ، وعلما باهم اختلاف پیدا کرده ، وازمیان رفتند . و در مردم حالت تعصب و طرفداری پیدا شده ، و هردسته‌ای برای خود پادشاهی برگزیده ، وبملوك‌الطوائف شهرت یافت .

ولی‌مملکت روم که پیش‌از اسکندر ، در اختلافات ، وجدائی ، وکشمکش[1] بسرمیبرد بزیر پرچم یك‌پادشاه‌درآمده، وهمه باهم متحد ویکدل‌ویك‌زبان شدند، اماممملکت بابل‌بهمان بیسر وسامانی و فساد و ناتوانی باقیمانده ، و مردمانش مقهور و مغلوب ، نه قدرت دفاع را ازخود داشتند ، ونه میتوانستند ستمدیدهٔ را درپناه خود نگاهدارند . تاآنکه اردشیر بن بابك ، ازخاندان ساسان بپادشاهی رسید. و آن پراکندگیها ، وجدائیها را مبدل به اتحاد ویگانگی نموده ، دشمنان را سرکوب کرده ، و برشهرها استیلا یافته ، و مردم را بدور خود جمع کرده ، وآن تعصب و دسته بندیها را از میانشان برداشت ، و همینکه زمام کلیه امور را بدست گرفت ، مردمانی را بهند وچین و روم فرستاد تا از تمام کتابهائیکه نزدشان بود نسخه برداری نمایند، و بجستجوی مقدار کمی‌هم که در عراق بود برآمده، و همه‌آنها را جمع‌آوری کرده . و ازآن پراکندگی‌درآورده ، و اختلاف وتباینی که درآنها پیداشده بود برطرف کرد . وپسرش شاپورنیز، پس‌از وی ، همین رویه را دنبال نمود تا آنکه تمام آن کتابها بپارسی‌وبهمان‌صورتی‌درآمدکه درزمان هرمس‌بابلی پادشاه مصربوده ، ودوریتوس سریانی، وفیدورس یونانی ازشهرآتینی[2] معروف بشهردانش ، و بطلمیوس اسکندرانی و فرماسب هندی‌آن را شرح وبهمان‌گونه‌که خودشان آنرا ار روی اصل‌آن کتابهاکه در بابل‌بود فراگرفته بودند ، بمردم‌آموختند .

و پس از او ، کسری انوشیروان نیز برای علاقه و محبتی‌که بعلم و دانش داشت ، بجمع و تألیف‌آن‌کتابها پرداخته ، و بآن عمل میکرد . ودر هر دوره ، و زمانی مردم تجربیاتی تازه ، وعلوم نوینی دارندکه زائیده گردش ستارگان در برجهای آسمان ، برای ادارهٔ زمان ، بامرخداوند متعال میباشد .

گفته‌های ابوسهل باینجا پایان یافت .

اسحاق راهب درتاریخ‌خودگوید ، بطولوماوس فیلادلفوس ، که ازشاهان اسکندریه بود، در دوران پادشاهی خود ، بجستجوی‌کتابهای علمی پرداخت ، و این‌کار را درعهده مردی بنام زمیره گذاشت ، و اوگویدکه پنجاه و چهارهزار ویکصد وبیست‌کتاب‌جمع‌آوری

۱ـ ف (التجارب) ش (والتحارب)

۲ـ همان شهراتنه پایتخت یونان است .

کرده ، وبپادشاه گفت . هنوزهم مقدار زیادی ازاین نوع کتابها در سند ، وهند . وجرجان، وارمان[1]، وبابل ، وموصل ، ونزد رومیان باقی‌مانده است .

حکایت دیگر

ابومعشر در کتاب اختلاف الزیجات چنین گوید : پادشاهان ایران باندازهٔ بنگاهداری علوم وباقیماندن آن برروی زمین علاقمندی داشتند که برای محفوظ ماندن آنها از گزند و آسیب زمانه ، وآفتهای زمینی وآسمانی، گنجینه کتابها را از سخت‌ترین ومحکمترین چیزی برگزیدند که تاب مقاومت با هرگونه پیش‌آمدی، را داشته و پایداری و دوامش در مقابل سیروگردش زمانه زیاد بوده ، و عفونت و پوسیدگی کمتر بآن راهداشت . و آن پوست درخت خدنك[2] بود که بآن توزگویند . چنانکه هندیان و چینیان ، و مردمان سائر ملل و اقوام دراین کار ازآنان پیروی نموده ، وحتی برای سختی و محکمی ، و همچنین نرمی و دوامی که داشت کمان تیراندازی را نیز ازآن ساختند .

و پس‌ازآنکه بهترین وسیله را برای نگاهداری علوم بدست آوردند ، برای یافتن بهترین‌جا و محل ، بجستجوی زمینها و شهرستانها برخواستند که بهترین آب و هوا را داشته باشد و عفونتش کمتر ، و از لرزش زمین و فرو ریختگی بدور و در گلش‌آن چسبندگی باشد که ساختمانها برای همیشه استوار و پایدار بماند . و پس‌ازآنکه همه جای مملکت را کنجکاوی و جستجو نمودند ، در زیر این گنبدکبود شهرستانی را با این صفات ، جزاصفهان نیافتند ، و درآنجا نیز بتمام گوشه وکنارها رفته و بهتر از رستاك‌جی[3] جائی‌ندیدند ، و در این رستاك، همین محلی‌راکه ، پس‌از سالیان دراز درآن شهرجی بنا شده ، موافق منظور خود یافتند . وبقهندژ[4] که میان شهر جی قرار داشت ،آمده ، و علوم

۱ـ فرهنگ نفیسی ارمان را نام شهری نوشته وقاموس‌الاعلام ترکی زیرکلمه‌ـارمنت ـ چنین دارد درساحل‌رود نیل‌نزدیك خرابه‌ها شهرسیبه قصبه‌ایست‌که در زمان بطالسه ورومیان، شهر بزرك ومشهوری بنام ارمونتیلس بود ودرجای دیگرکلمه ارمان را نیافتیم .

۲ـ خدنك بروزن پلنك نام درختی است بسیار سخت‌که از چوب‌آن نیزه و تیرزین اسب سازند (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

۳ـ جی بکسراول و سکون ثانی ولایت صفاهانرا گویند عموماً . و بلوکی از بلوکات آنرا خصوصاً (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

٤ ـ قهندز معرب‌کهن دژ اسم عام است بنام قلعه قدیم، وعَلَم برای چند قلعه قدیم است (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

خود را درآنجا بودیعت گذاشتند که تازمان ما باقی وپایدار ماند. و نام این‌محل سارویه[۱] بود ، وازخود این‌ساختمان مردم بسازنده و پایه گذار آن پی بردند ، زیرا در سالهای گذشته گوشهٔ از این‌ساختمان ویران گردیده و در آن سغی[۲] نمایان شدکه با گل سفت[۳] ساخته شده بود ودرآن‌کتاب زیادی ازکتابهای پیشینیان دیده شدکه تمام آنها بر پوست خدنك . درعلوم گوناگون باستانی بخط فارسی باستانی نوشته و درآنجا گذاشته بودند، از این کتابها مقداری بدست کسی‌رسیدکه توانائی خواندن‌آنرا داشت، ودرآن نوشتهٔ ازبرخی شاهان ایران یافت‌که چنین بود: بطهمورث شاه ، که دوستدار دانش و دانش پژوهان بود خبردادندکه یك حادثه‌آسمانی در مغرب هویدا شودکه بارانهای متوالی ، و بـا دوام آن بدرجه افراط و برون ازحدمعمول ومتعارف میباشد . و از آغاز پادشاهی وی ، تا اولین روز ظهوراین حادثه مغربی دویست و سی‌ویکسال وسیصد روز خواهد بود، ومنجمان ویرا ازهمان اوائل پادشاهیش از این پیش‌آمد برحذر داشته ، وبسیار ترسانده و گفتند دنباله آن تاآخر مشرق کشیده خواهد شد و او بمهندسین دستور داد ، که در تمام مملکت جائی را پیداکنندکه ازحیث خوبی‌هوا ، و زمین برهمه جاها برتری داشته باشد و آنان زمین همین ساختمانی که معروف بسارویه و تا این ساعت در میان شهر جی بـر پاست پسندیدند . سپس‌امر کرد ساختمان محکمی درآنجا پایه‌گذاری‌کنند ، و پس از فراغت از این‌کار امر کردآنچه در خزانه از علوم گوناگون موجود است برپوست خدنك نوشته ودر آن ساختمان جای دهند، تا پس‌از برطرف شدن‌آن حادثه مغربی ، آن علوم بـرای مردم باقی بماند . و در میان‌آن کتابهاکتابی منسوب بیکی از حکماء باستانی بـودکـه دارای ادوارسنین[۴] برای، استخراج سیرستارگان و علل حرکتشان بوده ، و مردم دورهٔ طهمورث و پارسیان پیش از آنها آنرا ادوار هزارات مینامیدند و بسیاری از علماء هند و پادشاهانی که در آن مملکت بودند و همچنین پادشاهان فارسیان باستانی ، و کلدانیان قدیم که اولین سکنه حومه بابل بودند ، گردش سیارات هفتگانه را از آن استخراج مینمودند . و این زیج را از میان سائر زیجهای آن زمان ، بدین جهت برگزیدند ، که در آزمایش از همه صحیحتر ، ومختصرتر از همه بود . و منجمان‌آن زمان زیجی از آن استخراج ،

۱ــ سارویه نام‌جائی درکهن‌دژ اصفهان است (لغتنامه دهخدا) .

۲ــ سغ بفتح اول وسکون ثانی‌نوعی ازعمارت طولانی و دراز را گویند و آنرا بعربی ازج خوانند (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

۳ ــ ف (من‌طین‌الشقیق) ش (من‌طین‌السفتق) که مراد همان گل‌سفت است .

٤ــ ادوار ــ یا ادوارسنین ، دوره‌ایست‌که احکامیان و منجمان برای هرستارهٔ از بدو خلقت تا بامروز قائل‌شده‌اند، وبفارسی‌آن را هزارات‌گویند (لغتنامه دهخدا) .

و آنرا زیج شهریاری ـ یعنی پادشاه زیجها ـ نامیدند . این‌بود آخرین گفته ابومعشر.

محمدبن اسحاق گوید : یکی از اشخاص موثق‌بمن خبرداد که در سال سیصد و پنجاه هجری . سفی خراب گردیدکه جایش معلوم نشد . زیرا از بلند بودن سطح‌آن ، گمان میکردند که توی‌آن خالی نبوده و مصمت است . تا زمانیکه فرو ریخت ، و از آن کتابهای زیادی بدست آمدکه هیچ‌کس توانائی خواندن آنرا نداشت ، و آنچه من با چشم خود دیدم ، و ابوالفضل‌بن عمید در سال چهل واندی‌آنها را فرستاده بود ، کتابهای پاره پارهٔ بودکه درباروی شهر اصفهان میان صندوقهائی بدست‌آمد ، و بزبان یونانی بود و کسانی‌که آنرا میدانستند ، مانند یوحنا ودیگری‌آن را استخراج نموده و معلوم شدکه نام سربازان وجیره‌آنان است. وآن‌کتابها چنان متعفن‌بودکه گوئیا تازه از دباغی درآمده ولی پس‌از آنکه یکسال در بغداد ماند. خشك شده وتغییرکرده و عفونتش برطرف گردیده ، و پارهٔ از آنها اکنون درنزد شیخ ابوسلیمان موجود است.

گویند، سارویه یکی‌ازبناهای محکم باستانی‌است‌که ساختمان معجزه‌آمیز دارد ، و در مشرق همانند اهرام مصردرمغرب ، ازحیث عظمت وشگفتی‌است .

حکایت دیگر

در قدیم‌آموختن حکمت قدغن بود ، مگر برای‌کسانیکه اهلیت وقابلیت دانستن‌آنرا داشته ، و معلوم شده باشدکه طبیعتاً استعداد فراگرفتن حکمت را دارند . و فلاسفه در زائجه‌کسیکه خواستارآموختن حکمت وفلسفه بود نظرمینمودند، واگردرآن زائجه وجود استعدادی از همان‌آغاز ولادتش‌دیده میشد ، او را استخدام نموده و بوی‌حکمت‌میآموختند، ودر غیراینصورت ازآموختن‌حکمت بوی خودداری مینمودند .

پیش ازدیانت مسیح‌علیه‌السلام، میان‌یونانیان ، ورومیان فلسفه جلوهٔ داشت.وهمینکه رومیان بنصرانیت گرویدند ، آنان‌را ازفراگرفتن فلسفه منع کردند ، وکتابهای آنـرا یـا سوزانیده ، ویادر مخازنی نگاهداری نموده ، ومردم را از سخن در فلسفه باز میداشتند . چون فلسفه را مخالف شریعت میدانستند.

ولی پس از مدتی رومیان دوباره بمذاهب فلسفه روی آوردند ، و سببش هم این بود که لیولیانس پادشاه روم که درانطاکیه[1] اقامت داشت ، تا مسطیوس مفسر کتابهای ارسطورا بوزارت بـرگزیده ، و هنگـامیکـه شاپور ژوالاکتاف [2] بقصد لیولیـانس بسمت روم رفت

۱ـ آنطاکیه Antioche درشمال‌سوریه وشهرستانی ازحلب‌است (قاموس‌الاعلام‌ترکی).

۲ـ شاپوربابای فارسی‌بروزن لاهورنام پادشاهی ازدودمان اشك‌بن یافث بود ودر دورهٔ او زکریا شهیدشد . و او را شاپور ذوالاکتاف میگفتند بـرای آنکه عربها را کـه میگرفت شانهایشان را درآورده و رها مینمود. (برهان قاطع بتصحیح‌آقای دکترمعین) .

تا زمام امور آنجـا را بدست آورد ، لیولیـانس بـا خبر شده و او را دستگیر نمود ، باختلاف روایاتی که دراین بارهشده ، وپس ازآن لیولیانس بایران تاخته ، و بجندیشاپور[۱] که رسید بزرگان ، وسرکردگان وبقایای نگهبانان سلطنتیرا درحصار انداخت ، چنانچه امروزهم رخنه درآنجا بنام رخنهرومیان موجوداست. ودرپای آن حصارمدتها متوقف مانده ونتوانستآنرا بگشاید ؛

شاپور درکاخلیولیانس زندانیبود ، ودخترلیولیانس برایعشقیکه باو پیداکردویرا رها داشته ، واوهم درخفا ازشهرها گذشته وخود را بجندیشاپور رسانیده و بشهر درآمد . آمدن او موجب قوت قلب یاران و هوادارانش گردیده ، و آنرا بفال نیك گرفته ، همه از خانهها در آمدند ، و برومیان تاخته ، ولیولیانس را اسیر نمودند ، و شاپور او را بقتل رسانید . در بـاره جانشین او میان رومیان اختلافی پیدا شده ، و قسطنطین بزرگ کـه در اردوی رومیان بود هواداران بسیاری داشته وچون مخالفانش توانائی مقاومت با وی را نداشتند ، واوهم مورد مهر وعنایت شاپور بود ، شاپور ویرا بجانشینیلیولیانس برگزیده ، وباینکار رومیان را منتدار خود ساخت . وبآنان راهی را نشان دادکه بروم برگردند . بشرطآنکه در جای هردرخت خرمائیکـه از زمین حومه شهر و سائر شهرهـاکنده شده یکدرخت زیتون بکارند ، واز رومکسانی را روانه دارندکه خرابکاریهای لیولیانسرا ترمیم نمایند واسباب و لوازمکار را نیز با خود داشته باشند ، قسطنطین تمام آن شرطهاراقبول، وبآن عمل نمود .

در دوره قسطنطین نصرانیت بهمان وضع سابق برگشته ، و ممنوعیتکتابهای فلسفی، وضبط آنها ، صورتگذشته را پیداکردکه تاکنونهم بهمان حال باقیست .

وایرانیان درقدیم ازفلسفه ومنطق چیزهائی را بپارسی در آورده بودند ،که عبدالله بن مقفع و دیگران آنها را بعربی ترجمهکردهاند .

حکایت دیگر

خالدبن یزید بن معـاویه را حکیم آل مروان میدانستند ، وی ذاتاً بـا فضل بود و اهتمام و محبت زیادی بدانش وعلم داشت . وچون بفکر ساختنکیمیا افتاده بود ، امرکرد گروهی از فلاسفه مصرراکه عربی میدانستند ، احضار نمایند ، واز ایشان خواستکتابهای کیمیا را از زبان یونانی و قبطی بعربی برگردانند ، و این اولین مرتبه بودکه در اسلام

۱ ـ جندیشاپور ازشهرهای خوزستانستکه شاپور پسراردشیرآنرا بنا نمود ، و اسیران روم وقسمتیازسپاه خود را درآنجا نگاه میداشت (معجمالبلدان) .

از زبانی بزبان عربی ترجمه گردید . وپس ازآن دیوان[1] راترجمه نمودند ، واین‌ترجمه درزمان حجاج بود که ازفارسی بعربی برگردانده شده ، ومترجم‌آن صالح‌بن عبدالرحمن است که برده بنی‌تمیم وپدرش از اسیران سجستان[2] بوده ، ونزد زادانفرخ پسر پیری‌کاتب حجاج ، بکار نویسندگی درعربی وفارسی اشتغال داشت ودل حجاج رابدست آورده بود .

صالح بزادانفرخ گفت ، من بوسیلهٔ تو بامیر راه یافته‌ام ، و حالا مشاهده میکنم‌که امیررا بمن تمایلی‌است وبیم دارم‌که مرا برتو مقدم‌دارد ، واین مقام و منزلتی‌که داری از دست بدهی ، زادانفرخ گفت ، چنین‌گمانی را نداشته باش ، زیرا او بمن بیشتر احتیاج دارد ، تا من باو ، چون جز من‌کسی دیگر نمیتواند حساب اورا نگهداری نماید.صالح گفت ، بخدا سوگند ، اگر من‌بخواهم ، میتوانم حساب او را بعربی برگردانم،زادانفرخ از او خواست چند سطری بعربی درآورد ، اوهم این‌کار راکرده ، وزادانفرخ باوگفت ، بهتر است چندی تمارض‌نمائی ، صالح نیز ببهانه بیماری ازخانه بیرون‌نمیآمد،تاآنکه‌حجاج پزشك مخصوص خود ، تیادورس را بعیادت اوفرستاده واوهم صالح رابیمارنیافت،زادانفرخ که ازاین ماجری باخبرشد ، دستور داد ازخانه بیرون آید . ازاتفاق درفتنه ابن اشعث[3] زادانفرخ ازجائیکه بود ، بقصد رفتن بخانه بیرون‌آمده و در راه‌کشته شد ، وحجاج صالح را بجای اوگذاشت . وصالح جریان مذاکرات خود را با زادانفرخ درباره نقل دیوان از فارسی بعربی بوی‌گفته ، وحجاج تصمیم باین‌کارگرفته ، واز صالح‌آنرا خواست .

مردانشاه پسرزادانفرخ بصالح‌گفت، با دهویه ، وششویه چه میکنی ، گفت‌آنرا ده ، ونصف ده[4] مینویسیم . گفت با وید[5] چه‌خواهی‌کرد ، گفت مینویسم ، وبازگفت ، وید همان

۱ ــ دیوان‌کتابچه نام لشگریان وکسانی است‌که چیزی دریافت میداشتند، ونیزبجائی اطلاق میشودکه درآن بدعاوی رسیدگی وفیصله نمایند ، ویا درکارهای سیاسی‌گفتگو ومذاکره کنند (اقرب‌الموارد) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱ همین‌کتاب .

۳ــ عبدالرحمن‌بن اشعث در دوره حجاج شورشی برپاکرده‌که در نتیجه مغلوب شده و بقتل‌رسید (اعلام زرکلی‌ج۲) .

٤ــ دهویه ، وششویه بمعنی‌عشروسدس است و چون در صدراسلام‌کتابچه‌ها مالیاتی عرب بزبان فارسی‌بود، و دراسلام خمس وزکوة از منابع درآمد بشمار میرفت ، وخمس درفقه بشش قسمت منقسم میگردید ، ظاهراً در فارسی‌برقم ششویه نگاهداری میشد و مؤید این معنی گفته صالح‌است که‌گوید بجای دهویه وششویه، ده ونصف ده مینویسم ، و نصف ده خمس‌است‌که همان خمس‌مالیاتی‌میباشد (ر.ك‌کتاب‌الخمس شرایع ص۵۰).

۵ــ وید همان‌اند ــ پارسی‌است‌که بعربی‌نیف است .

نیف است، واضافاتی‌است که افزایش پیدامیکند تا به ده‌برسد . مردانشاه گفت ، خداوندریشهٔ تورا ازبیخ وبن درآورد همچنانکه فارسی را ازریشه درآوردی، وایرانیان صدهزاردرهم بوی میدادند بشرطیکه تظاهربعجز وناتوانی از انجام این‌کار نماید . ولی صالح پافشاری نمود چون حجاج مهلتی درانجام‌آن معین کرده بود .

عبدالحمید گوید ، خداوند بصالح برکت دهدکه منت فروانی برنویسندگان گذاشت. اما درشام ، دیوان بزبان رومی بود ، واز دوره معاویة بن ابوسفیان ، سرجون بن‌منصور ، و پس از او منصور بن سرجون آنرا مینوشتند ، و در دوره هشام بن عبدالملك بعربی در آمد ، و مترجم آن , ابوثابت سلیمان بن سعد بردهٔ حسین متصدی اداره رسائل عبدالملك بـود ، و بقولی ، تـرجمهٔ آن در دورهٔ عبدالملك بعمل آمد ، زیـرا او از سر جون بن منصور پارهٔ چیزها خواسته بودکه سرجون انجام نداده ، و عبدالملك آنرا بدل گرفته ، و دراین باره‌باسلیمان گفتگوومشورت نموده ، وسلیمان‌بوی گفت ، من‌آن رابعربی درآورم ، وبتنهائی از عهده اینکار برآمد .

ذکر اسباب زیاد شدن‌کتابهای فلسفه

وسائر علوم باستانی دراین شهرها

یکی‌ازآن اسباب

مأمون‌درخواب‌دید مرد سپید روئی که سرخ فامیش‌بیشتر بود باپیشانی‌فراخ وابروانی پیوسته ، واز جلوسر کم‌مو، ودیدگانی شهلا وشمائلی زیبا برتخت‌خود نشسته. مأمون‌گوید، چنان مینمودکه من‌درمقابل اوایستاده‌ام، وهیبت اومراگرفته است . پرسیدم توکی هستی. گفت ارسطو . من بسیار شادمان گردیده وگفتم ای حکیم سئوالی دارم ، گفت بگو ، گفتم زیبائی‌چیست ، گفت هرچه‌که عقل‌آنرا زیبا داند ، گفتم پس‌ازان ، گفت‌ان که شرع زیبایش خواند ، گفتم‌پس‌ازان ، گفت‌آن‌که جمهور مردم زیبا شمرند ، گفتم پس‌ازآن ، گفت دیگر پس‌ازآنی ندارد . وبروایت دیگر- گفتم بیش‌از این مراآگاه بدار ، گفت رفیق راهت را چون زرناب نگهدار[1] وبیگانگی خداوند ایمان داشته باش .

و این‌خواب یکی ازاسباب نشر کتابهای فلسفه گردید . ومأمون از راه مکاتبه‌که با پادشاه روم داشت در مقام استفاده برآمده و از اوخواست‌که اجازه چند نفری را بروم

۱ ــ درنسخه‌های خطی وچاپی‌ــ الفهرســـ دارد : من‌صحبك‌فی‌الذهب فلیکن‌عندك کالذهب. ولی‌درکتاب اخبارالحکما ، قفطی، بنقل از ابن‌ندیم دارد : من‌یصحبك فی‌الذهب‌فلیکن عندك کالذهب . که در میان عرب مثل معروفی است . و صحیح هم همین است در تجدید مورد توجه قرارداديم. (ر.ك . اخبارالحکما ، قفطی‌ص۲۹).

روانه دارد تا از علوم باستانی که درخزائن آنجا بودچیزهائی‌را انتخاب، وباخود بیاورند. پادشاه روم ، در ابتدا روی موافقت نشان نداده، ولی بالاخره پذیرفته وجواب مساعد داد. و مأمون گروهی را مانند حجاج‌بن مطر، وابن‌بطریق، وسلما متصدی بیت‌الحکمه، و چند نفردیگر را بدان سوی روانه داشته، وآنان نیز چیزهائی انتخاب نموده ، وبا خودآوردند که بامرمأمون همهٔ آنها ترجمه گردید.وگویند، یوحنابن ماسویه نیزاز جمله‌آن‌فرستادگان بروم بود .

محمدبن اسحاق گوید : ازجمله کسانیکه کوشش و اهتمام زیادی در آوردن کتاب از روم ، داشتند، محمد، و احمد ، وحسن فرزندان شاکرمنجم بودند که شرحش خواهد آمد واینان ازبذل مال در این راه دریغی نکرده ، وحنین‌بن اسحاق و چند نفردیگر را بروم فرستاده وآنها کتابهائی شگفت‌انگیز، و تصنیفات غریبی را در فلسفه ، وهندسه ، وموسیقی، و ارثماطیقی[1] وطب ، با خودآوردند . وقسطابن لوقابعلبکی نیز چیزهائی بـا خود آورده بودکه پارهٔ را ترجمه‌کرده وپارهٔ را برایش‌ترجمه‌کردند .

ابو سلیمان منطقی سجستانی‌گوید : فرزندان منجم ، بگروهی از مترجمان ، چون حنین‌بن اسحاق، وحبیش‌بن‌حسن، وثابت‌بن‌قره ، وديگران، ماهیانه در حدود پانصددینار برای ترجمه و اشتغالشان باینکار میدادند .

محمدبن اسحاق گوید ، دریك مجلس‌همگانگی ازابواسحاق شهرام شنیدم که میگفت ، در روم بتکده‌ایست‌که از قدیم ساخته شده ، ودری بزرك از دو لنگه‌آهن دارد که مانندآن دیده نشده، ودر زمان قدیم‌که یونانیان ستاره ، وبت پرست بودند ،آن راگرامی داشته، و درآنجا بدعا و قربانی مشغول میشدند. من از پادشاه روم درخواست نمودم‌که آنرا برای من‌بگشایند ، وی امتناع‌کرد ، چون از زمان‌گروش رومیان بنصرانیت ، درهای‌آنرا بسته بودند ، ولی‌من اصرار ورزیدم . وبا نرمی چه بوسیله نامه ، وچه هنگام ملاقات ، شفاهاً آن درخواست را دنبال نمودم ، تاآنکه قبول نموده و امرکرد آنرا برای من بگشایند ، و من‌ساختمانی‌دیدم‌که از مرمر، وسنگهای بزرك رنگارنك بنا گردیده ، وکتیبه‌ها ونقشهای فراوانی داشت‌که در زیبائی مانندآنها دیده وشنیده نشده ، و کتابهائی در آنجا دیدم‌کـه باندازهٔ بارچندین شتر- واین‌جمله راآنقدر افزود تاگفت، بارهزار شتربود ، پارهٔ‌پوسیده، وپارهٔ بحال‌خود باقیمانده ، وپارهٔ راهم موریانه خورده بود ، ودرآنجاآلات واسباب‌شگفت‌- انگیزی برای قربانی دیدم‌که از طلا ، وچیزهای ظریف ساخته شده بود ، پس از بیرون

۱- Arithmetique-حساب

آمدن من‌ازآنجا دوباره‌آن درها بسته شده ، وباین‌کار منت زیادی برمن گذاشتند . وگوید این امردر دورهٔ سیف‌الدولـه پیش آمد ، و آن ساختمان تـا قسطنطیه سه منزل فاصله دارد ، ودرمجاورت‌آن گروهی ازصابئیان‌کلده زندگانی مینمودند . وروميان بآنان آزادی مذهب‌داده. وازایشان جزیه‌میگرفتند .

نام مترجمان بزبان عربی

اصطفن‌قدیم: مترجم‌کتابهائـی درکیمیا وغیره ، برای خالدبن یزیدبن معاویه .

ابن‌بطریق: که دردورهٔ منصور، بدستور وی، پارهٔ ازکتابهای‌قدیم را ترجمه نموده ، وپسرش ابوزکریا یحیی‌بن بطریق درخدمت سهل‌بن‌حسن‌بود .

حجاج‌بن مطر: بـرای مأمون چیزهائی‌را تفسیر کرد ، و مجسطی و اقلیدس را او ترجمه نموده است .

ابن‌ناعمه ، نامش عبدالمسیح‌بن‌عبدالله حمصی‌ناعمی.

سلام‌بن ابرش ، ازقدماء مترجمان دوران برمکیان وبگفته‌آقای ما ابوالقاسم عیسی بن علی‌بن‌عیسی‌ایده‌الله، سماع طبیعی را اوترجمه‌کرده است. حبیب‌بن‌بهریز . مطران موصلی مفسرچندین‌کتاب برای‌مأمون. زوربا ، بن‌ماجوه ، ناعمی‌حمصی. هلال بن‌ابوهلال‌حمصی. تذاری. فیثیون . ابونصربن‌باری[1] بن ایوب . بسیل‌مطران . ابونوح‌بن صلت . اسطاث . جیرون . اصطفن‌باسیل، ابن‌رابطه . تیوفیلی. شملی . عیسی‌بن‌نوح ، قویری ، نامش ابراهیم ، مکنی بابو اسحاق. تدرس سنقل. داریع راهب . هیا. بثیون . صلیبا. ایوب رهاوی. ثابت‌بن‌قمع. ایوب وسمعان‌که برای محمدبن خالدبن یحیی‌بن برمك، زیج بطلمیوس وچندکتاب‌باستانی را ترجمه‌کردند. باسیل، که درخدمت ذوالیمینین‌بود. ابن‌شهدی‌کرخی، که‌ترجمه‌های بسیار بدی از سریانی بعربی دارد ، و ازآن جمله‌کتاب‌الاجنهٔ بقراط است . ابوعمرو یوحنابن یوسف‌کاتب ، نیز ازمترجمان و کتاب فلاطون فی‌آداب‌الصبیان ، ترجمه اوست . ایوب بن‌قاسم‌رقی، مترجم سریانی بعربی، وکتاب ایساغوجی را او ترجمه‌کرده است . مرلاحی، که در زمان ماحیات دارد، وسریانی‌را بخوبی میداند، ولی‌درعربی الفاظ زشتی‌بکارمی‌برد. و نزد علی‌بن ابراهیم دهکی ، بکار ترجمه ازسریانی بعربی مشغول بوده ، و ابن دهکی ترجمه‌هایش را اصلاح مینماید ، داریشوع‌که از مفسران سریانی بعربی، برای اسحاق‌بن سلیمان‌بن علی هاشمی بود . قسطابن لوقا بعلبکی(بنوشته ابن ملطی ، کنیه‌اش ابوسعید)

---

[1] ــ ف (اوی)

ترجمه‌اش بسیار خوب و در یونانی، و سریانی و عربی فصیح‌بود، و چیزهائی را ترجمه کرده، و ترجمه‌های زیادی را اصلاح نموده، که ذکرش در شرح علماء صاحب تصنیف خواهدآمد.

حنین، اسحاق، ثابت، حبیش‌عیسی‌بن یحیی دمشقی، ابراهیم‌بن صلت، ابراهیم‌بن عبدالله؛ یحیی‌بن عدی تفلیسی، کسانی هستندکه ما پس‌ازاین بذکرشان خواهیم پرداخت، زیرا دارای مصنفاتی‌هستند. انشاالله.

مترجمان فارسی بعربی

ابن مقفع، بجای خودگفته شد. بیشترین افراد خاندان نوبخت، که درپیش ذکری ازآنها شده ودرآتیه نیز ذکرشان خواهدآمد. انشاالله، موسی و یوسف. پسران خالد، که درخدمت داودبن عبدالله‌بن حمیدبن قحطبه، بکارترجمه از فارسی بعربی اشتغال‌داشتند. تمیمی، نامش‌علی‌بن زیاد، وکنیه‌اش ابوالحسن، از مترجمان فارسی بعربی بود، و زیج شهریار را او ترجمه‌کرده. حسن‌بن سهل، که ذکرش در اخبار منجمان خواهدآمد. بلاذری احمدبن جابر که پیش‌ازاین گفته شد. ازمترجمان فارسی‌بعربی‌بود، جبلة‌بن سالم، کاتب هشام‌که نامش‌گذشت. از مترجمان فارسی بعربی‌بود. اسحاق‌بن یزید، ترجمه‌هائی از فارسی بعربی‌داردکه ازآن جمله، کتاب سیرةالفرس ـ معروف بخداینامه[1] است وازمترجمان فارسی: محمد بن جهم برمکی. و هشام‌بن قاسم، و عیسی‌کردی و زادویه‌بن شاهویه اصفهانی، ومحمدبن بهرام‌بن مطیار اصفهانی، و بهرام‌بن مردانشاه، مؤبد شهر شاپور[2] ازشهرستان فارس، وعمربن فرخان، بودند، و ما در اخبارمصنفان عمربن‌فرخان را ذکرخواهیم نمود.

مترجمان هندی و نبطی[3]

منکه هندی، در دسمگاه اسحان‌بن سلیمان‌بن علی هاشمی، بود و از هندی بعربی ترجمه مینمود.

ابن دهن هندی، متصدی بیمارستان برمکیان، از مترجمان هندی بعربی بود.

۱ــ ف (اختیارنامه).

۲ــ ف (نیسابور)

۳ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب.

ابن‌وحشیه از نبطی بعربی‌ترجمه میکرد و گفته‌اند ترجمه‌های زیادی داشته ، که ذکرش خواهد آمد . انشاالله .

اولین سخنگو در فلسفه

در محضر ابوالقاسم عیسی‌بن علی‌از ابوالخیر خمار پرسیدم ، اولین سخنگو درفلسفه چه کسی بود ، گفت ، فرفوریوس صوری‌در کتاب‌التاریخ خود ، که بزبان سریانی‌است ، گوید اولین‌فیلسوف ، ازفلاسفه سبعه[1] ثالس‌بن مالس املیسی‌بود وازاین کتاب دو مقاله بعربی‌ترجمه شده است . این گفته را ابوالقاسم تصدیق کرده ، ودرآن تردید وشکی‌نداشت .

بعقیده دیگران ، اولین‌سخنگو درفلسفه ، بوثاغورس‌بن میسارخس ، ازمردم سامیا بود. فلوطرخس گوید: بوثا غورس اول کسی است که در فلسفه سخن گفته . و آنرا فلسفه نامیده و رساله‌هائی داشت که معروف بذهبیات بود ، زیرا جالینوس‌ازجهت تجلیل واحترام اوآنها را با طلا نوشته است . ومن ازتألیفات بوثاغورس این کتابها را دیده‌ام : رساله او در سیاست عقلیه. رساله اوبمتمرد سقلیه. رساله او بسیفانس دراستخراج معانی ، وازاین‌رساله‌ها گاهی‌نسخه‌هائی بتفسیراملیخس‌بدست‌آید .

وباز گوید: پس از او ، کسیکه در فلسفه سخن گفت سقراط پسرسقراطیس ، از شهر آتنه ، شهرمعروف بشهر علما وحکما بود ، وبسیاری ازگفتارش تدوین[2] نگردیده ، وآنچه بدست‌آمد . مقاله‌ایست در سیاست . ورسالهٔ درسیرت نیکوکه‌آنرا نیز از وی دانسته اند. و بحکایت دیگر ، سقراطیس که معنایش‌نگهدار تندرستی‌است‌ازمردم‌آتنه ، و زاهد و خطیب ، وحکیم‌بوده . وبرای مخالفتش با یونانیان بقتل‌رسیده ، وسرگذشت‌آن معروفست وپادشاهی

۱ـ فلاسفه سبعه ، یا حکماء سبعه بگروهی ازفلاسفه اطلاق میشود که درقرن‌ششم قبل‌از میلاد بودند .

اولی‌ـ	Bias de priene ـ	بیاس دوپرین .
دومی‌ـ	Chilons de lasdémone ـ	شیلن دلاسه دمون
سومی‌ـ	Cleobule de lindos ـ	کلئبول دولیندوز
چهارمی	Periander de corinthe ـ	پریاندردو کورینت .
پنجمی‌ـ	Pittacos de mityline ـ	پتیاکوس دومیتیلن.
ششمی‌ـ	Solon d'athenes ـ	سولن‌داتن .
هفتمی‌ـ	Thalis de Milet ـ	ثالس‌دوملیت(ر.ك. لاروس‌فرانسه ؛ زیر کلمهٔ Sage)

۲ـ ف (لم‌یدروا) ش (لم‌یدون).

که در کشتن او مداخله داشت ارطخاشت بود[۱] و افلاطون از اصحاب او بشمار میرفت ، و بنوشته اسحاق‌بن‌حنین‌مدت زندگانی سقراط باندازه زندگانی افلاطون بود ، و در جای دیگر گوید ، افلاطون هشتاد سال زندگانی‌نمود.

افلاطون

از کتاب فلوطرخس

افلاطون پسر ارسطن، ومعنایش‌فسیح[۲]است. ثاون نام پدرش را اسطون دانسته‌وگوید که وی از اشراف یونان بشمار میرفت ، ودر اوائل عمرش بشعر تمایلی‌داشته ، و هنرمندی زیادی درآن پیداکرد .

وپس‌ازآنکه بمجلس‌سقراط درآمده ، وعیب‌جوئی اورا از شعر دید ، دست از شعر برداشت وپیرونظریه فیثاغورس در اشیاء معقوله گردیده ، وچنانکه‌گویند ، هشتاد ویکسال زندگانی نمود، و ارسطو شاگرد او بود ، و از وی آموخته ، وجانشین اوگردید .

اسحاق گوید: افلاطون از بقراط آموخته ، ودرسال تولد اسکندر ، وفات یافت، که سیزدهمین سال‌پادشاهی لاوخوس[۳] بود. و ارسطوجانشین اوگردید ، و در آن زمان پادشاه

۱ــعبارت متن عربی‌چنین است ، وکان‌الملك‌الذی تولی‌قتله ارطخاشت . ومعلوم نیست که ابن‌ندیم در این بیان چه منظوری داشته ، زیرا ارطخاشت همان پادشاه ایرانست‌که در تاریخ باستانی بنام (ارت خشتره **Artexerexes**) پادشاه هخامنشی‌آمده و این اردشیر‌که بدراز دست معروف بود در سال ٤٢٤ قبل از مسیح درگذشت وسقراط در سال ٤٠٠ و بقولی ٣٩٩ ق.م‌کشته شد ، واگربگوییم مراد ابن‌ندیم اردشیردوم است‌که درسال ٤٠٤ بتخت سلطنت نشسته وتا سال ٣٦٢ــ یا ــ ٣٦٠ ق.م حکومت داشته وهمزمان با قتل سقراط بود این اشکال پیش‌آیدکه درآن زمان یونان تحت سلطه ایران نبود تا اردشیر را در قتل او مداخلهٔ باشد (ر . ك . لغتنامه دهخدا . وکتاب زندگانی سقراط بزبان فرانسهٔ تألیف آندره‌کرسون چاپ پاریس) .

۲ــ فسیح‌ـ‌گشاده وفراخ (منتهی‌الارب).

۳ــ لاوخوس ارشیرسوم است‌که نامش‌اوخس‌بود وتصور میکنند یونانی شده هوك است ولی‌پس‌ازآنکه بتخت نشست خود را اردشیر ودر٨ــ٣٥٩ ق.م بتخت سلطنت نشسته ودر٣٣٨ ق.م وفات یافت (لغتنامه دهخدا زیر اردشیرسوم) .

مقدونیه فیلیپس پدر اسکندر بود و بنوشته اسحاق ، افلاطون هشتاد سال زندگانی نمود.

تألیفات افلاطون از روی ترتیبی

که ثاون ذکر نموده

کتاب‌السیاسة ـ بترجمهٔ حنین‌بن‌اسحاق . کتاب‌النوامیس ـ بترجمهٔ حنین ، و یحیی بن‌عدی .

ثاون گوید : افلاطون کتابهایش را از قول دیگران نقل کرده ، و هر کتابی را بنام آن کسی نامید که برای‌او تألیف کرد. بدینگونه: قول‌سماه تااجیس ـ درفلسفه. قول‌سماه‌لاخس ـ درشجاعت. قول‌سماه ارسطا ـ درفلسفه. قول‌سماه‌خرمیدس ـ درعفاف. قولان‌سماهماالقیبیادس ـ درزیبائی . قول سماه اوتوذیمس . قول‌سماه غورجیاس . قولان سعماهما افیا . قول سماه اوین. قول سماه فروطاغورس. قول سماه اوثوفرن . قول سماه‌قرطن . قول سماه فاذن . قول سماه ثااطاطس . قول سماه فیلوطوفون . قول سماه قراطولس . قول سماه سوفسطس. و بنوشته یحیی‌بن عدی دیدم که اسحاق ، سوفسطس بتفسیر امقیدورس را ترجمه‌کرده است . قول سماه طیماوس ـ که یحیی‌بن عدی اصلاحاتی درآن دارد . قول سماه فرمانیدس ـ که جالینوس مجموعهٔ از آن دارد . قول سماه فدرس . قول سماه مانن . قول سماه مینس . قول سماه ابرخس. قول سماه مانکسانس. قول سماه اطلیطقوس .

گذشته ازآنچه که ثاون ذکر نموده ، من‌نیز این کتابها را دیده‌ام ، وشخص موثقی‌هم بمن گفت که‌آنهارا دیده است . کتاب طیماوس ـ سه مقاله ـ بترجمه ابن بطریق ، وحنین بن‌اسحاق ، ویا حنین ترجمهٔ ابن بطریق را اصلاح کرده است . کتاب‌المناسبات . و بنوشته یحیی‌بن‌عدی. کتاب فلاطن‌الی‌اقرطن‌فی‌النوامیس. وباز بنوشته یحیی‌بن‌عدی . کتاب‌التوحید وقوله فی‌النفس والعقل والجوهروالعرض . کتاب‌الحس‌واللذة ـ یکمقاله . کتاب طیماوس ـ که فلوطرخس‌برآن سخنانی دارد ، وبنوشته یحیی. کتاب سطس ـ ترجمه مسیو دریوس ـ همچنین‌بنوشته یحیی. کتاب تأدیب‌الاحداث. ورساله‌های‌دیگرهم دارد که در دسترس‌همه‌است.

ثاون گوید: افلاطون‌برای‌خواندن کتابهایش‌ترتیبی‌داده بود، باین‌معنی‌هرچهار کتاب‌را برای یك مرتبه ، که‌آنرا چهار چهار مینامند، و اسحاق راهب گوید : در دوران ارطخاشت

معروف بدراز دست افلاطون مشهور ومعروف گرديد.

محمدبن اسحاق گويد: اين ارطخاشت پادشاه ايران بود، و با افلاطون هيچگونه رابطه نداشته، وهمان گشتاسب شاه است که زردشت بسوی او رفت[۲]. کتاب فلاطن اصول الهندسه ـ ترجمه مطا.[۳]

اخبار ارسطو[۴]

معنای ارسطو دوستدار حکمت است. و او را فاضل کامل، والتام الفاضل نيزميگفتند وی پسر نيقوماخس پسرماخاون[۵]، و از فرزندان اسلقبيادس، مخترع طب برای يونانيانست واين‌را بطلميوس غريب نوشته، وگويد مادر ارسطو، افسيطيا بود که باسقلبيادس ميرسيد.

ارسطوازمردم اسطاغاريا[۶]بود، که شهريونانی‌است. وپدرش نيقوماخس پزشك‌فيليپس پدر اسکندربود، وخود او ازشاگردان افلاطون بشمار ميرفت، وبگفته بطلميوس ايمان او بافلاطون دراثرالهاميت که خداوند درمعبد بوثيون باو نمود.

ارسطو بيست‌سال بآموختن‌اشتغال‌داشت‌ودرغياب افلاطون وزمان رفتنش بصقليه[۷]جانشين

۱ـ ارطخاشت دراز دست همان اردشير اول (ارتخشتره) است که در سال ٤٢٤ ق.م درگذشت وبا در نظرگرفتن تاريخ ولادت افلاطون که درسال ٤٢٩ ق.م بوده سستی اين‌گفتار آشکارميشود (ر.ك. تاريخ ايران باستان ج ۲ ص ٩٥١ ـ وتاريخ علوم عقلی درتمدن اسلامی ج ۱ـص۹۲).

۲ـ اين‌قسمت ازگفته ابن‌نديم درعدم ارتباط پادشاه ايران (اردشير اول) با افلاطون صحيح است زيرابطوريکه اشاره شد دوره زندگانی اين دونفرمختلف است. ولی اينکه‌گويد: او (يعنی‌اردشيراول) همان بستاسب يا گشتاسب ميباشدکه زردشت بسوی او رفت صحيح بنظر نمی‌آيد، زيرا اولا اردشير اول ازهخامنشيان بوده وگشتاسب از سلسله‌کيان است. ثانياً قدر مسلم درنظرمورخان، ظهور زردشت درقرن شش قبل از ميلاد بوده، و اردشير اول در اوائل قرن پنجم قبل‌ازميلاد وفات يافته، وبعقيدهٔ استاد دکترمعين. ممکن‌است اين اشتباه از اينجا پيدا شده باشدکه بهمن پسر اسفنديار پسر گشتاسب را نيز درازدست ميگفتند (ر.ك. گاتها ص ٢٦ـ٢٩. ومزديسنا ص٧٦ـ١٦٧).

۳ـ ف (قسطا).

٤ـ درمتن عربی‌ارسطاليس‌است ولی‌چون ـ ارسطوـ بيشتر در زبانها متداول است ما درهمه جا بذکر اين نام اکتفاکرديم.

۵ـ ش (ماخاذن)

٦ـ اسطاغريا ـ Stagire ازشهرهای مقدونيه و وطن ارسطوست (اعلام لاروس).

۷ـ صقليه ـ Sicile جزيره بزرگيست در دريای مغرب ـ مقابل افريقا (ر.ك. معجم البلدان).

او در دارالتعلیم‌بوده ، وگویند ، در سی‌سالگی‌بفلسفه پرداخت و از بلغاء و مترسلان ، و بزرگان دانشمندان یونان بعداز افلاطون ، وسائر علماء گذشته بشمار میرفت ، و درفلسفه مرتبتی‌بلند ، و درنزد پادشاهان مقام و منزلتی‌ارجمندپیداکرد ، اسکندرکارهایش‌را بنظر و صوابدید او انجام میداد . ونامه‌هائی درسیاست و جزآن باسکندر نوشته است ، که ازآن جمله رساله در سیاست است که چنین آغاز میشود : اما شگفتی از مناقب ، وبزرگواریت ، برای تواتری‌که دارد ، ازمیان رفته . ومانند چیزهای قدیمی شده ، که مردم بآن خـو گرفته ، وتـازگی شگفتی بخشی ندارد ، و تومصداق این مثل همگانی هستی ، کـه ستایشگرانت دروغگو نیستند . ودر همین رساله دارد ـ اگرسختیها ، و دشواریها مردم را بستوه‌آورد . برای چاره‌جوئی‌بجنب وجوش درآیند ، ولی‌همینکه ، آسایش و راحتی‌یابند ، حرص وآزبیشتری‌پیدانمایند ، وپرده شرم وحیارا ازرخساره بردارند ، وازاین‌جهت وقتیکه‌در آسایش و راحتی غنوده اند بی‌اندازه نیازمند بنظم و آئین باشند . و بازگوید : بیائید و هم‌پیمان شویدکه ، دشمنان را بیازارید[۱] ، وپشیمان شدگانرا ببخشید ، وبا اعتراف‌کنندگان مهربان باشید ، وبا دسیسه‌کار بدرفتاری‌کنید ، وسرکشان را بجان‌هم اندازید ، وحسودان را بخشم‌درآورید ، و با ابلها بردبار ، و با تندروان با وقار باشید . فتنهٔ جویانرا کوچك شمرید ، وازبدگویان دوری جوئید . کارهای پیچیده را بوقت دیگر گذارید ، و درکارهای روشن عزم وتصمیم بکاربرید ، و کارهای مشکل را موردگفتگو و مباحثه قرار دهید . از اینها که بگذریم ، درمصاحبت با پادشاهان ، راز دار ، و راهنما ، وستایشگر ، وملازم خدمت باشید ، که شاهان ستایش را شایسته خود ، وبردگی‌را برای مردم پسندیده دارند.

این سخنان با اینکه از زبانی بزبان دیگردرآمده در منتهی‌درجهٔ حکمت و بلاغت ، وپرازمعانی نغزبوده چه رسد باینکه از زبان‌گوینده‌اش شنیده شود .

گویند پس‌از مرك فیلیپس ، اسکند بپادشاهی رسید . وهمینکه بجنك وستیزه با سائر ملل‌برخواست ، ارسطو از وی‌کناره‌گیری نموده ، و روی بخدا آورده ، وبآتنه رفته و در آنجا دارالتعلیم را ساخت . و آن جائی‌است کـه فلاسفهٔ مشائیین[۲] بآن نسبت داده میشوند و بنای رسیدگی بمصالح مردم ، و دستگیری از بیچارگان را گذاشته ، و شهری در اسطاغریاساخته ، و سرگذشتهای زیادی داردکه ماشمهٔ ازآن را ذکرنمودیم ، وفات ارسطو را در سن شصت وشش سالگی ، درداواخر دورهٔ اسکندر ، گفته‌اند ، و بقولی وفاتش‌درآغاز

۱ ـ ف (بالاذن) ش (بالاذی) .

۲ ـ مشائیین ـ عنوان شاگردان ارسطو میباشد ، چـون ارسطو هنگام درس‌راه میرفت (لغتنامه دهخدا).

پادشاهی بطلمیوس لاغوس بوده ، و ثاوفرسطس ، پسرخواهرش ، جانشین او در دارالتعلیم گردید .

وصیت ارسطو

غریب گوید[۱] ، ارسطو هنگام وفات گفت : وصی دائی من درتمام آنچه از من باقی بماند ، انطیطرس است. وتا زمانی که نیقانر بیاید ، ارسطومانس، وطیمرخس، و ایفرخس، و ذیوطالس باید بکارهائی که احتیاج برسیدگی دارد ، اهتمام ورزند وچنانکه شاید و باید در امورخانوادهٔ من ، و اربلیس خدمتکار من ، وسائرکنیزان وبردگان ، و هرچه که بجا گذاشته‌ام ، بذل‌عنایت نمایند ، واگر برای ثاوفرسطس ممکن باشد که باآنان همکاری نماید دریغ نداشته باشد، وهمینکه دخترم بسن‌رشد رسید ، نیقانرباید سرپرست‌کارهای او باشد. و اگرمرك اورا ربودخواه شوهر کرده ویانکرده‌باشد ، وفرزندی‌هم از او بجا نمانده باشد سرپرستی ورسیدگی بکارهای پسرم نیقوماخس، بانیقانراست ، و دراین باره وصیت من باو این‌است، که‌کارها را مطابق میل‌خود ، و بطوریکه شایسته اوست ، انجام دهد . واگرپیش از ازدواج با دخترم، ویا پس‌از ازدواج با اوونداشتن فرزندی از وی نیقانر ازدنیا رفت، ودرکارهای مربوط بمن وصیتی کرد، آن وصیت نافذ ومجراست . و اگربدون وصیت از دنیا رفت، وبرای ثاوفرسطس امکان‌داشت که جانشین او گردد، کارهای پسرم ، وسائرباقیماندگان من با او بوده ، واگرنخواسته باشد ، اوصیائی که نام بردم باید درآن کارها با انطیطرس مشورت نموده ، وهرچه راکه باتفاق رأی دهند ، درباره بازماندگان من عمل‌نمایند . و اوصیا. ونیقانرباید نسبت باربلیس‌خواسته‌های مرا درنظر گیرند ، چه او برمن ذیحق‌بوده، و میدیدم‌که چگونه در خدمتگذاری بمن اهتمام دارد ، وکارها را موافق میل قلبی و شادمانی‌من انجام دهد. از این‌جهت سعی‌کنندکه نیازمندیهایش را برآورده دارند، و اگر خواست شوهر نماید ، جز بمرد فاضل و دانشمندی او را ندهند، وباو، بجزآنچه که دارد، یك طالنطن[۲] نقره ،که یکصد وبیست وپنج رطل[۳] است ، با سه‌کنیزکی بانتخاب خود او با کنیز وغلامی‌که دارد ، باو بدهند، واگردوست داشته باشد که درخلقیس‌اقامت نماید ، خانه

۱ـ ظاهراً مراد بطلمیوس غریب است .

۲ ـ طالنطن ـTalantune ـ وزن قدیم است‌که در یونان بـرای طلا و نقره بکار میرفت (لاروس) .

۳ ـ رطل ـ معادل دوازده اوقیه است (اقرب‌الموارد) .

من که دارالضیافه و کنارباغ‌است از اوبوده ، واگرخواست درشهراسطاغریا زندگانی کند ، خانه‌های پدران من در اختیار اوست، وهرخانهٔ‌را که پسندید اوصیا باید تمام نیازمندیهائی راکه او اظهار میدارد برایش انجام دهند .

اما درباره خانواده وفرزندانم ، من‌لازم نمیدانم تذکری دربارهٔ نگاهداری ازآنها باوصیا ، بدهم . ونیقانر باید اهتمام ورزدکه بردهٔ من مرقس‌را ، با هرچه دارد ، وبکیفیتی که مایل‌است بشهرش‌بازگرداند. وکنیزك من، امارقیس راآزادکنند. و اگر پس‌ازآزادی بخواهد در خدمت دخترمن باشد ، تا زمانیکه شوهر اختیار کند ، پانصد درخم[1] باهمان کنیزکی که ازخود اوست باو بدهند و بثالیس ، همان، دخترکی که بتازگی بملکیت ما در آمده ، یکی‌ازبردگان مارا با هزار درخم بدهند . و بسیمس بهای یك برده داده شودکه برای خود خریداری نماید ، سوای‌آن برده‌که بهایش بوی داده شده بود و بجزاینها نیز اوصیاء چیزهائی‌را بوی ارزانی‌دارند، وهمینکه دخترم ازدواج‌کرد، بردگان من، ثاجن، وفیلن، واولمبیوس[2] بایدآزادشوند، پسراولمبیوس[3] نباید فروخته‌شود. وهیچیك‌ازپسربچگانی که درخدمت من بودند نباید فروخته شوند . بلکه در سر خدمت باشند تا زمانیکه بپایهٔ مردان بزرگ برسند ، و همینکه بآن پایه رسیدند . بایدآزاد شوند ، و بهریك بتناسب شایستگی واستحقاقی‌که دارد . چیزی داده شود . انشاالله . وبگفته ونوشته اسحاق ، ارسطو شصت وهفت سال‌زندگی‌نمود .

ترتیب کتابهای او در منطقیات

وطبیعیات، والهیات وخلقیات

سخن درباره منطقیات او که‌هشت کتابست

قاطیغوریاس[4] یعنی‌مقولات ، باری ارمانیاس[5] یعنی‌عبارت . انالوطیقا[6] یعنی‌تحلیل ـ القیاس.ابود قطیقا[7] که انالوطیقای دوم، وبمعنی برهان است. طوبیقا[8] بمعنی‌جدل.سوفسطیقا[9]

۱ـ دراخم ـ یادرهم ـ کلمه یونانی وپنجاه دانق است (المنجد) .

۲ـ۳ـ ف (اربلیس) ودرتعلیقات فلوکل‌ـاولمبیوس .

۴ـ Catégories

۵ـ Parihermenias

۶ـ Analytica‒Priora

۷ـ Analytica‒postériora‒یا‒Apodtctique

۸ـ Topica

۹ـ Sophistica

بمعنای مغالطه. ریطوریقا[۱] بمعنای خطابه. ابوطیقا[۲] که بآن بوطیقا نیز گویند، و بمعنای شعر است.

سخن دربارهٔ قاطیغوریاس

بترجمه حنین‌بن‌اسحاق

کسانیکه آنرا شرح و تفسیر کرده‌اند: فرفوریوس، اصطفن اسکندرانی. لینس. یحیی‌نحوی. ثامسطیوس‌ـامونیوس. ثاوفرسطس. سنبلیقوس. وثاون نامی، بسریانی وعربی که از تفسیر سنبلیقوس اضافاتی بر آن دارد. و از تفسیرهای شگفت‌انگیز قطعه‌ایست که با میلخس نسبت داده‌اند، وشیخ‌ابوزکریا گوید، که احتمال‌میرودآن را بنام املیخس‌جعل کرده باشند، زیرا در ضمن گفته‌های اسکندر چنین چیزیرا دیده‌ام، وشیخ ابوسلیمان گوید: ابوزکریا در صدد ترجمه‌آن کتاب بتفسیر اسکندر افرودیسی بود که در حدود سیصدورقست، و از کسانیکه این کتابرا تفسیر کرده‌اند، ابونصر فارابی، وابوبشرمتی‌هستند، و از ایـن کتاب خلاصه‌ها ومجموعه‌های مشجر وغیر مشجراز گروهی مانند، ابن‌مقفع، وابن‌بهریز، وکندی، و اسحاق‌بن‌حنین، و احمدبن طیب، و رازی است.

سخن دربارهٔ باری ارمینیاس

حنین‌آنرا بسریانی، واسحاق اصل‌آنرا بعربی ترجمه نمود. مفسران‌آن: اسکندر، که‌تفسیرش‌نایابست، یحیی‌نحوی، املیخس. فرفوریوس. ومجموعه‌های‌اصطفن. تفسیرچالینوس که غریب ونایاب بوده[۳] وقویری. ومتی ابوبشر، و فارابی. و ثاوفرسطس. وکسانیکه آنرا مختصر کردند: حنین‌است، و اسحاق، وابن مقفع، وکندی، و ابن‌بهریز، و ثابت‌بن قره، واحمدبن‌طیب، و رازی.

سخن دربارهٔ انالوطیقای اول

تیادورس‌آنرا بعربی‌ترجمه کرده، وگویندآنرا بحنین عرضه داشت که اصلاح نماید، و حنین یك قطعه از آنرا بسریانی در آورد، و اسحاق بقیه آنرا بسریانی در آورد.

۱ــ Rhetorica ۲ــ Poetica

۳ــ ش(وهوغریب موجود) ف (وهوغریب غیرموجود).

مفسران آن : اسکندر دو تفسیر دارد . تا اشکال حملیه[1] که یکی از دیگری بهتر بوده. وثامسطیوس تمام آن دو مقاله را درسه مقاله تفسیر نمود . ویحیی نحوی آنرا تااشکال حملیه[2] تفسیر نمود و قویری نیز آنرا تاسه مقاله وابوبشرمتی دومقاله تمام‌را تفسیر کرده‌است، وکندی نیز تفسیری از این کتاب دارد .

سخن در بارهٔ ابود قطیقا که

انالوطیقای دوم است

قسمتی ازدومقاله آنرا حنین بسریانی ترجمه کرده، واسحاق همه را بسریانی در آورد، ومتی ترجمه اسحاق رابعربی بر گردانید. مفسران آن : ثامسطیوس شرحی بر تمام این کتاب دارد . واسکندر شرحی بر آن دارد که نایابست . و یحیی نحوی نیز آنرا شرح کرده ، و ابویحیی مروزی که متی این کتابرا بر او قرائت داشته بود سخنانی در آن دارد . و ابو بشر متی، وفارابی، وکندی نیز شرحی بر آن دارند .

سخن درباره طوبیقا

اسحاق ازاین کتاب ترجمهٔ بسریانی دارد، ویحیی بن عدی ترجمه او را بعربی در آورد دمشقی هفت مقاله ازآنرا ترجمه کرده ، و مقاله هشتم آنرا ابراهیم بن عبدالله ترجمه کرده ، و از ترجمه‌های قدیم نیز گاهی بدست آید . مفسران آن : یحیی بن عدی درمقدمهٔ ترجمهٔ که براین کتاب دارد ، گوید : من تفسیری از گذشتگان براین کتاب نیافتم ، جز تفسیر اسکندر ازقسمتی ازمقاله اول ، ومقاله پنجم، وششم، و هفتم ، و هشتم . و تفسیرامونیوس از مقاله اول، دوم ، سوم، وچهارم . و درتفسیر خود اتکاء بچیزهائی داشتم که از تفسیر اسکندر، وامونیوس فهمیده بودم . وعبارت مترجمان این دو تفسیر را هم اصلاح کرده‌ام . وتفسیر یحیی از این کتاب درحدود هزار ورق است.

وبگفته دیگری جز یحیی: امونیوس چهار مقاله اول را شرح کرده ، واسکندر چهار مقاله آخری را شرح نموده تا دوازهمین موضع از مقاله هشتم . و ثامسطیوس باقی موضعها را شرح کـرده است . فارابی‌هم تفسیری از این کتاب ، وهم خـلاصه از آن دارد . ومتی مقاله اول را تفسیر نموده ، و اسحاق مقداریرا که امونیوس و اسکندر تفسیر نموده‌اند ترجمه کرده ، و ابوعثمان دمشقی نیز ترجمهٔ از این کتاب دارد.

۱ـ۲ ـ درمتن فلوکل ـ الاشیکال الجملیه است ولی صحیح آن ـ الاشیکال الحملیه ـ است که از مصطلحات علم منطق است ؛ در(ش) نیز ـ الاشکال الحملیه ـ است (ر. ك.) تاریخ الحکماء قفطی ص۳٦ ـ

سخن درباره سوفسطیقا

بمعنی حکمت مموّهه[1]

ابن ناعمه، ومتی آنرا بسریانی گردانیده، ویحیی بن عدی ازتیوفیلی[2] بعربی ترجمه کرده است. مفسران آن: قویری تفسیری براین کتاب دارد. وابراهیم بن بکوس عشاری از راه اصلاح ترجمه عربی ابن ناعمه، ترجمهٔ از آن بعربی درآورد. وکندی نیز این کتاب را تفسیر کرده، وگفته‌اند که درموصل تفسیر اسکندر از این کتاب دیده شده است.

سخن درباره ریطوریقا

یعنی خطابه

یك ترجمه قدیمی ازآن بدست آمد که گویند اسحاق آنرا بعربی درآورد، وابراهیم بن عبدالله آنرا ترجمه کرده، وابونصرفارابی تفسیری بر آن دارد، ونوشتهٔ از احمدبن طیب دیده‌ام که ترجمه قدیمی این کتاب درحدود یکصد ورق است.

سخن درباره ابوطیقا

یعنی شعر

ابو بشرمتی آنرا از سریانی بعربی نقل کرد. و یحیی بن عدی ترجمهٔ از آن دارد، که گویند متضمن سخنانی از ثامسطیوس نیزمیباشد، وبقولی آن را بثامسطیوس بسته‌اند. واز این کتاب کندی مختصری درآورده است.

سخن دربارهٔ کتاب السماع الطبیعی

بتفسیر اسکندر

درهشت مقاله

محمدبن اسحاق گوید: آنچه از تفسیر اسکندر افرودیسی موجود است، مقاله اول

۱ـ مموه ـ چیز مغشوش وناراست (فرهنك نفیسی) ۲ ـ تیوفیلی ظاهراً منسوب بتیوفیلی مترجم باشدکه نامش دراسامی مترجمان ذکرشده است.

از فص[۱] گفتار ارسطو در دو مقاله است و مقاله اول ، و پارهٔ از مقاله دوم موجود است که ابوروح صابی آنرا ترجمه کرده ، ویحیی بن عدی آن ترجمه را اصلاح نموده است ، ومقاله دوم ازفص[۲] گفتار ارسطو را در یك مقاله تفسیر کرده ، که حنین آنرا از یونانی بسریانی درآورد ، ویحیی بن عدی بعربی ترجمه نمود . وشرح مقاله سوم از فص گفتار ارسطو پیدا نمیشود . اما مقاله چهارم را ، درسه مقاله تفسیر کرد، که مقاله اول ودوم وقسمتی از مقاله سوم آن تا ـ الکلام فی الزمان ، موجود بوده ، و قسطا آن را ترجمه کـرده ، ولی ترجمهٔ که ظاهراً موجود است ، ترجمه دمشقی است . و مقاله پنجم از گفتار ارسطو را در یك مقاله تفسیر کرده ، که قسطا بن لوقا ترجمهٔ ازآن دارد . و مقاله ششم را دریك مقاله تفسیر کرده، وقسطا آنرا ترجمه نموده ، ومقاله هشتم دریك مقاله تفسیر کرده ، که چند ورقی از آن موجود است .

سخن درباره کتاب السماع الطبیعی

بتفسیر یحیی نحوی اسکندرانی

محمدبن اسحاق گوید : ترجمهٔ که قسطا از این کتاب نموده تعالیم آن بوده ، و ترجمه عبدالمسیح بن ناعمه ، غیراز تعالیم است . وترجمه قسطا نیمی از کتاب است .که چهارمقاله بوده ، ونیم دیگر آن ،که چهار مقاله است بترجمه ابن ناعمه میباشد .

سخن درباره السماع الطبیعی

بترجمه گروهی از فلاسفه که متفرقند

تفسیر مقاله اول، ودوم وسوم و چهارم آن از طرف فرفوریوس ، موجود است ، کـه بسیل آن را ترجمه نموده، وابو بشرمتی تفسیری از تفسیر ثامسطیوس از این کتاب بسریانی دارد، که قسمتی از مقالهٔ اول آن بسریانی موجود است . و ابو احمدبن کرنیب قسمتی از مقاله اول، وقسمتی از مقالهٔ چهارم را ، تاـ الکلام فی الزمان ـ تفسیر کرده ، و ثابت بن قره قسمتی ازمقاله اول را تفسیر کرده ، وابراهیم بن صلت از مقاله اول این کتاب ترجمهٔ دارد، که من آنرا بخط یحیی بن عدی دیده‌ام .

۱ و ۲ ـ ف (نص)

وابوالفرج قدامة بن‌جعفر نیز قسمتی از مقاله اول سماع طبیعی را تفسیر کرده‌است .

سخن در باره کتاب‌السماء والعالم

این کتاب در چهار مقاله است ، و ابن بطریق آنرا ترجمه : وحنین اصلاح کرده است . ابوبشرمتی بخشی ازمقاله اول را ترجمه‌کرده ، واسکندر افرودیسی بخشی از مقاله اول را شرح نموده ، وثامسطیوس شرحی از تمام کتاب دارد، که یحیی‌بن‌عدی آنرا ترجمه یا اصلاح نموده است. حنین نیز در این‌باره چیزی دارد که همان مسائل شانزدگانه است . و ابوزید بلخی‌مقدمه این کتاب را برای ابوجعفرحارث[1] شرح کرده است .

سخن درباره کتاب‌الکون‌والفساد

حنین آنرا بسریانی، واسحاق. ودمشقی آنرا بعربی بر گردانیده، وگفته‌اند ابن‌بکوس نیزترجمهٔ ازآن دارد . اسکندر تمام این کتابرا شرح کرده ، ومتی آنرا ترجمه نموده، و قسطامقاله اول‌آن راترجمه نموده‌است. امقیدورس شرحی‌براین‌کتاب دارد که اسطاث‌ترجمه کرده ، ومتی ابوبشر ترجمه ازآن داردکه ابوزکریا هنگام نظرآنرا اصلاح کرده است . ودر این اواخر، شرحی از ثامسطیوس بر کتاب کون وفساد بدست‌آمدکه یکی بزرك ویکی کوچك است ، ویحیی‌نحوی شرحی برتمام‌کتاب‌کون و فساد دارد که عربی آن در خوبی بپای سریانی نمیرسد .

سخن دربارهٔ کتاب‌الاثارالعلویه

امقیدورس شرح بزرگی برآن دارد ،که ابوبشرمتی[2] آنرا ترجمه نموده ، و طبری تعلیقاتی از طرف متی‌برآن دارد . واسکندرآن را شرح کرده که بعربی ترجمه شده و بسریانی ترجمه نشده و پس از اینها یحیی‌بن عدی آنرا از سریانی بعربی ترجمه کرده است .

۱ـ ق (الخازن) . ۲ـ ش(الطبری) .

سخن درباره کتاب النفس

این کتاب درسه مقاله است . وحنین تمام آنرا بسریانی درآورد ، و اسحاق آنرا ترجمه نمود ، جزمقدار کمی‌را ، ، بعد تمام آنرا در نهایت خوبی ترجمه‌کرد. وثامسطیوس تمام این کتاب را شرح کرده ، که اولی در دو مقاله ، و دومی، در دومقاله ، وسومی درسه مقاله است .

و بخط یحیی‌بن‌عدی خواندم که امقیدورس یکشرح سریانی برآن دارد ، ویك شرح بسیار خوبی‌نیزهست که‌آنرا بسنبلیقوس نسبت میدهند، که بسریانی بوده ، وبرای اثاوالیس شرح کرده است . وعربی‌آن نیزپیدا میشود . اسکندرانیان[1] از این‌کتاب خلاصه دارندکه درحدود یکصد ورق است . وابن بطریق مجموعهٔ از این‌کتاب درآورده و اسحاق گوید : من این‌کتاب را از نسخه بسیار بد خطی بعربی ترجمه‌کردم ، و پس‌از سی‌سال یك نسخه بسیار خوبی بدست آوردم کـه ترجمه اولـی را باآن مقابله نمودم ، کـه همین شرح ثامسطیوس‌بود .

سخن درباره کتاب الحس والمحسوس

این‌کتاب در دومقاله است . و تـرجمه قابل‌اعتمادی ازآن بدست نیامده ، و کسی هم، بودن چنین ترجمهٔ را ذکرنکرده ، وهمینقدر گفته‌اندکه طبری تعلیقات‌کمی از طرف ابوبشرمتی‌بن یونس برآن دارد .

سخن درباره کتاب الحیوان

این‌کتاب در نوزده مقاله است‌که ابن بطریق ترجمه نموده ، و ترجمه سریانی آن گاهی‌پیدا میشودکه بهترازترجمه عربی‌است . و بخط یحیی‌بن‌عدی در فهرست کتابهایش خواندم که این‌کتاب مجموعه‌هائی‌ازقدیم دارد ، و نیقولاوس نیزآنرا خلاصه کرده است . ابوعلی‌بن‌زرعه شروع بترجمه وتصحیح آن بعربی‌نموده است .

سخن‌درباره کتاب الحروف

معروف بالاهیات

این‌کتاب بترتیب حروف یونانیان ، واولش‌الف‌کوچك است . و اسحاق‌آنرا ترجمه

۱ـ اسکندرانیان بعلماء حوزه علمی اسکندریه اطلاق میشود (ر.ك. تاریخ علوم عقلی و تمدن اسلامی‌ص۱ــ۸) .

کرد وتاحرف مو-μ-[1] ازآن موجود بوده، و ابوزکریا یحیی‌بن‌عدی ترجمه نموده است. وحرف نو-η-[2] در زبان یونانی بتفسیر اسکندر یافت میشود و تمام این حروف را اسطاث برای‌کندی ترجمه نموده ، وسرگذشتی‌هم دارد . ابوبشرمتی مقاله - ل - بتفسیر اسکندر را-که‌یازدهمین حرف است. بعربی درآورده. وحنین‌بن اسحاق‌نیزآنرا بسریانی گردانیده، و ثامسطیوس تفسیری از مقاله - ل - دارد، که ابوبشرمتی آنرا ترجمه نمود ، وشملی نیز ترجمهٔ ازآن دارد . و اسحاق‌بن حنین، چندین مقاله آنرا ترجمه‌کرده ، و سوریانوس ، مقاله -ب- را، ترجمه نموده، وعربی‌آن در دست است . ومن‌این را بخط یحیی‌بن‌عدی در فهرست‌کتابهایش دیده‌ام . و ازکتابهای ارسطو، که یحیی‌بن‌عدی در فهرست‌کتابهایش ذکر کرده:- کتاب‌الاخلاق - بتفسیر فرفوریوس، دوازده مقاله . بترجمه اسحاق‌بن‌حنین است . و نزد ابوزکریا چندین مقاله بتفسیر ثامسطیوس، بخط اسحاق‌بن حنین بود . که سریانی آن در دست است. کتاب‌المرآة - ترجمه حجاج‌بن مطر - کتاب‌اثولوجیا[3] ، و آنراکندی تفسیرکرده است .

ثاوفرسطس

یکی از شاگردان ، و پسرخواهر ارسطو ، و از اوصیائی بودکه ارسطو برگزیده و در دارالتعلیم پس‌از وفات ارسطو جانشین وی گردیده ، و این کتابها از اوست : کتاب‌النفس - یکمقاله . کتاب‌الاثارالعلویه - یکمقاله . کتاب‌الادب - یکمقاله. کتاب‌الحس والمحسوس- چهارمقاله . و ابراهیم‌بن بکوس ، آنرا ترجمه نمود . کتاب مابعدالطبیعه - یکمقاله، بترجمهٔ ابوزکریا یحیی‌بن عدی. کتاب اسباب‌النبات - بترجمه ابراهیم‌بن‌بکوس. وتفسیربخشی از مقاله اول آن بدست‌آمده . وباو نسبت داده‌اندکه‌کتاب قاطیغوریاس‌را نیز تفسیرکرده است .

دیدوخس برقلس افلاطونی

از مردم اطاطریه[4] ویحیی نحوی درمقاله اول از ردی‌که بر او داردگوید : او در

۱-۲- حروف یونانی‌است . ۳- Theologie - ربوبیت .

٤- درکتاب تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی تألیف استاد دکترصفا دیدخس، بیزنطی ازمردم لیکیه ذکرشده است (ر.ك.کتاب تاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی‌ص۱۰۱) .

دوره دقلطیانوس قبطی، بلکه درآغاز سیصدمین سال پادشاهی او، زندگانی میکرد ، وصحیح هم همین است[۱].

کتاب حدود اوائل الطبیعیات. کتاب الثمانیة عشر مسئلة ، و یحیی نحوی ردی بر آن دارد. کتاب شرح قول فلاطن ان النفس غیرمائته[۲] سه مقاله . کتاب الثالوجیا یعنی ربوبیت . کتاب تفسیر وصایا فیثاغورس الذهبیه ـ درحدود یکصد ورق ، وسریانی آن، که برای دخترش تألیف کرده بود یافت میشود ، وثابت سه ورق ازآن را ترجمه کرده بود که از دنیا رفت و ناتمام ماند . کتاب الجواهر العالیه ـ یکمقاله . کتاب برقلس فی الشعر مسائل[۳]، و برقلس را دیادوخس، یعنی عقیب افلاطن نامند . کتاب الحیز الاول . کتاب المسائل الشعر المعضلات. کتاب الجزءالذی لایتجزی . کتاب فی المثل الذی قاله فلاطن فی کتابه المسمی غورغیاس ـ درسریانی است. کتاب تفسیر المقالة العاشرة فی السیر. که سریانی آن دردست است . کتاب برقلس الافلاطونی موسوم ـ بسطوخوسیس الصغری. کتاب برقلس فی تفسیر فادن فی النفس. بسریانیست ، وابوعلی بن زرعه بخش کمی ازآنرا بعربی درآورده است .

اسکندر افرودیسی

در دورهٔ ملوك الطوائفی، پس از اسکندر بود ، و جالینوس را دیده و با او معاشرت داشته ، و او را رأس البغل لقب داده ، و درمیانشان کینهها وستیزههائی بود ، وما کتابهائی راکه اودرشرح کتاب ارسطو داشت، ضمن اخبار ارسطو ذکر کردهایم . ابوزکریا یحیی بن عدی گوید: من شرح اسکندر را برتمام کتاب السماع ، وکتاب البرهان ، درمیراث ابراهیم بن عبدالله ناقل نصرانی دیدم و هر دو را بیکصد و ده دینار بمن عرضه داشتند ، من هم رفتم که برای یافتن آن دینارها شیوهٔ بکاربرم وهمینکه برگشتم دیدم آنها را باکتابهای دیگر بیك مرد خراسانی بسه هزار دینار فروختهاند . وشخص دیگری غیر از او که مورد اعتماد است بمن گفت این دو کتاب درآستین جا میگرفت وقابل حمل بود .

ابوزکریا گوید : من از ابراهیم بن عبدالله خواهش کرده بودم که فص سوفسطیقا ، و فص الخطابه ، و فص الشعر، ترجمهٔ اسحاق را در پنجاه دینار بمن دهد ، واو نفروخت و هنگام مرگ آنها را درآتش انداخت . تألیفات اسکندر: کتاب النفس ـ یکمقاله. کتاب الرد علی جالینوس فی التمکن ـ یکمقاله . کتاب الاصول العامة ـ یکمقاله . کتاب عکس المقدمات ـ

۱ـ فـ این قسمت را ضمن رد یحیی نحوی بر کتاب الثمانیه عشر مسئله آورده است .

۲ ـ فـ (غیرمائیه) ش ـ بی نقطه ودر اخبار الحکماء قفطی ـ غیرمائته ـ است (ر. ك . اخبار الحکماء ص۷۹ .)

۳ـ در ترجمه پس و پیشی در ذکر این کتاب شده است .

یکمقاله. کتاب مبادی الکل علی رأی ارسطالیس. کتاب فی ان الموجود لیس مجنس للمقولات العشر ـ (یکمقاله) کتاب العنایه ـ یکمقاله . کتاب الفرق بین الهیولی و الجنس . کتاب الرد علی من قال انه لا یکون شئی الامن شئی. کتاب فی ان الابصار لایکون الا بشعاعات تنبث من العین والرد علی من قال بانبثاث الشعاع ـ یکمقاله . کتاب اللون ـ یکمقاله . کتاب الفصل علی رأی ارسطالیس ـ یکمقاله . کتاب المالیخولیاء ـ یکمقاله .

فرفوریوس

پس از اسکندر و پیش از امونیوس است ، و ازمردم شهر صور[1] ، و بعداز جالینوس بود. وکتابهای ارسطو را ـ چنانکه درجای خود گفته‌ایم ـ تفسیر نموده ، وجز آنها ، این کتابها از اوست :

کتاب ایساغوجی فی المدخل الی الکتب المنطقیة . کتاب المدخل الی القیاسات الحملیة . ترجمه ابوعثمان دمشقی. کتاب العقل والمعقول ـ بترجمهٔ از قدیم. کتابین له الی انابوا[2]. کتاب الرد علی نیجسوس[3] فی العقل والمعقول ـ هفت مقاله بسریانی . کتاب الاسطقسات ـ یکمقاله بسریانی. کتاب اخبار الفلاسفة . ومقاله چهارم آنرا که بسریانی بود من دیده‌ام .

امونیوس

اسحاق بن حنین در تاریخ خود گوید: که او از فلاسفه بعد از جالینوس بود ، وکتابهای ارسطو را شرح کرده ، و ما درضمن بیان کتابهای ارسطو بآن اشاره نمودیم . جز آنها ، این کتابها نیز از اوست : کتاب شرح مذاهب ارسطالیس فی الصانع. کتاب فی اغراض ارسطالیس فی کتبه. کتاب حجة ارسطالیس فی التوحید .

ثامسطیوس

وی منشی وکاتب لیولیانس بود که بعدازجالینوس از نصرانیت بمذهب فلاسفه برگشت ومادر بیان کتابهای ارسطو اشاره بشرحهای او از کتابهای ارسطو نمودیم ، و این کتابها نیز از اوست: کتاب الی لیولانس فی التدبیر . کتاب النفس ـ در دو مقاله . رسالة الی لیولیانس الملك .

۱ ـ صور ـ شهر مشهوریست که مشرف ببحر الشام است و در دوران عمر بن خطاب فتح گردید (معجم البلدان) ۲ـ ف (کتابان الی انابوا) ۳ـ ش (لیحسوس).

نیقولاوس

مفسر کتابهای ارسطو، که ما درجای خود تفسیرهای او را نیز ذکر نمودیم و جز آنها این کتابها نیز ازاوست: کتاب فی‌جمل فلسفة ارسطالیس فی‌النفس ـ یکمقاله، کتاب النبات ـ چند مقالهٔ ازآن در دست است. کتاب‌الردعلی‌جاعل‌الفعل‌والمفعولات شیئاً واحدا. کتاب اختصار فلسفة ارسطالیس.

فلوطرخس

کتاب‌الاراءالطبیعیة. مشتمل بر آراء فلاسفه در امور طبیعیات، در پنج مقاله، که قسطا بن‌لوقا بعلبکی آنرا ترجمه کرده است. کتاب‌الی‌موریالیا فیمادله علیه من‌مداراةالعدو والانتفاع‌به. کتاب‌الغضب. کتاب‌الریاضة ـ یکمقاله بسریانی. کتاب‌النفس.

امقیدورس

مفسر کتابهای ارسطو، بود و ما در جای خود اشاره بتفسیرهای او نموده‌ایم. وجز آنها ازوی کتابی درموضوعات دیگر بدست نیاورده‌ایم.

دیافرطیس

بنوشتهٔ یحیی‌بن عدی: رسالته‌الی دیمقراطیس فی‌اثبات‌الصانع.

انافرودیطوس ـ و کتابهائی که دارد

بخط یحیی‌بن عدی خوانده‌ام: کتاب تفسیر کلام ارسطالیس فی‌الهالة و قوس قزح ـ بترجمه ثابت‌بن قره.

فلوطرخس دیگر

و ازکتابهای اوست: کتاب‌الانهار وخواصها ومافیها من‌العجائب والجبال وغیرذلك.

اخبار یحیی[1] نحوی

یحیی‌شاگرد ساواری، ودربعضی از کلیساهای مصر اسقف بود، و مذهب نصرانیان یعقوبی‌را داشت، وبعد از عقیده نصاری در تثلیث برگشت. کشیشان جمع شده و با وی بمناظره درآمدند، که برآنها پیروز گردید، آنان از راه خواهش و تمنا پیش‌آمده، و از وی خواستند که ازآن عقیده دست بردار واظهاراتی نداشته باشد وی پایداری نموده، و از عقیده خود رجوع نکرد. و آنهاهم ویرا برکنارکردند، زمانیکه عمروعـاص مصر را گشود، درحیات‌بود[2] و نزد عمروعاص رفت، و او گرامیش‌داشته و منزلتی برایش قائل گردید. وبرکتابهای ارسطو تفسیرهائی داردکه ما درجای خود ذکر کرده‌ایم. و بجز آنها، این‌کتابها نیز از اوست: کتاب‌الرد علی‌برقلس ـ هجده مقاله. کتاب فی‌ان کل‌جسم متناهی فقوته متناهیة ـ یکمقاله. کتاب‌الردعلی ارسطالیس ـ شش مقاله. کتاب تفسیرما بال لارسطالیس‌العاشر ـ مقالة یردفیها علی‌نسطورس. کتاب یردفیها علی قوم‌لایعترفون ـ دومقاله ومقاله‌هم در رد اشخاص‌دیگر. وبرکتابهای پزشکی جالینوس نیز تفسیرهائی داردکه ما در شرح حال جالینوس، بآنها اشاره خواهیم‌کرد.

یحیی نحوی در مقاله چهارم از تفسیریکه برکتاب‌السماع‌الطبیعی دارد، در الکلام فی‌الزمان ـ مثالی‌آورده، وگوید: مانند همین سال ما، که سیصد و چهل سه دقلطیانوس قبطی‌است. و از این‌بیان چنین فهمیده میشودکه فاصله‌میان ما و یحیی نحوی سیصد سال واندی بوده، وممکن است‌که دراوائل حیاتش باین تفسیر پرداخته زیرا در دوره عمروعاص حیات داشته است[3].

نام فلاسفه طبیعیین

که زمان ومراتبشان مجهول است

ارسطن ـ مؤلف‌کتاب‌النفس. بیطوالس ـ مؤلف‌کتاب اسرارالطبیعه، در یکمقاله. طوریوس، مؤلف. کتاب‌الرؤیا، دریکمقاله. ارطامیدورس صاحب‌کتاب‌الرؤیا ـ مؤلف‌کتاب

۱ـ ش ـ درمیان‌کلمهٔ‌یحیی ونحوی بخط دیگر دارد‌ا بن‌عسدی).

۲ـ زندگی‌یوحنا فیلوبونوس اسکندرانی که نزد مسلمین بیحیی‌نحوی اسکندرانی‌معروف شده، هنگام فتح‌مصربدست سپاهیان عرب (٦٢٤ میلادی) مورد تردید است. یحیی‌ازشاگردان امونیوس پسرهرمیاس (اواخرقرن پنجم) رئیس یکی‌ازمدارس اسکندریه. وازافلاطیون جدید بود، ودر نیمه اول‌قرن ششم شهرت بسیار داشت. بنابراین زنده بودنش در اواسط قرن هفتم دور ازعادت است. (بامختصرتفاوتی ازتاریخ علوم عقلی درتمدن اسلامی‌ص۱۰۳ نقل‌شد).

۳ـ ظاهراابن‌ندیم دربارهٔ حیات یحیی‌دردورهٔ‌عمروعاص باین قسمت اتکاء داشته است.

تفسیرالرؤیا ، در پنج مقاله ، بترجمه حنین‌بن اسحاق . فرفوریوس ، اسقف نوسا ــ مؤلف کتاب طبیعة الانسان . بطلمیوس غــریب ، از محبان ارسطو ، و ناشر محــاسن او ــ مؤلف اخبار ارسطالیس و وفاته و مراتب کتبه . ثاون ــ از طرفداران جــدی افلاطون ــ مؤلف کتاب مراتب قرائة کتب فلاطون و اسماء ماصنفه . و در پشت یك کتابچهٔ بخط بسیار قدیمی دیدم که نوشته بود : نام کسانیکه کتابهای فلاسفه را درمنطق و سائر موضوعات فلسفی تفسیر کرده‌اند. ثاوفرسطس. اودیمس[۱]. ارمینس. یوانیوس . ایامیلخس. اسکندر. ثامسطیوس . فرفوریوس. سنبلیقس. سوریانوس . ماکسیمس. ارامیس. لوقیس. نیقسطراطس . فلوطینس.

اخبار کندی

ابویوسف یعقوب‌بن اسحاق‌بن صباح‌بن عمران‌بن اسماعیل‌بن محمدبن اشعث‌بن قیس بن کندی‌بن معدیکرب‌بن معاویة‌بن جبلة‌بن عدی‌بن ربیعة بن معاویة‌بن حارث‌بن معاویة‌بن کنده ، و او ، ثوربن مرتع‌بن عدی‌بن حارث‌بن مرةّ بن اددبن زیدبن همیسع‌بن زید بن کهلان بن سبابن یشجب‌بن یعرب : فاضل دهر ، و یگانه دوران خود در دانستن تمام علوم قدیمه بود . ویرا فیلسوف عرب میخواندند . وکتابهائی در علوم گوناگون ، چون منطق ، فلسفه ، هندسه ، حساب ، ارثمــاطیقی ، موسیقی ، نجوم ، و جز اینها ، دارد ، و مرد بسیار بخیل و باخساستی بود .

و اینکه ما او را پیوست بفلاسفه طبیعیین آورده‌ایم ، برای رعایت تقدم و موقعیت او در علم بوده ، و در اینجا تمام تصنیفات او را ذکر مینمائیم .

نام کتابهای او در فلسفه

کتاب الفلسفة الاولی فیمادون‌الطبیعیات والتوحید . کتاب الفلسفةالداخلة والمسائل المنطقیة والمعتاصة ومافوق‌الطبیعیات . کتاب رسالته فی‌انه لاتنال‌الفلسفة الابعلم‌الریاضیات. کتاب‌الحث علی تعلم‌الفلسفة . کتاب ترتیب کتب ارسطالیس . کتاب فــی‌قصد ارسطالیس فی‌ــ المقولات ا"یاها قصداً والموضوعةلها . کتاب مائیةالعلم و اقسامه . کتاب اقسام‌العلم‌الانسی . کتاب رسالته الکبری فی‌مقیاسه العلمی . کتاب رسالته بایجاز فی‌مقیاسه‌العلمی . کتاب فی‌ــ ان افعال الباری جل‌اسمه‌کلها عدل لاجورفیها . کتاب فی مائیة الشئی الذی لانهایةله وبا"ی نوع یقال لانهایة لــه . کتاب رسالته فی الابانة انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة و ا"ن‌ذلك انماهوفی‌القوة . کتاب فی‌الفاعلة والمنفعلة من‌الطبیعیات الاولی. کتاب فی‌عبارات‌ــ الجوامع الفکریة . کتاب مسائل سئل عنها فی‌منفعة الریاضات . کتاب فی‌بحث قول المدعی

۱ــ ف (اودیمس) .

ان‌الاشیاء الطبیعیة تفعل فعلا واحداً بایجاب الخلقة ، کتاب فی اوائل الاشیاء المحسوسة . رسالته فی الترفق فی‌الصناعات . رسالته فی رسم رقاع الی الخلفاء والوزراء . رسالته فی‌قسمة‌القانون . رسالته فی‌مائیةالعقل والابانة عنه .

کتابهای او در منطقیات

کتاب رسالته فی المدخل المنطقی باستیفاء القول‌فیه . کتاب رسالته فی المدخل‌المنطقی باختصار وایجاز . کتاب رسالته فی‌المقولات العشر . کتاب‌رسالته فی‌الابانة عن‌قول بطلمیوس فی‌اول کتابه (فی) المجسطی عن قول ارسطالیس فی‌انالوطیقا . (کتاب رسالته فی‌اختیارالکتب الاربعة) . کتاب رسالته فی‌الاحتراس من خدع السوفسطائیین . کتاب رسالته بایجاز و اختصار فی‌البرهان المنطقی . کتاب رسالته فی‌الاصوات الخمسة . کتاب رسالته فی‌سمع‌الکیان . کتاب رسالته فی عمل آلة مخرجةالجوامع .

کتابهای او در حسابیات

کتاب رسالته فی‌المدخل الارتماطیقی ـ پنج‌مقاله ، کتاب رسالته فی‌استعمال الحساب الهندی . چهار مقاله . کتاب‌رسالة فی‌الابانة عن‌الاعداد التی ذکر فلاطن فی‌کتابه‌السیاسة . کتاب رسالته فی‌تألیف الاعداد . کتاب رسالته فی‌التوحید من جهة العدد . کتاب رسالته فی استخراج‌الخبیئی والضمیر . کتاب رسالته فی‌الزجر والفال من جهةالعدد . کتاب رسالته فی‌الخطوط والضرب بعددالشعیر . کتاب رسالته فی‌الکمیة المضافة . کتاب رسالته فی‌النسب الزمانیة . کتاب رسالته فی‌الحیل العددیة وعلم اضمارها (کتاب‌الدوار و همزح ـ قدیمی و در نهایت‌نیکوئی ......[1]).

کتابهای او در کریات[2]

کتاب رسالته فی‌ان العالم وکلمافیه‌کری الشکل . کتاب رسالته فی‌الابانة عن انه‌لیس شئی من‌العناصر الاولی والجرم الاقصی غیر کری . کتاب رسالته فی ان‌الکرة اعظم الاشکال‌الجرمیة والدائرة اعظم من جمیع الاشکال البسیطة . کتاب رسالتة فی‌ان سطح ماء البحر کریا . کتاب رسالته فی تسطیح الکرة . کتاب رسالته فی‌الکریات . کتاب رسالته فی‌عمل‌السمت علی‌کرة . کتاب رسالته فی‌عمل الحلق‌الست و استعمالها .

---

۱ ـ ش ـ کلمه دارد غیر مفهوم که بجای آن نقطه‌گذاشتیم و بخط نویسنده کتاب نیست .

۲ ـ ف (الکریاب) .

کتابهای او در موسیقیات

کتاب رسالته الکبری فی‌التألیف . کتاب رسالته فی ترتیب النغم الدالة علی طبایع الاشخاص العالیه و تشابه‌التألیف . کتاب رسالته فی‌الایقاع . کتاب رسالته فی المدخل الی صناعة الموسیقی. کتاب رسالته فی‌خبر صناعة التألیف . کتاب رسالته فی صناعة‌الشعر. کتاب رسالته فی‌الاخبار عن صناعة الموسیقی .

کتابهای او در نجومیات

کتاب رسالته فی‌ان رؤیة الهلال لاتضبط بالحقیقة و انما القول فیها بالتقریب . کتاب رسالته فی مسائل سئل عنها من احوال الکواکب . کتاب رسالته فی جواب مسائل طبیعیة فی کیفیات نجومیة . کتاب رسالته فی‌مطرح‌الشعاع . کتاب رسالته فی‌الفصلین . کتاب رسالته فیماینسب الیه‌کل بلد من‌البلدان الی برج من‌البروج و کوکب من‌الکواکب . کتاب‌رسالته فیماسئل عنه من شرح ما عرض‌له الاختلاف فی‌صور الموالید . کتاب رسالته فیما حکی من‌اعمار‌الناس فی‌الزمن‌القدیم و خلافها فی‌هذا‌الزمن . کتاب رسالته فی‌تصحیح عمل نمودارات‌المواليد والهیلاج والکدخداء . کتاب رسالته فی‌ایضاح علة رجوع‌الکواکب . کتاب رسالته فی‌سرعة مایری من حرکة‌الکواکب اذاکانت فی‌الافق و ابطاؤها‌کلماعلت . کتاب رسالته فی‌الابانة عن الاختلاف الذی فی‌الاشخاص العالیة . کتاب رسالته فی‌الشعاعات . کتاب رسالته فی فصل مابین التسییر و عمل‌الشعاع . کتاب رسالته فی‌علل الاوضاع‌النجومیة . کتاب رسالته الی‌الاشخاص العالیة المسماة سعادةً و نحاسةً. کتاب رسالته فی‌علل القوی المنسوبة الی‌الاشخاص العالیة الدالة علی‌المطر . کتاب رسالته فی علل احداث‌الجو . کتاب رسالته فی‌العلة‌التی‌لها یکون بعض‌المواضع لاتکادتمطر .

کتابهای او در هندسیات

کتاب رسالته فی اغراض کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی‌اصلاح کتاب اقلیدس . کتاب رسالته فی‌اختلاف المناظر . کتاب رسالته فیما نسب‌القدماء‌کل واحد من‌المجسمات الخمس الی‌العناصر . کتاب رسالته فی‌تقریب قول ارشمیدس فی‌قدر قطر الدائرة من محیطها . کتاب

رساله فی عمل شکل الموسطین. کتاب رساله فی تقریب و تر الدائرة. کتاب رساله فی تقریب وتر التسع. کتاب رساله فی مساحة ایوان. کتاب رساله فی تقسیم المثلث والمربع و عملها[1]. کتاب رساله فی کیفیة عمل دائرة مساویة لسطح اسطوانة مفروضة. کتاب رساله فی شروق الکواکب و غروبها بالهندسة. کتاب رساله فی قسمة الدائرة ثلاثة اقسام. کتاب رساله فی اصلاح المقالة الرابعة عشر و الخامسة عشر من کتاب اقلیدس. کتاب رساله فی البراهین المساحیه لما یعرض من الحسابات الفلکیة. کتاب رساله فی تصحیح قول اسقلاوس فی المطالع. کتاب رساله فی اختلاف مناظر المرآة. کتاب رساله فی صنعة الاسطرلاب بالهندسة. کتاب رساله فی استخراج خط نصف النهار و سمت القبلة بالهندسة. کتاب رساله فی عمل الرخامة بالهندسة. کتاب رساله فی استخراج الساعات علی نصف کرة بالهندسة. کتاب رساله فی السوانح. کتاب رساله فی عمل الساعات علی صفیحة تنصب علی السطح الموازی للافق خیر من غیرها.

کتابهای او در فلکیات

کتاب فی امتناع وجود مساحة الفلك الاقصی المدبر للافلاك. کتاب رساله فی ظاهریات الفلك. کتاب رساله فی ان طبیعة الفلك مخالفة لطبائع العناصر الاربعة و انه طبیعة خامسة. کتاب رساله فی العالم الاقصی. کتاب رساله فی سجود الجرم الاقصی لباریه. کتاب رساله فی الرد علی المنانیة فی العشر مسایل فی موضوعات الفلك. کتاب رساله فی الصور. کتاب رساله فی انه لایمکن ان یکون جرم العالم بلانهایة. کتاب رساله فی المناظر الفلکیة. کتاب فی امتناع الجرم الاقصی من استحالة. کتاب رساله فی صناعة بطلمیوس الفلکیة. کتاب رساله فی تناهی جرم العالم. کتاب رساله فی المعطیات. کتاب رساله فی مائیة الفلك واللون اللازم الازوردی المحسوس من جهة السماء. کتاب رساله فی مائیة الجرم الحامل بطباعه للالوان من العناصر الاربعة. کتاب رساله فی البرهان علی الجسم السائر و مائیة الاضواء والاظلام.

کتابهای او در طبیات

کتاب رساله فی الطب البقراطی. کتاب رساله فی الغذاء والدواء المهلك. کتاب رساله

۱ ـ ف ـ (وعملهما).

فی‌الابخرة المصلحة للجو من الاوباء. کتاب رسالته فی‌الادویة المشفیة من‌الروائح الموذیة. کتاب رسالته فی کیفیة اسهال الادویة و انحدار[1] الاخلاط. کتاب رسالته فی‌علة نفث الدم. کتاب رسالته فی‌اشفیةالسموم. کتاب رسالته فی تدبیرالاصحاء. کتاب رسالته فی‌علة بحارین الامراض الحادة. کتاب رسالته فی نفس العضوالـرئیس من‌الانسان والابانة عن الانسان[2]. کتاب رسالته فی کیفیةالدماغ. کتاب رسالته فی‌علةالجذام و اشفیته. کتاب رسالته فی‌عضة الکلب‌الکَلِب. کتاب رسالته فی الاعراض الحادثة من‌البلغم و علة موت‌الفجأة. کتاب رسالته فی وجع‌المعدة والنقرس. کتاب رسالته الی رجل فی‌علة شکاها الیه. کتاب رسالته فی اقسام الحمیات. کتاب رسالته فی علاج الطحال الجاسی من الاعراض السوداویـة. کتاب رسالته فی‌اجسادالحیوان اذا فسدت. کتاب رسالته فی‌قدر منفعة صناعةالطب. کتاب رسالته فی‌صنعة اطعمة من غیر عناصرها. کتاب رسالته فی تغیر[3] الاطعمه.

کتابهای او در احکامیات[3]

کتاب رسالته فـی تقدمة المعرفة بالاستدلال بالاشخاص العالیة علی المسائل. کتاب رسالته الاوله والثانیة والثالثة الی صناعة الاحکام بتقاسیم. کتاب رسالته فـی مدخل الاحکام علی‌المسائل. کتاب رسالته فی‌المسائل. کتاب رسالته فی‌دلائل النحسین فی‌برج السرطان. کتاب رسالته فـی‌قدر منفعة الاختیارات. کتاب رسالته فی‌قدر منفعة صناعـة الاحکام و من الرجل‌المسمی منجماً باستحقاق. کتاب رسالته المختصرة فی‌حدود الموالید. کتاب رسالته فی‌تحویل سنی الموالید. کتاب رسالته فی‌الاستدلال بالکسوفات علی‌الحوادث.

کتابهای او در جدلیات

کتاب رسالته فی‌الـرد علی‌المنانیه. کتاب رسالته فی‌الرد علی‌الثنویة. کتاب رسالته فی‌الاحتراس من خدع‌السوفسطائیین[4]. کتاب رسالته فی‌نقض مسائل‌الملحدین. کتاب‌رسالته فی‌تثبیت الرسل علیهـم‌السلام. کتاب رسالته فـی الفاعل الحق الاول التام و الفاعل الثانی بالمجاز. کتاب رسالته فی‌الاستطاعة وزمان کونها. کتاب رسالته‌فی‌الرد علی‌من زعم‌ان‌للاجرام

۱ـ ف (وانجذاب).
۲ـ ف (... والابانة عن‌الالباب).
۳ـ مراد احکام نجومـی است.
٤ـ ظاهراً مکـرر. و در ضمن کتابهای فلسفی آمده.

هویتها فی‌الجو توقفات . کتاب رسالته فی بطلان قول من‌زعم ان‌بین‌الحرکة الطبیعة والعرضیة سکون . کتاب رسالته فی‌ان‌الجسم فی‌اول ابداعه لاساکن ولامتحرک ظن باطل . کتاب رسالته فی التوحید بالتفسیرات[1] . کتاب رسالته فی‌بطلان قـول من زعم ان جزاء "لایتجزی . کتاب رسالته فی جواهـر الاجسام . کتاب رسالته فی اوائل الجسم . کتاب رسالته فی‌افتراق الملل فی‌التوحید و انهم مجمعون علی‌التوحید و کل قدخالف صاحبه . کتاب رسالته فی‌التمجید . کتاب رسالته فی‌البرهان .

کتابهای او در نفسیات

کتاب رسالته فی‌ان‌النفس جوهر بسیط غیر داثر موثر فی‌الاجسام . کتاب رسالته فی‌مـائیة الانسان والعضو الرئیس منه . کتاب رسالته فـی خبر اجتماع الفلاسفة علی الرموز‌العشقیة . کتاب رسالته فیما للنفس ذکره وهی فی‌عالم‌العقل قبل‌کونها فی‌عالم الحس . کتاب رسالته فی‌علة النوم والرؤیا و مایرمز به‌النفس .

کتابهای او در سیاسیات

کتاب رسالته‌الکبری فی‌السیاسة . کتاب رسالته فی‌تسهیل سبل‌الفضائل . کتاب رسالته فی‌دفع‌الاحزان . کتاب رسالته فی‌سیاسة العامة . کتاب رسالته فی‌الاخلاق . کتاب رسالته فی التنبیه علـی‌الفضائل . کتاب رسالته فی‌خبر فضیلة سقراط . کتاب رسالته فی‌الفاظ سقراط . کتاب رسالته فی‌محاورة جرت بین‌سقراط وارشیجانس . کتاب رسالته فی‌خبر موت سقراط . کتاب رسالته فیماجری بین سقراط والحراس[2] . کتاب رسالته فی‌خبر العقل .

کتابهای او در احداثیات

کتاب‌رسالته فی‌الابانة عن‌العلة‌الفاعله القریبة للکون والفساد فی‌الکائنات الفاسدات. کتاب رسالته فـی‌العلة التی‌لها قیل ان‌النار والهواء و الماء والارض عناصر لجمیع الکائنة‌الفاسدة وهی وغیرها یستحیل بعضها الـی بعض . کتاب رسالته فی‌اختلاف الازمنة التی یظهر فیها قوی الکیفیات الاربع الاولی . کتاب رسالته فی النسب الزمانیة . کتاب رسالته فی علة اختلاف انواع‌السنة . کتاب رسالته فی‌مائیة‌الزمان والحین والدهر . کتاب رسالته فی‌العلة التی‌لها یبردا علی‌الجو ویسخن‌ماقرب من‌الارض. کتاب‌رسالته فی‌احداث‌الجو . کتاب‌رسالته فی‌الاثر الذی یظهر فی‌الجو ویسمی کوکبا . کتاب رسالته فی کوکب الذوابة . کتاب رسالته

۱ـ ف (بتفسیرات) . ۲ . ف (والحرانیین) .

فی‌الکوکب الذی ظهر[1] و رصده ایـا ماحتی اضمحل .کتاب رسالته فی‌علة البرد المسمی بردالعجوز. کتاب رسالته فی‌علة کون الضباب والاسباب المحدثةله فی‌اوقاته .کتاب رسالته فیما رصد من‌الاثر العظیم فی‌سنة اثنتین و عشرین و مائتین للهجرة .

کتابهای او در ابعادیات

کتاب رسالته فی ابعاد مسافات الاقالیم . کتاب رسالته فی المساکن .کتاب رسالته الکبری فی‌الربع المسکون. کتاب رسالته فی‌اخبار ابعاد الاجرام. کتاب رسالته فی‌استخراج بُعد مرکز القمر من الارض .کتاب رسالته فی استخراج آلة و عملها یستخرج بها ابعاد الاجرام .کتاب رسالته فی عمل آلة یعرف‌بها بُعد المعاینات .کتاب رسالته فی معرفة ابعاد قلل‌الجبال .

کتابهای او در تقدمیات

کتاب رسالته فی اسرار تقدمة المعرفة .کتاب رسالته فی تقدمةالمعرفة بالاحداث . کتاب رسالته فی‌تقدمةالخبر .کتاب رسالته فی‌تقدمة الاخبار. کتاب رسالته فی‌تقدمةالمعرفة فی‌الاستدلال بالاشخاص السماویة .

کتابهای او در انواعیات

کتاب رسالته فی‌انواع الجواهر الثمینة و غیرها .کتاب رسالته فی‌انواع الحجارة . کتاب رسالته فی‌تلویح‌الزجاج .کتاب رسالته فیمایصبغ فیعطی‌لونا .کتاب رسالته فی‌انواع السیوف والحدید .کتاب رسالته فیما یطرح علی‌الحدید والسیوف فلا[2] تنثلم ولاتکل .کتاب رسالته فی‌الطائر الانسی .کتاب رسالته فی‌تمریخ[3] الحمام .کتاب رسالته فی الطرح علی البیض .کتاب رسالته فی‌انواع النحل وکرائمه .کتاب رسالته فی عمل‌القمقم النباح .کتاب رسالته فی‌العطر و انواعه .کتاب رسالته فی‌کیمیاء العطر .کتاب رسالته فی‌صنعة اطعمة من غیرعناصرها[4] .کتاب رسالته فی‌الاسماءالمعماة .کتاب‌رسالته فی‌التنبیه علی‌خدع الکیمیائیین. کتاب رسالته فی ارکان‌الحیل .کتاب رسالته الکبیرة فی الاجرام الغائصة فی‌الماء .کتاب رسالته فی‌الاثرین المحسوسین فی الماء .کتاب رسالته فی‌المدو الجزر .کتاب رسالته فی الاجرام الهابطة .کتاب رسالته فی عمل المرایا المحرقة .کتاب رسالته فی‌سعار المرآة . کتاب‌رسالته‌فی‌اللفظ‌وهی‌ثلاثةاجزاء اول‌وثانی‌وثالث. کتاب‌رسالته‌فی‌الحشرات‌مصورعطاردی.

۱ــ ف (یظهر) .
۲ــ ف (حتی‌لا) .
۳ــ ف (تمویخ) .
۴ــ ظاهراً مکرر است و در طبیات آمده .

کتاب رسالته فی علم حدوث الریاح فی باطن الارض المحدثة کثیر الزلازل والخسوف[۱]. کتاب رساله فی جواب اربع عشر مسئلة طبیعیات سئل عنها بعض اخوانه. کتاب رسالته فی جواب ثلاث مسائل سئل عنها. کتاب رسالته فی قصة المتفلسف بالسکوت. کتاب رسالته فی علة الرعد والبرق والثلج والبرد والصواعق والمطر. کتاب رسالته فی بطلان دعوی المدعیین صنعة الذهب والفضة و خدعهم. کتاب رسالته فی الوفاء. کتاب رسالته فی الابانة ان الاختلاف الذی فی الاشخاص العالیة لیس علة الکیفیات الاولی کماهی علة ذلك فی التی تحت الکون والفساد.

شاگردان و وراقان کندی

حسنویه، نفطویه، سلمویه، و یکنفر دیگر بهمین وزن. واز شاگردان او احمدبن طیب است که ذکرش خواهد آمد، و ابومعشر از او آموخته است.

احمدبن طیب

ابوالعباس احمد بن محمد بن مردان سرخسی، از منسوبان کندی است، که بر وی قرائت داشته، و از وی آموخته، و برای بستگی که بکندی دارد، ویرا در اینجا ذکر نمودیم. وی در بسیاری از علوم باستانی و عرب متفنن، و دارای معرفتی نیکو، وقریحهٔ سرشار، و تصنیفات و تألیفات خوبی بود. در ابتداء آموزگار معتضد، سپس از ندماء و خاصان او گردید، و معتضد رازهای درونی خوی را بوی میگفت. و درکارهای مملکت با وی مشورت میکرد، ولی دانش وی برعقلش فزونی داشت، وهمین بستگی بمعتضد منجر بقتلش گردید، زیرا معتضد رازی راکه ارتباط بقاسم بن عبدالله، و بدر، غلامش داشت باو گفته بود، وبراثر حیلهٔ که قاسم بکار برده و مشهور است، آن راز برملا وآشکار گردید، و از این جهة معتضد او را دراختیار آن دونفر گذاشت، وآنها هم پس از تصفیه اموالش، ویرا بزندان انداختند. و درهنگامیکه معتضد برای فتح آمد و جنگ با احمدبن عیسی بن شیخ حرکت کرد، گروهی از خوارج و زندانیان دیگر از زندان فرار کردند، و مونس الفحل رئیس شرطه، که در غیاب معتضدکارها را رسیدگی مینمود، همه را دانه دانه دستگیر ساخت. احمد از جای خود حرکت نکرده بود باین امیدکه وسیلهٔ نجاتش بشود، ولی همین کار سبب قتلش گردید، زیرا معتضد بقاسم دستور داد صورتی از نام کسانیکه استحقاق

۱ ـ ش (والخوف).

مرگ دارند تهیه نماید ، تا ازنگرانی قلبی درباره آنها درآید ، قاسم آن صورت را تهیه و بامضاء معتضد رسانید ، وپس از امضاء نام احمد را درآن گنجانیده ، و او نیز کشته شد. وقتی کـه معتضد جویای او شد ، قـاسم خبر کشته شدنش را داده و آن صورت را مقابلش گذاشت ، و او هم انکار نکرد ، وبدینگونه کسی که در بلندی جاه و مقام بآسمان رفته بود ، در سال ... سرنگون گردید . و این کتابها از اوست : کتاب مختصر قاطیغوریاس . کتاب مختصر کتاب بارمیناس . کتاب مختصر انالوطیقا الاول . کتاب مختصر انـالوطیقاالثانی . کتاب الاعشاش و صناعةالحسبة الکبیر . کتاب عش الصناعات والحسبة الصغیر . کتاب نزهة‌ـ النفوس ـ که تمامی آن در دست نیست . کتاب اللهو والملاهی ـ درغنا و مغنیان و منادمت ومجالست و انواع سرگذشتهای شیرین‌و نمکین . کتاب السیاسة الکبیر . کتاب‌السیاسةالصغیر. کتاب المدخل الی صناعةالنجوم . کتاب الموسیقی‌الکبیر ـ در دومقاله که بخوبی و جلالت آن تألیف نشده است . کتاب‌الموسیقی الصغیر. کتاب الارثماطیقی ـ در عدد و جبر ومقابله. کتاب المسالك والممالك . کتاب الجوارح والصیدبها . کتاب المدخل الی صناعةالطب ودر آن ردی برحنین‌بن اسحاق دارد . کتاب المسائل . کتاب فضائل بغداد و اخبارهـا . کتاب الطبیخ ـ وآنرا برای معتضد روی ماهها و روزها ، تألیف کرد . کتاب زادالمسافر وخدمة‌ـ الملوك ـ دومقاله نازك. کتاب المدخلی الی علم‌الموسیقی. کتاب‌آداب‌الملوك . کتاب‌الجلساء والمجالسة . کتاب رسالته فی‌جواب ثابت‌بن‌قره فیماسئل‌عنه . کتاب‌مقالته فی‌النمش والکلف . کتاب رسالته فی‌السالکین[1] وطریف اعتقادالعامة . کتاب منفعةالجبال . کتاب رسالته فی‌وصف مذاهب‌الصابئین . کتاب فی‌ان‌المبدعات فی‌حال الابداع لامتحرکة ولاساکنة .

قویری

نامش ابراهیم وکنیه‌اش ابواسحاق . ازکسانی است‌که منطق را از وی میآموختند . و در شمار مفسران بود ، و ابوبشر متی‌بن یونس[2] بر وی قـرائت داشت . این‌کتابها از اوست . کتاب تفسیر قاطیغوریاس ـ مشجر . کتاب باریمیناس ـ مشجر . کتاب انالوطیقای اول ـ مشجر . کتاب انالوطیقا الثانی ـ مشجر . وکتابهایش مـورد توجه نیست ، زیـرا عباراتش مغلق وسبك است .

ابن کرنیب

ابواحمد حسین‌بن ابوالحسین اسحاق‌بن ابراهیم‌بن یزیدکاتب ، معروف بابن‌کرنیب،

۱ ـ ش (فی‌المساکین) . ۲ ـ ش (بن‌یونان) .

از بزرگان متکلمان بود که پیروی ازمذاهب فلاسفه طبیعیین داشت . و برادرش ابوالعلاء از علماء هندسه بود که ما در جای خود خواهیم گفت ، اما خود ابو احمد بـی نهایت با فضل و با معرفت و متبحر در علوم طبیعی باستانی بوده ، و در سال ... درگذشت . این‌کتابها از اوست : کتاب الرد علی ابی‌الحسن ثابت بن قـرة فی‌نفیه وجوب وجود سکونین بین کل حرکتین متضادین . کتاب مقالة فی‌الاجناس والانواع وهی الامورالعامیه .

فارابی

ابو نصر محمدبن محمدبن محمدبن طرخان ، نژادش از فاریاب[1] خراسان ، و از برجستگان در صناعة منطق وعلوم باستانی بود واین‌کتابها از اوست : کتاب مراتب‌العلوم . کتاب تفسیر قطعة من‌کتاب الاخلاق لارسطالیس. فارابی تفسیرهائی ازتألیفات ارسطو دارد، که در دست مردم موجود و متداول است . کتاب القیاس ـ قاطیغوریاس . کتاب البرهان ـ انالوطیقا الثانی . کتاب‌الخطابـه ـ اروطوریقا . کتاب المغالطین ـ سوفسطیقا . که مجموعه مانند است . و در منطق مجموعه‌های کوچکی نیز دارد .

ابویحیی مروزی

این شخص برابو بشرمتی‌بن یونس قرائت داشته، و از فاضلان سریانی بود ، وآنچه در منطق و جـز آن دارد بسریانی تألیف‌کرده و از پزشکانی بود که در مدینه‌السلام شهرت داشت .

ابویحیی مروزی دیگر

باقتضای مقام او را ذکر مینمائیم ، چون طبیب و عالم بهندسه بود .

تك دانه کتابهائیکهٔ مؤلفان آنها متفرقند

کتاب السرب المظلم فی سرالخلیقة (تألیف یلوسوس) [2] کتاب مرولس[3] فی تدبیر المنزل . کتاب ...

۱ـ فاریاب نـاحیه‌ایست در تـرکستان‌کنار نهر سیحون و بنوشته یاقوت حموی طول و عرض آن درحدود یک‌روز راه است . (قاموس‌الاعلام ترکی) .

۲ـ ف (علوسوس) و پس ازکتاب دوم آنرا آورده .   ۳ـ ف (روفس) .

متی بن یونس

ابوبشر متی‌بن یونس، که‌همان یونان است، و از مردم دیرقنی[1]، و از کسانی بود که در اسکول مرماری[2] تربیت شده، و برقویری، وبنیامین، وابو احمد بن کرنیب قرائت داشته. وتفسیرهائی ازسریانی بعربی دارد، و درعصر خود ریاست منطقیبون را داشت. از تفسیرهای اوست: کتاب تفسیرالثلاث مقالات الاواخر من تفسیر ثامسطیوس. کتاب نقل کتاب البرهان الفص. کتاب‌نقل سوفسطیقاالفص. کتاب‌نقل کتاب الکون والفساد بتفسیرالاسکندر. کتاب نقل الشعر الفص. کتاب نقل اعتبار الحکم و تعقب المواضع لثامسطیوس. کتاب نقل کتاب تفسیر الاسکندر لکتاب السماء ـ که ابو زکریا یحیی‌بن عدی آنرا اصلاح کرده است. و متی تمام چهارکتاب منطق را تفسیر نموده، و مردم در خواندن بآنها تکیه کنند واز کتابهای‌اوست: کتاب‌مقالة‌فی‌مقدمات صدّربها کتاب انالوطیقا. کتاب‌المقاییس‌الشرطیه.

یحیی بن عدی

ابوزکریایحیی‌بن عدی‌بن‌حمیدبن زکریاء منطقی، که درزمان‌ما بر پیروان‌و اصحابش ریاست دارد. قرائتش بر ابوبشر متی، و ابونصر فارابی، وگروهی بوده و یگانهٔ دوران خود میباشد ومذهب نصرانیان یعقوبی را دارد. روزیکه درمیان وراقان بودیم، ومن ویرا از زیـاد نوشتن ملامت مینمودم بمن گفت، از صبر و حوصله مـن توچه شگفتی و تعجبی داری، من از تفسیر طبری دو نسخه بخط خود نوشتم و برای پادشاهان اطراف فرستادم، و ازکتابهای متکلمان باندازهٔ نسخه برداری کـرده‌ام کـه از شماره بیرونست، و بیاد دارم که در حیات خود شب و روزی نگذشت که من صد صفحه یاکمتر ننوشته باشم. وتولدم در سال ... بود.

وی در سال .. وفات یافت، وازکتابها و تفسیرها وترجمه‌های اوست: کتاب تفسیر کتاب طوبیقاالارسطالیس. مقالته فی‌البحوث الاربعة. کتاب رسالته فی‌نقض حججکان انفذها الرئیس فی نصرة قول القائلین بان‌الافعال خلق‌الله واکتساب للعبد[3].

۱ــ دیری‌است درشانزده فرسنگی بغداد وجزء نهروانست وتادجله یك میل فاصله دارد ومعروف بدیر مرماری بوده وبآن دیراسکول نیزگویند. (معجم البلدان)

۲ــ اسکول مرماری دردیرقنی نزدیك بغداداست‌که دانشمندومترجم شهیرمتی‌بن‌یونس درآن تربیت شده (تاریخ علوم‌عقلی در تمدن اسلامی ص ۱۵ــ و ۸۳) و احتمال میرودکـه کلمه (اسکون) دنبال (دیر) در معجم‌البلدان (اسکول) باشدکه ـل‌ـ آن تصحیف شده است.

۳ــ ف (... بآن الافعال‌الله تعالی والاکتساب للعبد).

ابوسلیمان سجستانی[۱]

ابوسلیمان محمدبن طاهربن بهرام سجستانی ، وازکتابهای‌اوست : مقالة فی مراتب قوی‌الانسان وکیفیة الانذارات التی ینذربها النفس مایحدث فی‌عالم الکون .

ابوزرعه

ابوعلی عیسی‌بن اسحاق‌بن زرعة‌بن مرقس بن زرعة بن یوحنا ، در زمـان ما حیات دارد ، ویکی ازبرجستگان علم‌منطق وعلوم فلسفی ، واز مترجمان بسیارخوب‌است،ولادتش در بغداد، درماه ذی‌حجة سال سیصد وسی‌و یك‌بوده ، واین کتابها از اوست : کتاب اختصار. کتاب ارسطالیس فی‌المعمور من‌الارض‌ــ یکمقاله . کتاب اغراض کتب ارسطالیس المنطقیه ــ یکمقاله . کتاب معانی ایساغوجی ــ یکمقاله . کتاب معانی قطعة من المقالة الثالثةمن کتاب السماء ــ یکمقاله . کتاب فی العقل ــ یکمقاله‌که منتشر نشد . کتـاب النمیمة ــ مقاله ایست که ترجمه‌کرده است .

ترجمه‌های او ازسریانی

کتاب‌الحیوان‌لارسطالیس . کتاب‌منافع اعضاءالحیوان ــ بتفسیر یحیی‌النحوی ــ مقالة فی‌الاخلاق‌ــ مؤلفش‌مجهولست. کتاب خمس مقالات من کتاب نیقولاوس فی‌فلسفة ارسطالیس. کتاب سوفسطیقا الفص لارسطالیس .

ابن خمار

ابوالخیر حسن‌بن سواربن بابابن بهرام[۲] در زمان ما : و از فضلا ، در منطق است ،

۱ــ ابوسلیمان سجستانی منطقی ساکن بغداد ، برمتی‌بن یونس وامثال اوقرائت داشته‌و صدرنشین مجلس سخن دراین باره ــ منطق ــ بود ، وبزرگان وروساء باو روی می‌آوردند .ابو سلیمان از یك چشم نابینا ، ومبتلابه بیماری پیسی‌است که‌شفایش را از خداوند مسئلت‌داریم،و بهمین سبب ازمردم‌کناره‌گیری نموده وخانه‌نشین میباشد . وجز دانشجوکسی نزد اونمیرود .و بسیار علاقمند بدانستن اخبار دولتی بوده بزرگانی‌که‌بملاقاتش میروند ازجریانات ویراآگاه دارند . وابوحیان توحیدی از شیفتگان او است وکتاب الامتاع و الموانسه را برای او تألیف کرده ، وسرگذشتهای مجلس ابوالفضل عبدالله‌بن عارض‌وزیر صمصام‌الدوله پسرعضدالدوله‌رادر آن آورده . واین‌کتاب برای‌کسانیکه با علوم‌گوناگون سرو کار دارند دریـای مواجی است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۲۱).

۲ــ ش (بهنام)

قرائتش بریحیی‌بن عدی بوده وبی‌نهایت با ذکاوت، و فطانت ، وبا اطلاع از علوم یارانش میباشد . تولدش درماه ربیع‌الاول سال‌سیصدو سی‌ویك و این کتابها از اوست : کتاب‌الهیولی یکمقاله . کتاب الوفاق بین رأی الفلاسفة والنصاری ـ سه مقاله . کتاب تفسیر ایسا غوجی ـ مشروح. کتاب تفسیر ایساغوجی ـ مختصر . کتاب الصدیق والصداقة ـ یکمقاله . کتاب سیرة الفیلسوف ـ یکمقاله . کتاب الحوامل ـ یکمقاله درپزشکی . کتاب فی‌دیابطا و معناه‌التقطیر ـ یکمقاله . کتاب فی الاثار المخیلة[1] فی‌الجو الحادثة عن‌البخار المائی وهی الهالة والقوس والضباب ـ یکمقاله .

ترجمه‌های او از سریانی بعربی

کتاب الاثار العلویه ـ ترجمه . کتاب اللبس فی‌الکتب الاربعة فی المنطق الموجود من ذلك. کتاب مسائل ثاوفرسطس ـ ترجمه . کتاب مقالة فی‌الاخلاق ـ ترجمه .

عوقی

از مردم بصره ، و در زمان ما میباشد . نامش ... و ازکتابهای اوست ...

۱ ـ ش (المحتلة) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم ـ از مقاله هفتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار صاحبان تعالیم از مهندسان ، و علماء ریاضی و موسیقی و محاسبان و منجمان و سازندگان آلات و اصحاب حیل و حرکات[1]

اقلیدس

صاحب جومطریا[2] بمعنای هندسه

اقلیدس‌بن نوقطرس بن برنیقس ، مخترع هندسه ، و مبرز در آن ، که بر ارشمیدس

---

۱ ـ رجوع شود بصفحهٔ ٦ همین کتاب.

۲ ـ Géometrie

ودیگران تقدم داشت ، واز فلاسفه ریاضیون بشمار میرفت .

سخن در باره کتاب او دراصول هندسه

که نامش اسطروشیا[1] وبمعنی اصول هندسه است .

حجاج بن یوسف مطر دوترجمه ازآن دارد، یکی معروف بهارونی، که اولی بوده،و دومی معروف بمأمونی و مورد اتکاء همه است . اسحاق بن حنین نیز از آن ترجمه دارد ، که ثابت بن قره آن ترجمه را اصلاح کرده است .

ابوعثمان دمشقی چند مقاله از آن راترجمه نموده که من مقاله دهم را در موصل در کتابخانه علی بن احمد عمرانی ، ویکی ازغلامانش ابوالصقر قبیصی ــ که مجسطی را دراین زمان نزد او میخوانند ــ دیده‌ام (وموجود ازآن نه‌مقاله است) . وایرن ، این کتاب‌راتفسیر، ومشکلات آنراحل کرده ، ونیریزی شرحی برآن‌نوشته . وکرابیسی نامی که‌ذکرش‌خواهد آمد آن را شرح کرده است . جوهری که باز ذکرش خواهدآمد از اول تاآخر این کتاب را شرح نموده ، وماهانی شرحی برمقالهٔ پنجم‌آن دارد .

نظیف‌طبیب،اعزه‌الله برایم‌حکایت‌کرد که مقاله‌دهم اقلیدس را درزبان رومی دیده‌است که‌چهل شکل بیشتر ازآنچه دردست مردم است دارد ، چون دردست مردم یکصد ونه شکل بوده ، وتصمیم گرفته است که آنرا بعربی درآورد . ویوحنای قسیس گفته‌است که‌آن‌شکلی‌را که ثابت‌ادعای بودن آنــرا درمقاله اول داشت درزبان یونانی‌دیده ، ونظیف نیزمیگفت که اوآنرا بوی نشان داده است . ابو جعفر خازن خراسانی ،که‌ذکرش خواهد آمد ، شرحی بر کتاب اقلیدس دارد ،وابوالوفا نیزآنرا شرح‌کرده ، ولی باتمام نرسانید . ومقاله دهم‌را شخصی بنام ابن راهویه[2] ارجانی تفسیرکرده ، و ابوالقاسم انطاکی تمـام‌کتاب را تفسیر کرده که دردست است . سندبن علی نیز تفسیری‌برآن داردکه ابوعلی نه مقاله‌وپارهٔ ازمقاله دهم‌آنرا دیده، و مقاله دهم را ابویوسف رازی برای‌ابن عمید تفسیرکرده وبخوبی ازعهده برآمده است .

کندی در رسالهٔ‌خود که دراغراض‌کتاب اقلیدس تألیف‌کرده گوید : این‌کتابراشخصی بنام ابلینس نجار درپانزده گفتار تألیف و ترسیم‌کرده بود ، وچون مدتهــا از تألیف آن گذشته، و در زاویه فراموشی افتاده بود، برخی ازپادشاهان اسکندریه که‌جویای علم‌هندسه

---

۱ ــ اسطورشیا کلمه یونانی Stoikheia ــ استوئیخیا ــ بمعنی Element است که باصول ترجمه شده (ر.ك. لکزیك یونانی)

۲ ــ ف (تاهویه).

بوده ، و اقلیدس در زمانش زندگانی میکرد، بوی امر کرد که آنرا اصلاح و تفسیر نماید، او هم این‌کار را کرده ، واین‌کتاب باو نسبت داده شد ، پس از چندی ابسقلاوس ، شاگرد اقلیدس دو مقالهٔ آنرا یافت که مقاله چهارده و پانزده باشد ، وآنرا بپادشاه اهداء کرده ، وبر این‌کتاب افزوده شده ، و تمام این جریانات در اسکندریه واقع شده است .

و نیز این کتابها ازتألیفات اقلیدس است : کتاب الظاهرات . کتاب اختلاف‌المناظر. کتاب‌المعطیات . کتاب النغم ـ معروف بموسیقی، که منحول است . کتاب القسمة ـ باصلاح ثابت . کتاب‌الفوائد ـ منحول است . کتاب‌القانون . کتاب الثقل والخفة . کتاب التركيب منحول است . کتاب‌التحليل ـ منحول است .

ارشمیدس

شخص موثقی بمن گفت که : رومیان مقدار پانزده بارشتر ازکتابهای ارشمیدس را آتش زده‌اند ، که سرگذشت مفصلی دارد . ولی این‌کتابها از او باقیمانده وموجود است : کتاب‌الکرة والاسطوانة ـ دومقاله . کتاب تربیع‌الدائرة ـ یکمقاله . کتاب تسبیع‌الدائره ـ یکمقاله . کتاب الدوائر المماسة ـ یکمقاله . کتاب المثلثات ـ یکمقاله . کتاب الخطوط ـ المتوازیة . کتاب المأخوذات فی‌اصول‌الهندسه . کتاب‌المفروضات ـ یکمقاله . کتاب‌خواص المثلثات القائمةالزوايا ـ یکمقاله . کتاب‌آلة ساعات الماء التی ترمی بالبنادق ـ یکمقاله.

ابسقلاوس

کتاب‌الاجرام والابعاد ـ یکمقاله . کتاب‌المطالع ـ که طلوع وغروب باشد ـ یکمقاله. و ازکتاب اقلیدس ، مقاله چهارم و پنجم را اصلاح‌کرده است .

ابلونیوس

صاحب‌کتاب المخروطات

بنوموسی درآغازکتاب المخروطات گویند : بلینوس ازمردم اسکندریه وکتاب او در مخروطات بجهاتی از میان رفته بود ، یکی‌آنکه نسخه‌برداری ازآن مشکل گردیده وکسی هم برای‌تصحیح آن‌کوشش‌نکرده ویکی هم برای‌آن بودکه این‌کتاب‌کهنه شده و فراموش

شده ، و تکه پاره‌هائی ازآن دردست مردم بود تا آنکه در عسقلان[۱] مردی بنام اوطوقیوس پیدا شدکه در هندسه تبحر داشت ، و باز بنوموسی گوید : این شخص در هندسه کتابهای خوبی دارد که چیزی ازآن بدست ما نرسید . و او همینکه توانست ازآن کتاب چیزهائی جمع کند ، چهار مقاله از آنرا اصلاح کرد . وآن کتاب در هشت مقاله ، و موجود ازآن، هفت مقاله وبخشی از مقاله‌هشتم است . وهلال ابوهلال حمصی چهار مقاله اول ، وثابت‌بن قره حرانی ، سه مقاله دیگر را زیرنظر احمدبن موسی ترجمه کردند . و از مقاله هشتم چهار شکل بدست آمده است . و نیز ابلینوس این کتابها را داشت : کتاب المخروطات ـ هفت مقاله وبخشی از مقاله هشتم . کتاب قطع‌الحدود علی نسبة ـ دو مقاله . کتاب‌فی‌النسبة‌المحدوده ـ دومقاله ـ که مقاله اول را ثابت اصلاح کرده ، و مقاله دوم بعربی ترجمه شده و فهمیده نمیشود . کتاب قطع‌السطوح علی نسبة ـ یکمقاله . کتاب‌الدوائر المماسة . وثابت‌بن قره این‌کتابـرا نیز از وی دانسته است ، مقالة فی‌ان الخطین اذا خرجا علی اقل من زاویتین (و) قائمتین ، یلتقیان .

هرمس

پیش از این گفته شده[۲] و این‌کتابها در نجوم از اوست : کتاب عرض مفتاح النجوم الاول . کتاب طول مفتاح النجوم الثانی . کتاب تسییر الکواکب . کتاب قسمة تحویل سنی‌المواليد علی درجة درجة . کتاب‌المکتوم فی‌اسرارالنجوم ویسمی قضیب‌الذهب .

اوطوقیوس

کتاب شرح‌المقالة الاولی من کتاب‌ارشمیدس فی‌الکرة والاسطوانة . کتاب فی‌الخطین و در آن تمام گفته‌های فلاسفه مهندسین را آورده ، و ثـابت ، و اسطاث آنرا بعربی درآورده‌اند[۳] . کتاب تفسیر المقالة الاولی من کتاب بطلمیوس فی‌القضاء علی‌النجوم .

مناولاس

این شخص پیش از بطلمیوس بود ، زیرا بطلمیوس درکتاب المجسطی نامش را ذکر نموده ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاشکال الکریة . کتاب فی معرفة کمیة تمیز الاجرام

---

۱ ــ عسقلان شهریست در شام که از محال فلسطین است و درکنار دریا میان غزه وبیت جبرون قرار دارد وآنرا عروس شام خوانند (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۲ ــ رجوع شود بصفحهٔ ۴۳۵ همین‌کتاب .

۳ ــ ف (نقله ثابت الی‌العربی واستطاب) ش (نقله ثابت و اسطاث‌الی‌العربی) .

المختلطة و عمله ـ که برای طوماطیانوس‌شاه تألیف کرد . کتاب اصول الهندسه ـ که ثابت‌بن قره آنرا بسه مقاله درآورد . کتاب‌المثلثات ـ که مقدار کمی از آن بعربی ترجمه شده است.

بطلمیوس

صاحب کتاب‌المجسطی است که در دوران ادریانوس ، و انطینوس[1] بوده ، و درهمان روزگار ، ستارگـان را رصدکرده وکتاب المجسطی را برای یکی از این دو نفر تألیف نمود . وی اولین‌کسی است که اسطرلاب کروی ، وآلات نجومی ، و مقیاسهای رصدی را ساخت . والله اعلم .

گویند پیش ازوی گروهی ستارگان را رصدکرده بودندکه ازآن‌جمله ابرخس است، وبقولی‌این‌شخص‌استاد ، بطلمیوس‌بوده‌وبطلیموس‌ازاوآموخته است . و رصدکردن جزباآلتی امکان پذیر نبوده ، و اولین رصدکننده طبعاً سازنده آن آلت خواهد بود .

سخن درباره کتاب المجسطی

این کتاب در سیزده مقاله است ، و اول کسیکه در ترجمه آن بعربی‌کوشش نمود ، یحیی‌بن خالد بن برمك بودکه‌گروهی آنرا برای وی ترجمه نموده ، و چون خوب در نیامد ، موردپسند او واقع نشده ، و او ابوحسان ، و مسلم صاحب بیت‌الحکمه را باین‌کار گماشت ، وآنان نیز بخوبی از عهده برآمده ، و بتصحیح آن اهتمام ورزیدند . و این‌کار پس ازآن بودکه مترجمان خوب را حاضرکرده ، وترجمه‌هایشان را سنجیده ، وفصیحتر، وصحیحتراز همه را برگزید ، وگفته‌اندکه حجاج‌بن مطر نیز ترجمهٔ از آن دارد . و اما کاری راکه نیریزی نموده ، و ثابت آنرا اصلاح‌کرده ، بریك ترجمه قدیمی از تمامی آن کتاب است ، و اسحاق نیز این‌کتاب را ترجمه ، و ثابت اصلاح نموده ، ولی مورد پسند نیست ، زیرا اصلاح اولی آن ، بهتر و نیکوتر است .

و جزآن‌کتاب ، این تألیفات نیز از اوست : کتاب الاربعه ـ که برای شاگردش ، سوری نوشت ، و ابراهیم بن صلت آنرا ترجمه ، و حنین بن اسحاق اصلاحش‌کرده ، و اوطوقیوس مقاله اول آنرا تفسیر ، و ثابت آن مقاله را جمع‌آوری کرده ـ و معانیش را درآورده است . وعمربن فرخان، و ابراهیم‌بن صلت ، ونیریزی ، و بتانی . تفسیرهائی بر آن دارند . کتاب المواليد . کتاب‌الحرب والقتال . کتاب استخراج السهام . کتاب تحویل

---

۱ ـ ف (انطونینوس) .

سنی‌المواليد . کتاب تحويل سنی‌العالم . کتاب المرض و شرب‌الدواء . کتاب فی‌سیرالسبعة . کتاب فی‌الاسراء والمحبسين . کتاب فی‌اسرالسعود واصطناعها . کتاب الخصمين ايهما يفلح. کتاب ذوات الذوائب . کتاب يعرف بالسابع . کتاب القرعه ـ با جدولهائی . کتاب اقتصاص احوال الكواكب . کتاب الثمرة بتفسير احمدبن يوسف مهندس مصری . کتاب جغرافيا فی المعمور و صفة الارض ـ این‌کتاب در هشت مقاله است . که‌کندی ترجمه بسيار بدی از آن دارد ، و پس از او ثابت آنرا بعربی ترجمه بسيار خوبی نموده . و سريانی آن نيز يافت ميشود .

اوطولوقس

این‌کتابها از اوست: کتاب‌الكرة المتحركه ـ باصلاح کندی . کتاب‌الطلوع‌والغروب، سه مقاله .

سنبليقوس رومی[۱]

این‌کتابها از اوست: کتاب شرح صدرکتاب اقليدس ـ که مدخل بهندسه است . کتاب شرح قاطيغورياس لارسطاليس المقالة الرابعه .

ذورثيوس

ازکتابهای او ، کتاب بزرگيست مشتمل برچندين کتاب ، که آنرا کتاب الخمسه ، ناميده‌اند ، وچيزهائی بخاطر دارم‌که بر آن اضافه شده است : الكتاب‌الاول فی‌المواليد . الكتاب الثانی فی‌التزويج و الاولاد ـ الكتاب الثالث فی‌الهيلاج والكدخدا الكتاب‌الرابع فی‌تحويل سنی‌المواليد . الكتاب‌الخامس فی‌ابتداء الاعمال . الكتاب‌السادس .... الكتاب السابع فی‌المسائل والمواليد. الكتاب السادس عشر فی‌تحويل سنی‌المواليد ، واين‌کتابهارا عمربن فرخان طبری تفسير کرده است .

ثاون اسکندرانی

این‌کتابها از اوست : کتاب‌العمل بذات‌الحلق . کتاب جداول زيج‌بطلميوس‌المعروف بالقانون‌المسير . کتاب‌العمل بالاسطرلاب . کتاب المدخل الی‌المجسطی ـ بترجمهٔ قديم .

۱ـ ش (الزفنی) .

فالیس رومی

کتاب المدخل الی‌علم صناعة‌النجوم . کتاب‌المواليد . کتاب المسائل . کتاب‌الزبرج‌ بتفسیر بوذرجمهر . کتاب المسائل‌الکبیر من کل نوع . کتاب‌السلطان . کتاب تحویل[1] سنی العالم . کتاب‌الامطار . کتاب‌الملوك .

ثیودورس

این کتابها از اوست : کتاب‌الاکر ـ سه‌مقاله . کتاب‌المساکن ـ یکمقاله. کتاب‌اللیل والنهار ـ دومقاله .

بلس[2] رومی

این کتابها از اوست : کتاب تفسیر کتاب بطلمیوس فی تسطیح الکرة ـ ترجمهٔ ثابت بعربی . کتاب تفسیر المقالة العاشرة من اقلیدس ـ در دومقاله .

ایرن

این کتابها از اوست : کتاب حل شکوك اقلیدس . کتاب العمل بالاسطرلاب . کتاب شیل‌الاثقال . کتاب‌الحیل الروحانیة .

ابرخس زفنی

این کتابها از اوست : کتاب صناعة‌الجبر ـ معروف بالحدود ـ این کتاب را ....[3] ترجمه‌کرده ، و ابوالوفاء محمدبن محمد محاسب این کتابرا اصلاح‌کرده و آنرا با ذکر علل و برهان هندسی شرح نموده است . کتاب قسمة‌الاعداد .

ذیوفنطس یونانی اسکندرانی

این کتاب از او است : کتاب صناعة‌الجبر .

---

۱ ـ ش (تحاویل) .

۲ ـ ف (ببس) .

۳ ـ ف ـ این نقطه‌های فاصله را ندارد .

ثاذینس

این کتابها را دارد: کتاب الطوفانات. کتاب الکواکب المذنبه.

نیقوماخس جهراسینی

این کتابها را دارد: کتاب الارثماطیقی ـ دومقاله. کتاب الموسیقی الکبیر. واز این کتاب مختصرهائی هم هست.

بادروغوغیا

و این کتاب از اوست: کتاب استخراج المیاه ـ درسه باب، باب اول سی و نه گفتار. باب دوم سی وشش گفتار، باب سوم سی گفتار.

تینکلوس بابلی

این شخص یکی ازهفت دانشمندانی است که ضحاك یکی از خانه‌هائیرا که بنام ستارگان هفتگانه ساخته بود باو واگذار کرد، و نیز این کتاب از اوست: کتاب الوجوه والحدود.

طینقروس بابلی

یکی از هفت کلید داریست که سرپرستی آن خانه‌ها را داشته، که گویا خانه مریخ بود زیرا در پارهٔ ازکتابها چنین دیده‌ام، و این کتاب از اوست: کتاب الموالید علی الوجوه والحدود.

مورطس

و بوی مورسطس هم گویند، واین کتابها از اوست: کتاب فی الالات المصوتة المسماة بالارغنن البوقی والارغنن الزمری. کتاب آلة مصوته تسمع علی ستین میلا.

ساعاتس

این‌کتاب از اوست : کتاب الجلجل الصیاح .

هرقل نجار

این‌کتاب از اوست : کتاب الدوائر والدوالیب .

قیطوار بابلی

یکی از هفت‌کلیدداران است ، و این‌کتاب از اوست : کتاب صناعة‌النجوم .

ارسطکاس

ازعلماء موسیقی ، واین‌کتابها از اوست : کتاب الریموس ـ یکمقاله . کتاب الایقاع ـ یکمقاله .

مزابا

بخط ابومعشر خوانده‌ام که این شخص منجم بخت نصر ، و این‌کتاب از او بوده و من این‌کتابرا ندیده‌ام : کتاب‌الملوك والدول والقرانات والتحاویل .

ارسطرخس یونانی اسکندرانی

این‌کتاب از اوست : کتاب جرم‌الشمس والقمر .

ابیون بطریق

و بگمانم این شخص . پیش از اسلام ، یا پس از آن بمدت‌کمی بوده ، و این‌کتاب از اوست : کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح .

کنکهٔ هندی

این‌کتابها ازاوست : کتاب‌النمودار فی‌الاعمار . کتاب اسرارالموالید . کتاب‌القرانات

الکبیر . کتاب القرانات‌الصغیر .

جودر هندی

این‌کتاب از اوست : کتاب الموالید - بعربی .

منجهل هندی

این‌کتاب از اوست : کتاب اسرارالمسائل .

نق[1] هندی

این‌کتاب از اوست : کتاب الموالیدالکبیر .

و از علماء هند که تألیفاتشان در نجوم و طب بما رسید .

باکهر . راحه . صکه . انکر[2] . زنکل . اریکل . جبهر . اندو . جباری .

طبقهٔ نوآموختگان از مهندسان و اصحاب حیل و اعداد ، و غیره

بنوموسی[3]

محمد واحمد وحسن، پسران موسی‌بن شاکر ،که نژادش از.... و این‌گروه برای

۱ـ ف (نهق) . ۲ـ ف (آنکر) . ۳ـ فلوکل در تعلیقاتش‌ص۱۲۶ـ۱۲۷ آورده است : بنوموسی‌بن شاکر خانواده‌ایست‌که مشهورترین چیزیکه بآنها نسبت داده شده‌کتاب معروف ، بحیل بنوموسی بوده ، و نامشان محمد و احمد و حسن ، و فرزندانشان بعدها ببنو منجم شهرت‌یافتند . پدرشان موسی‌بن شاکر از ملازمان مأمون بود، ومأمون بپاس حق او فرزندانش را مورد رعایت و توجه قرار داد . موسی اهل علم و ادب نبود . بلکه در جوانی با لباس سربازی راهزنی مینمود ، و مرد دلیر و با تجربهٔ بودکه نماز اول شب را با همسایگانش در

دنبالهٔ پاورقی در صفحه بعد

بدست آوردن علوم باستانی تا آخرین مرحله سعی وکوشش رفته ، و از بذل مال و تشویق

دنبالهٔ پاورقی از صفحه قبل

درمسجد برگزار میکرد . سپس بیرون آمده ، فرسنگها در راه خراسان طی میکرد و راه را برمردم میگرفت. و اسب‌کهری داشت‌که دست و پای آنرا با پارچه سفید میبست تا اگرکسی او را ببیندگمان‌کندکه براسب دست و پا سفیدی سوار است ، وپوشاك خود را عوض میکرد ، و نقاب میگذاشت ، و جاسوسانش ویرا از حرکت قافله ، و مسافران مالدارآگاه مینمودند، و چه بساکه با آنان بجنگ و ستیزه میافتاد ، و آنان را مغلوب میکرد . و صبحگاهان همه ویرا در مسجد میدیدندکه با آنها نماز را ادا مینماید . پس از چندی‌کارش شهرت پیداکرده ومردم بوی‌ظنین شدند . ولی در اثرگواهی‌گروهی‌که او نماز را در مسجد با آنها ادا مینموده است مردم باشتباه افتادند ، و او نیز پس از چندی از این‌کار دست برداشت ، و توبه‌کرده و مرگ او رادر ربود . از او سه‌کودك بجا ماند، ومأمون آنها را باسحاق‌بن ابراهیم مصعبی سپرد ، واو هم‌آنها را نزد یحیی‌بن ابومنصور، در بیت‌الحکمه جای داد ، و مأمون ازشهرهای روم‌مرتباً باسحاق نامه‌هائی دربارهٔ مواظبت ازآنها مینوشت .که اسحاق میگفت ، مأمون مرا دایه و پرستار پسران موسی بن شاکرکرده است . و این‌کودکان روزگـار را بسختی و بـدی میگذراندند وجیره و مواجب‌کمی‌داشتند بهمانگونه‌که اصحاب مأمون را ــ برسم خراسانیان، جیره و مواجب‌کم‌بود . پسران موسی‌بن شاکر درعلم و دانش‌خوب ازکار درآمده ، و ابوجعفر که بزرگتر و برتر از همه بود، از هندسه و نجوم بهرهٔ زیادی پیداکرده و اقلیدس ومجسطی را بخوبـی میدانست . وکتاب زیادی در نجوم ، و هندسه ، و اعداد ، و منطق جمع‌کرده ، و پیش از ورود بخدمت ، برای جمع‌آوری کتاب شور و شوقی‌داشت ، و بردباری زیادی ازخود نشان میداد . و از سرکردگان برجستهٔ بشمار میرفت . و زمانیکه ترکان پیروزی یافتند ، و دولت را بدست‌گرفتند ، و دولت خراسانیان از میان رفته ، و بعراق منتقل گـردید ، جاه و منزلتش فزونی یافته ، ودر زندگانیش وسعتی دست داده ، و درآمد سالیانه‌اش ازمقر خلافت، و فارس، و دمشق ، و جاهـای دیگر بچهارصد هزار دینار رسید ، و درآمـد سالیانه برادرش احمد درحدود هفتاد هزار دینار بود . احمد بپایه برادرش درعلم نمیرسید ، جز درعلم حیل که در آن پیروزمندیهائی بدست آورد ،که نه برادرش و نه‌کسی دیگر از محققان باستانی ، چون ایدن ، و دیگران بآن پایه نرسیدند، اما حسن ،که سومی باشد ، در هندسه یگانهٔ زمان خود بود ، و در ایـن‌باره ذوق طبیعی شگفت انگیزی داشت‌که درکسی دیده نشده ، و هرچـه میدانست ، از روی ذوق طبیعی خود بود . وازکتابهای هندسه تنها شش مقاله اول اقلیدس را در اصول هندسه ،که‌نیمی ازآن‌کتاب بود خوانده ، ولی‌در اثر هوش وذکاوت ، وحافظه فراوانی که داشت ، بقوت فکر خود مسائلی استخـراج نمود ،که پیشینیان موفق باستخـراج آن نشده بودند ، مانند قسمت زاویه به سه‌قسمت متساوی ، و چیزهای دیگر ـ انتهی ــ و بازدارد :

و موسی بن شاکر درعلم هندسه برجستگی داشت ، او و پسرانش محمدبن موسی بـا برادرانش ، احمد وحسن ، همگی در ریاضیات و هیئت افـلاك ، و حرکات نجوم ، برهـرکس برتری داشتند وموسی‌بن شاکر از منجمان مأمون بود ، وسه پسرش در هندسه و علم داناتر از همهٔ مردم بودند .

دریغی نداشته ، و در این راه بهر گونه سختی تن داد، و برای دستیابی بعلوم ، اشخاصی را بهزینه خود بروم فرستادند ، و از هر گوشه وکناری مترجمان را با دادن عطایا و بخششهای گزاف ، بدور خود جمع کرده ، و چیزهای شگفتی بخش حکمت را بمنصه ظهور درآوردند . که بیشترین آن ، در هندسه ، و حیل ،و حرکات ، و موسیقی، وکمترین آن در نجوم بود .

محمدبن موسی در ماه ربیع‌الاخر سال دویست و پنجاه ونه ، درگذشت . و احمدبن موسی فرزندی بنام‌مطهر داشت ،که درادب کم‌مایه بود ، ودر جرکه ندیمان معتضددرآمد . و این کتابها را بنوموسی تألیف کرده‌اند : کتاب‌بنوسی فی‌القرسطون . کتاب‌الحیل ـ تألیف احمدبن موسی. کتاب‌الشکل المدورالمستطیل ـ تألیف حسن‌بن‌موسی . کتاب الحرکة‌الفلك الاولی ـ یکمقاله ، تألیف‌محمد . کتاب المخروطات . کتاب ثلث ... تألیف‌محمد[1] . کتاب الشکل‌الهندسی الذی بیّن جالینوس امره ـ تألیف‌محمد، کتاب‌الجزء ـ تألیف‌محمد . کتاب بین فیه بطریق تعلیمی و مذهب هندسی‌انه لیس فی‌خارج کرة الکواکب الثابتةکرة تاسعة ـ تألیف احمدبن موسی . کتاب فی‌اولیة العالم . تألیف محمد. کتاب المسئلة التی القاها علی سندبن‌علی . احمدبن‌موسی . کتاب‌علی مائیة‌الکلام ـ یکمقاله ، تألیف محمد . کتاب مسائل جرت ایضا بین سندوبین احمد . کتاب مساحة الاکروقسمة الزوایا بثلاثة اقسام متساویة ، و وضع مقداربین مقدارین لیتوالی علی قسمة واحده .

ماهانی

ابوعبدالله محمدبن عیسی ، از علماء عدد و مهندسان بود ، و این‌کتابها از اوست : کتاب رسالة فی‌عروض‌الکواکب . کتاب رسالة فی النسبة . کتاب فی ستة و عشرین شکلا من المقالة الاولی من اقلیدس التی لایحتاج فی‌شیئی منها الی‌الخلف .

عباس‌بن سعیدبن جوهری

از دسته رصدکنندگان بود، و هندسه را بیش از سایر علوم میدانست ، واین‌کتابها از اوست: کتاب تفسیرکتاب اقلیدس . کتاب الاشکال التی زادها فی‌المقالةالاولی من‌اقلیدس.

ثابت‌بن قره و پسرانش

ابوالحسن ثابت‌بن قرةبن مروان‌بن ثابت‌بن‌کرایابن ابراهیم بن‌کرایابن مارینوس

۱ـ ف ـ چون‌توجهی بنقطه‌فاصله نداشته بعد ازکتاب ثلث علامت استفهام‌گذاشته است

بن سالامویوس . ولادتش در سال دویست و بیست و یك ، و وفاتش در سال دویست وهشتاد و هشت بود ، و هفتاد[1] و هفت سال شمسی زندگانی نمود . وی درحران[2]صرافی داشت[3] و محمدبن موسی هنگام برگشتن از روم ویرا با خود آورد چه او را با فصاحت یافت ، وگویند ، وی برمحمد بن موسی قرائت داشته ، و در خانه او آموخته ، و او نیز بپاس حقوقی که براو پیدا کرده بود، ویرا بمعتضد رسانیده ، و در جرگه منجمان معتضد قرارش داد . و ریشهٔ ریاست صابئیان در این بلاد ، و مقر خلافت ، ثابت‌بن قره بود ، و سپس در احوالشان پایداری و ثباتی نمودار شده . و مرتبتی بلند و براعتی بدست آوردند . ثابت دارای این کتابها بود : کتاب حساب‌الاهله . کتاب رسالته فی‌سنةالشمس . کتاب رسالته فی استخراج المسائل الهندسیة . کتاب رسالته فی الاعداد . کتاب‌الشکل القطاع ـ یکمقاله . کتاب‌رسالته فی‌الحجة المنسوبة الی‌سقراط . کتاب ابطال‌الحرکة فی‌فلك‌البروج ـ یکمقاله. کتاب رسالته فی‌الحصی المتولد فی‌المثانة . کتاب وجع‌المفاصل والنقرس ـ یکمقاله . کتاب رسالته فی‌السبب‌الذی من‌اجله جعلت میاه‌البحار مالحة. کتاب رسالته فی‌الابیاض الذی یظهر فی البدن . کتاب رسالته الی دانق . کتاب جوامعه لکتاب جالینوس فی الادویة المفرده . کتاب رسالته فی‌الجدری والحصبة .

و از شاگردان او

عیسی بن اسید نصرانیست ، که ثابت ویرا بر همه مقدم میداشت ، و از همه بالاتر میدانست. وعیسی درمحضر ثابت کتاب جوابات لمسائل عیسی‌بن اسید ـ را ازسریانی بعربی درآورد .

سنابن ثابت

مسلمان درگذشت ، و ذکرش در طب خواهد آمد ، و پسرش ابوالحسن را نیز در طب خواهیم گفت ، و همچنین ابوالحسن حرانی ذکرش در طب خواهد آمد .

ابراهیم‌بن سنان

مکنی بابو اسحاق ، پسر ثابت است ، که‌هنگام وفات سن زیادی نداشت ، و در علم هندسه با فضل و مقدم بود وبذکاوت اوکسی دیده نشده . وفاتش در سال .... و این کتابها

۱ـ درمتن عربی درخطی وجابی سبع وسبعون است ولی باین حساب باتوجه‌بسال شمسی شصت وپنج سال بیشتر نمیشود.

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ همین‌کتاب .

۳ـ ش (وکان صدیقناغیران ...) ف (وکان صیرفیا بحران) .

از اوست : کتاب ما وجد من تفسیره للمقالة الاولی من المخروطات . کتاب اغراض کتاب المجسطی .

ابوالحسین بن کرنیب ـ و ابوالعلاء پسرش

نام این دونفر در طبیعیون ، هنگام ذکر احمدبن ابوالحسین ، برده شده ، وهردو از اصحاب علوم تعالیم و هندسه بودند ، و ابوالحسین ، مؤلف این کتابست : کتاب کیف یعلم مامضی من‌النهار من ساعة من قبل الارتفاع المفروض .

ابومحمد

حسن بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب . و این کتاب از اوست : کتاب شرح‌المشکل من کتاب اقلیدس فی‌النسبة ـ یکمقاله .

طبقه دیگری از نوآموختگان

فزاری

ابواسحاق ابراهیم بن جبیب فزاری ، از فرزندان سمرةبن جندب ، و او اول کسی است که در اسلام اسطرلاب ساخته و بصورت مبطح و مسطح عمل مینمود[1] و این کتابها از اوست: کتاب القصیده فی‌علم‌النجوم . کتاب المقیاس للزوال . کتاب الزیج علی سنی‌العرب. کتاب‌العمل بالاسطرلاب و هوذات الحلق . کتاب العمل بالاسطرلاب المسطح .

عمربن فرخان[2]

ابوحفص عمربن حفص ، مفسر کتاب‌الاربعه تألیف بطلمیوس ، که ابویحیی‌بن بطریق

۱ـ برای دانستن انواع اسطرلاب و عمل بآن رجوع شود بلغتنامه دهخدا زیر کلمه اسطرلاب .

۲ـ عمربن فرخان ، ابوحفص طبری یکی از رؤساء مترجمان و صاحبان تحقیق درعلم بحرکات نجوم و احکام آن است . و ابومعشر بلخی گوید : عمربن فرخان طبری دانشمند و حکیمی بود که یحیی‌بن خالدبن برمك اختصاص داشت ، و پس از او بفضل‌بن سهل پیوست . در تولد جعفربن یحیی‌بن خالدبن برمك در میان قمر و مریخ درجات بسیارکمی دیده میشد که عمر آنرا در دوازده ضرب نموده و حکمش صحیح درآمد ، و تا زمانیکه عمر این‌کار را نکرده‌بود منجمان‌را توجهی بآن نبود. وبازابومعشر درکتاب المذاکرات‌گوید : ذوالریاستین فضل‌بن سهل، عمربن فرخان را از شهرش طلبیده، وبمأمون رسانیده ، و اوکتابهای زیادیرا ترجمه‌کرد (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۱۰ـ۱۱۱ .)

برایش ترجمه کرده بود . و این کتابها از اوست : کتاب المحاسن . کتاب اتفاق الفلاسفة و اختلافهم فی خطوط الکواکب .

پسرش ابوبکر

محمدبن عمربن حفص بن فرخان طبری، از فضلاء منجمان ، و این کتابها از اوست: کتاب المقیاس . کتاب الموالید . کتاب العمل بالاسطرلاب . کتاب المسائل . کتاب المدخل . کتاب الاختیارات . کتاب المسائل الصغیر . کتاب تحویل سنی الموالید . کتاب التسییرات . کتاب المیالات . کتاب تحویل سنی العالم . کتاب التسییرات فی الموالید .

ماشاالله بن اثری

نامش میشی ، بمعنی یثرو ، و یهودی است که از دوران منصور تا مأمون بود ، و یکی از فضلائی است که در احکام نجومی یگانه عصر خود بشمار میرفت . و این کتابها از اوست : کتاب الموالید الکبیر ــ مشتمل برچهارده کتاب: کتاب الواحد والعشرین فی القرانات والادیان والملل . کتاب مطرح الشعاع . کتاب المعانی . کتاب صنعة الاسطرلاب والعمل بها . کتاب ذات الحلق . کتاب الامطار والریاح . کتاب السهمین . کتاب المعروف بالسابع و ــ العشرین ـ الکتاب الاول . ابتداء اعمال . الکتاب الثانی علی دفع التدبیر . الکتاب الثالث فی المسائل . الکتاب الرابع فی شهادات الکواکب . الکتاب الخامس فی الحدوث . الکتاب السادس فی تسییر النیرین و مایدلان علیه . کتاب الحروف . کتاب السلطان . کتاب السفر . کتاب الاشعار . کتاب الموالید . کتاب تحویل سنی الموالید. کتاب الدول والملل . کتاب الحکم علی الاجتماعات والاستقبالات . کتاب المرضی . کتاب الصور والحکم علیها .

ابوسهل فضل بن نوبخت

ازنژاد ایرانیان است، ومانسب خاندان نوبخت را در کتاب المتکلمین بطور تفصیل ذکر نمودیم[1]، واو درخزانة الحکمة هارون الرشید بود، وترجمه‌هائی ازفارسی بعربی‌دارد ، وپایه دانش او بر کتابهای ایرانیان است واین کتابها از اوست: کتاب النهمطان فی الموالید. کتاب الفال النجومی . کتاب الموالید ـ تنها باین نام . کتاب تحویل سنی الموالید . کتاب المدخل.

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٤ همین کتاب .

کتاب التشبیه والتمثیل. کتاب المنتحل من اقاویل المنجمین فی الاخبار والمسائل والموالید وغیرهها.

سهل بن بشر

ابوعثمان سهل بن بشر بن علی، که ویرا هایا یهودی میگفتند. وی بطاهر بن حسین اعور و بعد بحسن بن سهل خدمت کرده و دانشمند با فضلی بود. این کتابها از اوست: کتاب مفاتیح القضاء، وهوالمسائل الصغیر. کتاب السهمین. کتاب الموالید الکبیر. کتاب تحویل سنی العالم. کتاب المدخل الصغیر. کتاب المدخل الکبیر. کتاب الهیئة و علم الحساب. کتاب تحاویل سنی الموالید. کتاب الموالید الصغیر. کتاب المسائل الکبیر. کتاب الاختیارات. کتاب الاوقات. کتاب المفتاح. کتاب الامطار والریاح. کتاب المعانی. کتاب الهیلاج و الکدخدا. کتاب الاعتبارات. کتاب الکسوفات. کتاب الترکیب. وکتاب بزرگی مشتمل بر سیزده کتاب دارد، و در آن کتابهای مهم خود را ذکر، وآنرا کتاب العاشر ــ نامیده، و در خراسان تصنیف کرده است. و چنانکه شنیده‌ام، رومیان کتاب الجبر والمقابله او را گرامی دارند، و ستایش کنند.

خوارزمی

نامش محمدبن موسی، از مردم خوارزم[1] و درخزانةالحکمه مأمون بوده و ازعالمان هیئت بشمارمیرفت. و مردم چه پیش از رصدکواکب وچه پس ازآن، بر زیج اول و دوم وی که معروف بسند و هند است اتکاء داشتند، و این کتابها از اوست: کتاب الزیج ــ در دو نسخه. اول، ودوم. کتاب الرخامة. کتاب العمل بالاسطرلاب. کتاب عمل الاسطرلاب. کتاب التاریخ.

سندبن علی یهودی

کنیه‌اش ابوالطیب، در ابتداء یهودی بود. و بعد بردست مأمون اسلام آورده، ودر جرگهٔ منجمان او درآمد. وکلیسای پشت باب الشماسیه[2] را، که در حریم خانهٔ معزالدوله

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹۲ همین کتاب.

۲ــ باب الشماسیه ــ محله‌ایست در بغداد که در شمال محله رصافه و محله ابوحنیفه بنا شده و باب الشماسیه بآن نسبت داده میشود. (دلیل خارطة بغداد ص ۱۰۹).

است بساخت ، و او از جمله رصدکنندگانی بودکه همیشه بکار رصد اشتغال داشت . واین کتابها از اوست : کتاب المنفصلات و المتوسطات . کتاب القواطع ـ دونسخه است . کتاب الحساب‌الهندی . کتاب‌الجمع والتفریق . کتاب الجبروالمقابلة .

یحی بن ابومنصور

که شرح‌حالش را پیش‌از این گفته‌ایم ، وی در دوران‌مأمون یکی از رصدکنندگان بود . ودر یکی ازشهرهای روم وفات یافته ، واین کتابها از اوست : کتاب‌الزیج‌الممتحن‌ـ دونسخه است ، اول و دوم . کتاب مقالة فی‌عمل ارتفاع سدس ساعة لعرض مدینة السلام . کتاب یحتوی علی ارصاد له و رسائل الی جماعة فی‌الارصاد .

حبش بن عبدالله

مروزی ، از محاسبان ، و یکی از رصدکنندگان بودکه بیش از صد سال عمر کرد ، و این کتابها ازاوست: کتاب الزیج‌الدمشقی . کتاب‌الزیج‌المأمونی. کتاب الابعاد والاجرام. کتاب عمل الاسطرلاب . کتاب الرخائم و المقاییس . کتاب الدوائر الثلاث المماسة وکیفیة الاوصال . کتاب عمل السطوح المبسوطة والقائمة والمائلة و المنحرفة .

ابن‌حبش

ابوجعفربن احمد بن عبدالله بن حبش ، و این‌کتاب از اوست : کتاب الاسطرلاب المسطح .

ابح

نامش حسن‌بن ابراهیم ، و در دوران مأمون بوده ، و این‌کتابها از اوست : کتاب الاختیارات ـ برای مأمون تألیف‌کرد . کتاب المطر . کتاب الموالید .

حکایتی از روی نوشته ابن مکتفی

که‌گوید ، درکتابی بخط ابن جهم این حکایت را خوانده‌ام : کتاب المدخل را ، سندبن‌علی تألیف ، وبابومعشر اهداءکرده بود ، و ابومعشر آنرا بخودبسته ، درصورتیکه او نجوم را در سالخوردگی آموخته، و عقلش باین پایه نمیرسید ، که یك چنین‌کتابی را

تألیف کند ، یا آن نه مقالات را در موالید بنگارد ، و یا کتاب فی‌القرانات را که منسوب بابن بازیار است ، ازکار درآورد . و تمام اینها از سندبن علی بود .

حسن‌بن سهل‌بن نوبخت

این کتاب از اوست : کتاب الانواء .

ابن بازیار

محمدبن عبدالله‌بن عمربن بازیار، شاگرد حبش‌بن عبدالله، ازدانشمندان وبرجستگان در صناعت نجوم بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب الاهویة ـ نوزده مقاله . کتاب‌الزیج. کتاب القرانات و تحویل سنی‌العالم . کتاب الموالید و تحویل سنی‌الموالید .

خرزادبن دارشاد محاسب

غلام سهل‌بن بشر ، و یهودی بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الموالید . کتاب الاختیارات .

بنوصباح

محمد ، و ابراهیم ، وحسن . همگی از منجمانی بودندکه در علم هیئت و احکام مهارت‌داشتند، و این کتابها از ایشان است : کتاب برهان صنعة الاسطرلاب‌ـاین کتاب تألیف محمد است که ناتمام مانده ، و ابراهیم آن را تمام نمود . کتاب عمل نصف‌النهار بقیسة واحده بالهندسه ـ تألیف این را نیز محمد آغاز و حسن بپایان رسانید . کتاب رسالة محمد فی‌صنعة الرخامات .

حسن‌بن خصیب

یکی از ماهران در صنعت نجوم است ، و این کتابها از اوست : کتابی که آنرا ـ الکار مهتر نامیده و مشتمل براین چهارکتاب است : کتاب المدخل الی علم الهیئة . کتاب تحویل سنی العالم . کتاب الموالید . کتاب تحویل سنی‌الموالید .

خیاط

ابوعلی یحیی بن غالب، و بقولی ، اسماعیل بن محمد، شاگرد ماشاالله ، ازفاضلان در نجوم ، واین کتابها از اوست : کتاب المدخل . کتاب المسائل . کتاب المعانی . کتاب الدول. کتاب الموالید . کتاب تحویل سنی الموالید . کتاب المنثور ــ برای یحیی بن خالد تألیف کرد . کتاب قضیب الذهب . کتاب تحاویل سنی العالم . کتاب النکت .

عمر بن محمد مروروذی

از رصدکنندگان با فضلی بود ، و این کتابها از اوست : کتاب تعدیل الکواکب . کتاب صنعة الاسطرلاب المسطح .

حسن بن مصباح[1]

از علماء هیئت ، و سائر امور هندسه بود ، و این کتابها از اوست : کتاب الاشکال والمسائح . کتاب الکرة . کتاب العمل بذات الحلق .

ابومعشر

ابو معشر جعفر بن محمد بلخی ، در ابتدا از اصحاب حدیث بود ، و در طرف غربی باب خراسان[2] اقامت داشت . بکندی بدبین بود و بـا او کینه ورزی مینمود ، و مردم را بر او میشورانید و فلسفه دانستن را از معایبش میشمرد ، کندی دسیسهٔ بکار برده ، وکسی را وادار کرد که ویرا تشویق و ترغیب بدانستن حساب و هندسه نماید ، و او در این رشته داخل شده ، و چون نتوانست بجائی رسد ، ازآن عدول کرده ، و بدانستن علم احکام نجوم پرداخت و همین کار سبب شد که دست از نکوهش کندی برداشته و کندی از شر او در امان ماند ، زیرا آن نیز از همان نوع معلومات کندی بود . گویند ابومعشر درسن چهل وهفت سالگی علم نجوم را فراگرفت ، و درآن فاضل و صاحب نظریات صائبی گردید ، و برای آنکه وقوع امری را پیشگوئی کرده ، و همانطور هم درآمد ، مستعین او را بتازیانه بست،

---

۱ ــ ف (الحسن بن الصباح) . ۲ ــ بـاب خـراسان در شمال شرقی بغداد ، و یکی از چهار دروازه‌ایست که منصور خلیفه عباسی هنگام بنانمودن مدینة السلام درسال ۱۴۵ هجری ساخته وآنرا باین نام خوانده (ر. ک. دلیل خارطة بغداد ص ۴۸) .

و از این جهت همیشه میگفت ، بکیفر پیشگوئی درستی که کرده بودم ، رسیدم . وی بیش از صد سال زندگانی کرد ، و در روز چهارشنبه ، دو شب بآخر ماه رمضان سال دویست و هفتاد و نه ، در واسط[۱] وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب المدخل الکبیر ــ درهشت فصل . کتاب المدخل الصغیر. کتاب زیج الهزارات ــ در هفتاد[۲] و اندی باب . کتاب المواليد الکبیر ــ که باتمام نرسانده ، وآنچه از آن در دست است ...[۳]. کتاب هیئة الفلك واختلاف طلوعه ــ پنج فصل . کتاب الکدخداء . کتاب الهیلاج . کتاب القرانات ــ که با بن بازیار نوشته است . کتاب سنی العالم ــ ملقب بنکت . کتاب الاختیارات . کتاب الاختیارات علی منازل القمر . کتاب الالوف ــ هشت مقاله . کتاب الطبائع الکبیر ــ در پنج جزء ، که خود ابومعشر آنرا چنین جزو بندی نموده . کتاب السهمین واعمار الملوك والدول. کتاب زائرجات والانتها آت والممرات. کتاب اقتران النحسين في برج السرطان. کتاب الصور والحكم عليها. کتاب الصور والدرج والحكم عليها. کتاب تحویل سنی الموالید ــ هشت مقاله. کتاب المزاجات ــ که بسیار کمیاب بود و بعد پیداشد. کتاب الانواء . کتاب المسائل ــ مجموعه ایست . کتاب اثبات علم النجوم. کتابی که مواردانرا جمع کرد و ناتمام گذاشت و قصدش این بود که آنرا ــ الکامل ــ یا ــ المسائل نامد . کتاب الجمهرة ــ و در آن گفته های دیگران را درباره ــ موالید ــ جمع نموده است . کتاب الاصول ــ ابوعنبس آنرا از خود میدانست . کتاب تفسیر المنامات من النجوم . کتاب القواطع علی الهیلاجات . کتاب المواليد الصغیر ــ دو مقاله در سیزده فصل . کتاب زیج القرانات والاحتراقات . کتاب الاوقات علی اثناعشرية الكواكب. کتاب السهام ــ یعنی سهام خوردنیها وپوشاکیها ، و بوئیدنیها ، و ارزانی و گرانی و حکم درباره آنها . کتاب الامطار والرياح و تغیر الاهوية . کتاب طبائع البلدان و تولد الرياح . کتاب الميل في تحويل سنی العالم .

و ابومعشر از عبدالله بن یحیی برمکی ، و محمدبن جهم برمکی حکایت میکرد ، و آنها را در دانش برتر از دیگران میدانست[۴] .

عبدالله بن مسرور نصرانی

غلام ابومعشر، و این کتابها از اوست: کتاب مطرح الشعاع . کتاب تحاويل سنی العالم

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲٤۱ این کتاب .
۲ــ ف (شصت واندی) .
۳ــ ف اشارهٔ بفاصله و جای خالی ندارد .
٤ــ ش ــ در پای این صفحه دارد (مقابله شد) .

والحکم علیها. کتاب تحاویل سنی الدوالید.

عطاردبن محمد

حسابدانی منجم، و فاضلی دانشمند بود، و این کتابها از اوست: کتاب الجفر الهندی ـ تفسیر خود او. کتاب‌العمل بالاسطرلاب. کتاب‌العمل بذات‌الحلق. کتاب ترکیب الافلاك. کتاب المرایا المحرقة.

یعقوب‌بن طارق

از فضلاء منجمان، و این کتابها از اوست: کتاب تقطیع کردجات‌الجیب. کتاب ما ارتفع من قوس نصف النهار. کتاب الزیج محلول فی‌السند هند لدرجة درجة ـ که دو کتابست، یکی در علم‌الفلك ـ دومی در علم‌الدول.

ابوعنبس صیمری

پیش از این بتفصیل گفته شده، و اواز منجمان بود، و این کتابها از اوست: کتاب الموالید. کتاب المدخل الی علم‌النجوم.

ابن سیبویه

یهودیست و نامش .. . این کتابها از اوست: کتاب المدخل الی علم‌النجوم. کتاب الامطار.

علی‌بن داود

با فضل و منجم برجستهٔ بود، و این کتاب از اوست: کتاب‌الامطار.

ابن اعرابی

ابوالحسن علی بن اعرابی، از مردم کوفه، از فاضلان برجستهٔ درکار خود بوده و بشیبانی معروفیت داشت، زیرا از بنی‌شیبان بود. و این کتاب از اوست: کتاب المسائل والاختیارات.

حارث بن منجم

همیشه با حسن بن سهل بود ، و از فضلائیست که ابومعشر از او حکایت میکرد ، واز کتابهای اوست . کتاب الزیج .

مصیصی

ابوالحسین علی بن ...[۱] مصیصی . و از کتابهای اوست : کتاب القرانات .

ابن ابوقرّه

کنیه‌اش ابوعلی ، واز منجمان علوی بصری بود، و این کتاب از اوست : کتاب العلة فی کسوف الشمس والقمر ـ که برای موفق تألیف کرد .

ابن سمعان

نامش محمد بن عبدالله ، و غلام ابومعشر بود . این کتاب از اوست : کتاب المدخل الی علم صناعة النجوم .

فرغانی

نامش محمدبن کثیر ، منجم فاضلی بود که درکار خود برجستگی داشت . و این کتابها از اوست : کتاب الفصول اختیار المجسطی . کتاب عمل الرخامات .

ابن ابورافع

ابوالحسن ، از فضلاء بود ، و این کتاب از اوست : کتاب اختلاف الطلوع .

پسر او ابومحمد

عبدالله بن ابوالحسن بن ابورافع . و این کتاب از اوست : کتاب رسالته فی الهندسة .

۱ـ ف اشارهٔ بفاصله و جای خالی ندارد .

ابن ابوعباد

محمدبن عیسی ، مکنّی بابوالحسن ، و بیش از این چیزی از او نمیدانیم . و این کتاب از اوست : کتاب‌العمل بذات الشعبتین و غیرها ـ یکمقاله .

نیریزی

ابوالعباس فضل‌بن حاتم نیریزی، در علم نجوم ، بویژه در علم هیئت انگشت‌نما بود، و این کتابها از اوست : کتاب الزیج‌الکبیر . کتاب الزیج‌الصغیر . کتاب سمت القبلة . کتاب تفسیر کتاب الاربعة لبطلمیوس . کتاب احداث الجو . که برای معتضد تألیف کرد . کتاب البراهین فی تهیئة[1] آلات یتبین فیها ابعادالاشیاء .

بتانی

ابوعبدالله محمدبن جابربن سنان رقی ، نژادش از حران[2] و صابئی بوده ، و آغاز او برصدکردن ، بنا بگفته جعفر بن زکریا ، که گوید از خود بتانی پرسیده ، و او در جوابش گفته است : از سال دویست‌و شصت وچهار شروع و تاسال سیصد وشش ادامه داشته، وکواکب ثابته را در زیج سال دویست ونود ونه خود ، بثبت رسانده . وی بابنی زیّات از مردم رقه[3] برای دادخواهی از ستمهائی که برآنها شده بود ببغداد آمده و هنگام مراجعت در قصرالجص[4] سال سیصد وهفده وفات یافت و این کتابها از اوست : کتاب الزیج ـ دونسخه است ، اولی ، و دومی ، که دومی بهتر از اولیست . کتاب معرفة مطالع البروج فیما بین ـ ارباع‌الفلك و تصرف رساله فی‌تحقیق اقدار الاتصالات . وآنرا برای ابوالحسن‌بن فرات تألیف نمود .

۱ـ ف (وتهیئة) . ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

۳ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۳۰ این کتاب .

۴ـ قصرالجص ـ قصر بسیار با شکوهی است نزدیك بسامراء بالای هارونی که معتصم برای خوشگذرانی ساخت . و در همانجاست که بختیار پسر معزالدوله را ، بامر عمویش عضدالدولة بقتل رساندند (معجم‌البلدان) .

ابن اماجور

ابوالقاسم عبدالله بن اماجور ، از فرزندان فراعنه[1] . و از فضلا بوده ، و این کتابها از اوست : کتاب القن . کتاب الزیج المعروف بالخالص . کتاب زادالمسافر . کتاب الزیج المعروف بالمزنر . کتاب الزیج المعروف بالبدیع . کتاب زیج السندهند . کتاب زیج الممرات.

پسر او ابوالحسن

علی بن ابوالقاسم ، و از کتابهای اوست ......

هروی[2]

نامش یوسف بن . . . . و این کتاب از اوست : کتاب الزرق النجومی ـ در حدود سیصد ورق .

ابوزکریا

حبوب[3] بن عمرو بن یوحنا بن صلت ، و این کتاب از اوست : کتاب الاحتجاج فی صحة النوم والاحکام فیها .

صیدنانی

نامش عبدالله بن حسین[4] حسابدان ومنجم ، و این کتابها ازاوست : کتاب شرح کتاب محمد بن موسی الخوارزمی فی الجبر . کتاب شرح کتابه فی الجمع والتفریق . کتاب فی صنوف الضرب والقسمة .

دندانی

از قدیمیان است ، و نامش عبدالله بن علی نصرانی ، و کنیه‌اش ابوعلی ، و این کتاب از

۱ـ ف (الفراغنه) . ۲ـ ف الهرونی) .

۳ـ ش ـ بی‌نقطه است در(ف) (جنّون) و ظاهراً حبّوب است . ۴ـ ف(الحسن) .

اوست : کتاب صناعةالتنجیم ـ که آنرا دیده‌ام و خیلی کهنه بود .

طبقه دیگری از منجمان و مهندسان

تازه‌کاریکه جایشان معلوم نشد

آدمی

ابوعلی حسین‌بن محمد ، و این کتاب از اوست : کتاب انحرافات الخیطان[1] و عمل الساعات .

حنانی[2]

مکنی بابوالفضل ، نامش ... و این کتاب از اوست : کتاب الزیج‌الهندسی .

ابن باغار[3]

عباس‌بن باغار[4] بن‌ربیع ، مکنی بابو ربیع، ازصاحبان علم هیئت است ، و این کتاب از اوست : کتاب قسمة المعمور من‌الارض و هیئةالدنیا .

ابن ناجیه

نامش محمدبن ...کاتب ، و این کتاب از اوست : کتاب المساحة .

ابوعبدالله

محمدبن حسن‌بن اخوهشام شطوی ، و این کتابها از اوست : کتاب عمل الرخامة المنحرفة . کتاب عمل‌الرخامة المطبله و صنعةالبنادق و عمل‌الارتفاع والسموات .

محاسبان و اصحاب اعداد

که تازه‌کار بودند

۱ ـ ف (الحرافات والخیطان) .

۲ ـ ف (الحیانی) . ۳و۴ ـ ف (باغان).

عبدالحمید

ابوالفضل عبدالحمیدبن واسع‌بن ترك ختلی ، از محاسبان است ، وکنیه‌اش را ابو-محمد گفته‌اند . این کتابها از اوست : کتاب الجامع فی‌الحساب ـ مشتمل بر شش کتاب . کتاب العلامات[1] . (کتاب ...)

ابوبرزه

فضل‌بن محمدبن عبدالحمیدبن ترك‌بن واسع ختلی ، و این کتابها از اوست : کتاب المعاملات . کتاب المساحة .

ابوکامل

ابوکامل شجاع بن اسلم بن محمدبن شجاع محاسب ، از مردم مصر ، و از فضلاء ومحاسبان وعلماء بود واین کتابها ازاوست : کتاب الفلاح. کتاب مفتاح‌الفلاح . کتاب‌الجبر والمقابلة . کتاب العصیر . کتاب الطیر . کتاب الجمع والتفریق . کتاب الخطائین . کتاب المساحة والهندسة . کتاب الکفایة .

سنان‌بن فتح

از مردم حران[2] ودرصناعت حساب وعدد برجستگی داشته، و این کتابها از اوست : کتاب‌التحت فی الحساب الهندی . کتاب الجمع والتفریق . کتاب شرح الجمع والتفریق . کتاب الوصایا . کتاب حساب‌المکعبات . کتاب شرح‌الجبر والمقابلة للخوارزمی .

ابو یوسف مصیصی

نامش یعقوب‌بن محمد محاسب، و این کتابها ازاوست : کتاب‌الجبر والمقابلة . کتاب الوصایا . کتاب تضاعیف بیوت‌الشطرنج . کتاب الجامع . کتاب نسبة السنین . کتاب جوامع الجامع . کتاب الخطائین . کتاب حساب‌الدور .

---

۱ ـ ف (المعاملات) . ۲ ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

رازی

یعقوب‌بن‌محمد، مکنی باپویوسف، واین کتابها ازاوست: کتاب‌الجوامع[۱] فی‌الحساب. کتاب‌التحت. کتاب حساب‌الخطائین. کتاب‌الثلاثین المسئلة الغریبه.

محمدبن یحیی

بن‌اکثم قاضی، و این کتاب از اوست: کتاب مسائل الاعداد.

کرابیسی

احمدبن عمر، از مهندسان فاضل، و از علماء عدد بوده، و این کتابها از اوست: کتاب‌تفسیر اقلیدس. کتاب حساب‌الدور. کتاب‌الوصایا. کتاب مساحة‌الحلقه. کتاب‌الهندی.

احمدبن محمد محاسب

بیش از این درباره او چیزی بدست نیامده، و ازکتابهای اوست: کتاب الی محمد بن‌موسی فی‌النیل. کتاب المدخل الی علم‌النجوم. کتاب الجمع والتفریق.

مکی

جعفربن علی بن محمد مهندس مکی، و این کتابها از اوست: کتاب فی الهندسة. رسالة‌المکعب.

اصطخری

از محاسبان و نامش ... و این کتابها از اوست: کتاب الجامع فی الحساب. کتاب شرح کتاب ابی‌کامل فی‌الجبر.

مردیکه معروف بمحمدبن لره بود

از محاسبان و مردم اصفهان است، واین کتاب از اوست: کتاب الجامع فی‌الحساب.

۱ــ ف (الجامع).

مهندسان ، و اعدادیان و منجمان تازه کار

که حیاة و مماتشان بزمان ما نزدیکست

یوحناقسیس

نامش یوحنابن یوسف‌بن حارث‌بن بطریق قسیس ، ازکسانی است که کتاب اقلیدس و سائر کتابهای هندسه را براو قرائت‌میکردند ، و ترجمه‌هائی از یونانی دارد. وی ازفضلاء بود ، و درسال ... وفات یافت . این کتابها از اوست : کتاب اختصار جدولین فی‌هندسه ، کتاب مقالته فی‌البرهان علی انه متی‌وقع خط مستقیم علی خطین مستقیمین موضوعین فی‌سطح واحد صیرالزاویتین الداخلتین التی فی‌جهة واحده ، انقص من‌زاویتن قائمتین .

ابن روح صابی

....

ابوجعفر خازن

نامش ... و این کتابها از اوست : کتاب زیج‌الصفائح . کتاب المسائل العددیة .

علی‌بن احمد عمرانی

از مردم موصل ، از فضلا وعلاقمندان بجمع‌کردن کتاب بود ، ومردم ازجاهای دور برای قرائت باو روی میآوردند ، و در سال سیصدوچهل و چهار وفات یافت ، وازکتابهای اوست : کتاب شرح کتاب‌الجبر والمقابله لابی‌کامل .

ابوالوفاء

محمدبن محمدبن یحیی‌بن اسماعیل‌بن عباس ، وی در روز چهارشنبه اول‌ماه رمضان سال سیصدوبیست وهشت در بوزجان[1] ، از شهرهای نیشابور بدنیا آمده ، و آنچه بحساب وعددیات ارتباطی داشت ، برعموی خود ابوعمرو مفازلی ، و دائی خود ابوعبدالله محمد

۱ــ بوزجان ــ شهر کوچکی است میان نیشابور و هرات و بنیشابور نزدیکتر است (معجم‌البلدان) .

بن‌عتبه قرائت نمود . و ابو عمرو هندسه را بر ابو یحیی ماوردی ، و ابوالعلاء بن کرنیب قرائت داشته است . ابوالوفاء در سال چهل و هشت ببغداد نقل مکان کرده ، و این کتابها از اوست : کتاب مایحتاج الیه‌العمال والکتاب من‌صناعة‌الحساب ـ وآنرا بهفت منزل ، و هرمنزلی‌را بهفت باب درآورده ، منزل اول ـ در نسبت . منزل دوم ـ در ضرب وتقسیم. منزل‌سوم ـ درکارهای مساحی . منزل چهارم ـ درکار خراج . منزل پنجم ـ درکارمقاسمه و سهم‌بندی . منزل ششم ـ در صرافـی . منزل هفتم ـ در معاملات تجارتی . کتاب تفسیر کتاب الخوارزمی فی‌الجبر والمقابلة . کتاب المدخل الی الارثماطیقی ـ یکمقاله . کتاب تفسیر کتاب ذیو فنطس فی‌الجبر . کتاب ابرخس فی‌الجبر . کتاب فیما ینبغی ان یحفظ[1] قبل کتاب ارثماطیقی . کتاب البـراهین علی‌القضایا التی استعمل ذیوفنطس فی‌کتابه و علی ما استعمله هوفی‌التفسیر. کتاب استخراج ضلع‌المکعب بمال مال‌و مایترکب منهما ـ یکمقاله. کتاب معرفة الدائرة من‌الفلك ـ یکمقاله . کتاب الکامل ـ در سه مقاله ، مقاله اول در اموریکه باید پیش از حرکت‌کواکب بدانی . مقاله دوم ـ درحرکت‌کواکب . مقالـه سوم ـ دراموریکه برحرکت‌کواکب عارض میشود. کتاب زیج‌الواضح ـ درسه مقاله . اولی در چیزهائیکه باید پیش از حرکت‌کواکب بدانی . دومی ـ در حرکات‌کواکب . سومی ـ در چیزهائیکه عارض حرکت‌کواکب میشود . وازکتابهای عموی او ابوسعید است : کتاب مطالع‌العلوم للمتعلمین ـ درحدود ششصد ورق .

کوهی

ابوسهل ویجن‌بن رستم ، از مردم یکی ازکوهستانهای طبرستان ، و این‌کتابها از اوست : کتاب مراکزالاکر ـ ناتمام . کتاب‌الاصول علی نحوکتاب اقلیدس ـ وآنچه از آن بدست آمد ، کتاب البرکارالتام ـ دو مقاله . کتاب صنعة الاسطرلاب بالبراهین ـ دو مقاله . کتاب احداث النقط علی‌الخطوط . کتاب علی‌المنطقیین فی‌توالی الحرکتین ـ در یاری از ثابت‌بن قره . کتاب مراکز الدوائر علی‌الخطوط من طریق‌التحلیل دون‌الترکیب . (کتاب فی‌اخراج الخطین علی‌نسبة . کتاب فی‌الدوائر المماسة من طریق التحلیل) کتاب الزیادات علی ارشمیدس فی‌المقالة الثانیه . رسالة فی‌استخراج الضلع المسبع فی‌الدائرة .

غلام زحل

ابوالقاسم عبدالله‌بن حسن ، از مردم ... و این‌کتابها از اوست : کتاب التسییرات ـ

---

۱ ـ ش (ان یسقط) .

یکمقاله . کتاب الشعاعات ـ یکمقاله . کتاب احکام النجوم . کتاب التسییرات والشعاعات ـ بزرگست. کتاب الجامع الکبیر. کتاب الاصول المجردة. کتاب الاختیارات . کتاب الانفصالات.

صوفی

ابوالحسین عبدالرحمن بن عمر ، از فضلاء و منجمان است و وقتیکه عضدالدوله در شاذکوه[۱] بود باوخدمت میکرد. تولدش در... ووفاتش درسال... بود، و این کتاب ازاوست: کتاب الکواکب ـ با تصویر .

انطاکی

ملقب بمجتبی ، نامش . . . و تقریباً در حدود سیصد و هفتاد و شش وفات یافت ، و این کتابها از اوست : کتاب التحت الکبیر فی الحساب الهندی . کتاب فی الحساب علی التحت بلامحو . کتاب تفسیر الارثماطیقی . کتاب استخراج التراجم . کتاب تفسیر اقلیدس . کتاب فی المکعبات .

کلواذانی

ابونصر محمدبن عبدالله کلواذانی[۲] محاسب ، از فاضلان درحساب است که در زمان ما حیات دارد و ازکتابهای اوست : کتاب التحت فی الحساب الهندی .

قصرانی

نامش ....

سخن درباره آلات و سازندگان آنها

اسطرلابها در قدیم مبطح[۳] بود، و اول کسیکه آن را ساخت بطلمیوس است ، وگویند پیش از وی ساخته شده ، وبطور تحقیق نمیتوان در این باره نظری داشت . و اول کسیکه اسطرلاب مسطح را ساخت ابیون بطریق بود ، و آلات آن در شهر حران[۴] ساخته میشد .

۱ـ شاذکوه ـ ازمحال گرگان است (معجم البلدان). ۲ـ ر.ك. بصفحهٔ ۲۱۵ این کتاب.
۳ـ ف (مسطحة) . ٤ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

و ازآنجا پیدا شده و انتشار یافت ، ولی بعد متوقف گردیده ، و دردولت بنی‌عباس از دورهٔ مأمون تا زمان ما دائرهٔ عمل صنعتگران و سازندگان آن توسعه یافت ، زیرا مأمون هنگامیکه میخواست کواکب را رصد نماید از ... ابن‌خلف مرورودی آنرا خواسته ، و او ذات‌الحلق[1] را برایش ساخت ، که همان ساخته او در پیش یکی از علماء شهر ما میباشد . و مرورودی اسطرلاب را ساخته است .

نام سازندگان

ابن خلف مرورودی . فزاری که در پیش گفته شد . علی بن عیسی غلام مرورودی . خفیف غلام علی‌بن عیسی . که فاضل و ماهر در اینکار بود . احمد بن خلف غلام علی بن عیسی . ومحمدبن خلف ، باز غلام‌علی . احمدبن اسحاق حرانی. ربیع‌بن فراس حرانی. بیطولس[2] غلام خفیف . علی‌بن احمد مهندس ــ غلام خفیف . محمد بن شداد بلدی (غلام بیطولس) . علی‌بن صرد حرانی (غلام بیطولس) . شجاع‌بن . . . غلام بیطولس ــ که با سیف‌الدوله بود. ابن‌سلام ، غلام بیطولس. عجلی اسطرلابی، غلام‌بیطولس . عجلیه دخترش، که با سیف‌الدوله بود ، شاگرد بیطولس .

و ازغلامان احمد و محمد پسران خلف

جابربن سنان حرانی ، و جابربن قره حرانی ، و سنان‌بن جابر حرانی ، و فراس بن حسن حرانی . و ابوربیع حامدبن علی ، غلام علی‌بن احمد مهندس بودند .

وازغلامان حامدبن علی

ابن نجیه ، نامش ... وبوقی که نامش حسین بود ، و بعد آنرا بدل بعبدالصمدکرد.

و این اشخاص نیز از سازندگان آن آلاتند

علی‌بن یعقوب رصاص . علی‌بن سعید اقلیدسی . احمدبن علی‌بن عیسی ــ که نزدیك بزمان ما بود .

---

۱ ــ نوعی از اسطرلابست (ر. ك. لغتنامه دهخدا کلمهٔ اسطرلاب ستون اول و دوم ص ۲۲۸۸) .
۲ ــ ف (قطسطولس) .

قرة بن قميطا حرانی

این شخص صورتی از صفت دنیا ساخته است که ثابت بن قره حرانی آنرا نسبت بخود داده ، و من آنرا روی جامه دبیقی[1] که از کرباس بود دیدم ، با رنگ آمیزی که رنگهایش آمیخته بموم بود .

نام کتابهائیکه در حرکات تألیف شده

کتاب عمل الالة التی تطرح البنادق ـ تألیف ارشمیدس . کتاب الدوائر والدوالیب ـ تألیف هرقل نجار . کتاب فی الاشیاء المتحرکة من ذاتها ـ تألیف ایرن . کتاب الة الزمر ـ البوقی . کتاب الزمر الریحی . کتاب الدوالیب ـ تألیف مورطس . کتاب الارغنن . کتاب ـ الحیل ـ تألیف بنوموسی ـ مشتمل برچندین حرکات .

ابو یعقوب

اسحاق بن حنین ، همپایه پدرش ، در فضل و صحت ترجمه از یونانی و سریانی بود ، وبیش از پدر در عربیت فصاحت داشت ، و همان خدمات پدرش را درباره خلفا و رؤساء انجام داد . در اواخر عمر بقاسم بن عبدالله پیوسته و ویژهٔ او گردیده ، و قاسم نیز ویرا برهمه مقدم میداشت ، ومحرم اسرار خود میدانست . اسحاق درماه ربیع الاول سال دویست و نود و چهار درگذشت ، و بجز ترجمه کتابهای باستانی ، این تألیفات نیز از اوست : کتاب الادویة المفرده علی الحروف . کتاب کناش الخف . کتاب تاریخ الاطباء .

۱ـ دبیق از شهرهای مصر است و جامه‌های دبیقی منسوب بآنجاست (منتهی الارب) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن سوم - از مقاله هفتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

اخبار طبیبان ، از قدیمیان و نوآموختگان و نام کتابهای آنان

آغاز طب

محمدبن اسحاق گوید : درباره اولین استنباط کنندهٔ طب ، و اولین طبیب ، اختلاف است ، و اسحاق‌بن حنین در تاریخ خود گوید : گروهی، مصریان‌را پیدا کننده طب دانند ، برای اینکه‌زنی ازمصریان مبتلابکرما زدکی[1] شده واز این‌جهت بسیار محزون واندوهگین شده و درعین‌حال معده‌اش ضعیف و سینه‌اش آکنده باخلاط ، و عادت زنانگیش بندآمده بود. اتفاقاً از روی‌هوس مقداری زنجبیل خورد، وتمام ناراحتیهائیکه داشت، برطرف گردیده ، و تندرستی و صحت گذشته را بدست آورد . کسانی هم که بهمانگونه بیماری مبتلا بودند ،

۱ــ در متن عربی دارد مبتلاة بالغنظه ـ وغیظهم بمعنای خشم و هم بمعنای شدت گرما آمده که ظاهراًدراینجا بمعنای‌ابتلا بکرمازوکی‌است (ر.ك. المنجد ــ اقرب الموارد).

با خوردن زنجبیل بهبودی یافتند . و مردم نیزهمین تجربه را در سائردردها بکار بردند.

دیگران گفته‌اند : بهمانگونه که هرمس[1]، سائر صنائع ، و فلسفه را استخراج نمود، طب نیز از مستخرجات اوست . و برخی گویند : مردم قـو ـ یا ـ قولوس[2] آنرا بدست آورده‌اند ، و دلیل آنرا دواهائی دانندکه یکی‌از ماماپان در بیماری زن پادشاه‌آورده بود. برخی استخراج آنرا بساحران نسبت دهند، و بقولی ، مردم بابل ، و بقولی هندیان ، و بقولی مردم یمن ، و بقولی مردم سیسیل‌آنرا کشف کرده‌اند .

اولین کسیکه در طب سخن راند

بعقیده یحیی نحوی که در تاریخش دیده میشود . آن سخن گویان بترتیب ریاستی که داشتند ، تا دوره جالینوس هشت نفرند : اسلقبیوس اول . غوروس . مینس . برمانیدس ، فلاطن طبیب . اسقلبیوس دوم . بقراط دوم ــ بمعنی نگهدار نفوس ، و جالینوس ــ بمعنای آرام .

یحیی گوید : سالهائیکه از ظهور اسقلبیوس اول ، تا زمان وفات جالینوس ، گذشته پنجهزار وپانصد وشصت سال بوده ودر این سالها میان هریك از آن هشت رئیس فترتهائی بوده است .

اما طبیبانی که در آن فترتها بوده‌اند .

میان اسقلبیوس و غوروس

این طبیبان بودند

سوریدوس . مانیوس. مناویاس[3] . مسیناوس . سفردوس اول . اسقلوس . سمرطیس. انطیمیاخس . افلاطون . آغانیس . ابیقورس طبیب . وگوید :

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٥ این‌کتاب .

۲ــ قه ـ Kos ـ یا ـ Ko جزیرهٔ دراز و باریکیست در بحرالجزایر وبندر کوچکی از قدیم داردکه معروف بوطن بقراط است ، و در بالای شهر یك چشمه و حمام خرابه‌ایست بنام حمام بقراط (ر.ك. قاموس الاعلام ترکی ـ زیر کلمهٔ استانکوی)

۳ــ ش (ساوناس) .

در فترت میان غوروس و مینس

این طبیبان بودند

افینورس . سفودندوس دوم . احطیفون . اسقوریس ، و راوس . اسطمس . موطیمس فلاطن اول ــ طبیب . بقراط اول . و بازگوید :

در فترت میان مینس و برمانیدس

این اطباء بودند

سیمانس . ساوارس . حوراطیمس . مولوقس . سورانیدیقوس . ساموس . میقنلوس دوم . فیطافلون . سوناخس . سونانوس . مامانخس . برمانیدس .

و پس از آن فترتی میان برمانیدس و فلاطن

طبیب بودکه این طبیبان در آن پیدا شدند

اقرن افراغیطی . سجیس . انقلس . فیلس . اغافوطیمس . اکسیدوس . میلسنس .

و در فترت میان فلاطن اول واسقلبیوس دوم

این طبیبان بودند

میلن افراغیطی. ثامسطیوس طبیب. اندروماخس قدیم. افلاغورس . ماخالس.نسطس. منیمورس . غالوس . ماراطناس . افرقلس طبیب . فوثاغورس طبیب . ماحینس . فسطس . غالوس. ماذاموموس.

اسحاق بن حنین گوید : در دوران فلاسفهٔ نامبرده ، این اشخاص بوده‌اند : فوثاغورس . دیوقلیس. بارون . انبادقلس. اقلیدس . طیمانا ناوس . انکسیمانس . ساوری. نالس . ذیمقراطس . که ببقراط و استادش اسلقبیوس ملحق گردید ، و بازگوید : شاعران یونان ، امیروس ، فلقلس ، و ماریس بودند .

محمد بن اسحاق گوید : ما چند نفری از طبیبان را نامبردیم که تصنیفاتشان بما نرسیده ، وکتابی از آنان بعربی نقل نشده جز آنهائی راکه تا این زمان دانسته‌ایم ، وحالا بذکر آن‌طبیبانی میپردازیم که تألیفاتی داشتند ، وکتابهایشان بمارسیده ، و بعربی درآمده است . و از بقراط سرآمد طبیبان شروع مینمائیم .

بقراط ـ با ـ ت ـ هم خوانده میشود

بقراط پسر ابراقلیس ، از شاگردان اسقلبیوس‌بود وهنگام وفاتش سه شاگرد ازخود بجای‌گذاشت ، که ماغارینس ، و وارخس ، و بقراط بودند ، و پس از وفات ماغارینس و وارخس ریاست ببقراط منتهی گردید .

یحیی نحوی گوید : بقراط یگانهٔ دوران خود ، وفاضلی‌کامل ، و سخن‌پرداز ومعلم[1] چیزهای دیگر هم بود ، و بـاو مثل‌زده میشد . طبیب و فیلسوف بود وکارش بآنجا رسید که مردم ویرا پرستش نمودند . و شرح رفتار وکردارش بدرازا میکشد . او بصنعت قیاس و تجربه‌قوتی شگفت‌انگیز بخشیدکه هیچ خورده بینی یارای سخن‌گفتن درآن را ندارد . او یگانه‌کسی بودکه ببیگانان طب آموخته ، و آنان را همچو فـرزندان خود میدانست ، زیرا بیم آنرا داشت که‌علم طب از دنیا رخت بربندد، و همین را درکتاب عهد خودبطبیبان بیگانه خطاب‌کرده ، و آنان را باین نکته آگاه نموده است .

و بگفته دیگران ـ جزسخنان یحیی ـ بنقل از تاریخهای باستانی ، بقراطدر دوران بهمن پسر اردشیر میزیست ، وبهمن برای بیماری‌که پیداکرد ، اورا از شوری‌که درآن بود احضارکرد ، مردم نپذیرفتند وگفتند اگربقراط را از این شهر ببرند ، همگی ازشهر بیرون رویم و درکنار او بجنگ و ستیزه برخیزیم ، و بهمن از روی شفقت بمردم ، او را بحال خودگذاشت .

برگردیم بسخنان یحیی: بقراط هفتمین نفر، ازهشت نفربست‌که از اسقلبیوس اول مرتباً وبدنبال هم مخترع‌طب بوده وهشتمی‌آنها جالینوس بود ،که ریاست باو پایان یافت. جالینوس بقراط را ندیده است ، زیرا از همدیگر ششصد و شصت وپنجسال فاصله داشتند . ویحیی گوید : بقراط نود وپنجسال زندگانی نمود ، که شانزده سالش را بکودکـی ، و دانشجوئی‌گذرانده ، وهفتادو نهسال دیگرعالم و معلم بود، وپس ازوفاتش سه‌فرزند از پشت

۱ ـ ش (المبین العلملسائر الاشیاء) ف (المبین‌المعلم لسائر الاشیاء) .

خود بجا گذاشت که ، ناساوس[1] ، و دراقن[2] ، و دخترش مایاارسیا[3] بود که بر پسرانش در علم و دانش برتری داشت ، و نوادهایش ، بقراط پسر ناساوس[4] وبقراط پسر دراقن[5] بودند و بنوشته اسحاق ، بقراط نود سال زندگانی نمود .

شاگردان بقراط
چه از خاندان او و چه دیگران

لاذن . ماسرجس . ساوری . مکسانوس . فولس . که برجسته‌ترین شاگردانش بود، مانیسون . اسطاث . غورس . سنبلقیوس . ثاثالس .

مفسران کتابهای بقراط
پس از وی تا دوره جالینوس

سنبلیقوس . سطالس ، دیسقوردوس اول . طیماوی فلسطینی . مانطیاس . ارسطراطس دوم . قیاسی بلادیوس . تفسیر کنندهٔ الفصول . و جالینوس .

نام کتابهای بقراط و ترجمه‌ها و شرحها
و تفسیر آنها ، آنچه بزبان عربی درآمده
تفسیرهای جالینوس

کتاب عهد بقراط ، بتفسیر جالینوس ـ حنین آنرا بسریانی درآورده ، و از خود چیزهائی برآن افزود. و حبیش ویحیی‌بن عیسی از آن ترجمهٔ دارند ، در یکمقاله. کتاب الفصول ، بتفسیر جالینوس ـ و حنین آنرا برای محمدبن موسی بعربی ترجمه‌کرد ـ هفت مقاله . کتاب تقدمةالمعرفة ، بتفسیر جالینوس ـ حنین اصل متن ، و عیسی پس از او تفسیر آنرا بعربی درآوردند. کتاب الامراض‌الحادة ، بتفسیر حالینوس ـ پنج مقاله ، که عیسی‌بن یحیی سه مقالهٔ آنرا بعربی ترجمه‌کرد . کتاب الکسر ، بتفسیر جالینوس ـ ترجمهٔ حنین

۱ـ ف (ثاسلوس) . ۲ـ ف (دارقن) . ۳ـ ماناریسا اخبار الحکماء ، قفطی ص ۹٤ . ٤ـ ف (ثاسلوس) . ۵ـ ف (دارقن).

بعربی ، برای محمدبن موسی ، چهار مقاله . کتاب ابیدیمیا ـ جالینوس اولی آنرا در سه مقاله ، و دومی را درسه مقاله ، و سومی را در شش مقاله ، تفسیر نموده ، و از چهارمی و پنجمی و هفتمی تفسیری ندارد ، و ششمی را در هشت مقاله تفسیر نمودکه عیسی‌بن یحیی آنرا بعربی درآورد[1] . کتاب الاخلاط . بتفسیر جالینوس سه‌مقاله ـ و عیسی‌بن یحیی آنرا برای احمدبن موسی بعربی ترجمه‌کرد . کتاب قاطیطون ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، و حنین آنرا برای محمدبن موسی ترجمه‌کرد . کتاب الماء والهواء ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، ترجمه اصل متن بعربی از حنین ، و ترجمه تفسیر از حبیش بن حسن است . کتاب طبیعةالانسان ، بتفسیر جالینوس ـ سه مقاله ، و حنین اصل متن و عیسی‌بن یحیی تفسیر را بعربی ترجمه‌کردند[2] .

ارجیجانس

پیش از جالینوس بوده ، و جالینوس درکتابهای خود نامی از وی برده ، و او را مورد تعرض قرار داده است . ازکتابهای اوست : کتاب ...

جالینوس

پس از ششصد وشصت وپنجسال از بقراط ، جالینوس عرض اندام کرد ، و در دوران خود ریاست باو منتهی گردید و او هشتمین رئیسی است که اولشان اسقلبیادس مخترع طب بود . معلم جالینوس ارمینس رومی است و از اغلوقن نیز آموخته و باو مقالاتی نوشته ، و میانشان مناظره‌هائی بوده است .

جالینوس درمقاله اول کتابش دراخلاق، محاسن وفاداری، وخوبی آنرا ذکرنموده ، و ازگروهی نام برده است که ازگرفتار شدن رئیس خود ، تیره‌بخت و رنجورگردیده ، و وقتیکه ازآنان خواسته‌میشدکه پرده از مساوی‌و معایب‌رفقایشان بردارند ، امتناع ورزیده، و سختترین‌آزارها و شکنجه‌ها را ، با بردباری وشکیبائی تحمل نمودند . و این ماجری

۱ـ درنسخه خطی وجایی دارد (فسرذلك الی‌العربیه عیسی‌بن یحیی) و باتوجه به(الی) کلمه فسر در اینجا همان معنای ترجمه را دارد .

۲ـ درنسخه خطی وجایی دارد (فسرالفص حنین الی‌العربی ، والتفسیر عیسی‌بن یحیی) که در اینجا نیز مراد ترجمه متن از طرف حنین، و تفسیر از طرف عیسی بوده ، و در اقرب‌الموارد زیرکلمه (الترجمه) دارد (التفسیر) .

درسال پانصد و چهارده اسکندری رخ داده‌بود. و صحیحترین چیزیکه دربارهٔ دوره وزمان جالینوس گفته شده ، همین است .

حکایت دیگر

جالینوس در زمان ملوك‌الطوائفی ، ودر دوران قباد پسر شاپور اشغان[1] بود ، که از وفاتش تا این زمان ما، بنا برحسابیکه یحیی نحوی، و پس از او اسحاق‌بن حنین‌نموده ، نهصد سال است .

جالینوس ، نزد پادشاهان مقام ومنزلتی داشت ، ومردمان زیادی از اطراف بسوی او میآمدند ، و ازآنجائیکه طالب آسایش مردم بود ، بشهرها رفت‌وآمد میکرد ، و بیشتر بشهر رومیه[2] میرفت ، زیرا پادشاه آنجا جذام داشت ، و مرتباً او را احضار مینمود . جالینوس با اسکندر افرودیسی بسیار ملاقات داشته ، و اسکندر بوی رأس‌البغل[3] لقب داده بود ، زیرا سری بزرگ داشت .

نام کتابهای جالینوس و ترجمه‌ها و شرحهای آن

محمد بن اسحاق گوید : از خوشبختیهای حنین این بودکه هرچه حبیش بن حسن اعسم[4]، وعیسی‌بن یحیی، ودیگران ترجمه کردند ، بحنین نسبت داده شد ، و اگر بفهرستی

۱ـ اشغان ـ معرب اشکانیان است . ولی درسلسله اشکانیان (۲۵۰ ق‌م ـ تا ـ ۲۲۰ یا ـ ۲۲۶ م) پادشاهی بنام قباد پسرشاپور، درتاریخ‌باستانی ایران‌دیده نمیشود (ر.ك. لغتنامه دهخدا ص ۲۶۶۸ـ۲۶۷۱) .

۲ـ رومیه نام دوشهر . یکی در روم ، و یکی در مدائن ، بوده ، و یاقوت حموی ، رومیه روم را در شمال وغرب قسطنطنیه دانسته و شرح مفصلی دراین‌باره دارد (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۳ـ رأس‌البغل ـکله قاطری .

٤ـ حبیش‌بن حسن اعسم ، نصرانی ، ویکی از شاگردان حنین استکه از یونانی و سریانی بعربی ترجمه مینمود وحنین او را برهمه مقدم میداشت ، و از ترجمه‌هایش اظهار رضایت میکرد .گویند از خوشبختی حنین ، مصاحبتی بودکه با حبیش داشت ، زیرا بیشتر

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

که حنین از کتابهای جالینوس ، برای علی‌بن‌یحیی ترتیب داده ، نظر افکنیم معلوم خواهد شد ، که ترجمه‌های حنین بیشتر بسریانی بوده ، و او در ترجمه‌های عربی دیگران ، پارهٔ اصلاحات یا کنجکاوی‌هائی داشته است .

ترتیب شانزده کتابیکه طبیبان

آنرا بدنبال هم میخوانند

کتاب‌الفرق ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب‌الصناعه ـ ترجمه حنین ـ یکمقاله . کتاب الی طوثون[1] فی‌النبض ـ ترجمه حبیش[2] ، یکمقاله . کتاب الی اغلوقن فی‌التأتی‌لشفاء الامراض ـ ترجمه حنین ، دو مقاله . کتاب‌المقالات الخمس فی‌التشریح ـ ترجمه حنین . کتاب الاسطقصات ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب المزاج ـ ترجمه حنین ، سه مقاله . کتاب القوی الطبیعیة ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب‌العلل والامراض ـ ترجمه حبیش[3] ، شش‌مقاله . کتاب تعرف علل‌الاعضاء الباطنه ـ ترجمه‌حبیش ، شش مقاله . کتاب‌النبض‌الکبیر ـ ترجمه حبیش شانزده مقاله ، در چهار قسمت ؛ و یك مقاله ازآنرا حنین بعربی درآورد . کتاب‌الحمّایات ـ ترجمه حنین ، دومقاله . کتاب‌البحران ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب ایام‌البحران ـ ترجمه حنین ، سه مقاله . کتاب تدبیر الاصحاء ـ ترجمه حبیش شش مقاله . کتاب حیلة‌البرء ـ ترجمه حبیش بعربی ، وشش مقاله اول این‌کتابرا حنین اصلاح نموده ، وچون این‌کتاب در چهارده مقاله است . هشت مقاله دیگر را نیز ، بخواهش محمد بن موسی ، حنین اصلاح کرده است .

دنباله پاورقی از صفحه قبل

ترجمه‌هایش بحنین نسبت داده شده ، و چه بساکه جاهلان چیزی ازکتابهای باستانی بترجمه حبیش میدیدند ، و از روی نادانی ، بگمان اینکه نسخه نویس در نوشتن نام حنین اشتباهی نموده ، برآن خطی‌کشیده ؛ وبجای حبیش ، حنین مینوشتند . وحبیش‌گذشته از ترجمه‌هائیکه از یونانی بعربی دارد . کتابی نیز بنام : کتاب الزیادة فی‌المسائل التی‌لحنین ـ تألیف‌کرده است . (ر.ك. تعلیقات فلوکل ـ ص ۱۳۷) وگویا فلوکل توجه نداشته است‌که این مطالب را ابن‌ندیم ـ چه در اینجا ، وچه درجای دیگر این‌کتاب‌گفته است .

---

۱ ـ ف (طوثرن) . ۲و۳ ـ ف (حنین) .

کتابهای خارج از آن شانزده کتاب

کتاب‌التشریح - پانزده مقاله . وحنین در فهرست خود از ترجمه آن بعربی چیزی نگفته ، و من‌آنرا بترجمهٔ حبیش دیده‌ام . کتاب اختلاف‌التشریح ـ ترجمه حبیش بعربی ، دو مقاله . کتاب تشریح الحیوان المیت ـ ترجمه حبیش بعربی ، یك مقاله . کتاب تشریح الحیوان الحی ـ ترجمه حبیش بعربی ، دو مقاله . کتاب فی علم بقراط بالتشریح - ترجمه حبیش بعربی ، پنج مقاله . کتاب علم ارسطالیس فی‌التشریح ـ ترجمه حبیش ، سه مقاله . کتاب تشریح‌الرحم ـ ترجمه حبیش بعربی، یکمقاله . کتاب حرکات‌الصدروالرئة ـ ترجمه اصطفن بسیل بعربی ، و اصلاحیکه‌حنین برای افتادگیهای‌آن نموده ، سه‌مقاله . کتاب علل‌ـ النفس ترجمه اصطفن بسیل و اصلاح حنین ، برای پسرش دومقاله . کتاب‌الصوت ـ ترجمه حنین بعربی برای محمدبن عبدالملك زیات ، چهار مقاله . کتاب حرکة العضل ـ ترجمه اصطفن بسیل، و اصلاح حنین، دومقاله . کتاب‌الحاجة الی‌النبض ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله. کتاب الحاجة الی‌النفس ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله ، و حنین ترجمهٔ از نصف‌آن دارد . کتاب‌العادات ـ ترجمه حبیش، یکمقاله. کتاب‌آراء بقراط وفلاطن ـ ترجمه حبیش‌بعربی، ده مقاله . کتاب الحرکات المجهوله ـ ترجمه حنین بعربی ، یکمقاله . کتاب الامتلاء ـ ترجمه اصطفن ، یکمقاله . کتاب منافع الاعضاء ـ ترجمه حبیش ، و اصلاح حنین برای افتادگیهائی که داشت ، هفده مقاله . کتاب افضل‌الهیئات ـ ترجمه حنین بسریانی و عربی، یکمقاله . کتاب خصب‌البدن ـ ترجمه حبیش، یکمقاله . کتاب سوءالمزاج‌المختلف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب‌الادویة المفرده ـ ترجمه‌حنین ، یازده مقاله‌کتاب. الاورام‌ـ ترجمه ابراهیم‌بن صلت، یکمقاله . کتاب‌المنی - ترجمه حبیش، دومقاله . کتاب‌المولود لسبعةاشهرـ ترجمه حنین،یکمقاله. کتاب‌المرةالسوداء ـ ترحمه اصطفن ، یکمقاله . کتاب‌ردائة التنفس‌ـ ترجمه حنین‌برای پسرش، سه‌مقاله . کتاب تقدمةالمعرفة ـ ترجمه عیسی‌بن یحیی، یکمقاله. کتاب‌الفصد ترجمهٔ عیسی‌بن یحیی، و ترجمهٔ اصطفن وعیسی . کتاب‌الذبول ـ ترجمه حنین، یکمقاله . کتاب صفات‌لصبی یصرع ـ ترجمه ابن‌صلت بسریانی وعربی، یکمقاله . کتاب قوی الاغذیة ـ ترجمه حنین ، سه‌مقاله . کتاب‌التدبیر الملطف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله ، کتاب الکیموس ـ ترجمه ثابت ، وشملی ، وحبیش بعربی، یکمقاله. کتاب (ادکار) ارسطراطس فی مداواة الامراض ـ ترجمه اسحاق بن حنین[1] . کتاب تدبیر بقراط للامراض الحادة ـ ترجمه

---

۱ ـ ف (حنین بن اسحاق) .

حنین ، یکمقاله . کتاب ترکیب الادویة ـ ترجمه حبیش اعسم ، هفده مقاله . کتاب الادویة المقابلة للادواء ـ ترجمه عیسی بن یحیی ، دو مقاله . کتاب التریاق الی بیسن ـ ترجمه یحیی بن بطریق ، یکمقاله. کتاب الی ثراسابولوس ترجمه حبیش[1] ـ یکمقاله . کتاب الریاضة بالکرة الصغیرة ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب الریاضة بالکرة الکبیرة[2] ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب فی ان الطبیب الفاضل فیلسوف ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب محنة[3] الطبیب ترجمه حنین ، یکمقاله . کتاب الحث علی تعلم الطب ـ ترجمه حبیش ـ یکمقاله . کتاب کتب بقراط الصحیحة ـ ترجمه حنین ، یك مقاله . کتاب مایعتقده رایاً ـ ترجمه ثابت ، یکمقاله. کتاب البرهان ـ این کتاب در پانزده مقاله بوده که موجود از آن .... کتاب تعریف المرء عیوب نفسه ـ ترجمة توما ، و اصلاح حنین ، یکمقاله . کتاب الاخلاق ـ ترجمه حبیش ، چهار مقاله . کتاب انتفاع الاخیار باعدائهم ـ ترجمهٔ حبیش . یکمقاله . کتاب ماذکره افلاطن فی طیماوس ـ که موجود از آن یکمقاله عربی[4] بترجمه حنین است ، و اسحاق سه مقاله باقیمانده را ترجمه کرده است . کتاب فی ان قوی النفس تابعة لمزاج البدن ـ ترجمه حبیش، یکمقاله . کتاب المحرك الاول لایتحرك ـ ترجمه حنین ، یکمقاله . و عیسی بن یحیی ، و اسحاق نیز آنرا ترجمه کرده‌اند . کتاب المدخل الی المنطق ـ ترجمه حبیش ، یکمقاله . کتاب عددالمقاییس ـ ترجمه اصطفن بسیل ، و اسحاق نیز ترجمه از آن برای علی بن یحیی دارد . کتاب تفسیر الثانی من کتب ارسطالیس ـ ترجمه اسحاق بن حنین ، سه مقاله .

روفس

پیش از جالینوس ، و از شهر افسس[5] بود ، و درطب برجستگی ، داشته ، و درمیان مردم افسس فاضلتر از وی دیده نشد . و این کتابها از اوست : کتاب تسمیة اعضاء الانسان ـ یکمقاله . کتاب فی العلة التی یعرض معها الفزع من الماء ـ یکمقاله . کتاب الیرقان والمرار ـ یکمقاله . کتاب الامراض التی تعرض فی المفاصل ـ یکمقاله . کتاب تنقیص اللحم ـ یکمقاله .

---

۱ ـ ف (حنین) . ۲ ـ ش (الصغیرة) . ۳ ـ ش (محبة) .

٤ ـ ف (عشرون مقاله) و ش (عربی مقاله) و ظاهراً این صحیح است چون این کتاب چهار مقاله است .

۵ ـ افسس ـ بفتح اول و سکون دوم وکسر سین با سین دیگر ، شهریست در اناطولی در شصت کیلومتری ازمیر (معجم البلدان ج مستدرك) .

کتاب تدبیر من لایحضره طبیب ـ دومقاله. کتاب الذبحة ـ یکمقاله. کتاب طب بقراط، یکمقاله. کتاب استعمال الشراب ـ یکمقاله. کتاب علاج اللواتی لایحبلن ـ یکمقاله. کتاب فی وصایا حفظ الصحة ـ یکمقاله. کتاب الصرع ـ یکمقاله. کتاب التریاق ـ یکمقاله. کتاب الحمی الربع یکمقاله. کتاب المرّة السوداء ـ دو مقاله. کتاب ذات الجنب و ذات الرئة ـ یکمقاله. کتاب التدبیر ـ دومقاله. کتاب الباه ـ یکمقاله. کتاب الطب ـ یکمقاله. کتاب فی الاعمال التی تعمل فی البیمارستانات ـ یکمقاله. کتاب اللبن ـ یکمقاله. کتاب الفرق ـ یکمقاله. کتاب الباه ـ یکمقاله[1]. کتاب فی الابکار ـ یکمقاله. کتاب فی التین[2] ـ یکمقاله. کتاب الادویة القاتله ـ یکمقاله. کتاب فی تدبیر المسافر ـ یکمقاله. کتاب فی البخر ـ یکمقاله. کتاب فی القئی ـ یکمقاله. کتاب علل الکلی والمثانة ـ یکمقاله. کتاب هل کثرة شرب الدواء فی الولاء نافع ـ کتاب فی الاورام الصلبة، کتاب فی الذَّکَر ـ یکمقاله. کتاب فی علة ذیونوسوس ـ که قیح[3] است، یکمقاله. کتاب الجراحات ـ یکمقاله. کتاب تدبیر الشیخوخة ـ یکمقاله ـ کتاب وصایا الاطباء ـ یکمقاله. کتاب الحقن ـ یکمقاله. کتاب الولادة ـ یکمقاله. کتاب الخلع ـ یکمقاله. کتاب احتباس الطمث ـ یکمقاله. کتاب الامراض المزمنه علی رای بقراط ـ یکمقاله. کتاب فی مراتب الادویة ـ یکمقاله.

فیلغریوس

اسحاق بن حنین نامی از این شخص در تاریخ الاطباء نبرده. و معلوم نیست در چه زمانی بوده، ومن نام این کتابها را از وی بخط عمرو بن فتح دیدم که در یك جزوهٔ نوشته بود: کتاب من لایحضر هم طبیب ـ یکمقاله. کتاب وجع النقرس ـ یکمقاله. کتاب الحصاة ـ یکمقاله. کتاب الماء الاصفر ـ یکمقاله. کتاب وجع الکبد ـ یکمقاله. کتاب القولنج ـ یکمقاله. کتاب الیرقان ـ یکمقاله. کتاب خناق الرحم ـ یکمقاله. کتاب عرق النساء ـ یکمقاله. کتاب السرطان ـ یکمقاله. کتاب صنعة تریاق الملح ـ یکمقاله. کتاب عضة الکلب (الکَلِب) یکمقاله. کتاب علامات الاسقام ـ پنج مقاله. کتاب فی القوباء ـ یکمقاله که ابوالحسن حرانی آنرا ترجمهٔ ناتمامی کرده. کتاب الی... فیما یعرض للثة والاسنان ـ ترجمه ابوالحسن حرانی.

۱ـ ظاهراً مکرر است. ۲ـ ش (فی السن) ونقطه ندارد ظاهراً (الیین) باشد که بمعنی عجز ـ استخوان سرین ـ است (ر.ك اقرب الموارد).

۳ـ قیح ـ زرداب وریم بی‌آمیزش خون (منتهی الارب).

اوریباسیوس

معلوم نیست که پیش از جالینوس، یا بعد از اوبوده، و در تاریخ الاطباء ذکری از اونشده، و این کتابها را او داشته است: کتاب الی ابنه اسطاث ـ نه‌مقاله، بترجمه‌حنین ـ کتاب الی ابنه اوثافیس ـ چهار مقاله، بترجمه حنین. کتاب تشریح الاحشاء ـ یکمقاله. کتاب الادویة‌المستعمله ـ بترجمه اصطفن بسیل. کتاب‌السبعین ـ یکمقاله، ترجمه حنین، و عیسی‌بن یحیی بسریانی.

نام گروهی از طبیبان باستانی که تألیف کمی دارند و زمانشان بدرستی معلوم نیست

اصطفن. جاسیوس: انقیلاوس. مارنیوس. واین گروه از اسکندرانیانند[1] که کتابهای جالینوس را جمع، و مختصر نموده، و گفتارهای او را خلاصه‌کرده‌اند. بویژه شانزده کتاب جالینوس را.

اوارس

درفترت میان اسقلبیوس، و غوروس بوده، واین کتاب‌ازاوست: کتاب‌العلل‌المهلكة، یکمقاله.

افلاطون

صاحب کی[2]، وگویند، وی ازکسانی آموخته بودکه از جالینوس فراگرفته بودند، و این کتاب از اوست: کتاب الکی ـ یکمقاله، و معلوم نیست چه‌کسی آنرا ترجمه‌کرده است.

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤۵۹ این کتاب.

۲ـ کی ـ داغیست که با آهن تافته و جزآن برعضوی نهند. (فرهنگ نفیسی)

ارسیجانس

پیش‌از جالینوس بود. و این‌کتاب از اوست : کتاب طبیعةالانسان ـ یکمقاله ،مترجم آن گمنام است .

معلس[1] حمصی

پیش از جالینوس، و از شاگردان (شاگردان) بقراط بود . و این‌کتاب از اوست : کتاب البول ـ یکمقاله .

فولس اجانیطی

معروف بقوابلی . و این‌کتابها از اوست : کتاب‌الکناش فی‌الطب ـ بترحمه حنین ، یکمقاله . کتاب فی علل‌النساء .

دیسقوریدس عین زربی[2]

ویرا سیاح شهرستانها گویند ، و یحیی نحوی درکتاب تاریخ خود ، ستایش بسیاری از او نموده ، وگوید : جانها بفدایش باد . او صاحب نفس زکیهٔ بود . که برای مردم نفع و سود فراوانی داشت . زحمتهاکشید ، و دوندگیها نمود ، و شهرستانها را در نور دید ، تا علم ادویه مفرده را ، از دشتها ، و جزیره‌ها ، و دریاها ، بدست آورده ، و تصویری از آنها برداشته، و منافع‌آنها را پیش از اینکه پرسشی از آنها شده باشد ، یك‌بیك شرح‌داد . و این‌کتابها از اوست : کتاب الحشائش ـ پنج مقاله، و دو مقاله دیگر درباره جنبندگان و سمیات برآن افزود ، هرچندکه گویند این دو مقاله از او نبوده ، و بـوی نسبت داده شده است . و مترجم‌آن حنین ، و بقولی حبیش است .

اقریطن

معروف بمزین[3] و پیش از جالینوس و بعد از بقراط بود . و این‌کتاب از اوست :

۱ـ ف (مغنس) .   ۲ـ عین زربه ـ شهریست در ترکیه در جنوب شرقی .
۳ـ مزین ـ سرتراش و حجام (فرهنگ نفیسی) .کلیکیه (اعلام‌المنجد) .

کتاب‌الزینة .

اسکندروس

ویرا طرالینوس هم گویند ، و همان اسکندر طبیب است که پیش از جالینوس بود . این کتابها از اوست : کتاب علل‌العین و علاجاتها ـ سه مقاله . و من ترجمهٔ قدیمی آنرا دیده‌ام . کتاب البرسام ـ ترجمه ابن بطریق برای قحطبی . کتاب‌الصغار والحیات‌والدیدان التی تتولد فی‌البطن ـ یکمقاله ، از ترجمه‌های قدیمی است .

سیقالس

این کتاب از اوست : کتاب‌الرحم .

سورنوس حکیم

جایگاهش معلوم نشده، و این کتاب از اوست : کتاب‌الحقن ـ ترجمه اسطاث باصلاح حنین .

نوشته ثابت دربارهٔ بقراطها

از ثابت پرسیدند بقراطها چند نفر بودند ، در جواب گفت : نخستین کسانیکه از نسل اسقلبیوس بودند چهار نفرند ، که از بقراط اول، پسر اغنوسودیقوس تا اسقلبیادس نه پشت ، و از بقراط دوم پسر ابر اقلیدس، پسر بقراط اول ، تا اسقلبیوس نه پشت بود ، و این بقراط دوم باواخر جنگ معروف ببولونیسانس[1] رسید . و از بقراط سوم پسر دراقن پسر بقراط دوم ، تا اسقلبیودس ، پدرانشان بیازده نفر میرسد .
و ازبقراط چهارم که پسر ثالس[2] پسربقراط دوم بود تا اسقلبیادس ، پدرانشان بیازده

۱ـ بولونیسانس Peloponnese جنگ‌تاریخی‌است که ازسال ۴۳۱ ـ تا ـ ۴۰۴ قبل از میلاد، میان اسپارتیان و یونانیان آتن برپا شده و منجر بویرانی‌آتن‌گردید (ر. ك. فرهنگ لاروس) .

۲ـ ف (ثاسلوس) .

پدر میرسید .

وبقراط سوم ، با بقراط چهارم پسر عمو بوده ، و با این ترتیب پدران هریك از این دونفر تا اسقلبیادس ، در شماره یکسان است . و اینرا هم باید دانست[۱] ، که در میان پدران این چهار بقراط ، تاالس[۲] نیز ـ که پدر بقراط دوم است ـ بشمارآمده ، و این پنجنفر کسانی هستند، که مورد احترام وتکریم فراوانند ، ولوآنکه ، برخی از ایشان بر برخی دیگر رحجان ، و شایستگی بیشتری داشته باشد ، وکتابهایشان باندارهٔ رضایت‌بخش است، که ماآنها را تفسیر مینمائیم بی‌آنکه انتساب کتابی بیکی از آنان را مورد توجه قرار دهیم .

وگویند بقراط اول ، پسر اغنوسودیقوس، اول کسی است که طب را برشتهٔ تحریر در آورده، واین دوکتابرا تألیف کرد : کتاب‌الکسر والخلع . کتاب المفاصل . و بقراطدوم ، این چهارکتابرا نوشت : کتاب تقدمةالمعرفة . کتاب‌الفصول ، مقاله اول اپیدیمیا . و مقاله سوم اپیدیمیا . وکتابهائی راکه جالینوس شمرده ، هشت‌کتابی است‌که شش‌کتاب از آنها جلوتر بوده ، وعبارت ازکتاب الکسروالخلع ، وکتاب المفاصل، وکتاب تقدمة المعرفة، و مقاله اول ، و مقاله سوم در اپیدیمیاست . و دوکتاب باقیماندهٔ ، تتمه آن هشت‌کتاب میباشد ، وعبارتست از : کتاب الاهویة والمیاه والبلدان . وکتاب الامراض الحاده و هوـ ماءالشعیر .

گویند برروی اقالیم زمین ، اسقلبیوس دوازده هزار شاگرد داشته ، و او علم طب را شفهی ، و بگفتار میآموخت ، وچون دید خانواده ، و پیروانش رو بکم شدن گذاشتهٔ ، و ازانقراض این صناعت‌بیمناك گردید ، شروع بتألیف کتاب بطور اختصارو ایجاز نمود.....
و بهمین‌جا نقل گفته‌های ثابت بپایان میرسد .

نوآموختگان

حنین

حنین‌بن اسحاق‌عبادی ، کنیه‌اش ابوزید است. وعباد نصرانیان حیره‌اند[۳] و اواز فضلاء درطب ، واز فصحاء درزبان یونانی، و سریانی ، وعربی بود . و برای جمع‌آوری کتابهای

۱ـ ف (وینبغی ان‌یتهم) ش (وینبغی ان‌یفهم) .

۲ـ ف (اومن ثاسلوس) ش (وامرتسالس) .

۳ـ عباد نصرانیان ساکن در حیره‌اندکه بازرگانی شراب داشتند و شعارشان در روز جنگ با شاپور (یا آل عباداللّه بود) ، و بدین سبب ـ عباد ـ نامیده شدند (اعلام‌المنجد) .

باستانی ، بشهرستانها رفته ، وبروم مسافرت نموده ، وبیشتر ترجمه‌هایش برای بنوموسی بود . ودر روز سه شنبه ششم صفر سال دویست و شصت ، مطابق با روز اول کانون الاول سال یکهزار ویکصد و پنجاه تاریخ اسکندر رومی وفات یافته، و بجز ترجمهٔ که از کتابهای باستانی دارد، این کتابها از اوست : کتاب احکام الاعراب علی مذاهب الیونانیین ـ دومقاله. کتاب المسائل فی الطب للمتعلمین ـ و حبیش اعسم شاگردش ، بر آن چیزهائی افزود . کتاب الحمام ـ یکمقاله. کتاب اللبن ـ یکمقاله . کتاب الاغذیة ـ سه‌مقاله . کتاب علاج العین ـ ده مقالهٔ خوب است . کتاب تقاسیم علل العین ـ یکمقاله . کتاب اختیار ادویة علل العین ـ یکمقاله . کتاب علاج امراض العین بالحدید ـ یکمقاله . کتاب الات الغذاء ـ سه‌مقاله . کتاب کتاب الاسنان واللثة ـ یکمقاله . کتاب الباه ـ یکمقاله . کتاب تدبیر الناقه ـ یکمقاله . کتاب معرفة اوجاع المعدة و علاجها ـ دو مقاله . کتاب فی المد والجزر ـ یکمقاله . کتاب فی السبب الذی صارت میاه البحر له مالحة ـ یك مقاله . کتاب الالوان ـ یکمقاله . کتاب فی البول ـ علی طریق المسئلة والجواب ـ یکمقاله . کتاب المولودین لثمانیه اشهر ـ یکمقاله که برای امولد[1] متوکل تألیف کرد . کتاب التریاق ـ دو مقاله. کتاب العین ـ بصورت سؤال وجواب ـ سه‌مقاله . کتاب ذکر ماترجم من الکتب ـ دومقاله . کتاب قاطیغوریاس علی رأی ثامسطیوس ـ یکمقاله . کتاب رسالته الی الطیفوری فی قرص الورد . کتاب القروح[2] و تولده ـ یکمقاله . کتاب الاجال ـ یکمقاله. کتاب تولدالنار بین الحجرین ـ یکمقاله . کتاب تولد الحصاة ـ یکمقاله. کتاب اختیار الادویة المجربة[3] یك‌مقاله . کتاب الی ابن المنجم فی استخراج کمیة[4] کتب جالینوس .

قسطا

بن لوقا بعلبکی ، که برای فضل، و شرافت ، وبرجستگی او در صناعت طب، میبایستی ویرا برحنین مقدم داشته باشیم ولی بخواهش دوستان حنین را پیش انداختیم ، وهردو از دانشمندان بشمار میرفتند . قسطا از کتابهای باستانی ترجمه‌هائی دارد ، و در بسیاری از علوم ، چون طب ، و فلسفه ، وهندسه ، و اعداد ، و موسیقی ، باندازهٔ مهارت داشت که قابل طعنه نبود. درزبان یونانی فصیح، ودرعربی خوش‌بیان بود. و درپیش یکی ازپادشاهان ارمنستان وفات یافت . واز همانجا جواب نامهٔ راکه ابوعیسی بن منجم دربارهٔ نبوت محمد علیه السلام باو نوشته بود داده ، ودرهمانجا کتاب الفردوس فی التاریخ ـ را تألیف کرد . و گذشته از ترجمه ، وتفسیر . وشرحهائیکه دارد ، این کتابها نیز از اوست : کتاب الدم .

۱ ـ امولد بکنیزکی گویند که از اربابش فرزندی آورده باشد (ر.ك منتهی الارب).
۲ ـ ف (القرح) . ۳ ـ ف (المحرقة) . ٤ ـ ش (کتبه) .

كتاب البلغم . كتاب الصفراء . كتاب السوداء . كتاب المرايا المحرقة . كتاب السهر . كتاب فى الاوزان والمكاييل . كتاب السياسة ــ سه‌مقاله . كتاب علة موت الفجأة . كتاب الاعداد . كتاب معرفة الخدر وعلاجه. كتاب ايام البحران. كتاب علل الشعر . كتاب الفصل بين النفس والروح. كتاب الباه . كتاب العلة فى اسوداد الحبش وتغيره من الرش . كتاب فى المروحة واسباب الريح. كتاب فيما يشترك فية الاخلاط الاربعة . كتاب الفرسطون . كتاب فى الاستدلال بالنظر الى اصناف البول . كتاب المدخل الى المنطق . كتاب العمل بالكرة النجومية . كتاب نوادر ــ اليونانيين ــ بترجمه خود او. كتاب شرح مذاهب اليونانيين . كتاب المدخل الى علم الهندسة. كتاب رسالته فى الخضاب . كتاب رسالته فى قوانين الاغذية . كتاب شكوك كتاب اقليدس . كتاب الفصد ــ درهجده باب. كتاب المدخل الى علم النجوم . كتاب الحمام . كتاب الفردوس فى التاريخ . كتاب رسالته فى استخراج مسائل عدديات من المقالة الثالثة من اقليدس. كتاب تفسيره لثلاث مقالات و نصف من كتاب ذيوفنطس فى المسائل العددية .

يوحنابن ماسويه

ابوزكريا يحيى‌بن ماسويه ، از طبيبان فاضلى است كه نزد پادشاهان مرتبتى داشت ، و از علما ومصنفان بود ، بمأمون ، و معتصم ، و واثق و متوكل خدمت كرد . بخط حكيمى خوانده‌ام كه ابن حمدون نديم ، در محضر متوكل با ابن ماسويه شوخيهاى تحقير آميزى نموده ، و ابن ماسويه باو گفت: اگر بجاى جهلى كه دارى عقل بود وآنرا بريكصد خنفساء تقسيم ميكردند ، هريك ازآنها عاقلتر از ارسطو بود . وفات يحيى‌بن ماسويه در.... واين كتابها ازاوست : كتاب الكمال والتمام . كتاب الكامل . كتاب الحمام . كتاب دفع‌ضرر الاغذية. كتاب الاسهال . كتاب علاج الصداع . كتاب السدر والدوار . كتاب لم‌امتنع الاطباء من علاج ــ الحوامل فى بعض شهور حملهن . كتاب محنة الطبيب . كتاب مجسة العروق . كتاب الصوت و ــ البحة . كتاب ماء الشعير ــ كتاب الفصد والحجامة . كتاب المرة السوداء . كتاب علاج النساء التى لايحبلن . كتاب السواك والسنونات . كتاب اصلاح الادوية المسهلة . كتاب الحميات ــ مشجر كتاب القولنج . كتاب ....

يحيى بن سرافيون

تمام تأليفاتش بسريانى بود . واز دولتيان بشمار ميرفت ، و اين دوكتاب خود را

درطب بعربی ترجمه کرد : کتاب کناش یوحناالکبیر ـ دوازده مقاله ـ کتاب الکناش الصغیر ـ هفت مقاله .

علی بن زیل ـ بالام

ابوالحسن علی بن سهل طبری ، کاتب مازیار بن قارن بود ، و همینکه بردست معتصم اسلام آورد، معتصم اورا بخود نزدیك نموده، وفضلش درمقر خلافت آشکار گردید ، ومتوکل ویرا در جرگه ندیمان خود در آورد، زیرا در ادب مقامی داشت . واین کتابها از اوست؛ کتاب فردوس الحکمة ـ در هفت نوع ، و هر نوعی مشتمل برسی مقاله وآن مقالهها مشتمل برسیصد وشصت باب است ، کتاب تحفة الملوك . کتاب کناش الحضرة . کتاب منافع الاطعمة والاشربة والعقاقیر .

عیسی بن ماسه

از طبیبان برجسته بوده ، و این کتابهـا از اوست : کتاب قوی الاغذیه . کتاب من لایحضره طبیب .

جورجس

پدر بختیشوع ، از بزرگان دولت واز فضلا بوده ، و این کتاب از اوست : کتاب الکناش المعروف .

سلمویه ابن بنان

از فاضلان برجستهٔ بودکه بمعتصم خدمت کـرده و بوی اختصاص داشت . تا جائیکه معتصم هنگام وفـات سلمویه گفت، من هم باو ملحق خواهم شد، زیرا او حیات مرا در دست داشت و بدن مرا اداره میکرد . ازکتابهای اوست:....

بختیشوع

مکنی بابوجبرئیل ، و نام پدرش جبریل و از مشاهیر معروفی است که نزدپادشاهان برهمه تقدم داشت. و برشید، امین، مأمون ، معتصم، واثق ومتوکل خدمتها کرد، وازطبابت

مقداری اندوخته بدست آورد که هیچکسی بآن مقدار دستیابی پیدا نکرد . و خلفا درباره زنان بچه‌دار خود، بوی اطمینان میکردند واخبارش در همه‌جا شهرت دارد . و ازکتابهای اوست : کتاب التذکره ـ که برای پسرش جبرئیل تألیف کرد .

مسیح دمشقی

نامش ابوالحسن، وبیش ازاین چیزی درباره اوبدست نیامده. وازکتابهای اوست...

اهرن کشیش

از دولتیان است، وکتاب خودرا بسریانی تألیف کرده ،که ماسرجیس آن را ترجمه نمود . و این کتاب از اوست : کتاب الکناش ـ وآنرا در سه مقاله درآورد ، و ماسرجیس دومقاله برآن افزود.

ماسرجیس

از طبیبان‌و مترجمان‌سریانی بعربی است، واین کتابها از اوست : کتاب قوی‌الاطعمة و منافعها و مضارها . کتاب قوی‌العقاقیر . ومنافعها و مضارها .

سابور بن سهل

رئیس بیمارستان جندیسابور[1] و ازفضلا وعلماء برجستهٔ بود . واین کتابها از اوست: کتاب الاقرباذین ـ که در تمام بیمارستانها و دواخانه‌ها بآن عمل نمایند ، و در بیست ودو باب است . کتاب قوی‌الاطعمة و مضارها و منافعها . سابوربن سهل نصرانی از دنیا رفت ، و وفاتش در روز دوشنبه نه روز بآخر ذی‌الحجه سال دویست و پنجاه وپنج بود.

ابن قسطنطین

نامش عیسی ، وکنیه‌اش ابوموسی ، از طبیبان بافضل بود . و این کتاب از اوست : کتاب البواسیر و عللها و علاجاتها .

عیسی بن ماسرجیس

و این کتابها از اوست : کتاب الالوان . کتاب الروایح والطعوم .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٤١ این کتاب .

عیسی بن علی

از شاگران حنین، و از فضلاء بود . و این کتاب از اوست : کتاب المنافع التی تستفاد من اعضاءالحیوان .

حبیش بن حسن اعسم

از نصرانیان ، و یکی از شاگردان حنین ، و از مترجمان سریانی بعربی بود ، و حنین ویرا برهمه مقدم میداشت و بزرگواریش راستایش، واز ترجمه‌هایش اظهاررضایتمندی مینمود و گذشته از ترجمه‌هایش این کتاب از اوست : کتاب‌الزیادةفی‌المسائل التی لحنین.

عیسی بن یحیی

ابن ابراهیم ، از شاگـردان حنین ، و مترجمان بسیار خوبـی بود ، و گذشته از ترجمه‌هایش این کتابها از اوست .....

طیفوری طبیب

حنین برای او چندین کتاب در طب ترجمه نموده، و از فضلاء برجسته‌ایست که بخلفا خدمتها داشته ، و این کتابها از اوست .....

علاجی

معروف بیحیی بن ابوحکیم ، از طبیبان معتضد ، و این کتاب از اوست : کتاب‌التدبیر الابدان النحیفة التی غلبت علیها الصفراء ـ و آنرا برای معتضد تألیف کرد .

ابن صهار بخت[1]

نامش عیسی ، واز مردم جندیسابور است . واین کتاب از اوست : کتاب قوی‌الادویة المفردة علی‌الحروف .

۱ــ یعنی چهار بخت (ر.ك. لغتنامهٔ دهخدا) .

ابن ماهان

معروف بیعقوب سیرافی ، و معلوم نیست در چه زمانی بوده، و این کتاب از اوست: کتاب السفر والحضر فی‌الطب ـ نازك است .

برمیگردیم بکسانیکه بعد از حنین بودند

کسانی‌راکه پیش ازاین گفتیم ، برای این بودکه درعلم و در زمان بهم نزدیك‌بودند و از اینجا بذکر کسانی میپردازیم‌که پیوسته بحنین بودند ، زیراکه او برهمکنان خود ریاست داشت .

اسحاق بن حنین

ابویعقوب اسحاق بن حنین ، همانند پدرش در فضل و درستی ترجمه اززبان یونانی و سریانی بعربی بود، و در عربیت بیش از پدر فصاحت داشت ، وبهمان خلفاء و رؤسائیکه پدرش خدمت‌کرده بود ، او نیز خدمت‌کرده، به ویژهٔ ابوالقاسم‌بن عبیدالله. وازخاصان او بشمار میرفت ، و ابوالقاسم اسرار خود را نزد او فاش میداشت . در اواخر عمر گرفتار فلج شده و درهمان بیماری درگذشت . وفاتش در ماه ربیع‌الاخر سال دویست و نود و هشت بود ، و گذشته از ترجمه کتابهای باستانی ، این‌کتابها از اوست : کتاب الادویة المفردة ـ علی‌الحروف . کتاب الکناش اللطیف . کتاب تاریخ الاطباء . کتاب الادویة المفردة .

ابوعثمان دمشقی

ابوعثمان سعید بن یعقوب دمشقی ، از مترجمان ماهر است‌که همیشه با علی‌بن‌موسی بود ، وگذشته از ترجمه‌هائیکه دارد ، این‌کتابها از اوست ...

ساهر

نامش یوسف ، و در دوران مکتفی بود ، و این‌کتاب از اوست : کتاب الکناش ـ و این‌کتاب بنام او معروف ، و بوی نسبت داده شده است

رازی

ابوبکر محمدبن زکریا رازی، از مردم ری‌که یگانهٔ دهر، و فرید عصر خود در تمام علوم باستانی، بویژه در طب بود، و همیشه بسیاحت شهرستانها میرفت، وبا منصوربن اسماعیل دوستی صادقانهٔ داشت، و برای او: کتاب المنصوریه ــ را تألیف‌کرد.

محمدبن حسن وراق بمن گفت، یکی از مردمان ری‌که از مشایخ بزرگوار آنجا بود، درجواب سئوال من دربارهٔ رازی اظهار داشت: او پیرمردیست‌که سربزرگ وگردی دارد، و هنگامیکه بمجلس درس درآید، شاگردانش زیر دست او مینشینند، و شاگردان شاگردانش پایین‌تر از آنها جای‌گیرند، سپس سائر شاگردان قرار دارند. هرگاه حاجتمندی بآن مجلس‌آید، باولین نفریکه برخوردکند حاجتش‌را در میان‌گذارد، اگر شنونده درآن زمینه چیزی بداند، و اگر معلوماتی نداشت، بدیگران روی‌آورد، و اگر از آنها نیز جوابی بدست نیاورد، خود رازی بسخن درآید و جوابش را میدهد. تفقد و مهربانی نسبت بهمه‌کس، بویژه فقراء و بیماران داشته، از حالشان جویا، و بعیادتشان میرفت، ومقرر یهای کلانی برای‌آنها گذاشته بود ــ وبازگوید: هیچوقت از خواندن‌کتاب، و نوشتن و نسخه برداری جدائی نداشت، و نشدکه بر وی درآیم و او را مشغول بنوشتن و پاکنویسی نبینم. و چون زیاد باقلا میخورد، رطوبتی در دیدگانش پیدا شدکه منجر بکوری او در اواخر عمر گردید، و میگفت، من فلسفه را بربلخی قرائت داشته‌ام.

خبر فلسفه این بلخی

این شخص از مردم بلخ بود. و همیشه بجهانگردی، و مسافرت بشهرها اشتغال داشت. فلسفه وعلوم باستانی‌را بخوبی میدانست. وگویندکتابهای فلسفه او را رازی بخود بست. ومن در بسیاری ازعلوم چیزها بخط او دیده‌ام‌که همه‌آنها مسوده، ویا دستورهائی بودکه‌بصورت یك‌کتاب تمام دردست مردم دیده نمیشد، وگویند درخراسان‌کتابهای اووجود دارد. و این شخص در زمان رازی بود.

مردی‌که بشهیدبن الحسین معروف است

وکنیه‌اش ابوالحسن و دنبالهٔ فلسفهٔ او را در علم داشت، و از خود تصنیفاتی دارد، و میان او و رازی مناظره‌هائی بوده، و هریك بردیگری ردی دارد.

تصنیفات رازی که از فهرست

خود او نقل میشود

کتاب البرهان ــ دو مقاله ، اولی هفده فصل ، و دومی ، دوازده فصل . (کتاب الطب الروحانی ــ بیست فصل) . کتاب ان للانسان خالقا حکیما ــ یکمقاله . کتاب سمع الکیان ــ یکمقاله . کتاب المدخل الی المنطق و هوایساغوجی . کتاب جمل معانی قاطیغوریاس . کتاب جمل معانی انالوطیقا الاولی الی تمام القیاسات الحملیه . کتاب هیئة العالم . کتاب الردعلی من استقل بفصول الهندسة . کتاب اللذة ــ یکمقاله . کتاب فی السبب[1] فی قتل ریح السموم اکثر الحیوان ــ یکمقاله . کتاب ماجری بینه و بین سیس المنانی . کتاب فی الخریف والربیع . کتاب فی الفرق بین الرؤیا المنذرة و بین سائر ضروب الرؤیا . کتاب الشکوک علی جالینوس . کتاب کیفیات الابصار . کتاب الرد علی الناشئی فی نقضه الطب . کتاب فی ان صناعة الکیمیا الی الوجوب اقرب من الامتناع .

محمدبن اسحاق گوید : اینها ازآن دوازده کتابی است که ما درجای خود یا کتابهای دیگری که او در صناعت دارد ، ذکر کرده‌ایم و کسی که بخواهد برآن آگاهی یابد بمقاله دهم مراجعه کند. انشاءالله .

کتاب الباه ــ یکمقاله . کتاب المنصوری فی الطب ــ که برای منصوربن اسماعیل (بن نوح بن نصر ــ از ملوك خاندان سامان) ، تألیف کرد ، مشتمل بر ده‌مقاله . کتاب الحاوی ویسمی الجامع الحاصر لصناعة الطب ــ که دارای دوازده قسمت است ، قسم اول ــ درمعالجه بیماران و بیماری . قسم دوم ــ در حفظ الصحه . قسم سوم ــ در رئه و شکست بندی و جراحت . قسم چهارم ــ در قوای دواها و غذاها و تمام موادیکه در طب مورد نیاز است . قسم پنجم ــ در ادویه مرکب . قسم ششم ــ در صناعت طب . قسم هفتم . در دواسازی طبی و دواجات ورنگ وطعم، و بوی آنها . قسم هشتم ــ دربدن انسانی. قسم نهم ــ در وزن و کیل. قسم دهم در تشریح ومنافع اعضاء ــ قسم یازدهم ــ دراسباب طبیعیهٔ که درصناعت طب لازم است . قسم دوازدهم ــ در ورود بصناعت طب ، که در دو مقاله است اولی ــ نامهای طبی ــ و دومی اوائل طب . کتاب فی استدراك ما بقی من کتب جالینوس مما لم یذکره حنین ولا جالینوس فی فهرسته ، یکمقاله . کتاب فی ان الطین المنتقل بهفیه منافع ، یکمقاله . کتاب فی ان الحمیة المفرطة تضر بالابدان ، یکمقاله . کتاب فی الاسباب الممیلة لقلوب الناس عن افاضل الاطباء الی اخسائهم . کتاب مایقدّم من الفواکه والاغذیة و مایؤخر . کتاب علی احمد بن الطیب

۱ـ ف (فی سبب) .

فیماردبه‌علی جالینوس فی امرالطعم‌المر . کتاب‌الرد علی‌المسمعی المتکلم فی‌رده علی‌اصحاب الهیولی ، کتاب‌الرد علی جریرالطبیب فیما خالف فیه من امر التوت الشامی بعقب‌البطیخ. کتاب فی‌نقض‌کتاب انابوا الی فرفوریوس فی‌شرح مذاهب ارسطالیس فی‌العلم الالهی . کتاب فی‌الخلاء و الملاء و هما الزمان و المکان . کتاب‌الصغیر فی‌العلم الالهی . کتاب الهیولی المطلقة و الجزئیة . کتاب الی ابی القاسم البلخی فی الزیادة علی جوابه و علی جواب هذاالجواب . کتاب الرد علی ابی القاسم البلخی فی نقضه المقالة الثانیة فی‌العلم الالهی . کتاب‌الجدری والحصبة . کتاب‌الحصی فی‌الکلی والمثانة . کتاب الی من لایحضره طبیب . کتاب الادویة الموجودة بکل مکان . کتاب الطب الملوکی . کتاب التقسیم والتشجیر . کتاب اختصارکتاب النبض‌الکبیر لجالینوس . کتاب‌الرد علی الجاحظ فی نقض‌الطب . کتاب مناقضة الجاحظ فی‌کتابه فی فضیلةالکلام . کتاب الفالج . کتاب اللقوة . کتاب هیئةالکبد . کتاب النقرس وعرق‌المدینی . کتاب هیئةالعین. کتاب الانثیین. کتاب‌هیئةالقلب . کتاب هیئةالسماخ. کتاب اوجاع المفاصل ـ بیست ودوفصل . کتاب اقراباذین . کتاب الانتقاد والتحریر علی‌ـ المعتزلة . کتاب الخیارالمر . کتاب‌کیفیة الاغتذاء . کتاب ابدال الادویة . کتاب خواص الاشیاء . کتاب الهیولی الکبیر . کتاب سبب‌وقوف الارض وسطالفلک . کتاب‌سبب تحرک‌الفلک علی استدارة . کتاب فی‌نقض‌الطب الروحانی علی‌ابن الیمان . کتاب فی‌انه لایمکن ان‌یکون العالم لم‌یزل علی‌مثال ما نشاهده . کتاب فی‌ان‌الحرکة لیست مرئیة بل معلومة . کتاب فی‌انـ الجسم یحترک من ذاته و ان‌الحرکة مبداء طبیعته . کتاب فی الشکوک التی علی برقلس . کتاب تقسیم الامراض واسبابها وعلاجاتها علی‌الشرح . کتاب تفسیرکتاب فلوطرخس فی‌تفسیر کتاب طیماوس . کتاب نقضه علی سهیل البلخی فیما ناقضه به من‌اللذة . کتاب فی‌العلة التی‌ـ لهایحدث الورم من‌الزکام فی‌رؤس بعض‌الناس . کتاب فی التلطف فی‌ایصال العلیل الی بعض شهواته . کتاب‌العلة فی خلق السباع والهوام . کتاب علی‌ابن الیمان[2] فی‌نقضه (نقضه) علی‌ـ المسمعی فی‌الهیولی . کتاب نقض نقض‌کتاب‌التدبیر . کتاب النقض علی الکیال فی‌الامامة . کتاب اختصارکتاب حیلة البرء لجالینوس . کتاب تلخیصه لکتاب العلل والامراض . کتاب تلخیصه لکتاب‌المواضع الالمة . کتاب‌نقض نقض البلخی للعلم الالهی . کتاب رسالته فی‌قطرـ المربع . کتاب فی‌ان جواهر لااجسام . کتاب فی‌السیرة الفاضلة . کتاب فی وجوب الادعیة . کتاب فی‌الاشفاق علی‌اهل‌التحصیل من‌المتکلمین والمتفلسفین . کتاب الحاصل‌فی‌العلم الالهی. کتاب رسالته فی‌العلم الالهی ـ ناژک . کتاب دفع مضار الاغذیة . کتاب علی سهیل‌البلخی

۱ـ۲ ـ ش (التمار)

فی‌تثبیت‌المعاد . کتاب فی‌علة جذب حجرالمغناطیس . کتاب فی ان‌النفس لیست بجسم . کتاب النفس ـ بزرگ . کتاب فی‌النفس ـ کوچك . کتاب میزان‌العقل. کتاب فی‌السکر ـ دو مقاله . کتاب القولنج ـ یکمقاله . کتاب السکنجبین ـ یکمقاله . کتاب تفسیر تفسیر کتاب جالینوس لفصول بقراط . کتاب الفصول ویسمی بالمرشد . کتاب الابنة و علاجها . کتاب نقض کتاب ـ الوجود لمنصوربن طلحه . کتاب فیمایردبه اظهار مایدعی من عیوب الانبیاء . کتاب فی ان ـ للعالم خالقا حکیما . کتاب فی آثار الامام الفاضل المعصوم . کتاب فی الاوهام والحرکات ـ والعشق . کتاب فی‌استفراغ المحمومین قبل‌النضج . کتاب الامام والمأموم والمحقین . کتاب خواص التلامیذ . کتاب شروط النظر . کتاب الاراء الطبیعیة . کتاب ترتیب اکل الفواکه . کتاب خطأغرض‌الطبیب . کتاب مایعرض فی‌صناعة الطب . کتاب السیرةالفاضله . اشعاره فی ـ العلم الالهی. (نقل) کتاب الاس[۱] لجابر الی‌الشعر . قصیدة فی‌المنطقیات . قصیدة فی‌العظة ـ الیونانیه .

چیزهائی راکه رازی رساله نامید

رساله فی‌التعری والتدثر . رساله فی‌الترکیب . رساله فی‌الجبر و کیف یساق الیه وعلامة الحق فیه . رساله فیمالایلصق مما یقطع من‌البدن وان‌صغر ومایلصن من الجراحات وان کبر . رساله فی‌تبرید الماء علی‌الثلج وتبرید الماء یقع‌الثلج فیه. رساله فی‌المنطق . رساله فی‌تعطیش‌السمك والعلةفیه. رساله فی کیفیةالنحور[۲] . رساله‌فی‌العلة التی لهالایوجد شراب یفعل‌الشراب الصحیح بالبدن . رساله فی‌غروب الشمس والکواکب و ان ذلك لیس من اجل حرکةالارض بل حرکةالفلك . رساله فی‌انه لایتصور لمن لاریاضةله بالبرهان ان ـ الارض کریة و ان‌الناس حولها . رساله فی‌فسخ ظن من توهم ان‌الکواکب لیست فی‌نهایة ـ الاستدارة. رساله فی‌البحث عن‌الارض‌الطبیعیة هی‌الطین ام‌الحجر. رساله فی‌تثبیت‌الاستحالة. رساله فی‌العطش و ازدیاد الحرارة لذلك . رساله فی‌العادة و آنها تحول طبیعة . رساله فی‌العلة التی من اجلها تضیق النواظر فی‌النور و تتسع فی‌الظلمة . رساله فی‌العلة التی زعم بعض‌الجهال ان‌الثلج‌یعطش . کتاب[۳] فی‌اطعمةالمرضی . کتاب مااستدرکه من‌الفصل فی‌الکلام فی‌القائلین بحدوث‌الاجسام[۴] علی القائلین بقدمها . کتاب فی ان‌العلل الیسیرة بعضها اعسر تعرفاً وعلاجاً من‌الغلیظه. رساله فی‌العلل[۵] المشکلة . کتاب فی‌العلة التی ترك[۶]لها بعض‌الناس و عوامهم‌الطبیب و ان‌کان حاذقاً . رساله فی‌ان الطبیب الحاذق لیس هومن قدر علی ابراء

۱ ـ ف (الاثنیین) . ۲ـ ف (النحو) . ۳ـ ف (رساله) .
٤ ـ ش (الاسلام) . ٥ـ ف (العلة) . ٦ـ ف (یذم) .

جمیع العلل وان ذاك لیس فی الوسع . رسالته فی العلل القاتلة لعظمها والقاتلة لظهورها بغتة. رسالته فی ان الصانع المستغرق بصناعة معدوم فی جل الصناعات الا فی الطب خاصة والعلة التی من اجلها ظهر ذلك فی صناعة الطب . کتاب المشجر فی الطب علی طریق کناش . رسالته فی العلة التی من اجلها صار ینجح جهال الاطباء والعوام والنساء فی المدن فی علاج بعض الامراض اکثر من العلماء و عذر الطبیب فی ذلك . رسالته فی محنة الطبیب و کیف ینبغی ان یکون حاله فی نفسه و بدنه وشربه . مقالة فی مقدار مایمکن ان یستدرك فی احکام النجوم علی رأی الفلاسفة الطبیعیین ، و من لم یقل منهم ان الکواکب احیاء .

فهرست رازی بهمین جا تمام میشود .

ابوسعید سنان بن ثابت بن قره حرانی

نسب پدرش را پیش از این گفته‌ایم . وی از طبیبان برجستهٔ بودکه القاهر وی‌را باسلام دعوت نمود ، و او فرارکرد ، و سپس از ترس اسلام آورد ، و بخراسان رفت ، و پس از برگشتن، درسال سیصد وسی‌ویك ـ اول ماه ذیحجه ـ دربغداد مسلمان وفات‌یافت. و این کتاب از اوست : کتاب .....

ابوالحسن بن سنان بن ثابت بن قره

طبیب حاذقی بود ، و دریازدهم ذی‌القعده سال سیصدوشصت وپنج درگذشت ، و این کتاب از اوست : کتاب التاریخ ـ از سال دویست ونود وپنج تا زمان وفاتش .

ابوالحسن حرانی

نامش ثابت بن ابراهیم بن هارون[1] . از طبیبان حاذق وبا اصابت نظر بود ، ولی خست بسیاری درفن خود داشت . وفاتش در... و این کتابها از اوست : اصلاح مقالات من کتاب یحیی بن سرافیون . ونقل مالبنی فیلغریوس . کتاب جوابات مسائل سئل عنها .

۱ ـ ف (از هرون) .

نام کتابهای هند در طب که بزبان

عربی موجود است

کتاب سسرد ــ ده مقاله ، که یحیی بن خالد دستور تفسیر آنرا بمنکه هندی در بیمارستان داد و بمنزله کناش است[۱]. کتاب استانگر الجامع ــ بتفسیر ابن‌دهن. کتاب سیرك ــ ترجمه عبدالله بن علی از فارسی بعربی ، چون در ابتدا از هندی بفارسی ترجمه شده بود . کتاب سندستاق ــ بمعنای زبدهٔ رستگاریها ، بترجمه ابن‌دهن رئیس بیمارستان . کتاب مختصر للهند فی العقاقیر . کتاب علاجات الحبالی للهند. کتاب توقشتل ــ در آن صد درد صد درمان است. کتاب روسا[۲] الهندیة فی علاجات النساء . کتاب السکر للهند . کتاب اسماء عقاقیر الهند. ترجمه منکه برای اسحاق بن سلیمان . کتاب نابی الهندی فی اجناس الحیات و سمومها . کتاب التوهم فی الامراض والعلل ــ تألیف توقشتل هندی .

نام کتابهای فارسیان در طب

از مشاهیر طبیبان دوران پادشاهان ایران که تألیفاتشان

بما رسیده و بعربی درآمده است .

تیادورس

نصرانی بود ، و شاپور ذوالاکتاف برای اوکلیسائی در شهرش بنا نمود ، و بقولی پایه‌گذار آن بهرام‌گور بوده ، و از وی این کتاب بعربی ترجمه شده است : کتاب کناش تیادورس .

۱ــ کناش مجموعه دفتر مانندی است که فوائد پزشکی گوناگونی در آن ذکر میشود (اقرب‌الموارد ــ فرهنگ نفیسی) .
۲ــ ش (دوبنی) .

تیادوق[1]

این شخص طبیب حجاج‌بن یوسف بود و بملك .... پیوست .

۱ ـ تیادوق از طبیبان صدر اسلام ، ودر دولت اموی مشهور ، و طبیب مخصوص حجاج بن یوسف بود ، شاگردان بزرگواری داشت‌که بعد از وی برجستگی یافتند ، و برخی دوره بنی‌عباس را ادراك کردند‌مانندفرات‌بن شحنا‌تا طبیب عیسی‌بن موسی‌که در دوران منصور وفات یافت (ر.ك. تعلیقات فلوکل ص ۱۴۷) .

هشتمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء در سائر علوم باستانی و جدید

تألیف

محمدبن اسحاق ندیم معروف بابوالفرج

بن ابو یعقوب وراق

حكاية خط للمصنف

عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

هشتمین مقاله در اینجاست

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله هشتم - از کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر :

سه فن : فن اول

در اخبار مسامران و افسانه‌گویان و نام کتابهائیکه در اسمار

و افسانه تألیف کرده‌اند

محمدبن اسحاق گوید : فارسیان اول ، تصنیف کنندگان اولین افسانه بوده ، و آنرا بصورت کتاب درآورده ودرخزانه‌های خود نگاهداری. وآنرا اززبان حیوانات نقل‌وحکایت مینمودند . و پس از آن پادشاهان اشکانی ،که دومین سلسله پادشاهان ایرانند ، آنـرا بصورت اغراق‌آمیزی درآورده ، و نیز چیزها برآن افزوده ، و عربان آنـرا بزبان خود

گردانده ، و فصحاء وبلغاء عرب ، شاخ و برگهایش را زده ، و بـا بهترین شکلی برشته تحریر درآوردند . ودر همان زمینه و معانی کتابهائی تألیف کردند .

اولین کتابیکه در این معنا تألیف شده ، کتاب هزار افسانه ـ بمعنی هزار خـرافات است . وسبب تألیفش این بود که یکی از پادشاهان ، اگرزنی میگرفت ، پس از یکشب که با او نزدیکی مینمود ، ویرا بقتل میرسانید، و دختری از شاهزادگان بنام شهرزادگرفت که بسیار خردمند و باهوش بود ، و همینکه او را بـدست آورد ، آن دختر زبان بگفتن افسانهٔ بازکرده ، و سخن را تا پایان شب رسانید ، برای اینکه پادشاه او را برای دومین شب نگاهدارد ، وباقی افسانه را از وی بشنود . هزار شب بهمین گونه سپری شد ، ودر این میانه پادشاه با وی همخوابگی داشت . و همینکه خداوند پسری بوی عطاکرد ، اوکودك خود را نشان داده ، و پادشاه را از افسونگری خودآگاه ساخت . پادشاه خردمندیش را پسندیده ، و او را نگاهداشت و زن قهرمانی بنام دینارزادکه همیشه با پادشاه بود در آن کارها با دختر روی موافقت نشان داده بود .

و چنین گویندکه این کتاب برای لحمانی[1] دختر بهمن تألیف گردیده ، وقصه‌دیگری هم در این‌باره نقل کرده‌اند .

محمد بن اسحاق گـوید : صحیح این استکـه اول کـسیکه با افسانه شب زنده داری کرد ، اسکندر بود ، وگروهی داشت‌که ویرا خندان میساختند وافسانه‌ها برایش میگفتند ، و او ازاین‌کار قصد لذت بردن را نداشت، بلکه میخواست از وی محافظت و حراستی شده باشد ، و پس از او سائر پادشاهان این رویه‌را بکار بردند . وکتاب هزار افسانه مشتمل برهـزار شب ، وکمتر از دویست حکایت است ، زیرا چه بساکه یك حکایت در چندین شب گفته میشد ومن تمامی‌آنرا مکرر دیده و در حقیقت‌کتابی یافتم‌کـه حکایاتش خنك و بسیار بد است .

محمدبن اسحاق گوید : ابوعبدالله محمدبن عبدوس جهشیاری ، مؤلف کتاب الوزرا شروع بتألیف‌کتابی نمود وهزار حکایت ازحکایتهای عرب ، و عجم ، و روم ، و دیگـران را انتخاب‌کردکه هرقسمتی قائم بالذات بوده وبقـسمت دیگرارتباطی نداشت، وافسانه‌گویان را جمع نمود ، وبهترین چیزهائی راکه میدانستند از آنان گرفته ، وازکتابهائیکه دراین موضوع تألیف شده بودآنچه‌که پسندیده بود انتخاب‌کرده و چون مرد فاضلی بود توانست برای چهارصد وهشتاد شب افسانه تهیه‌کندکه هرشبی بیك افسانه بگذرد ، و این‌کتاب در

۱ـ ف (لحمانی) ولی در تعلیقات فلوگل صفحهٔ ۱۴۸ دارد (همائـی) و این صحیحتر بنظر میآید ــ و در (ش) این‌کلمه نقطه ندارد .

پنجاه ورق ، یا بیشتر ویاکمتر بود وپیش از آنکه بآرزوی خود در اتمام آن‌کتاب هزار افسانه برسد ، مرگ او را ربود. و من چند جزءآنرا بخط ابوالطیب اخی‌الشافعی دیدم، و پیش از وی‌کسانی نیزافسانه‌هائی از قول مردمان، وکبوتران و چهارپایان ساخته بودند که‌از آن‌جمله عبدالله‌بن مقفع ، وسهل‌بن هارون (بن‌راهنون) ، وعلی‌بن داود ،کاتب زبیده، و دیگران ، دراین‌طبقه‌اندکه ما اخبار وتصنیفاتشان را در جاهای خود در این‌کتاب شرح داده‌ایم ، اما دربارهٔ‌کلیله ودمنه ، اختلاف است . بقولی ساخته هند استکـه در مقدمه آن کتاب‌گفته شده ، و بقولی ساخته پادشاهان اشکانی است و هندیان آنرا بخود بسته‌اند ، و بقولی فارسیان آن را درآورده و هندیان بخود بسته‌اند ، وگروهی گفته‌اندکـه بزرگمهر حکیم پارهٔ از آنرا ساخته است . والله اعلم .

کتاب سندبادالحکیم. این‌کتاب دردونسخه است، بزرگ وکوچك . وهمان اختلاف درکلیله ودمنه ، در این‌کتاب هم بوده ، و نظریهٔ‌که بیشتر بحقیقت نزدیك است ، تألیف‌آن از ناحیه هندیانست .

افسانه‌های فارسیان[۱]

کتاب هزار دستان .کتاب بوسماس وفلوس[۲] .کتاب حجد حسروا .کتاب‌المرس[۳]. کتاب‌خزاعه ونزهة .کتاب الدب والثعلب. کتاب روزبه‌الیتیم .کتاب مشك زنانه و شاه‌زنان. کتاب نمرود ملك بابل .کتاب حلنل‌ودعه[۴] .

نام تألیفات فارسیان

درباره سیرت و افسانه‌های حقیقی از پادشاهان خود

کتاب رستم و اسفندیار ــ ترجمه جبلة‌بن سالم .کتاب بهرام شوس ــ ترجمه جبلة‌بن سالم .کتاب شهریــزاد مع ابرویز .کتاب‌الکار نامج فی سیرة انــوشروان .کتاب التاج و ماتفائلت فیه[۵] ملوکهــم .کتاب داراوالصنم الذهب .کتاب آئین‌نامه[۶] .کتاب خدای نامه . کتاب بهرام و نرسی .کتاب انوشیروان[۷] .

۱ــ ف (اسماءکتب‌الفرس) ش (اسمارالفرس) .　۲ـ۳ در متن عربی نقطه ندارد.
٤ــ ف (خلیل ودعد) و در ش نقطه ندارد .
۵ــ ف(تفائلت به) .　٦ـ ف (ائنین‌نامه) .
۷ــ ش (انوشراوان انوشروان) .

نام‌کتابهای هند

در افسانه و اسمار و احادیث

کتاب کلیله‌ودمنه‌هفده بابست ـ و گویند[1] هجده‌باب بوده که، عبدالله‌بن مقفع ودیگران آنرا ترجمه کرده‌اند ، واین کتاب بشعرهم درآورده شده، و این‌کار را ابان‌بن عبدالحمید بن لاحق‌بن عفیر رقاشی کرده است ، و علی بن داود نیزآنرا بشعر درآورده ، و بشربن معتمده ترجمهٔ از آن دارد ،که پاره ازآن در دست مردم است . و من در نسخه دیدم‌که دوباب اضافه داشت و شاعران ایرانی این‌کتاب را بشعر درآورده‌اند‌که از فارسی بعربی ترجمه شده است[2] . و از این‌کتاب مجموعه‌ها و منتخباتی است ،که ساخته‌گروهی مانند ابن مقفع . وسهل‌بن هارون ، و سلم رئیس بیت‌الحکمه ، و مریدالاسود بوده و این شخص آخری را متوکل در دوران خود از فارس خواسته بود وازکتابهای آنان است : کتاب‌سند- باذالکبیر[3] . کتاب سندباذ ـ الصغیر[4] . کتاب البُد . کتاب بوداسف و بلوهر . کتاب بوداسف ـ بتنهائی . کتاب ادب‌الهند والصین . کتاب هابل فی‌الحکمة . کتاب‌الهند فی‌قصة هبوط آدم علیه‌السلام . کتاب طرق . کتاب دیك‌الهندی فی‌الرجل والمرئة . کتاب حدود منطق‌الهند . کتاب سادیرم . کتاب ملك‌الهند القتال والسباح . کتاب شاناق فی‌التدبیر . کتاب اطرفی الاشربة . کتاب بیدپا فی‌الحکمة .

نام‌کتابهای روم در اسمار و تاریخ

(و افسانه و مثلهای آنان)

کتاب تاریخ‌الروم. کتاب سمسمه ودمن . بپیکرهٔ کتاب‌کلیله ودمنه‌که برومی نامش... و بسیار سرد وبد تصنیف و تألیف شده، وگویند برخی از نوکاران آنرا تألیف‌کرده است. کتاب ادب‌الروم . کتاب موروپانوس فی الادب . کتاب انطرس السایح و ملك الروم .

۱ـ ش (ویکون) ف (وقیل) .

۲ـ در متن عربی دارد (ونقل الی اللغة الفارسیه بالعربیه) .

۳ـ ش در حاشیه دارد (ومعروف است باسلم و سندباد وسدیا) .

٤ـ ش در حاشیه دارد (این‌کتابرا اصبع‌بن عبدالعزیزبن سلیم سجستانی ترجمه‌کرد) .

کتاب محاورة الملك مع محمد عاربوس . کتاب دیسون وراجیل الملکین. کتاب‌سماس‌العالم فی‌الامثال. کتاب العقل والجمال. کتاب خبر ملك‌لد. کتاب سطرنیوس‌الملك وسبب تزویجه بسارادالفقصة .

نام کتابهای ملوك بابل

و سائر ملوك‌الطوائف و گفتگوهایشان

کتاب ملك بابل الصالح وابلیس کیف احتال‌له واغواه. کتاب‌نمرود ملك بابل. کتاب الملك الراکب القصبه . کتاب الشیخ والفتی . کتاب اردشیر ملك بابل واربویه[۱] وزیوه . کتاب لاهج بن ابان . کتاب الحکیم الناسك .

نام عاشقانی که در دورهٔ جاهلیت و اسلام

عشقبازیها داشته و در آن تألیفاتی شده است

کتابها و اخبار این گروهی را که ذکر میکنیم ، کسانی مانند عیسی بن دأب ، و شرقی بن قطامی ، و هشام‌کلبی ، و هیثم بن عدی ، و دیگران ، جمع و تألیف‌کرده‌اند . کتاب مرقس واسماء . کتاب عمروبن عجلان و هند . کتاب عروه و عفراء . کتاب جمیل‌و بثینه . کتاب‌کثیر وعزة . کتاب قیس و لبنی . کتاب مجنون و لیلی . کتاب توبه و لیلی . کتاب الصمة بن عبدالله و ریّا . کتاب ابـن الطثریـه و حوشیه[۲]. کتاب ملهـی و تعلق . کتاب یزید وحبابه. کتاب قابوس‌ومنیه . کتاب اسعد ولیلی . کتاب وضاح‌الیمن وام‌البنین. کتاب امیم بن عمران وهند . کتاب باکرولحظه . کتاب محمد بن الصلت وجنة‌الخلد. کتاب العمر بن ضرار وجمل. کتاب سعد واسماء . کتاب عمربن ابی ربیعه و جماعه. کتاب‌المستهل وهند . کتاب ملیکه و نعم وابن‌الوزیر . کتاب احمد وداحه. کتاب فتی‌الکوفی مولی مسلمه وصاحبته . کتاب عمار وجمل و صواب . کتاب المغمر[۳]بن ملك وقبول . کتاب عمروبن‌زید الطائی ولیلی . کتاب علی‌بن اسحاق وسمنه . کتاب الاحوص وعبده. کتاب بشروهند . کتاب عاشق الکـف . کتاب عاشق الصـورة . کتاب عبقر و سحـام . کتاب ایـاس و صفـوة . کتاب ابن مطعون[۴] و رتیله و سعادة . کتاب حرافة و عشرق . کتاب المخزومی الهذلیه .

۱ــ درمتن بی‌نقطه . ۲ــ ش (حوشم بن‌الطثریه). ۳ــ ش (الغمر).
۴ــ ش (ابی‌مطعون) .

کتاب عمروبن القنقفیر و نهدبن زیدمناة . کتاب مرة و لیلی . کتاب ذی‌الرمة ومی .

نام سائرعاشقانی که در باره آنان کتابی تألیف شده

کتاب سبیل و قالون . کتاب‌علی بن ادیم و منهله. کتاب المهذب ولذة . کتاب‌الفضل بن ابی دلامه وکلیم[۱]. کتاب المعذب و الغواء و الطیره. کتاب سحر اللهو و سکر . کتاب ابراهیم وعلم . کتاب طرب و عجب . کتاب عمروبن صالح وقصاف . کتاب احمد و سناء . کتاب محمد و دقاق. کتاب حکم وخلد . کتاب عباد الفاتك و فنك. کتاب شغوف وعطوف[۲]. کتاب احمد و زین‌العصور . کتاب بشر المهلبی وبسباسه . کتاب عاصم و سلطان . کتاب ذوب ورخیم . کتاب احمد بن قتیبة و بانوجه . کتاب سهل و سلیمه . کتاب الکاتب و منی. کتاب ابی العتاهیة و عتب . کتاب عباس وفور . کتاب عاشق البقرة . کتاب عسی‌وسراب. کتاب عصام و دمینه . کتاب درید[۳] والزهراء . کتاب عبدالله بن المهذب ولبنی بنت‌المعمر .

نام پریوشان هوس‌پرور[۴]

کتاب ریحانه و قرنفل . کتاب رقیه و خدیجه . کتاب مؤبس و ذکیا . کتاب سکینة والرباب . کتاب العطریفة والدلفاء . کتاب هندوابنة النعمان . کتاب عبدة العاقلة وعبدة الغداره . کتاب لؤلؤ و شاطره . کتاب نجده و زعوم . کتاب سلمی و سعاد . کتاب صواب و سرور . کتاب الدهماء و نعمه .

نام عاشقانیکه حکایاتشان در افسانه‌های شب آمده

کتاب صاحب بشر بن مروان و ابنة عمه . کتاب الکلبی وابنة عمه . کتاب التمیمی و التمیمیة الذین تعاهدوا. کتاب المصری والمکیة . کتاب عبدالله بن جعفر والشجرة المکتوبة

۱ــ ش (حلیم) .
۲ــ ف (شعوب و عطرق) .
۳ــ ف (مرید) .
۴ــ در متن دارد (الحبائب المتطرفات).
۵ــ ف (خارجه) .

علیها. کتاب الوجیهة والاعـرابی. کتاب اسماءبن جارحة[1] الفزاری. کتاب مالك‌بن‌اسماء و صاحبةالحص. کتاب عباس‌الحنفی والتی رماها. کتاب الجاریة و مولاها و عبیدالله‌بن معمر. کتاب عبدالرحمن‌بن الحکم‌بن حسان الاسدی و سعد صاحبی‌الغار. کتاب الفتی و المرئـة التی‌رمت بالحصاة. کتاب الرباب وزوجها الذین تعاهدوا. کتاب سلیمان و عنوان وشیبان. کتاب سلیمان‌بن عبدالملك والجاریة وطفلها. کتاب المرئة واختها والرجل‌الذی‌هواها. کتاب الاعرابی وابنةعمه ـ کتابی‌دیگر است. کتاب عبدالملك والکلبی صاحب خالدبن‌الولید. کتاب الزهری و ابنة عمه‌الذین ساروا الی هشام بن عبدالملك. کتاب دیار وظمیاء. کتاب ملك العیار و ابنة عمه. کتاب عنمة وازیهر وعمروالملك. کتاب‌الکردوحیة وابنة الکاهن. کتاب الاخوین العراقی والمدنی. کتاب‌المعلی وسینا. کتاب المتجرد فی‌النساء. کتاب‌بدر وسادن[2]. کتاب حبیب‌العطار. کتاب حسن‌والماص الاسرائیلی. کتاب‌حافیه ابنة هاشم‌الکندی. کتاب المؤمل بن الشریف والصورة و مطعون‌الجنی. کتاب عامرودعد جاریة خالصه. کتاب عروةبن عبدیالیل الطائی و ابنة عمه. کتاب الفتی العاشق و صاحبته. کتاب‌المخنث والفتاة التی عشقته. کتاب الفتی العاشق وهندالمستعجله. کتاب الفتی العاشق السّت و ذات الخال. کتاب الفتی الاحمق و شمـه عاشقته. کتاب‌العاشق المجنون وسلم وجاریتها المخیلة[3].

نام آدمیزادانیکه عاشق جنیان

و جنیانیکه عاشق آدمیزاده شدند

کتاب دعدوالرباب. کتاب رفاعة العبسی و سکر. کتاب سعسع و قمع. کتاب ناعم‌بن دارم ورحیمه و شیطان‌الطاق. کتاب الاغلب والدباب. کتاب الضرغام و حودروفس. کتاب عمرو ودقیانوس. کتاب الشماخ و دمع. کتاب الخـزرجی المحتال واسما. کتاب الحصن[4] بن‌النبهان والجنیة. کتاب‌الدلفاء واختهاوالجنی. کتاب دعدالفزاریه والجنی وعمروه کتاب عمربن‌سفیان‌السلمی‌والجنیه: کتاب عمروبن‌المکشوح والجنیة. کتاب ربیعةبن‌قدام والجنیة. کتاب سعدبن‌عمیر والنوار.

محمدبن اسحاق گوید: افسانه و اسمار در دوران خلفاء بنی‌عباس، بویژه‌دورهٔ مقتدر بسیار مـورد رغبت و ذوق مردم بود، و بهمین جهت وراقان بتصنیف پرداخته، و دروغها

۱ـ ف (خارجه).
۲ـ ف (بدن و شادن).
۳ـ ف (المخیلة).
٤ـ ف (حضر).

بافتند ، و بیشتر از همه مردی معروف بابن دلان ، بنام احمدبن دلان ، دراین‌کار دست داشته ، و ابن عطار هم از آنجمله بود . و ما آن‌کسانی راکه از زبان حیوانات افسانه و اسماری داشتند ، مانند سهل بن هارون ، و علی بن داود ، و عتابی ، و احمدبن طاهر را پیش از این گفته‌ایم .

کتابهائیکه در عجائب دریا و غیره

تألیف شده

وآن‌کتابیست معروف ، بکتاب صخرالمغربی ، مؤلفش ....[1] و مشتمل بر سی حدیث است‌که دهتای‌آن در عجائب زمین ، و دهتای‌آن در عجائب درخت ، و دهتای دیگـر در عجائب درياست . کتاب واثلةبن الاسقع . کتاب السمیفع‌بن ذی ترحم الحمیری والعطوف[2] بنت‌زید . کتاب الشیخ‌بن الشاب .

۱ ـ ف اشاره بجای خالی ندارد . ۲ ـ ف (والعقوق) .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن دوم ـ از مقاله هشتم

از کتاب الفهرست :

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

اخبار دعانویسان و شعبده‌بازان و ساحران و صاحبان

نیرنگ و افسون و طلسمات

محمدبن اسحاق گوید : دعـانویسان و ساحران عقیده دارندکه شیاطین و جنیان و ارواح فرمانبردارشان بوده. و خدمتگزارایشان وتحت امر وارادهشان میباشند . اما دعانویسانی که گروندگی بکیش و آئینی دارند چنین پندارندکه آن‌کارها بوسیله اطـاعت از خداوند متعال ، و توسل به او ، و قسم دادن ارواح ، و شیاطین بنام او ، و ترك شهوت، و ملازمت عبادت ، بدست‌آید ، و جنیان و شیاطین یا برای اطاعت از خـداوندکه بنام او قسم داده شده‌اند ، و یا برای بیم و هراسی کـه از خدا دارند ، سر اطاعت در مقـابلشان

فرود آرند ، برای آنکه در اسماء باریتعالی خاصیت و اثریست که موجب نابودی وخواری آنها میگردد .

اما ساحران : گمان دارند از راه قربانیها ، وگناهکاریها ، وکارهای زشتی که خدا خواستار ترك آنها ، و شیاطین عمل کردن بآنها را خواستارند ، مانند ترك نماز ، و روزه ، و اقدام بآدم‌کشی ، و نکاح محـرمات ، و سائر کارهای شرارت‌آمیز ، شیاطین را بنده و فرمانبردار خودکـرده‌اند . و این کارها در مصر و حول وحوش آن آشکار وکتابهای آن بسیار ، و در دست همه بوده . وسرزمین مصر ، بابل ساحران بشمار میرود ، وکسی که آنجا را دیده بمن گفت هنوز مردان و زنان ساحر در آنجا وجود دارند . و تمام دعانویسان و ساحران گمان دارندکه انگشترها ، ودعاها ، و افسونها . و صندلها[1] وحربه‌ها ، وبخورها ، و چیزهای دیگری دارندکه در علوم خود آنها را بکار برند .

حکایت دیگر

گروهی از فلاسفه ، و ستاره پرستان چنین پندارندکـه عمل طلسماترا بوسیلهٔ رصد کواکب انجام میدهند ، و آنرا برای تمام خواسته‌های خود ازکارهای شگفتی بخش ، و تهیجات ، و عواطف ، و تسلط بر دیگران بکار می‌برند . و نقشهائی برسنگها و مهره‌ها و نگین‌ها دارند ، و این علم در میان آن‌فلاسفه هویدا وآشکار است.

هندیان نیز معتقد بسحر بوده وکارهای عجیبی از خود نشان دهند ، چینیان راههای دیگری را در افسون وسحر میپیمایند . و هندیان علمی در خصوص توهم دارند ، وکتابها درآن تألیف کرده‌اندکه پارهٔ از آنها بعربی ترجمه شده است ، ترکان نیز از سحر بهـرة دارند، وکیسکه اعتماد بفضلش دارم بمن گفت : ترکها برای شکست دادن قشون ، ونابودی دشمنان خود ، وگذشتن از رودها ، و طی مسافتهای دور ، بمدت بسیارکم ،کارهای شگفت‌انگیزی مینمایند .

در سرزمین مصر و شام طلسماتی فراوان ، و اشخاصش نمایانند منتهی در اثر مرور زمان ، دیگرکسی پیرامون آن‌کارها نمیگردد .

۱ــ صندل ــ بفارسی (چندن) و نام چوب خوشبوئی است (منتهی‌الارب) .

سخن درباره راههای پسندیدهٔ

دعانویسی

گویند ـ و خداوند داناتر و حکیمتر است ـ که سلیمان‌بن داود علیه‌السلام، اول کسی است که جنیان و شیاطین را ببندگی و خدمت خود درآورد. و بقولی، اول کسیکه آنها را ببندگی درآورد، بنا بعقیدهٔ ایرانیان، جمشید پسر اونجهان بود[1]، وگویند[2]، برای سلیمان‌بن داود، اصف‌بن برخیا، که پسرخاله سلیمان بود، بعبری، ویوسف‌بن عیصو نیز، بعبری، وهرمزان‌بن کردول، بفارسی و عبری مینوشتند.

نام عفریتانی که بر سلیمان بن

داود درآمدند

و هفتادنفر بودند، وعقیده دارند که سلیمان‌بن داود ـ صلی‌الله علی‌نبینا و علیما السلام بمجلس خود درآمد، ورئیس جنیان وشیاطین را، بنام فقطس احضار کرده و آنها را، سان دید، فقطس ازنام یکایک آنان، وکارهائیکه برسر فرزندان‌آدم آورند، ویرا آگاه ساخت. و اوعهد وپیمانی باآنان بست که هرگاه آنانرا بآن عهد و میثاق سوگند داد، جواب‌دهند و روانه شوند، وآن عهد، اسامی خداوند متعال بود. وآن شیاطین چنین نامیده میشدند ـ فقطس، عمرد، کیوان، شمرعال، فیروز، مهاقال، ذیزب، سیدوك. حبذرب، سیار، زنبور، راحس، کوکب، حمـران، داهر، قارون، شداد، صعصعه، بکتان، هرثمه، بکلم، فروخ، هرمز، همهمه، عیزار، مزاحم، مره، فتره، هیم، ارهبه، خیثع، خیفته، ریاح، زحل، ذوبعه، محنوکرا، هیشب، طغیطان. وقاص، قدمنه، مفرش، ابرایل، نزار، شنطیل، دیوید، انکرا، خطوفه، تنکیوش، مسلقر، قادم، اشجـع، نودر، تیشامه، عصار، ثعبان، نامان، نمودرکی، طبابور، ساهتون، عذافر، مرداس، شیطوب، زعروش، صخر، عرمرم، خشوم، شاذان، حرث، حویرث، عزره، فقرون.

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ٤٣٤ این کتاب.

۲ـ در متن عربی (وقال) ولی ظاهراً (وقیل) باشد.

نام هفت نفری که اینان

از فرزندانشان بودند

اولی دنهش ــ روز اول . شاخبا ــ روز دوم. مربیا ــ روز سوم .عبرا ــ روزچهارم. مسمار ــ روز پنجم . نمودرکی ــ روز ششم . نجطس ــ روز هفتم .

اریوس رومی

اریوس پسر اصطفانوس پسر بطلمینس رومی ، ملقب ــ برشید قوم خود ــ از علماء رومیان در دعانویسی بوده ، و ازکتابهای اوست :کتاب یذکر فیه اولاد ابلیس و تفرقهم فی‌البلاد ومایختص به‌کل جنس‌منهم فی‌العلل‌و الارواح والاستهلاکات‌والافعال وانساب‌الجن .

لوهق

لوهق پسر عرفج ، از قدماء بوده ، و این‌کتاب از اوست :کتاب طبائع الجن و موالیدهم، و مؤاخیذهم والارواح الصارعه . و این‌کتاب بزرگتر ازکتاب اریوس رومیست.

و از متأخران ــ ابن هلال

نامش ابونصر احمد بن هلال‌البکیل و هلال پسر خدمتکاری بوده ، و هموست‌که در اسلام دری برای اینکارها گشوده و جنیان خدمتش مینمودند ، و با وی سخنگوئی داشتند . ویرا کارهائی شگفت‌انگیز ، و رفتاری نیکو بود ، و نگینهای مجربی داشت . و این‌کتابها از اوست :کتاب‌الروح المتلاشیة .کتاب المفاخر فی‌الاعمال .کتاب تفسیر ماقالته الشیاطین لسلیمان‌بن داودصلی‌الله‌علی‌نبینا و علیهما السلام و ما اخذ علیهم‌من‌العهود .

ابن امام

از دعانویسانی‌که باسامی خداوند متعال‌کار میکرد ، مردیست معروف بابن امام ، که در دوران معتضد بود ، و طریقهٔ خوبی پیش گرفته بودکه قابل مذمت نبود .

عبدالله بن هلال[1] ، و صالح مدیبری ، وعقبه اذرعی ، و ابوخالد خراسانی ، گروهی هستند که طریقهٔ خوبی را پیش گرفته‌اند . وکارهائی شایسته ، و رفتار شرافتمندانهٔ دارند .

ابن ابورصاصه

ابوعمرو وعثمان‌بن ابورصاصه ، ازکسانی است که من وی‌را دیده‌ام ، و در هنر خود برجستگی دارد . روزی بوی گفتم . من تو را شایسته‌تر ازآن دانم که باین گونه‌کارها دست بیالائی ، گفت ، سبحان‌الله ، من الان ، از هشتاد واندی سال بیشتر عمر کرده‌ام ، و اگر میدانستم که این‌کار حقیقتی ندارد ، دست ازآن برمیداشتم ، ولی من شك و تردیدی در صحت‌آن ندارم ، بوی‌گفتم بخدا سوگند رستگار نخواهی شد، و او تألیفات بسیاری دارد، وکارهایش خوب است ، و صاحبان این هنر عقیده ببرتری و برجستگی او دارند .

سخن دربارهٔ طریقه نکوهیده

طریقه نکوهیده این‌کارها را ساحران دارند ، و سخن‌گویانشان چنین پندارند که بیدخ ، دختر ابلیس ، و بقولی ، دختر پسر ابلیس . تختی بر روی‌آب دارد ، وکسیکه خواهان این‌کارهاست . هر وقت برای اوکاری چنانچه خواسته ، بدلخواهش انجام دهد ، باو میرسد و خواسته‌های خود را از وی بدست‌آرد ، و نیازمندیهایش برآورده شود واز وی حجابی نخواهد داشت ، از این‌جمله‌کسانی هستندکه برای وی حیوانات ناطق و غیرناطق قربانی‌کنند ، واجبات دینی راکنارگذارند ، و مرتکب‌کارهائی شوندکه عقل آن را قبیح شمارد . و بقولی این بیدخ ، خود ابلیس است . و دیگری گوید که ، بیدخ بر تخت خود نشیند ، و مریدان را بنزد او برند تا در مقابل وی بسجده درآیند .

ـ بزرگست خداوندگاریکه نامهایش مقدس است .

یکی از همین مردمان بمن گفت ، بیدخ ، را بخواب دیدم که بهمان کیفیت بیداری، برتخت خود نشسته ، و در اطرافش گروهی را بسیاهی نبطیان دیدم که از برهنه پائی ، پاشنه‌هایشان شکاف برداشته بود ، و میگفت ، ابن منذرینی را هم در میانشان دیده است . واین مردیکه نامبرد ، از بزرگان ساحران ، و همزمان با ما بوده ، نامش احمدبن جعفر

۱ــ ش در بالای این نام بخط ریز دارد (الاول اصح فی‌نسبه) .

غلام ابن زریق است . و از زیر طشت با وی سخن گویند .

خلف بن یوسف دستمیسانی

از جملهٔ آن مردمان ، و بگفتهٔ برخی از پیروانش بنام ابن قنان ، این کتابها از اوست : کتاب ...

حماد بن مرة یمانی

از آن مردم است ، و بگمان خود ، از زرقاء ساحره روایت میکند . و این کتاب از اوست : کتاب التمائیل .

حریری

ابوالقاسم فضل بن سهل بن فضل ، از آن مردمان بود ، و این کتاب از اوست : کتاب الحلولات والربوطات و العقد والادارات .

ابن وحشیه کلدانی

ابوبکر احمد بن علی بن مختار بن عبدالکریم بن جرثیا بن بدنیا بن برسانیا بن عالاطیا ، کسدانی صوفی ، از مردم قسین[1] است و ادعا داشت که ساحر است و طلسم میسازد و کیمیا دارد . وما درآخر این کتاب ـ درصنعت کیمیا ـ ذکری ازوی خواهیم کرد ، ومعنی کسدانی نبطی است[2] که اولین ساکنان روی‌زمین از نژاد سنحاریب[3] بودند . ودر طلسمات وسحر این تألیفاترا داشت : کتاب طردالشیاطین ـ معروف بالاسرار . کتاب السحرالکبیر . کتاب السحر الصغیر . کتاب دوار علی مذهب النبط که آنرا بشعر درآورده[4] . کتاب مذاهب الکلدانیین فی الاصنام . کتاب الاشارة فی السحر . کتاب اسرارالکواکب . کتاب . کتاب الفلاحة الکبیر والصغیر . کتاب حناطوثی اباعی الکسدانی فی النوع الثانی من الطلسمات ـ که ابن‌وحشیه آنرا ترجمه کرده است . کتاب الحیوة والموت فی علاج الامراض الراهطا بن سموطان الکسدانی . کتاب

۱ـ قسین ـ با ضمه و بعد کسره وتشدید سین ، دهی است از نواحی کوفه (معجم البلدان).

۲ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۹ این کتاب .

۳ـ سنحریب پادشاه آشور (۷۰۵ـ۶۸۱ ق.م) پسر سرجون دوم و جانشین او (اعلام المنجد) . ۴ـ ف (هوتسع مقالات) ش (وهو بشعرقاله) .

الاصنام . کتاب‌القرابین . کتاب‌الطبیعه ـ از خود او ـ کتاب الاسما از خود او کتاب‌مفاوضاته مع‌ابی‌جعفر و الاموی و سلامة‌بن سلیمان الاخمیمی فی‌الصنعة والسحر .

ابوطالب

احمدبن حسین‌بن علی‌بن احمدبن محمدبن عبدالملك زیات ، مصاحب ابن وحشیه ، وکتابهای او را روایت مینماید ، و در این وقت حیاة دارد . و بگمانم در همین نزدیکیها وفات یافته است .

سخن دربارهٔ شعبده و طلسمات

و نیرنگات

اولین شعبده‌باز در اسلام ، عبدالکیس. و یکنفر دیگر بنام قطب‌الرحا بودند وتألیفاتی دراین موضوع دارند که ازآن جمله است : کتاب الشعبده ـ تألیف عبدالکیس . کتاب‌الخفة والدك‌والقف ـ تألیف قطب‌الرحا . کتاب بلع‌السیف والقضیب والحصی والسبح واکل‌الصابون والزجاج والحیلة فی‌ذلك . کتاب المخرفة ـ تألیف‌عبدالکیس. وآخرین نفریکه باچالاکی وتردستی بازی میکرد و ما او را دیده‌ایم ، منصور ابوالعجب بودکه هنگام مرگ یکصد و پانزده سال داشت . و میگفت در مقابل معتمد بازی‌کرده است .

قالشتانس

از قدیمیان است ، و درباره خواص اشیاء و نیرنگـات و طلسمات سخنانی دارد ، و این کتاب از اوست : کتاب الجامع فی‌النیرنجات والخواص .

بلیناس حکیم

از مردم طوانه[1] از شهرستانهای روم است ، وگویند او اول کسی است کـه دربارهٔ طلسمات سخنانی درآورد ، وکتابش درکارهائیکه از طلسمات ، در شهر خود و سائرممالك نموده ، معروف و مشهور است .

۱ـ طوانه ، دژی درکبلوقیه (اناطولی) است کـه عبدالملك در سال ۷۰۷. م ازدست رومیان درآورده ولی در تصرف عرب باقی نماند تا سال ۸۰۶. م که رشیدبرآن استیلا یافت (اعلام‌المنجد) .

اروس رومی

و این کتاب از اوست : کتاب النیر نجات .

سسهٔ هندی

از قدیمیان است و رویه هندیان را در نیرنگات داشت و کتابی دارد که در آن ازمسلك اصحاب تو هم پیروی کرده است .

کتابهای هرمس در نیرنگات

و خاصیت آنها و طلسمات

کتاب هرمس فی النشر والتعاویذ والعزائم . کتاب الهاریطوس فی نیر نجات الاشجار والثمار والادهان والحشائش . کتاب فریقونیوس فی الاسماء والحفظة والتمائم والعوذ ـ من حروف الشمس والقمر والنجوم الخمسة و اسماء الفلاسفة . کتاب فریقونیوس فی الخواص ـ و آن را بسه جزء درآورده ، و هر جزئی مشتمل برمعنائی است .

بسم الله الرحمن الرحيم

فن سوم - از مقاله هشتم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

کتابهائیکه در معانی گوناگونی تألیف شده و مولفان شناخته نشده‌اند

نام افسانه‌هائی که بلقب معروف بوده

و چیز دیگر در این‌باره ندانیم

کتاب شکبذه . کتاب کعب ضب . کتاب صلع‌الدیر . کتاب خمج . کتاب عاشق‌البقرة . کتاب حرة‌الریح . کتاب سعده . کتاب حدیثه . کتاب حبل‌مشق . کتاب زنقطه[1] . کتاب رقاصه

۱ـ ف (ذونقطه) .

کتاب سکن . کتاب خرءالطیر. کتاب بشبلب[1] . کتاب صغیره[2] . کتاب طعنه الصراخ[3] . کتاب برص . کتاب ری . کتاب حراره . کتاب رخیه . کتاب حـوشق[4] . کتاب قور . کتاب بلبل . کتاب حبی و علمه . کتاب جلبذه .

یاوه گوئیهائیکه که مؤلف

آن معلوم نیست

کتاب حوشب الاسدی . کتاب عروة بن عبدالله . کتاب الغاضری . کتاب ابی‌السائب‌ـ المخزومی . کتاب ابی عمر الاعرج . کتاب ضمضم المدینی . کتاب قلوص . کتاب ابی‌سکة . کتاب مسرور الاوسی . کتاب ابی معن‌الغفاری . کتاب الدارمی . کتاب ابن احمـر . کتاب عقریط . کتاب حطمی الدلال . کتاب ابی‌الحر المـدینی . کتاب فند . کتاب هبةالله . کتاب نومة الصخی . کتاب ابن‌الشونیزی .

نام گروهی از احمقان که در نوادرشان[5]

تألیفاتی شده و مؤلف معلوم نیست

کتاب نوادرحجا . کتاب نوادر ابی‌ضمضم . کتاب نوادرابن احمر . کتاب نوادر سورة الاعرابی. کتاب نوادرابن الموصلی . کتاب‌نوادرابن یعقوب . کتاب نوادر ابی‌عبیدالحزمی. کتاب نوادر ابی‌علقمه . کتاب توادر سیفویه .

کتابهائی که‌درباره ایرانیان و هندیان و رومیان

و عربان شهوت‌انگیزانه تألیف کرده‌اند

کتاب بنیان[6] دخت . کتاب بنیان[7] نقش . کتاب بهرام دخت فی‌الباه . کتاب مرطوس

۱ــ ف (ثبلب). ۲ــ (صعیده) .
۳ــ ش (الصراح). ٤ــ ف (جوسق) .
۵ــ (نواد بچیزهای‌عجیب و شگفتی گویند (فرهنگ نفیسی) .
٦و۷ــ در ـ ش ـ بی‌نقطه .

الرومی فی‌حدیث‌الباه . کتاب الالفیة‌الکبیر[1]. کتاب الالفیة[2] الصغیر . کتاب بردان و حباجب لابی حسان الکبیر. کتاب بردان وحباجب‌الصغیر . کتاب الحرة والامة . کتاب السحاقات والبغاسر[3]ـ تألیف ابوعبس . کتاب‌الفه ابن حاجب النعمان ، ویعرف بحدیث ابن‌الدکانی. کتاب لعوب‌الرئیسة وحسین‌اللوطی . کتاب الجواری‌الحبائب .

کتابهای ایرانیان و هندیان و رومیان و عربان در تخیلات درونی و حرکات مژه و ابرو و خالهای بدن و شانه‌ها و تألیفاتی که در فال و پیشگوئی و غیره دارند

کتاب منحول‌الفراسه ـ تألیف ارسطو. کتاب‌الفراسه ـ تألیف قلیمون. کتاب‌فراسةـ الحمام. کتاب زجرالفرس . کتاب زجرالهند . کتاب زجرالروم . کتاب زجرالعرب . کتاب الخیلان ـ از مینس رومی . کتاب الشامات ـ از مینس رومی . کتاب الفال لاهل فارس . کتاب خطوط‌الکف والنظر فی‌الیدـ از هندیان. کتاب الاختلاج‌علی ثلاثةاوجهـ ازایرانیان. کتاب زجزالطیروالفال والعیافة والقیافة والقیافة والکهانهـ ازمدائنی. کتاب‌الفال الفلکیـ ازکندی . کتاب الاختلاج والزجر و مایری‌الرجل فی‌ثیابه و جسده و صفةالخیلان وعلاجـ النساء و معرفة مایدل علیه‌الحیات . کتاب قرعة ابن‌المرتحل الکبیرة . کتاب قرعة ابنـ المرتحل الصغیرة . کتاب فیثاغورس فی‌القرعة التی یقترع بها عندکل حاجة . کتاب قرعة ذی‌القرنین . کتاب قرعةالفتها النصاری . کتاب‌قرعة منسوبة الی دانیال . کتاب قرعة منسوبة الی الاسکندر بالسهام .

کتابهائیکه درسوارکاری[4] و برداشتن اسلحه و آلات جنگی و تدبیر بکارانداختن آنها تألیف شده و همه ملل از آن پیروی دارند

کتاب آئین[5]الرمی . از بهرام گور ، وبقولی از بهرام چوبین . کتاب آئین[6] الضرب بالصوالجه ـ از ایرانیان . کتاب‌تعبیةالحروب واداب‌الاساورة وکیف‌کانت ملوك‌الفرس تولی

۱ـ۲ ش (الاکفیه) .　　۳ـ ش (والبغائین) .

٤ـ در متن عربی (فی‌الفروسیه) که در لغت بمعنی مهارت در اسب سواری و شناختن اسب است و ما برعایت اصطلاح امروز ، بسوارکاری تعبیر نمودیم (ر.ك. منتهی‌الارب) .

۵ و ٦ـ ف (ائنین) .

الاربعةالثغور من‌الشرق والغرب والجنوب والشمال . کتاب الحیل ـ از هرثمی شعرانی[۱] دربارهٔ جنگ، ، که برای مأمون تألیف کرد ، و خوب از عهده برآمد ـ در دومقاله ، مقاله اول درسه جزء وجزء اول بیست باب، مشتمل بر دویست وشصت و چهار مسئله . جزء دوم، هفت‌باب در چهل و دومسئله ، جزء سوم ، بیست وچهار باب مشتمل برچهل وچهار مسئله. و مقاله دوم ، در سی وشش فصل ، و دویست باب[۲] .

کتاب عبدالجباربن عدی لمنصور فی‌آداب‌الحروب و صورةالعسکر . کتاب‌الاشمیطی فی‌الفروسیة. کتاب ادب‌الحروب وفتح‌الحصون‌و تربیص‌الکمین‌و توجیه‌الجواسیس والطلائع والسرایا و وضع‌المسالح‌ـ ترجمه‌ایست ازکارهائیکه برای‌اردشیربن بابك شده. کتاب‌باجهر الهندی فی فراسات السیوف و نعتها وصفاتها و رسومها وعلاماتها . کتاب السیوف التی‌کانت عندالعرب و اصناف ذلك . کتاب شاناق الهندی فی‌امر تدبیر الحرب و ماینبغی للملك ان‌یتخذ من‌الرجال و فی امر الاساورة والطعام والسم . کتاب‌العمل بالنار والنفط والزرافات فی‌الحـروب . کتاب الدبابات والمنجنیقات والحیل والمکاید ـ و این را بخط ابن حفیف دیده‌ام .

کتابهائی که در بیطاری و معالجه چهارپایان

و صفات اسب و انتخاب آنها تألیف شده

کتاب ابن اخی حزام فی‌البیطره ـ برای متوکل تألیف کرد . کتاب الفه حکیم من حکماء الروم فی‌علاج سائر الدواب . کتاب‌البیطرة ـ تألیف سموس ، یك مقالهٔ آن موجود است . کتاب‌الخیل وعلی ای‌نعت وصفة شیةاُفره مایکون من الخیل . کتاب ارتباط الخیل ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب نقله اسحاق بن سلیمان للفرس فی علاج سائرالدواب والخیل والبغال والبقر والغنم والابل ومعرفة ثمنها وسومها . کتاب‌البیطرة للحصیبی ـ شناخته نشد. کتاب‌البیطرة للروم . کتاب‌البیطرة للفرس .

۱ـ ش (الحیل‌الیرثمی الشعرانی) .

۲ـ در نسخه خطی شهید علی پاشا این دومقاله‌کنار هم ومحتویات هریك بطورعمودی نوشته شده‌که فلوکل توجه نکرده وآنرا افقی خوانده و بدین جهت در هم مندمج گـردیده و جزء اول‌که مربوط باجزاء سه‌گانه مقاله اول است پس از مقاله دوم ذکر شده است (ر. ك . ص ۳۱٤ فلوکل ـ یا ـ ٤۳۷ چاپ مصر در سال ۱۳٤۸) .

کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و ترکان و عرب دربارهٔ مرغان شکاری و شکار باآنها وبهداشت آنها تألیف کرده‌اند

کتاب‌الجوارح ـ تألیف محمدبن عبدالله‌بن عمر بازیار . کتاب البزاةللفرس . کتاب البزاة للترك . کتاب البزاة للروم . کتاب البزاة للعرب . کتاب الجوارح واللعب بها ـ تألیف ابودلف قاسم‌بن عیسی .

نام‌کتابهائیکه ایرانیان و رومیان و هندیان و عرب در مواعظ و آداب و حِکم تألیف‌کرده‌اند خواه مؤلف معلوم یا مجهول باشد

کتاب زادانفروخ[1] ـ فی‌تأدیب ولده . کتاب مهراد و حسیس‌الفرمدار[2] الی بزرجمهر بن‌المنکان[3] که اولش این است : هیچ دو نفری نیست که در نظریـهٔ باهم ستیزه کنند و یکی بخطا و دیگری بصواب باشد . کتاب سیروس[4] فی‌الادب . کتاب بروسن فی‌تدبیر المنزل . کتاب ابراهیم‌بن زیاد فی‌الادب للمهدی[5] . کتاب محمد بن اللیث الی‌الرشید یعظه . کتاب محمدبن اللیث الی یحیی‌بن خالد . کتاب الرد علی‌الزنادقه ـ مؤلفش شناخته نشد . کتاب عهدکسری‌الی ابنه هرمز یوصیه‌حین اصفاه‌الملك وجواب هرمزایاه. کتاب ملك من‌الملوك الخالیة الی ابنه فی‌التأدیب . کتاب عهدکسری الی من ادرك التعلیم من بنیه[6] . کتاب ملك صالح من‌الملوك فیه جماع روؤس امور الملوك التی تدور علیها سیاستها . کتاب عهداردشیر بابکان الی ابنه سابور . کتاب‌مؤبدان مؤبد فی‌الحِکَم والجوامع والاداب . کتاب عهدکسری انوشروان الی ابنه ، الذی یسمی عشّ البلاغة[7] . کتاب مسائل استرعا یحس‌العالم والجواب عنها . کتاب‌الملك ذی‌الشیبة و ماجری بینه و بین و زرائه و اهل مملکته من المحـاورة .

۱ـ ف (زادالفروخ) .
۲ـ ف (الموبدان) .
۳ـ ف (البختکان) .
۴ـ ف (بفروس) .
۵ـ ش (فی‌الادب المهدی) .
۶ـ ف (من‌بینه) .
۷ـ ف (عین‌البلاغة) .

كتاب‌ماكتب به‌كسرى الى المرزبان[1] واجابته اياه . كتاب حديث‌اليأس‌والرجاء والمحاورة التى جرت بينهما . كتاب الملك والمراة التى علقها بين‌السماء والارض يستظل تحتها الف فارس . كتاب المسائل التى انفذها ملك‌الروم الى انوشروان على‌يد بقراط الرومى . كتاب ارسال ملك الروم الفلاسفة الى ملك‌الفرس يسئله عن اشياء من الحكمـة . كتاب الفيلسوف الـذى بُلى بالجارية قيطر وحديث الفلاسفة فى امرها . كتاب الملك الـذى اشار عليه احد وزرائه بالنوم والاخر باليقظة . كتاب ما امر اردشير باستخراجه من خزائن‌الكتب التى و صفها‌الحكماء فى‌التدبير . كتاب حـديث‌السمع والبصر. كتاب الملك والضرتين والوزراء . كتاب امرأتى الملك احداهما تفضل‌الغلمان والاخـرى الجوارى وكلام الفلاسفة فى ذلك . كتاب الهنديين الجوادوالبخيل والاحتجاج بينهماو قضاء ملك‌الهندفى‌ذلك . كتاب‌سكرسرى بن مرديود لهرمز بن‌كسرى ورسالة‌كسرى الى جواسب وجوابها . كتاب‌كسرى الى زعماء- الرعية فى‌الشكر . كتاب اروى وذكر ديرها وماتكلمت بهمن‌الحكمة . كتاب نوادرميمون‌بن ميمون فى‌الادب . كتاب حمزة‌بن عفيف فـى‌سيرة ذى‌اليمينين . كتاب ادب مسعدة الكاتب . كتاب‌العرزمى فى‌الادب بنوادر وشعر . كتاب‌آداب عافية‌بن يزيدالقاضى . كه براى اسحاق- بن عيسى‌بن على‌الهاشمى نوشت . كتاب‌آداب ابراهيم‌بن‌المهدى . كتاب آداب‌كلثوم‌بن عمرو العتابى . كتاب‌آداب عبدالله‌بن المعتز . كتاب شاناق الهندى فـى‌الاداب ـ پنج باب . كتاب سيرتنامه ـ تأليف حداهودبن فرخزاد ـ كه‌كتابيست در اخبار وحكايات . كتاب على‌بن‌زين الانصارى فى‌الاداب والامثال على مذاهب الفرس والـروم والعرب . كتاب ترجمته نوادر اهل‌الشرفيه و نوادر اوساط الناس و نوادرالسفلة والوضعاء .

كتابهائيكه در تعبير خواب

تأليف شده

كتاب ارطاميدورس فى‌الرؤيا ـ پنج مقاله. كتاب النوم واليقظه ـ تأليف فرفوريوس. كتاب‌ابى‌سليمان‌المنطقى فى‌الانذارات النومية. كتاب‌الفه ابراهيم‌بن بكوس فى‌الرؤيا . كتاب تعبيرالرؤيا ـ تأليف ابن‌سيرين . كتاب تعبير الرؤيا ـ تأليف فيريانى ، قصه است . كتاب تعبير الرؤيا ـ تأليف ابن قتيبه . كتاب تعبير الرؤيا على مذاهب اهل البيت عليهـم السلام (مؤلفش ...) كتاب تعبيرالرؤيا لاهل‌البيت ـ نازك .

۱ـ (المروزان) . ۲ـ ف (الحكما) .

کتابهائیکه در عطریات تألیف شده

کتاب‌العطر- برای یحیی بن‌خالد تألیف شد. کتاب‌العطر ـ تألیف ابراهیم بن‌عباس. کتاب‌العطر ـ تألیف کندی. کتاب کیمیاءالعطر- تألیف کندی. کتاب‌العطر ـ مؤلفش شناخته نشد. کتاب آخر مجهول فی‌العطر والترکیبات. کتاب العطر ـ تألیف حبیب عطار. کتاب العطرواجناسه ـ تألیف مفضل بن سلمه. کتاب‌العطر واجناسه ومعادنه ـ تألیف مرد کوهستانی نامش ...

کتابهائیکه در طبیخ[1]

تألیف شده

کتاب‌الطبیخ ـ تألیف حارث بن بشخر[2]. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف ابراهیم بن مهدی. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف ابن‌ماسویه[3]. کتاب‌الطبیخ . ـ تألیف مخبره. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف احمدبن طیب. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف ابراهیم بن عباس صولی. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف علی بن- یحیی منجم. کتاب‌الطبیخ ـ تألیف جحظه. کتاب‌السکباج ـ ازخوداو. کتاب‌الطبیخ[4] للمرضی- تألیف رازی. کتاب‌الطبیخ ـ از خود او.

کتابهائیکه در سمیات و داروسازی

تألیف شده

رنطاح

معلوم نیست از قدیمیان و یا متأخران است. و این کتابها از اوست: کتاب‌السمومات وترکیبها واصولها ـ درحدود پنجاه ورق. کتاب السمومات- از ابن‌بطریق. کتاب‌السمومات للهند. کتاب السمومات و دفع ضررها ـ از کندی. کتاب السمومات لقسطابن لوقا ودفع مضارها. کتاب اجناس‌الحیات ـ مترجم هندی. کتاب اجناس‌الحشرات ـ از ابن بطریق.

۱ـ طبیخ لغت حجازیان و بمعنی خوراکیست که خورش دارد (اقرب‌الموارد).
۲ـ ف (بسخر). ۳ـ ف (ماسویمن). ۴ـ ف (اطعمه).

کتاب‌الصیدنة ـ از رافق[1] دواساز. کتاب‌الصیدنه از رازی.

کتابهائیکه در تعویذات ورقی تألیف شده

کتاب‌الهیاکل‌السبعة. کتاب‌الخواتیم‌السبعة. کتاب الحراب[2] السبعة. کتاب‌المنازل‌السبعة. کتاب‌الرقی والتعاویذ ـ تألیف ابن‌وحشیه. کتاب‌الرقی والتعاویذ ـ تألیف‌احمدبن‌هلال. کتاب سفر آدم و درآن نام ملائکه و کیفیت بکار بردن آن نامهاست ـ مؤلفش شناخته نشده، و یهودیان آنرا از خود دانند، کتاب الهیاجات والعطوف والحلول والربوط مؤلف گمنام است.

نام کتابهائی که مفرد است و نام مصنفان آنها

کتاب‌الجوهر واصنافه ـ که محمدبن شاذان جوهری برای معتضد تألیف کرد. کتاب التلاویح ـ تألیف یحیی‌بن محمدزجاج. کتاب‌السبول[3]. والمعجونات والغضار الصینی ـ تألیف جعفربن حسین. کتاب النداء علی الاشیاء، مسجع، ومؤلفش بدرستی شناخته نشد. کتاب‌الهلیلجه‌ـ مؤلفش‌شناخته نشده وآنرا بصادق علیه‌السلام[4] نسبت داده‌اند واین امر محالست. کتاب اجناس‌الرقیق والکلام علیه ـ که یکی از مردم مصر برای ابن‌بطحا تألیف‌کرده، و درحدود یکصد ورق است. کتاب‌الکنوز السبعة ـ مؤلفش شناخته نشد. کتاب دفائن‌البیوت ـ مؤلف شناخته‌نشد. کتاب‌المعادن والمطالب والکنوز ـ از مصریان. کتاب مزاجات‌الجواهر‌المعدنیه وعمل‌الفولاذ والطالیقون والخماهن والصفر وغیر ذلك ـ مؤلف شناخته نشد.

۱ـ ف (الراوق).
۲ـ ف (الجواب).
۳ـ ف (السبوب).
۴ـ ف (رضی‌الله عنه).

نهمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

تألیف

محمدبن اسحاق‌بن محمدبن اسحاق که معروف

ابویعقوب وراق است

حکایة خط المصنف

عبده محمّد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستربیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

مقاله مذاهب و اعتقادات

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله نهم - از کتاب الفهرست

فن اول

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

چگونگی مذاهب حرنانیان کلدانی معروف بصابئه

و مذاهب ثنویه

کلدانیان

این حکایت را احمدبن طیب بخط خود از کندی

نقل کرده است .

این گروه بر آنند که عالم یك علت دارد ، و همیشه یکتا بوده وفزونی نیابد، و ازصفت معلولات چیزی باو نپیوندد. وصاحبان تمیز ور شداز بندگانش رامکلف دراقرار بخداوندی

خود نموده ، و راهشانرا واضح و نمودار کـرده ، و پیامبرانـی را برای راهنمائی آنان فرستاده ، و برای آنکه حجت را تمام کرده باشد ، بآنان دستور داد که مردم را به بهشت او دعوت نمایند . واز خشم وغضبش هراسان دارند . باطاعت کنندگان زندگی جاوید را نوید دهند ، و عاصیانرا از عذاب، و مجازات باندازه استحقاق برحذر سازند ـ و بهمین‌جا قطع میشود .

از برخی پیشینیان باستانی نقل شده ، که گفته است : خـداوند نه‌هزار دور معذب میدارد ، و پس ازآن در پناه رحمت اللهی درآید ، ولوآنکه اختصاص بآن گروهی داشته باشد ، که داعی بحق ، و پیرو دین حنیفی باشند که بـآن گرویده‌اند[1] . و برجستگان و بزرگان‌آنان : ارانی، و اغثاذیمون[2]، وهرمس بوده، و برخی ، سولون جد مادر افلاطون فیلسوف را در شمار آنان آورده‌اند ـ دعوت این گروه یکنواخت بود ، و در سنن و آئین باهم اختلافی نداشتند ، و قبلهٔ خود را یکی میدانستند ، و در سفر[3] خردمندان قطب شمال قرار داده شده بود ، تا بحکمت دستیابی داشته باشند . وازآنچه با فطرت[4] مناقضت دارد بدور مانند ، وخود را ملزم برعایت فضائل چهارگانه نفس داشته باشند . از فضائل کوچك وجزئی برخوردار ، وازکوچکترین‌کارهای ناشایست دوری جویند، و میگفتند ، آسمان از روی اختیار و خردمندی درحرکت بوده ، و نماز روزانه در سه وقت واجب است . اولی ـ در هشت رکعت ، و هررکعتی سه‌سجده ، پیش از طلوع‌آفتاب به‌نیم ساعت یاکمتر ، کـه با سرزدن آفتاب بپایان برسد . دومی ـ در پنج رکعت . و هررکعتی سه‌سجده ، که بـا زوال آفتاب پایان یابد . وسومی مانند دومی بوده ، و با غروب‌آفتاب بپایـان میرسد . والتزام برعایت این سه‌وقت برای وتدهای[5] سه‌گانه است که ، وتد مشرق ، وتد وسطالسماء و وتد مغرب باشد . و دیگر از واجب بودن نماز برای وتد زمین‌کسی سخن نگفته است . ولزوم نافله نزدآنان چون نماز و تر[6] در نزد مسلمانان است، و هرروزی درسه وقت‌باید اداشود، اول دوساعت از روز رفته ، دوم ، در ساعت نه از روز ، و سوم ، سه‌ساعت از شب‌گذشته ، و طهارت شرط اولی نماز است .

وسی‌روز، روزه را واجب شمرند، و اول‌آن از هشتمین روز ماه اذاراست . و نه‌روز

۱ــ ف (یقسمون) ش (یتسمون) . ۲ــ ف (أغاثاذیمون) .

۳ــ سفر ـ کتاب بزرگ ، و بقولی ، هرجزئی از اجزاء تورات (اقرب‌الموارد) .

٤ــ ف (بالقطر) ش (بالفطر) . ۵ـ وتد درلغت بمعنای ـ میخ است . و باوتاد جمع میشود . و اوتادالارض کوههای زمین است (منتهی‌الارب).

٦ــ وتر بکسر اول و سکون دوم، بمعنای (یکه ـ وطاق) است ، و در فقه اسلامی نام نماز یکرکعتی است که ازنوافل شب است (ر.ك. منتهی‌الارب. وکتاب الصلوة شرائع) .

آخر کانون اول‌را روزه گیرند ، بهمچنین هفت‌روز ازهشتمین روز ماه شباط، که درنظرشان بسیار بزرگ و با اهمیت است . ودر روزه نافله‌هائی دارند ، که یکی شانزده روز ، ویکی بیست وهفت روز است .

و قربانیهائی برای تقرب دارند ، و آنرا ویژهٔ ستارگان دانند ، وبگفتهٔ برخی از آنان ، اگر قربانی بنام باری‌تعالی شود ، آثار خوبی را نشان نخواهد داد ، زیرا بعقیدهٔ آنان این‌کار چنانست که بیك‌کارعظیم وبزرگی دست‌اندازی شودکه پایین‌تر ازآن هم‌وجود داشته و ترك شده ، و بهمین سبب ، نه‌خوب در آید ، و نه بد . و ذبیحه قربانی عبارتست ازگاو نر ، وبز ، وسائر چهارپایان‌جز شتریکه درفکین‌دهانش دندانی‌نباشد. واز‌پرندگان، آنرا قربانی‌کنندکه از نوع کبوتر ومرغان شکاری نباشد ، و ذبیحه را بریده شدن رگهای گردن و حلقوم ؛ وتذکیه را جدا نشدن سراز بدن‌حیوان دانند ، وبیشتر ذبیحه‌شان خروس بوده ، و قربانی را نمیخورند بلکه‌آنرا میسوزانند ، و در روزیکه قربانی‌کنند ، ببتخانه نمیروند ، و در هر ماه چهار وقت برای قربانی دارند ، وقت اجتماع[۱] . وقت استقبال[۲] ، و روزهای هفدهم ، و بیست وهشتم ماه .

و اما عیدهای آنان : عیدی بنام عید فطرالسبعه ، و عید فطرالشهر ، و بقولی[۳] فطر الثلاثین در دو روز ، و یکی هم پس ازگذشتن پنج روز و یکی دیگر هم پس ازگذشتن هجده روز ، که روز بیست و ششم آنماه میشود . وعیدالحبل ، در روز بیست وپنجم تشرین اول ، و عیدالمیلاد ، در روز بیست وسوم‌کانون[۴] . و عیدی ، در روز بیست و نهم تموز .

و باید در جنابت، غسل‌کنند . و جامه را عوض نمایند ، و با دست‌زدن بزن حائض، غسل‌کنند ، وجامه را عوض نمایند. و البته زن‌حائض را باید از هرچیزی دور نگاه دارند. و چه بساکه هنگام جنابت ، یا دست‌زدن بزن حائض گل ارمنی درآب ریخته و غسل‌کنند. و ذبیحه در نزدشان صورت پیدا نمیکند مگردر حیواناتیکه ریه و خون دارد ، و خوردن گوشت شتربی‌دندان ، وآنچه تذکیه نشده، وهرحیوانی که درفکین او دندانی‌نباشد ، مانند

۱ـ اجتماع در اینجا ممکن است بمعنای ـ گردآمدن ، و تجمع باشد ـ و یا بمعنای هنگام مقارنه ماه باآفتاب آنگاه که در یکبرج و یکدرجه هستند (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۲ـ استقبال در اینجا ممکن است بمعنای پیشوازکردن باشد ـ یا بمعنای هنگام مقابله دوکوکب مخصوصاً خورشیدو ماه (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۳ـ ف (قیل) ش (قبل) .

٤ـ درماههای رومی دوکانون است کانون اول ـ وکانون دوم ـ و اینجا معلوم نیست مرادکدام یك است .

خوك، وسگ، و الاغ، و از پرندگان جز کبوتر هرچه چنگال دارد ، و از نباتات، باقلا و سیر ممنوع بوده و برخی ازآنان ، لوبیا وکلم و چغندر و عدس را مشمول آن ممنوعیت دانسته‌اند . و درکراهت از شتر باندازهٔ افراط دارندکه گویند ، کسیکه زیر مهار شتری راه رود ، حاجتش برآورده نگردد . و از مبتلایان بهپیسی ، وجذام ، و سائر بیماریهای مسری دوری جویند . ختنه نمیکنند ، برای اینکه نمیخواهند برکاری که طبیعت کرده ، کاری کرده باشند. و در ازدواج شاهدی باید حاضر باشد ولی نه از خویشان بسیار نزدیك . ودر ارث‌زن‌ومرد یکسانند . وطلاق‌ندارند جزدر مواردی‌که دلیل روشن برفحشاءآشکاری باشد، و پس از طلاق رجـوع ندارند و دو زن نگیرند ، و نزدیکی بزن را برای پیدا کـردن فرزند دانند .

و درنزدشان ، ثواب وعقاب بارواح بستگی دارد ، و معتقدندکه تأخیر پذیر برای مدت معلومی نیست . وگویند ، پیامبرآنکسی است‌که از عیبهای نفسی ، و آفتهـای بدنی مبری، و درهرصفات خوب بدرجه‌کمال رسیده باشد . و بهرسئوالی جواب ، و ازآنچه در وهم و خیال است خبردهد . و دعایش برای آمدن باران و دفع‌آفات از نبات و حیوان ، مستجاب گردد . و مذهبش موجب اصلاح عالم ، و ازدیاد عمران وآبادی باشد .

سخنانشان در هیولی ، وعنصر ، وعدم ، و زمان، و مکان ، و حرکت، همان سخنان ارسطو در سمع‌الکیان است .

دربارهٔ آسمان ، و اینکه پنجمین طبیعت است ، و مـرکب از عناصر اربعه نبوده و اضمحلال و فسادی ندارد همان راگویندکه ارسطو درکتاب السماء آورده است .

و سخنانشان ، دربارهٔ طبائع چهارگانه وفـادیکه در حرث ونسل دارد و حـرث و نسل نیز از همان میباشد ، گفتار او درکتاب الکون‌والفساد است .

و سخنانشان درآثار علویه و حادثاتی‌که زیر جرم قمر پیدا میشود ، گفته‌هائیست‌که درکتاب‌العلویه است . و سخنانشان در نفس ، باینکه ادراکاتی دارد وفنا ناپذیر بوده ، و جوهر است نه‌جسم ، وملحقات جسم بآن نپیوندد ، همان گفتار او درکتاب النفس است .

و سخنانشان در رؤیای صادق، وجزآن . وحس و محسوسات همان گفتار او، درکتاب الحس والمحسوس بوده ، و سخنانشان در یگانگی خدا واینکه صفت از ملحقات باو نبوده، وگفتن‌ـ باید ـ دربارهٔ او نشاید وباین‌جهت سولوجسموس[1] باو راه نیابد، همان گفتاراو درکتاب مطاطافوسیقاست[2] .

۱ـ **Sullogismos** . کلمه‌ایست یونانی‌که در منطق ازآن تعبیر بقضایای منطقیه میشود (ر.ك. لاروس زیرکلمهٔ **Sillogesme**) .

۲ـ **Métaphisique** . کتاب ماوراءالطبیعه .

وسخنانشان دربارهٔ برهان اشیاء، متضمن همان‌شرائطی است که در کتاب فودیقسطیقا[۱] ذکر گردیده وکندی گوید : کتابی دیده است که این گروه آنرا میخوانند[۲] . و عبارت از چند مقاله درتوحید است که هرمس برای پسرش برشته تحریر درآورده ، و میرساند تاچه پایه بتوحید توجه داشت ، و هرقدر فیلسوفی ، بخود رنج‌کاوش در این‌باره دهد ، ناگزیر از پذیرفتن‌آن بوده ، و باید دارای همان عقیده باشد .

حکایت دیگر درباره آنان

ابـویوسف ایشع قطیعی نصرانی ، در کتاب خـود ، در کشف از مذاهب حرنانیان که امروز بصابئه معروفند ، چنین گوید : مأمون در اواخر روزگارش ، بقصد تاخت و تاز شهرهای روم ، ازدیار مضر[۳] که میگذشت ، مردم باستقبال و ثناگـوئی وی شتافته ، و در میانشان گروهی از حرنانیان دیده میشد که طرز لباس ، و هیئت آنان ، درآن روزگـار بدینگونه بود ، برتن قبائی[۴] داشتند وموی سررا بلند وپرپشت نگاهمیداشتند . بهمان‌گونه که قره جد سنان‌بن ثابت خود را میآراست ، مأمون از طرز پوشاك وهیئت ایشان ناخوش گردیده ، وپرسید شما ازکدام مردمید، وآیا اهل‌ذمه هستید، جواب دادند، ماحرنانیانیم. پرسید، از نصرانیانید ، گفتند ــ نه. پرسید از یهودیانید ، گفتندنه . پرسید ، ازمجوسیانید، گفتند ــ نه ـ پرسید ، آیاکتابی دارید . درجواب ، سخنان نامفهومی گفتند ، گفت پس‌شما از زندیقان بت‌پرست وهمان اصحاب‌الرأس، دوران پدرم هستید ، که خون شما حلال است، و ذمهٔ ندارید . گفتند ما جزیه میپردازیم . گفت جزیه برآن مردمی است کـه دارای دینی ازادیان نامبرده درقرآن بوده، وکتابی هم داشته، و دراثر مخالفتی‌که با اسلام میورزیدند مسلمانان باآنان صلح‌کردند بشرطیکه جزیه بدهند ، و شما از هیچکدام آنها نیستید . از این‌جهة یکی ازاین دوامر را انتخاب‌کنید، یا باسلام یا یکی از ادیانی‌که درقرآن نامبرده شده درآئید ، ویاآنکه تا نفرآخر کشته شوید ، و من تا مراجعتم از این سفر بشما مهلت میدهم ، که باسلام ، یا یکی از ادیانی‌که در قرآن ذکر شده درآئید ، ور نه ، امر بکشتن

۱ـ ش (فـطاطـافوسیقا) و فودیقطیقا ـ ابـو دفطیقاست ـ **Apodeixtexos** ـ این اصطلاح درکتب ارسطو معنی قضیهٔ برهانی را میدهد . یعنی قضیه مسلمهٔ که برهان برآن قائم شده و قابل نقض نیست (رك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۲ــ ف (.. کتاب یقربه) ش (کتاب یقرئه) .

۳ــ دیار مضر بضم اول وفتح دوم ـ در دستی قرار دارد که نزدیك بقسمت شرقی‌فرات و درحدود حران و رقه ، و شمشاط ، و سروج ، وتلمزون ، است (معجم‌البلدان) .

٤ــ قبا ـ بفتحه، جامه بلندیست که روی‌پیراهن پوشند وکمربندی دارد(اقرب‌الموارد) .

و تار و مار نمودن تمام شما را خواهم داد . مأمون رهسپار بروم گردید . و ایشان طـرز پوشاك را تغییر داده ، سرها را تراشیدند ، و قبا را سر دادند ، وگروه زیادی بنصرانیت گرویده ، و چلیپا بستند ، گروهی باسلام در آمدند ، دستهٔ کمی بحال خود باقیمانده ، و با نگرانی دنبال حیله میگشتند، تا آنکه شیخی از فقیهان حران [1] توجهی بحالشان نموده، و بآنان گفت ، من چیزی یافته‌ام که موجب نجات ، ورهائی شما ازکشته شدن میباشد . و آنان مال فراوانی ، از بیت‌المال خود ، بـرایش بردند ، که در روزگـار رشید ، برای اینگونه پیش‌آمدهای ناگوار تهیه وذخیره کرده بودند . و ما برای شما ـ بتأییدات‌اللهی، آن اسباب را شرح دهیم ، آن شیخ بایشان گفت ، اگر مأمون از این سفر برگشت ، باو بگوئید ، ما صابئیانیم ، وصابئه نامی است که خداوند در قرآن ذکر نموده است . شمااین نام را بخود بندید که نجات خواهید یافت . از قضا مأمون از این سفر خود برنگشت ، و دربدندون [2] درگذشت ، و این گروه از آن زمان این نام را بخود بسته‌اند ، زیـرا تـا آنوقت درحران واطراف آن گروهی بنام صابئه وجود نداشت. خبر مرگ مأمون که رسید، کسانیکه بنصرانیت گرویده بودند بیشتر بمذهب حرانی برگشته ، و بهمان هیئت پیش از عبور مأمون از منازلشان در آمده وموهای سر را بلند نگهداشته ، وخود را صابئه‌نامیدند، ولی مسلمانان آنها را از پوشیدن قبا ممنوع داشتند برای آنکه پوشاك دولتیان و اصحاب سلطان بود .

اما کسانیکه اسلام آورده بودند نتوانستند بکیش خود برگردند از بیم آنکه ارتداد موجب قتل است . و در زیر این نام خود را نهفته ، و با زنان حرنانی‌مزاوجت‌مینمودند، پسرهایشان بصورت مسلمان ، ودخترانشان حرنانی بودند . ومردمان ترعوز [3] ، سلمسین [4] که دو دهکده بزرگ و مشهور نزدیك بحران است مدت بیست سال همین رفتار را داشتند تا آنکه دونفر از بزرگان‌علماء حران در فقه و امر بمعروف ، بنام‌ابوزراره، وابوعروبه، وهمچنین سائر فقهاء حران ، این عمل را مشروع ندانسته ، و آنانرا از ازدواج بازنان

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ این‌کتاب .

۲ـ بدندون ـ دهکده‌ایست دریك‌منزلی طرسوس، ومأمون درآنجا وفات یافت (معجم‌ـ البلدان) .

۳ـ ترعوز ـ دهکده مشهوریست در حران و ازبناهای صابئیان است (معجم‌البلدان).

۴ـ سلمسین ـ دهکده‌ایست نزدیك حران ، وگویند در ابتدا نام آن‌سلم ـ سین یعنی بت ماه بوده وآنرا بهمین منظور ساخته‌اند (معجم‌البلدان) .

حرنانی ممنوع داشته و گفتند مسلمان نمیتواند با زنان حرنانی یعنی صابئه ازدواج نماید ، زیرا آنان اهل کتاب نیستند و تا امروز ، درحران خانوادههائی هستند که مردمش از آن دستهاند که درزمان مأمون بدین خود باقیمانده بودند ، و برخی هم مسلمان ، و عدهٔ هم نصرانیانی هستند که در ابتدا اسلام آورده وبعد بهمین منظور از اسلام برگشته و بنصرانیت گرویدند . مانند خانوادههای بنوابلوط ، و بنوقیطران و دیگران ، که در حران مشهور و معروفند .

حکایت رأس [1]

نامبرده در بالا گوید : آن رأس، سر انسانی است که صورتش ـ بنا بعقیدهٔ که صابئیان دربارهٔ صورت ستارگان دارند ـ مانند صورت عطارد است ، و اگر چنین کسی ، که بعقیده آنها عطاردی صورتست ، پیدا شود ، بهر حیله ودسیسه که امکان داشته باشد، دستگیر نموده، و با وی کارهائی انجام دهند ، از آنجمله اورامدت زیادی درروغن زیتون وبورك مینشانند تا مفاصلش سست شود ، و بحالتی درآید، که اگر سر او را بسوی خود کشند ، بدون آنکه بریده باشند ، آن سر ـ چنانکه گمان کنیم ـ از بدن جدا میگردد و بهمین جهة این مثل را از قدیم زدهاند که : فلانی در روغن زیتون است . و این را دربارهٔ شخصی گویند که در سختی وناراحتی باشد ـ وسالیکه عطارد در شرف است [2] بـاین کار مبادرت مینمایند ، باین عقیده که روح چنان انسانی ، میان عطارد و سر آن انسان ، رفت و آمد داشته ، وبزبان او سخن گوید ، وحوادث را پیشگوئی کند ، وهر سئوال را جواب دهد ، زیرا بعقیدهٔ آنهـا طبیعت انسان بیش از حیوانات دیگر بطبیعت عطارد شباهت داشته ، و در نطق و تمیز بآن نزدیکتر است ، و این معتقدات ، و امثال آن ، درباره سر ، و تعظیمی که از آن دارند، و حیلتهائی که در آن بکار برند ، وکارهائی راکه پیش از جدا ساختن سر ، و پس از آن انجام دهند، وچیزهائی که ازبدن آن بیسر گیرند، بتفصیل در کتابی، بنام کتاب الحاتفی شرح و بسط داده شده . در آن کتاب شگفتانگیز چیزهـائی از نیرنگها ، و تعویذها ، و زبان بندیها، وصورتها بوده، وشرح وبسطهائی، دربارهٔ اعضاء حیوانات مختلف مانند خوك، والاغ وکلاغ ، و غیره ، و دود افروزیها داده شده ، و نیز نقشهـائی از تمثال حیوانات بر نگین انگشترهایشان دیده میشود، وموضوع آن راکه پرسیدم ، گفتند، ما اینها را در گورستانهای باستانی بدست آورده و باینها تبرك جوئیم .

۱ـ اشاره باصحاب الرأس دوره رشید است که درصفحهٔ ۵۶۸ گفته شد .

۲ ـ شرف عطارد . شرف ـ در اصطلاح منجمان قوت کوکب و ارتفاع آن در برج فلك است ـ مقابل هبوط (ر.ك. فرهنگ فارسی آقای دکتر معین).

رونوشت چیزیکه بخط ابوسعید

وهب بن‌ابراهیم ازقربانیهای آنان خوانده‌ام

روز یکشنبه ، برای آفتاب ، که نامش ـ ایلیوس ـ است. دوشنبه، برای ماه ، که‌نامش سین ـ است ، سه‌شنبه، برای مریخ ، که نامش ـ آریس ـ است . چهارشنبه ، برای‌عطارد، که نامش ـ نابق ـ است . پنجشنبه ، برای مشتری که نامش ـ یال ـ است . جمعه، برای زهره ، که نامش ـ بلثا ـ است . شنبه ، برای زحل ، که نامش ـ قرنس ـ است .

معرفت عیدهای آنان

نیسان [1]

سال حرنانیان از اول این ماه شروع میشود ، و روزهای اول ، ودوم ، وسوم آنرا برای الاهه بلثا ، که زهره است ، براز و نیاز و نیایش درآیند، و دسته دسته، یا بتنهائی بخانه آن الاهه روند ، و قربانیهائی کنند ، وحیوانات زندهٔ را بسوزانند ، و در روز ششم این ماه ، گاو نری برای الاهه ـ ماه ـ سربریده ، وهنگام پایان روز، آنرا میخورند . در روز هشتم روزه گیرند . وبا گوشت بره افطار کنند . در این‌روز، برای هفت‌الاهه، وشیاطین وجن، و ارواح ، عیدی برپادارند ، وهفت‌بره برای هفت الهه، ویك‌بره‌برای‌خدای‌کوران و یك بره برای الاهه شیاطین، بسوزانند . در روز پانزدهم، سرالشمال[2] ونیایش،وتشمیس[3] بجای آرند ، و قربانیها ، وسوزاندنیها دارند ، و بخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

و در روز بیستم این ماه ، بدیرکادی ، که در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب فندق‌الزیت استمیروند ودر آنجا سه برزخ ـ یعنی گاو نر ـ برای الاهه ـ قرنس ـ که‌زحل است. ـ آریس ـ که‌مریخ والاهه کوران است، وماه که ـسین‌الاهه ـ نامیده‌میشود، میکشند. و نه بره ، که هفت دانه آن برای هفت الاهه ویکی برای الاهه‌جن ، ویکی برای ـ الاههٔ ساعات قربانی کنند ، وچند بره‌را ، باخروش زیادی میسوزانند .

---

۱ ـ نیسان ـ بفتح اول هفتمین ماه تقویم رومی، و دومین ماه تقویم سریانی است که مطابق باماه دوم بهار است (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

۲ـ ظاهراً نوعی از عبادت و نیایش است .
۳ـ تشمیس ـ بگفتهٔ آقای‌دکتر ماتسوخ ـ ظاهراً از Sammas سریانی و بمعنی عبادت است .

و در روز بیست و هشتم ، بسوی دیری که در دهکده سیتی ، در یکی از دروازه‌های حران ، بنام باب‌السراب میباشد، رفته ، ودر آنجا برای ـ هرمس الاهه ، گاونر بزرگی میکشند ، ونه بـره برای الاهه هفتگانه ، و خدای جن ، وخدای ساعات کشته ، وبخوردن وآشامیدن گرایند ، در این روز هیچ‌حیوانی را نمیسوزانند .

ایار

در اولین روز اینماه ، عمل تقرب بسرالشمال . وتشمیس ، بجای‌آرند ، و گل‌ببویند و بخورند و بنوشند . در روزدوم برای ابن‌السلام [1] عیدگیرند . ونذرها دارند، وظرفهارا پر ازچیزهای تازه ، ومیوه ، وحلوا کنند ، وبخوردن و نوشیدن مشغول شوند .

حزیران

در روز بیست وهفتم این ماه ، برای الاهه تیرانداز ، تشمیس سرالشمال بجای آرند و در این روز ، خوانی بگسترانند ، وبرآن هفت‌چیز برای‌هفت الاهه‌شمال گذارند،وکمر [2] کمانی بیاورد ، و زه آنرا محکم سازد ، ودر آن تیری گذاردکه دوگونهٔ فروزان ازآتش چوبی بـاشد که در زمینهای حـران میرویـد ، و چنان غرشی کند کـه آتش را چون شعله شمع فروزان نگهدارد . وکمر، دوازده‌تیرازآن کمان میاندازد، وسپس‌ماننسگ،روی دست وپا براه افتد ، وآن تیرها را برمیگرداند ، و پانزده مرتبه این‌کار را مینماید، و در همانحال تفائل میزنند ، هرگاه آن دوگونه خاموش شده باشد علامت‌قبول نبودن‌عیدبوده، وهرگاه خاموش نشده باشد، عیدشان مقبول است .

تموز

در نیمهٔ این ماه عید بوقات [3] است، یعنی زنان زاری‌کن و آنرا ـ تاوز ـ و عید

۱ـ ابن‌السلام ـ ظاهراً همان چهار فرشته (فرزندان بی‌آلایش ـ (Bnia· Slama باشدکه صابئیان مندانی (مغتسله) آنها را باین نام خوانده‌اند (ر ك. شولسون‌ص۱۹۳ ـج۲)
(Bhwolsone – Die. Ssabier,und. Der Ssabismus – 14 – P. 193)

۲ـ کمر ـ ازکلمهٔ سریانی Kumra ـ بمعنی‌کشیش ـ رئیس روحانی (ر.ك. شولسون. ج ۲ ـ ص۳۵۵).

۳ـ بوقات ـ جمع بوق ـ بمعنی‌کرنا (فرهنگ فارسی آقای دکترمعین) .

الاهه‌تاوز خوانند، وزنان برای او گریه وزاری کنند که‌چگونه‌خدا ویرا کشته، واستخوانهایش را در آسیا آرد نموده ، و بباد داد . و زنان چیزهـای آرد شده درآسیا را نخورند ، و خوراکشان گندم خیسانده ، و نخود و خرما و مویز وامثال آنست ، و در بیست و هفتم ، مردان سرالشمال برای جن . و شیاطین ، والاهه دیگر بجای‌آرند وکماج بزرگی از آرد گندم ، وبطم[۱] و مویز میس[۲] ، و مغز گردو ـ همچون چوپانان بسازند ، و نه بره ، برای ماهان رئیس، وتقرب‌جوئی ، برای نمریا ـ میکشند . و رئیس در این روز از مردان‌نفری دو درهم میگیرد ، و همه بخوردن ونوشیدن درآیند .

آب

درهشت روز از این ماه بکار تهیهٔ شراب تازهٔ برای خدایان مشغول شوند و نامهای گوناگونی بر آن نهند ، و پسربچه نوزادیرا در این روز برای الاهه ...[۳] نگهدار بتها . قربانی نمایند ،آن پسربچه را سر ببرند ، و او را باندازهٔ بجوشانند تاگوشتش خوب‌پخته شود . سپس‌آنرا بـا آرد سفید ، وزعفران . و سنبل ، و قرنفل ، و روغن زیتون ، خمیر کنند، و قرصهائی باندازه انجیر ازآن بسازند ، ودر تنور تازه سازی بپزند ، وآنرا ویژهٔ نیایشگران سرالشمال دانسته و درهرسال بآنان می‌دهند، وآن قرصهارا زنان ، وبردگان، وکودکان وکنیزان ، و دیوانگان نباید بخورند . وازکشتن‌آن‌کودك ، جز سه‌کمر ، نباید کسی‌آگاه و باخبر باشد . وآنچه ازآن‌کودك چون استخوان . واعضاء ، و رگ و ریشه و روده‌ها بجاماند ،کمرها برای تقرب جوئی بالاهه میسوزانند .

ایلول

در سه‌روز اینماه ،آب‌گرم‌کنند ، تا برای سرالشمال . وبرای رئیس جنیان‌که‌خدای بزرگش دانند استحمام نمایند ، و درآن‌آب‌کمی چوب‌گز ، و موم ، و صنوبر ، و نی ،

۱ـ بطم ـ صمغ درخت بنه ،که درختی شبیه درخت پسته است ومیوه‌اش را چنلانقوش یا چتلاقوش نامند (فرهنگ فارسی‌آقای دکترمعین . زیر ـ بطم ـ و بنه) .

۲ـ میس ـ نوعی از مویز است (منتهی‌الارب) .

۳ـ ف ـ نقطه فاصله ندارد .

و شیطرج[1] ریخته وخوب بجوشانند ، و پیش از دمیدن آفتاب آنرا ـ مانند جادوگران ـ بربدن خود بریزند ، ودرآن روز ، هشت بره ،که هفت دانه ، برای هفت الاهه ، و یکی برای خدای شمال است. میکشند، ودرحال اجتماع آنرا میخورند . وهریك هفت جام‌شراب میآشامد . و رئیس از هریك دو درهم برای ذخیره در بیت‌المال میگیرد .

روز بیست وششم همین ماه بکوه روند ، و ازآفتاب ، وزحل، وزهره استقبالی بجا آرند ، و هشت جوجه ، وخروسهای پیر، با هشت بره بسوزانند ، و اگر کسی برای ـ خدای بخت ـ نذری کرده باشد، خروس پیری یا جوجهٔ را می‌گیرد، وبالهایش‌را باپارچه‌ابریشمی بسته و دوسرآنرا آتش زده وآنرا برای ـ خدای بخت ـ رها میکند ، اگر جوجه سوخته شود ، نذرش قبول بوده ، واگر شعله آن‌دوسر پیش‌از سوختن جوجه خاموش گردد ـ خدای بخت ـ آن نذر و قربانی را نپذیرفته است .

و در روزهای بیست‌و هفت ، و بیست و هشت ، رازها وقربانیها ، وکشتارهـا ،و سوزاندنیهائی ، برای ـ شمال ـ که خدای بزرگ است ، وبرای شیاطین ، و جنیانی دارند که‌آنها را اداره‌کرده وپاسبان ،آنان بوده و بآنان خوشبختی میدهند .

تشرین اول

در نیمه این ماه، برای مردگان ، خورد وخوراك میسوزانند ، باینگونه ،که‌هریك ازآنان هرگونه خوراکی که دربازار بدست‌آید، ازگوشت ، و میوهٔ خشك وتر، خریداری مینماید ، وانواع خوراکی وشیرینی میسازد ، وآنها را درشب برای مردگان میسوزانند و باآنها استخوان ران‌شتری را هم میسوزانند، وبسگهای‌آزارکننده می‌دهندکه‌برمردگانشان پارس نکنند، وآنها را بهراس در نیاورند . و همچنین روی آتش شراب یا آب ریزندکه مردگان بیاشامند بهمانگونه‌که خوراك سوخته را میخورند .

تشرین ثانی

از بیست ویکم این‌ماه ، نه‌روز برای ـ خدای بخت ـ روزه‌دار شوند ، و پایان آن،

۱ـ شیطرج ـ شیتره ـ شاه‌تره ـ دوائی است‌که‌آنرا بیونانی سرخیوس ، ولبذیون خوانند، و معرب‌آن شیطرج است ،گویند اگرآنرا بر سربیاویزند درد دندان را آرام سازد (برهان قاطع ـ بتصحیح آقای دکتر معین) و اقرب‌الموارد ـ آنرا مفید برای درد مفاصل و بیماری برص و پیسی دانسته است .

در روز بیست ونهم است . وهرشب نانهای نرمی را تکه تکه کنند، و باجو ، وکاه ، وبان[۱] ومورد تازه ، مخلوط سازند ، ومقداری روغن زیتون بر آن افشانده ، و بهم مالند ، و در خانه‌های خود پراکنده گذارند ، وهمیگویند : ای فالگیران بخت : این است نان ، برای سگان شما ، و این است کاه و جو ، برای چارپایان شما ، و این است زیتونی برای زین وبرگ، وشاخه موردی ، برای دیهیم شما ، بسلام درآئید ، وبسلام بیرون بروید، وبرای ما وفرزندان ما . پاداش نیکوئی بجاگذارید .

کانون اول

در چهارم این ماه ، گنبدی برپاکنند ، وآنرا پردهٔ بلثا ـ نامند ، کهزهره، والاهه برقیا بوده . وسحمیه[۲] نامیده میشود ، وآن گنبد برسنگمرمریست که درمحراب‌قراردارد، وانواع و اقسام‌میوه‌جات تازه وخشکیده ، وگیاههای خوشبو، وگل‌سرخ خشکیده، وترنج، ودستبویه [۳] وهرگونه میوه ، تر یاخشك که بآن دستیابی داشته باشند، برآن گنبدبیاویزند. وهر حیوانی راکه بتوانند بدست آرند ، از چارپـا و پرنده‌در پای آن گنبد بکشند ، و همیگویند : این است قربانیهای ما برای الاهه بلثاکه زهره است . و هفت‌روز همین کار را دارند، ودر این‌روزها حیوانات زیادی‌را نیز برای الاهه والاهات پرده نشین دور افتاده و بنات‌الماء [۴] درآتش اندازند . وسی‌روزکه ازاین ماه گذشت ، آخرماه سپاسگزاری‌وبمنزلهٔ

---

۱ ـ آقای دکترمعین در فرهنگ فارسی ، بان را درختی از تیرهٔ بانها، وبرگهایش‌را شبیه ببرگ اقاقیا، وگلهایش را قرمز یا سفیددانسته، و درفرهنگ عرب‌چون‌المنجد، واقرب‌ـ الموارد ، بان را درخت راست اندامی دانسته‌اندکه برگهایش چون صفصاف ـ بید ـ بوده، و از دانه‌های آن روغن خوشبوئی گیرند ، و بلندی قامت را ـ ببانه ـ تشبیه‌کنند و در ادبیات عرب این تشبیه بسیار دیده میشود ، همچنانکه در ادبیات فارسی، بلندی قامت را بسرو‌شبیه دارند .

۲ ـ سحمیه ـ ظاهراً از ـ اسحم ـ بمعنی بت است (اقرب‌الموارد) .

۳ ـ دستبویه ـ یا دستنبویه ـ نباتی است‌گرد وکوچك و الوان شبیه بخربوزه (برهـان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین) .

٤ ـ بنات‌الماء ـ ظاهراً همان ـ صنـم‌الماء ـ است‌که پس از اذار در قسمت خدایـان حرنانیان ذکر شده .

رئیس در سپاسگزاریست[1] ـ کمر ، بر نهمین پلهٔ منبر بلندی‌مینشیند ، وازچوب گز عصائی بدست گیرد ، وهمه ازکنارش میگذرند و او هریك راسه ، یاپنج ، ویاهفت مرتبه‌با آن عصا میزند . سپس شروع بخطبهٔ مینماید ، و درحق گروه خود دعامیکندکه خدا ایشان را باقی بدارد ، ونژاد ودودمانشان را فزونتر سازد ، وپایدار ، وبرتر از همه‌ملل بنماید ، ودولت‌و فرمانفرمائی آنانرا برگرداند ، ومسجد جامع‌حران ، وکلیسای رومیان وبازارسوق‌النساء را ویران‌کند ، زیرا این نقاط جایگاه بتان آنها بود ، و پادشاهان روم ، برای گرویدن بنصرانیت آنها را ویران کردند ، وآنانرا توانا سازدکه‌باردیگر دیانت‌عزور را ـ که‌دراین نقاط بجای آن چیزها بود ـ پابرجا و برقرار دارد . پس از این‌خطبه از منبر بزیر آید ، وهمه بخوردن ازآن قربانیها ونوشیدن درآیند ودر این‌روز ، رئیس ازهرمردی دو درهم برای بیت‌المالی‌که دارند میگیرد .

کانون ثانی

در بیست و چهارم این‌ماه ، عیدمیلاد الاهه قمر است ، ودرآن‌سرالشمال بجای‌آرند، وحیواناتی میکشند ، وهشتادحیوان ازچارپا و پرنده درآتش اندازند ، وبخوردن ونوشیدن مشغول شوند وبرای الاهه والاهات ، داذی[2] که شاخهای صنوبراست درآتش بیفروزند .

شباط

از روزنهم اینماه، هفت‌روز، روزه‌دار شوند، واین‌روزه ، برای‌آفتابست که‌آنراخداوندی بزرگ، وخدای فیض وبرکت‌دانند ، ودر این‌روزها چیزهای‌بدبو[3] نخورند وشراب‌ننوشند،

۱ـ در متن عربی گوید (وفی ثلاثین یومامنه رأس شهر رئیس‌الحمد) وباید توجه‌داشت باینکه‌کانون اول سی ویك روز است ، وکلمه ـ رأس ـ درعربی بمعنی آخر، و رئیس ـ بمعنی سر نیزاستعمال شده چنانچه درحدیث است : ـ توفاه‌الله علی رأس ثلاث‌سنین ـ ، یعنی درآخر سال دوم ودر مثل است ؛ هورأس‌الکلاب ـ یعنی ـ بمنزلةالرئیس . (ر.ك منتهی‌الارب) .

۲ـ داذی را مؤلف شاخهای صنوبر دانسته . ولی فرهنگهای فارسی‌چون برهان قاطع ، وفرهنگ نفیسی ، آن را نام دانه حب بسیار تلخی‌گفته‌اند (ر.ك. برهان قاطع بتصحیح آقای دکترمعین ـ وفرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (من‌الزفر) دارد و در ش بـا ـ ز ـ و همهـا ـ ذ ـ خوانده میشود . و (زفـر) بعربی بار سنگین ، وشجاع وغیره بوده و(ذفر) بمعنی چیز بودار است، از بوی خوب ـ یا بد. (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

و جز برای شمال ، وجن ، وشیاطین ، نمازی نخوانند .

اذار

از هشتم این ماه ، سی‌روز برای ـ ماه ـ روزه‌دار باشند ، و در بیستم ماه،رئیس‌برای الهه آریس ـ مریخ ـ درمیان این گروه نان جو تقسیم‌نماید ، وسی‌روز از این ماه‌که‌بگذرد، آخرماه خرما ـ یعنی خرمای خشك است‌که روز عروسی الهه با الاهات بوده و خرمای خشك تقسیم‌کنند ، و بچشمها سرمه‌کشند ، ودر زیر بالشت خود هفت دانه‌خرمای خشك‌بنام هفت الاهه ، و پاره‌نانی هم برای خدائی‌که شکمها را مالش دهد گذارند . ورئیس ازیکایك آنان دو درهم برای بیت‌المال میگیرد.

و در روز بیست و هفتم هرماه ـ یعنی ماههای قمری ـ بدیر خودکه معروف بکادی است رفته ، وبرای الاهه سین‌که قمر است . قربانیها، و سوزاندنیهائی در آتش دارند ، و میخورند ومینوشند ، ودر بیست وهشتم، بقبةالاجر ـ گنبد پاداش ـ روند ، و در آنجا بره، وخروس ، وجوجهٔ فراوانی برای الاهه آریس ـ مریخ ـ میکشند ومیسوزانند .

وهنگامیکه بخواهند حیوان بزرگی راچون زبرخ‌که‌گاو نر است ، یابرهٔ بکشند ، درحال زنده بودن برویش شراب ریزند ، اگر تکانی‌بخود دهد ، گویند این قربانی‌راخدا قبول دارد ، و اگر بخود تکانی ندهد ، گویند خدا خشمگین است ، و این نذر را قبول ندارد، و رویه ایشان درکشتن حیوان ، ـ هر نوعی‌که باشد ـ آنست‌که بیك‌ضربه سرش‌را میبرند ، وسپس درچشمها وحرکات ، ودهان ، و لرزش وچگونگی تکانهایش ، دقت نمایند و برروی آنها تفأل زنند و آنها را بهم‌آمیخته ، ازحوادث و پیش‌آمدها خبردهند، واگر قصد سوزندان حیوان بزرگی ، چون‌گاو وگوسفند ، وخروس زنده داشته باشند ، آنهارا بچنگالها و زنجیرها بیاویزند ، وگروهی هرطرف آنها راروی آتش نگهدارند تا سوخته شود ، و این‌کار بزرگترین قربانیهائیست که برای همهٔ الاهه و الهات خود دارند، وگویندکه این ستارگان هفتگانهٔ‌که ازخدایانند نرینه ومادینه دارندکه باهم ازدواج‌کنند، وباهم‌عشق ورزی نمایند، وسعد ونحسی دارند.

این بود پایان رونوشتی‌که ازخط ابوسعید وهب برداشتیم .

۱ـ ماه اذار نیز سی ویك روز است و اینجا نیز ظاهراً مراد ، از رأس روز سی ویکم است (رك. المنجد)

نوشتهٔ دیگران دربارهٔ آنان

از خدایان حرنانیان، که الاهه میباشد، خدای کور مریخ است که روح شروری دارد.

بیل ـ شیخ با وقار. فسفر ـ حبر کامل. قوسطیر ـ شیخ برگزیده ودارای بالهای هوائی. صارح ـ دخت درویشی که آن خدایان را زائیده. حباب[۱] زن فارسی که مادر آنان، و دارای شش روح شرور بوده وآنها را بکنارهای دریا روانه میداشت. اقورم[۲] ـ خدای ثل که تمورا را پذیرفت[۳]. خدای آور ـ الاهه بلثا. وخدای ثل. که نگهداری از بزهائی دارد که فروششان را کسی مجاز نبوده، بلکه باید برای قربانی کشته شوند، و زنان باردار نباید آنها را قربانی کنند. وبآنها نزدیك شوند.

واز خدایان آنان صنم الماء ـ بت آب ـ است، که در دوران اسطه[۴] وطرنیقوس[۵] از مرتبهٔ الاهه بودن سقوط کرده وپنداشتند که بقصد هندوستان گریخته، وبدنبالش رفتند. واز او با التماس وزاری خواستند که بی‌درنگ برگردد، واو درجوابشان گفت: من هیچگاه بشهر حران درنیایم، ولی تاآنجا میآنم، ودر سریانی معنی تا آنجا کاذا است که در طرف شرقی حران است، وعهده‌دار هستم که شهر، ومردمان فاضل شما را سیراب نمایم. وآنان تا بامروز در روز بیستم هرماه نیسان، زن ومرد، بیرون شوند، ومنتظر آمدن صنم الماء هستند. و آن‌جا را ـ کاذا ـ نامند.

چیزهای شگفت‌انگیزی که دارند

بال راست جوجه مرغهائی راکه در میان خانه الاههٔ نر بوده نگاهداری نمایند، و با دقت رگ وریشه آنرا درآرند وبگردن کودکان، وگردن‌بندهای زنان باردار آویزان نمایند، و چنین پندارند که پاسدار و پناه بزرگی می‌باشد. و موثقی میگفت: در قدیم چیزها وبدعتهائی بآنان نسبت داده میشد که نمیدانم اکنون هم دارند یانه، ازآن‌جمله، در

۱ ـ (الحساب)　　۲ ـ ف (ابورم)

۳ ـ ثل ـ تحریف شده تنت Taint الاهه فنیقی، و زن تامور است (شاولسون ج ۲. ص ۲۹٤ Chwolsohn)

٤ ـ ۵ ـ اسطه، ظاهراً istar - venus الاهه بابل است وطرنیقوس Berossus. از پادشاهان پیش از طوفان بود Chwolsohn (شاولسون ج ۲ ـ ص ۳۰۰ ـ ۳۰۱).

میانشان گروهی بنام‌روفسیان بودندکه زنانشان جامه نداشتند والبته بزر وزیور نیزآرایش نمیکردند ، ودر هرسال یك روز برای تقرب بخدایان‌خود ، خوك‌کشی داشتند ، و در آن روز ، آنچه‌گوشت خوك بدست میآوردند ، میخوردند ، وگروه دیگری مذهبشان این بود که از خانه برون نروند ، وموی‌سر را با تیغ ، یا نوره ، از بین ببرند، و زنانشان نیز سر را مانند مردان میتراشیدند .

تاریخ رؤساء صابئیان حرنانی

در اسلام

این اشخاص ازدوران عبدالملك‌بن‌مروان ، که‌مصادف‌باسال یکهزار وچهاراسکندری بود ، بر کرسی ریاست نشستند ـ اولی آنان :

ثابت بن احوسا	مدت	ریاست	بیست وچهار سال
ثابت‌بن قرثیا	«	«	هفده سال
قرة‌بن ثابت‌بن‌ایلیا	«	«	بیست ویکسال
سنان بن‌جابر بن‌قرة بن‌ثابت‌بن‌ایلیا	«	«	نه سال
میخائیل‌بن اهر بن‌بقراریس	«	«	پنجسال
مغلس‌بن طیبا	«	«	پنجسال
قرة‌بن اشتر	«	«	نه سال
ثابت بن‌طبون	«	«	شانزده سال
ثابت بن‌ایلیا	«	«	بیست‌سال
جابر بن‌قرة‌بن‌ثابت	«	«	ده سال
عمروس بن‌طیبا	«	«	هفده سال
نقین‌بن قصرونا	«	«	پنجسال
قسطاس بن‌یحیی‌بن زونق	«	«	چهل و دوسال
عثمان بن‌مالی	«	«	بیست وچهار سال
قاسم‌بن قوقانی	«	«	نه سال

و این قاسم بسفری رفت و پس از برگشتن بازچهار سال ریاست داشت .

و پس از این گروه کسانی آمدندکه برکرسی ریاست ننشسته ، ولی‌مردم ازآنهاچون رؤساء خود شنوائی داشتند ، مانند؛ سعدون‌بن‌خیرون، از بنی‌هرقلیس ؛ وحکیم‌بن‌یحیی از بنی‌هرقلیس .

حکایتی دیگر درباره آنان

نسخهٔ بدست آوردم ، که یکی از مترجمان کتابی را ترجمه کرده ، ومشتمل بررازهای پنجگانه آنان بود ، و از راز اول یکورق افتاده داشت ، وآخرین کلمات آن ، بالفاظی که مترجم ذکر نموده این است :

همچو برهٔ در میان گله ، و گوساله درمیان گاوان ، وچون مردمان نوخواسته ، بـا عزم و باشتاب که بخانهٔ بغداریان فرستاده شده‌اند . خدای ماقاهر است وماخوشحالش‌سازیم

اول راز دوم : که راز اهریمنان ، و بتان بوده ، ودر آن گویند :

کاهن بیکی از بردگان گوید ، آیااین چیزیرا که بمن دادی همان نیست که باودادهٔ و آنچه راکه‌بمن سپرده داشتی، باو سپرده بودی . درجواب گوید : برای‌سگان و کلاغان‌و مورچگان است ، ودر جواب او باز بپرسد ، برما چه‌چیزها واجب است که درباره سگان، وکلاغان ، ومورچگان ، بجای‌آوریم ، جوابش دهد ، ای گمراه ، آنها برادران ماباشند، وخداوند قاهر است ، وماخوشحالش داریم .

آخر راز دوم :

باز همچو بره‌گان در میان گوسفندان وگوسالگان در میان گاوان ، وچون مردان نوخواسته و نادانان ، وگریز پایان که بخانه بغداریان روانه شده‌اند . همان‌خانه پیروزی که ماآنرا خوشحال داریم .

اول راز سوم :

شما که بنو بغداریانید ، چه قول ونظری دارید ، وکسی که آنجا باشد از پشت‌سرش جواب گوید ، ماخاموشانیم .

آخر راز سوم :

چه بسا بدنبال همدیگر ، مانندبره‌گان ، وگوسفندان ، وگوسالگان ، درگله‌گاو، ومانند مردان نوخواسته ، بخانه بغداریان، رفت و آمد کنند . خدای ما قاهر است و مـا خوشحالش داریم .

اول راز چهارم :

پس از اینها کاهن گوید ، ای بنو بغداریان شنوا باشید ، وکسی که آنجا باشدازپشت سر ، جواب گوید : ماخاموشانیم ، وهمه جواب‌دهند ، ماگوش فراداشته‌ایم .

آخر راز چهارم :

ای رفت وآمدکنندگان بخانه بغداریان ، خدای ماقاهر است و ما خوشحالش داریم

اول راز پنجم:

کاهن گوید: ای بنو بغداریان شنونده باشید ، ودرجواب گویند ، مارضایت داریم، پس بگوید، خاموش باشید ، جواب گویند ، ما گوش فرا داشته‌ایم و او شروع بگفتن کند ، که وای، من آنچه بدانم میگویم وازآن دریغی ندارم .

آخر راز پنجم:

روآوردگان بخانه بغداریان ، خدای ماقاهراست ، وماخوشحالش داریم.

صاحب کتاب گوید : شماره مثلهائیکه ازقول کاهنه ، درباره آن خانه ، در این هفت روز، نقل‌شده، بیست ودومثل است که ازراه افسانه وحکایت میسرایند، وباآهنك میخوانند. اماجوانانی که اجازهٔ ورودبآن خانه را دارند،آن هفته‌را درآنجا مانده، بخوردن و نوشیدن مشغول‌شوند ، ودراین هفته زنان نباید بآنها نگاه کنند ، وشرابرا ازهفت پیمانهٔ گیرندکه‌در کنارهم چیده شده، ونام‌آن را ـ بسوراـ دانند، وازآن شراب روی دیدگان خود بمالند ، پیش‌ازآنکه لب بگشایند ولفظی گویند ، نان ونمکی وازآن پیمانه‌ها ، وقرصها وجوجه‌ها، بآنان میخورانند ، بطوریکه در هفتمین روز، همه چیزها را خورده‌اند. ونیزدرگوشهٔ ازاین خانه پیمانه شرابی‌است بنام. فاع ـ[1] وبرئیس‌خود گویند چه زیبا هنریست ای بزرگترازما، واودرجواب گوید، پیمانه‌ها را لباب پرکنید، اندك اندك بنوشید، که این است راز هفتگانه که‌کسی برآن چیره نگردد .

محمدبن اسحاق گوید : مترجم‌این‌رازهای پنجگانه ، مرد ناتوانی در سخن‌پردازی بوده، ودرعربیت فصاحتی نداشته ، یا خواسته است باین گونه ترجمهٔ زشت وناهنجار درنقل الفاظشان صداقت نشان‌داده باشد، وازاین‌جهت، آنرا بحال‌خود درنارسا بودن،وگسیختگی بیان، گذاشته است .

هنگامیکه هارون‌بن ابراهیم‌بن‌حمادبن اسحاق قاضی، تصدی قضاوت حران واطراف آن را داشت، کتابی‌بزبان سریانی بدست‌آوردکه درآن کیش وآئین ونمازهایشان بود، و او شخصی‌راکه درسریانی وعربی‌فصاحت داشت احضارکرده ، و درمحضرش‌آنرا بی‌کم و زیاد ترجمه‌نمود. وآن کتاب‌اکنون‌دردست مردم بفراوانی‌موجودبوده، وگویا،هارون‌بن‌ابراهیم، آنرا برای ابوالحسن علی‌بن‌عیسی فرستاد. دراین‌کتاب‌کارهایشان ، بتفصیل‌آمده ، وکسی که‌آنرا بخواند، ازبسیارکتابهائیکه در این‌زمینه تألیف شده بینیاز می گردد.

---

[1] ـ فاع ـ اگرعربی‌باشد، بمعنی‌خوشبو، وازـ فوع ـ است (ر.ك. اقرب‌الموارد).

مذهب مانی

محمدبن اسحاق گوید : مانی پسر فتق بابك واو پسر ابوبرزام واز حسکانیان بود[۱]، نام مادرش میس، وبقولی اوتاخیم ، وبقولی مرمریم ، از فرزندان اشکانیان بود . گویند مانی اسقف قنی[۲] وعربان، وازمردم حوخی[۳] است که در حوالی بادرایا وباکسایا[۴] ، زندگانی میکرد وپاهای کجی داشت. وگویند پدرش ازهمدانیان بوده ، وبهبابل آمده ، و درمدائن ـ درجائی بنام طیسفون[۵] که بتخانهٔ داشت، اقامت نمود . فتق چون مردمان دیگر بآن بتخانه میآمد، روزی از روزها ، درآن بتکده صدای هاتفی‌را شنیدکه بوی گوید: ای فتق ، گوشت نخور، شراب ننوش، وبشریرا بحباله نکاح خود درنیاور ، فتق که این را دید ، بگروهی پیوست که درنواحی دستمیسان[۶] معروف بمغتسله بوده،وهنوزهم‌درآن نواحی، وبطائح[۷] بازماندگانشان موجود، ودارای مذهبی هستند که بفتق امر گرویدن بآن شده بود . زن‌فتق بمانی باردار بود ، و همینکه او را زائید ، چنین میپنداشت، که خوابهای خوبی‌برای پسرش میبیند ، ودرحال بیداری دیده است مثل اینکه کسی او را میگیرد وبآسمان میبرد، وبرمیگرداند ، وچه‌بسا یکی دوروز مانده، وبرمیگردد. پدرش کسی را فرستادکه او را با خود باقامتگاه پدرش برده، و نزد او تربیت یافته ، وبکیش او درآمد . مانی در همان‌کودکی سخنان حکیمانهٔ میگفت و دوازدهمین‌سالش که تمام‌شد، چنانکه‌گویند ، ازفرشته ـ جنان‌النور ـ که خداست ـ خدا بالاتر ازاین سخنان است ـ وحی‌براونازل گردید ، وفرشتهٔ‌که این وحی را آورد ، توم ، نامیده میشد، و در زبان نبطی[۸] معنایش ـ قرین[۹] است. وبوی گفت ، ازاین ملت کناره گیری کن که

۱ـ حسکانیان گروهی از اولاد نیشابوریانند (منتهی‌الارب).

۲ـ قنی ـ یادیرقنی ـ درتألیفات عربان و مسیحیان زیاد آمده ، وگویند دختر امیری بنام ـ قونی ـ بیمارشد، وبشفاعت مارماری بهبودی یافت، واین‌دیررا اوائل قرون وسطی در شانزده فرسنگی‌بغداد ساخت که بمرور زمان ویران‌گردید (اعلام‌المنجد).

۳ـ درمعجم‌البلدان ـ جوخی ـ ونام شهرستان بزرگی درحوالی‌بغداد است .

۴ـ بادرایا و باکسایا شهرهای کوچکی است میان بغداد و واسط که بهم نزدیکند (معجم‌البلدان)

۵ـ طیسفون شهریست درسه فرسخی‌بغداد که ایوان‌کسری‌درآنجاست (معجم‌البلدان)

۶ـ رجوع شود بصفحه ۱۹۷ این‌کتاب

۷ـ رجوع‌شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب

۸ـ رجوع‌شود بصفحهٔ ۱۹ باین‌کتاب

۹ـ قرین‌یا توم ـ بمعنی همزاد است (منتهی‌الارب)

توازآنان نیستی، وبرتواست که پرهیزکاری وترك شهوترانی نمائی ، وهنوز هنگام ظهور تو نرسیده برای‌آنکه خوردسال هستی . وهمینکه بیست و چهارسالش بپایان رسید ، توم ، آمده ، وبوی گفت: آن هنگام رسیده است که ظاهرشوی ، وکارخود را برملاداری.

سخنانیکه ـ توم ـ باو گفت :

سلام برتو ای‌مانی، ازطرف خودم، وازطرف خدائی‌که مرابرسالت نزد توفرستاده، وتورا بپیامبری خودبرگزیده ، وبتو امرمیکندکه مردم را بخودخوانی ، وازطرف اونوید حق‌را بشارت دهی، وهرکوششی‌را برخود هموار داری .

مانویان گویند : روزیکه شاپورپسراردشیر بتخت نشست ، او بر وی درآمده ، وتاج را برسرش گذاشت ، وآن‌روز ، یکشنبه اول‌ماه نیسان ، وآفتاب دربرج حمل‌بود[1] ودونفر که ازمذهبش پیروی داشتند، بنام‌شمعون، وذکوان ، همراهش‌بوده ، وپدرش نیزآمده‌بود، تا سرانجام‌کار او را مشاهده نماید .

محمدبن اسحاق گوید : مانی در سال دوم پادشاهی غالوس رومی[2] ظاهر گردیده ، و مرقیون درحدود یکصدسال ، قبل‌از او در دوران پادشاهی طنطوس انطونیانوس[3] بوده ، و

۱ـ ازاین‌بیان چنین برآید این نیسان ـ که مسلما نیسان سریانی است ـ در ماه حمل‌بوده ، وبا نیسان رومیان که ماه هفتم‌آنان ، ومطابق باتحویل‌آفتاب ببرج حمل‌است، یکی میباشد، وآقای دکترمعین در صفحهٔـ۲۲۲۷ـ برهان قاطع، آنرا ـ ماهی درفصل‌بهار ـ دانسته ولی‌معلوم‌نیست‌که مؤلف، برهان‌قاطع، وفرهنگ‌نفیسی، ازروی چه‌مأخذی‌آنراـ دومین‌ماه‌بهارـ دانسته‌اند ـ درمنتهی‌الارب، والمنجد ، واقرب‌الموارد ، اشارهٔ باین مطلب نبوده، وتصوراینکه چون درآن زمان حساب شمسی‌بوده ، وممکن است باماه اول ـ یا دوم و حتی‌سوم بهار، مصاف آیدـ بازاشکال ـ تصریح بدومین ماه بهارـ را حل نمیکند، ومعروفیت باران نیسان . درماه دوم بهار، یك چنین سند تاریخی‌را متزازل نمیدارد . و مؤید این معناگفته فخرالدین اسعد گرکانی درکتاب ویس‌ورامین است.

منم‌آذار وتو نوروزخرم ـ هرآینه بود این هردوباهم، وآذارماه ششم‌کاهنامه رومی‌است ونوروزهمان نیسان است‌که بعدازآذار میباشد (ر.ك. ویس ورامین ص ۳۵۹ چاپ۱۳۱٤).

۲ـ غالوس ـ **Callus** ـ امپراطور روم در سالهای ـ ۲۵۱ــ۲۵۳ مسیحی (ر. ك. لاروس) .

۳ـ طنطوس انطونیانوسـ ظاهراً انطونین.ل، پیوس **Antonine le. Pieus** است که درسالهای ـ۱۳۸ــ۱۶۱ مسیحی امپراطور روم‌بود (ر.ك. لاورس) .

سی‌سال پس‌ازمرقیون ، ابن‌دیصان ظهور نمود ، و نامیده شدنش بابن دیصان ، ازین‌جهت بود که درکنار نهری بنام ـ دیصان ـ بدنیاآمد .

مانی‌خود را همان ـ فارقلیط ـ میدانست که عیسی‌علیه‌السلام ظهور اورا بشارت داده بود[1] و دین‌خود را ازمذهب مجوسیت ، و نصرانیت ، درآورده ، و همچنین خطی که باآن کتابهای دینی را می‌نوشت ، ازسریانی وفارسی استخراج شده بود . و مدت چهل‌سال پیش ازبرخورد بشاپوردرشهرستانها میگشت ، وفیروز، برادر شاپور پسراردشیر را بخود دعوت کرد ، و او ویرا ببرادرش شاپور رسانید .

مانویان گویند ، هنگامیکه برشاپور درآمد بردوش‌هایش نوری بودکه مانند چراغ میدرخشید ، شاپورکه‌آنرا دید در نظرش‌بسیار گرامی وبزرگ جلوه نمود ، درحالیکه‌قصد کشتن ودرافتادن با ویرا داشته ، ولی‌درآن برخورد بیمی ازوی در دلش‌هویدا شده ، واز دیدارش خوشحال گردیده ، وازاو پرسید . برای چه‌آمدهٔ . اوبوی نوید دادکه باز بسویش خواهدآمد ، و درهمان وقت ازوی چیزهائی‌خواست ، چون گرامی داشتن پیروانش در آن شهر وسائرشهرهای مملکت ، تا بتوانند بهرشهری‌که خواسته باشند بروند ، و شاپور تمام خواسته‌های او را پذیرفت . ومانی، هندیان وچینیان وخراسانیان را بخود خوانده و در آنجاها نمایندهٔ از خود داشت .

چیزهائی که مانی آورده

وسخنانش درباره صفات قدیمهٔ خدایمتعال وساختمان عالم

وجنگهائیکه میان نور وظلمت برخواسته شد

مانی گوید: پیدایش عالم از دوهستی است ، یکی نور ، ویکی ظلمت ، و هریك از دیگری جدا بوده . ونور اولین بزرگی‌است که در شماره نیاید ، و او خداوند و فرشته جنان‌النور است ، وپنج عضو دارد، حلم ، علم، عقل، غیب ، وفطنت ، بضمیمهٔ پنج عضودیگر که: محبت ، ایمان ، وفا ، مروت ، وحکمت است .

وچنین پندارد، که خدا با این صفتها ازلی‌بوده ، و دو چیز ازلی دیگرهم با اوست: یکی‌آسمان ، یکی زمین .

۱ ـ مسیح علیه‌السلام درفصل پانزدهم انجیل گوید ، فارقلیط روح حق‌است که پدرم او را فرستاد تاهرچیزیرا بشما بیاموزد (ملل ونحل‌شهرستانی ج۲ ص۲۳).

مانی گوید[1]: اعضاء آسمان پنج است: حلم، علم، عقل، غیب، وفطنت. و اعضاء زمین؛ نسیم، باد، نور، آب، وآتش‌است.

هستی دیگر که ظلمت باشد، پنج عضو دارد: ضباب[2] و حریق، وسموم[3]، وسم، و ظلمت.

مانی گوید: آن هستی نور افشان، درکنار هستی‌ظلمت بوده، وحائلی میانشان نیست. و نور ازیکطرف باآن برخورد دارد، وازسمت بالا، وراست، وچپ نور را پایانی نیست. وظلمت ازسمت پائین، وراست، وچپ پایانی ندارد.

مانی گوید: شیطان از آن زمین تاریك است ولی نه اینکه ذاتاً ازلی باشد، بلکه جواهریکه درعناصرش بوده‌ازلیت داشته، وآن جواهر که درعناصرش جمع گردید، شیطان ازآنها هستی‌یافت، سرش‌مانند شیر، و بدنش‌چون اژدها، وبالهایش همچوبال پرندگان، ودمش چون دم ماهی، وچهارپا مانند چارپایان دارد. وهمینکه این شیطان ازظلمت هستی یافت، هرچیزیرا بدم درکشید، وبلعید، وتباه‌کرد، وازسمت راست وچپ بجولان درآمده، و روبپائین‌آورد، و درهمه‌جا تباهکاری مینمود، وستیزه کنندگان با خودرا نابود میساخت. بعد قصد بالا رفتن نمود وپرتو افشانی نور راکه دید ناراحت شده، وچون میدیدکه همی بالاتر رود، بلرزه افتاده، ودرخود فرو رفته و بعناصرش برگشت، پس‌ازآن بازقصد بالا رفتن نمود، زمین پرتوافشان ازکار شیطان و مقاصدی‌که درکشتار و تباهی داشت، آگاه گردیده و این‌آگاهی‌او، سبب‌آگاهی عالم فطنت، سپس‌عالم غیب، سپس عالم عقل، وسپس عالم حلم گردید. وفرشته جنان‌النور که ازآن آگاه شد، برای سرکوبی او حیلهٔ بکاربرد، وباآنکه لشگریانش‌را توانائی سرکوبی‌او بود، خواست بخودی خود اینکار را انجام‌دهد. ببرکت روح خود، وعوالم پنجگانه، وعناصر دوازده‌گانه‌اش، نوزادی بوجودآورد، که همان انسان قدیم بود، و او را نامزد ستیزه با ظلمت نمود.

و انسان قدیم‌نیز خود را باجناس پنجگانه، پنج‌الاههٔ، نسیم، باد، نور، آب، وهوا آراسته وآنهاراسپر وسلاح خود قرار داد. اولین چیزی‌که بتن پوشید، نسیم‌بودوبالای‌آن نسیم‌بزرگ، نورخیره کننده‌را پوشیده‌و بر آن‌نورپوششی‌ازآب غبارانگیز گذاشته، ودربادی‌تند

۱ــ درمتن‌عربی‌قال‌مانی ــ وقال ــ بسیاردارد‌که ما برعایت سادگی وروان بودن‌عبارات آنرا درترجمه نیاوریم.

۲ــ ضباب ــ میغ وبخاری‌که در زمستان درهوا پیدا شود (منتهی‌الارب).

۳ــ سموم ــ بادها؛ گرم ومهلك (منتهی‌الارب)

پنهان شده، وسپس آتش‌را چون سپرونیزه بدست گرفته ، وبا شتاب ازجنان بپائین آمـده، تا بمرزجنگ رسید. شیطان قدیم نیز باجناس پنجگانه خود ، دود ، وحریق، وظلمت ، و سموم، وضباب، روی‌آورده ، وآنها را زره، وپناهگاه خود قرار داده ، و با انسان قدیم ، رو در روشده ، ومدتها باهم جنگیدند، وابلیس قدیم‌برانسان قدیم فائق گردیده ، وازنور او بلعیده و او را بااجناس، وعناصرش دوره‌کرد، فرشته جنان‌النورالاهه دیگری را بدنبال او روانه داشت، و او را نجات داده وبرظلمت پیروزگردانید . و آنکه بدنبال انسان پائین آمد ، وانسان قدیم را ازآن دوزخیان رهائی‌بخشید ، و اسیرانی از ارواح ظلمت گرفت ، حبیب‌الانوار نام داشت .

وگوید : پس‌ازآن، بهجت وروح‌الحیاة بآن مرزآمده ، ودرآن ژرفنای دوزخ‌قدیم نگاه‌کرده، و انسان قدیم. وفرشتگان را درمحاصرهٔ ابلیس ، و همراهان شرارت پیشه او، وآن حیات تیره و تار دیده وروح‌الحیاة با صدای برق آسای بلندی بانسان قدیم ندائی در داد، که بصورت‌الاههٔ درآمد. ومانی گوید، همینکه ابلیس قدیم ، با انسان قدیم بهم گلاویز شدند ، اجزاء پنجگانه نور با اجزاء پنجگانه ظلمت بهم‌آمیخت ، و دود با نسیم آمیخته شد واین‌نسیم ممزوج ازآن بوجودآمدکه ،آنچه لذت وآسایش‌نفس، وحیات حیوانیست،از نسیم، وآنچه نابودی، وآزاراست ازدود میباشد ـ وحریق باآتش‌آمیخته شده‌که این‌آتش‌از آن بوده وآنچه سوزندگی‌ونابودی، وفساد دارد، ازحریق، وآنچه درخشندگی وروشنائی دارد ازآتش‌است. ونور باظلمت‌آمیخته شده‌که این جسمهای سطبر وکلفت ، چون‌طلاونقره وامثال‌آن پیداشده ،آنچه صفا وزیبائی، ونظافت ومنفعت دارد ، از نور، و هرچه چرکی، وتیرگی وغلظت وقساوت دارد ، از ظلمت است . و سموم با بادآمیخته‌که این باد از آن بوده ، وآنچه‌که منفعت ولذت دارد ، از باد وهرچه موجب اندوه و شرم ، و زیان است ، ازسموم می‌باشد . و ضباب با آب آمیخته‌که این‌آب ازآن بوده ، و چیزهای صفادار ، و گوارا و ملائم بانفس، ازآن‌آب، وچیزهای جدائی انداز ، وخفه‌کننده ، و موجب نابودی، و سنگینی، وافساد ، ازسموم است .

مانی گوید: همینکه اجناس پنجگانه ظلمت ، با اجناس پنجگانه نور آمیخته شدند ، انسان قدیم ، تا ژرفنای‌آن مغاك پائین رفته ، واجناس ظلمت را ازبیخ وبن درآورد ، تا

بیشتر نشوند، وسپس ببالا، وهمان جایگاهی که در میدان جنگ داشت ، بر گشت و بپارهٔ از فرشتگان امر کرد، قسمت بهم آمیخته را بزمین ظلمت، که در پشت زمین نور قرار داشت ، بکشانند، ودر آسمان آویزان دارند ، سپس یك فرشته ، دیگر راگماشت که آن اجزاء بهم آمیخته را نگهداری نماید.

مانی گوید: فرشته عالم‌نور ، بپارهٔ از فرشتگان خود امر کرد ، تا ازآن اجزاء بهم آمیخته ، این عالم‌را خلق‌وبنا نماید ، تااجزاء نورانی ازاجزاء ظلمانی جدائی‌داشته‌باشد. و او ده آسمان، وهشت‌زمین آفرید، ویك فرشته‌برای حمل آسمانها ، ویکی‌هم برای برداشتن زمین گماشت. برای هر آسمان دوازده دروازه ، با دهلیزهای بزرگ وگشاد ، قرار داد که هردروازه ، روبروی دروازه دیگر با دولنگهٔ دربریکایك آن دهلیزها بوده ، و درهای این دهلیزها ، هر کدام ، شش‌عتبه وهرعتبه ، سی‌جاده مشجر ، وهرجاده دوازده صف داشت ، و طول‌عتبه‌ها ، وجاده‌ها وصفها بآسمان کشیده شده ، وفضای پائین‌ترین زمین را بآسمان‌وصل، وبدورش خندقی گذاشت تا ظلمتهای تصفیه شده از نور را درآن اندازد ، و در پشت خندق باروئی‌قرار داده بود که هیچ جزئی‌از ظلمت جدا شده از نوربیرون نرود .

مانی گوید : پس‌ازآن‌آفتاب وماه را برای تصفیه نوراین عالم‌آفرید و آفتاب تصفیه کنندهٔ نوریست که بااهریمنان گرما آمیخته ، وماه تصفیه‌کننده نوریست که با اهریمنان سرما آمیخته، وهمهٔ اینها دریك ستونی از تسبیحات ونیایش با سائر تسبیحات ، وتقدیسات وسخنان نغز ، ونیکو کاریها بآسمان رود وبآفتاب واگذار شود ، وآفتاب آن را بنوریکه در عالم تسبیح ، ودربالای آن قراردارد میدهد ، و ازآنجا بسوی نور برگزیده و خالص رهسپار گردد. و این‌کار تا وقتی‌است که از نور چیزی بماند که آفتاب وماه توانائی تصفیه آن را نداشته باشد. دراین‌هنگام فرشتهٔ حامل زمینها برکنار شود ، و فرشته، دیگرکشش آسمانها رارها کند ، و بالا و پائین درهم ریزد ، و آتشی بجوش و خروش در آید که در تمام اشیاء زبانه می کشد تا هر نوری که درآنها باشد بتحلیل‌رود .

مانی گوید: این‌خروش وزبانه‌کشیدن‌آتش در یکهزار وچهارصد و شصت وهشت سال ادامه دارد ، وهمینکه این تدبیرها بپایان رسد . و پتیاره روح ظلمت ، رستگاری نور واوج گرفتن فرشتگان ، ولشگریان نگهبانان را بیند ، بزاری درآید وقصد جنگ نماید ، وسپاهیانی که دورش هستند ویرا سرزنش‌کنند ، و او بقبری فرو شود که برایش‌کنده بودند،

وبرآن سنگی بیزرگی دنیا گذارندکه او را خورد و خمیر سازد ، و از آزارهای ظلمت خلاصی یابد .

والماسیه منانی[1] چنین پندارندکه ازنور چیزکی درظلمت باقی مانده است.

آغاز تناسل بمذهب مانی

مانی گوید: پس‌ازآن. هریك‌از اراکنه[2] وستارگان، وزجر[3] وحرص و شهوت و گناه با یکدیگر نزدیکی نموده . و ازآمیزش‌آنها ، انسان اول که همان‌آدم است ، پدیدآمد و این‌کار را دوآرکون ، مرد و زن انجام داده‌اند و پس‌ازآن آمیزش دیگری رخ داد که ازآن زن زیبائی‌که حوا باشد ، پدیدارگردید . و همینکه فرشتگان پنجگانه درآن دو، نوزاد نور وخوشبوئی خدائی‌راکه حرص ربوده ودرآنها نهاده بود ، مشاهده‌کردند ، از بشیر. وام‌الحیاة ، وانسان قدیم ، وروح‌الحیاة ، خواستندکسی را روانه دارند تاآن نوزاد قدیم‌را رهائی وخلاصی بخشد ، ودانش و نیکوکاری را برایش روشن دارد ، واز اهریمنان نجاتش‌دهد .

گوید: آنها نیز عیسی‌را با یك‌الاهه روانه داشتند ، که بسوی‌آن دو آرکـون روی آورده وهردو را بزندان انداخته وآن دو نوزاد را نجات دادند ، وعیسی بنوزادی‌که‌آدم بود روی‌آورده وبسخن درآمده ، وبهشت وخدایان ودوزخ و اهریمنان ، و زمین و آسمان را برایش شرح داده ، و ویرا از حوا ترسانیده وبآزارش نظرداده ، واز اوخواست‌که از وی دوری جوید، واو را ازنزدیك شدن بوی هراسان داشت. واوهم‌این‌کارها را انجام‌داد .

سپس‌آن‌آرکون بسراغ دخترش‌که حوا بودآمده ، واز روی شهوتی که داشت ، با وی نزدیکی کرده و پسرزشت روئی زائیدکه اشقر[4] و نامش قاین ــ مرداشقر ــ بود ، و

۱ـ الماسیه را بدست نیاوردیم .

۲ـ اراکنه جمع‌ ارکون ـ معرب ـ ارخون‌ـ یونانی‌ـ دهقان عظیم (اقرب‌الموارد) و بشیطان‌هم این‌نام اطلاق میشود (ر ك. ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ص۱۳۳).

۳ـ زجر‌ـ ملائکهٔ‌که ابرها میرانند (اقرب‌الموارد).

٤ـ اشقرـ سرخ موی، مردسرخ و سفیدکه سرخی او غالب باشد (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

این پسر بامادرخود نزدیکی کرده ، و پسر سفیدروئی‌زائیده ، که نامش هابیل ـ مردسفیدرو بود ـ پس از آن ، قاین بامادر خود جمع‌شده ودو دختر از او آمد که یکی‌حکیمة‌الدهر، و یکی ابنةالحرص نامیده شده ، و ابنةالحرص را قاین بزنی گرفته ، و حکیمةالدهر را بهابیل گذاشت که او را بزنی برداشت .

گوید : در حکیمةالدهر از نور و حکمت خدا بهرهٔ بود، که در ابنةالحرص چیزی ازآن دیده نمیشد . وپس ازاینکه یکی از فرشتگان گذارش بحکیمةالدهر افتاد، بوی گفت خود را بخوبی نگهداری بنما ، چون از تو دوجاریه پیدا شودکه شادمانی‌خداوندرا بکمال رساند، سپس با او نزدیکی کرده، دو دختر از او پیدا شدکه یکی را فریاد و دیگـری را برفریاد خواند . این خبر که بهابیل‌رسید ازخشم برافروخته و اندوهی‌سراپایش راگرفته، وبوی گفت . این دو فرزند را ازکجا آوردهٔ ، همی‌پندارم از قاین باشند ، و اوست که باتو آمیزش نموده است . حکیمةالدهر چگونگی صورت آن فرشته را برایش شرح داد . و او ویرا سرداده ، بنزد مادر خود رفته و ازکار قاین شکایت نمود ، وگفت خبر داری که او با خواهر و زن من‌چه‌کرده است . قاین که از این‌شکایت آگاه گردید ، قصدهابیل رانموده ، و باکوبیدن سنگی بر سرش ، ویرا کشته وحکیمةالدهر را بزنی گرفت .

مانی گوید : پس‌از اینکه آرکونها ، و آن‌صندید[1] وحوا آن‌کار را از قاین دیدند ، افسرده شده وصندید بحوا زبان سحر را آموخت ، تا آدم را سحرزده نماید ، او نیزرفته و این‌کار را انجام داده و اکلیلی ازگلهای شجر[2] برایش برد . همینکه آدم او را دید ، از زیادی شهوت با وی آمیزش نموده ، و حوا آبستن شده ، و مرد زیبـا وخوب صورتی زائید . این خبر که بصندید رسید اندوهناك وبیمار شده ، و بحوا گفت این‌نوزاد ازمانبوده و بیگانه است . حوا خواست آن نوزاد را بکشد ، ولی‌آدم او را گرفته و بحوا گفت‌من او را با شیر گاو ، و میوه‌جـات درخت ، خوراکی خواهم داد و اورا گرفته و با خود برد . صندید ارکونها را روانه داشت تا آن درخت وگاو را بربایند ، وازآدم دور دارند . آدم

۱ـ صندید در لغت بمعنی دلاور ، ومهتر است ولی در اینجا ظاهراً لقب ارکونی است که باحوا جمع شده بود (ر.ك. منتهی‌الارب).

۲ ـ در اینجا عیناً کلمه ـ شجر ـ راگذاشتیم ،که درقرآن مجید نیزآمده، ودراقرب‌ـ الموارد ، ذیل ـ شجر ـگوید : شجرةالحیات همانست‌که خداوندآدم را ازخوردن آن‌نهی کرد (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

این را که مشاهده کرده آن نوزاد را گرفته ، وسه دائره بدورش کشید . بر دائرهٔ اول نام فرشته جنان ، وبر دائره دوم ، نام انسان قدیم ، وبر دائره سوم ، نام روح‌الحیـات را گذاشته و باخدای‌خود از درعجز ولابه درآمده ، و گفت اگر من گناهکار شمایم ، این‌نوزاد چه گناهی‌دارد .

پس از این ، یکی ازآن سه نفر [۱] باشتاب درحالیکه اکلیل بهـاء را بدست داشت ، نزد آدم آمد . وصندید و ارکونها همینکه آن‌را دیدند ، پی‌کار خود رفتند .

گوید : پس ازآن درختی بر آدم نمودارگردیدکه آنرا لوطیس [۲] میگفتند ، و از آن شیری تراوش داشت که بکودك میداد ، و اورا بنام‌خود خوانده ، و پس از چندی ویرا شاتل نامید .

پس از این آن صندید بدشمنی با آدم و نوزاد برخواسته ، و بحوا گفت برو بنـزد آدم ، شاید بتوانی ویرا بسوی ما بازگردانی ، او نیز رفته و ویرا فریب داده ، و ازروی شهوت با وی آمیزش نمود . شاتل که ویرا میدید ، بموعظه و سرزنش وی درآمده ، و گفت بیا با همدیگر بمشرق و بسمت نور وحکمت خدا برویم ، و بـا هم بدانجا روانه شدند ، و آدم همانجا اقامت داشت تا ازدنیا رخت بربسته وببهشت رفت ، وشاتل ، وفریاد ، وبرفریاد ، و مادرشان حکیمة‌الدهر ، بیك رویه ونهج درصدیقوت [۳] بودند ، تا وفات یافتند . وحواو قاین وابن‌الحرص ، بدوزخ رهسپار شدند .

۱ـ درمتن عربی دارد (ان واحداً من‌الثلاثه) که ظاهراً اشاره باقانیم ثلاثه است (ر.ك. اقرب‌الموارد ـ ذیل‌المثلث) .

۲ ـ لوطیس ظاهراً معرب‌کلمهٔ افسانهٔ لوتوس **Lotus – Lotoss** لاتینی است که نام میوه بسیارشیرین درممالك **Lotophages** افریقا و خوراك افریقائیان‌باستانی‌بوده وگویند ، بیگانگان اگر آن‌را بخورند مملکت‌خود را فراموش‌کنند (ر. ك. لاروس ـ ذیل این دولغت)

۳ـ صدیقوت ـ ظاهراً نام محل و پرستشگاه بوده ، و از مشتقات ـ صدیقون ـ است . وآقای دکتر ماتسوخ آلمانی‌که در صابئه مندانی ـ منتسله ـ تخصص دارد ، این کلمه‌راماخوذ از ـ **Mshnia Kusta** بزبان سریانی میداند که مصطلح صابئیان مندانی بوده و معنایش صداقت خالصانه در ایمان است .

صفت زمین ، وآسمانی نوران

آن‌دوئی که باخداوند نور ازلیت دارند

مانی گوید: زمین نور دارای پنج عضو ، نسیم ، بـاد ، نور، آب، و آتش است . و آسمان پنج عضو : حلم، علم، عقل ، غیبت ، وفطنت دارد و این اعضاء ده گانه‌زمین وآسمان را عظمتی است . زمین نور،جسمی شاداب ، وشادی بخش ، ودرخشنده ، و تابانی‌دارد، که پاکیزگی بی‌آلایش، وزیبائی اجسام، صورت بصورت، زیبائی‌بزیبائی، سپیدی‌بسپیدی، صفا بصفا ، درخشندگی بدرخشندگی ، نوربنور، روشنائی بروشنائی ، مناظر بمناظر،خوشبوئی بخوشبوئی، خوشگلی بخوشگلی ، درها بدرها، برجهابیرجها، خانه‌ها بخانه‌ها ، منزلهابه منزلها ،باغها بباغها، درختها بدرختها، شاخه‌هابشاخه‌های پر ازجوانه ومیوه،پرتوافشانیها داشته ، منظره‌ایست شادی‌بخش ، ونوریست که برنگهای گوناگون پرتوافشان‌بوده، پارهٔ از پاره دیگر بهترو‌باشکوفه‌تر است . همه‌جا ابرهای سپید بهم پیوسته و همه‌جا سایه در سایه بوده ، وآن خداوند نور، براین زمین تاابد بوده وهست .

گویند، روی این زمـین ، خدا دوازده بزرگوار داردکه صورتشان همچو صورت اوست ، وهمه دانا ، وهمه خردمند هستند . و بزرگانی داردکه نامشان ــ جاویدانهای پر کار توانا ــ بوده ونسیم ، حیات این دنیاست .

صفت زمین ظلمانی وگرمای آن

مانی گوید : زمین آکنده بگودالها ــ مغاره‌ها ،کرانه‌ها ، بارانهـا ، بندهـا ، و بیشه‌هاست، زمینی‌است پخش وپلا، وبریده بریده، پر ازحرشه [1] . چشمه های دودآگینش‌از ازشهرها بشهرهاست ، و ازبندهاست ببندها ، وچشمه‌های آتش‌زایش ، از شهرها بشهرها بوده، وچشمه‌های تاریك آن ازشهرها بشهرهاست . پارهٔ بالا ، پارهٔ پائین ، و دودی که‌از آن برخیزد ، لانهٔ مرگی است که از اعماق چشمه‌هائی در آیدکه پایه‌هـای آن ازهزاران

۱ ــ حرشات حیوانات کوچك خزنده که اعراب بآن ــ ام‌اربع واربعین ــ وایرانیان ــ هزارپاگویند (ر.ك. المنجد).

تپه وماهور [۱] وعناصر آتش ، وعناصر بادهای سخت وتاریك ، وعناصر آبهای کوه ودره‌ها [۲] تشکیل گردیده ، و این‌زمین ظلمانی مجاور زمین نورانیست که در بالا بوده وآن در زیـر قرار داشته ، وهیچکدام را ازجهت بالا وپائین نهایتی نیست .

چگونه باید انسان باین کیش درآید

گوید : کسیکه میخواهد باین کیش درآید ، باید آزمایشی از نفس خود کند ، واگر دید بفرو نشاندن شهوات ، وحرص ، توانـائی دارد ، و میتواند از خوردن گـوشت ، و شراب ، و از نکاح با زن و آزار ، آب وآتش و درخت و گیاه [۳] دست‌بردارد ، باین کیش درآید ، و اگر چنین توانائی را ندارد ازگروش بآن خودداری نماید . و اگر دوستدار این کیش است ، ولی قدرت خواباندن شهوات وحرص را ندارد، محافظت ازکیش وصدیقان را مغتنم شمرده، ودر مقابل‌کارهای زشتی‌که دارد اوقاتی را نیز برای‌نکوکاری، وشب‌زنده داری . وتضرع وزاری تخصیص دهد ،که همین امر ویرا ازعاجل و اجل بینیاز گـرداند ، و در روز بازگشت آن صورت دوم راخواهد داشت که ما پس از این بذکـر آن خواهیم پرداخت . انشاالله .

کیشی که مانی آورد

و چیزهائی راکه واجب شمرد

مانی برای سماعین پیروان‌خود ده‌چیز را واجب شمرده ،که بدنبال آن سه خاتمه وهفت روز ، روزه‌داشتن در هرماه است. واجبات عبارتست از ایمان بچهار بزرگ : خدا و نورش وتوانائیش , وحکمتش . خداوند جل‌اسمه فرشته جنان‌النور است، ونور او آفتاب و ماه، وقوتش فرشتگان پنجگانهٔ نسیم وباد ونور وآب وآتش بوده ، وحکمتش همین دین مقدس است‌که بر پنج معنا استوار است . ـ معلمان[۴] فرزندان حلـم . مستمعان[۵] فرزندان

۱ ـ ف (من‌الزقیه تراب) ش (من‌الوقیه ربوات)

۲ ـ ف (و عناصر الماءالثقیل) ش (وعناصرالماءالقبل) وقبل ـ بضمتین ـ بالایاپائین کوه یاکمر آن (منتهی‌الارب)

۳ ـ ف (والسحر والریاء) ش (والشجر والنبات)

٤ ـ ف (المعلین) ش (المعلمین)

۵ـ ف (المشمسین) ش (المستمعین)

علم. کشیشان فرزندان عقل. صدیقان ـ فرزندان غیب . و سماعان ـ فرزندان فطانت .

و واجبات دهگانه عبارتست از : ترك بت‌پرستی ـ ترك دروغگوئی ـ ترك بخل و زفتی ـ ترك آدمکشی ـ ترك زناکاری ـ ترك دزدی ـ وآموختن علل‌واسباب جادوگری . وپایداری‌دردوچیز ، که‌یکی‌نداشتن‌شك وتردید در کیش‌ویکی‌هم‌سستی وفروهشتگی‌درکارباشد.

وچهارـ یا هفت نماز را واجب دانست . باین‌ترتیب :که با آب روان ، یـا راکد مسح نماید. و روبروی‌آفتاب بایستد ، وبعد بسجده افتاده ، ودرسجده بگوید : مبارك است راهنمای فارقلیط[1]. پیامبر ما ، و مبارك است فرشتگان نگهبان او ، و مسبحان لشکریان پرتو افشان او ، این‌را درسجده که گفت ، برخیزد ، ودیگردرسجده نمانده، راست بایستد، سپس‌درسجدهٔ دوم بگوید : ـ بپاکی یاد شدهٔ توای مانی پرتوافشان و راهنمای ما ،که ریشه روشنائی ونهال زیستی، وشجرهٔ بزرگی هستی‌که تمامش بهبودی بخش‌است .

ودرسجده سوم‌بگوید: سجده کنم وتسبیح گویم، با قلبی‌پاك وزبانی راستگو ، خداوند بزرگی راکه پدر انوار وعناصرشان بوده، وبپاکی یادشوی ، ومبارکی تو ، وتمام عظمت، وعوالم مبارکی‌که‌آنها را بخود خواندهٔ ، و تسبیح گویند تورا مسبحان لشکریان تـو ، و ابرارتو ، وکلمه تو ، وعظمت‌تو ، ورضوان‌تو ، برای‌آنکه‌توئی‌تو،آن خداوندی‌که‌سربسر حق وحیات ونکوئی‌هستی.

درسجده چهارم بگوید : نمازگزارم ، وسجده نمایم ، برای همهٔ خـدایـان ، وهمه فرشتگانی‌که درسایه تو بوده ، وبرای همهٔ انوار، وهمه لشکریانی‌که تمامشان تعلق بـآن خداوند بزرك دارند .

سپس درسجده پنجم بگوید : سجده‌کنم ، ونمازگزارم ، برای لشکریان بزرگوار ، برای خدایان پرتوافشانی‌که بحکمت خود ، ظلمت را زده ، ورانده ونابودگردند.

درسجده ششم‌بگوید: سجده‌کنم، ونمازگزارم، برای پدر بزرگوار، همان بزرگوار درخشان،که از علمین[2] آمده است .

وتا سجده دوازدهم همین‌گونه سجده نماید ، وپس‌ازفراغت ازاین نمازهای دهگانه، نماز دیگررا شروع‌کند وآن نیز سجده‌هائی دارد،که ما نیازی بذکرآنها نداریم.

وقت نماز اول، درهنگام زوال است . نمازدوم ، میان زوال و غروب‌آفتاب . و پس

۱ـ رجوع شودبصفحهٔ ۵۸٤ این‌کتاب .

۲ـ علمین‌العلما ـ زمینی‌است بشام (منتهی‌الارب)

ازآن نماز مغرب است که بعد ازغروب‌آفتاب بوده ، وسپس نماز شام ، باگذشتن سه ساعت ازغروب‌آفتاب است . ودرتمام این نمازها ، و سجده‌ها باید همان کاریرا انجام دهد که در نمازاول ــ نمازبشیر ــ انجام داده است .

اما روزه : هنگامیکه‌آفتاب ببرج قوس درآید، وماه یکپارچه نـور گردد ، باید دو روز،روز، گیرند بی‌آنکه درمیان‌آن افطار کنند، وهنگامیکه ماه‌نورؤیت شود ، دوروزباید روزه گیرند ودرمیان‌آن افطارنکنند، وسپس، همینکه ماه نوسرزد ، وآفتاب دربرج دلو بود، پس‌ازگذشتن هشت روز، باید سی‌روز ، روزه گیرند ، ودرغروب هرروزافطار کنند.

روزهای یکشنبه را همهٔ مانویان ، وروزهای دوشنبه را خواص مانویان ، بامرمانی، گرامی دارند .

اختلاف مانویان در امر امامت

پس‌ازمانی

مانویان‌گویند : همینکه مانی بجنان‌النور پروازکـرد، پیش‌از پروازش ، سیس را جانشین خود قرارداد ، واوباقامهٔ این‌کیش و آئین کوشا بود تا از دنیا رفت ، وپس‌از او پیشوایانی‌که‌آمدند ، پیروی ازهمان رویه نموده ، وهیچگونه اختلافی باهم نداشتند تاآنکه دستهٔ بنام‌ دیناوریان‌ــ میانشان پدیدآمد، که برپیشوای خود ایراداتی‌گرفته ، واز اطاعتش خودداری داشتند . و در امرامامت و پیشوا که تمامیت‌آن در این بود که در بـابل منعقد گردد، وپیشوا نبایستی‌درجای دیگر باشد، مخالفت نموده،ودراین عقیده وسائرمخالفتهائی که ذکرش بیفایده است باقی بودند، تاآنکه ریاست برتمام مانویان بمهر تفویض گردید. واین امردر دوران ولیدبن عبدالملك ، وحکومت خالدبن عبدالله قسری برعراق بود . در این‌زمان مردی بنام زادهرمز بآنان پیوسته ، وپس ازمدتی ازآنان کناره‌گیری نموده ، و شخص با ثروتی‌بود، که چشم ازآن پوشیده، وبصدیقوت[1] رفت باین‌گمان‌که چیزهای‌ناروائی مشاهده مینماید، وقصد داشت بدنیاوریان ملحق‌شود که درماوراء نهربلخ[2] بودند. پس‌ازرسیدن بمدائن با مرد ثروتمندی‌که از کاتبان حجاج‌بن یوسف بود ، وبا او سابقه دوستی داشت . برخوردکرده . وبرای اوشرح دادکه چرا از میان مانویان بیرون‌آمده ، و قصد خراسان

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۵۹۰ همین‌کتاب .

۲ــ نهربلخ همان نهر جیهون است‌که تابلخ‌ده فرسنگ فاصله دارد (ر.ك معجم‌البلدان)

والحاق بدیناوریانرا دارد. این‌شخص گفت، خراسان‌تو، من‌هستم، ومن برای‌تو دراینجاصومعه میسازم ، و هرچه خواسته باشی برایت فراهم‌آورم ، او نیز نزد وی مانده ، و صومعهٔم برایش ساخته شد .

زادهرمز بدیناوریان نوشت که برای‌آن صومعه‌رئیسی روانه دارند، درجوابش‌نوشتند: ریاست جز درمملکت بابل درجای دیگر نباید باشد[1] و چون کسیکه صلاحیت ایـن سمت را داشته‌باشد پیدا نکرد، خودمتصدی این کارشده، وزمانیکه رو بانحلال گذاشت ، یعنی‌مرگش فرا رسید، ازوی خواستند رئیسی برایشان معین نماید ، و او گفت مقلاص را همه میشناسید، و بمقام او پی‌برده‌اید ، ومن او را برگزیده دارم . ومطمئن بحسن تدبیر او دربارهٔ شما هستم ، و همینکه درگذشت همه باتفاق او را مقدم داشته ، ومانویان بدو دسته درآمدند ، مهریه ، ومقلاصیه .

مقلاص با سائر مانویان درکارهای دینی مخالفتهائی داشت که ازآنجمله ، وصالات[2] بود تاآنکه در دوران ابوجعفر منصور ، ابوهلال دیجوری از افریقیه آمده و بر مانویان ریاست یافت ، ودستورداد که مانویان گفتهٔ‌مقلاص را در وصالات ترك كنند، وآنان پذیرفته، ودرهمین ایام شخصی بنام بزرمهر در میان مقلاصیان پیدا شد که هواخواهانـی داشته ، و چیزهای‌تازه‌ازخود درآورده‌بود که بهمان گونه رفتارمیشدتاآنکه‌ریاست‌بابوسعید رجارسیده، وآنان را بعقیده مهریه در امر وصالات برگردانیده و وصالات در این کیش بترتیب سابق پایدار ماند ، و مردم بهمانگونه عمل میکردند ، تا درخلافت مأمون ، شخصی که گویانامش یزدان بخت بوده پیدا شده و دربارهٔ چیزها مخالفتهائی نموده ، و مردم دسته دسته بوی گرویدند .

واز خورده گیریهائی که مقلاصیان برپیروان مهر داشتند این‌است که میگفتند خـالد القسری مهررا براسترسوار کرده ، وانگشتر نقرهٔ بدستش نموده وخلعتی‌ازجامه‌های ابریشم رنگین بوی پوشانیده است .

رئیس‌مقلاصیان ، در دوره مأمون ، ومعتصم، ابوعلی سعیدبود ، و پس‌از مرگش کاتب اونصربن هرمزد سمرقندی جانشین اوگردید، وبپیروان خود چیزهائی‌را اجازه‌داد که‌درآن کیش‌جائز نبوده، وباپادشاهان معاشرت میکردند وباآنهاهمسفره میشدند، وابوالحسن‌دمشقی یکی ازرؤساءآنان بود .

---

۱ ـ این گفته ابن‌ندیم باآنچه‌که را پیش‌ازاین درمخالفت دیناوریان با تمرکزامامت در بابل ذکرنمود تهافتی‌دارد .(ر.ك.صفحهٔ ۵۹۴ این‌کتاب).

۲ ـ وصالات جمع وصال بمعنی‌روزه داشتن دوروز بدون افطاراست (اقرب‌الموارد).

مانی‌درسلطنت بهرام پسرشاپور کشته شد، و پس‌از کشتن ویرا دو نیمه کردنـد ، نیمی بریك دروازه ، و نیمهٔ را بردروازه دیگر درجندیسابور[1] آویزان داشتند، که این دوجا را ماراعلی وماراسفل مینامند ، گویند او در زندان شاپور ، و همینکه شاپور از دنیا رفت بهرام او را درآورد ، و بقولی در زندان مرده است ، ولـی در آویخته شدنش تردیـدی نیست وبرخی‌ازمردمان گفته‌اندکه او هردوپایش کج ، وبقولی‌پای راستش کج بود .

مانی درکتابهای خود با سائرپیامبران مخالفت‌کرده، وخورده‌گیریهائی ازآنها نموده وآنها را درغگوشمرده ، وگویدکه اهریمنان برایشان تسلط داشتند ، و بزبـانشان سخن میگفتند ، و در چندین‌جا از کتابهایش گوید : آنان اهریمنانند . وعیسی‌راکه نزدماو نصرانیان مشهور است اهریمن دانسته است[2].

گفتار مانویان درباره معاد

مانی گوید : اگرمرك بسراغ صدّیقی‌آید ، انسان قدیم ، فرشتهٔ را بصورت حکیمی راهنما بسوی او روانه دارد ، وسه فرشته با اوباشندکه باخودکوزه‌آب ، و جامه و تـاج و دیهیمی ازنور دارند، وجوانی‌شبیه بآن صدیق همراه‌آنها میباشد ، اهریمن و حرص وشهوت واهریمنان دیگرنیز براو ظاهر شوند ، وهمینکه صدیق‌آنها را مشاهده میکند از فرشتهٔ کـه بصورت حکیم راهنماست ، وآن سه فرشته دیگریاری جوید ، آنها بوی نزدیك میشونـد ، چشم اهریمنان که بآنها میافتد پا بفرار نهند ، آنهاآن صدیق را بربایند ، جامه وتـاج و دیهیم را باو میپوشانند ، وکوزه‌آب را بدستش دهند ، و او را دریك ستونی ازستایش بفلك ماه نزد انسان‌قدیم، ونهنهه[3] ام‌الحیاة ، بهمان گونهٔ‌که درجنان‌النور بود می‌برند ـ وجسدش همانطور افتاده میماند، وآفتاب وماه ، والاههٔ تابان ، قـوای او را کـه آب وآتش و نسیم است ، بخود جذب‌کنند، وسپس بآفتاب درآید و درآنجا الاهه گردد ، و باقیماندهٔ جسدش راکه ظلمت محض‌است بدوزخ اندازند .

واماانسان ستیزه‌جوئی‌که این کیش،ونیکوکاری راپذیرفته وبااین‌دوچیز وصدّیقان

۱ـ جندیسابور ـ رجوع شودبصفحهٔ ٤٤١ این‌کتاب .

۲ـ تهافتی‌باآنچه پیش‌از این‌درباره عیسی‌گفته دارد . (ر.ك. بصفحهٔ ۵۸۸ این‌کتاب).

۳ـ نهنهه ـ نهیب و بانگ زدن برای بیم دادن ومنع‌کردن (اقرب‌الموارد) .

همراهی داشته، هنگامی که مرگش سررسد. آن الاهدها که گفتیم حاضر گردند. واهریمنان نیز حاضر شوند. و او باستغاثه درآید، و بکردار نیك خود، و نگهبانی که ازکیش و از صدیقان داشته، توسل جوید، وآنها ویرا از اهریمنان نجات دهند، واو دراین عالم مانند کسی میماند که درخواب چیزهای هراس‌انگیز بیند، ودرگل ولای فرورفته‌باشد، واین حال ادامه دارد تاوقتیکه نوراو، وروح اوخالص شود ولائق پیوستن بصدیقان گردد، وجامهٔ آنها، را، پس‌از مدتی که درحال ترددبود، بپوشد.

اما انسان گنهکار، که حرص وشهوت براو غلبه داشته، وقتیکه مرگ بسروقتش آید، اهریمنان حاضرشوند، واورا گرفته وشکنجه وآزار دهند، وآن الاهات نیزحاضرشوندوآن پوشاکها رابا خود دارند، واوگمان کندکه برای نجاتش‌آمده‌اند، درصورتی‌که‌آمدن‌آنها برای سرزنش، و یادآوری‌کارهای زشتش بوده، وقصد اتمام حجت را براو دارند، که از همراهی وکمك‌بصدیقان خودداری مینمود. ودرهمین حالات‌آنقدردراین‌عالم‌میماند تاعاقبت کارش سررسد وبدوزخ سرازیر گردد.

مانی گوید: این‌است سه‌راهیکه، روان‌انسانی‌بآنها تقسیم‌شود: بهشت، برای صدّیقان، وعالم هول وبیم‌برای نگهبان‌کیش ویاوران صدیقان، وسومی دوزخ، برای انسان گنهکار.

چگونگی روز بازگشت پس‌از فناء عالم

وصفات بهشت و دوزخ

مانی گوید: سپس انسان قدیم از عالم جدی[1]، و بشیر، از مشرق و بنّای بزرگ‌از یمن[2]، وروح‌الحیاة ازمغرب‌آیند، وبراین‌ساختمان باعظمت‌که بهشت نوین است، بایستند و دوزخ را دور زده، و درآن نظر اندازند، سپس صدیقان از جنان بسوی‌آن نورآمده، ودرآن مینشینند، و پس ازآن باشتاب بمجمع‌الاهه روند، وگرداگرد دوزخ ایستاده، به گنهکاران نگاه‌کنندکه زیر ورو میشوند، وبا حیرت درآن دوزخ بناله درآمده‌اند. ودوزخ نمیتواند بصدیقان زیانی برساند، وهمینکه چشم گنهکاران بصدیقان افتد، بلابه والتماس درآیند، وآنها هم جز سرزنش وملامت جوابی نمیدهندکه مفید فائدهٔ باشد، وهمین‌امر بیشتر

۱ــ جدی ستاره‌ایست نزدیك قطب که قبله ازآن شناخته می‌شود. (اقرب‌الموارد)

۲ــ یمن‌آن قسمت از زمین‌های‌گودیست‌که در طرف یمین قبله‌است. (اقرب‌الموارد)

موجب پشیمانی گنهکاران گردد، واندوهی براندوهشان‌میافزاید، وتاابدبهمین گونه‌باقیمانند.

نام‌کتاب‌های مانی

مانی دارای هفت‌کتاب است‌که یکی بفارسی ، و شش بسوری ـ زبان سوریا بوده، و ازآن جمله است :

کتاب سفر الاسرار ـ مشتمل بر چندین باب . باب ذکرالدیصانیین . باب شهادة بستاسف علی‌الحبیب . باب شهادة ... علی‌نفسه‌لیعقوب. باب ابن‌الارمله ـ که نزدمانی‌همان مسیح‌مصلوب است‌که یهودیان بدارش‌آویختند . باب شهادت عیسی علی‌نفسه فی یهودا. باب ابتداءشهادةالیمنی[1] بعدغلبه[2]. باب‌الارواح‌السبع. باب‌القول‌فی‌الارواح‌الاربع‌الزوال. باب‌الضحکة. باب شهادةآدم علی عیسی . باب السقاطعن[3] الدین. باب قول‌الدیصانیین‌فی‌النفس والجسد. باب الرد علی‌الدیصانیین فی‌نفس الحیاة . باب‌الخنادق الثلاثة . باب‌حفظ‌العالم. باب‌الایام الثلاثة. باب‌الانبیاء. باب‌القیامة. این بود محتویات‌کتاب سفرالاسرار. کتاب‌سفرالجبابرة مشتمل بر... کتاب فرائض‌السماعین. باب‌فرائض المجتبین. کتاب الشابرقان[4]ـ مشتمل بر، باب‌انحلال‌السماعین. باب‌انحلال المجتبین. باب انحلال‌الخطاة. کتاب‌سفرالاحیاء ـ مشتمل بر... کتاب فرقماطیا ـ مشتمل‌بر ...

نام رساله‌های مانی

و پیشوایان بعد از او

رسالة الاصلین. رسالةالکبرا.رسالة الهندالعظیمة. رسالة هیئی‌البر.رسالةقضاءالعدل. رسالةکسکر . رسالة فتق العظیمة . رسالة ارمنیه . رسالة امولیاالکافر . رسالة طیسفون فی الورقة. رسالة الکلمات‌العشر . رسالةالمعلم‌فی‌الوصالات . رسالة وحمن فی‌خاتم‌الفم.رسالة خبرهات فی‌التعزیة. رسالة خبرهات فی... رسالةامهم‌الطیسفونیه. رسالةیحیی[5]فی‌العطر. رسالةخبرهات فی... رسالةطیسفون الی‌السماعین . رسالة قافی... رسالة الهدی الصغیرة . رسالة سیس‌ذات الوجهین . رسالة بابل الکبیرة. رسالة سیس وفتق فی‌الصور. رسالة الجنة.

۱ـ ف (الیمین) . ۲ـ ش بی‌نقطه . ۳ـ ف (من) .
٤ـ ش بی‌نقطه . ۵ـ ش (عنی) .

رسالة سیس فی‌الزمان . رسالة سعیوس فی‌العشر . رسالة سیس فی‌الرهون . رسالة التدبیر . رسالة اباالتلمیذ . رسالة ابربی[1] الی‌الرها . رسالة اباقی‌الحب . رسالة میسان فی‌النهار . رسالة اباقی ... رسالة بحرابا[2] فی‌الهول . رسالة ابا فی‌ذکرالطیب . رسالة عبدیسوع فی الهصینیات[3]. رسالة بحرابا[4] فی‌الوصالات . رسالة شایل وسکنی[5]. رسالة ابی‌فی الزکوات. رسالة حدایافی الحمامة . رسالة افقوربا[6] فی‌الزمان . رسالة زکوفی‌الزمان. رسالة سهراب فی العشر . رسالة الکرح و العراب . رسالة سهراب فی‌الفرس . رسالة ابی‌احیا[7] . رسالة ابی‌بسام المهندس . رسالة ابی‌احیا[8] الکافر . رسالةالمعمودیة . رسالة یحیی[9] فی الدراهم . رسالة افعند فی‌الاعشار الاربعة ــ وپس‌ازاینها ــ رسالة افعند فی‌السعد الاول. رسالة سوفی(فی) ذکرالوسائد. رسالة برحیا[10] فی‌تدبیر الصدقة . رسالة السماعین فی‌الصوم والنذر[11]. رسالة السماعین‌فی‌النارالکبری. رسالةالاهواز[12]فی‌ذکرالملك. رسالة السماعین‌فی‌تعبیر یزدان‌بخت. رسالة مینق(فی)الفارسیةالاولی. رسالة مینق‌الثانیه. رسالةالعشروالصدقات. رسالةاردشیرومینق. رسالة سلم و عنصراً . رسالة حطا . رسالة خبرهات فی الملك . رسالة ابراحیا فی الاصحاء والمرضی . رسالة اردد فی‌الدواب . رسالة اجافی الخفاف . رسالة الحملان النیرة . رسالة مانافی التصلیب. رسالة مهرالسماع. رسالة فیروز وراسین . رسالة عبدبال فی سفرالاسرار. رسالة سمون ورمین . رسالة عبدبال فی‌الکسوة .

شمهٔ از اخبار مانویان وگردشی

که در شهرها داشتند واخبار روساءآنان

اول کسی که به شهرهای ماوراء النهر[13] از صاحبان دین ، غیر از سمنیه [14] درآمد ،

---

۱ و ۲ــ بی‌نقطه . ۳ــ ف(فی‌العصبأت) ٤ــ بی‌نقطه

۵ . ش (شائل‌وسلنی) . ٦ــ ش بی‌نقطه ۷ و ۸ــ ف (ابراحیا)

۹ـ ش (عنی) ۱۰ـ ف (یوحا) ۱۱ــ ش (والتعذیر)

۱۲ــ ش (الاهوار) ۱۳ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۹ این‌کتاب .

١٤ـ سمنیه ـ ر.ك. بصفحهٔ ٦١٦ این‌کتاب ـ و اقرب‌الموارد، دارد ـ سمنیه ـ بضم‌سین‌و فتح‌میم، گروهی ازهندیانندکه دهری بوده و عقیده بتناسخ دارند ومنکردانستن چیزی ازروی خبر باشندباین عقیده،که‌دانستن فقط‌بمشاهده‌امکان‌دارد، وسمنیه‌نسبتی‌است بسومنات که‌ازشهرهای هند است .

مانویان‌بودند . بدین جهت، که کسری وقتی، مانی را بقتل رسانید برمردمان‌مملکتش‌سخن گفتن ومباحثهٔ دراین‌کیش را حرام‌نمود،وپیروان‌مانی‌رادرهرجائی که بودند بقتل‌میرسانید، ازاینرو، همه پابفرار گذاشته واز رودخانه بلخ گذشته ، و بمملکت‌خان درآمده ، و همانجا اقامت نمودند ، وخان در زبانشان لقب پادشاهان ترك است .

اقامت مانویان در ماوراءالنهر تا زمانی بود که رشته امور فارسیان از هم گسیخته و کار عربان قوت و رونقی پیدا کرده وآنان به شهرهای خود بر گشتند، بویژهٔ دردورهٔ آشوب ایران ، و سرکارآمدن امویان . زیرا خالدبن عبدالله قسری به‌کارآنان اهتمامی از خود نشان میداد ، منتهی در این شهرها ریاست جز دربابل قابل تشکیل نبود ، و ازآنجا رئیس بهرجائی که میخواست، وامنیت داشت میرفت، وآخرین‌دستهٔ که ازآنها کوچ کردند،دردوران مقتدر بود ، که برای حفظ جان خود به خراسان کوچ کردند. وباقی‌ماندگانشان‌پرده‌پوشی داشتند ، و در شهرها پراکنده بودند . در سمرقند در حدود پانصد نفر جمع شده و شهرتی پیدا کردند ، و والی خراسان در مقام کشتن‌آنها برآمده ، ولی پادشاه چین، بگمانم‌صاحب تغزغز[1] بود، کسی رانزدآن والی‌فرستاده،وپیغام‌داد، درمملکت من‌مسلمانانی‌هستند که‌چندین برابرآنهائی باشند که‌کیش مارا داشته، ودر مملکت شما هستند، وسوگند یادمیکنم، هرگاه یکی ازآنها کشته شود، تمام اینهارا خواهم‌کشت،ومساجدشان راویران‌خواهم‌کرد،ومحافظت ازآنها را درشهرهای خود بردارم تاکشته شوند ، والی‌خراسان ازقصدخودمنصرف شده،واز آنها جزیه گرفت. وبتدریج درنقاط اسلامی روبکمی گذاشتند . اما در مدینةالسلام همینقدر میدانم که دردوران‌معزالدوله درحدود سیصد نفر بودند ولی‌درزمان ما پنج‌نفرهم نیست.واین مردمان را اجاری نامند[2]، و در شهرهای سمرقند وصغد[3] بویژه نونکث[4] هستند .

۱ــ تغزغز از اقوام ترکند که عرب‌آنانرا باین نام خوانده وچنین‌بنظرآید که‌قوم‌قرقز باشند که ازاقوام صحرانورد ترکند ودر مرزچین وترکستان اقامت دارند (ر.ك. قاموس‌الاعلام ترکی) وحدودالعالم ـ تغزغزـ راـ طقوزاوغوزـ یعنی ـ نه‌قبیلهـ ازترکان دانسته، ومفصل نوشته (حدودالعالم ترجمهٔ مینورسکی، ص ۲۶۳ ببعد) .

۲ــ ظاهراً ازماده‌ـجارـوبمعنای منحرفان ازراه‌است (ر.ك. اقرب‌الموارد).

۳ــ رجوع شود بصفحهٔ ۳۰ این‌کتاب .

۴ــ نونکث ظاهراً نوکند واز دهات سمرقند است (معجم‌البلدان) .

نام رؤسا مانویان که

در دورهٔ عباسیان و پیش از آن بودند

جعد بن در هم ،که مروان بن محمد را باو نسبت دهند ، و مروان جعدی گویند ، و سمت آموزگاری مروان و فرزندانش را داشته ، و او را بزندیقی درآورده و هشام بن عبدالملك در دوره خلافت خود اورا مدتها درزندان نگاهداشته، وسپس بدست خالد بن عبدالله قسری او را بقتل رسانید . گویند خانواده جعد عریضهٔ بهشام داده ودر آن از ناتوانی خود وطول مدت حبس جعد شکایت کرده بودند، هشام گفت مگراوهنوز زنده است، وبخالد دستور کشتن او را داد . و خالد در روز عید قربان او را ـ بجای قربانی کشت ، و این مطلب را بامر هشام بر منبر اعلامداشت . زیرا خود او یعنی خالد متهم بزندیقی بود، برای اینکه مادرش نصرانی ومروان جعد هم از زندیقان بشمار میرفت . واز متکلمان رؤساءآنان که تظاهر باسلامیت داشتند و درباطن زندیق بودند ابن‌طالوت ، و ابوشاکر ، پسر برادر ابوشاکر ، وابن اعدی حریزی و نعمان ابن ابوالعوجاء ، و صالح‌بن عبدالقدوس بودند که کتابهائی در تأیید دوگانه پرستی ومذاهب اهلش دارند و بسیاری از تألیفات متکلمان را در این‌خصوص نقض ورد کرده‌اند .

و از شاعران : بشاربن‌برد ، واسحاق بن‌خلف ، وابن‌سبابه ، وسلم‌خاسر ، وعلی‌بن خلیل ، وعلی بن‌ثابت ، بودند، و ازکسانیکه در این اواخر باین امر شهرتی پیدا کردند: ابوعیسی وراق ، وابوالعباس ناشئی ، وجیهانی محمدبن احمد است [1] .

پادشاهان و رئیسانی که

رمی بزندقه میشدند

گویند تمام برمکیان ، جز محمدبن برمك، درشمار زندیقان بودند، ودرباره‌فضل‌و برادرش نیز همین را گفته‌اند . محمدبن عبیدالله کاتب مهدی نیز زندیق بود، وخود او بآن اعتراف کرد ، ومهدی ویرا بقتل رسانید .

بخط برخی از اهل این مذهب خواندم که مأمون نیز ازآنها بوده ، ولی دروغ گفته است . و گویند محمدبن عبدالملك زیات‌را نیز زندیق میدانستند .

---

۱ ـ ش درحاشیه دارد (عورض) یعنی مقابله‌گردید .

رؤساء این مذهب

در دولت عباسیان

ابو یحیی رئیس . ابوعلی سعید . ابوعلی رحا . یزدان بخت . و این کسی است که مأمون ویرا از ری احضار کرد، پس ازآنکه زینهارش داد . ومتکلمان ویرا مجاب نمودند. مأمون بوی گفت ، ای یزدان بخت ، اگر آن زینهار در میان نبود ما را با تو کارهائی بود ، یزدان‌بخت گفت ، ای امیر مؤمنان نصیحتت را شنیدم وگفتارت پذیرفته است، ولی تو از آن‌کسانی نیستی که‌کسی را مجبور بشرك دین بنمائی ، مأمون گفت چنان است که میگوئی . وهنگامی‌که اورا احضار داشت ، برای اوجائی را مقررکرده بودکه‌کسی مجاز درگذشتن از آنجا نبود و نگهبانانی ویرا محافظت میداشتند تا نباداکشته شود .

ویزدان بخت مردی فصیح وسخن پردازی بود.

رؤساء آنان

در زمان ما ریاست بسمرقند منتقل گردیده ، ودرهمان جا منعقدمیگردد، درصورتیکه جز در بابل درجای دیگری قابل انعقاد نبود ، واکنون رئیسشان در آنجا ...

دیصانیان [۱]

رئیس این‌گروه را از این جهت دیصان خوانندکه درکنار نهری بهمین نام متولد گردید . و او پیش از مانی بود ، ومذهبشان بهم نزدیك ، و تنها در اختلاط نوربا ظلمت اختلاف دارند ، و دیصانیان هم در این باره دو فرقه شده‌اند ، يك فرقه باین عقیده‌اندکه نور از روی اختیار با ظلمت آمیخت تا آنرا اصلاح‌کند ، و همینکه در آن جای‌گرفته،و خواست از آن بیرون آید ، نتوانسته و برایش دشوارگردید . فرقه دیگر عقیده دارند ، نور همینکه احساس خشونت و بدبوئی ظلمت را نمود ، خواست از آن درآید ، بی‌اختیار با آن بکشمکش درآمد ، همچنانکه‌کسی که در چیز چندین پهلودار و تیزی برود، هرقدر بخواهد آنرا از خود دور سازد بیشتر در آن فرو رود ، ابن دیصان عقیده داشت که

۱ــ در نسخه ــ ش ــ از دیصانیان تا (مرقیون‌کتاب انجیلی دارد) افتاده است .

نور از یك جنس ، وظلمت از جنسی دیگر است ، و پارهٔ از دیصانیان بـر آنانندكه ظلمت ریشه و اصل نور بوده ، وگویندكه نورحساس وعالم ، و ظلمت ، بعكس آن ، نادان و بی احساس است ، باین جهة از هم نفرتی دارند .

پیروان ابن‌دیصان در قدیم اطراف بطائح [۱] بودند ، وچند دستهٔ از آنان، در چین ، وخراسان پراكنده شده وصومعه و اجتماعاتی نداشتند ، ومانویان خیلی ازآنها بیشتر بودند تألیفات ابن‌دیصان :كتاب النور والظلمة .كتاب روحانیةالحق .كتاب‌المتحرك والجماد، و بجز اینها،كتابهای دیگر هم دارد . ورؤساء این گروه‌را كتابهائی است كه بدست‌نیاورده‌ایم.

مرقیونیان

پیروان مرقیون ، پیش از دیصانیان وگروهی هستندكه بیش ازمذهب مانی ودیصانی، بنصرانیت هماهنگی داشتند ، وعقیده‌شان این بودكه نور و ظلمت دو اصل باستانیست و یك هستی ـ سومی در این میانست‌كه با آنها امتزاج و اختلاط دارد ، وخداوند را منزه ازشر دانند ،گو آنكه آفرینش اشیاء خالی ازشر نیست . ولی‌خداوند بالاتر از این‌مراتب‌است.

در ـ هستی ـ سوم اختلاف دارندكه چیست ،گروهی آن را حیات ، وعیسی‌دانند. گروهی عیسی را فرستادهٔ ـ هستی ـ سوم پندارند ، و این‌هستی را آفریدگار اشیاء بامر وقدرت خود دانند ، ودر عین‌حال همه بر آنندكه عالم‌حادث است وصنعت درآن نمایان‌بوده و در این‌باره شك وتردیدی وجود ندارد ، وعقیده دارند ،كسیكه ازچیزهای بدبو، وهستی بخش ، دوری‌جوید، وهمیشه باخدا باشد ، وروزه را ترك نكند، ازدام شیطان رهائی‌یابد، از این گروه حكایات گوناگون وپیچ درپیچ بسیاری نقل‌شده‌است . مرقیونیان‌خط مخصوصی دارندكه‌كتابهای مذهبی خود را با آن مینویسند [۲] ، وخود مرقیون‌كتاب انجیلی داردكه نام آنرا ... و پیروانش راكتابهائیست‌كه جز خداكسی نداندكجاست ، و این گروه خود را ز یر پردهٔ نصرانیت پنهان داشته ، و دستجاتی از آنها در خراسانند ، ولی مانویان ، از آنان‌آشكارتر و نمایانترند .

۱ــ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌كتاب .

۲ــ از اول‌مرقیونیان تا اینجا در نسخه ـ ش ـكه ما داریم افتاده است .

ماهانیان

دستهٔ از مرقیونیانند ، که در پارهٔ ازامورمخالف ودرپارهٔ موافق بوده ، وبامرقیونیان در همه حالات موافقت دارند ، جز در امر نکاح ، وقربانی ، ومسیح را معدلی میان نور و ظلمت دانند ، وجز این ، دربارهٔ آنان چیزی نیافته‌ایم .

جنجیان

مردمانی از پیروان جنجی جوخانی [۱] میباشندکه در اول بت پرست‌بود ، ودربتخانه زنجلیج[۲] مینواخت ، سپس از آن مذهب روگردانیده ، واز خودمذهبی درآورده ، و براین بودکه پیش از نور وظلمت ، چیزی وجود داشته ودر ظلمت دوصورت ، نرینه و مادینه[۶] بود وگویدآن نرینه‌بازوجهٔ خود درظلمت‌میزیست، تاآنکه درمادینه نوری‌پدیدارشد. وعالم‌احیاء کمی از آن نور را ربودکه مانندکرمی بحرکت درآمد ، وبیالا رفت ونور آن‌رابوسیده ، و ازنور خود مقداری بآن پوشانید ، پس از این ، آن‌کرم از نور جداگردیده و مقداری از نورش را ربود و بجای‌خود برگشت ، و ازآن‌مقدار نوریکه ازطرف نور براوپوشانیده شده بود، آسمان ، وکوهها ، وزمین ، وسائر چیزها راخلق[۳] کرد، وعقیده دارندکه‌آفتاب ملکهٔ عالم است ، ومعتقدات دیگر هم دارندکه ما از شرح آنها استغفار جوئیم ، و از آنان کتابی نیافته‌ایم .

گفتار خسرو آرزومقان

این شخص نیز ازمردم جوخی ، واز دهکده‌ایست‌که‌کنار نهروان قراردارد، وبامر و دستور او پیروانش جامه‌های زیبائی میپوشیدند ، و خود را آرایش نموده و تفاخری در این‌کار داشتند . و اوعقیده داشت‌که نور زنده وجاوید است ، ودرخواب بودکه‌ظلمت چون پوششی بر آن بپیچیده و مقداری از آن‌را ربوده و بجـای خود بـرگشت . نور یك الاههٔ بنام ــ ابن‌الاحیاء ــ آفریده و باوگفت ، میروی وآن مقدار نوری راکه ظلمت ازمن‌ربوده است پس‌گرفته و برای من‌میآوری .

۱ـ جوخا ـ نام نهر ودهستان بزرگی در اطراف بغداد است (معجم‌البلدان) .

۲ـ زنجلیج معرب زنگلیجه ـ زنك وجرس‌کوچك است (فرهنگ نفیسی) .

۳ـ ف (فخلعت) ش (فخلقت).

ابن الاحیاء که بظلمت رسیده و بآن برخورد کرد یك سائیدگی در آن حاصل شد و دراثر قوت نوری که درآن دمید، دوموجود نرینه ومادینهٔ ازآنها پدیدآمد، و او بسوی نور، و همان معدن حیات و نفوس برگشته، واز آن مقداری نور گرفته وبآن دو نوزاد پوشانید ـ وگوید ـ از همان آبی که چکیدهٔ آن سائیدگی بود، این آسمانها، و زمینها و هرچه درآنست، از ستارگان و دریاها وکوهها، آفریده شد. و او بعیسی طعنه میزد، و او را عاجز و ناتوان میشمرد، و مذهبش را پنهان میداشت، وکتابی ندارد، و این سخنان از او و یارانش در خاطره‌های مردم مانده است: مائیم آنکسانیکه در این عالم دستهٔ مهیا ساختیم، و مال فراوانی از دنیا ربودیم، پس ازآن عمانی[1] شدیم، و برودخانه رفتیم، سیاه بودندکه با خود بردیم، و سفید بودندکه با خودآوردیم، وآنها را درخشان و تابان برگرداندیم. و این سخنانرا با آهنگ موزونی بآواز میخوانند، و در این امر مذهبشان شباهت بمذهب حرنانیان دارد.

رشییان[2]

عقیده‌شان اینست که جز ظلمت چیز دیگری نبوده، و درمیان‌آن‌آب، و درمیان آب، باد، ودرباد، رحم، ودررحم،مشیمه[3]، ودرمشیمه،تخم، ودرتخم،آبی‌زنده، ودرآن‌آب زنده، ابن‌الاحیاء بزرگ، بود، و ببالا رفت، واین صحراها و چیزها، و آسمانها و زمینها، وخدایان را،آفرید،وگوید، پدراو که ظلمت‌بود ازاین‌کار باخبرنشد. واوبپائین‌برگشت.

مهاجران

این گروه معتقد بغسل تعمید[4] و قربانی و هدیه‌دادن بوده، و عیدهائی دارند، ودر صومعه‌های خودگاو وگوسفند، وخوك قربانی‌کنند. و زنان خود را از پیشوایان خود باز ندارند، و زناکردن را زشت میدانند.

---

۱ ـ متن عربی دارد (فعمنا) که باید نون‌آن با تشدید باشد و ظاهراً از ـ عمن ـ یعنی بعمان رفتن باشد (ر.ك. اقرب‌الموارد).
۲ـ هویت این شخص بدست نیامد.
۳ـ مشیمه، پوستی‌که بچه رحم درآنست (فرهنگ نفیسی).
٤ ـ تعمید ـ درآئین مسیحیانست که‌کودکان یاکسانیکه بدین عیسوی درآیند طبق‌مراسم مخصوصی غسل دهند (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین).

کشطیان

قائل بقربانی ، وشهوترانی وحرص و مفاخرت بوده ، وگویند : پیش از هرچیزی یکزندهٔ بزرگواری بود که از نفس خود پسری‌آفریده . و او را نجم‌الضیا نامید ، و آن‌را زندهٔ دومی ـ خواند ، و بقربانی‌کردن ، و هدیه‌دادن ، و چیزهای نیکو ، اعتقاد دارند .

مغتسله

این‌گروه در اطراف بطائح[1] زیاد هستند ، و از صابئیان بطـائح بشمار میروند ، و قائل بشستن هرچیزی هستند، و خوراکیهای خود را میشویند ، و رئیس خود را ـ حسیس دانند ، واوست‌که پایه‌گذار این ملت بوده ، و عقیده داشت‌که این دوعالم مرکب از نرینه و مـادینه است ، بقولات[2] بشریعت‌آنها نرینه ، واکشوث[3] بشریعت آنها مادینه بوده ، و درختان رگ و ریشه‌آنهاست و از این قبیل گفتارهائی دارندکه درحکم خرافات است . و شاگردی هم بنام شمعون داشت و این‌گروه با مانویان در بودن دواصل موافقت دارند ، و پس از این ازآنها جدا میشوند . ومیانشان ـ تا امروز ـکسانی هستندکه بستارگان تعظیم و کرنش‌کنند .

حکایتی دیگر درباره صابئیان بطائح

این‌گروه‌کیش نبطیان[4] باستانـی را دارند و ستارگان راگرامی شمرند ، و دارای تمثالها و بتهائی بوده ، و از صابئیان حرنانی بشمار میروند ، و پارهٔ هم‌گفته‌اندکه این گروه ازآنها نیستند نه‌باجمال و نه بتفصیل .

گفتار ـ ای و عملکما[5]

این‌گروه عقیده دارندکه وجودات چهارندکه هیچکدام شباهتی باهم ندارند ، اولی

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۱۲ این‌کتاب . ۲ـ دانه‌گیاهی ، از قبیل نخود و لوبیا و باقلا وغیره (فرهنگ فارسی‌آقای دکتر معین) .
۳ـ اکشوث ـ یا اکشوث ، تخم‌کتان (فرهنگ نفیسی) .
٤ـ رجوع شود بصفحهٔ ۱۹ ـ این‌کتاب . ۵ـ ظاهراً غلط است چون ای‌وعملکا ـ انی‌وعلکا ـ و عملکا نیزخوانده شده . و احتمال میرود ـ انی وعلکما ـ باشد . وعَلکم ـ چون جعفر ـ مرد فـربه و تنومند . وعُلکم ـ چون قُنفذ ـ شدید و سخت. از شتر و غیرشتراست (ر. ك. تعلیقات فلوگل ـ ص ۱۷۸ ـ و ذیل اقرب‌الموارد) .

را حوسطف[1] عظیم ، دومی را ـ ریمان ـ و سومی‌را ـ وردود زندهٔ مادینه ـ و چهارمی‌را ـ اسمایحین ـ مینامند ، وبر آنندکه اینها پیش از زمین وآسمان ، و هـرچیز دیگر در این عالم بودند ، وسه‌موجود از آنها حوسطف را دعوت کردند تا رئیس آنها بشود ، وپس ازآن در میانشان اختلافی دست دادکه ازآن اختلاف ، شرها وگناهها پدیدآمد .

گفتار شیلیان

شیلی از مغتسله بود ، ولی باآنان مخـالفتهائی داشت ، و جامه نیکو[2] میپوشید ، و خوراکیهای خوبی میخورد ، و تمایل بمذهب یهود داشته وبآن عمل مینمود .

گفتار خولانیان

این گروه از پیروان ملیح خولانی[3] شاگرد بابك پسر بهرامند ، بابك شاگرد شیلی و از موافقان با او بود ، ولی نسبت بیهودیان توقف داشت .

ماریان و دشتیان

رئیسشان ماری اسقف بود[4] و این گروه بمذاهب دوگانه پرستان نزدیکند، و قربانی را حرام نمیدانند ، و دشتی از پیروان ماری بود ، وسپس با او مخالفت کرد .

اهل خیفة السماء[5]

رئیسشان ـ اریدی ـ بود : و در تیسفون ، و بهرسیر[6] مقیم ، و بسیار باثروت

۱ـ Khvastuvaneft (ر.ك. ایران درزمان ساسانیان چاپ دوم ص ۲۲٤) .

۲ـ ف (یلبس الخشن) ش (یلبس الحسن) .   ۳ـ خولان ـ بضم اول و سکون ثانی از شهرستانهای یمن است ، و نزدیك دمشق نیز دهکدهٔ باین نام بوده کـه ویران شده و آثارش باقیست (معجم‌البلدان) .

٤ـ هویت این شخص بدست نیامده وبعید است که مارماری رئیـس مارونیان ـ یا ماری اسحاق باشد .

٥ـ اهل خیفة‌السماء ـ بدست نیامد .

٦ـ بهرسیر ـ از نواحی بغداد ، و نزدیك بمدائن است (معجم‌البلدان) .

بود ، ویك یهودیرا فریب داد که برایش ـ کتب‌الانبیاء والحکماء ـ نوشت ، و ازخود کیش‌و وآئینی درآورده ، ومردم را بآن دعوت کرد. و درگوشه وکنار تیسفون گروهی از پیروان مذهبش میباشند .

آسوریان

رئیسشان را بوسقطیری[۱] بن‌اسوری میگفتند ، و این مـردم بکار حمل ونقل اموال و کاسبی اشتغال داشتند و با یهود در پاره چیزها موافق ، و در پاره چیزها مخالف بوده ، و تظاهر بملت عیسی مینمودند .

گفتار اوردجییان

این گروه دریا راگرامی و بزرگ دانند ، وگویند دریا وجود باستانی است که پیش از هرچیزی موجود بوده ، وهمینکه بتلاطم درآمدکفی ازآن نمایان شد ، و بادکـه آنرا دید ، خانه درآن ساخته، و همانجا مسکن‌کرده و هفت تخم درآن‌گذاشت . و ازآن هفت تخم، خدایان هفتگانه پیدا شد ، و یکی ازآن خدایان‌را ـ نشابه ـ[۲] خوانند ، باین‌عقیده، که در دریا غوطه‌ور شده ، و چون تیر ، با شتاب از آن بیرون‌آمد. واو ،کوثر[۳] را آفرید که‌آنرا ـ ثل[۴] نامند ، و درآن ثل رودخانهٔ بزرگی روان داشت که نامش فرات بزرگست وبرآن ثل‌شاخهٔ درخت سدر[۵] راکاشت . وگویند : ازآن تخمها ، از یکی‌نشابه ، واز یکی مریاس(السس)[۶] وازسومی ـ اسیرو[۷] و از چهارمی ـ ثاح[۸] واز پنجمی ـ سیدةالعالم ، و از ششمی ـ فتی ـ و از هفتمی ـ شب و روز ـ پدید آمده ، وثاح[۹] بر مریاس[۱۰] درآمده و او را

۱ـ ف (ابن سقطیری) . ۲ـ نشابه ـ تیر (فرهنگ نفیسی) .
۳ـ تپهٔ از خاك ، و نام نهری در بهشت (اقرب‌الموارد) .
٤ـ خاك رویهم انباشته (اقرب‌الموارد) .
٥ـ سدر ـ درخت‌کنار (فرهنگ نفیسی) .
٦ـ ف (المریاش ـ ؟) ش ـ المریاس ـ باضافه‌کلمهٔ‌که نامفهوم است ومریاس شاید از مرس بمعنی بازی با زنان است (ر.ك. ذیل اقرب‌الموارد) .
۷ـ ف (استبرق) . ۸و۹ـ ف (التاج) .
۱۰ـ ف (المریاش‌ـ ؟).

نشانده ، وسپس تمام این عالم را با تمام چیزهائی که دارد بوجودآورد . این مردم ، دریا راگرامی دارند، وعقیده دارند که اوخدای بزرگ ‌ست . وگویند درکنارهای دریا دستجاتی از این‌مردم زندگانی‌کنند، ولی‌ما ازآنهاکسی را ندیده‌ایم، وآنانرا سخنان شگفت‌انگیزی است‌که شبیه خرافات بوده، و برعایت اینکه‌کتاب ما بدرازا نکشداز شرح آن خودداری نمودیم .

نام فرقه‌هائیکه میان عیسی علیه‌السلام

و محمد صلی‌الله علیه واله بودند

محمد بن اسحاق‌گوید : قحطبی[۱] در ردی‌که بر نصاری دارد این فرقه‌ها را ذکر کرده است: ملکیه[۲]، نسطوریه[۳]، یعقوبیه[۴] ، صامیه[۵] ،کنثانیه، بهانیه. الیانیه[۶]، مارونیه[۷]،

۱ـ قحطبی، احمدبن محمدبن قحطبی ، و اسفراینی او را در زمان جبائی دانسته است (نقل از تعلیقات فلوکل ص ۱۷۸) .

۲ـ پیروان ملکاکه در رم ظهورکرد، و بر آن استیلا یافت (ر.ك. ملل ونحل‌شهرستانی ج ۲ــ۳۹) .

۳ــ نسطوریه ، پیروان نسطور حکیم‌که در زمان مأمون ظاهر شد و در چهار انجیل نظریاتی ازخود داشته ، وگویند ، انتساب بنسطوریوس‌کشیش قسطنطنیه دارندکه میگفت مریم خدائی نزاد ، بلکه انسانی زائید (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ٤٤) .

٤ــ یعقوبیه ــ پیروان یعقوب برذعانی هستندکه از راهبان قسطنطنیه بود (ملل و نحل شهرستانی ج۲ــ ص ٤٨) .

٥ــ صامیه ـ ظاهراً صیامیه‌اندکــه از جنبهٔ زهد و تقوی ، از هرخوراکی و آشامیدنی خودداری داشتند (ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ ـ ص ۹۲) .

٦ـ پیروان الیانندکه پیش از اجتماع در نیقیه بــود ، و میگفت مریم بعیسی نه ماه آبستن نبود ، و او چون‌آبی‌که از ناودان بریزد بشکم مادر آمد ، وگذشت ، برای آنکه ـ کلمه ـ بگوشش دمیده شد و از جائیکه بچه بیرون‌آید خارج‌گردید (ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۸) .

۷ـ مارونیه ــ پیروان مار مارونندکه درکورشیه ـ شمال ـ سوریا تارك دنیا بود ، و فضائلش شهرتی داشته ، و او پدر مارونیانست (ر.ك. اعلام‌المنجد) .

سالیه[۱] ، اربوسیه[۲] ، منانیه[۳] ، دیصانیه[۴] ، مرقیونیه[۵] ، اجرعانیه ، مقداموسیه[۶]، ماقادونیه ، یماسیه ، غولیه ، نولیه[۷]، ارباغوسیه ، عطاحریه ، هیلانیه[۸] ، باکولیه ، بولقانیه[۹] ،محرانیه، وسوروانیه، سادرمیه، علانشیه ، افخاریه، یونانیه ، حاوحسیه ،انسیه[۱۰] ،کوارکیه، بعالیه ، ردویه، عولیه، اطرسونیه ، لوعانیه ، قیراطسیه ، سمغسانیه[۱۱]ـاثرنیه،ارطماسیه، ساباتسیه ، باونطینیه، اسحاقیه[۱۲]، ثمانیه[۱۳] ، مولیانیه، اقولیارسطیه ، اوطاخیه، بوالنطریه ،بقالوسیه ، مرمسیه، ملوریه ، باقوریه ، آدمیه ، ننسطونیه ، عنزویه ، نفسانیه ، حسبیه ، دیقطانیه[۱۴] .

مذاهب خرمیه[۱۵] و مزدکیه

محمدبن اسحاق گوید : خرمیان دوگروهند ، خرمیان اول که نامشان محمره بود،

۱ـ سالیه ـ ظاهراً سبالیه یـا سابلیوسیه‌اندکه پیروان سابلیوس‌کشیش در قرن سوم میلادی بودند ، (ملل ونحل شهرستانی ج‍ـ۲ ص۳۸) .

۲ـ اربوسیه ـ ظاهراً اریوسیه است‌که پیروان اریوس بزرگترین شاگرد ماربطرس بود (ملل ونحل شهرستانی ج۲ ص ٤۲) .

۳ـ رجوع شود بصفحه ۵۸۲ این‌کتاب .

٤ـ رجوع شود بصفحه ٦۰۲ این‌کتاب .

۵ـ رجوع شود بصفحه ٦۰۳ این‌کتاب .

٦ـ مقداموسیه ـ یا مقدانوسیه پیروان مقدونیوس بطـریق قسطنطنیه (ملل و نحل شهرستانی ج۲ ص ۳۸) .

۷ـ نولیه ؛ شایـد بولیه ، و از پیروان بولس شمشاطی هستندکه ازکشیشان قرن سوم میلادی بود (ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۹) .

۸ـ هیلانیه پیروان هیلانه مادر قسطنطین (ر.ك اعلام‌المنجد ـ لاروس) .

۹ـ بولقانیه ، شاید الفانیه باشندکه فرقهٔ از یهود است (شهرستان ج۲ ص ۳۰) .

۱۰ـ انسیه ـ شاید همان انشینه است‌که در فن دوم این مقاله آمده (ر.ك ص ٦۲۳ این‌کتاب) .

۱۱ـ سمغسانیه ، شاید پیروان شمعون‌الصفا معروف بسمعان قانونی باشند (ر. ك. ملل و نحل شهرستانی ج ۲ ص ۳۵) احتمال میرود سمغسانیه تصحیف شدهٔ سمعانیه باشد .

۱۲ـ اسحاقیه ـ پیروان ماراسحاق ـ یا اسحاق‌کبیرندکه ملقب ببرنی قدیس، و ازنژاد ارمنیان بود (ر.ك. ملل‌ونحل شهرستانی ج۲ـص٤٤) .

۱۳ـ ظاهراً مکرر است .

۱٤ـ رجوع شود بمقدمه این‌کتاب زیرعنوان ، تحقیقاتی‌که بی‌نتیجه ماند .

۱۵ـ در فلوکل همه‌جا ـ حرمیه ـ آمده درصورتیکه معروف و صحیح خرمیه وخرمیان بوده وماهم بتبعیت از این شهرت همه‌جا ـ خرمی و خرمیان ـ ذکـر کردیم . در تعلیقات فلوکل ص ۱۷۹ در نسخه بدل ـ خرمی ـ و خرمیه ـ ذکر شده است .

و در اطراف کوهستان میان آذربایجان ، ارمنستان ، شهرستان دیلم ، همدان ، دینور ، و همچنین میان اصفهان، اهواز پراکنده، و مجوسیانی بودندکه باین کیش گرویده ، وبلقطه[1] شهرت یافته، ورئیسشان مزدك باستانیست ، و اوآنان را وادارکردکه بلذائذ و شهوترانی، و خوردن ، ونوشیدن ، ومواسات ، وآمیزش باهم گرایند ، وبهمدیگر زورگوئی واستبداد نداشته باشند، و در زن وخانواده باهم شرکت کنند، وکسی‌را ازآمیزش بازن مردديگر باز ندارند، و با این‌وصف، بکردارنیك، وترك آدمکشی. وآزاررساندن بمردم معتقد بوده و در میهمانی رفتاری از خود نشان میدادندکه در هیچ ملتی دیده نمیشد . اگر میهمانی را بخانه می‌خواندند هیچ روگردانی از خواسته‌های او ـ هرچه باشد نداشتند ، وهمین رویه را نیز مزدکی داشت‌که در دوران قباد پسر فیروز ، ظهورکرده و انوشیروان ویرا با پیروانش بقتل رسانیدکه اخبارآن . معروف و مشهور است .

بلخی،درکتاب عیون‌المسائل‌والجوابات ـ اخبار خرمیان‌ومذهبشان ، وشرابخواری، و شهوترانی وطرز عبادتشان‌را جمع‌کرده ولازم نمیدانیم چیزهائیرا ذکرنمائیم‌که دیگران برما سبقت جسته‌اند .

اخبار خرمیان بابکی

رئیس خرمیـان بابکی ، بابك خـرمی است و او بپیروان خـود میگفت : خدا ، منم، ودر مذهبش کشتن وربودن و تصرف اموال دیگران ، وجنگ ، و بریدن گوش و بینی روا بود ، درحالیکه پیش از او خرمیان بچنین‌کارهائی آلودگی نداشتند .

اسباب پیدایش ، و سرکشیها و جنگهای او و جائیکه کشته شد

واقد بن عمروتمیمی‌که اخبار بابك را جمع‌کرده گوید : پدر بابك از مردم مدائن و کارش روغن فروشی بوده ، و بمرز آذربایجان آمـد و در دهکده بلال‌آباد از بلوك میمد[2] اقامت نمود ، وکوزه روغن را بدوش میکشید ، درآن دهستان دوره‌گردی میکرد .

---

۱ ــ لقطه بمعنی مال بیصاحب است ، و احتمال دارد ــ لقیطه ــ باشدکه بمعنی فرو- مایه و پست ـ است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

۲ ــ میمد ، نام‌کوه و شهری درآذربایجان است (معجم‌البلدان) .

وی بازنی که از یك چشم کور بود . و مادر بابك است معاشقه داشت ، و مدتها با وی عمل ناشایست انجام میداد. ودر اثنائیکه هردو بگوشه دور افتادهٔ ازآن دهکده ، میان بیشهٔ بشراب‌خوارگی مشغول بودند ، چند نفر از زنان‌آن دهکده برای برداشتن آب از چشمهٔ که درآن‌بیشه بودآمده ، وصدائی باهنگ نبطیان شنیده . وبآن سوی رفته، وبرآنان هجوم‌آوردند ، آن بنده خدا پابفرار گذاشت ، وآنها از موی سر مادر بابك گرفته واورا بدهکده‌آورده وآبرویش را بردند .

واقد گوید : پس ازاین ماجرا ، روغن فروش نزد پدرآن دختر رفته و خواستگاری از دخترش نموده ، و پدر بازدواجشان رضایت داد . وبابك از این زن بدنیا آمد . سپس در یکی از مسافرتهایش بکوه سبلان[1] شخصی که دنباله‌گیری از او داشت ، زخمی بوی‌زده وهمان زخم پس از مدت کمی سبب مرگ اوگردید . و مادر بابك برای دایه‌گی و شیر دادن ببچه‌ها بخانه‌هـا میرفت ، و مزدی میگرفت . تا آنکه بابك ده ساله شد ، گویند روزی که بجستجوی بابك بیرون‌آمده بود ، چون بابك برای گروهی از مردم گاوچرانی میکرد ، او را برهنه در زیر درختی خوابیده یافت ، و دید زیر هرموئی از موهای سینه‌و سرش خون نمایان است ، و بابك از خواب جسته و برپا برخواست ، در این حـال دیگر اثری ازآن خون در وی ندیده ، وگفته است ، من از اینجا دانستم که برای پسرم پیش‌آمدهای بزرگی روی خواهد داد .

واقد گوید : بابك ، نزد شبل‌بن منقی ازدی در بلوك سراة[2] بکار تیمار چهارپایانش اشتغال داشت ، وطنبور را از نوکران اوآموخت ، و سپس به تبریز ـ که یکی از شهرهـای آذربایجان است، رفته ، و دوسال درخدمت محمدبن رواد ازدی بود. وپس‌ازآن نزد مادر برگشت ، و در هجده سالگی با مادرش زندگانی مینمود.

واقدبن عمرو گوید ـ درکوهستان بذ[3] دو مرد قوی و زبردستی بودندکه کسی بآنها دست رسی نمییافت ، و چون مال و منال فراوانی داشتند ، در سر ریاست و تسلط بر خرمیان[4] ساکن‌آن کوهستان. باهم‌درجنگ وستیزه بودند، ومیخواستندکه ریاست دریکنفر تمرکز داشته باشد . یکی نامش جاویدان پسر سهرك . و یکی هم بکنیه‌اش ، ابوعمران ،

۱ـ سبلان‌کوه بزرگیست که مشرف بشهر اردبیل بوده و دهات بسیاری دارد (معجم‌البلدان) .

۲ـ سراة ـ یا سراء ـ دهکده‌ایست که در دهانهٔ نهاوند قرار دارد (معجم‌البلدان) .

۳ـ بذ ـ با تشدید ذال ـ دهستانی میان آذربایجان و اران است که در دوران معتصم بابك ازآنجا سربرداشت (معجم‌البلدان) .

٤ـ ف (الحرمیه) .

معروف بود ، این دونفر تابستانها را بجنگ وجدال با هم میگذارندند ، و زمستانها ریزش برف وبسته‌شدن گردنه‌ها مانع از برخوردآنها بود . جاویدان ،که استاد بابك است ـ با دوهزار گوسفند از جایگاه خود درآمده ، و بزنجان ، از شهرهای مرزی قزوین ، رفت، وگوسفندان خود را فروخته ، ودر مراجعت بکوهستان بذ ، دربلوك میمد دچار برف و بوران شده ، و چون شب در رسیده بود راه خود راکج کرده ببلال‌آباد رفت، و از دهبان آنجا منزلی خواست . دهبان برای تحقیر جاویدان ، ویرا بخانه مادر بابك کـه تهی‌دست و فقیر بود جای داد ، وآن زن جز آتشی که برایشان روشن نمود ، چیز دیگری نتوانست فراهم سازد . وبابك نیز بخدمت غلامان وچارپایان برخواسته ، و آنهـا را آب داده ، وجاویدان اورا روانه داشت تا خوراکی وآشامیدنی برایشان، وعلف برای‌چارپایان خریداری نماید ، و درگفتگوئی که با او نمود، دریافت‌که هرچند حال و روزگاری تباه، دارد و زبانش در فارسی روان نیست ، باز بسیار زیرك و ناپاك و با شهامت است ، پس رو بمادر بابك‌کرده وگفت: من ازتوانگران کوهستان بذ هستم، و مال ومنال فراوان دارم، و باین پسرت نیازمندم ، او را بمن بگذار تا باخود ببرم ، و هرماه پنجاه درهم مواجب او را برای تو میفرستم ، زن گفت تو مظهر نکوکاری هستی ، و پیداست که زندگانـی فراخی داری ومن دردل خود احساس‌آرامشی ازتو دارم، هروقت‌که میروی ویرا همراه‌داشته باش.

پس از چندی ابوعمران ازکوهستان خود برخواسته و با جاویدان جنگ نمـوده و مغلوب‌گردیده و جاویدان اورا بقتل رسانیده ، و بکوهستان خود برگشت وزخمی برداشته بودکه او را هراسان میداشت ، و پس از سه روز مرگ او را در ربود . زن جاویدان کـه با بابك عشق‌ورزی میکرد و بابك را با وی زشتکاریهائی بود ، همینکه جاویدان را مـرده دید ، ببابك‌گفت تو بسیار چالاك وبا شهامتی ، این مرد سربنیستی‌گذاشت . و من هم‌صدایم را بلند نکرده و پیروانش را خبردار نساختم ، تو خود را آماده بدارکه فردا تورا باآنان یکجا جمع مینمایم ، و میگویم جاویدان بمن‌گفت ، من امشب میمیرم و روح ازکالبد من بیرون شود، و ببدن بابك درآید ، و همباز روح اوگردد ، واو خود را ، و شما را بچنان پایهٔ بلندی‌بالابردکه‌کسی بآن نرسیده، وپس ازاین‌هم‌نخواهد رسید، و اومالك زمین‌گردد، و سرکشانرا از پای درآورد ، وآئین‌مزدك را برگرداند ، وذلیلان شمارا عزیزوافتادگان شما را سربلند سازد. بابك از این‌گفته بطمع افتاده ، و این پیش‌آمد را بفال نیك‌گرفته، و خود را برای‌آن آماده ساخت . صبح‌که دمید سپاهیان جاویدان بدورآن زن جمع‌شده ، وگفتند چه شدکه ما را نخواست ، و بما وصیتی نکرد .

زن گفت : در این‌کار مانعی نبود جز آنکه شما در دهات و خانه‌های خود پراکنده و متفرق بودید ، واگر میخواست کسی را فرستد و شما را جمع کند ، خبرش منتشر میشد ، و او برای شما ازشر عربان ایمنی نداشت ، از این جهت مرا عهده‌دار اجرای وصیت خود نمود که شما راآگاه سازم تاآنرا پذیرفته و بهمانگونه عمل نمائید ، گفتند ، هرچه را بتو سپرده بما بگو ، زیرا ما همانگونه‌که درحیاتش سرپیچی از او نداشتیم ، پس از مرگش نیز هیچ مخالفتی با او نخواهیم داشت، زن اظهار داشت که او بمن گفت ، من امشب‌خواهم مرد ، و روح ازکالبدم بیرون‌شود ، وببدن این پسربچه‌که خدمتکار من است درآید ، ومن او را خداوند پیروان خود مینمایم . اگر مرگ مرا ربود ، توآنها را باین امرآگاه بنما و بی‌دین است کسیکه در این امر سرپیچی نماید ، وبرخلاف گفته من چیزیرا برای خود بپسندد . همه گفتند ما وصیتی راکه دربارهٔ این جوان بتو نموده ، میپذیریم وقبول داریم ، سپس‌آن زن امر کرد گاوی بیاورند ، و بکشند وپوستش را درآورده برزمین پهن کنند . و برآن پوست لگن بزرگی پراز شراب بنهند ، و نان را تکه‌کرده بدورآن لگن گذارند . سپس یکایك‌آنان را پیش خوانده وگفت ، پایت را روی این پوست بگذار ، وتکه نانی‌را بردار، ودر شراب فروبرده وآنرا خورده وبگو، ایمان‌آورم بتو ای روح بابك همچنانکه بروح جاویدان ایمان داشتم. سپس دست بابك را بگیر ، وبراو کرنش نموده[1] وآنرا ببوس.

همه باینکار درآمدند تا هنگامیکه خوراکی تهیه شد ، و بدستورآن زن خوراکی‌و شراب را پیش‌آوردند ، واو باروی‌گشاده بابك راکنار خود نشانده ، و پس ازآنکه هریك سه جام شراب سرکشید ، او یك شاخه ریحان ببابك دادکه ازدستش گرفته ، و باین‌کار ، میانشان زناشوئی برقرار گردید . سپس همه بپا ایستاده و بهردو کرنش نمودندکه نشانهٔ رضایت باین ازدواج بود حتی عربان[2] مسلمان و بردگانشان .

مذاهبیکه زمان اسلام از مجوس

و خرمیان در خراسان پیدا شد

درآغاز دولت عباسیان ، وپیش از ظهور ابوالعباس، مردی بنام بهافریدکه از مردم

۱ــ درمتن عربی (خذبیدبابك وكفر علیها) درزبان عرب ــ کفرالفارسی ــ بمعنی کرنش بپادشاه است و در مثل گویند ــ یکفر کفرالعلج ــ و علج بمعنی سخت و درشت است که عربان بکفار عجم اطلاق کنند . (ر.ك اقرب‌الموارد) .

۲ــ ف (وغربهم) تن (وعربیهم) . ۳ــ ف (الحرمیه) .

روی ، از شهرستان ابرشهر[1] بود ، و عقیدهٔ مجوسیان را داشت و پنج نماز را بی سجده ، درحالیکه بسمت‌چپ قبله‌توجه میکرد ادانموده وفالگوئیهائی داشت ، ومجوسیان را بمذهب خود میخواند انبوهی از مردم باوگرویدند . ابومسلم ، شبیب بن داح ، و عبدالله بن سعید را نزد او فرستاد واسلام را براو عرضه داشتند ، و او مسلمان شده و مقامی‌پیداکرد، ولی بعد برای فالگوئیهایش اسلام او پذیرفته نشده وکشته شد ، و تا این زمان پیروان او درخراسان زیاد هستند .

و این مطلب را ابراهیم بن عباس صولی درکتاب الدولة العباسیه آورده است . والله اعلم بالصواب .

مسلمیه

از جمله اعتقاداتی‌که پس از اسلام درخراسان پیدا شد ، مسلمیه ـ پیروان ابومسلم است‌که عقیده بامامت او داشته ، وگویند او زنده وکامیاب است، و همینکه منصور، ابومسلم راکشت ، دعات ، و یاران ویژهٔ او بشهرهاگریختند ، و یکی از آنان بنام اسحاق بترکستان و بلاد ماوراءالنهر[2] رفت ، و در آنجا مردم را دعوت بابومسلم مینمود ، و میگفت ابومسلم درکوهستان ری زندانی است .

و بگفتهٔ آنان ، وی در وقت معینی‌که خودشان دانند ظهور خواهدکرد چنانکه کیسانیان این عقیده را دربارهٔ محمدبن حنفیه دارند . و حکایت‌کنندهٔ این خبرگوید ، از گروهی پرسیدم ، چرا اسحاق‌را ترك خواندند ، گفتند، برای این است‌که بشهرهای‌ترکان درآمده و مردم را بابومسلم دعوت‌کرد .

گروهی‌گویند ، اسحاق از علویان بود ،که نزد آنان بلباس این مذهب درآمده ، واز فرزندان یحیی‌بن زیدبن علی است‌که از بنی‌امیه فراری شده ، و در ترکستان بشهرها رفت وآمد داشت .

مؤلف‌کتاب اخبار ماوراءالنهرکه از خراسانیان است‌گوید ، ابراهیم‌بن محمدکه درباره مسلمیه اطلاعات داشت بمن‌گفت ، اسحاق یکی از مردم ماوراءالنهر بود ، و سواد نداشت ، ولی جنیان ازوی شنوائی داشته و اگرکسی چیزی ازوی سئوال مینمود پس از

۱ــ ابرشهر ـ نام‌قدیم نیشابور بودکه یکی‌از چهار شهر خراسانست (فرهنگ نفیسی).

۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ۲۹ این‌کتاب .

يكشب جوابش را ميداد ، و همينكه‌آن پيش‌آمد براى ابومسلم رخ داد ، مردم را باودعوت كرد ، وعقيده داشت كه او پيامبرى از طرف زردشت بود، و زردشت هم زنده بوده ونمرده است و ابومسلم هم زندهٔ جاويد بوده و خروج خواهدكرد ، تا اين دين را برپا دارد ، و اين امر از اسرار مسلميه است .

بلخى گويد : پارهٔ از مردم مسلميه را خرمدينيه[1] نامند ، و شنيده‌ام كه در نزد ما در بلخ گروهى از ايشان هستند كه در دهكده ـ حرساد[2] ـ زندگانى ميكنند و در حال ترس و بيم هستند .

مذاهب سمنيه

بخط يكى ازمردم خراسان ، كه ـ اخبار خراسان فى‌القديم و ما آلت اليه فى‌الحديث ـ را تأليف كرده و آن جزوه مانند دستوريست ، خواندم ، كه پيامبر سمنيه بوداسف[3] است ، و بيشتر مردمان ماوراء النهر در دوران گذشته پيش از اسلام اين كيش را داشتند ، سمنيه منسوبان بسمنى[4] بوده. واين مردم ازتمام مردمان روى‌زمين ودياناتهائى كه هست باسخاوت‌ترند ، چون پيامبرشان بوداسف بآنان دستور داده ، كه بزرگترين چيزى كه حل و آسان نگرديده ، و انسان نميتواند بآن عقيده داشته باشد و عمل نكند ، گفتن ـ نه ـ در تمام كارهاست . و اين گروه در گفتار همين رويه را دارند و گفتن ـ نه ـ راكار شيطان دانند ، و مذهبشان دفع شيطان است .

۱ـ ف (الحرمدينيه) .

۲ـ در متن عربى بهمين‌گونه بى‌نقطه ذكر شده كه يافتن‌آن را دشوار ساخته، ولى ظاهراً ـ خرماباذ باشدكه ازدهات بلخ بوده ، وابوليث‌نصر بن سيار خرماباذى منسوب بآنجاست (ر.ك. معجم‌البلدان) .

۳ـ بوداسف ـ از نامهاى افسانه‌ايست كه او را حكيم ـ پيامبرخوانند ، و بودا را نيز تمثال بوداسف دانند (ر.ك همين‌كتاب ـ سخن درباره بد) .

٤ـ سمنى ـ منسوب بسمن كه‌معرب ـشمن ـ پارسى ، بمعنى بت است (ر.ك. برهان قاطع بتصحيح‌آقاى دكتر معين صفحهٔ ١٢٩٦) .

بسم الله الرحمن الرحیم

فن دوم ـ از مقاله نهم

از کتاب الفهرست

در اخبار علماء و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

مشتمل بر

مذاهب و اعتقادات

مذاهب هند

درمقدمه[1] جزوهٔ چنین خوانده‌ام : کتاب فیه ملل‌الهند وادیانها ـ و من در روزجمعه سوم محرم سال دویست‌وچهل ونه ، ازاین‌کتاب نسخهٔ برداشتم، ونمیدانم نویسندهٔ حکایتهای آن چه‌کسی بوده ، ولـی حرف بحرف آن بخط یعقوب بن اسحاق کندی بود . و در زیر مقدمه ، این حکایتها بودکه بهمان الفاظ نویسنده‌اش در اینجا ذکر مینمایم :

۱ـ در متن عربی دارد (. . ترجمته) ، و از معانی تـرجمه ، مقدمه یا فاتحة الکتاب است (ر.ك. اقرب‌الموارد) .

پارهٔ از متکلمان گفته‌اند که یحیی‌بن خالد برمکی یکنفر را بهندوستان روانه داشت، تا دواجاتیکه‌آنجا هست برایش بیاورد ، و از مذاهب‌آنجا شمهٔ برایش بنویسد ، وآن‌شخص این‌کتابرا تألیف نموده است .

محمدبن اسحاق گوید: درروزگار فرمانفرمائی عرب کسیکه دربارهٔ هند جد وجهدی از خود نشان داد ، یحیی‌بن خالد برمکی ، وگروه برمکیان بود ، (و احتمال دارد این حکایت صحیح باشد ، اگر این‌را هم بچیزهائی اضافه نمائیم که ازبرمکیان) و اهتمامشان بامور هندوستان ، وخواستن علماء طب و حکیمان‌آنها ، میدانیم .

نام جاهائیکه در شهرهای هند

عبادتگاه بود ، و چگونگی آنها

و سرگذشت بوداها[1]

بزرگترین عبادتگاه درمانکیر[2] است که طول‌آن یك فرسنگ بوده ، ومانکیرشهریست که بلهرا[3] درآنجاست . طول این‌شهر چهل فرسنگ ، و ساختمانهایش همه از چوب ساج، ونی و تخته‌های گوناگون است ، وگویند مردمانش هزار هزار فیل دارند ، و باین‌وسیله کالاها را حمل ونقل مینمایند ، ودر اصطبل پادشاه شصت هزار فیل است . و رختشویان ، وآرایشگران و خیاطان یکصد وبیست هزار فیل دارند .

در این بتخانه تقریباً بیست هزار- بودا - از جواهر گوناگون مانند طلا، ونقره ، و ازآهن ، ومس، و روی ، وعاج وسنگهائی است که برآنها بهترین‌جواهرات نشانده شده، وسالی یکمرتبه پادشاه سواره ، یا پیاده باین‌خانه میآید وسواره برمیگردد. ودرآنجا بتی

۱- بده - بودائیان ، و بد - بودا - معنایش شخصیتی است که بدنیا آمده ، و ازدواج نکرده ، ونخورده ، و نیاشامیده . و پیر نشده ، و مرگ ندارد (ر.ك . ملل‌و نحل شهرستانی ج۳ - ص ۳٤۸ ببعد) .

۲- مانکیر - Manyakheta - le . Mankir مانیاختا که اکنون بـآن مالخد Malkhed گویند پایتخت بلهرا ، و درجنوب گلبرگه (حیدرآباد) است . (ر.ك. حدودالعالم ترجمه و شرح‌آقای مینورسکی Minoresky بانگلیسی ص ۲۳۸) .

۳- بلهرا - نام پادشاهی است‌که مانکیر را پایتخت خود قرار داده بود (ر. ك. کتاب و صفحهٔ نامبرده دربالا) .

است از طلا ببلندی دوازده ذراع[1] که بر تختی از طلا درمیان گنبد طلائی نشسته ، و باسنگهای سفید ، و دانه‌های یاقوت قرمز ، وزرد ، و کبود ، و سبز ، جواهرنشان شده ، و برای این بت قربانیهائی دارند که بیشتر جانشان میباشد ، و در روزی که مقرر و معین است باین کار اقدام مینمایند .

و مولتان[2] بتکده‌ایست که گویند یکی از خانه‌های هفتگانه بوده ، و درآنجا بتی از آهن بدرازای هفت ذراع ، در میان گنبدی قراردارد که سنگ مغناطیس در اطرافش بکار رفته وبیك قوهٔ مساوی و یکنواخت آنرا نگاهداری کند . و گویند دراثر آسیبی که بآن رسید تمایلی بیك سمت پیدا کرده است .

این بتکده درشقهٔ کوه، و گنبدی دارد که بلندیش یکصدوهشتاد ذراع است ، و هندیان از دورترین نقاط . از دریا وصحرا ، بزیارت آنجا میآیند . از بلخ راه راست ومستقیمی بآنجا دارد زیرا ،کناره مولتان بکناره بلخ چسبیده است . روی قلـه آن کوه و دامنه‌اش خانه‌های زاهدان وعابدان ساخته‌شده ، وجاهای مخصوصی برای کشتن قربانی دارد. وگویند آنجا ساعتی از حاجیان و زائران خالی نیست . درآنجا دوبت بنام ـ جنبکت ، و زنبکت است ،که در دوطرف دشت ازکوه تراشیده شد ، و بلندی هریك هشتاد ذراع ، و از مسافت بسیار دوری نمایانست ، و هندیان بقصد زیارت آنجا میآیند و با خود قربانیها وبخوراتی دارند ، و از دورترین نقطه همینکه چشم مسافر بآن دو بت افتد ، بـرای احترام و تعظیم آنها سر را بزیراندازد ، و اگر توجهی بآنها نمود ، یا ازروی غفلت بآنها نگاه کرد باید برگردد تا جائیکه آنها دیده نشوند ، سپس سر را بزیر انداخته وبسوی آنها روان شود.

کسیکه این بتها را دیده بود بمن گفت : درپای آن دوبت باندازهٔ خون ریخته‌میشود که نمیتوان آن‌راکوچك شمرد ، و عقیده داشت بسا شده است کـه درحدود پنجاه هزار نفر یا بیشتر ، خود را درآنجا قربانی کنند . والله اعلم .

۱ـ ذراع باندازه یك ارنج است (فرهنگ نفیسی) .

۲ـ مولتان ـ بضم اول وسکون دوم شهری درهند ، درسمت غزنه است وآنرا ـ فرج ـ بیت‌الذهب ـ نامند (رك. معجم‌البلدان)چنین‌جائیرا که یاقوت حموی‌دربارهٔ مولتان نوشته‌همانست که ابن‌ندیم درباره بامیان ذکرکرده ودوبتی راکه ابن‌ندیم بنام جنبکت ، وزنبکت درمولتان نوشته ، یاقوت آنها را بنام ـ سرخبذ ، و خنکبذ ـ در بامیان ذکرکرده است (ر. ك. معجم‌البلدان ـ زیر مولتان و بامیان) .

و بتخانهٔ در بامیان[۱] دارند ،که اوایل هند ، و در پشت سجستان[۲] قـرار دارد ، و یعقوب‌لیث هنگامیکه قصد فتح هندوستان را نمود ، تا آنجـا رسیده ، وازآنجا تمثالهائـی بمدینه‌السلام[۳] ارسال داشت که پس از فتح آنجا بدست‌آورده بود ، و آن خـانه‌ایست بسیار بزرگ ، و جایگاه عابدان وزاهدان است ، وباندازهٔ بتهای جواهرنشان داردکه بتعریف و توصیف درنیاید . و هندیان از دورترین شهرهای خود ، از راههای دریائی وخشکی‌بآنجا روی‌آورند ، و در فرج[۴] بیت‌الذهب ، خانه‌ایست که درباره‌آن نظریه‌هـای مختلفی بوده ، گروهی‌آنرا از سنگ ، وجایگاه ـ بودا هـا دانسته‌اند . و سبب نامیده شدنش بفرج بیت‌ـالذهب این است که عربان در دوران حجاج ، همینکه‌آنجا را بتصرف درآوردنـد ، یکصد بهار[۵] طلا ازآنجا ربودند .

ابودلف ینبوعی ،که از جهانگردان بود، بمن گفت خانهٔ که معروف ببیت‌الذهب است درآنجا نبوده و آنخانه در بیابانهای هند ، و زمین‌های مکران[۶] ، و قندهار[۷] است ، و جز عابدان‌و زاهدان هندوستان،کسی دست‌رسی بآن پیدا نمیکند . آن خانه‌از طلا ساخته‌شده ، طول‌وعرضش هفت ذراع، وبلندیش دوازده ذراع، ومرصع بجواهر گوناگون‌بوده، وبتهائی که درآن‌ساخته‌اند ازیاقوت قرمز، وسائرسنگهای شگفت‌انگیز بهاداریست که بامرواریدهای بسیارخوب ، جواهر نشان شده و هرمرواریدی باندازه تخم پرنده و بزرگتر از آنست . ومیگفت یکی از هندیان مورداعتماد بمن خبردادکه باران از بالا و راست و چپ این‌خانه دوری جوید ، وبرآن نمیبارد ، و همچنین سیلاب راه خود راکج میکند و از راست وچپ آن روان میگردد ، و بازگوید، یکی ازهندیانی که‌آنجا را دیده داشت ، بمن گفت ،کسیکه بآن نگاه‌کند و بیمار باشد ــ بهرگونه بیماری ـ خداوند ویرا شفا دهد .

ومیگفت، من که بنای کنجکاوی را درباره آن گذاشتم ، دیدم مردم دربارهٔ آن گفتار

۱ـ بامیان ـ بکسر میم نام شهر وشهرستانی است‌که میان بلخ، و هراة ، وغزنه است. قصبه آن‌کوچك ولی مملکتی پهناور بوده . تا بلخ ده منزل . و تا غزنه هشت منزل است (معجم‌البلدان). ۲ـ رجوع شود بصفحه ۲۱ این‌کتاب .

۳ـ رجوع شود بصفحه ٦٧ این‌کتاب.

٤ـفرج‌ـ معانی‌مختلفی‌دارد ودراینجا بایدبمعنی‌شکاف‌باشدوعلم‌است(ر.ك. فرهنگ‌نفیسـی).

٥ـ بهار یك‌لنگه بار است بوزن چهارصد رطل (ذیل ـ اقرب‌الموارد) .

٦ـ مکران ـ از طرف مغرب بکرمان. از شمال ، بسجستان ، از جنوب بدریا ، و از مشرق بهندوستان اتصال دارد . (معجم‌البلدان) .

٧ـ قندهار ــ از ولایات جنوبی افغانستان است (اعلام‌المنجد) .

گوناگونی‌دارند ، پارهٔ برهمنان میگفتند که آن خانه برپایه و اسبابی ، استوار نیست و در میان زمین وآسمان آویزانست .

ابودلف بمن گفت : هندیان در ـ قمار[۱] ـ خانهٔ دارند که دیوارهـایش از طلا ، و سقف آن از چوب عـود هندی بوده ، و بلندی هرچوبی بیش از پنجـاه ذراع است . و تمام محرابها. وعبادتگاه‌های آن با مرواریدهای بسیارخوب ، ویاقوتهای بزرگ ، جواهرنشان گردیده، و از قول یك نفر هندی موثق نقل کرد که هندیان در شهر صنف[۲] بتخانهٔ دارند که از حیث ساختمان ، ازآن خانه پست‌تر ، و از ساختمانهای باستانی بوده ، و بتهائی که در آن است با زاهدان سخن گویند ، و بهمه سئوالهای آنها جواب دهند ، وابودلف میگفت ، هنگامیکه درهند بودم ، پادشاه صنف ، لاجین نام داشت .

و راهب نجرانـی بمن گفت ، اکنون پادشاهی کـه بر آن استیلا یافته لوقین نامیده میشود وکسی است که باین شهر تـاخته ، و آنرا ویران نموده ، و مردمش را ببندگـی درآورده است .

سخن دربارهٔ بُد

جزآنچه کندی درکتاب خودآورده

هندیان عقاید گوناگونی در این‌باره دارند ، گروهی آنرا تمثال خدایمتعال دانند ، وگروهی گویند ، او فرستاده خداست . و در این امر نیز اختلافی دارند ، دستهٔ برآنند که فرستاده خدا، و فرشتهٔ از فرشتگانست، دسته‌دیگر فرستاده خدا را از بشرمیدانند ، وطائفه گفته‌اند که اودیوی از دیوها بوده ، و طائفه دیگر او را تمثال بوداسف حکیم گفته‌اندکـه از طرف خداوند تبارك و تعالی‌آمد ، و هریك از این گروه طریقهٔ مخصوصی در پرستش و تعظیم او دارند ، یك‌شخص موثقی ازآنان میگفت ، هرملتی از این مردم باخود تمثالی از او دارند که آنرا موردعبادت وتعظیم قرار دهند ، وـ بدـ اسم جنس ، وبت همچو نوعی از آن است. و اما صفات بداعظم : انسانی است که برتختی نشسته ، وبرصورتش موئی ندارد، چانه‌اش‌بسمت دهان فرورفته، ولخت است . برلبهایش خنده، ودست راست را برـ سی‌ودو ـ

۱ــ قمار ـ بفتح ، وبکسره هم خوانده میشود ـ جائی در هند است که عود را بآنجـا نسبت دهند ، وعودش بسیار خوب است (معجم‌البلدان) .

۲ــ صنف ـ ازشهرهای هند است که عود را بآنجا نسبت دهند ، وعود بسیار بدی چوب دارد (معجم‌البلدان) .

بسته دارد[۱] و همان شخص موثق گوید : در هر خانهٔ تمثالی از او هست که برحسب شئون و مراتب اشخاص از چیزهای گوناگونی چون طلای جواهر نشان ، نقره ، مس ، سنگ ، یا چوب‌ساخته شده ، ودرهر گوشهٔ که باشد، مقابل صورتش تعظیم‌و کرنش کنند . چه‌درطرف مشرق ، و متوجه بمغرب باشد، و چه در طرف مغرب و نگاهش بمشرق باشد ، ولی بیشتر پشت او را بمشرق قراردهند ، تا هنگام رودر روشدن با او ، توجه بمشرق پیداکنند . و گویند ازوی تمثالی بچهارصورت ، درنهایت دقت و طرازگیری ساخته شده ، تا ازهرسمتی که باو روی‌آرند ، مقابل او قرارگیرند ، وکوچکترین چیزی از صورت او در نظرشان پوشیده و پنهان نماند . وگویند بتی که درمولتانست صورتی بدینگونه دارد ... ...

از روی نوشته کندی ـ مهاکالیان

مهاکالیان را بتی است بنام مهاکال که چهار دست دارد ، رنگش آسمانگون ، موی سرش پرپشت و فروهشته ، دندانهایش نمایان، و شکمش برهنه ، و بر پشتش پوستی ازفیل است که خون ازآن میچکد ، و پوست دو دست فیلی درجلوش گره خورده ، در یکی از دستهایش افعی بزرگیست که دهان را باز دارد، و در دست دیگر یك عصا ، ودر دست سوم یك‌سر انسان . و دست چهارم را بلندکرده ، و درگوشهایش دو مار همچوگوشواره حلقه زده ، وبدور بدنش دومار بزرگی پیچیده ، وبرسرش دیهیمی ازکاسه سرانسان ، وگردن‌بندی هم ازآن درگردن دارد، و مردم آنرا عفریتی ازشیاطین میدانندکه شایسته و سزاوار ستایش و نیایش است زیرا دارای خصائل خوب وبدی بوده . هم‌بخشش وعطا دارد ، و هم ندارد ، هم نیکوئی‌کند ، و همی بیازارد ، و اوست که در تمام سختیها و دشواریها دادرس آنان است .

و در میان‌آنان ملتی است بنام

دنیکیان

و این ملت آفتاب را میپرستند و بتی دارندکه برگردونه سوار است که چهار اسب بجای چرخ دارد و در دستش جواهر آتشین رنگ بوده ، و عقیده دارند ، آفتاب فرشتهٔ

۱ـ یعنی سه‌انگشت را باز وبالا ، و دو انگشت را بسته است و این حساب انگشت‌عقدالانامل‌گویند (رجوع شود بصفحهٔ ۳۱ این‌کتاب) .

فرشتگان ، وشایسته نیایش و سجده است . وباین بت سجده کنند ، و بدورش با بخورات و ساز و طنبور میگردند . و این بت کشت‌زارها وغلات ودرآمدها و دربانان و مباشرانی دارد که بکارهایش رسیدگی مینمایند ، ودر روز سه‌مرتبه آنرا عبادت کنند ، و در عبادت چیزها گویند و دردمندان و بیماران جذامی ، وپیسی ، و فالج و سائر بیماریهای سخت بـاو روی آورند و شبها درآنجا بخوابند ، سجده و ناله و زاری کنند تا آنهـا را شفا بخشد . و از هرگونه خوردنی وآشامیدنی خودداری دارند ، و روزه گیرنـد تا وقتیکه بیمار در خواب می‌بیند که کسی باو گوید : شفا یافتی وبمراد خود رسیدی. وبقولی، آن بت همیکه درخواب با وی سخن گفت ، شفا یابد وبهمان تندرستی که داشت بر گردد .

و در میانشان ملتی است بنام

جندریهکینیان

که ماه را پرستش کنند ، و ماه را از فرشتگان شایسته عبادت وکـرنش دانند ، و برآئین خود بتی‌را مظهر ماه قراردادهاندکه برگردونه سوار است که آنرا چهار مرغابی میکشاند ، وبدست‌آن بت جواهریست که آنرا ـ جندرکیت نامند . وبرطبق آئین‌خود ، در مقابلش بزانو درآیند وآنرا پرستش کنند ، ونیمی از هرماه را روزه‌دار باشند ، و تا مـاه سرنزند افطار نکنند ، و برایش انواع خوراکیها و آشامیدنیها وشیرآورند ، و بوی عرضه دارند، و دیده بماه دوخته ، خواستار حوائج خود شوند .

و درآغاز هرماه ، همینکه ماه درآسمان دیده شود ببام خانه‌های خود روند ، وبماه نگاه کنند ، و بخوراتی درآتش ریزند ، و با دیدنش شروع بخواندن دعا نموده و تمایلات خود را نشان دهند ، سپس از بام پائین آمـده بخوردن و نوشیدن ، و رقص ، و بازی ، و نواختن ساز ، در مقابل ماه وآن بت مشغول گردند .

و در میانشان ملتی است بنام

انشینیان

یعنی کسانیکه از خوردن وآشامیدن ، خودداری و امتناع دارند .

از جمله ملتی است بنام

بکرنتینیان

یعنی کسانیکه خود را آهن پیچ مینمایند ، و بآئین خود ، موی سر و صورت را تراشیده ، و بدن را ، جز ، عورت ، لخت و برهنه دارند ، و بر طبق آئین دینی بکسی چیزی نیاموزند ، وبا وی‌سخنی نگویند مگر آنکه بکیش آنها درآمده باشد ، و بگروندگان کیش خود امر کنندکه برای فروتنی و تواضع نسبت بکیش ، صدقه دهند ، ولی آهن‌پیچ نمیشوندتا زمانیکه شایستگی واهلیت آنرا پیدا نمایند ، وآهن پیچی خودشان ازمیانهٔ بدن تا سینه است بلحاظ اینکه مبادا از زیادی دانش و اندیشه شکمشان پاره گردد .

ازجمله ملتی است بنام

کلنکایاتریان

این گروه در تمام هندوستان پراکنده بود ، وعقیده دارند ، اگر کسی مرتکب گناه بزرگی شود ، از دور و نزدیك ، در او مشخص ونمایانست تا هنگامیکه درنهر کیف[1] غسل کند وآن گناه پاك شود .

از جمله ملتی است بنام

راحمریمه[2]

این گروه طرفدار پادشاهانند ، و معونت و یاری بپادشاهانرا از تکالیف مذهبی خود دانسته ، وگویند خداوند این پادشاهی را بآنها داده ، و اگر ما درراه اطاعت از آنها کشته شویم ببهشت خواهیم رفت .

۱ــ ظاهراً ـ گنك ـ باشدکه فرنگیان آنراگانژ Cange نامند و رودخانه بزرگی استکه ۳۱۰۰ کیلومتر طول آن بوده و ازجمنا و الهآباد گذشته بنارس وپتنا و شاندرناگورو وکلکته را مشروب، و در خلیج بنگاله میریزد ، و در نزد هندوان بسیار محترم بوده و درآب آن غسل کنند و خاکستر مرده‌های خود را درآن ریزند (فرهنگ نفیسی ـ لاروس) .

۲ــ در متن عربی بی‌نقطه است .

از جمله ملتی است

که بآئین خود، موی سر را بلند گذارند و آن را میبافند بطوریکه صورت و اطراف سرشان را پوشیده دارد ، وآن موها در اطراف سرشان یکنواخت و بیك انـدازه است . و بحکم مذهبی شراب ننوشند . وکوهی دارند بنام ــ حورعن ــ که بزیارت آن‌روند ، و در برگشتن بآبادیهائی که از آن گذشته‌اند داخل نشوند ، واگر زنی را دیدند از او گریزان گردند ، ودر این کوهی که بزیارتش میروند معبد بزرگی دارند که درآن تمثالی میباشد .

مذاهب مردم چین و شمهٔ

از اخبار آنان

این حکایتهائیست که راهب نجرانی در سال سیصدوهفتاد وهفت که از چین بـر گشته بود برای من نقل کرد . این راهب را جـاثلیق[1] از هفت سال پیش بچین روانه داشت ، و پنج نفر از نصرانیان را برای اقامهٔ مراسم دینی باوی همراه نمود که از این گروه پس از شش سال ، راهب ویکنفر دیگر برگشتند ، من‌او را در دارالروم[2] درپشت کلیسا دیـدم ، و و جوان خوش‌اندامی یافتم که سخن نمیگفت ، مگرآنکه ازوی سئوالی شده باشد ، از او پرسیدم از این مسافرت چه منظوری داشته ، وچرا سفرشان این اندازه بدرازا کشید، او پیش‌آمدهائی که در راه برایش دست داده بود بیان داشته و گفت نصرانیانی که در چین‌بودند بجهاتی بهلاکت رسیده ونابود شدند ، ودر تمام‌آن مملکت جزیکنفر ، کسی باقی نماند ، و کلیسائی که داشتند ویران گردیده ، ومیگفت : چون من دیدم دیگر درآنجا کسی نیست کـه مراسم دینی را برایش برپا نمایم ، ودر مدت خیلی‌کمتر از رفتن مراجعت نمودم .

و از حکایتهای او این بود که میگفت : راههـای دریائی تغییر یافته ، و دریانوردان فاسد شده‌اند ، وکمتر مردمان آزموده و با تجربه در میانشان پیدا میشود . و در راه نیز آسیب وبیم فراوان و جزیره‌هائیست که راه را قطع کرده است ، منتهی کسیکه تن بهرضرر و زیانی دهد میتواند از آن بگذرد ، و میگفت نام شهریکه پادشاه در آنجاست ــ طاجویه[3] بوده، واین مملکت بدونفر تعلق داشت که‌یکی هلاك گردیده ، ودومی زنده است . و گویداز

۱ــ جاثلیق ــ مهتر ترسایان (فرهنگ فارسی آقای دکتر معین) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۳۳۷ این‌کتاب . و فلوکل دارالروم را شهر قسطنطنیه دانسته است . (ر.ك. مقدمه این‌کتاب) .

۳ــ این شهر را نیافتیم .

چیزهای پرارزشی که خادمان سائر پادشاهان در وقت شرفیابی باید با خود داشته باشند بشان بودکه عبارت از تکه‌هائی از شاخ حیوانی است که نقشهائی بطور طبیعی دارد ، و بها هروقیه[۱] از آن پنج من[۲] طلاست . ولی پادشاهی که اکنون حکومت دارد ، آن را ملغی نموده و مقرر داشته است که هنگام شرفیابی بایدکمربندی از طلا و امثال آن داشته باشند از این جهة آن شاخ از ارزش افتاده وهروقیه معادل یکوقیه طلا یاکمتر است .

راهب گوید : موضوع آنشاخ‌راکه پرسیدم فلاسفه وعلماءگفتند این حیوانیکه دارای چنین شاخی است، وقتیکه بچه میگذارد هنگام بیرون‌آمدن بچه از رحم چشمش بهرحیوانی که افتد صورت‌آن حیوان درشاخ بچه نقش میبندد .

وبیشتراین نقشها صورت پشه وماهی دارد . گفتم میگویندآن حیوان کرگدن[۳] است، گفت چنین نیست ، وآن حیوان از چهارپایان همان مملکت بوده وبقولی از چهارپایان هندوستان است وصحیح هم همانست[۴] .

راهب میگفت، در هرشهراز شهرهای چین چهار امیر میباشدکه یکی ـ لانجون ـ بمعنی امیرالامراء ، ودیگری نامش صراصیه یعنی رئیس قشون است ، و نام جائی‌که بت بزرگ درآنجا بوده ، و جائیکه درآن بزرگترین بتهاست‌که تمثال بغبور میباشد ، عزاز[۵] است ودر زمین خانقون[۶] قراردارد . واز شهرهای چین جنجون ، وبیبون ، وجنبون است[۷] و معنی بغبور بزبان چینی پسرآسمان بوده . یعنی ازآسمان فرود آمده و این را ، جیکی چینی نیزکه در سال سیصدوپنجاه وشش‌آمده بود بمن‌گفت .

از راهب درباره مذهبشان‌که سئوال‌کردم‌گفت ، بیشتر ثنوی وسمنی هستند و عوام پادشاه را پرستش‌کنند وتمثال او را گرامی دارند ، و خانه بزرگی درشهر بغران[۸]داردکه درحدود ده‌هزار ذراع مکعب بوده و ساختمانش از سنگ ، وآجر ، وطلا ، و نقره است ، ومسافرپیش از رسیدن بآنجا انواع بتها وتمثالها و صورتهای تخیلاتی‌را می‌بینندکه موجب

۱ـ وقیه ـ هفت مثقال وچهل درهم است (اقرب‌الموارد) .

۲ـ من ـ شرعاً یکصدوهشتاد مثقال‌وعرفاًدویست وهشتاد مثقال است (اقرب‌الموارد).

۳ـکرگدن ـ حیوانی است در هندکه جثه فیل دارد و مـانندگاو و ازآن بزرگتر ، و دارای سم ویکشاخ است (اقرب‌الموارد) .

٤ـ در این فصل نیزکلمهٔ (قال) مکررآمده‌که ماآن را از قلم انداختیم .

٥و٦و٧و٨ ـ این شهرها را نیافتیم .

حیرت‌وشگفتی کسانی است که ازکیفیت وموضوع آنها بی‌خبرند ، و بمن گفت ، ای‌ابوالفرج[۱] بخدا سوگند اگر هریك از نصرانیان و یهودیان ومسلمانان ، خداوند متعال را بهمانگونه پرستش و تعظیم کنند که این گروه تمثال پادشاه را ـ گذشته از شخص او ـ پرستش وتعظیم مینمایند ، خداوند باران رحمت برآنان نازل میگرداند . اگـر چشم ایشان بپادشاه افتد بلرزه و جزع و زاری درآیند ، و چه بساکه چندین روز درحال بهت وسرگردانی باشند. من گفتم، که این حالت برای‌آنست که شیطان برهمه‌آنها وشهرهایشان تسلط یافته وفریبشان داده تا از راه خدا منحرف وگمراهشان دارد . راهب گفت شاید چنین باشد .

حکایت دیگری از غیر آن راهب

ابودلف ینبوعی گوید : شهرپادشاه بزرگ را حمدان مینامند ، وشهرتجارتی واموال خانقو میباشدکه طولش‌چهل فرسنگ است ، وآنچه راکه راهب گفته ، خیلی‌کمترازآنست.

وجز این شخص ، دیگری‌گوید : در چین سیصد شهر آباد است کـه هر پنجاه شهر پادشاهی از طرف فغفور دارد ، واز شهرهای‌آنان ، رصنوا ، و بانصوا[۲] ، و شهریست بنام اماربیل‌که تا بانصوا دوماه راه راست، وبانصوا متصل بناحیهٔ تبت و ترك ، و تغزغز[۳] بوده ومردمانشان با هم روابط خوبی دارند ، واز تبت تا خراسان وکرانهٔ چین یعنی‌گرداگرد آن سه‌هزار فرسنگ بوده واز شهرهای چین یکی ـ سیلا[۴] ـ است‌که بهترین شهری ازحیث خوبی آب‌وهوا بوده ، وبیش ازهرجا طلا دارد . و در چین دشتها وکوهها ، و دره‌هائی است تاکناررمل[۵] وکوهی‌که ازآن‌آفتاب سربرآورد ، وگروهی از مردم اندلس بمن‌گفتند که میان شهرهای‌آنان وچین بیابانهائی است بی‌آب‌وعلف . وچین را زمین بزرگ مینامند، وآندلس در شمال آن قراردارد ، و از این جهة بمشرق آفتاب و چین نـزدیك است . و هرکس قصد مسافرت آنجا را داشته باشد ، خواه از ما و خـواه از چینیان ، باید نـام و نسب وکار و سن ، و نقدینه ، و بردگـان و همراهـان خود را نوشته داشته باشد تـا

۱ـ ابوالفرج‌کنیه مؤلف است .
۲ـ جای این شهرها را نیافتیم .
۳ـ (ر. ك. ص ۶۰۰ همین‌کتاب) .
٤ـ درمعجم‌البلدان ـ سیلا ـ را نـام موضعی نوشته .
٥ـ این محل نیز شناخته نشد .

وقتیکه بمقصد وجای امنی برسد ، برای اینکه نبادا درراه برایش حادثه رخ دهدکه موجب شرمساری پادشاه گردد، و مرده را یکسال در خانه‌اش میان گودالی از چوب نگاه میدارند و سپس بی‌لحد چال کنند ، و خانواده وبازماندگانش سه‌سال و سه‌ماه وسه روز وسه ساعت ماتمزده واندوهگین باید باشند ، و اگر کسی اندوهگین نباشد با چوب بسرش میزنند ، و بوی گویند ، تو او راکشتهٔ . و مرده را در مثل همان ماه و روز و ساعتی که بدنیا آمده بخاک میسپارند . و اگر کسی از ما با زنی ازآنان ازدواج کرد ، و خواست بمحل خود برگردد ، بوی گویند : زمین‌را بگذار و دانه را با خود داشته باش ، و اگر بپنهانی زنرا با خودببرد ، و دستگیرشود ، بمبلغی که در نزدشان مقرر است وی را جریمه کنند وبزندان اندازند ، وچه بساکه ویراکتك زنند .

و پادشاه کسی را بامارت و یاکاری نمیگمارد مگر آنکه چهل سال داشته باشد ، و ازآن کمتر نباشد ، وبیشتر از هرجائی عدالت در آنجا گسترش دارد ، وهرکسی‌که باین مملکت درآید یا بخواهد بیرون رود لااقل درصد نقطه ، یا بیشتر یاکمتر - بتناسب راهش از وی بازجوئی کنند . و روزی‌که مرده را بگورستان میبرند بتناسب شأن و منزلت آن مرده ، را با پارچه‌های حریر و دیبا تزیین‌کنند، و دربرگشتن همهٔ آنها را بیغما ببرند .

و چینیان تغزغز را ازخود دانند چون مملکت تغزغز متصل و هم‌مرز با چین‌بوده ، و میان تبت وچین بیابانی است که‌کسی بآخرش نرسیده و پایانش معلوم نشده وبسی هولناك و وحشت‌انگیز است ، از طرف مغرب تا مشرق آن پانصد ذراع است و پلی برآن است‌که دانشمندان و صنعتگران چین آنرا از رشته ساخته‌اند وپهنایش دو ذراع است و حیوانات و چهارپایان نمیتوانند ازآن بگذرند جزآنکه‌آنهارا ببندند وکشان‌کشان ببرند زیرا استوار نبوده و حیوانات نمیتوانند برآن استقرار داشته باشند ، وبیشتر مردمان حیوانات یا انسان را در چیزهائی مانندزنبیل میگذارند ، وکسانیکه‌گذشتن از این پل را آموخته‌اند ، آنها را باکشش از پل میگذرانند .

و از آئین مذهبی چینیان تعظیم و پرستش پادشاهان بوده و این‌کاریست‌که همهٔ مردم انجام دهند . ولی مذهب پادشاهان وبزرگان ثنوی و سمنی است .

دهمین جزء

از

کتاب الفهرست

در اخبار

علماء در سائرعلوم باستانی وجدید

و نام کتابهائیکه تصنیف کرده‌اند

و این جزء

پایان کتاب ، بتألیف محمدبن اسحاق ندیم است

که اسحاق بابویعقوب وراق معروفیت داشت

حکایة خط المصنف
عبده محمد بن اسحق

نمونه‌ایست از خط نویسنده نسخه
چستر بیتی و تقلیدی که از خط
مصنف کرده است

(و درآن مقاله دهم)

(و پایان کتابست)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقاله دهم - از کتاب الفهرست

مشتمل بر :

اخبار کیمیاگران و اهل صنعت از فلاسفه

باستانی و نوآموختگان

محمدبن اسحاق ندیم ، معروف بابن ابو یعقوب وراق گوید : کیمیاگران و کسانیکه طلا و نقره را جز از معادنش بعمل میآورند ، عقیدهٔ دارندکه اول سخنگو در این صنعت هرمس[1] ، دانشمند بابل بودکه هنگام پراکنده شدن مردم از بابل ، بمصر رفته ، و بر آن استیلا یافت ، وحکیم و فیلسوفی بودکه باین صنعت دسترسی پیداکرده ، ودر آن کتابهائی نوشت . و اوست که پی بخاصیت اشیاء وروحانیات برد ، ودر اثر بررسیها وکنجکاویهایش ، علم ساختن کیمیا را پیداکرد ، وبرطلسمات واقف وآگاه گردید .

۱ـ رجوع شود بصفحهٔ ۴۳۵ این کتاب ، و بطوریکه شهرستانی گوید : هرمس راهرمس بزرگ خوانند ، واورا ادریس پیامبر دانند ، واو برجهای آسمان وکواکب سیاررا نامگذاری نمود (ر.ك. ملل ونحل شهرستانی ج ۲ ص ۱۰۲) .

وگویند پیش از هرمس بهزاران سال ، این صنعت بروش مردمان باستانی ، وجود داشته ، و ابوبکر رازی ــ محمد بن زکریا ــ عقیده داشت که علم فلسفه بدست نمیآید ، و کسی سزاوار نام عالم و فیلسوف نیست ، مگر آنکه صنعت کیمیا را بدستآورده باشد ، تا از همه مردم بینیازگردد ، و دیگران بعلم و دانش او احتیاج داشته باشند.

گروهی ازکیمیاگران برآنندکه خداوند آنرا برمردمانیکه اهلیت این صنعت را دارند الهام مینماید ، وگروه دیگر برآنندکه خداوند آنرا بموسی بن عمران و برادرش الهام داشت ، وآنها قارون را متصدی ساختنکیمیا نمودند ، وهمینکه قارون مقدار زیادی طلا ونقره ذخیرهکرد ، همه را زیرزمین جای داد وخداوند تبارك وتعالیکه دید ، اونخوت و غروری پیداکرده ، وبر هرچهکه نزدش بود استیلا یافته ، بدعای موسی علیهالسلام او را هلاككرد .

رازی درجای دیگری ازکتابهایش اینطور اظهار عقیده نموده ،کهگروهی از فلاسفه چون فیثاغورس ، دیمقراط ، فلاطن ، ارسطو ، وآخرینآنها ، جالینوس ، از صنعتکیمیا برخوردار بودند .

محمدبن اسحاق گوید: این دوگروه، همه دارایکتابها و علومی دراین صنعت بودند ولی خداوند باین چیزها داناتر از همه است ، و ما در نقلآن خود را مبری از هرعیب و خطائی میدانیم .

هرمس بابلی

دربـاره او اختلاف است ،گروهی او را یکی از هفت دربانانیگفتهاندکه عهدهدار نگهبانی خانههای هفتگانه بودند ، و خانه عطارد مخصوص باوبوده ، وبنامش نامیده شد ، زیرا عطارد بزبانکلدانی هرمس است . پارهٔگویند ، او بجهاتی بمصر منتقل گـردید ، و برآن استیلا یافت . و فرزندانی پیداکردکه از جمله ، طاط ، صا ، اشمن، اثریب ، وقفط بودند. و اویگانه حکیم زمانخود بود ، و همینکه وفات یافت ، در ساختمانی بخاك سپرده شدکه نزد مصریان معروف بابو هرمس است ، وعامه مردم آنرا هرمان دانند ، چون یکی ازآنها آرامگاه زنش و بقولی آرامگاه پسرش بودکه پس از وفاتش جانشین اوگردید .

حکایتی درباره هرمان

در کتابیکه مشتمل براخبار زمین و عجائب‌آن ، و ساختمانها وممالك ، و نژادها و ملتهای‌آنست وبیرخی از خاندان ثوابه نسبت داده شده، و بدست من افتاد، چنین‌خوانده‌ام که گوید : احمدبن محمد اشمونی بمن گفت ، یکی از والیان مصر آرزو داشت‌که بداند در بالای قلهٔ یکی از این دوهرمان چه‌چیزهائیست ، و این‌آرزو سبب ناراحتی او بود تاآنکه حیلهٔ بکار برده و یکنفر هندی را بدست‌آورد ، و با دادن مال فراوانی او را ترغیب ببالا رفتن بآن قله نمود ، چون هیچ‌کس توانائی رفتن بآن قله را نداشت ، وهنگام بالا رفتن وکشاله‌کردن خود برکوه ، سرگیجه باو دست میدادکه از نگاه‌کردن باطراف خود عاجز و درمانده میگردید .

اومیگفت ، طول این‌ساختمان چهارصد وهفتاد ذراع، بذراع هاشمی[1] است درمساحت چهارصد وهشتاد ذراع سپس مخروطی شکل میشود ، وکسیکه ببالای‌آن برسد . سطح آنرا چهل ذراع مربع یابد ، و این از جنبهٔ هندسی‌آن است ، ولی‌آنکسیکه بآن قله رفته بود، پس از پائین‌آمدن گفت : قله را باندازهٔ جایگاه بیست شتر بختی[2] یافتم . و در وسط گنبد خوش‌نمائی داشت و میان گنبد چیزی شبیه بقبری دیده میشدکه دو سنگ بسیار پاکیزه و زیبا و رنگارنگی برآن گذاشته بودند ، و برهرسنگی تمثالی ، یکی بصورت زن ، و یکی بصورت مرد داشت ، که روبهم دارند . در دست مردلوحی پر از نوشته ، و در دست زن‌یك آئینه ، و ابزاری از طلا بودکه شباهت بمنقاش[3] داشت و درمیان‌آن دو ، یك‌کاسه سفالین با سرپوش طلائی دیده میشد ، که من‌آنقدرکوشش نمودم تا آنرا از جایش درآوردم ، ودر آن چیزی شبیه قیر بی‌بو ، و خشکیدهٔ یافتم ، دست را درآن فرو بردم ، یکقوطی طلائـی بدستم آمد ، سرش راکه برداشتم، خون تازه درآن دیدم‌که با برخورد بهوای آزاد لخته گردید بهمانگونـه‌که خون در هوای آزاد لخته میشود ، و همینکه بپائین رسیدم بکلی خشکیده شده بود .

روی قبر سنگی بودکـه من با زحمت وکوشش زیاد آن را برداشتم ، و در آن قبر مردی را دیدم برپشت خوابیده‌که تنش از هرجهت سالم و خشك ، و پیکرش نمایان بود ،

۱ـ ذراع هاشمی یکذرع ونیم بذرع متعارفی است (لغتنامه دهخدا) .

۲ـ بختی ـ بضم اول ، شتر خراسانیست (اقرب‌الموارد) .

۳ـ منقاش ـ ابزار آهنین برای مو (فرهنگ نفیسی) .

موهایش هویدا ، ودرکنارش زنی بهمانگونه خوابید.. ودرآن سطح گودالی‌بودکه درازایش بقامت یك انسان و پیچهائی چون میخ داشت ، وسغی هم از سنگ در آن دیده میشد ،که برآن تمثالها وصورتهائی‌چه افتاده وچه ایستاده از خدایان نقاری‌شده بودکه‌بخوبی تشخیص داده نمیشدند . والله اعلم .

در مصر ساختمانهائیست‌که آنرا ـ برابی[1] نامند ، و در آنها سنگهای بسیار بزرگ بکار رفته . وبربا ـ خانه‌هائیست‌که بشکلهای مختلفی ساخته شده ، و آنرا برای بهم‌زدن، وسائیدن ، وگداختن و بهم پیوستن ، و عرق‌گیری ساخته ، و پیداست ،که برای‌کارهای کیمیاگری است . ودر این ساختمانها نقشها ، ونبشته‌های فراوانی در زبان‌کلدانی و قبطی دیده میشودکه‌کسی بآنها پی‌نبرده ، و در زیر زمین‌آنجا گنجهائی پیدا شد ،که درآن ، پر از پوست نازك‌گوره‌خر[2] و پوست خدنگ‌که تیراندازان بکار برند ، و سبیکه‌هائی از طلا و مس و سنگ بود وبرآنها این علوم را نوشته بودند .

کتابهای هرمس در صنعت کیمیا

کتاب هرمس الی ابنه فی‌الصنعة . کتاب الذهب السایل . کتاب الی طاط فی‌الصنعة . کتاب عمل‌العنقود . کتاب‌الاسرار . کتاب الهاریطوس. کتاب الملاطیس . کتاب الاسطماخس. کتاب السلماطیس . کتاب ارمینس ـ شاگـرد هرمس . کتاب نیلاوس ـ شاگرد هرمس ـ برنطریهٔ هرمس . کتاب الادخیقی . کتاب دمانوس ـ تألیف هرمس .

اسطانس

از فلاسفهٔ کیمیاگران و مشهور باین صنعت است ، وکتابهای بسیاری در آن تألیف کرده است . اسطانس از رومیان ، و مردم اسکندریه بودکه تألیفاتش چنانکـه دربارهٔ از رساله‌های خود نوشته هزارکتاب ورساله بوده ، وهرکتابی نامی داشته وکتابهای این گروه

۱ ـ برابی‌ـ بفتح اول جمع‌بربا ،کلمه‌ایست قبطی‌واحتمال میرود ، عبادتگاه یاساختمانی محکم ، و یا جای سحر است (معجم‌البلدان) .

۲ ـ در متن عربی‌دارد (مکتوبة فی‌الفلجان) و در فرهنگهای فارسی وعربی‌که داشتیم فلجان را بمعنی پوست‌گوره‌خر نیافتیم . و مستند در این ترجمه‌گفتهٔ خود مؤلف (ابن ندیم) است (ر.ك. ص ۳۶ این‌کتاب، و ص ۳۱ الفهرست چاپ مصر) .

مبنی بر رمز و لغز است ، واز تألیفات اسطانس : کتاب محاورة اسطانس توهیر ملك الهنداست.

ذیسموس

از جمله ذیسموس است که او نیز بمنزلهٔ اسطانس بود ، و این کتاب از اوست : کتاب سماه المفاتیح فی الصنعة ـ مشتمل بر چندین کتاب و رساله ، بترتیب اول ، دوم ، و سوم ، که معروف به هفتاد رساله است .

نام فلاسفهٔ که در کیمیا سخنرانی کرده‌اند

هرمس . اغاذیمون . انطوس . ملینوس . افلاطن . ذیسموس . اسطوس . دیمقراط . اسطانس . هرقل . بوروس ، ماریه . دساورس . افراغسوس . اسطفـانس . اسکندروس . کیماس . جاماسب . دراسطوس . ارخلاوس . مرقونس . سنقحا . سیماس . روسم . فورس. سعورس . نالاوس[1] . مویانس . سعیدس[2] . مهدارس . فرناوارس . مسطیوس .کاهن ارطی. ادرس قسیس . خالدبن یزید . اصطفن حربی . جابربن حیان . یحیی‌بن خالدبن برمك. خاطف الهذلی افرنجی[3]. ذوالنون مصری. سالم‌بن فروح . ابوعیسی اعور . حسن‌بن قدامه. ابوقران بونی . سحاوه[4]. رازی . سایح علوی . ابن‌وحشیه . عزاقری . و این نامبردگان را اکسیرساز کامل و تمام گفته‌اند . وپس از اینها کسانی که درپی اینکار رفته ، و از ناتوانی کوتاه‌آمده ، و بچیزهای دیگری جز کیمیا دست یابی یافته‌اند بسیارند ، و ما پارهٔ ازآنها را در جای خود ذکر خواهیم کرد . انشاالله

خالدبن یزیدبن معاویه‌بن ابوسفیان از مسلمانان نوکار بود

محمد بن اسحاق گوید : کسیکه در بیرون آوردن کتابهای پیشینیان در صنعت کوشش

۱ـ ف (دیسلاوس) .
۲ـ ف (سقیدس) .
۳ـ ف (خاطفا لهندی‌الافرنجی) .
٤ـ ف (سجاده) .

از خود نشان داد، خالدبن یزیدبن معاویه است که خطیب ، وشاعر ، وفصیح ، و با تصمیم، و صاحب رأی بود ، و او اول کسی است که امر کـرد کتابهای طب ، و نجوم ، وکیمیا را برایش ترجمه نمایند ، و سخاوت بسیاری داشت .

گویند : بوی گفتند تو زیاد خود را بکیمیا مشغول داشتهٔ ، جواب داد ، من اینکار را باین منظور دنبال دارم که یاران وبرادران خود را بینیاز سازم ، زیرا بخلافت که طمع ورزیدم پشتش توانائی کشیدن این بار را نداشت ، وبجای‌آن چیزی نیافتم جزاینکه باین صنعت دستیابی پیدا نمایم‌تا نیازمند بآن‌کسانی نباشم که روزی مرا شناخته‌اند ، و یا من‌آنها را در دربار سلطنتی دیده‌ام که از روی میل‌ورغبت یا بیم وخشیت درآنجا آمده وایستاده‌اند.

گویند ، و خدا داناتر است ،که او در کیمیا کامیاب گردید، وچندین کتاب و رساله دراین‌باره نوشت . و اشعار زیادی هم در این معنا دارد که درحدود پانصد ورق است و من آنرا دیده‌ام. و ازکتابهایش نیزاینها را دیده‌ام : کتاب الحرارات. کتاب الصحیفةالکبیر. کتاب‌الصحیفةالصغیر . کتاب وصیته الی ابنه فی‌الصنعة .

نام‌کتابهائیکه حکماء تألیف کرده‌اند

وما آنها را دیده ، ومرد موثقی هم بما گفت‌که آنها را دیده، و علما نیزدرتألیفاتی‌که در صنعت داشته‌اند ذکری ازآنها نموده‌اند : کتاب دیسقرسل[1] فی‌الصنعة . کتاب مارية القبطية مع‌الحکما حین اجتمعوا الیها . کتاب‌الاسکندر فـی‌الحجر . کتاب الکبریت الاحمر . کتاب‌دیسقرسل[2] حین‌سئله بدسیوس عن‌المسایل. کتاب اصطفن . کتاب فرانیس‌السمائی. کتاب السموس . کتاب مارية الکبیر . کتاب بطوربن نوح . کتاب ماغس . کتاب نـوادر الفلاسفة فی‌الصنعة. کتاب اوجیانس. کتاب ثمود. کتاب قلوبطرة الملکة . کتاب سقرس . کتاب بلقیس ملکة مصرالذی اوله لماصعدت الجبل . کتاب العناصر ـ تألیف ریمس . کتاب سرخس‌الرأس عینی[3] الی‌قویری الاسقف الرهاوی . کتاب سقناس فی‌حکمته[4] للملك ادریانوس . کتاب ارس الاکبر . کتاب ارس‌الاصغر . کتاب اندریا . کتاب سعی[5] الی مریبا . کتاب نادرس‌الحکیم . کتاب النصرانی الذی یقول فیه ان الحکمة حکمة‌کاسمها . کتاب صاحب المحـراب . کتاب اندریاسا[6] من اهل افسوس الی نیسافـرس . کتاب الاخوة السبعة‌الحکماء فی‌الصنعة . کتاب دیمقراطیس فی‌الرسائل . کتاب دوسیموس الی جمیع الحکماء فی‌الصنعة . کتاب کـرمانوس بطرك رومیة فی‌الصنعة . کتاب سرجس الراهب فی‌الصنعة . کتاب مـاغس‌الحکیم فی‌الصنعة .

---

۱ و ۲ـ ف (دیسقرس) . ۳ـ رأس‌عین نام چندین محل است که در جزائر جنوبی قسطنطنیه و سوریا ولبنان قراردارد. ر.ك(اعلام‌المنجد) .

۴ـ ش (سقاس فی‌حلمته) . ۵ـ در متن عربی نقطه ندارد .

۶ـ ش (اندریاسا) .

کتاب‌رسالة بلاخس فی‌الصنعة. کتاب‌توفیل فی‌الصنعة. کتاب الکلمتین الاول. کتاب‌الکلمتین. الثانی. کتاب رسالة هبة الاسکندر. کتاب بطرانوس. کتاب قبان هرقل الاکبر – چهارده کتاب. کتاب سقرس الکبیر الـذی فی الرؤیا فی‌الصنعة. کتاب سرخس فی‌الصنعة. کتاب جاماسب‌فی‌الصنعة.

اخبار جابربن حیان

و نام کتابهای او

ابوعبدالله جابربن حیان‌بن عبدالله کوفی، معروف بصوفی، که مردم درباره او اختلاف دارند، شیعیان ویرا از بزرگان خود میشمارند و او را یکی از ابواب[۱] وازکسانی دانند که در مصاحبت جعفرالصادق علیه‌السلام[۲] و از مردم‌کوفه بود. گروهی از فلاسفه ویرا از خود، و صاحب تصنیفاتی در منطق و فلسفه دانند. وکیمیاگران و اهل صنعت طلا و نقره برآنندکه او درزمان خود برآنها ریاست داشت، وکارش پنهان بوده وعقیده دارندکه برای بیم‌و ترس از دولتیان همیشه از شهری بشهر دیگر میرفت، و در جائی استقرار نداشت. وبقولی او در دستگاه بـرمکیان وپیوسته بآنان بوده، و بجعفربن یحیی بستگی داشت. و این گروه گویند مراد وی از – آقای ما جعفر – همان برمکی است، و شیعیان گویند، که وی دراین‌گفته نظر بجعفر الصادق دارد.

یکی از موثقان که‌کارش کیمیاگریست بمن گفت، جابر درخیابان باب‌الشام[۳] درکوچه معروف بدرب‌الذهب اقامت داشت، و همین شخص میگفت که او بیشتر اوقاتش را درکوفه میگذرانید، و درآنجا برای خوبی هوا، بکار اکسیر میپرداخت، بدلیل اینکه وقتی در کوفه سغی پیدا شدکه درآن هاون طلائی بوزن دویست رطل بدست‌آمد، همین شخص گفت، که‌خانه جابربن حیان‌درهمان محل‌بود، وازآنجا بجز آن هاون چیزی دیگر بدست نیامده،

۱ – ابواب جمع بـاب – بمعنی – در – است و در میان شیعیان اطلاق بکسانی میشود که ازخاصان یکی از ائمه فرزندان علی علیهم‌السلام، ومدخل وراه‌کسب فیض ازآنان باشند.

۲ – ف (رضی‌الله عنه).

۳ – باب‌الشام – یکی از چهار دروازه‌ایست‌که منصور برای بغداد ساخته‌اودرسمت شمال بغداد است، (ر.ك. دلیل خارطة بغداد ص ۱٤۸).

ویك جائی هم برای حل‌وعقد داشت . و این ماجرای در دوران عزالدوله، پسر معزالدوله رخ داد ، و خود ابواسبکتکین دستاردار بمن گفت که او رفت و آن هاون را گرفته است .

گروهی‌از اهل علم وبزرگان وراقان گویند : اینشخص ، یعنی جابر ـ اصل‌وحقیقتی نداشته وپارهٔ نیز گویند ، اگرحقیقتی هم داشته ، تصنیفاتی جز کتاب الرحمه نداشته است، و این تصنیفات‌از اشخاص دیگر است که آنها را تصنیف کرده و باو نسبت داده‌اند . ولی‌من میگویم ، یك شخص بافضلی که مینشیند ، و زحمت‌کار را برخود هموار می‌کند ، و درحدود دوهزار ورق کتاب تألیف مینماید ، و برای ازکار درآوردن‌آن کتاب فکر وقریحه خود را بزحمت انداخته ، و دست و بدن خود را برای نوشتن‌آن خسته نموده . و پس از اتمام اینکارها ، آن کتابرا بشخص دیگری نسبت دهد ، زنده یا مرده ، نوعی از نادانی است که برای هیچ کسی میسور نیست ، وآن کسیکه بحلیه علم آراسته باشد ، ولو برای یك ساعت ، زیرچنین‌باری نرفته و هیچ بهره وسودی ازآن نخواهد داشت. این شخص درحقیقت وجود داشته ، وکارش، آشکارتر وروشنتر ، از هرچیز و تصنیفاتش مهمتر وبیشتر از هر کسی بوده و درمذهب شیعه تألیفاتی داردکه ما درجای‌خود ذکرنمود و درسائرعلوم نیز کتابهائی‌دارد که بجای خوددر این‌کتاب ذکر شده و بطوریکه گفته‌اند نژاد او از خراسان بوده و رازی درضمن تألیفاتی‌که درکیمیا دارد میگوید استاد ما ابوموسی جابربن حیان چنین گوید .

نام شاگردان جابر

خرقی ـ که در مدینه سکهٔ خرقی را باو نسبت دهند . ابن عیاض مصری. واخمیمی.

نام‌کتابهای جابر درکیمیا

جابر دارای فهرست بزرگی مشتمل برتمام تألیفاتش درکیمیا و غیره بوده وفهرست کوچکی‌نیز برای تألیفاتش درکیمیا دارد، وما تمام‌آن کتابهائی راکه دیده‌ایم ، وهمچنین کتابهائیراکه مردمان موثقی دیده ، و بما گفته‌اند در اینجا ذکر مینمائیم :

کتاب‌اسطقس‌الاس‌الاول‌الی‌البرامك. کتاب‌اسطقس‌الاس‌الثانی‌الیهم. کتاب‌الکمال‌هوالثالث‌الیهم. کتاب‌الواحدالکبیر. کتاب‌الواحدالصغیر. کتاب‌الرکن . کتاب‌البیان . کتاب‌الترتیب. کتاب النور. کتاب‌الصبغ‌الاحمر. کتاب‌الخمائرالکبیر. کتاب‌الخمائرالصغیر. کتاب‌التدابیرالرائیة. کتاب‌یعرف بالثالث. کتلب‌الروح . کتاب‌الزیبق کتاب‌الملاغم‌الجوانیة. کتاب‌الملاغم‌البرانیة.

کتاب العمالقة الکبیر. کتاب العمالقة الصغیر. کتاب البحر الزاخر. کتاب البیض. کتاب الدم. کتاب الشعر. کتاب النبات. کتاب الاستیفاء. کتاب الحکمة المصونة. کتاب التبویب. کتاب الاملاح. کتاب الاحجار. کتاب الی قلمون. کتاب التدویر. کتاب الباهر. کتاب التکریر. کتاب الدرة المکنونة. کتاب البدوح. کتاب الخالص. کتاب الحاوی. کتاب القمر. کتاب الشمس. کتاب الترکیب. کتاب الفقه. کتاب الاسطقس. کتاب الحیوان. کتاب البول. کتاب التدابیر کتابی دیگر است. کتاب الاسرار. کتاب کیمان المعادن. کتاب الکیفیة. کتاب السماء ـ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، وهفتم. کتاب الارض ـ اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم، و هفتم. کتاب المجردات. کتاب البیض الثانی. کتاب الحیوان الثانی. کتاب الاملاح الثانی. کتاب الباب الثانی. کتاب الاحجار الثانی. کتاب الکامل. کتاب الطرح[۱]. کتاب فضلات الخمائر. کتاب العنصر. کتاب الترکیب الثانی. کتاب الخواص. کتاب التذکیر. کتاب البستان. کتاب السیول. کتاب روحانیة عطارد. کتاب الاستتمام. کتاب الانواع. کتاب البرهان. کتاب الجواهر الکبیر. کتاب الاصباغ. کتاب الرائحة الکبیر. کتاب الرائحة اللطیف. کتاب المنی. کتاب الطین. کتاب الملح. کتاب الحجر الحق الاعظم. کتاب الالبان. کتاب الطبیعة. کتاب ما بعد الطبیعة. کتاب التلمیع. کتاب الفاخر. کتاب الصارع. کتاب الافرند. کتاب الصادق. کتاب الروضة. کتاب الزاهر. کتاب التاج. کتاب الخیال. کتاب تقدمة المعرفة. کتاب الزرانیخ. کتاب الهی. کتاب الی خاطف. کتاب الی جمهور الفرنجی. کتاب الی علی بن یقطین. کتاب مزارع الصناعة. کتاب الی علی بن اسحاق البرمکی. کتاب التصریف. کتاب الهدی. کتاب تلیین الحجارة الی منصور بن احمد البرمکی. کتاب اغراض الصنعة الی جعفر بن یحیی البرمکی. کتاب الباهت. کتاب عرض الاعراض.

اینها یکصد ودوازده[۲] کتاب است، پس از این هفتاد کتاب دیگر دارد که ازآن جمله است:

کتاب اللاهوت. کتاب الباب. کتاب الثلاثین کلمه. کتاب المنی[۳]. کتاب الهدی[۴]. کتاب الحکومة. کتاب الصفات. کتاب العشرة. کتاب النعوت. کتاب العهد. کتاب السبعة. کتاب الحی. کتاب البلاغة. کتاب المشاکلة. کتاب خمسة عشر. کتاب الکفوء. کتاب الاحاطة. کتاب الراوق کتاب القبه. کتاب الضبط. کتاب الاشجار. کتاب المواهب. کتاب المختنقة. کتاب الاکلیل. کتاب الخلاص. کتاب الوجیه. کتاب الرغبة. کتاب الخلقة. کتاب الهیئة. کتاب الروضة[۵]. کتاب الناصع. کتاب النقد. کتاب الطاهر. کتاب لیلة. کتاب المنافع. کتاب اللعبة. کتاب المصادر. کتاب الجمع.

۱ـ ف (المرح). ۲ـ تعداد این کتابها ظاهراً ۱۰۳ میباشد. ۳و۴و۵ ـ ظاهراً مکرر است.

و این چهل[1] کتاب ازآن هفتاد کتاب است . وبدنبال اینها رساله‌هائی درحجر است بترتیب ، اول. دوم. سوم . چهارم . پنجم . ششم. هفتم . هشتم. نهم ودهم. که نامی ندارند، وپس از این نیز ده رساله درنبات ، بترتیب اول تا ــ دهم است ، و بهمین گونه رساله‌هائی در احجار داردکه جمعاً میشود هفتاد رساله .

وبر آن هفتاد کتاب، ده کتاب دیگر باین ترتیب اضافه میشود : کتاب‌التصحیح . کتاب المعنی. کتاب‌الایضاح. کتاب‌الهمة . کتاب المیزان. کتاب‌الاتفاق. کتاب‌الشرط . کتاب‌الفضله. کتاب‌التمام . کتاب الاعراض ، وپس اینها ده مقاله دیگر داردکه بدنبال این کتابها بـاین ترتیب ذکر شده :

کتاب مصححات فیثاغورس. کتاب مصححات سقراط . کتاب مصححات فلاطن . کتاب مصححات ارسطالیس . کتاب مصححات ارسنجـانس . کتاب مصححات ارکاغـانیس . کتاب مصححات امورس . کتاب مصححات دیمقراطیس . کتاب مصححات حربی . کتاب مصححاتنا نحن . و سپس بیست کتاب باین نامها بدنبال آنهاست :

کتاب‌الزمردة . کتاب‌الانموذج. کتاب‌المهجة. کتاب سفرالاسرار . کتاب‌البعید. کتاب الفاضل . کتاب‌العقیقة . کتاب‌البلورة . کتاب‌الساطع . کتاب‌الاشراق . کتاب‌المخایل . کتاب المـایل کتاب‌التفاضل . کتاب التشابه . کتاب‌التفسیر . کتاب‌التمیز . کتاب‌الکمال والتمام . وسه کتاب بدنبال داردکه متصل بآنهاست : کتاب‌الضمیر . کتاب‌الطهارة . کتاب الاعراض[2] .

وپس از اینها هفده کتاب باین ترتیب است : کتاب‌المبداء بالریاضة . کتاب المدخل الی‌الصناعة . کتاب‌التوقف . کتاب‌الثقة بصحةالعلم . کتاب‌التوسط فی‌الصناعة . کتات‌المحنة . کتاب‌الحقیقة . کتاب الاتفاق والاختلاف . کتاب‌السنن والحیرة . کتاب‌الموازین . کتاب‌السر الغامض . کتاب‌المبلغ‌الاقصی. کتاب‌المخالفة . کتاب‌الشرح . کتاب‌الاغراء[3] فی‌النهایة. کتاب الاستقصاء .

ودنباله اینها سه کتابست: کتاب‌الطهاره ــ که کتابی دیگراست . کتاب‌النقد[4] . کتاب الاعراض[5] .

محمد بن اسحاق گوید : جابر درکتاب فهرست خودگـوید . پس از این کتابها سی رساله تألیف کردم که بی‌نام است ، وسپس چهارمقاله تألیف کردم که اینهاست : کتاب‌الطبیعة الفاعلة الاولی و هی‌النار . کتاب الطبیعة الثانیة الفـاعلة الجامده وهی‌الماء . کتاب الطبیعة

۱ــ این‌کتابها در شماره سی‌وهشت عدد است .
۲ــ ظاهراً مکرر است . ۳ــ ش (الاعرافی) . ٤ــ ف (التفسیر) .
۵ــ ظاهراً مکرر است .

الثالثة المنفعله الیابسة و هی‌الارض. کتاب‌الطبیعة الرابعة المنفعلة‌الـرطبة وهی‌الهواء. و جابر گوید که برای این کتابها دو کتاب تألیف کرده که شرحی دربارهٔ آن کتابها، وعبارتست از کتاب الطهاره و کتاب‌الاعراض، و پس از این چهار کتابی تألیف کرده‌ام باین ترتیب: کتاب‌الزهرة. کتاب‌السلوة. کتاب‌الکامل. کتاب‌الحیوة، وپس از آن‌ده کتاب برروی‌نظریه بلیناس، صاحب طلسمات تألیف کرده‌ام که اینهاست: کتاب زحـل. کتاب المریخ. کتاب الشمس‌الاکبر. کتاب الشمس الاصغر. کتاب الزهرة[1]. کتاب عطارد. کتاب القمرالاکبر. کتاب‌الاغراض. کتاب یعرف بخاصیة نفسه. کتاب المثنی. و این چهارکتاب را درمطالب دیگر تألیف کرده: کتاب‌الحاصل. کتاب میدان‌العقل. کتاب‌العین. کتاب‌النظم.

ابوموسی گوید[2] یکهزار و سیصدکتاب در فلسفه، و یکهزار وسیصدکتاب در حیل، بپیکره کتاب تقاطر، و یکهزار و سیصدکتاب در صنایع مجموعه و آلات حـرب، تألیف کرده‌ام.

پس ازآن، دوکتاب بزرگ درطب، وکتابها و رساله‌های بزرگ وکوچك، تألیف کرده‌ام، ودرطب درحدود پانصدکتاب تألیف دارم، مانندکتاب المجسة والتشریح، سپس درمنطق برپایه نظریه ارسطوکتابهائی دارم، و پس ازآن، کتاب‌الزیج اللطیف را درسیصد ورق، کتاب شرح‌اقلیدس، کتاب شرح‌المجسطی. کتاب‌المرایا. کتاب‌الجاروف، را تألیف کرده‌ام ـ و این کتاب را متکلمان ردکرده‌اند، وگویندکه مؤلفش ابوسعید مصریست.

پس از اینها در زهد وموعظه، و در عزائم تألیفات زیادی دارم، و در رد برفلاسفه پانصدکتاب، ودرکیمیا ـ کتابی‌بنام کتاب‌الملك، و یك‌کتاب بنام‌ـ الریاض‌ـ تألیف کرده‌ام.

ذوالنون مصری

ابوالفیض ذوالنون‌بن ابراهیم از صوفیانی بودکه در صنعت دستی داشته وکتابهائی تصنیف کرده است و ازکتابهای اوست: کتاب‌الرکن الاکبر. کتاب‌الثقة فی‌الصنعة.

۱ـ ظاهراً مکرر است.

۲ـ ابوموسی ـ کنیهٔ جابربن حیان است.

رازی محمدبن زکریا

مقامش در علم فلسفه و طب معروف و مشهور بوده ، و ما اخبار او را در طب ذکر نموده‌ایم . و نظر بدستیابی که باین صنعت داشته تألیفات زیادی در آن دارد از آنجمله کتابیست مشتمل بر دوازده کتاب باین ترتیب : کتاب المدخل التعلیمی . کتاب المدخل البرهانی . کتاب‌الابیات . کتاب‌التدبیر . کتاب‌الحجر . کتاب‌الاکسیر . کتاب شرف‌الصناعة. کتاب‌الترتیب . کتاب‌التدابیر . کتاب نکت‌الرموز . کتاب‌المحبة . کتاب‌الحیل . وجز اینها تألیفات دیگری هم درصنعت دارد . که عبارتست از : کتاب الاسرار . کتاب سر الاسرار . کتاب‌التبویب. کتاب رسالة الخاصه . کتاب‌الحجر الاصفر . کتاب رسائل‌الملوك . کتاب‌الرد علی‌الکندی فی‌رده علی‌الصناعة .

ابن وحشیه

ابوبکر احمدبن علی بن قیس‌بن مختاربن عبدالکریم بن حریثابن بدینا بن بوراطیا الکزدانی ، از مردم جنبلاء[1] و قسین[2] و یکی ازفصیحان نبط در زبان کسدانیان بود ، وما در مقاله هشتم کارهایش را درسحر وشعبده وعزائم شرح داده‌ایم ، و در این صنعت نیز بهره‌و سهم زیادی داشته ، و در اینجا بذکر کتابهای او درکیمیا میپردازیم : کتاب الاصول الکبیر فی‌الصنعة . کتاب‌الاصول الصغیر فی‌الصنعة ایضا . کتاب‌المدرجة . کتاب المذاکرات فی‌الصنعة.

کتاب یحتوی علی عشرین کتاباً اول و ثانی و ثالث و علی‌الولاء نسخة الاقلام التی یکتب بها کتب‌الصنعة والسحر ، و ابن وحشیه آن‌قلمها را آورده ، ومن بخط او دیده‌ام ونیز بخط ابوالحسن ابن‌کوفی همانهارا در جزوه‌هائی ، با تعلیقاتی درلغت ، و نحو ، واشعار، وآثار دیدم ،که ازکتابهای بنوفرات ، باابوالحسن‌بن تنح رسیده بود .

و این شگفت انگیزترین چیزی‌است که من بخط ابن‌کوفی، پس ازکتاب مساوی‌ـ العوام تألیف ابوعنبس صیمری . دیده‌ام .

حروف فاقیطوس : الف ، ب ، ت، ث ، ج، ح، خ، د، ذ، ر ، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ك، ل، م، ن، و، ه، لای .

۱ــ جنبلاء دهکده و منزلیست میان واسط وکوفه (معجم‌البلدان) .

۲ــ رجوع شود بصفحهٔ ۵۵۲ این‌کتاب .

حروف‌مسند: الف، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز،س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ك، ل، م، ن، و، ه، لا ی.

و با این حروف علوم باستانی برابی[1] را بدست آورند.

حروف عنبث: چه بسا که این خطها در کتابهای علمی صنعت، و سحر، و عزائم که اشاره کرده‌ایم در زبانیکه اهل آن علوم اختراع کرده‌اند دیده میشود، ولی قابل فهمیدن نیست مگر برای کسانیکه بآن زبان آشنائی داشته باشند وآنهم بسیار کم است. و شاید این خطها تصنیف‌هائی داشته باشدکه بزبان عربی قابل فهم باشد، و از این جهة سزاوار است که با اندیشه وتأمل آنها را چون نمونهٔ قراردادکه‌هنگام لزوم‌بآنها مراجعه شود. انشاالله.

اخمیمی

نامش عثمان بن سوید، ابوحری اخمیمی، از مردم اخمیم از دهات مصر بوده و در صنعت کیمیا برجستگی داشته، و از رؤساء آنان بشمار میرفت، و با ابن وحشیه مناظرات، و مکاتباتی داشت و از تألیفات اوست:

کتاب‌الکبریت‌الاحمر. کتاب‌الابانة. کتاب‌التصحیحات. کتاب صرف‌التوهم عن ذی النون‌المصری. کتاب‌التعلیقات. کتاب آلات‌القدماء. کتاب‌الحل والعقد. کتاب التدبیر. کتاب‌التصعید و التقطیر. کتاب‌الجحیم الاعظم. کتاب مناظرات‌العلماء ومفاوضاتهم.

ابوقران

این شخص از مردم نصیبین[2] استکه خود را واجدکیمیا میدانست، وکسی استکه اهل این صنعت بوی نظردارند و او را برترو فاضلتر از همه میشمارند، و ابن وحشیه نیز نامی از او برده، و این کتابها از اوست: کتاب شرح‌کتاب الرحمةلجابر. کتاب‌الخمائر. کتاب‌البلوغ. کتاب شرح‌الاثیر. کتاب‌التصحیحات. کتاب‌البیض. کتاب‌الفرقین المسبع. کتاب‌الاشارة. کتاب‌التمویه.

اصطفن راهب

این مرد در موصل عمرش را گذرانید، و باو میخائیل میگفتند، وحکایت کنندکه او

۱ـ ر.ك. بصفحهٔ ٦٣٣ این‌کتاب. ۲ـ رجوع شود بصفحهٔ ٢٤٦ این کتاب.

کیمیارا بدست‌آورد، و پس از آنکه درموصل ازدنیا رفت کتابهایش آشکار گردیده و من پارهٔ از آن‌را دیدم که اینها بود : کتاب‌الرشد. کتاب ماحدثناه . کتاب الباب‌الاعظم . کتاب‌الادعیة والقرابین التی تستعمل قبل صناعةالکیمیا . کتاب‌الاختیارالنجومی للصناعة . کتاب‌التعلیقات . کتاب الاوقات والازمنة .

سائح علوی

ابوبکر علی‌بن محمد خراسانی علوی صوفی ، از فرزندان حسن‌بن علی رضوان‌الله علیهم[1] و از کسانیست که بگفته کیمیاگران ، بکیمیا دست یافت ، وهمیشه از بیم دولتیان شهر بشهر میگشت و کسی را ندیدم که او را ملاقات کرده باشد ، وکتابهایش از اطـراف کوهستانها بما رسید . از کتابهای اوست : کتاب رسالةالیتیم ، کتاب‌الحجر الطاهـر . کتاب الحقیرالنافع . کتاب‌الطاهرالخفی . کتاب الاصول. کتاب‌الشعروالدم والبیض وعمل‌میاهها.

دبیس شاگردکندی

محمدبن یزید ، معروف بدبیس، از کیمیاگرانی بودکه‌کارهائی در آن زمینه داشت، و از کتابهای اوست : کتاب‌الجامع . کتاب عمل‌الاصباغ والمداد والحبر .

ابن سلیمان

ابوالعباس احمدبن محمدبن سلیمان ، وگویند مصری بوده ، ونمیدانیم که او در این صنعت‌کامیابی یافته باشد، وآنچه‌از وی باین‌شهرها رسیده اینهاست: کتاب‌الافصاح والایضاح فی برانیات[2] . کتاب الجامع ـ بـرانیات [3]. کتاب المعجونات . کتاب‌التخمیر . وگویند : کتاب‌الافصاح والایضاح از تألیفات ابن عیاض مصری، شاگرد جابر است .

ابن ابو عزاقر

ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی ، که در اخبار شیعه ذکری ازوی شده ، و در صنعت کیمیا دست داشت، و این کتابها از اوست : کتاب‌الخمائر . کتاب‌الحجر . کتاب شرح کتاب الرحمه تألیف جابر . کتاب البرانیات .

---

۱ ـ (رضی‌الله عنهما) . (۲ـ۳) برانیات ـ بچیزهائی گویند که از نوع مورد بحث نباشد.

خنشلیل

ابوالحسن احمد ، و خنشلیل لقبش بود ، وبا من دوستی داشت ، وچندین مرتبه‌بمن گفت‌که بکیمیادست یافته، ولی من اثری‌ازآن در وی ندیده وهمیشه اورا فقیر وکم روزی یافته‌ام ، وی پیرمرد با سماجتی بود ، و این‌کتابهـا از اوست : کتاب شرح نکت‌الرموز . کتاب‌الشمس . کتاب‌القمر . کتاب مسعف‌الفقراء . کتاب الاعمال علی رأس‌الکور .

محمدبن اسحاق‌گوید : کتابهائیکه در این زمینه تألیف شده ، خیلی بیشتر و بالاتر ازآنست‌که بشماره درآید، زیرا مؤلفانش‌آنها را بکیمیاگران بسته ونسبت داده‌اند ، ولی مصریان در این رشته تصنیفات و دانشمندانی داشته‌اند چون ریشهٔ این سخن ازآنجا بوده ، و این‌علم از آنجا سرچشمه‌گرفته و برابی معروف ،که خانه‌های حکمت و مـاریه است از شهرهای مصر بشمار میرود. و بقولی اساساً سخن‌درکیمیا از فارسیان باستانی بوده، وبقولی یونانیان وبقولی هندیان، و بقولی چینیان ، اولین سخنگو در این‌امر بوده‌اند. وخداوند، از همه داناتر است .

مقاله دهم در اینجا پایان یافت ، و با پایانش این‌کتاب بپایان رسید
ولله الحمدوالمنة والحول والقوة ، وصلی‌الله علی سیدنا
و نبینا محمد و علی آله و سلم تسلیما

ما نیز همان نیایش‌و دعا را در دل و زبان داریم‌که خداوند توفیق
خدمات بفرهنگ وطن عزیز را بما عنایت فرموده
و در مدت هفت سال آنقدر بما روان و روزی
بخشید تا این ترجمه بپایان رسید

از دست و زبانی چه برآید — کزعهدهٔ شکرش بدر آید

وصیتنامهٔ کامل ارسطو

پس از چاپ وصیت ارسطو کتابیکه ذیلا اشاره شده بدست آوردیم که متن وصیتنامهٔ ارسطو را بزبان یونانی، و انگلیسی داشت ومادر اینجا آنرا ازنظر خوانندگان محترم میگذرانیم.

هوالمسك ماکررته یتضوع

همه تندرست وخوب باشند، ولی اگـر اتفاقی رخ دهد، ارسطو این مقررات را وضع کرده است:

انتیپاتر - **Antipater** - در تمام امور وبطورکلی وصی من است. ولی تازمانی که‌نیکانر **Nicanor** بیاید.اریستمنس **Aristomenes**،تیمارکوس **Timarchus**، هیپارکوس **Hipparchus**،دیوتلس-**Diotcles**-، وتئوفراستس **Theophrastus** (درصورتیکه موافقت نماید، واوضاع و احوال اجازه دهد)، باید عهده‌دارکارهای هرپلیس -**Herpyllis**- وبچه‌ها، وهمچنین اموال من باشند. و همینکه دخترم بزرگ شد، باید او را بازدواج نیکانر در آورند. واگر پیش و یا بعد از ازدواج، و قبل ازآنکه بچه‌دار شود، اتفاقی رخ دهد (که‌خدا نکند چنین چیزی پیش‌آید) نیکانر اختیارات تامه، چه‌نسبت بکودك و چه نسبت بهرچیز دیگر خواهد داشت که‌کارها را، چنانچه شایسته او و من است انجام دهد.

نیکانر بایدکارهای دخترم، و نیکوماخس **Nicomachus** را عهده‌دار باشد، و بهرترتیبی که صلاح‌داند همچو یك پدر، یا برادر، باآنها رفتارکند. واگر برای‌نیکانر اتفاقی رخ داد(که خدا آن را نیاورد)، چـه پیش ازدواج با دختر و چه پس از ازدواج با او، وپیش ازآنکه‌کودکی‌بدنیا آمده باشد، و تصمیماتی گرفته بود، تمام‌آنها نافذاست.

واگر تئوفراستس خواست با دختر زندگانی نماید ، او نیز همان اختیارات نیکانر را دارد . درغیر اینصورت ، اوصیاء ونیکانر، بیاد من ، و بپاس علاقمندی شدیدی که، هرپلیس درمقابل من از خود نشان میداد ، باید اهتمام لازم را در هرمورد وهرچیز نسبت باوداشته باشند، واگر او بخواهد شوهر نماید باید درنظر داشته باشندکه او را بمرد نالائقی ندهند، وگذشته از چیزهائی که دارد ، باید یك تالنت Talent نقره اضافه برداراثیش ، وسه خدمتکاریکه خود او انتخاب کند ، اضافه بر آنهائیکه اکنون با نوکرش پیراهائوس Pyrrhaeus دارد باو بدهند . واگر او تمایل داشت در شالسیز Chalcis زندگانی نماید ، در ساختمان کنار باغ ، و اگر خواست در استاژیرا Stagira در خانه پدرم باشد ، هریك از این دوخانه را انتخاب کرد ، اوصیاء باید آنرا بسلیقه خود بطوریکه او بپسندد مجهز داشته وباو بدهند .

نیکانر باید در عهده گیرد که پسربچه میرمکس Myrmex را چنانکه شایسته ماست، با تمام چیزهائیکه خود او دارد بکسانش برگرداند .

امبراسیس Ambracis باید آزاد شود ، و در عروسی دخترم ، باید پانصد درهم با همان خدمتکاریکه دارد باو بدهند .

وبه تالی Thale باید، اضافه برخدمتکارش که خریدهٔ خود اوست ، هزار درهم ، و یك خدمتکار بدهند .

وبه سیمون Simon علاوه بر پولیکه سابقاً برای خریدن خدمتکار باو داده شده بود باید یك خدمتکار دیگر ، یا ـ بهاء یك خدمتکار باو داده شود .

وتیشو Tycho ، فیلو Philo اولیمپیوس Olympius ، و پسرش، هنگام عروسی دخترم باید آزاد شوند ، و هیچیك ازکسانیکه مرا خدمت میکردند نباید فروخته شوند ، وبایدآنقدر سرخدمت بمانند تا بسن کمال برسند آنوقت اگرخواستند، آزاد شوند.

اوصیاء من باید در نظرگیرند تمثالهائیکه کرایلون Cryllon عهده‌دار ساختن آنهاشده بود، پس ازتمام شدن برپا داشته شود بخصوص آنکه مربوط بنیکانر، وپروکسنوس Proxenus بوده و خود من قصد برپا داشتن آنها را داشتم ، بهمچنین آن که مربوط بمادر نیکانر است . ونیز باید مجسمه نیم‌تنه اریمنستوس Arimnestus را ، برحسب وصیت خود او برپا دارندکه چون فرزندی نداشت ، یادبودی از وی باقی بماند .

و باید مجسمهٔ مادرم ، بـا تقدیسی از نامش در ـ دمتر Demtere یا نمی آ Nemea یا هرجائی که پسندیده دارند ، برپا داشته ، و در هرجا که مرا بخاک‌سپارند، استخوانهای پیتیاس Pythias را نیز در آنجا برحسب دستور او بگذارند .

وهمینکه نیکانر ، بسلامتی برگشت چنانکه آرزوی من است ، باید در استاژیرا یك‌مجسمهٔ تمام قددرکنار زئوس Zeus ، واتینا Athena نجات‌بخش برپا دارند[۱].

نظر خوانندگان محترم را باختلاف مندرجات این وصیتنامه با وصیتی که ابن‌ندیم آورده و در صفحهٔ ۴۵۲ ذکر شده جلب مینمایم .

پایان

۱ــ (ر.ك.كتاب زندگانی فلاسفهٔ نامدار ــ تألیف دیوجانس لائرتیوسی ج۱ ــ ص۲۵۹)
Diogens Laeratius – Loeb Classical Library on 184 .

فهرست مستندات و مآخذ

قرآن مجید

قرآن چاپ فلوکل

قرآن چاپ سنگی حاج علی‌آقا

ریحانةالادب چاپ تبریز

الوافی بالوفیات

هدیةالاحباب شیخ عباس قمی

المعجم‌المفهرس لالفاظ القرآن

کتاب‌المرشد الی آیات‌القرآن‌الکریم وکلماته

نفائس‌الفنون

سبك شناسی

الوسیط

معجم‌البلدان

معجم‌الادباء

قاموس‌الاعلام ترکی

الاعلام زرکلی

المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم

صبح‌الاعشی

تاریخ علوم عقلی تألیف دکتر صفا

تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر صفا

جغرافیای تاریخی از سرزمینهای خلافت شرقی ترجمهٔ آقای عرفان

صورةالارض ـ ابن‌حوقل

یادداشتهای گاتها تألیف پور داود

دائرةالمعارف اسلامی
تعلیقات فلوکل برالفهرست ـ یا ـ جلد دوم چاپ فلوکل
ترجمه مقدمه ابن خلدون
ملل و نحل شهرستانی
ملل و نحل ابن حزم
مجمع‌البحرین
دلیل خارطة بغداد
المعتزله تألیف دکتر البر نصیر نادر
الولاة والقضاة ـ تألیف کندی
شرائع در فقه ویس ورامین فخرالدین سعیدگرگانی
حدودالعالم مینورسکی
فهرست کتابخانهٔ دانشکده حقوق
فرهنگ نفیسی
منتهی‌الارب
فرهنگ دوزی ـ عربی بفرانسه
اقرب‌الموارد
لغتنامه مرحوم دهخدا
فرهنگ فارسی آقای دکتر معین
المنجد
اعلام‌المنجد
برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین
مجله ایران‌کوده
مجله فرهنگ جهان
لکزیك یونانی
شولسون Chwolsoue Die Ssabier'und · Der Ssabismus
فرهنگ فرانسه لاروس Larousse
فرهنگ انگلیس Chambers's Twentieth Centnry Dictionary
انسیکلوپدیا بریتانیکا Encyclopedia Britannica

فهرست اعلام

ح

ض

ط

ك

ی

فهرست

اعلام و مصطلحات یونانی بحروف لاتینی

A

Adrianus	ادریانوس
Aelianus	الیانوس
Agathodaemon	اغاثادیمون
Agenor	اغنور
Alcibiades	القیبیادس
Alexander l· grand	اسکندر ذوالقرنین
Alexander afrodis	اسکندر افرودیسی
Alexandros	اسکندرید ـ اسکندرانیان
Ambracis	امارقلیبس ـ امبراسلیس
Ammonius	امونیوس
Anebo	انابو
Analytica-priora	انالوطیقای اول
Analytica-posteiora	انالوطیقای دوم
Anaximener	انکسیمانس
Andreas	اندریاس
Andromachus	اندروماخس
Andronicus	اندرونیخوس
Anthus	انطوس
Antioche	انطاکیه
Antipater	انطیطرس
Antonius	انطونیوس
Antonine	انطونین ـ انطونیانوس
Apion	ابیون
Apodectica	ابودقطیقا
Apollonius	ابلونیوس
Arcaganis	ارسیجانس
Archelaus	ارخلاوس
Archigenes	
Archimedes	ارشمیدس
Arimenes	ارمینس
Arimnestus	ارمینسطوس
Aristarch	ارسطرخس
Aristomenes	ارسطومانس
Ariston	ارسطن
Aristeles	ارسطاطالیس ـ ارسطو
Aristoxenes	ارسطکانس
Arithmetic	ارثماطیقی
Arius	اریوس
Aros	اروس
Artaxerxes	ارطخاشت
Artemidores	ارطامیدروس
Asclepiades	اسقلبیادس
Asclepius	اسقلبیوس
Aspasius	
Astymachur	اسطوماخس

Athena اتنه
Autolycus اوطولوقس

B

Bacchus بکوس
Basilius (Basile) باسیل ـ بسیل
Bathyllus بطولس
Benyamin بنیامین
Berossus طرینقوس
Bias-de-prriene بیاس دوبرین
Bnia-Salma ابن‌السلام
Bodisatva بوداسف
Borus بوروس
Buddha بودا

C

Callisthens قالشتانس
Cathegories قاطیغوریاس
Chalcis خلقیس
Charmide خرمیدس
شیلن لاسدمونی
Chillon-de-Lasdemone
کلئبول ـ د ـ لیندوز
Cleobule-de--Lindose
Cleopatra قلوبطره
Constantin قسطنطین
Cratyle قراطولس
Criton اقریطن
Critophon فیلوطوقون
Cryllon کریلون

D

Danial دانیال
Demeterea دیمیترا
Demetrius ذیمتریوس
Democrates ذیمقراطیس
Diocles دیوقلس
Diocletianus دیوجن لائوس
Diogene-Laeree
Dionysius دیونوس
Diophantus ذوفنطس
Dioscoridus دیسقوریدس
Dioscorus دیسقرس
Dioteles ذیوطالس
Dorotheus ذوریتوس
Dracon دراقن

E

Ebaphrodit ابافرودیطوس
Element اصول
Empedocles ابناد قلس
ارسیسطراطس ـ ارسطراطس
Erasistratus
Erastae ارسطا
Epidemic ابیدیمیا
Etymology انطومولوجیا
Euares اوارس
Euclides اقلیدس
Euctemon احطیفون

Lotiss لوطيس
Lotophages لوتوفاژ
Lycee ليسه
Lycus لوقيس

M

Macedoine مقدونيه
Machaon ماخاون
Magnus مغنس
Manius مانيوس
Mantias مانطياس
Marcion مرقيون
Marcus مرقس
Maria ماريه
Marinus مارينوس
Mar-Mari مرمارى
Maximus مكسيمس
Meges ماغس
Menas ميناس
Menelaus ميناولاس
Menemachus مينمورس
Menexenus مانكسانس
Menon منون
Mercurius مرقونس
Metaphisica مطاطافوسيقا
Milesius ميلنس
Milon ميلن
Mnasias مناوياس ؟
Mnesicles مينس
Mones مرقس

مورطس ـ مورسطس
Myrtus-Myristus

N

Nemea نيميا
Nicanor نيقانر
Nicolaus نيقلاوس
Nicomachus نيقوماخس
Nicostratus نيقسطراطس

O

Olympiodore امقيدروس
Olympius اولمبيوس
Oribasius اورباسيوس
Orosius اراسيس
Ostanes اسطاتس
Onatus انطوس

P

Palladius بلاديوس
Pappus ببس
Parmenides برمانيدس
Paulus-Aegina فولس‌ـ اجاينطى
Pelagius بلاخس
Peloponnese بولونيسانس
Pericles برقلس
Peri-Hermeneias بارى‌ارمنياس
بريانددكورينت
Periandre-de-Corinthe
Pethion فثيون
Petronius بطورس

Phaestious قسطا
Phadon فادن
Phedre فدرس
Philagrius فيلغريوس
Philebe فلبس
Philipp فيليپ
Philo فيلو
Philocles افرقلس
Physica طبيعی ـ سماع طبيعی
Pittacos-de-Mityline پيتاكوس ـ دميتلن
Plato افلاطون
Plinius بليناس
Plotin فلوطين
Plutarche فلوطرخس
Poetica بوطيقا
Polemo فليمون
Polybus فليثلس
Porphyrius فرفوريوس
Parus بوروس
Prxus فروكسوس
Proclus-Diadochus برقلس ـ ديادوخس
Protagoras فروطاغورس
Proxenus بروكسنوس
Ptolemaeus بطلميوس غريب
Ptolemaeus Philadelphus بطلميوس فيلادلفوس
Ptolemaeus Klaudios بطلميوس قلوذی
Ptolemaeus Lagi بطلميوس لاغوس

Pyrrhaeus پيرهوس
Pythagoras فيثاغورس ـ بوثاغورس
Pythais (Pythias) پيثياس

R

Rhetorica ريطوريقا
Rufus روفس

S

Sage ساژ ـ حكيم
Sammas تشمس
Samurus (Semaras) سيمورس
Samuel ساموِل
Sanheribe سنحريب
Serapion سرافيون
Sargius-Ra'sein سرجيس ـ راس‌عينی
Seth شيث
Severus ساوارس
Sicile صقليه
Simon سيمون
Simonides سيمونيدس
Simplicius سنبليقوس
Sisinius سيس
Socrates سقراطيس ـ سقراط
Solon سولون
Sophistica سوفسطيقا
Sophroniscus سفرنيقوس
Soranus سورانوس
Stagire اسطاغريا

Stephanus	اصطفن
اصطفن اسکندرانی	
Stphanus Alexandrios	
Stephanus Basile	اصطفن باسیل
Stoikhia	اسطروشیا
Suidas	سودیاس
Sullogesmos	سولوجسموس
Syrianus	سوریانوس
Syrus	سوری

T

Tachon	تاجن
Talente Talantun	طالنطن
Thales	تالس
Thales-de-Milet	تالث دـ میلت
Theaetetus	اطلیطقوس
Theagis	تااجیس
Theetets	تااطاطس
Themistius	ثامسطیوس
Thology	اثولوجیا
Theodocus	تیادوق
Theodorus	تیادروس
Theodosius	تیودوسیوس
Theon	ثاون
Theophraste	ثاوفرسطس
Theophilus	تیوفیلی
Theoteles	ثاتالس
Thessalus	ثاثلوس
Thomas	طوماس
Thrasybulus	تراسابولوس
Timaenetus	طیماناناوس
Timaeus	طیماوس
Timarchus	طیمرخس
Timotheus	طیماثاوس
ططوس انطونیوس	
Titus-Antonianus	
Topica	طوبیقا
Tychon	تیشو

U

Urius	اوریوس

V

Valens	والیس

Z

Zenodot	زنودت
Zeus	زئوس
Zosimus	ذیسموس

فهرست شهرها واماکن

فهرست تمام کتابهائیکه در متن و حاشیه آمده

الف

[1] ــ این کتاب بمناسبتی در زیر این صفحه آمده .

ب

۱ــ درمتن بی نقطه بود. ولی ما انرا درحرف ب جای دادیم .

ت

(۱) در متن بی نقطه است ولی ما آنرا در حرف ت آوردیم

۱ـ تمام کتابهای تفسیر برقم ۵۹ ظاهراً کتاب مستقلی نیست و ابن ندیم خواسته است فهرستی از کتابهای تفسیر مندرجه در این کتاب را زیر یك عنوان آورده باشد.

۱ــ در متن نقطه ندارد.

ث

۱ـ در متن نقطه ندارد واسحسانا آنرا در حرف ث آوردیم.

ح

خ

۱– در متن نسخه خطی خلیل نقطه ندارد

ر

۱ ـ ظاهرا مکرر است

ز

ص

ض

ظ

ع

(۱) در معجم الادباء (عصام المرید).

ف

ك

ل

میم

۱ـ این کتاب درمتن ازقلم افتاده ـ بغلطنامه رجوع شود .

۱ـ درمتن نسخه‌های خطی وچاپی بی‌نقطه است .

۱–۲– درمتن بی‌نقطه است .

هاء

ی

فهرست اجزاء کتاب

غلطنامه متن کتاب و فهرست آن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ده مقدمه	۳۵	وله الحمد	وله المنة
۱۰۲	۰۸	مؤلف کتاب معانی الشعراء	ابوذکوان مؤلف کتاب معانی الشعرا ،
۱۳۱	۲۳	علی المشبه	علی المشبهة
۱۷۶	۲۳	القاب النمر	کتاب القاب النمر
۱۹۳	۱۴	عبدالحمیدبن مروان	عبدالحمیدبن یحیی
۲۳۴	۴	النوادرالمتخیرة فی‌النوادر	النوادر المتخیرة
۲۳۴	۴	کتاب الاخباروالنوادر	کتاب الاختیار فی النوادر
۲۳۸	۲	والبة حباب	والبة بن حباب
۲۵۵	۵	الاشعارالمختارة منها	الاشعارالمختارة والصحیحة منها
۲۵۶	۸	کتاب نازکی درشطرنج	کتاب لطیف فی‌الشطرنج
۳۰۱	۲	ازقلم افتاده	کتاب اللطیف
۳۱۱	۱۸	گذشت	درگذشت
۳۵۸	۱۷	الصلواة والصلوة	الصلوة و الصلوات
۳۶۱	۱۸	جنیدبن نعیم	جنیدبن محمدبن نعیم
۳۹۸	۲۹	(۴) ش ــ نقطه ندارد	(۴) (المرید)ش نقطه ندارد
۴۰۰	۸	کتاب المزنی	جوابات المزنی
۴۳۴	۳	دارد	داشت
۴۳۴	۱۰	گردیده	شده
۴۳۴	۲۲	داده‌اند	داده شده
۴۳۷	۷۹	بپاداهشی	بپادشاهی
۴۴۳	۲۵	اجاره چند	اجازه دهند چند
۴۸۹	۸	بنوسی	بنو موسی
۵۶۰	۲۶	۱ــ (المروزان)	۱ــ ش (المروزان)
۵۸۸	۲۴	ابرها میراند	ابرها را میراند
۵۹۶	۴	زندان شاپور	زندان شاپور بود

اغلاط فهرست صفحه سطر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۵	درستون اول ــ ازقلم افتاده	اخبارابن کناسه
۲۶	۱۶	درستون دوم ابو محمدبن منصور	ابواحمد محمد بن احمد
۷۸	۰۲	مصنلحات	مصطلحات

فهرست مطالب

ب